

تهران عهد ناصری

نوشته: ناصر نجمی



طهران عهد ناصری

نوشتهٔ : ناصر نجمی





انتشارات عطار : طهران میدان انقلاب خیابان اردیبهشت شمارهٔ ۲۲۶ تلفن ۶۴۹۳۲۳

طهران عهد ناصری
نویسنده : ناصر نجمی
چاپ اول : ۱۳۶۴ - طهران
حروفچینی : بیانی
چاپ :چاپخانه ۲۰۰۰
تیراژ :۴۰۰۰ نسخه
فیلم و زینگ لیتوگرافی لادن تلفن ۳۹۳۷۰۸
حق چاپ دائم برای انتشارات عطار محفوظ است.



فهرست مطالب

مقدمه ۹
گذشته تاریخی طهران ۱۲
طهران و مهران ۱۳
وضع دینی مردم... ۱۴
طهران درعصر امیر تیمور لنگ »
چگونگی طهران قدیم ۱۶
طهران به‌پایتختی انتخاب میشود ۲۱
نوشته (کرپرتر) درباره طهران ۲۲
کانون اصلی شهر طهران ۲۶
انتخاب نام دارالخلافه ناصری به چه منظور بود ۲۹
چهرهٔ ناصرالدینشاه ۳۰
محدوده دارالخلافهٔ ناصری ۳۷
ارگ طهران ۳۹
دروازه ارگ ـ سردرنقاره‌خانه ۴۵
تجدید ساختمان ارگ ۵۴
عالی قاپوی طهران ۵۵
محله بازار ۵۶
چاله میدان ۵۷
چاله حصار ـ محله عودلاجان ۵۷
محله سنگلج ۵۹
میدان توپخانه ۶۱
میدان توپخانه وتجدید بنای آن ... ۶۳
میدان مشق ۷۳
کوشش برای زیباتر کردن طهران ۷۴
آثار وبناهای عهدناصری ۷۶
کاخ گلستان ۷۷
نارنج‌خانه (نارنجستان) ۷۸
عمارت بادگیر ۸۱
تالارالماس ۸۲
کاخ ابیض ۸۳
حرمخانه وخوابگاه ناصری ۸۴
کوشك شمس‌العماره ۸۷
سلطنت آباد »
دوشان تپه ۸۹
قصرقاجاریه ۸۹
گود زنبورك‌خانه ۹۰
ساعت معروف شمس‌العماره ... »
ماجرای سرقت جواهرات ... ۹۱
بازارکنار خندق ۹۳
چنار عباسعلی ۹۴
سبزه میدان طهران قدیم ۹۵
توپ مروارید ... ۹۷
بنای دارالفنون ... ۹۹
حکما وعلمای مشهور ... ۱۰۱
حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی ۱۰۲
حاج ملاعلی کنی ۱۰۳
دروازه‌های طهران ۱۰۴
قورخانه (تخشائی) ۱۰۹
باغشاه »
امیرکبیرودارالخلافه ناصری ۱۱۱
بازارها وبازارچه‌ها ... ۱۱۴
بازار حراج ۱۱۹
چهارسوق (پایتخت داروغه شهر) »
گرز رستم درچهار سوق ۱۲۱
بازار امیر »
بازار توتون فروشها ۱۲۲
بازار میرزاها ۱۲۳
بازارکلاه فروشها »
بازارکفاشها ـ بازار فرش فروشها ۱۲۴
بازار کفن فروشها »
بازارآهنگرها ۱۲۵
بازار پالان دوزها ۱۲۵

فهرست مطالب

کاروانسراهای بازار ۱۲۵
بازار مال فروشها ۱۲۶
بازار مسگرها ۱۲۷
تعارف در بازار »
بازارچه‌ها و گذرها ۱۲۸
بازارچه مروی »
بارارچه کربلائی عباسعلی ۱۲۹
بازارچه نایب السلطنه »
بازارچه عطرفروشها »
بازارچه آقا ـ بازارچه قوام‌الدوله ۱۳۰
بازارچه معیر ـ بازارچه‌سقا باشی »
بازارچه مرغ‌فروشها ۱۳۱
گذرها »
بازارچه قلیان فروشان ۱۳۲
داستان لقب‌بخشی ناصرالدین‌شاه... ۱۳۳
محمدرحیم‌خان نسقچی باشی ۱۳۴
فزونی‌یافتن خواجگان و افراد حرمخانه ۱۳۶
عشق شدیدشاه به‌زبیده خانم گروسی ۱۳۷
زبیده خانم گروسی ۱۴۰
اصل ونسب ملیجك ۱۴۱
فرزندان ذکور ناصرالدین‌شاه ۱۴۳
میرزا حسینخان مشیرالدوله ۱۴۶
میرزا حسینخان سپهسالار (مشیرالدوله) ۱۴۷
مستوفی‌الممالك ۱۵۰
میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان ۱۵۲
امینه‌اقدس در بقدرت‌رساندن امین‌السلطان ۱۵۲
اندیشه‌برپا ساختن شورایملی ۱۵۷
بلوای نان و اعدام کلانتر پایتخت ۱۵۹
انجمن فراماسون (فراموشخانه) ۱۶۲
قحطی عمومی دارالخلافه ناصری ۱۶۴
خصوصیات حرمخانه ناصرالدین‌شاه ۱۶۶
(سرخانم)ها وخواجه سرایان ۱۶۸
افسونهای زنان ناصرالدین‌شاه »
ازدواج ناصرالدین‌شاه بادختر باغبان ۱۶۹
بامرشاه سرحاج‌مبارك‌را جدا کردند ۱۷۲
مشاغل ودستگاههای سلطنتی ۱۷۴
بارسالاری ـ خوانسالاری ـ چورکچی‌باشی ۱۷۴
آبدارخانه وآبدارباشی گری ۱۷۵
قهوه‌خانه وداستان قلیان ۱۷۶
فراش‌خانه وفراشهای سرخ پوش »
سرایدارخانه ۱۷۹
بناخانه وفخارخانه ۱۸
صندوق‌خانه ... ۱۸۱
ایشیك‌خانه ۱۸۲
کشیك خانه مبارکه »
اسلحه خانه ـ زنبورك‌خانه ـ تفنگدارخانه ۱۸۳
شاطرخانه مبارکه ۱۸۴
جارچی باشی ـ میرآخوری »
داستان خدعه میرآخور سراج‌الملك ۱۸۵
زین دارخانه ۱۸۶
کالسکه خانه مبارکه »
توبه‌ناصرچی‌های عهد قاطرالدین شاه ... ۱۸۷
نقارخانه مبارکه ۱۸۸
مستوفی‌ها چه‌وظیفه‌ای‌داشتند ۱۸۹
عزب دفترهاچه کسانی بودند ۱۹۰
درمیدان مشق ۱۹۲
تنظیم امورخزانه دولتی ۱۹۳
تشکیل ضرابخانه ۱۹۴
آشکارشدن تقلبات امین‌الضرب ۱۹۵
درتکیه دولت مسکوکات نصرالسلطنه ... ۱۹۶
تأسیس تلگراف‌خانه دردارالخلافه ۱۹۷
رونق یافتن بازارالقاب ۱۹۸
مداحی که خودرا صدرالذاکرین‌نامید ۱۹۹
جادوگری وطلسمات دردارالخلافه ۲۰۱
تأسیس بانك شاهی ۲۰۳
نامه حاج‌لطف‌الله نزولخور ۲۰۵
شکست مفتضحانه مرو ۲۰۶

فهرست مطالب

قوام‌الدوله‌را باکلاه نمدی وسوار بریابو... ۲۰۷
ناظر قوام‌الدوله‌موش‌پخته‌شده‌را بجای ... ۲۰۸
ماجرای چوب وفلك‌شدن آصف‌الدوله... ۲۰۹
خیابان‌ها و کوچه‌های دارالخلافه‌ناصری ۲۱۰
خیابان ناصریه ۲۱۵
خیابان جباخانه (بوذرجمهری) ۲۱۷
خیابان چراغ‌گاز ۲۱۸
خیابان علاءالدوله »
خیابان لختی (سعدی) ۲۲۰
خیابان‌سپه(خیابان‌مریضخانه) ۲۲۱
خیابان لاله‌زار (باغ لاله‌زار) ۲۲۲
خانه «خواهران سن‌ونسان» درلاله‌زار ۲۲۵
کوچه نایب‌السلطنه (داور) »
خیابان امیریه ۲۲۶
خیابان دولت »
خیابان دوشان تپه وباغ وحش ۲۲۸
خیابان جلیل‌آباد »
واقعه (رژی) ۲۳۰
حمله وهجوم به‌ارگ دارالخلافه ۲۳۳
قتل برادرزاده گلین خانم... ۲۳۷
میدان‌های قدیمی طهران ۲۴۰
میدان امین‌السلطان »
ماجرای قتل یك‌شاهزاده‌در میدان امین‌السلطان »
میدان بهارستان ۲۴۱
میدان سرقبر آقا »
داستان کفن پوشهای سرقبر آقا ۲۴۳
میدان مال‌فروشها »
میدان کاه‌فروشها ۲۴۴
میدان گمرك‌ـ گذار فیل‌خانه »
میدان حسن‌آباد ۲۴۵
میدان اعدام‌ـ بریدن سرمحکومین با ... ۲۴۷
باغ‌های طهران‌قدیم ۲۴۸
سرسره باغ نگارستان »
ماجراهائی که‌در باغ‌نگارستان اتفاق افتاد ۲۴۹
کشته شدن قائم‌مقام در باغ نگارستان »
باغ وبرج‌نوش ۲۵۰
باغ وحش دوشان تپه »
باغ ایلچی ـ باغ صبا ۲۵۱
باغ شاه ـ باغ پسته بیك »
باغ حسام‌السلطنه ـ باغ ایلخانی ۲۵۳
باغ شعاع‌السلطنه »
چگونگی ایجاد قزاقخانه... ۲۵۵
تعزیه وتعزیه‌خوانی درعهد ناصری ۲۵۷
میرزا تقی‌تعزیه‌گردان ۲۵۹
تکیه‌های دارالخلافه ناصری ۲۶۱
تکیه‌های اعیان و رجال ۲۶۵
روح‌برابری‌وتواضع‌ویکرنگی‌درتکیه‌ها... ۲۶۶
تکیه دولت ۲۶۸
این‌مردم جن دارند ۲۷۶
قنوات دارالخلافه طهران ۲۷۷
گاومیش حاج میرزا آقاسی ۲۸۰
آب‌انبار سید اسمعیل ۲۸۱
مسافران‌طهران‌چگونه‌جابجامیشدند ۲۸۳
کجاوه وپالکی و هودج ۲۸۶
وحشت ازاتومبیل سواری ۲۸۸
دلیجان ۲۹۰
غول آتشخوار ۲۹۲
مزاحمین ماشین‌دودی ۲۹۵
ممدلی یکدست »
چگونه‌نخستین‌ماشین‌واردطهران‌شد ۲۹۷
چهره‌های‌معروف وخدمتگزارو... ۲۹۸
میرزا تقی‌خان امیرکبیر ۳۰۰
میرزا تقی‌درخشیدن آغاز میکند ۳۰۳
امیرکبیر درراه‌بسلطنت‌رسانیدن ... ۳۰۴
صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر ۳۰۵
ازدواج‌امیرکبیر باعزة‌الدوله خواهرشاه ۳۰۵
شروع‌اصلاحات‌امیرکبیر ۳۰۷
اصلاح امورلشکری ۳۱۰

فهرست مطالب

تأسیس کارخانه وواحدهای تولیدی ۳۱۱
انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه ۳۱۲
استقلال سیاسی ایران وامیر کبیر ۳۱۳
تأسیس دارالفنون ۳۱۷
مسافرت امیر کبیر وشاه به‌اصفهان ۳۱۹
مقدمات عزل امیر کبیر ۳۲۱
فاجعه قتل امیر کبیر ۳۲۶
میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۳۲۹
حسنعلی‌خان گروسی (امیرنظام) ۳۳۳
سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه ۳۳۷
میرزا آقاخان نوری (اعتمادالسلطنه) ۳۴۲
میرزا ملکم‌خان (ناظم‌الدوله) ۳۴۷
محمدحسنخان اعتماد السلطنه ۳۵۱
مسموم کردن رجال بوسیله (قهوه‌قجری) ۳۵۴
قربان‌بنده نوکرشما هستم نه‌نوکرباده‌جان ۳۵۵
حکمرانان دارالخلافه ناصری ۳۵۷
میرزا عیسی وزیر ، وزیر وحکمران‌طهران ۳۵۹
میرزا محمود وزیر ۳۶۰
دوستعلیخان معیرالممالك ۳۶۱
عوارض وباج‌سرانه صاحبان مشاغل ۳۶۴
آب‌رسانی‌درطهران قدیم ۳۶۶
سقاخانه ۳۶۹
روشنائی طهران قدیم ۳۷۱
اولین‌کارخانه برق ۳۷۲
روشنائی برق ازشیطان است »
انواع چراغها وفانوسها ۳۷۳
آداب چراغ روشن کردن ۳۷۴
انتظامات دردارالخلافه‌ناصری ۳۷۵
وزارت نظمیه ... ۳۷۷
پیشنهادهیجده اصل برای‌انتظامات‌طهران ۳۸۰
تنبیه ومجازات مجرمین ... ۳۸۷
چوب وفلك شدن میرزا هاشم‌خان قندی ۳۸۹
نسقچی باشی ۳۹۰
میدان اعدام‌ومحکوم گردانی ۳۹۱
مجازات اعدام بوسیله دار ۳۹۳
موضوع بست نشستن مجرمین ۳۹۶
وضع قشون درعهدناصری ۳۹۸
تأسیس قزاق‌خانه ... ۴۰۲
چگونگی وضع مکتب‌خانه ... ۴۰۴
مدرسه‌های معروف دارالخلافه ۴۰۷
مدرسهٔ مروی »
مدرسهٔ رضاقلی‌خان ـ مدرسهٔ پامنار ۴۰۸
تأسیس مدرسهٔ بااسلوب جدید »
تأسیس مدرسهٔ آلمانی درطهران ۴۰۹
وسایل‌تحریرونوشت‌افزارمکتب... ۴۱۰
لله‌گی وللهها ۴۱۱
چگونه بیماران را درمان میکردند ۴۱۲
حاج میرزابابا افشار(حکیم‌باشی) ۴۱۵
دکتربگمز ۴۱۶
دوا و دوا فروشی ۴۱۸
عطاری‌های سبزه‌میدان »
ساخت دارو درایران ۴۱۹
داروخانه شورین ۴۲۰
شروع طب جدید ۴۳۱
زالواندازی ۴۲۲
کحالی وطبیب مرده زنده‌کن ۴۲۴
حاج میرزا خلیل طبیب »
ماجرای‌عیادت یك‌حکیم باشی ۴۲۷
گورستانهای دارالخلافه ناصری ۴۳۴
هادی مرده‌شور ۴۳۵
وضع حمام در دارالخلافه ناصری ۴۳۷
دراین شهریابایدمن‌حکومت کنم‌یابوق‌حمام ۴۴۰
کیسه‌کشی ومشتمال‌دادن »
خضاب کردن وحنا بستن،سرتراشی ۴۴۲

فهرست مطالب

تیغ‌زدن یا حجامت کردن در حمام ۴۴۲
هر که دارد امانتی موجود ... ۴۴۳
رفت و آمد جن درحمام ۴۴۵
اسلوب ساختمانها در طهران ۴۴۸
چگونگی خانه‌های طهران ۴۴۹
وسایل زندگی مردم دارالخلافه ناصری ۴۵۲
اشاره‌ای به اوضاع زندگی مردم ۴۵۴
گداها »
لباس و پوشاک مردم دارالخلافه ناصری ۴۵۷
کلاه نمدی ـ نمدمالی ۴۵۹
لباس زنان عهد ناصری ۴۶۲
پیشه‌ها و کسب کار دارالخلافه ناصری ۴۶۵
سفیدگری ۴۶۹
کاسب‌های دوره گرد ۴۷۱
یهودیهای دوره گر ۴۷۲
معجون افلاطون ـ ماماجیم جیم ـ حلواجوزی ۴۷۲
وغ وغ صاحاب ۴۷۴
آش شله قلمکار »
قهوه‌خانه و نقش آن در طهران ... ۴۷۶
قهوه‌خانه یوزباشی ۴۷۷
قهوه‌خانه قنبر ـ قهوه‌خانه تنبل ۴۷۸
کارخانه ریسمان ریسی ۴۸۳
تأسیس تلگرافخانه ۴۸۴
عزاداری و سوگواری در دارالخلافه ... ۴۸۵
تعزیه و شبیه خوانی ۴۸۶
آئین‌ها ـ رسوم ـ آداب ـ عید نوروز ۴۸۹
سفره عید ۴۹۱
سیزده بدر ۴۹۳
مراسم سلام نوروزی در عهد ناصری ۴۹۶
نقاره‌خانه ۴۹۷
شتر قربانی ۴۹۸
نذری پزان ـ آش ابودردا ۵۰۱
مراسم شب یلدا ۵۰۲
مراسم عقد و عروسی در طهران عهد ... ۵۰۴
گل‌درآمد ازحموم، سنبل‌درآمد ازحموم ۵۰۵
خطبه عقد درخانه داماد ۵۰۶
دعای مهرومحبت ـ جهیر بران ۵۰۹
پاتختی ۵۱۰
پاگشا ـ ختنه‌سوران ۵۱۱
چگونگی تشریفات و گستردن خوان ۵۱۳
روابط اجتماعی و انسانی... ۵۱۵
ظرف‌های غذا خوری ۵۱۷
داستان جالب قلیان ... ۵۱۹
سرگرمیهای مردم طهران عهد ناصری ۵۲۱
الک‌دولک بازی ـ مسئله گوها ۵۲۴
تأسیس سینما ۵۲۵
دلقک‌های طهران عهد ناصری ۵۲۸
شیخ شیپور ۵۳۱
اسمعیل بزاز ۵۳۲
شیخ کرنا ـ شغال‌الملک ـ حاجی کربلائی ۵۳۳
میرزا زکیخان ـ مهدی حمال ۵۳۵
پهلوان کچل ـ هردم بیل ـ دسته معیرو... ۵۳۶
چاپلوسی وقیحانه ۵۳۸
نمونه‌ای از ذوق ناصرالدین‌شاه ـ فخرالدوله. ۵۳۹
مراسم آشپزان ـ قیمت بعضی اجناس ۵۴۱
مهدعلیا ـ ملک‌جهان‌خانم مادر ناصرالدین. ۵۴۳
زنان مشهور حرم ناصرالدین‌شاه ... ۵۴۵
امینه‌اقدس ـ انیس‌الدوله ۵۴۶
خواجه‌های حرمسرا ـ خاتون‌سواری ۵۴۸
اندرون ناصرالدین شاه ۵۵۰
ناصرالدین‌شاه به امپراتور آلمان گفت... ۵۵۱
لوطیهای طهران عهد ناصری ۵۵۴
خدمت لوطیها به مشروطیت ۵۵۸
لوطیهای سرشناس طهران ۵۵۹
حاج‌ملک‌التجار ـ مبارزه لوطیها با گرانفروشها ۵۶۱
لوطی که در راه هدف انسانیش... ۵۶۳
باباشمل چه کسی بود ۵۶۵

فهرست مطالب

زورخانه‌درطهران‌عهدناصری ۵۶۶
آئین ورود به‌زورخانه ۵۶۷
جشن گلریزان در زورخانه ۵۶۸
زورخانه‌های معروف‌طهران-پهلوانان ... ۵۷۰
ساعت‌های بزرگ طهران‌عهدناصری ۵۷۳
نخستین نمایش درد‌ارالخلافه‌مظفری ۵۷۴
صنعت چاپ وانتشارروزنامه ... ۵۷۵
روزنامه ملتی ـ روزنامه علمی ۵۷۹
قتل ناصرالدین شاه قاجار ۵۸۱
ترورناصرالدینشاه ۵۸۲
انیس‌الدوله‌مرگ‌ناصرالدین‌شاه‌را... ۵۸۵
اتابك‌ودکترشیخ‌بربالین‌شاه مقتول ۵۸۸
دکترشیخ گفت شاه حتماً مرده است ۵۹۰
جسد ناصرالدین‌شاه درآغوش پدرملیجك ۵۹۱
حال‌شاه جاآمده است ۵۹۲
طرزحکومت‌وچگونگی‌اوضاع‌اداری ۵۹۴
مسئله مداخل ۵۹۵
پیش کش‌های اتفاقی ۵۹۶
یك‌نفراطریشی حاکم ساوه گردید ۵۹۷
امور قضائی درعهدناصری »
تشکیلات قشون ایران درعهدناصری ۵۹۹
وضع درآمدهادرعهدناصری ۶۰۳
درآمد املاك خالصه-درآمد گمرك ۶۰۴
مراجع ومآخذ کتاب ۶۰۶

بنام ایزد یکتا

مقدمه

طهران سرگذشتی جالب وشنیدنی و شیرین دارد، آنهائیکه سالهائی ازعمرشان‌گذشته واین شهر را درشصت ویاهفتاد سال پیش دیده‌اند وکم وبیش خاطراتی تلخ وشیرین، مبهم وروشن ازمظاهر و رویدادهای‌آن دارند، بخوبی مفهوم این‌حقیقت‌را درك میکنند.

طهران‌نشین‌های آن عهد و روزگار، بیاد دارند که وقتی صبح ازخواب برمیخاستند وبا بوق حمام به‌گرمابه‌های عمومی میشتافتندو سروبدن بدست دلاکان شوخ‌ومشت ومال‌چیهای‌کارآزموده میسپردند. چه لذت وکیفی میبردند، ویا وقتی از دروازه‌های دوازده‌گانه میگذشتند وسوار بر واگون اسبی‌ها میشدند ویااینکه قدم به‌بازارهاو بازارچه‌های اسرارآمیز وپرغلغله مینهادند، چه حالت واحساسی به آنان دست میداد و یا هنگامیکه به‌گارماشین میرفتند وصدای رگه‌دار و پرطنین مرشدهای باصطلاح آن روز (ماده) و (نر) را میشنیدند، درچه‌عالم‌پرخلسه‌ای فرومیشدند. حرکت‌کالسکه‌های اعیان ورجال و انعکاس صدای پرهیبت یساولان و شاطران که فریاد: دورشو وکور- شوشان فضای بازارهاوخیابانهاراآکنده میساخت تاچه حدرؤیاانگیز وجالب وشیرین بود.

بهرحال طهران ماگذشته‌ای خیال‌برانگیز، شگفت‌آور وعجیب دارد، عجیب وشگفت‌آور ازاین جهت که این شهر که چند قرن‌پیش فقط قریه‌کوچك وحقیر و متروکی بود، چگونه غفلتاً به پایتختی عظیم وهیولائی سترك تبدیل گشت که امروز هرکس‌را درباره خود و سرنوشت آتی خویش به تأمل واندیشه فرومیبرد.

چه شد وچه‌اتفاقی افتادکه‌این قریه حقیرناگهان بصورت‌غولی هراس‌انگیز وپر اشتها درآمد و آنچنان دست وپایش همچون (پروکوس) غول‌افسانه‌ای کوههای المپ یونان[1] کش آمدکه امروز به جثه‌ای بس عظیم تبدیل شده و وسعت و گسترش باورنکردنی یافته است، بطوریکه درنظرها برج و باروهای هوش‌ربای قرون وسطی‌را جلوه‌گرمیسازد. باری‌آشنائی باسابقه طهران وخصوصیات وویژگی‌های ذکرشده‌اش‌وراهی‌راکه طی کرده برای همه مابخصوص آنهائی که دراین شهرزیست میکنند ازضروریات اولیه است.

بنا بهمین ملاحظات، شما خواننده عزیز دراین کتاب که‌نامش طهران عهدناصری است باگذشته‌ها ورخدادهای پایتخت دراعصارو روزگاران پیش بطوراعم واوضاع واحوال این شهر درعصرناصری بطوراخص آشنا میشوید. اینکه نویسنده، نام‌کتاب‌را، طهران عهد ناصری انتخاب کرده بدان جهت بوده که بیشترتغییرات وپدیده‌ها و حوادث ورخدادهائی که درگذشته درپایتخت اتفاق‌افتاد قسمت اعظم آن درعصری بود که ناصرالدینشاه بر ایران سلطنت میکرد، دراین عصر که مدت آن نزدیك به پنجاه سال (نیم قرن) بطول انجامید،

۱ــ پروکوس، غول افسانه‌ای کوههای المپ، تختی از سنگ ساخته بود تا هروقت باغولان تحت فرماندهی خود قافله‌ای را غارت وتاراج میکردند، قافله‌سالار را بروی این تخت میخواباند وبه غولان فرمان میداد تااگر طول قامت او ازتخت کوچکتربود، آنقدر اورا ازطرف سروپا بکشند تابه اندازه طول تخت درآید!

محـدوده طهران بنام (طهران عهد ناصری) ترسیم گردیـد، کاخها، قصرها، بـرجها وباروها، تأسیسات گوناگـون بوجودآمد، سنت‌ها، آداب ورسوم اجتماعی خاصی برقرارشد، جهانگـردان وسیاحان و نویسندگان خارجی قدم‌به طهران گذاشتند، مظاهری چندازپدیده‌های مدنیت غرب دراین شهرایجادگشت، وبطورخلاصـه چهره وسیمای پایتخت بکلی دگرگون‌گشت وبهمین علت‌طهران عصرناصری‌سرشار ازحوادث مهم و رویدادهای عجیب ونقش‌آفرین میباشدکه همه‌آنها دراین‌کتاب به تفصیل‌آمده‌است، خاصه‌که چند فصل‌ازاین‌کتاب بـه رجال وسیاستمداران وزنان ومردانـی اختصاص یافته‌کـه هریك در سرنوشت کشور نقش‌هائی داشتند.

بهرحال، کتاب، آئینه تمام نمای نیم‌قرن زندگی شهرماست و شما در روشنائی این‌آئینه شفاف چهره واقعی‌آن دوره‌را بوضوح و روشنی می‌بینید وبه همه ریزه‌کاریهایش پی میبرید.

کتاب طهران عهـد ناصری یا دارالخلافه ناصری ، یك‌کتاب تقریباً کامل مربوط به‌گذشته این شهرمیباشدکـه اگرچـه ممکن‌است گوشه‌ها ونکته‌هائـی مختصر درآن ازیاد رفته باشد ولـی با دقت و مطالعه همه جانبه‌ای‌که نویسنده درخلال‌بیست‌سال‌اخیربرروی‌پرونده آن بعمل‌آورده است وچندیـن مجلدکتاب نیز در همین زمینه بچاپ رسانیده بااین وجود ممکن است‌کتاب جامعی نباشد ولـی امید آن دارم‌که خواننده بامطالعه‌آن‌که همراه بادهها تصویـر وعکس ونقشه جالب ودیدنی میباشد ودرمجسم‌گردانیدن مظاهـر ومطالب آن تأثیر عمیقی‌دارند مارا به هدف خود نزدیك‌کند. درپایان هرگاه درفصل‌ها ومطالب‌کتاب اشتباه ونقصی مشهود افتد بـه‌اعتمادنظرمهر مظاهرتان از یادآوری‌آنها شکرگزارم فرمائید.

ناصر نجمی

طهران . اول دیماه سال ۱۳۶۳

گذشته تاریخی طهران

ازقدیم‌ترین دوران

نام طهران که درگذشته دور با (ط) نوشته میشده با (ری) همراه بوده‌است و ری که نخستین آبادی بزرگی بود که درجنوب دامنه کوه سربآسمان کشیده‌البرز بناشده بودازشهرت وموقعیت فراوانی‌برخوردار بود وبارها ازطرف فرمانروایان قدرتمند ایران به پایتختی انتخاب میگردید.

طهران یکی‌از روستاهای ناچیز وکم اهمیت این شهر بزرك وکانون عظیم تمدن وفرهنگ قدیم ایـران بشمار میرفت کـه تقریباً در شش کیلومتری آن شهر قرار داشت.

ازقرن ششم هجری به‌بعدکه شهرری برابرهجوم‌های ویرانگروبی‌رحمانه مغولان وجنگ‌های داخلی‌وکشمکش‌های مذهبی وتفرقه‌اندازیهای فرقه‌های دینی وخلاصه نفاق‌ها وخصومت‌های قـدرتمندان حاکم به تدریج روبـه ویرانی‌نهاد، طهران، این قریه زاغه مانندکه بقول مورخان قدیم و تذکره‌نویسان همچون لانه مورچگان بود تدریجاً شروع به رشدونمو وگسترش کـرد وگام بگام درحالیکه دست دردست مادربزرگ خود (ری) نهاده بودبسوی پیشرفت حرکت آغازنمود.

اماطهران که به قول مورخان جزء شهرقصران ری بوده برادری هم داشته بنام (مهران) این قریه مهران درزمان‌های گذشته ازطهران معروف‌تر وبزرك‌تربوده است واین هردوبعلت‌اینکه در پائین یادامنه سلسله جبال البرز قرارگرفته بودندبه

این اسم خوانده میشدند وبه روایتی (ران) که درآخر طهران ومهران آمده است مفهوم دامنه وپائین‌را داشته‌اند و شمیران که برفراز آنها جای داشته معنی (شم) یعنی بالا و (ران) که دامنه است‌را میدهد.

نام‌طهران اولین‌باردرترجمه‌احوال محمدبن‌حماد ابوعبدالله حافظ طهرانی رازی‌آمده‌است[1] وهمچنین‌اول‌باربا این‌نام درفارسنامه‌ابن‌بلخی برمیخوریم که در سال‌های پانصد تاپانصد وده هجری تالیف‌گردیده است. دراین‌کتاب آنجاکه از بلوك (کوار) از کوره اردشیر حوزه فارس سخن به میان‌آمده ونوشته شده‌که انارآنجا درخوبی به‌انارطهران تشبیه شده وچنین ذکر گردیده است:

«... همه میوه‌های آنجابغایت نیکوست، خاصه‌انار، کی‌مانند انارطهرانی میباشد...»

ازاین پس نام طهران درمنابع مشهور در ذکراخبار مربوط به شهرری فراوان دیده میشود ودرواقع از همین هنگام است که طهران درافق جغرافیای ایران درخششی پیدا میکند.

درسال ۸۸۸ هجری قمری شهرری ونواحی پیرامون آن واز جمله طهران به تصرف خاندان آق‌قویونلو درآمد وازاین تاریخ بعلت اینکه (ری) درمعرض تاخت وتازها وهجوم‌های تاتارهاوسپاهیان تیمورلنگ قرارمیگیرد، این‌شهربزرك روبه ویرانی‌گذاشته ومردم آن بسوی قریه طهران که‌تدریجاً پیشرفت میکرد روان شده درآنجا مسکن اختیار نمودند.

طهران و مهران

بطوریکه درکتاب روضة‌الصفا آمده، «طهران و مهران در پهنه دامنه البرز دوقریه بودندکه بعداز خرابی‌ری بازماندگان این نواحی به تهران جمع شدند.»

درمحل قریه مهران درحال حاضر (باغ مهران) درجاده قدیم شمیران ودر حدود سه راه ضرابخانه جای دارد وخاندان مهران که در زمان اشکانیان معروف

۱ــ کتاب‌طهران در گذشته وحال تألیف دکترحسین کریمان

بوده‌اند ازاهالی مهران بوده‌اند، میگویندکه بهرام‌چوبینه سردارمعروف ساسانی که ازخاندان مهران بوده ازاهالی قریه مهران بشمارمیرفته است.

وضع دینی مردم طهران قدیم

درعهد ساسانیان کیش زردشت که در شهرری دارای مغان وموبدان چندی بودند درنواحی وقراء این شهر رواج ورونق یافت وچندیـن آتشگاه بزرگ در شمال وجنوب طهران ایجاد شدکه آتشگاه نخستین، آتشگاه قصران در فاصلـه سی کیلومتری مرکزطهران وبرروی یکی‌از ارتفاعات کوه توچال بود.

بهنگام آمدن‌سپاهیان‌اسلام‌به‌ایران‌مردم‌شهرری بمذهب اسلام گرویدند ولی اکثر آنهااهل تسنن بودند ولی بعدها یعنی درنیمه‌اول‌قرن‌دوم‌هجری مذهب تشیع رواج گرفت.

مذهب شیعه‌اثناعشری درطهران پس‌از آسیبی که ازمحمودغزنوی دید،رو به توسعه‌گذاشت بطوریکـه در قریـه معروف طرشت درزمان سلجوقیان مجلس درس وبحث علوم دینی واحادیث واخبار تشکیل میگردید.

طهران درعصر امیر تیمورلنگ

طهران در عهد سلاطین ایلخانی یعنی جانشینان چنگیز مغول جنبه ییلاقی داشته چون آب وهوای آن‌ازشهرری بهتر ودارای‌کیفیتی عالیتربوده‌است بهمین علت اکثر فرمانروایان وحکام ایلخانی درتابستان به طهران کوچ میکردند.

اما امیرتیمور لنگ بهنگام یورش‌های ویرانگرانـه‌اش وقتی بـه شهرری میآمد به طهران نیز سری میزد وگویا به مهمانسرائی که در عهد ودوران ایلخانان ساخته شده بود فرود میآمد، این مطلب درسفرنامه (کلاویخو)ی اسپانیائی بطور کامل آمده است، اومینویسد: طهران درناحیه‌ای واقع‌است که به نام ری معروف میباشد، شهرطهران محلی‌است بسیارپهناور وبرگردآن دیواری نیست وجایگاهی خرم وفرح‌زاست که درآن همه وسایل آسایش یافته میشود، اما آب وهوای آن‌در

تابستان گرم وناسالم است.

درجای دیگر کلاویخومینویسد: «... روزیکشنبه ششم ژوئیه ۱۴۰۴میلادی برابربا ۲۵ ذالحجه ۸۰۶ هجری بعدازظهربه شهری رسیدیم که طهران نام‌داشت. درآنجا بابا شیخرا درانتظار خویش یافتیم ودرحقیقت وی به پیشواز ماآمده بود ومارا به شهر به مهمانسرائی بردکه تیمور خود بهنگام‌گذشتن ازاین حدود درآن سکونت میکرد ودرواقع بهترین خانه شهربود...»

کلاویخو وهمـراهان در هشتم سپتامبر۱۴۰۴ میلادی (اوایـل سال ۸۰۷ هجری) بحضورامیرتیمور باریافتند.

چگونگی طهران قدیم

به‌روایت یاقوت وقزوینی

اما درخصوص موقعیت واوضاع این قریه ازجهات دیگر: این قریه ناچیز که کشش وجذابیتی نداشت ولی‌درناصیه‌اش روزهای‌درخشان وآتیه‌ای‌شکوهمند ترسیم شده بود ومیبایست بعدها ازصورت یك‌قریه گمنام بشکل مرکـز و کانون سرزمینی وسیع درآید به‌استناد نوشته مورخ معتبری چون یاقوت حموی چنین میخوانیم: طهران سرراه شهرری قرارداشته وگاه وبیگاه از این راه کاروانهـای متعدد میگذشته است، این قریه کانون و مرکز چپاول و غارتگـری بوده است و راهزنان وقطاع الطریقها و غارتگرانی که در این قریه میزیسته‌اند غالباً قوافـل و کاروانهائی‌راکه‌ازنزدیك این قریه‌عبورمیکرده‌مورد دستبرد وغارت قرارمیداده‌اند ونیز بعلت‌اینکه گاه وبیگاه بخاطرتصرف شهرری که درآن عصر یکی از مراکز مهم فعالیتهای سیاسی‌وبازرگانی واداری‌بوده‌است‌مدعیان ونام‌آوران‌وقدرتمندانی که درخیال‌تصرف وقبضه‌کردن‌این‌شهربوده‌اند باسپاهیان‌ومردان جنگی‌ولشکریان آراسته بشهرری حمله میآوردند تاآنرا بتصرف خود درآورند، در گیرودار این لشکرکشی‌ها ودشمنیها وکینه‌توزیها وزورآزمائیها ، طهران توجـه سران سپاه و مهاجمین را بسوی خود جلب میکرد ویا اینکه اتفاق میافتادکه برای تهیـه آذوقه وسیورسات رزمی وتدارك جنگی ویااینکه بمنظور اطراق کردن به‌این قریه‌یورش میآوردند، بهمین‌دلیل‌طهران وطهران نشینان بخاطر حفظ وحراست خود در شهر،

سردابها ونقبهاتعبیه کرده بودند که بمحض اینکه دشمنانی بآن صوب حمله میکردند خودرا دراین محلها که البته استحکام وحفاظی داشت یابدلیل اینکه ازچشم دشمنان پوشیده بود مخفی مینمودند ومعمولاهم برای اینکه بتوانند مدتی دراین نقاط دوام بیاورند واز گرسنگی تلف نشوند در آن زاغه‌ها وسردابها آذوقه وخواربارفراوانی ازپیش تهیه وتدارك دیده بودند .

یاقوت حموی در معجم‌البلدان خودکه تاریخ معتبر ومستندی است درجای دیگرمینویسد :

«طهران قریه بزرگی است که درزیر زمین ساخته شده و راهی بهیچیك از خانه‌های زاغه مانند آن نیست مگربدلخواه وخواسته خودشان، زکریای قزوینی در آثار البلاد اثرمعروف خودکه بسال ۶۷۶ هجری تألیف کرده بود درباره قریه طهران چنین مینویسد: «طهران، دیهی است بزرگ ازدیه‌های ری که بستانها و درخت‌های فراوان ومیوه‌های نیکو دارد. وایشان را در زیرزمین خانه‌هائی است همانند لانه مورچگان که چون فرستاده دشمن پیش ایشان رود در آن خانه‌ها پنهان شوند ودشمنان روزها ویاماههای متوالی آنجا را درمحاصره گیرند و سرانجام بروند. چون اززیرزمین بیرون آیند قتل وچپاول وراهزنی وفساد بسیار کنند. مردم آنجا دربیشتراوقات برسلاطین طغیان نمایند و جز مدارا در ضبط ایشان گریزی نیست .

در آنجا دوازده محله هست که هریك را بادیگری نزاع وجدال است وهر گاه درطاعت سلطان در آیند عامل آنجا شیوخ دیه‌را گرد آورد و مطالبه خراج کند وبراداء خراج‌مقررسلطان توافق کنند، یکی خروسی آورد وگوید! این‌به‌یك دینار ودیگری (پنگانی) نوعی ظرف آورد وگوید، این به‌یك‌دینار .. »

بنابقول‌قزوینی معلوم نیست که اهل‌طهران آن روزگاران چه کسانی‌راغارت میکردند ویا بقتلشان میرساندند وشاید بتوان گفت که منظور از قتل و غارت این است که ساکنان قریه طهران باطراف واکناف حمله میبردند وقراء وقصبات‌دیگر یا کاروانیانی راکه بطرف شهر ری میرفته‌اند مورد تجاوز وتطاول و نهب وغارت

---

۱ ــ کتاب طهران‌درگذشته وحال تألیف دکترحسین کریمان

قرار میداده‌اند .

اما قدیمی‌ترین سند تاریخی معتبری که نام‌طهران در آن‌برده شده«المسالك والممالك» میباشد ، این کتاب اثر ابواسحق استخری است که کتاب را بسال ۳۴۰ هجری نگاشته وبه‌تفصیل‌ازاین‌قریه‌سخن گفته است. بدنبال استخری، وابن‌حوقل هریك درباره تهران ویا طهران بتفصیل سخن گفته‌اند و آنچه که تذکارش ضروری است این نکته میباشد که عموم این مورخان و تذکره نویسان متفق‌القول بوده‌اند که‌طهران یك قریه‌بزرگی‌بوده که درزیرزمین ساخته‌شده‌وداخل آن علاوه‌برهزارها خانه، هزارها زاغه وسرداب‌نیزوجود داشته وحرفه وپیشه اهالی‌آن اکثراً راهزنی وچپاول قوافل وکاروانهائی بوده که ازشمال یاغرب وشرق ایران بسوی شهر ری میرفته‌اند.ابن‌حوقل در کتاب خود وقتی‌صحبت‌ازتوصیف‌طهران میشود،مینویسد: «تهران درشمال ری واقع است وآنجا دارای باغهای فراوانی است و میـوه آن بسیار ومتنوع‌وآثارآن معروف میباشد، مردم‌قریه بیشتراوقات درزیرزمین زندگی میکنند وحرفه بسیاری ازایشان راهزنی است .

حمدالله مستوفی که بعدها ازطهران دیدن کرده است جمعیت و وسعت و مساحت‌آنرا ازیاقوت حموی ودیگر مورخان اندکی بیشترذکر میکند واز قرار معلوم همانطوریکه قبلا هم اشاره رفت قبل ازحمله مغول به‌شهرری، طهران یکی ازمناطق ییلاقی شهرری بوده ولی باحمله مغولان، گروه‌کثیری ازمردم این شهـر بطهران‌که دارای‌سردابها وزیرزمینهای متعددبوده‌که خود همینها پناهگاهی‌مناسب بشمارمیرفت پناهنده شدند و باین‌کیفیت تهران نخستین گـام را در راه توسعه و گسترش خود برداشت .

طهران ترقی وحرکت سریع خودرا درمسیرپیشرفت ازدوره صفویه آغاز کرد. شاه طهماسب‌صفوی که قزوین را پایتخت‌خود قرارداده بود چون‌جداعلای صفویه (سیدحمزه) درجوار حضرت عبدالعظیم مدفون بود وگاه وبیگاه بزیارت آن مرقد میرفت وعلاوه براین بعلت وجود آبهای گوارا وباغات متعدد فراوان‌و همچنین چون‌درحول وحوش‌طهران شکار میکرد کم کم به‌قریه طهران میل‌ورغبتی پیداکرده وتدریجاً دراین محل سکونتهای نسبتاً طولانی‌مینمود وهمین‌قضیه توجه سلطان صفوی را به‌طهران برانگیخت ، بحدی‌که دستور داد پیرامون قریه باروی

محکمی بکشند. شاه‌طهماسب اولین پادشاه صفوی بود که دستور داد در طهران بناهای تازه و کاروانسراها و برج و باروهای مستحکم بنا کنند. بهرحال اولین بناهای رسمی تهران در ۹۶۱ هجری بدستور شاه طهماسب ساخته‌شد و صدو چهارده برج در آنجا ایجاد کرد که مطابق شماره سوره‌های قرآن کریم است وزیرهر برج سوره‌ای دفن نمود. برج و حصاربزرگی که شاه طهماسب پیرامون طهران کشید شش هزار قدم دور آن بود و برای ساختمان این حصارعظیم و برج و باروهای آن ازدومنطقه‌بزرگ خالـبرداری کردند که بعدها یکی از آنها به«چال میدان» ودیگری به«چال حصار» معروف گردید.

بعدازشاه طهماسب صفوی، چون‌شاه عباس کبیر به‌اماکن‌متبرکه ومرقدهای ائمه اطهار علاقه‌وتوجه‌خاصی‌داشت‌واز آنجائی که‌طهران‌نزدیك‌حضرت‌عبدالعظیم بود دستورداد باغ‌بزرگی در آنجا احداث کنند که دراین باغ ساختمانی نیزبرای سکونت موقتی ایشان‌ایجاد نمایند تاهروقت برای‌زیارت حضرت‌عبدالعظیم‌میرود دراین باغ سکونت نماید. این‌باغ پس ازچندین سال فعالیت و کوشش بالاخره درسال ۹۹۸ هجری‌آماده گردید که بعداً شاه سلیمان عمارت دیگری نیز در میان آن بنا کرد.

بعدها درهمین‌کاخ بود که شاه سلطان حسین صفوی در آخرین‌سال‌سلطنت خود دری‌افندی سفیردولت عثمانی رابار داده وبحضور پذیرفت. دری افندی در مورد باریافتن خود که در اوائل ماه جدی سال ۱۱۳۴ هجری قمری انجام گرفتـه مینویسد:«...چون درطهران سایرتشریفات‌دولتی وسلطنتی‌وتجملات‌ملوکانه‌حاضر نبود بهمین‌قدراکتفا شده بود، بدین‌گونه‌که مارا وارد چهارباغی کردندکه‌اکنون ارگ سلطنتی وعمارات دیوانی است وبعضی چنارهای کهن‌در آن محوطه‌موجود میباشد که حاکی‌از آبادی‌سابق این‌باغ‌است ومعروف‌به‌چنارهای شاه‌عباس‌است که به‌امر آن شاه در آنجا غرس شده است.

پیش از حمله‌افغانها شاه‌طهماسب دوم زمانی درطهران اقامت کرد ولی‌همین که افغانها نزدیك‌شدند به‌مازندران گریخت ومردم طهران دربرابردشمن‌ایستادگی سختی‌نشان داده بسیاری ازسپاهیان افغانی‌را کشتند ولی‌بالاخره شهر بدست آنان افتاده درعمارات حکومتی وارگ‌طهران جای‌گرفتندوبرای ایمنی‌ازحمله‌ناگهانی

مردم شهر، وپیش‌بینی راه فرار، برروی خندق شمالی ارگ پلی‌بسته ودرجلو آن دروازه‌ای بنام (دروازه ارگ) ساختند که بعدها به‌دروازه دولت معروف شد.

پیترودلاواله سیاح وجهانگرد معروف ایطالیائی که در سال ۱۶۱۸ (۹۹۷ هجری) بایران‌آمد. وازطهران عبور کرد. درباره طهران، پس‌از آبادی وعمران نسبی بوسیله شاه طهماسب وشاه عباس مینویسد: طهران ازکاشان بزرگتر ونفوس ومردمش کمتراست یك‌سوم اززمینهای شهررا (دراین زمان‌طهران صورت شهررا پیدا کرده‌بود)، به‌ساختمانها ودوسوم آنرا بباغات اختصاص داده‌اند، درهمه کوچه های خیابان مانند آن درخت‌چنارکاشته‌اند ودوردایره بعضی ازچنارها بقدری‌است که اگرچهارنفردست بهم بدهند بزحمت میتوانندتنه یك‌درخت رادرمیان بگیرند وبهمین ملاحظه‌طهران‌راازنظرفراوانی چنار باید (چنارستان) خواند.

مرحوم هدایت درروضة‌الصفای ناصری درجای دیگرمینویسد: طهران و شمیران دوقریه بودند که پس‌ازخرابی وویران‌شدن شهرری،بازماندگان آن ناحیه درطهران جمع آمده ودراین‌شهرمسکن گزیدند.

پس ازانقراض صفویه، درسال ۱۱۵۴ نادر شاه افشارطهران را به‌پسر خود رضاقلی‌میرزا بعنوان تیول‌داد وپس ازافشاریه کریم‌خان زندبعلت نزاع وکشمکش باآقا محمدخان قاجارونزدیك بودن این‌شهر به‌طبرستان که قصرسلطنتی این‌سلطان آنجا قرارداشت‌صلاح‌خودرا درتوقف درطهران‌دید ودرآبادی آن تاحدی کوشید ووقتی درتابستان ۱۱۷۳ که‌برای ییلاق به‌شمیران‌میرفت دستورداد‌عمارت‌یادیوانی بزرگ ویك حرمخانه‌درآنجا بناکنند وبعدازشهادت سلطان محمدحسن‌خان که پادشاه زندیه اطمینانی ازدارالمرزحاصل نمود غفورخان را حاکم‌طهران کرده و عمارت دیوانی‌را نیمه‌کاره‌گذاشته وبشیرازرهسپار گردید.

طهران به پایتختی انتخاب می‌شود

پس ازفوت کریم‌خان زند آقا محمدخان قاجار در سال ۱۱۹۳ هجری با چهارده نفراز بستگان‌خود ازشیرازفرارکرده ابتداء خود رابه حضرت عبدالعظیم رسانیده وآنگاه به میان ایل و قبیلهٔ خود بازمی‌گردد، درطهران سرسلسلهٔ قاجاریه نظربه داعیه‌ای که برای‌سلطنت ایران داشت عده‌ای سواربه‌گرد خودجمع آورده وپس‌ازچندین‌جنگ که با غفورخان‌حاکم‌طهران کردبالاخره این‌شهررا به‌تصرف خود درآورده ودر روزیکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی‌سال ۱۲۰۰، هجری‌قمری که مصادف با نوروزبود درهمان تالاری که روزی به عنوان اسیرو گروگان به خدمت پادشاه زندیه آورده شده بود به تخت سلطنت ایران تکیه زد و پس از استقرار و رسیدن به قدرت به علت افکار واندیشه‌های دور ودرازی که در سرداشت وطالب مقام خلافت اسلامی بودطهران را دارالخلافه نامیده و به‌عنوان پایتخت انتخاب کرد وازاین‌سال فصل‌نوین‌ترقی‌وپیشرفت‌این‌شهرآغازگردید، علت ودلیل‌اساسی انتخاب شهربیست‌هزارنفری‌طهران جزنزدیکی‌این‌شهربه بلوکات نسبتاً حاصلخیز وقرب جوارآن با مساکن‌ایلات افشارساوجبلاغ و عرب ورامین که هواخواهان اوبوده‌اند وهمچنین‌نزدیکی‌آن با استرآباد ومازندران‌که درحقیقت ستاد نیروی اوبوده چیزدیگری نبوده است، این‌پادشاه علاقه‌وعشق زیادی به باقی‌گذاشتن نام خود از طریق ساختن بناهای عالی نشان نـداده وازاوجزتخت مرمرکـه اسلوب

ساختمان آن همان شیوه ساختمان تالارهای عمارت کریم‌خانی‌شیراز و اثرهوی و هوس واشتیاق دوران اسارتش‌بوده است بنائی‌ازوی به یادگارنمانده است وحتی معروف است که سنگهای مرمر ستونها وآئینه‌های آنرا از تالار سلام کریم‌خانی کنده واینجاکار گذاشته‌اند.

بدنبال آقامحمدخان قاجار، فتحعلی‌شاه برادرزاده‌اش بناهـا و ساختمانها و مساجد و ارگهای زیادی دراین‌شهراحداث کرد.

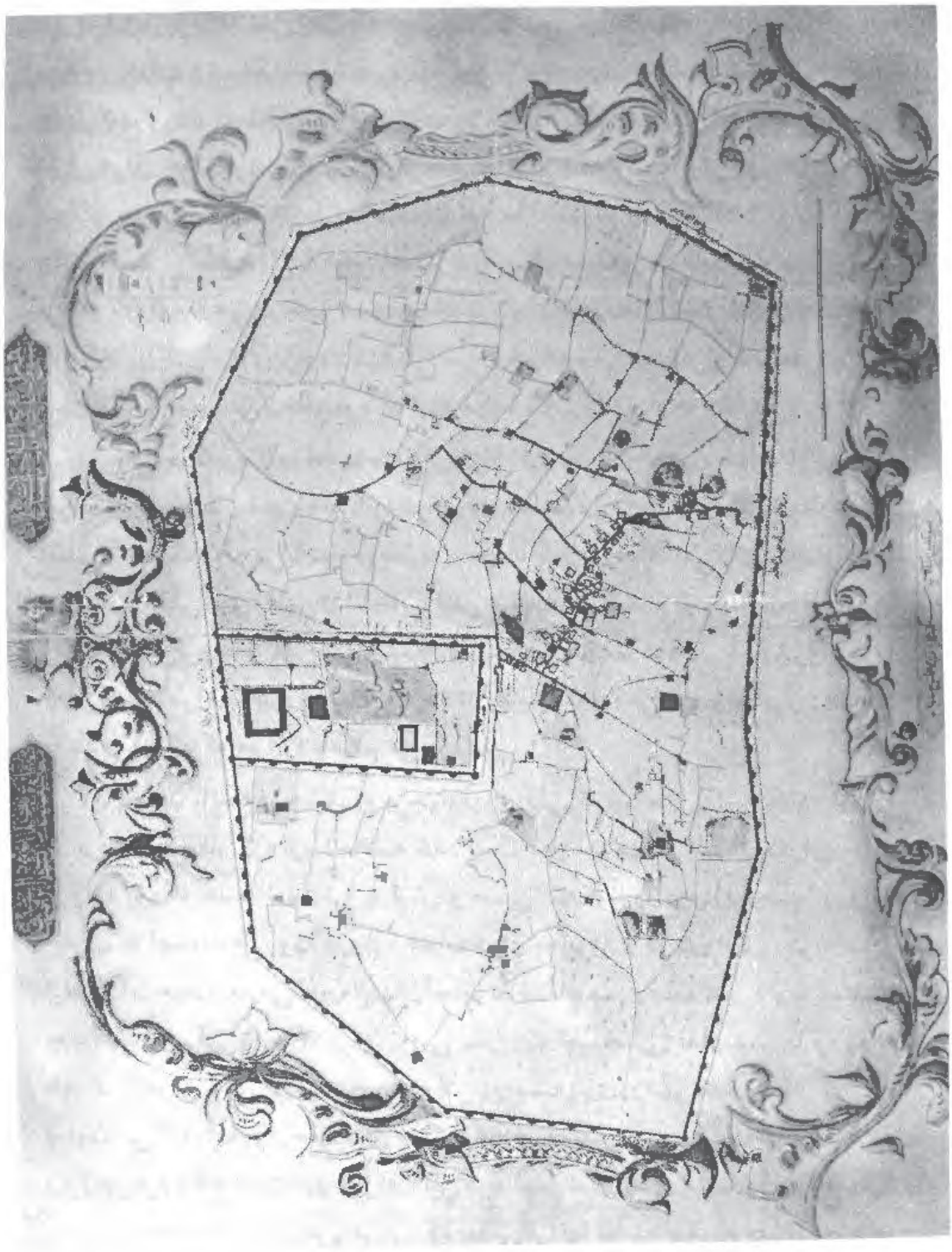
(ژاك موریه) یکی‌دیگرازاروپائیانی که به سال ۱۲۲۲ هجری به‌طهران سفر کرده بود درسفرنامهٔ خود دربارهٔطهران نوشتم است: پایتخت ایران،طهران است وطول باروی دوراین‌شهرچهارمیل‌ونیم‌است،این‌شهرشش‌دروازه دارد که بدستور فتحعلی‌شاه اطراف آنها راکاشی‌کاری کرده‌اند، شهرطهران به‌بزرگی شیراز است لیکن عمارات آن به مراتب کمتراست، عمـارات و بناهای طهران چندان‌خوب نیست، زیرا غالباً با خشت خام بنا شده وشباهت چندانی‌به ابنیهٔ عالیه ندارد وتنها بنائی که قابل‌ذکربنظرمی‌رسد بنای مسجد شاه است که‌ازبناهای فتحعلی‌شاه بشمار می‌آیدوغیرازاین‌مسجد بزرگ درطهران‌شش‌مسجد کوچکتروجود دارد. طهران صد وپنجاه حمام وصد وپنجاه کاروانسرا ودومیدان بزرگ دارد، یکی در شهر و یکی‌درارگ است، دوعمارت ییلاقی سلطنتی‌دارد که قصرقاجار ویکی نگارستان است که تازه آنرا بنا می‌نمایند.

(ژوبر) فرستاده ناپلئون به دربارایران (درعهد فتحعلی‌شاه قاجار) درطهران می‌نویسد:

«... با این‌همه می‌توان باورکرد که این‌شهردر زمانی کـه من در آنجا می‌زیستم چندان پیشرفتی نداشت وجمعیت آن ازسی هزارنفر بیشترنبود، چون مقر پادشاهی‌شد. جمعیت وتوانائیش‌روزافزون‌است‌وفتحعلی‌شاه قصد دارد رودخانه‌ای درآنجا روان سازد...»

نوشتهٔ (کرپرتر)دربارهٔ طهران

بطوری که دکترحسین کریمان درکتاب طهران در گذشته و حال خود می‌نویسد: درسال ۱۲۳۷ هجری قمری برابر بـا ۱۸۲۱ میلادی ، درلندن کتابی بنام



نقشه‌ای از تهران عهد ناصری

سفرنامهٔ (کرپرتر) انتشاریافت که اطلاعاتی که این سیاح انگلیسی درباب طهران می‌دهد جالب وشنیدنی‌است: «... نیم قرن پیش طهران پایتخت فعلی ایران بـه سختی‌شهری دارای اهمیت کافی‌شناخته می‌شد. طهران که درمرکز نواحی شمال شرقی‌عراق عجم قراردارد ودر زمین‌پستی‌واقـع شده است. این شهر مدت‌های طولانی‌بصورت نقطهٔ تاریکی مانده بود تا آنکه ناگهان ورق برگشت و در اندك وقت تحت توجهات آقـا محمدخان به اقامتگاه سلطنتی انتخاب گردید و وارد مرحلهٔ تازه‌ای ازحیات خود شد. نزدیك بودن آن بـه منطقهٔ استرآباد زادگـاه و اقامتگاه نیاکان پادشاه مزبور، کـه باغ شرق خوانده می‌شد وقرارگاه‌کاملی برای قبیله قاجاراست یکی‌ازعللی‌بود که این‌دهکدهٔ ناچیزرا ممتازساخت.

ونیزچون‌دریك‌موقعیت مرکزی قراردارد و میان ایالات شمال غربی کـه سرحد آن گرجستان است وایالات شرقی که حمله‌گاه ترکمن‌ها ومتحدان ناراحت افغانی آنهاست واقع‌می‌باشد. درحقیقت جهت‌انتخاب جایگاهی‌مناسب‌شاه‌ایران نتوانست محلی‌بهترازطهران انتخاب کند. هرچند هرکـدام از پایتخت‌های سابق ایران خوش‌ترومطبوع‌تربود، چشمه‌های متعددی داشت کـه در آغازشروع‌گرما زمین‌پست اطراف شهررا اشباع کـرده ودرمنافذ آن فرومی‌رود وبخار و رطوبت به بالامی‌فرستدکه هوا را ناسالم می گرداند.

طهران با خندقی‌عمیق که برجهاودیوارگلی که مساحتی‌برابر ۸۰۰۰ یارد را در بردارد با چهار دروازه احاطـه شده است (در آن هنگام طهران دارای چهار دروازه بودکه بعدها تعدادش به شش و سپس بـه دوازده دروازه رسید) دروازهٔ جنوب به اصفهان می‌رود، دروازهٔ شمال غرب به تبریز و دو دروازهٔ دیگربه سوی تپه‌های آن جهات بازمی‌شود، اینهاازلحاظ ساختمان بسیارساده هستند وبه استثنای چندآجرکاشی آبی‌وسبزکه برای تزیین بکار رفته چیزجالبی ندارند... با ورود به طهران ازدروازهٔ قزوین، پس‌ازپیش‌رفتن دویست یارد درشهر فضای بـاز بزرگی نمایان می گردد که پرازحفره‌های عمیق وعریض‌یا بهتربگویـم گودالهائی کـه در زیرزمین‌فرو رفته است، در اطراف این‌گودالهـا شکاف‌های متعددی وجود دارد که راه به خانه‌های زیرزمینی‌می‌برد که بعضی‌ازآنها اقامتگاه مردم فقیربی‌خانه‌ای می‌باشدکه ملجأ وپناهگاهی‌جزآن ندارند.

زین‌العابدین شیروانی درسال ۱۲۳۷ هجری قمری در کتاب (ریاض‌السیاحه) خود درباب طهران می‌نویسد: طهران شهری مشهور و معروف ونسبت بـه سایر محال به خوبی هـوا موصوف است ، اکثر میوه‌های آنجا ممتاز می‌باشد خاصه خربزه وانجیروانگورش عالی‌است... سمت شمالش فی‌الجمله گرفتـه ومشتمل بر پانزده هزارخانه است. درتابستان هوای آن به‌گرمی‌مایل‌است ودر زمستان کوچه‌هایش پر گل‌است. درخارج شهرباغات دلگشا وبساتین (بستانها) روح افزا طرح انداخته‌اند وقصورعمارات مرغوب ساخته‌اند.»

درسال۱۲۳۹هجری‌قمری‌مطابق‌با ۱۸۲۳میلادی درلندن کتاب‌دیگری‌انتشار یافت که در آن مطالب جالبی دربـارهٔ طهران نوشته شده بود، این کتاب سفرنامه (سرویلیام اوزلی)است که درعهد فتحعلی‌شاه نماینده دولت‌انگلیس‌درایران بود، وی می‌نویسد: طهران شش‌دروازه وسی‌مسجد وسیصد حمـام دارد وجمعیت آن در زمستان حدود چهل تا شصت هزارنفرمی‌باشد.

کانون اصلی شهر طهران

بنیاد شهر جدید (دارالخلافه ناصری)

ترسیم نقشه‌طهران‌قدیم

حدود ومرزهای چهارگانـه طهران ازطریق بـرج وباروی شاه طهماسبی مشخص شده بود ولی درعهد ناصرالدینشاه که جمعیت شهر روبه فزونی گذاشت ناگزیر ترسیم وتنظیم نقشه طهران مورد توجه قرارگرفت بطوریکه معتمدالدوله (فرهاد میرزا) فرزندعباس میرزا درکتاب جام جم نوشته است درزمان‌ناصرالدین شاه‌قاجار، جمعیت شهرطهران تخمیناًصدوپنجاه هزارنفربوده است وچون‌طهران هر روز وسعت وگسترش بیشتری مییافت و برج وباروهای دوران صفویه شهررا محدود ساخته بود ، ناصرالدینشاه، میرزا یوسف مستوفـی‌الممالك صدراعظم و میرزاعیسی وزیرطهران‌را مأمورساخت که برای پایتخت محدوده ونقشه‌ای درنظر گرفته وبا وسعت بیشتری پیرامون‌آن خندقهای جدیـدی حفرکنند. این دو نفر با همکاری یکنفرمهندس فرانسوی بنام مسیو (بوهلر) وجمعی از مهندسان ومعماران دیگر، نقشه‌ای برای‌طهران طرح کردندتاحدودمسافات ومنضمات ومواقع‌ورودی ومدارخط ومسیرخندقها وابعاد واقطار وسایـرجهات این‌کار روشن گـردد، بااین



ناصرالدینشاه قاجار

طرح اراضی وسیعی داخل محدوده شهر قرار گرفت و باین کیفیت شهر طهران مجدداً باخندقهائی محصور گردیده و ارتباط شهر با داخل، بادوازده دروازه تأمین گردید.

در روز یکشنبه یازدهم شعبان سال ۱۲۸۴ هجری برای افتتاح محدوده شهر وبنیاد دارالخلافه ناصری مراسمی در بیرون شهر برگزار گردید، دراین مراسم شاه قاجار وجمیع رجال وارکان واعیان مملکت و امنای دولت ووزراء مختار خارجه عموماً حضور داشتند وبعداز ایراد خطابه، استادان و مهندسانی که طرح محدوده را ریخته بودند حاضر گردیدند و آنگاه کلنگی که از نقره بود برزمین زده شد وبعد مأموران شروع بعملیات کردند وازاین تاریخ شهر طهران بنام دارالخلافه ناصری نامیده شد که البته دیری نپائید به دارالخلافه مظفری مبدل گردید و بالاخره هردونام ازمیان رفته شهر همچنان بنام طهران باقی ماند. میرزا محرم شاعر و خلیفه دارالفنون بمناسبت این روز تاریخی ماده تاریخی ساخته وچنین گفته است:

طبع محرم بادل شاد ازپی تاریخ گفت «جاودان بافریزدان باد شهر ناصری»

ساختن حصار وخندقهای جدید طهران قریب ده سال بطول انجامید وشهر چندین برابر توسعه یافت. و این شهر جدید که سه فرسنگ ونیم است دارای دوازده دروازه میباشد که مسافت بین مسیر وخط خندق وخط باروی شهر قدیمی ازسمت دروازه شمیران ۱۸۰۰ ذرع بود که ازسایر جهات هزار ذرع میشد.

دروازه‌هائی که بعداً ساخته وبنا گردید باین ترتیب درپیرامون طهران جدید قرار گرفت: درشمال سه دروازه، دروازه‌های دولت ـ یوسف آباد و دروازه شمیران، درشرق، دروازه‌های خراسان ـ دروازه دولاب ـ دروازه دوشان‌تپه، در غرب دروازه باغشاه ـ دروازه قزوین، دروازه گمرك، درجنوب، دروازه غار ـ رباط کریم وحضرت عبدالعظیم ـ دروازه‌های فوق‌الذکر که بعداً، مشروحاً ذکرش خواهد آمد باطرح وکاشی‌های رنگین ساخته شده بودند گو اینکه بعضی قسمت‌های آن درسالهای آخر فرو ریخته شده بود ولی تاسال ۱۳۰۹ شمسی پابرجا بود، در این سال که دوره کفالت شهرداری مرحوم سرتیپ کریم بوذرجمهری بود کفیل بلدیه طهران بعنوان اینکه میخواهد شهر را مدرن وباصطلاح نوسازی نماید دستور داد این دروازه‌ها را بدون توجه به اهمیتی که ازنظر تاریخی و آثار ملی داشتند خراب کرده ازبین ببرند، وامامحلات مهم طهران که داخل این محدوده بودند



میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صدراعظم شاه قاجار

عبارت بودنـد از : محلـه سنگلج ـ چاله میدان ـ چالـه حصار ـ غودلاجان ـ سرپولك ـ خانـی‌آباد ـ قنات‌آباد ـ پاچنار ـ دروازه قـزوین ـ گارماشین ـ باجمالوها ـ گود زنبورکخانه ـ صابون‌پزخانه وبالاخره بازاربزرگ.

انتخاب نام دارالخلافه ناصری به‌چه منظور بود

بقراریکـه نویسندگان وپژوهشگـران ومحققینی کـه درباره طهران قدیم مطالعاتی انجام داده‌اند این نکته مهم‌را یادآور شده‌اندکه انتخاب نام دارالخلافه ناصری باین جهت صورت گرفت کـه چون خلفا وسلاطین عثمانی، اسلامبول‌را مرکزخلافت مسلمانان قرارداده وبا سلاطین ایران‌که مذهب تشیع داشتند روابط حسنه‌ای را دارا نبودنـد، ناصرالدینشاه طهران‌را درمقابل مقرخلفای اهـل تسنن عثمانی، دارالخلافه ناصری نام‌نهاد تابزعم خود مرکـزخلافت بجای اسلامبول، طهران گردد.

چهره ناصرالدینشاه

نوشتیم که طهران درزمان ناصرالدینشاه قاجار وبنا بـه رأی و دستور این شاه تولدی تازه یافت وسیمائی‌نوین بخودگرفت که بهمین جهت نام (دارالخلافه ناصری)برجبینش حك گردید. بهمین‌مناسبت‌میبایدیکی‌دوفصل‌ازکتاب‌رااختصاص بدهیم به سیما وشکل ظاهری، روحیه، اخلاق، منش، رفتار، اعتقادات وکارهای این پادشاه که هر کدام‌میتواند راهنمائی‌باشد برای‌اقدامات وکارهای‌این‌فرمانروای سلسله قاجار که مدت چهل‌ونه سال براریکه سلطنت قرارداشت و گاهی بااستبداد وفعال مایشائی فرمان میراند وزمانی زمام‌اموررا بدست فرمانروایان وصدراعظم‌هائی کم‌وبیش خودکامه وسودجو وفرصت‌طلب میسپرد و زمانی دیگرسکان کشتی مملکت‌را درکف افراد نالایق وخودخواه وعاشق جاه ومقام مینهاد وخود غافل و بی‌خبرازحوادث ورویدادها وجریاناتی که درسرنوشت کشور تأثیرونقش‌عمده‌ای داشتند به عشرت‌طلبی وتفریح و شکار میپرداخت.

اگرچه ناصرالدینشاه بدنبال مسافرت‌هائی که به کشورهای اروپائی کـرد، تغییرات وتحولاتی دراساس فکر وذهن‌او پدیدآمد، دیدن اوضاع و پیشرفت‌های آن دیار اندیشه‌های اصلاح‌طلبی‌را در روحش بیدارساخت وچندین‌بناوساختمان وتأسیسات بااسلوب وسبك اروپائی در طهران ایجادکرد، ولی چنین اندیشه‌ها و افکاری عمق ووسعتی نداشتند و شاه قاجارمتعاقب چندکار نوآوری واصلاحاتـی که غالباً هم بامشکلات وموانع روبرو میگردید بـه راه اصلی برمیگشت وامور کشوررا رهامیساخت وبـه تفـریح وهم‌نشینی وموآنست بامعشوقـه‌ها وهمسران



ناصرالدینشاه درسنین جوانی

عدیده‌اش مشغول میشد.

اما درباره خصوصیات ظاهری وسیمای وی باید گفت که وی خلقتی زیباو شکلی پرهیبت وصلابت وهیکلی موزون داشت.

لطیف اندام بود وظریف، دست‌وپائی کوچك داشت وابروانـی کشیده و پیوسته، چشمانـی درشت بامـژگان بلند، مـوی سر و ریش وسبیل نازکش در ابتدای جوانی خوش رنك بود وقامت وگردنش رسا، اوبازبان عربی وادبیات آن آشنائی داشت ودرگفتن ونوشتن کمتر غلط واشتباه میکرد. کمی ذوق واستعداد شاعری در وجـودش جوش میزد و تمایلـی بـه نقاشی وصورتگری داشت. در خلقیاتش تاحدی شرم حضور وحیا دیده میشد وپاس خدمات هرکس‌را ازضعیف وقوی ودور ونزدیك نگاه میداشت ولی این خصوصیات مثبت ومحامد اخلاقی



ناصرالدینشاه و جمعی‌از عمله خلوت



ناصرالدینشاه درچادر سلطنتی

وی‌را سایه استبداد ومطلق‌العنانی وقدرت طلبی وگاه وبیگاه سنگدلـی تیره وتار میگردانید وازهمه بالاتـر وبدترتمایل وشوق پایان‌ناپذیرش بـه تملق ومـداهنه و خوش‌آمدگوئـی اطرافیان ودولتمردان ودیوانیان بـودکـه چشمانش‌را بـروی واقعیت‌ها وحقایق اوضاع می‌بستند و سدی سدید میان او ومـردم عادی میشدند. موضوع مهم دیگر که ازخلقیات ناصرالدینشاه سرچشمه میگرفت توجه و عنایت داشتن به سعایت وتفتین وبدگوئی این وآن بودکه به دهان‌بینی تعبیرمیشد وهمین قضیه چه‌بسا فجایعی آفرید وننگ ورسوائی‌هائی ببارآورد که ناخودآگاه تاپایان حکومتش همچون لکه‌ای پاك نشدنـی بردامانش نشست، مهمترین ایـن قضایای تأسف‌آور وشرم‌انگیز صدورحکم قتل میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر آن وزیر باتدبیرو شخصیت‌اصلاح‌طلب وچهره درخشان بود که قتلش حسرت‌هابرانگیخت واسباب بدبختی‌های عظیم گردید که درعصری که رجال دلـوز ووطن‌خواه و روشنفکر و اصلاح‌طلب حتی ازتعداد انگشتان‌هم تجاوزنمیکردند ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر به شمارمیرفت وخلائی بزرك بوجودآورد.

ازدیگرخصوصیات ناصرالدینشاه این بودکـه به سائق تمایل به سطوت و صولت سلطنت سعی‌زیادی بکارمیبردتادرسخن گفتن‌وفرمان راندن حالت مصنوعی به‌آهنگ صدایش بدهدوبعبارت دیگرتلاش‌زیادی بکارمیبرد تاباصطلاح ـ شاهانه فرمایش‌کند تا همه سربه اطاعتش فرودآورند. وجاذبه‌ای ترسناك در زیردستانش ایجاد نماید.

این سوءتشخیص وتاریکی‌ذهن وتوجه به سعایت وبدخواهی دیگران نـه تنهاکشورایران‌را در روزگاری‌که دنیا به سرعت بسوی انقلاب صنعتی و ترقیات عظیمه پیش میرفت از کاردانی ومساعی مردان ورجال لایق وکارآزمـوده محروم ساخت بلکه نبودن‌همین مردان، اسباب تاخت‌وتاز قدرتمندان استعمارگرخارجی شد تا در عرصه سیاست‌ایران بیرحمانه بتازند وبه سودها ومنافعی بزرگ وکلان دست یابندکه همه این کارها تضادی چشمگیر بامنافع ومصالح کشورما داشت و تمامیت ارضی وموجودیت مارا تحت‌الشعاع سیاست‌آنها قرارمیداد، باری وقتی شب‌پره‌ها بازیگرمیدان شدند آنوقت باقتل‌ویاکنارگذاشتن رجال دلـوزوکاردان وموقع‌شناس، رجاله‌های بی‌مایه درعرصه سیاست‌آفتابی شدند وکردند کارهائی



تعدادی زن، خواجه‌های سیاه، غلام بچه

که ایران‌را بـه قهقرا وپس‌ماندگی افکندند. ومنافع وطن ما دستخوش اغراض همسایگان آزمند وسودجوقرار گرفت.

اکنون که مختصری‌ازصفات ونقاط ضعف ناصرالدینشاه‌سخن‌بمیان آوردیم بی‌مناسبت نمیدانیم‌برای‌آنکه حق کلام اداء ورعایت بیطرفی و انصاف وقضاوت عادلانه شده باشد ازبعضی صفات مثبت وفضایل این شاه هم گفتگو نمائیم.

شاه شهید (باصطلاح‌معروف) در رعایت ناموس ومحافظت حرم‌خانه جهد وکوششی تمام داشت ودرحفظ اسرار اشخاصی که باومراجعه میکردند یا به وی خدمت مینمودند سعی بلیغ مینمود.

ناصرالدینشاه دراجرای تکالیف وفرایض دینی وشرعی وبجاآوردن عبادت ونماز پنجگانه هیچ فرصتی‌را از دست نمیداد وغالباً به زیارت اماکن متبرکه و مشاهد مقدسه میشتافت، زیارت حضرت عبدالعظیم یکی‌ازاین زیارتها بود. اومیل زیادی داشت که مردم‌بدون حاجب ودربان درمواقع معینه عرایض شفاهی‌وکتبی خودرا بوی تقدیم دارند تا ازاین راه‌گاه وبیگاه به حقایق احوال واوضاع خلق‌الناس ودقایق‌اغراض آنان واقف گردد. کمترعریضه‌ای بحضوراومیرفت مگر آنکه جوابی بآن صادرشود، نوشته‌اند هرگاه عرایض مردم به قیدمحرمانه بودن‌فرستاده

میشدالبته دراین صورت جواب آن بخط شخص مرقوم‌میرفت. وپاسخ‌مستدعیات اگـرهمه مساعد وقابل استماع و اجراء نبود بصورتـی رد میگردیدکـه صاحب حاجت آزرده خاطرنشود.

او اگرچه غالب اوقات به سواری وصید میپرداخت ولی اگـر درشکارگاه هم بود وامری مهم واقـع میشد بسرعت بآن مهم میپرداخت، البته نبایـد ناگفته گذاشت که تملق خلوتیان وناقابلی رجال درباری ودیوانی باحایل قراردادن خود میان شاه ومردم سدی تشکیل میدادند که وی‌ازحقایق اوضاع کشوربی‌خبرمیماندو همین تملق‌ها وچاپلوسی‌ها اورا اکثراً مغرورمیکرد وبه استبداد ومطلق‌العنانی‌اش میکشاند در اینگونـه شرایط تکلیف رجال دولتخواه ومآل‌اندیش ووطن دوست معلوم بود که‌گفتار وسخنان صریح ورك‌گوئی وبی پروائی‌آنان مـورد توجه شاه قرارنمیگرفت وهمین مسئله موجبات دلسردی‌اشانرا فراهم‌میکرد وتدریجاً مسند ومقام‌را خالی مینمودند وطبعاً عرصه ومیدان بدست مردان نالایق وفرصت‌طلب‌و خوش‌آمدگو میافتاد که‌کشوررا بحال وروزسیاهی میافکندند.

باری‌این بود مختری‌از خصوصیات ظاهری وباطنی وفضایل ناصرالدینشاه وخلقیات وی‌کـه طهران را بصورت تازه ونوینی درآورد وپایتخت راکـه قبلا عنوان دارالخلافه طهران‌داشت بنام دارالخلافه ناصری نامگذاری‌کرد واین‌است عنوان‌کتاب ماکه بطورهمه جانبه ازآن سخن خواهیم‌گفت وتمام مظاهرآنرا در نظرها مجسم میگردانیم.

حالا بازگردیم به محدوده دارالخلافه ناصری و شرح محلاتی کـه داخل این محدوده قرار داشت:



دوره‌های مختلف ولایت‌عهدی وجوانی ناصرالدینشاه
نقل‌ازکتاب انیس‌الدوله نوشته دکتر تفضلی

محدوده دارالخلافه ناصری

ارگ ـ بازار ـ چال میدان ـ چال حصار ـ عودلاجان ـ سنگلج

در داخل محدوده دارالخلافه ناصری چندین محله و بخش قرارگرفت که مهمترین آنها عبارت بودند ازارگ ـ بازار ـ چال میدان وچال حصار ـ عودلاجان ـ سنگلج وچند محله دیگر

چال میدان و چال حصار

نکته جالب که دراینجا گفتنی است این است که دو محله‌ای که به نام چال میدان وچال‌حصار معروف گردید باین علت به وجود آمد که برای ساختن برج‌ها وحصارهای شهر ازاین دو محل شروع به خاك‌برداری کردند تا خاکهای آن‌را به مصرف ساختن برج‌ها وباروهای شهر برسانند ودرنتیجه این خاکبرداری وگود شدن زمین‌ها چاله‌هائی بوجود آمد که محلات‌نزدیك آن‌را چال میدان وچال‌حصار نامیدند. چال‌حصار درمحله سنگلج دراطراف گذر مستوفی بوده است.



1ـ دروازه‌شمیران
2ـ دروازه دولاب
3ـ دروازه شاه عبدالعظیم
4ـ دروازه محمدیه
5ـ دروازه قزوین

I ـ محله سنگلج
II ـ محله بازار
III ـ ارگ سلطنتی
IV ـ چال میدان
V ـ عودلاجان

نقشه دارالخلافه ناصری‌که بتاریخ شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۷۵
به سعی اعتضادالسلطنه‌علیقلی‌میرزا واهتمام موسیوکرشیش
سرتیپ ومعلم توپخانه صورت طبع یافته است

ارگ طهران

ارگ‌طهران وبرخی ازساختمانهای داخل‌آن،یادگار عهد صفویه است و چنانچه نوشته‌ها ومدارك موجود نشان میدهد افغانها پس ازتصرف واشغال‌طهران درسمت شمال این محوطه پلی‌برقرار کرده ودرجلو آن دروازه‌ای بنام (دروازه ارگ) ساختند، این دروازه بعدها دروازه دولت نامیده شدکه در ابتدای خیابان الماسیه قرارداشت، وباین‌ترتیب میتوان‌گفت که بطوریقین حصاروخندقی‌پیرامون ارگ وجود داشته است زیرا درغیراین‌صورت ساختن دروازه و ایجاد پل دیگر موردی پیدا نمیکرده است .

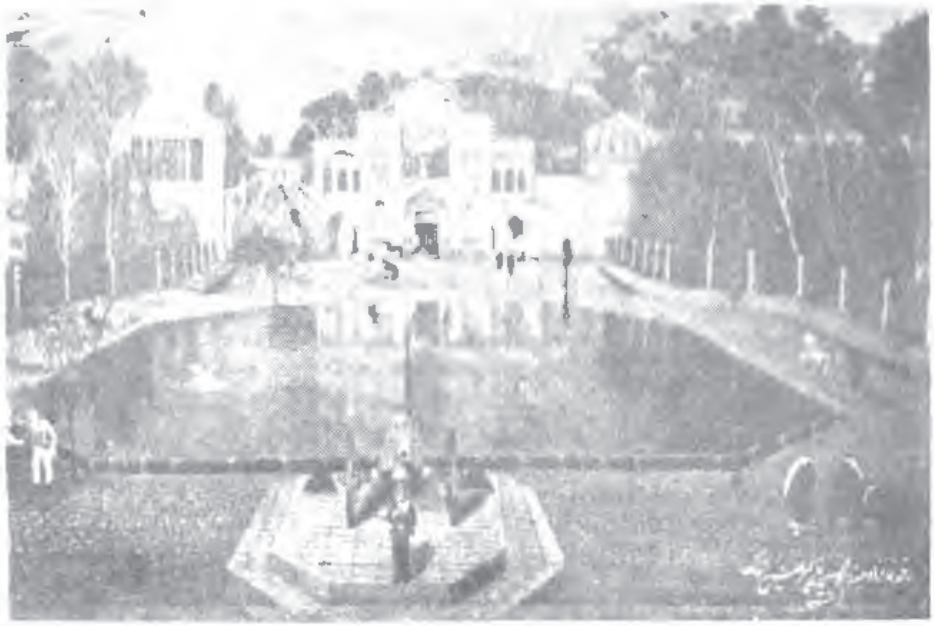
حصاروخندق ارگ‌طهران را استاد غلامرضای تبریزی معمارمعروف عهد زندیه به‌دستور وفرمان‌کریم‌خان زند ساخته وحفر کرده است. این‌معمار باخاندان زندیه‌بستگی وقرابت داشته وفرزنداوحاجی میرزاجعفرخان،معمارمشهوروکاردان عهد فتحعلی‌شاه واوایل سلطنت ناصرالدینشاه بود.

درزمان‌آقا محمدخان ارگ سلطنتی تقریباً درشمال‌طهران قدیم قرارداشت ویك طرف ارگ بحصار شهر وسه‌طرف دیگرش متصل به‌شهربود ولی بعدأبعلت توسعه شهروپیدایش‌کویها ومحله‌های جدید دروسط شهر قرار گرفت.

درفاصله سال‌های ۱۲۵۶ - ۵۷ هجری قمری یك‌نفرسیاح و نقاش اروپائی

---

۱ - برای نوشتن این فصل،ازکتاب «تاریخچه ساختمان‌های‌ارگ سلطنتی» نوشته آقای یحیی ذکاء استفاده شده است .



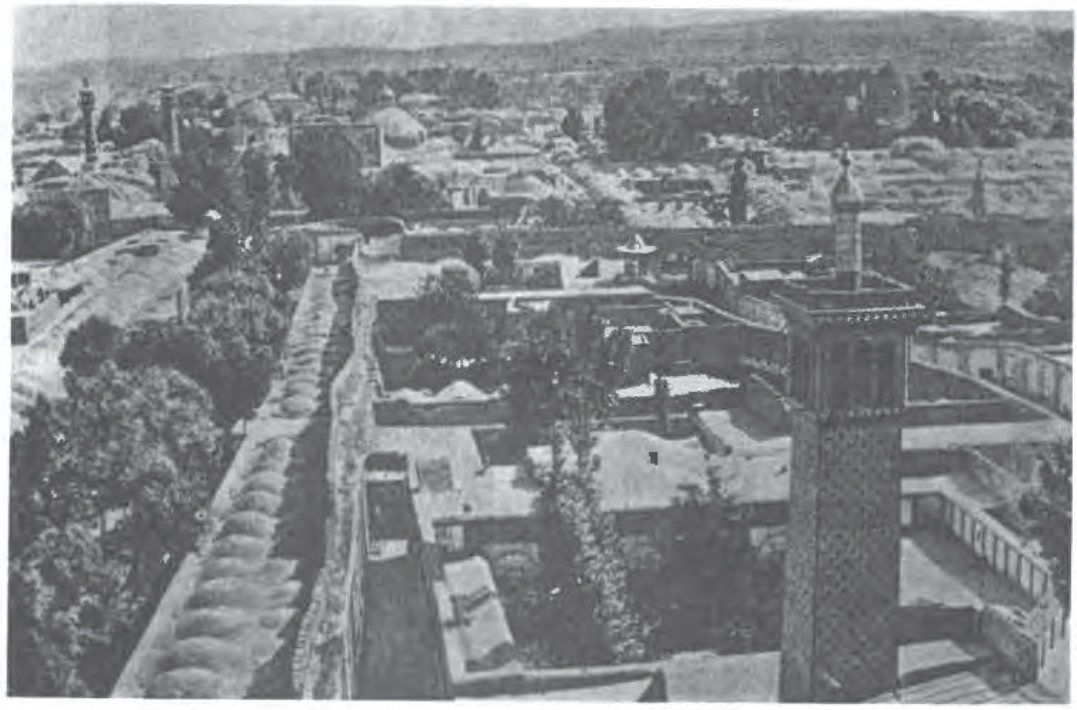
میدان ارگ



گوشه‌یی ازحصار و برجهای جنوبشرقی ارگ و خندق کنارآن

بنام اوژن‌فلاندن که‌ازطهران وسایر شهرهای ایران دیدن‌کرده بود درباره ارگ مینویسد: « تنها قسمت قابل توجه شهر طهران ارگ آن است که در مرکز شهر قرار گرفته وازسایر قسمت‌ها بوسیله دیواری مستحکم و خندق‌هائی که برروی هریك پل‌های دستی زده شده جدا میگردد، دراین محل است که شاه کاخی‌ساخته وخود واقوام نزدیك وامرای‌نزدیك درباری ونگهبانانش‌در آن زندگی مینمایند».

درسال ۱۲۶۷قمری بدستور امیرکبیر حصارارگ تجدید بناشده‌وکوچه‌های آن برای حرکت‌کالسکه، آماده‌گردید واین‌کار بوسیله عبدالله‌خان معمار باشی آن عهدانجام‌گرفت. درسال ۱۲۶۸قمری نیزدرداخل ارگ بناهای جدیدی‌برعمارات سلطنتی قدیم افزوده ودیوانخانه‌گلستان راازسوی شرق‌توسعه دادند. چون‌زمین‌های ارگ مجهول‌المالك بود وگزاردن نمازدرآن ازنظر شرعی‌اشکال داشت در سال ۱۲۷۲ قمری این‌اراضی‌را ازشیخ عبدالحسین اجاره نمودند تابرای گزاردن نماز اشکالی نباشد.



منظره‌ای ازجنوب شرقی ارك خیابان ناصریه ومسجدشاه وحصار ارگ
درزمان ناصرالدین شاه

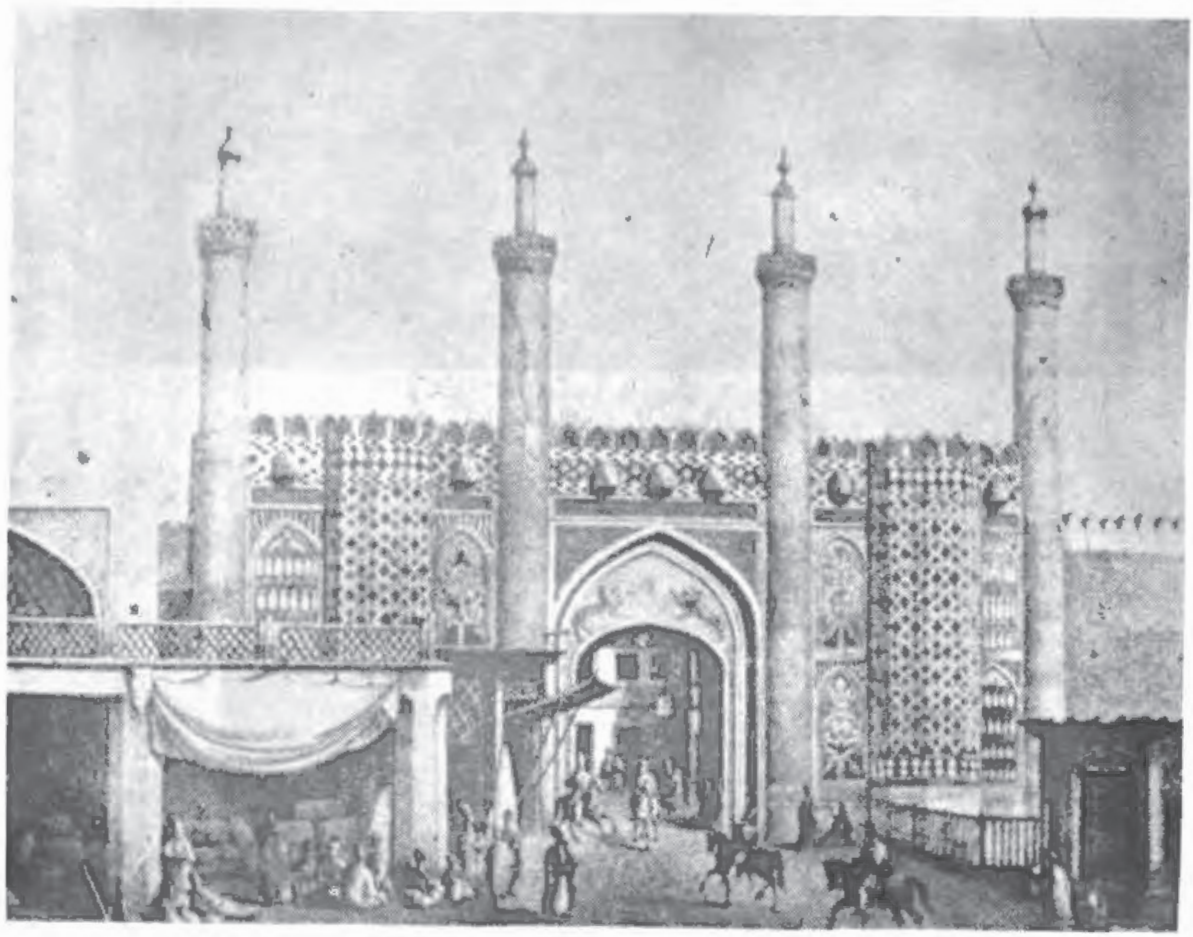
پیش ازاحداث میدان توپخانه درشمال وبیرون ارگ خندقی وجود داشته که‌بوسیله یك‌پل‌چوبی بین‌ارگ وصحرای بیرون شهر ازراه‌خیابان الماسیه‌ارتباط برقرار میگردیده‌ودروازه‌ای بنام دروازه‌دولت بجای دروازه‌ارگ قدیم‌درجلو آن ساخته‌شده‌بود. هم‌چنین پیش‌ازایجاد خیابان‌های ناصریه وجباخانه (بوذرجمهری کنونی) وجلیل‌آباد (خیام امروزی) محل همه‌آنها خندق بوده و درسمت‌جنوبی ارتباط شهروارگ بوسیله پل‌چوبی بنام «تخته‌پل» دایرمیشده است .

درحدود سال۱۲۷۵ قمری‌علاوه برعمارات‌سلطنتی ازحرم خانه‌وتخت‌مرمر وخزانه وعمارات دولتی ودارالفنون ومیدان ارگ ودفترخانه و انبار و اصطبل توپخانه واصطبل کالسکه خانه سلطنتی ودیوانخانه عدالت‌وانبارغله خالصه‌ومدرسه مهدعلیا ومجمع‌الصنایع، حتی محل‌سفارتخانه روس وخانه وزیر مختار دولت روسیه وخانه عده‌ای ازرجال وبرگزیدگان قوم نیزدرداخل حصارارگ بود ولی بعدها تغییراتی دروضع داخلی ارگ داده شد.

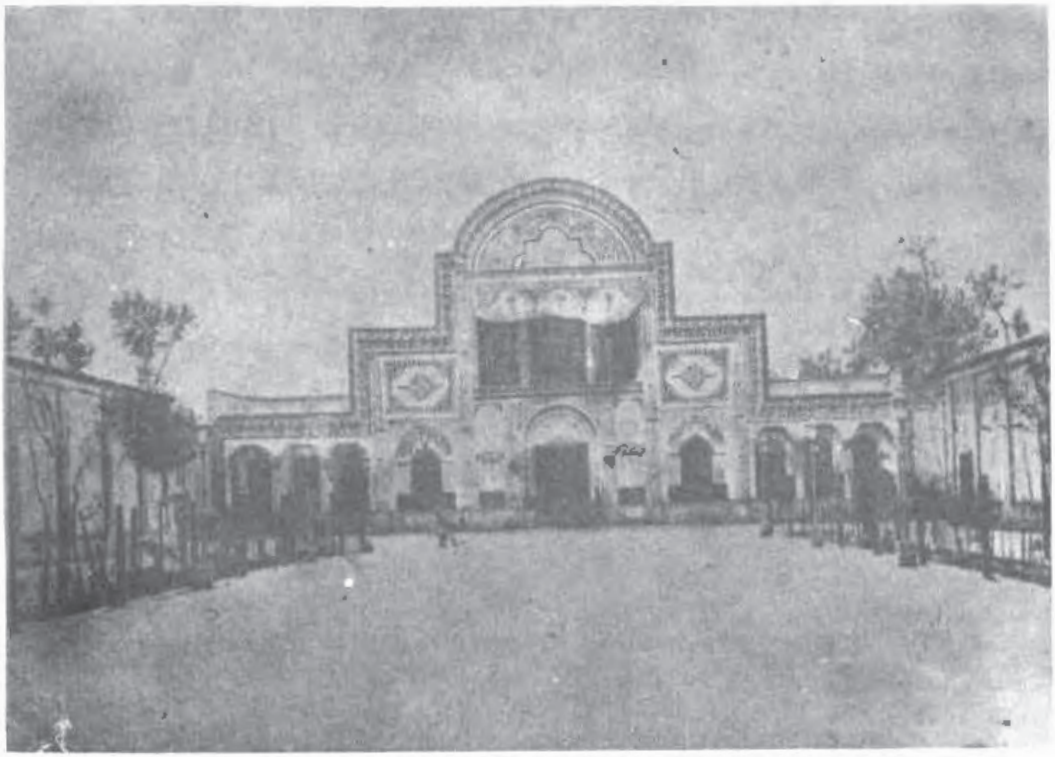


دروازه دولت ازطرف خیابان الماسیه

ارگ طهران بطور کلی درزمان ناصرالدینشاه درمقایسه باوضع خیابان‌های جدید تهران شامل محوطه‌ای بین ضلع جنوبی میدان سپه وقسمتی از خیابان سپه (خیابان مریضخانه) ازطرف شمال وقسمتی ازخیابان بوذرجمهری (خیابان جباخانه) ازطرف جنوب، خیابان ناصریه‌ازطرف مشرق وخیابان خیام از گلوبندك تاخیابان سپه بوده است.



دروازه جنوبی ارگ درمقابل تخته پل



سردر اماسیه وقدری از خیابان دولت



میدان توپخانه (میدان شاه سابق)

دروازه ارگ

سردر نقاره‌خانه

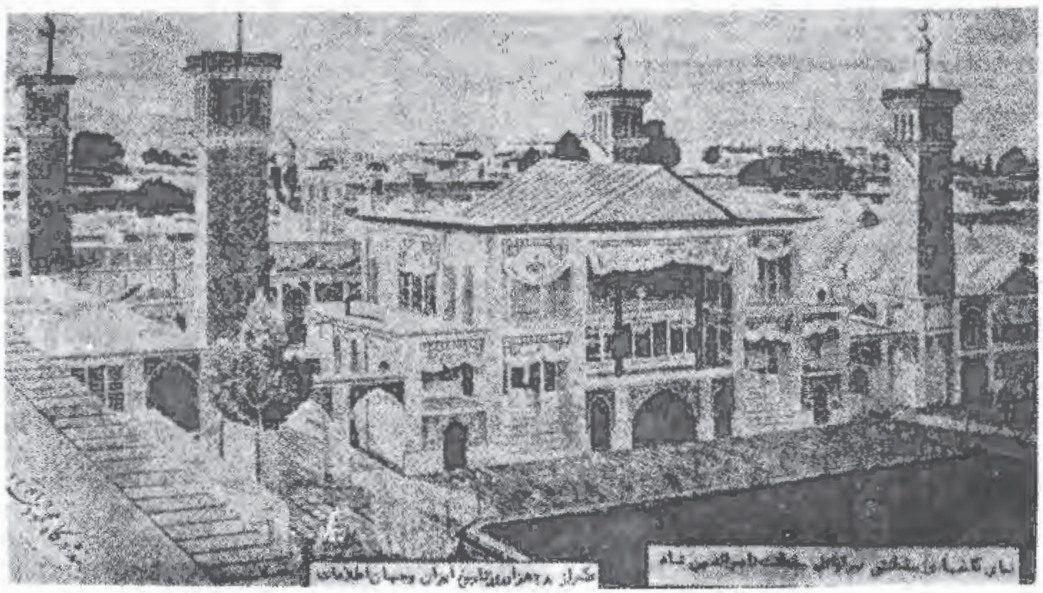
طبل برچین و (بگیر و به‌بند)

پیرامون ارگ چندین سردر وعمارت وجود داشت که‌مهمترین آنها:سردر نقاره‌خانه‌ـعمارت تلگرافخانه‌ـعمارت دفترخانه یاعمارت سردربزرگ، عمارت دفتراستیفا و گرم خانه‌بودند.

سردرنقاره‌خانه‌که به‌محاذات سردربزرگ حیاط تخت مرمر وصل‌به‌حصار جنوبی‌ارگ ساخته‌شده بود، دروازه‌ای داشت که ارتباط‌میان شهر وارگ‌سلطنتی رابرقرار مینمود، در دوسوی آن اطاقهای فوقانی وتحتانی قرار گـرفته بودکـه نگهبانان ارگ وسربازان کشیك درآنجا اقامت میکردندوبعدها دوستاق خانه‌یعنی زندان نیز دراین محل بود، این دروازه شبها پس ازبصدا در آمدن شیپور ارگ بسته میشد و نگهبانان تا صبح از آن مراقبت میکردند وتا نام مخصـوص شب را کسی که میخواست وارد ارگ شود برزبان نمیآورد دروازه را باز نمیکردند ، بالای دروازه ارگ، اطاق بی‌در وپنجره‌ای وجود داشت که هرروز چندین باردر

آنجا نقاره‌چیان شاهی طبل‌یابوق وسرنا ونقاره‌های خودرا بصدادرآورده وآئین کهن سلطنتی ایران را بجا میآوردند .

بطوریکه در یادداشتهای زندگی خصوصی ناصرالدینشاه آمده است ، نقاره‌چیها کلاهی ازپوست سیاه و سرخ که یراق دوزی شده بود و نیم تنه‌های ماهوت سرخ‌بامغزیهای مشکی وشلوارهائی بهمین رنگ میپوشیدند که سرودست ویقه نیم تنه‌ها ازپوست سیاه بود و دکمه‌های برنجی شیر و خورشید داشت . در نقاره‌خانه سلطنتی همه روزه سه نوبت طبل مینواختند، دونوبت نیزبهنگام طلوع وغروب آفتاب نقاره میکوبیدند . چون یکساعت ازشب میگذشت‌طبل(خبردار) زده میشد ومعمولا طبال موقع نواختن طبل پیرامون خود میچرخید تا آوای آن درتمام مناطق شهرطنین افکند؛ ساعت دو ازشب گذشته طبل (برچین) را بصدا درمیآوردند تاپیشه‌وران به‌برچیدن بساط خود وبستن دکان‌های خسود بپردازند . درساعت سه ازشب رفته طبل «بگیر وبه‌بند» نواخته میشد و شیپور ارگ بصدا درمیآمد که بلافاصله‌درها بسته‌میشد، چون‌پنج‌ساعت‌ازشب‌میگذشت جز(گزمه)ها و سردم دارها که صدایشان طنین انداز بود دیگر ذیروحی در کوچه و بازار دیده نمیشد، درضلع‌شرقی میدان، عمارت تلگرافخانه قرارداشت که تلگرافچیان‌دولتی شب وروز درآنجا مشغول‌کاربودند .

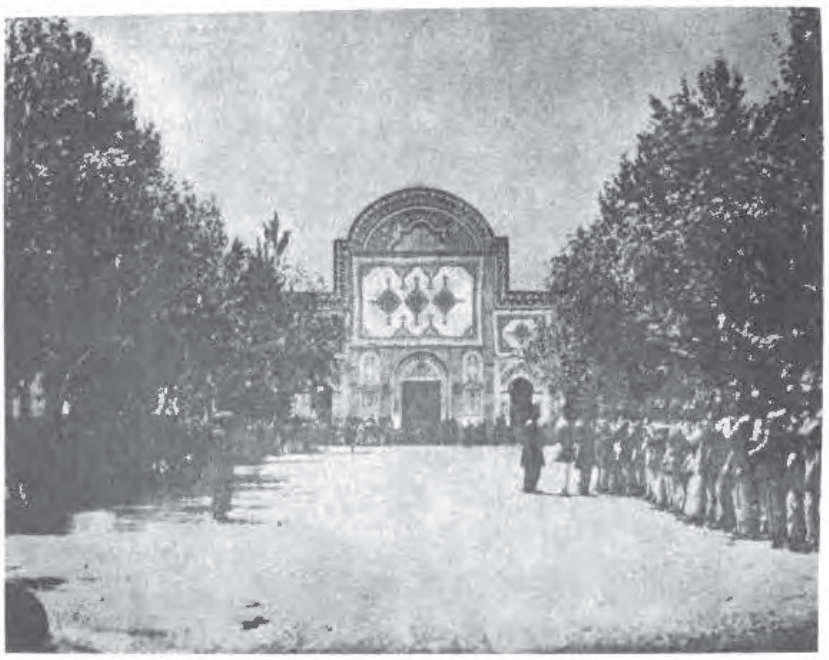


نمای‌کاخهای سلطنتی در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه

دروازه ارگ/۴۷



دروازه قزوین درطهران



بابهمایون

درشمال میدان درگوشه شرقی که عمارت دفترخانه قرارگرفته بود سر در بزرگی بود که بآن درب سعادت یا (عمارت سردر) و(عالی‌قاپو) میگفتند.

اساس ساختمان سردربزرگ اززمان فتحعلی شاه بود که در سالهای بعد تغییراتی درآن داده بودند ولی شکل اصلی بنا تقریباً محفوظ مانده بود، آخرین تغییر ودگرگونی که در آن بعمل آمد درسال ۱۳۰۱ قمری به‌مباشرت آقا علی امین حضور وزیربقایای آن دوران بود.

همه ساله روز سوم‌عید نوروز یك‌نوع تشریفات نیمه رسمی درمقابل‌سردر بزرگ انجام میگرفت که نوعی ازتفریحات نوروزی دربرابر شاه قاجارمحسوب میشد. دراین روز شاه بادسته‌ای ازخاصان وخلوتیان وامنای دولت به‌تالارعمارت سردرآمده درجلو پنجره سلطنتی برروی صندلی می‌نشست. در مراسم این روز مستوفیان ولشگریان شرکت نداشتند ولی جمعی سربازپیرامون میدان ارگ صف بسته بحالت خبردار میایستادند وورود تماشاچیان نیز آزاد بود.

ابتدا فوج بازان وخرس بازان‌ومیمون‌بازان که برای‌دریافت‌پاداش‌وخلعت،



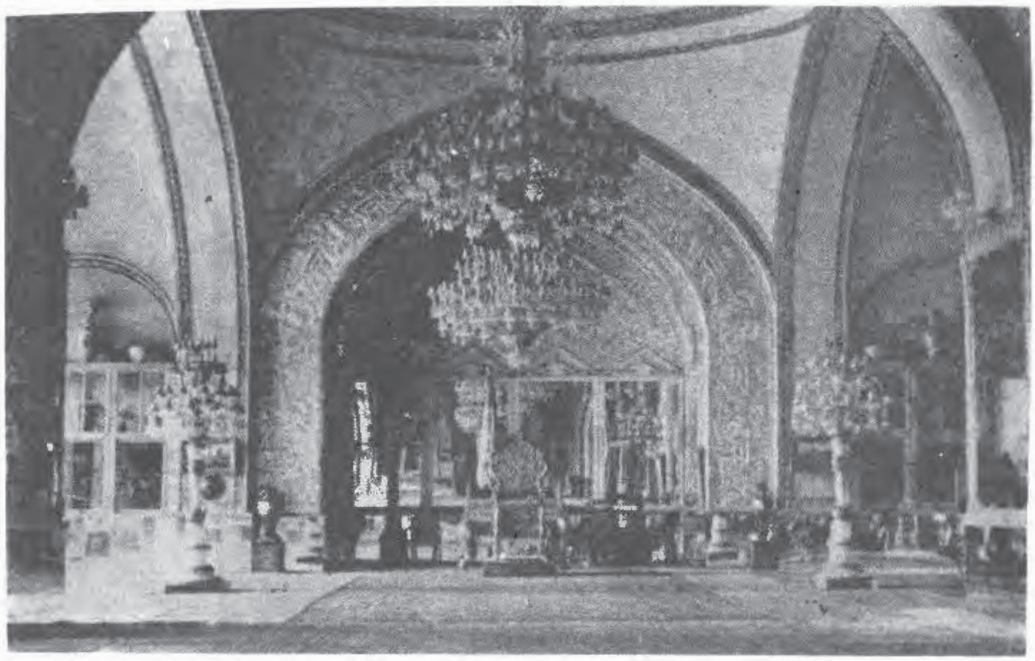
سردرعالی قاپوی طهران‌ازسوی‌میدان ارك یا میدان توپخانهٔ قدیم



کاشیهای سردرمعروف عالی‌قاپوی‌طهران‌عهد ناصری عکس‌ازمجموعهٔ‌آقای مصطفوی

حیوانات، خودرا درطول سال برای اجرای انواع بازیها وشیرین‌کاری‌ها تربیت کرده بودند وهم‌چنین طناب‌بازها وپهلوانان‌نامی درمیدان گرد میآمدند واسمعیل‌ـ بزاز وکریم شیره‌ای دونفر مقلد خوش ذوق ومشهورآن عهد نیز برای مسخرگی ودلقك بازی وبخنده درآوردن مردم دراین مراسم شرکت میکردند .

در مراحل بعدی نمایشات، دو قـوچ قوی هیکل راکه همچون دو گـاو عظیم‌الجثه پرورش داده وقلاده‌های زرین در گردنهایشان افکنده و پرهای الوان خوش رنگ برسر وشاخهایشان نصب کرده بودند به‌مبارزه وادار میساختند. پس ازآن، جنگ خروس‌های لاری شروع میشدکه اغلب تماشاچیان‌برسرآنهاشرط ـ بندی میکردند، آنگاه مشدیها برقصانیدن خرس‌ها و بوزینه‌های خود میپرداختند وطناب‌بازان به‌عملیات بندبازی وجست وخیزخود شروع میکردند. در پایان‌این مراسم‌وبازیها شاه‌قاجار ازجایگاه خود یك‌سینی دوقرانی وپنج قرانی‌نقره‌برایشان میپاشیدکه بوسیله بازیگران جمع شده وهرکدام دعاکرده بکنار میرفتند.متعاقب این‌عملیات نوبت کشتی وشیرین‌کاریهای پهلوانان میرسید. درآغازعملیات،به‌شنا میل بازی، کباده‌گیری وچرخ‌زدن وبرخی شیرین‌کاریهای دیگر میپرداختند و در



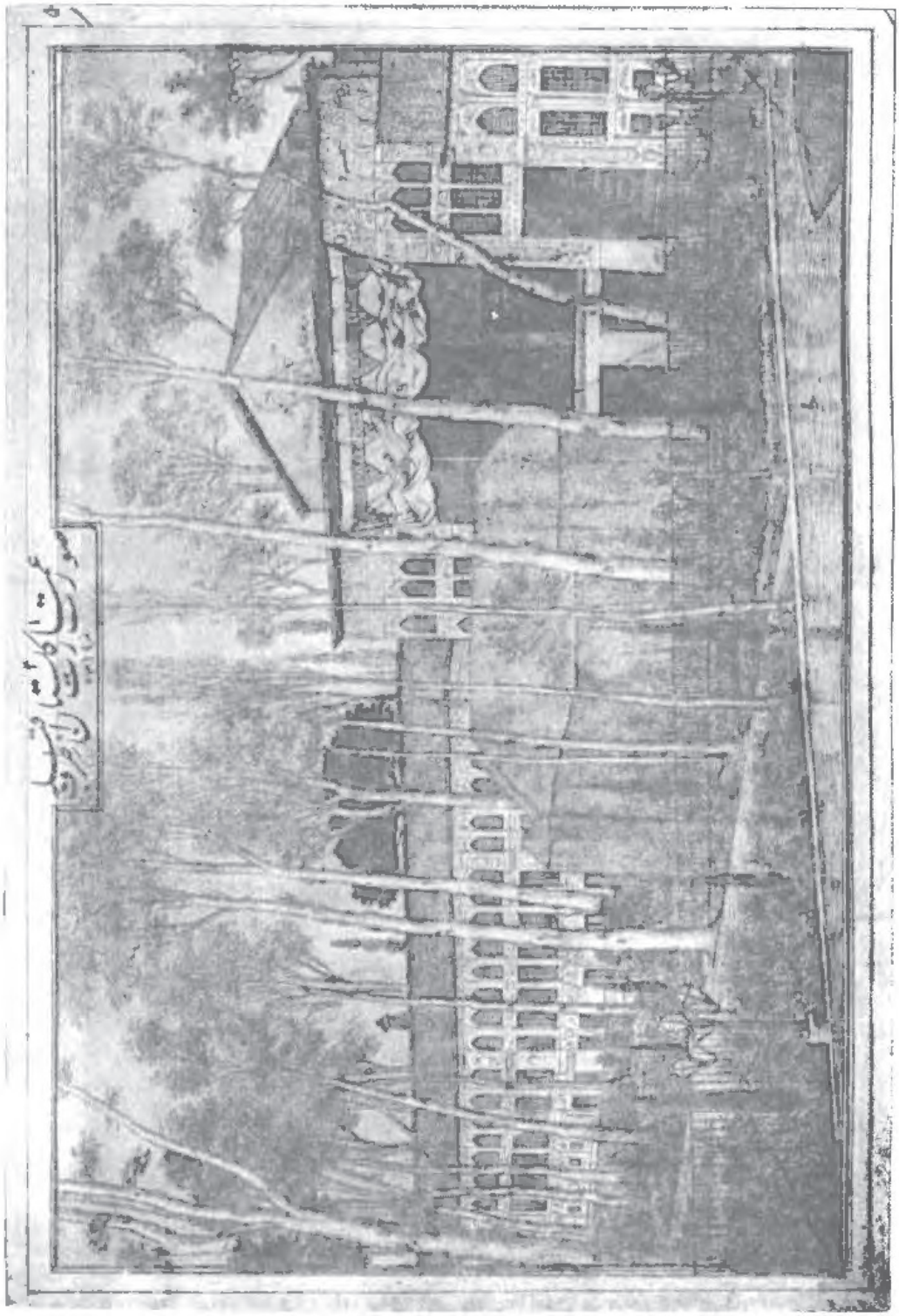
قسمتی ازتالارموزه وچلچراغها وتزیینات‌دیگر آن،تخت طاوس دروسط دیده می‌شود

خلال این عملیات مرشده‌ضرب بزرگی راکه تقریباً خوددر پشت آن مخفی بود بصدا درآورده این چشمه‌کارها را همراهی میکرد . درپایان پهلوانان زورمنددو- بدوقدم به‌میدان نهاده با یکدیگر زورآزمائی میکردند .

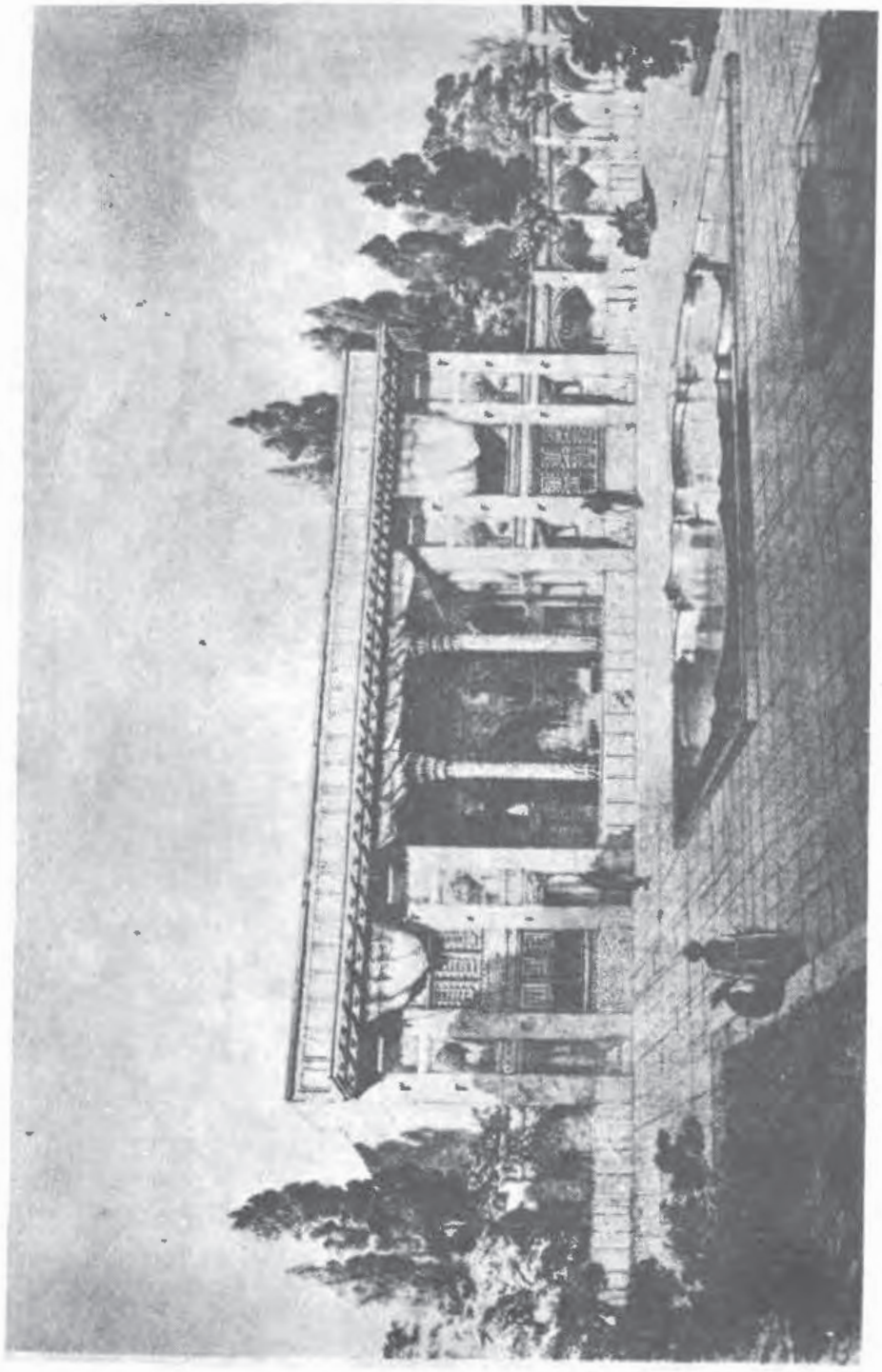
در روزمزبور پهلوان پایتخت معلوم میشد واو کسی بودکه میبایست پشت تمام پهلوانان را به‌خاك رسانیده و بازوبند (بازومهره) را دریافت کند .



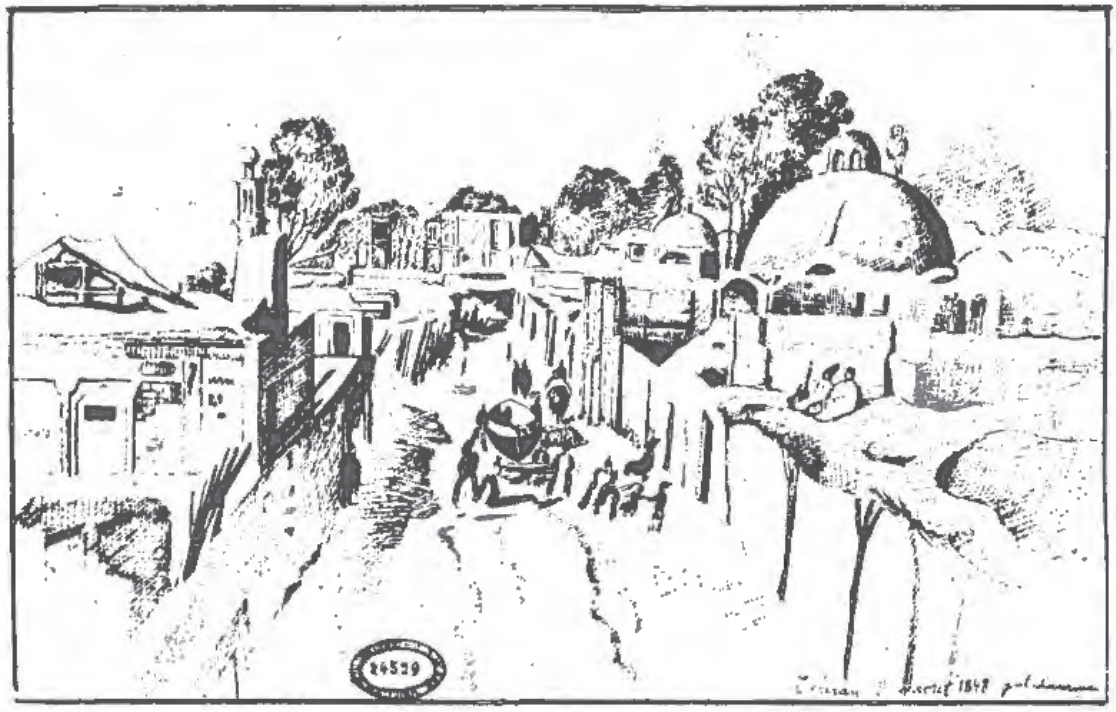
انعقاد سلام درعهد ناصرالدین شاه درایوان تخت مرمر . مخاطب سلام باجبه ترمه وشال کلاه درپیش ایوان ایستاده است .



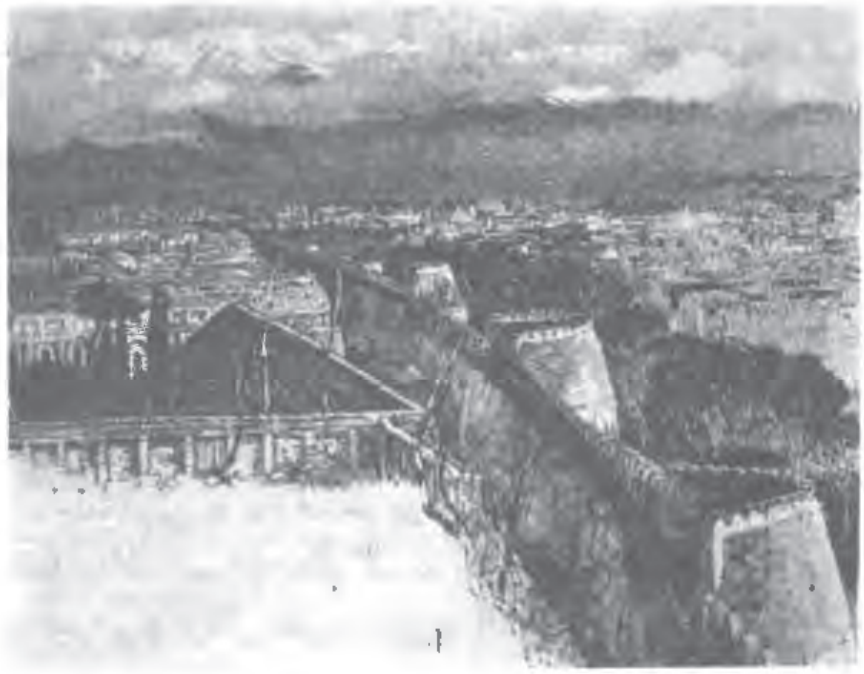
عمارت کاخ گلستان



نمای بیرونی یك سالن تشریفات (لخت مرمردرکاخ گلستان)



قسمتی ازطهران درسال ۱۲۶۴ قمری برابر با ۱۸۴۸ میلادی



شهرقدیم طهران که دیوار قدیم ارگ درآن نمایان است عکس از مجموعهآقای مصطفوی

تجدید ساختمان ارگ

دراوائل عهدناصری همانطوریکه قبلانوشته شد وقتی قلعه‌ارگ سلطنتی‌را تعمیرمیکردند، میدان ارگ را نیز تجدید ساختمان کـرده آنرا (میدان توپخانه) نامیدند. درسال ۱۲۷۱ قمری‌هجری مجدداً حجره‌های توپچی‌ها را مرمت‌نموده باایجاد انبار فراشخانه درمحوطه‌آن درآبادی و نظم‌آن کوششی بکاربردند ولی چون اصولا میدان مزبورتنهاگذرگاه مردم وچارپایان ازشهر بـه‌ارگ‌سلطنتی و قسمت‌های شمالی‌تر آن بود بعلت سنگ فرش نبودن و وجود توپها و توپچیان، محل‌پرمشغله‌وناپاکیزه‌ای را در مدخل‌کاخ‌های سلطنتی‌تشکیل‌میداد،درسال۱۲۸۱ بدستور شاه درصدد اقـدام اساسی بـرای نظافت‌کردن و زیبائی میدان بـر آمده بـا انتقال دادن توپها و توپچیان بـه میدان توپخانه جـدیدکـه در شمال ارگ سلطنتی احداث‌کـرده بـودند دروسط میدان استخر هشت‌ضلعی بسیار بزرگی ساخته‌آب قنات جدید نـاصری و آب‌سایر قنات‌هـایی راکه درکاخ‌های سلطنتی آفتابی میشدند بوسیله شترگلواز وسط این‌استخر بیرون‌آورده ازآنجا به‌حوض سبزه‌میدان و ازآنجا بـه‌محله‌هـای تهران قدیم کـه درجنوب ارگ قـرار داشته جـاری ساخته، سپس در دور استخر دو جـاده سنگ فـرش درشکه وکالسکه‌رو ساخته بقیه میدان را بـاغچه‌بندی کـرده بـا درخت‌هـای سرو و کاج و میوه و گل‌هـای ایـرانی و فرنگی بطرز جدیدی آراستند و ضمناً پیرامون بـاغچه را نیزبانصب پایه وستون‌های سنگی در فـواصل معین با معجرهای چوبی محصور ساخته میدان‌خاکی وناپاکیزه سابق‌را بصورت دومحوطه‌یی سبزوباصفادرآورده

آنرا (باغ گلشن) نامیدند که معمولا مردم «باغ میدان» می گفتند و برای اینکه از عبورومرور دواب و چارپایان از طـریق میدان ارگ مانع شوند درسال ۱۲۸۲ هجری بدستورشاه خندق سمت‌شرقی ارگ (محل خیابان ناصرخسرو فعلی) را نیزباخاك انباشته برروی‌آن خیابانی از توپخانه جدید تادهانه بازار پدیدآوردند و دروازه‌ای نیزازقسمت‌شمال خارج شهرقدیم‌بآن گشودند وآنرا خیابان(ناصریه) نامیدند.

عالی‌قاپوی‌طهران

عالی‌قاپو درزبان ترکی بمعنی دربلند است، درطهران بمانند اصفهان کـه دارای‌عالی‌قاپوست‌درمحل ورودی فعلی تخت‌مرمر ودرضلع‌شمالی میدان‌ارگ، سردری شکوهمند وزیبا روبه‌میدان قدیم نقاره‌خانه (میدان‌فعلی‌ارگ) قرارداشت که مقرنس‌کاری‌های عالی وگچ‌بری به‌آن زینت می‌بخشید واز طرف تخت‌مرمر صحنه‌جنگ رستم‌ودیو، کاشی‌بالای دیوار راآرایش می‌داد. این‌سردر را بـزمان ناصرالدینشاه ساخته بودند.

محله بازار

بازار طهران که در آن زمان معروف‌ترین محلات طهران بود در مرکز و کانون اصلی طهران قدیم قرارداشت و محله‌های عودلاجان در شرق آن و محله سنگلج در غرب آن واقع بوده است. بازار در تمام روزگاران پیش آباد و مرکز کار و فعالیت و دادوستد و حمل نقل کالاهای موردنیاز مردم طهران بوده است. بازارهای طهران که شرح آن در فصل‌های بعد خواهد آمد قسمتی سرپوشیده و قسمت دیگر سرباز بوده است.

محله بازار دارالخلافه ناصری از سبزه‌میدان شروع می‌شود و تا انتهای بازار مال‌فروش‌ها واقع در خیابان مولوی امتداد می‌یابد: معروف‌ترین بازار طهران در طهران قدیم بازار کنار خندق بود که خندق‌های پایتخت در کنار آن قرارداشت. «لرد کرزن» مستشرق انگلیسی که در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمده بود در سیاحت‌نامه خود از وسعت و عظمت بازارهای طهران چنین تعریف می‌کند: از سبزه‌میدان بوسیله سه مدخل می‌توان وارد بازار شد بازار دارالخلافه طهران تنها به منزله یک شهر بود که در روز در حدود ده تا بیست هزار نفر جمعیت را در خود جای می‌داد و کوچه‌ها، راهروها، چهارراه‌ها، مهمانخانه‌ها و مساجد مرتبی داشت. راهروهای وسیع پیچ در پیچ سرپوشیده زیر گنبدهای آجری روزنه‌داری قرار گرفته بود و این روزنه‌ها طوری تعبیه شده بود که نور و هوا بداخل بازار نفوذ می‌کرد.

محله‌چاله میدان

محله‌چاله میدان که وجه تسمیه آن بعلت خاك‌هائی بود که از اراضی آن‌بر داشتند محدود می‌شد از جنوب به‌بازارچهل‌تن و امامـزاده سید اسمعیل و میدان مال‌فروش‌ها ومیدان امین‌السلطان و گمرك و خانی‌آبـاد و دروازه غار و پاقاپوق یا میدان اعدام (میدان محمدیه) . چاله میدان در عهد ناصری ریـزشگاه زباله ، خاکروبه‌طهران بود فرخ‌خان کاشی در آن‌محله مسجدی بنانمود. امامزاده‌اسمعیل وآب‌انبارمیرزا موسی وزیرتفرشی درحدود همین‌محله‌بود. چاله میدان‌میان‌محله سرپولك و میدان سرقبر آقا قـرارداشت. پشت‌بقعه معروف به‌سرقبر آقا درقدیم گـورستان و غسالخانه و تابوت کش‌خانه بود و درمجاورت همین اماکن میدان وسیعی‌قرارداشت که شب‌های جمعه‌مارگیران، شعبده‌بازها،وقلندران گردمیآمدند ومعرکه می‌گرفتند. شب‌هنگام عبورومرور ازاین میدان خالی ازخطر نبود.

چاله حصار

چاله‌حصار، محله معروف جنوب طهران، دارای زمین‌های گود و خلاصه چال بود که همانطوری که قبلا نوشتیم خاك‌های‌آنرا برای ساختن برج و باروی طهران قدیم عهدصفوی برداشتند.

درچاله حصارروزهای عاشورا دسته‌های سوگـواری و سینه‌زنی درآنجا تجمع میکردند وسپس‌ازآن محله به‌محله‌های دیگرمیرفتند.میرزایوسف‌مستوفی‌الممالك چون دراراضی چاله حصار هرسال براثر سقوط درگـودال‌ها و چال‌ها تعدادی سرودست‌شکسته میشد و یاقتل و جنایاتی بوقوع می‌پیوست، دستور داد زباله‌ها و کثافات گردآوری شده طهـران‌را درآن‌گودها میریختند وآن‌ها را پر میکردند، بعدها باغی‌هم درآن محل احداث‌گردید.

محله عودلاجان

محله عودلاجان از همان زمان‌که طهران قریه‌ای بیش‌نبود. وجود داشته و

مردم آن بالهجه‌خاصی سخن‌میگفتند که شباهت‌زیادی بالهجه روستانشینان‌شمیران داشته‌است. اماوجه تسمیه وترکیب کلمه‌عودلاجان ظاهراً تغییریافته نام (اولاجان) بوده وآن‌که بعنوان پسوند دراین کلمه‌آمده‌است مکان رامیرساند و (او) نیزطبعاً همان‌تلفظ محلی‌آب میباشد وظاهراً بقیه‌کلمه نیزمشتق‌از (دراجیدن) یا (دراجین) بمعنی تقسیم کردن آب‌نهر به‌رشته‌های کوچکتراست.

محله‌عودلاجان به‌علت‌ارتفاعی که داشته برمحلات ومکان‌های‌جنوبی مسلط بوده وباید گفت که‌آب‌نواحی جنوبی ازعودلاجان جریان میبافته‌است و بهرحال (اودراجان) و یا (عودلاجان) بمعنی جایگاه پخش‌آب میباشد.

عودلاجان درحدود ده‌هزار باب‌خانه وسی‌هزارنفر جمعیت داشت. قبل‌از نهضت‌مشروطه،جمعیت کلیمیان راکه درمحله‌های دیگرسکونت‌نمیدادندبدستور مجتهدوقت دراین‌محله اسکان‌دادند و ازآن‌پس عودلاجان بصورت‌یك‌محله‌خارج ازمذهب‌نشین دارالخلافه ناصری درآمد وبهمین‌ترتیب هندوهای مقیم‌طهران نیز به‌این‌محله آمده‌سکونت اختیار کردند. مجلل‌ترین خانه‌قدیمی که اکنون درعود ـ لاجان‌وجود دارد،خانه بزرگ‌قوام‌الدوله‌میباشدکه جزءآثارقدیمی‌تاریخی است.

محله سنگلج (سنگ‌رج)

نام سنگلج نامی کهنه وقدیمی است، زیرا محلات دیگری درطهران‌قدیم وجود داشته که نام‌آن‌ها نزدیك‌به‌همین‌نام سنگلج می‌باشد، چون «سنگلج» در ماوراءنهربردامان کوهی قرار داشت.

امابعضی ازمحققان اصل کلمه سنگلج را «سنگ‌رج» دانسته‌انـد وآن را بازهم مربوط به‌رده‌بندی وتقسیم‌آب باپاره‌های سنگ میدانند .

به‌هرحال سنگلج یکی‌ازمحله‌های قدیمی دارالخلافه بودکه امروز قسمت مهمی‌ازآن بصورت پارك بزرگ (پارك شهر) درآمده است. محوطه پارك شهر، خیابان جنوبی وشمالی‌آن درخیابان‌بوذرجمهری وعده‌ای ازکوچه‌ها وگذرگاه‌های این‌خیابان جزء محله سنگلج بوده است. سنگلج درزمان وعصرخودیکی‌از بزرگترین وآبادترین و پرجمعیت‌ترین محلات طهران بوده وخاصه تکیه‌های‌آن شهرت‌زیادی‌داشته است، ازتکیه‌های‌مهم‌ومعروف‌آن،تکیه‌فورخانه کهنه‌ازدیگران مشهورتر بوده است. از تکیه‌های سنگلج چندین گذرگاه و خیابان انشعاب پیدا می‌کرده‌که خیابان شاهپور سابق یکی‌ازآن‌ها بودکه درغرب سنگلج‌قرارداشت وهم‌چنین سنگلج دارای چندین گذر بودکه گذرشمالی‌آن‌گـذر تقی‌خان وگـذر جنوبی‌آن‌گذرشریف‌الدوله بودکه به‌درخونگاه منتهی می‌گردید. گذرشرقی‌تکیه سنگلج نیزمستقیماً به‌بازارچه سنگلج مربوط می‌شد. درسنگلج همچنین چندین حمام بزرگ بودکه دارای خزینه‌ها و چال‌حوض‌های عظیم بود. محله سنگلج ازروزگارگذشته دارای یك ویاچندین کدخدا و ریش‌سفید بودکه سرشناس‌ترین

آن‌ها کدخدا حاج میرزا زکیخان بود. زکیخان متصدی امرتبـدارکات و هزینه چراغانی و تنظیم‌امور دسته‌های عزاداری و حرکت آن‌ها در شب و روز عاشورا درچاله‌حصار بود که گفته می‌شد تعداد چراغ‌هائی که این‌مرد تدارك می‌دید سربه هزارعدد می‌زد.

یکی‌دیگر از آدم‌های سرشناس‌سنگلج (میرزا کرنا) بود،این‌مرد شوخ‌طبع وخوش‌صحبت که غالباًبرروی الاغی‌می‌نشست وچپقی یك‌متری بدست‌می گرفت طرفداران زیادی دراین‌محله داشت. کربلائی عباسعلی گمرکچی نیزازچهره‌های سرشناس‌سنگلج بود که گفته‌می‌شد درقبال‌فحش‌های‌آبدار وتازه‌ای که شوخ‌طبعان به‌اومی‌دادند پول به‌آن‌ها می‌داد و درواقع نوعی (فحش‌خری) می کرد.

اماازشخصیت‌های‌بزرگ‌وعالیقدراین‌محله، آیت‌الله سیدمحمدطباطبائی‌و آیت‌الله سید عبدالله بهبهانـی از زعمـای مشروطیت و روحانیون طـراز اول دارالخلافه ناصری بودند.

میدان توپخانه

میدان وسیع و عظیمی کـه امروز بنام میدان سپه میباشد و درگذشته بآن میدان توپخانه یامیدان ارگ و میدان‌شاه می‌گفتند قسمتی از ارگ سلطنتی‌قدیم بود که درابتداء اگر کسی میخواست واردشهر طهران بشود میبایست باین میدان قدم‌گذارد،میان شهرقدیم طهران و دیوارجنوبی ارگ خندق عمیقی بود که برای گذشتن‌ازآن ورود بداخل حصارارگ ناچار وارد شونده میبایست از پل‌چوبی که به«تخته‌پل» معروف بود و مقابل سبزه میدان قرار داشت عبورکند و این پل تنهاراه منحصر به‌فرد ورود به‌ارگ شهروجنوب محسوب می‌گشت.

«ژاك موریه» منشی‌سفارت‌انگلیس که درعهدفتحعلی‌شاه قاجار بایران‌آمده وچندین‌کتاب درباره ایران و ایرانیان نگاشته دریکی‌از یادداشت‌هایش وقتی از میدان توپخانه یادمیکند مینویسد: «... ما ابتداء بمیدان‌وسیعی که پیش‌از میدان ارگ قرارگرفته بود به (سبزه میدان)گام نهادیم . درآنجا قشون زیادی درچهار طرف صف کشیده وتوپ بسیاری‌هم دردوطرف میدان‌گذاشته بودند، چون‌وارد کاخ‌شدیم از دالان تنگ وتاریك ممتدی‌گذشته‌آنگاه به‌فضای کوچکی رسیدیم .»

یکی‌دیگر ازمأموران انگلیسی بنام (ژرژ کپل) که بعداز موریه از ایـران دیدن کرده واین‌میدان‌را دیده‌است مینویسد: «...مایك‌ساعت‌از وقت‌خودراصرف تماشای‌کاخ کردیم، دروازه‌ای روبه‌بیرون بطرف میدان‌وسیعی بازمیشودکه درآن چندین‌توپ به‌اندازه‌های مختلف قرار دارد، در وسط میدان توپ عظیمی بچشم میخوردکه‌ازلطفعلی‌خان‌آخرین پادشاه سلسله‌قبلی بغنیمت‌گرفته شده‌است،برسر-

درهریك از چهار دروازه تصاویر بـزرگی دیده میشود که از کاشی‌هـای لعابی درست‌شده و واقعاً شکـل بسیار عجیبی دارد. دریکی از ایـن تصویرها، رستم قهرمان بزرگ ایرانی منقوش گردیده که بادیوسفید، دیوافسانه‌ای‌شاهنامه‌فردوسی مبارزه میکند.»



میدان توپخانهٔ جدید درسال ۱۳۲۱ قمری

میدان توپخانه

و تجدید بنای آن بوسیلهٔ امیر کبیر

درتصویری که اوژن فلاندن جهانگرد ونقاش اروپائی ازایـن‌محل نقاشی کرده وضع میدان وکاخ سردرحیاط تخت‌مرمر و درسمت راست‌آن بـرج آقا محمدخانی و درسمت چپ دهانه کوچه‌ای کـه بعدها خیابان نایب‌السلطنه نامیده شده وصف توپچی‌هاو توپ‌مروارید که دروسط میدان برروی سکوئی قراردارد بخوبی نمایان است.

فلاندن درباره این‌میدان می‌گوید: «دروازه عمده‌ارگ بسمت جنوب در وسط شهرطهران نزدیك بازاراست. پس ازپیمودن خندق آنگاه به دالانی طویل وتاریك میرسند که محل اطراق سربازان و قلیانچی‌هاست از اینجا به میدان شاه می‌رسند ، پیرامـون میدان دیواری است با برج‌های چندی کـه محل توپ‌ها یا اطاق‌های استراحت‌سربازان است و دروسط این‌میدان یك‌سکوئی دیده میشود که ازسطح زمین یك متر ارتفاع دارد ودرروی آن توپی مستقرمیباشد که علت‌برقرار شدن‌آن مجهول است، من‌روزی هنگام عبوراز میدان مردی را دیدم که در زیر پایه‌شکسته‌توپ نشسته بود و دریوزگی می‌کرد، بمن گفتند که این‌شخص کسی‌را



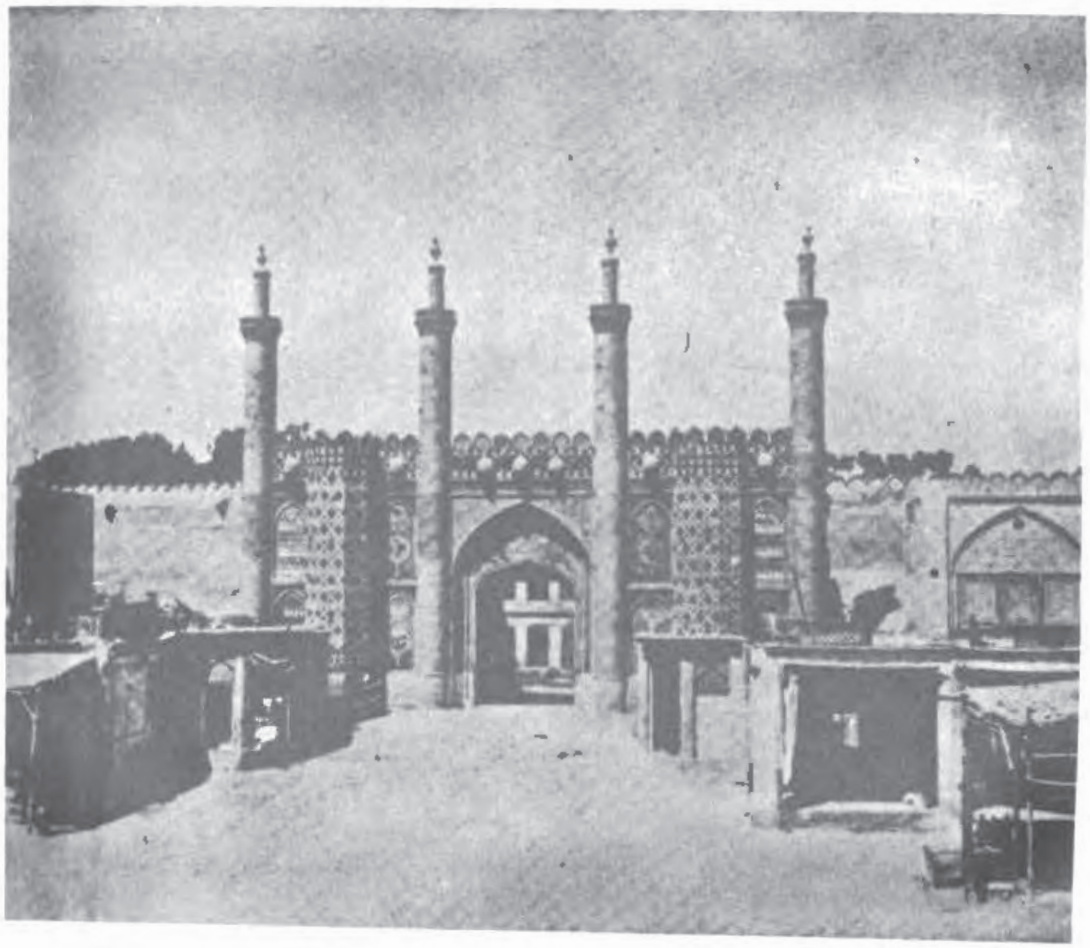
سردرمیدان توپخانه و میل آسیا

بقتل‌رسانیده و حالااینجا بست‌نشسته است‌تااز تعقیب ومجازات‌مصون بماند، چه وقتی مجرمی باینجا آید ازتعقیب مصون می‌ماند.

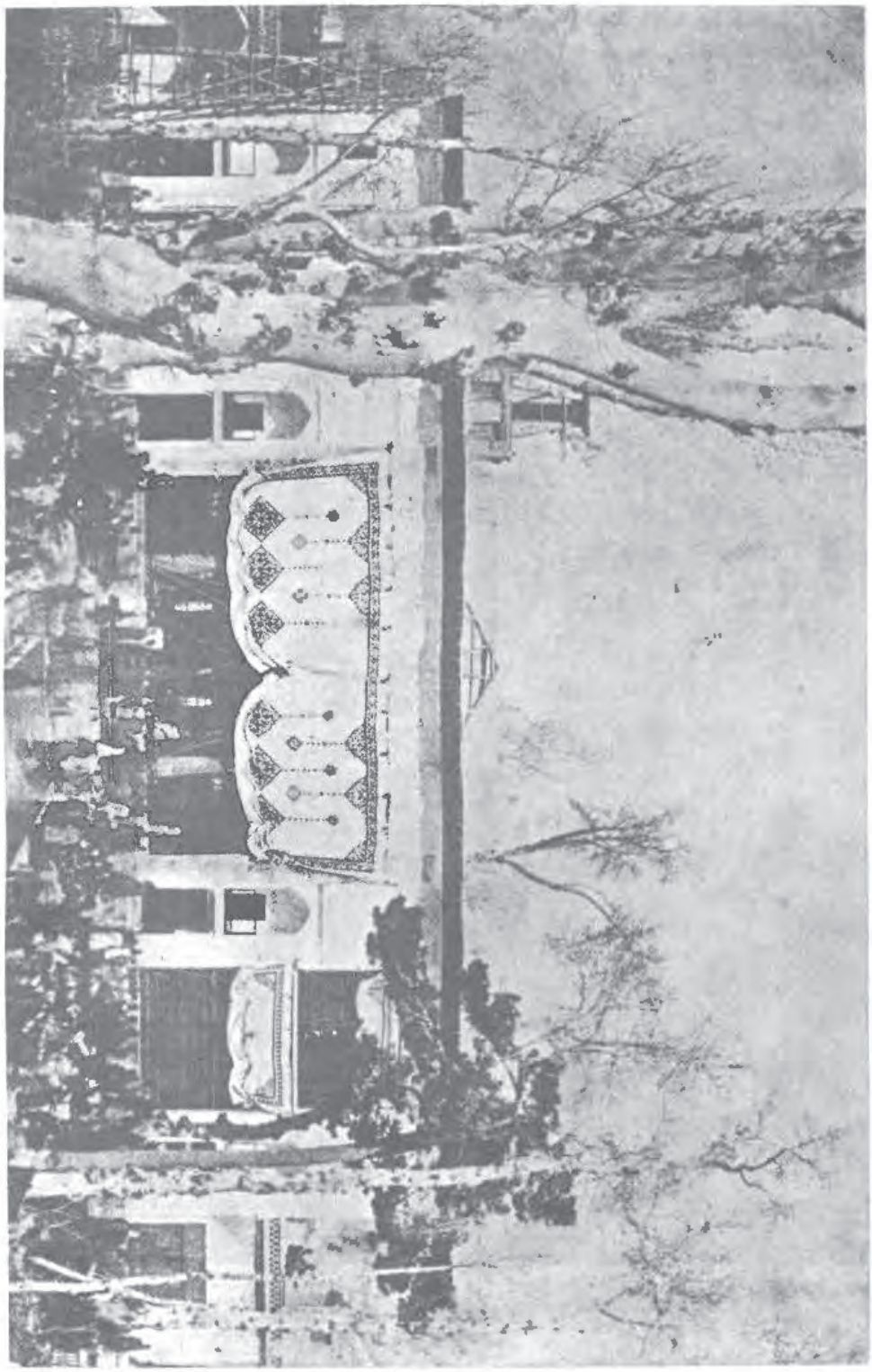
درمیدان توپخانه چندین‌قطعه توپ‌ازکارافتاده دیگر نیزبچشم می‌خورد که درکناردرهای‌کاخ قراردارند، بعضی‌ازاین تـوپ‌ها فاقد چرخ و پایه می‌باشند.»

درسال ۱۲۶۷ قمری‌که اوایل سلطنت ناصرالـدین‌شاه بود بدستور میرزا تقی‌خان امیرکبیر وقتی‌حصار ارگ سلطنتی راتعمیرمی‌کردند محمدابراهیم‌خان وزیرنظام میدان(توپخانه) رانیز تجدیدنموده‌آنرا رسماًمیدان توپخانه نام‌نهادند.

درسال ۱۲۷۱ قمری بار دیگر حجره‌های توپچی‌ها را مرمت‌کرده با ایجاد انبار



دروازه سبزه‌میدان



تخت مرمر در کاخ گلستان

فراشخانه درمحوطه آن، در آبادی و نظم آن همت گماشتند ولی چون اصولا میدان مزبور تنها گذرگاه مردم و چارپایان از شهر به ارگ سلطنتی و قسمتهای شمالی تر آن بود بعلت سنگفرش نبودن و وجود توپها و توپچی‌ها، محل پررفت و آمد و کثیفی را درمدخل کاخ‌های سلطنتی تشکیل میداد. در سال ۱۲۸۱ قمری بدستور شاه اقدامات تازه‌ای را برای پاکیزه کردن و زیبانمودن میدان بعمل آورده توپ‌ها و توپچی‌ها را به‌میدان توپخانه جدید (میدان سپه کنونی) انتقال دادند.

بعدها ساختمان بلدیه طهران درضلع شمالی میدان بنا گردید و همچنین میرزا قهرمان امیرلشکر وزیر گمرکات ناصرالدینشاه عمارت وسیع و بسیار مجللی درضلع شرقی میدان ساخت و سردر ایوان آنرا که بسوی میدان باز میشده گچ‌بری‌های جالبی کرد این ساختمان عظیم سالیان بعد تغییر شکل داده محل بانک شاهی گردید که اکنون محل بانک بازرگانی ایران است.

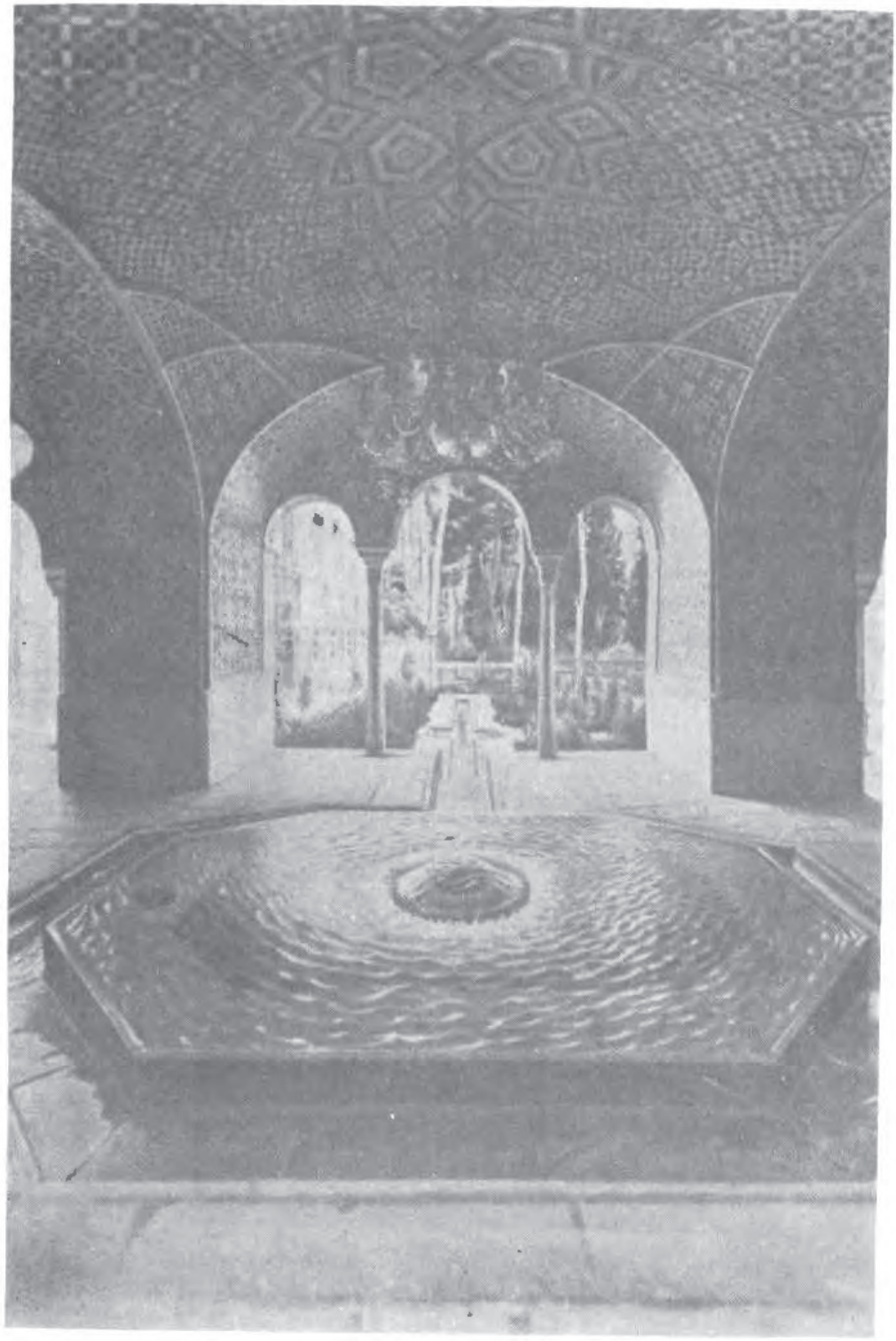
«دراینجا قسمتی از سفرنامه «اورسل» فرانسوی را نقل میکنم که به کیفیت جالب و شیرینی وضع میدان توپخانه و مخصوصاً رفت و آمدها و حرکت کاروان‌ها و مردم و شاطرهای شاه را هنگام حرکت کالسکه شاه و اندرون او مجسم کرده است[۱]».



تصویری از میدان توپخانه و توپ‌مروارید

---

۱ ــ کتاب سفرنامه اورسل را آقای علی اصغر سعیدی ترجمه کرده‌اند.



خلوت کریمخانی و حوض‌جوش مظهر قنات شاه ـ تابلو رنگ روغنی
اثر کمال‌الملك ـ موزه کاخ گلستان.



میدان توپخانه و رفت وآمد واگون‌های اسبی



قصر قاجار درسال ۱۸۴۰

درمرکزشهریك میدان وسیع بشکل مستطیل ، میان دیـوارخارجی ارگ ودیوارهای قورخانه بنام میدان توپخانه واقع شده که شش خیابان اصلی شهر با پاسگاههای زیاد پیاده‌نظام‌بآن‌منتهی میشود،بهرسوئی که دراین شهرانسان‌بخواهد برودمیدان توپخانه نقطه عزیمت سر راست وبسیارمناسبی است، دروسط میدان چند درخت تنومند روی حوض بزرگی سایه‌انداخته ودرچهار گوشه این حوض چهارفروندتوپ که شاه‌عباس ازپرتغالیها درهرمز بغنیمت گرفته‌بود گذاشته‌بردند، دورمیدان‌دیوارهائی کشیده وروی‌دیوارهارابارنگهای سرخ‌وسبز نقاشی کرده‌اند، ضمناً باگچ‌بری نیزتصاویر گلوله‌ها وسربازان مسلح را مجسم کرده‌انـد. دروازه توپخانه ودروازه ناصرالدین که مدخل خیابان شمس‌العماره ـ مـوازی باخیابان الماسیه‌است دونمونه بسیارزیبائی‌ازمعماری‌جدیدایران بشمارمیرود،این‌دروازه‌ها مرکب ازسه اطاق مرتفعی‌است که دربالای آنها مناره‌های باریك وکشیده‌ای‌قرار دارد. تزیینات خارجی بناعبارت است ازتصاویرگلها، میوه‌ها، سربازان ، سوار- کاران، حیوانات که‌بارنگ‌های‌بسیارتند درزمینه سفید نقاشی شده است، اینگونه تزیین‌ها، ضمن اینکه‌گواه بارزی ازافول هنرکاشی کاری ایرانی است‌ولی درعین حال چشم‌انداز عجیب وبدیع این میدان‌را که شلوغ‌ترین میدان پایتخت است‌در چشم تماشاگر عادی نیزجلوه‌میدهد. کاروان‌های طویلی مرکب ازقاطرهاوشترها که ازنقاط مختلف‌آسیا آمده‌اند ازمیان جمعیتِ انبوهی که دراین میدان بـا عجله دررفت وآمد هستند جائی برای خودبازمیکنند وبراه خودادامـه میدهند، اینك مردهای لاغراندامی را می‌بینیم که سرتاپای خودرا درجامه‌های تنگ پوشانده و کلاههای بلند استوانه‌ای شکل ازپشم سیاه برسرگـذاشته‌اند ، آنها پارچه‌هـای ابریشمین بخارا را برای فروش به‌بازار این‌شهر بزرگ‌آورده‌اند... درگوشه‌ای ازمیدان دسته‌ای از اوباش ژنده‌پوش بهمراه «لوطی‌ها» شتر پیری را میگردانند ، باوجوداینهمه‌مارگیر،عنترباز، چشم‌بندباز که‌بادادوفریاد زیادجمعیت‌رابه‌دوربساط خوددعوت میکنند ازمردم توقع صدقه واحسان دارند. رقاصـان یهودی نیـز از گوشه دیگرباگیس‌های بلند وبافته‌خود که تاکمروروزیده‌شان افتـاده است و اگر کسی سایرقسمت‌های بدن آنها را بدقت نبیند بادختـر عوضی میگیـرد مشغول هنرنمائی یااگربهتر بگوئیم درتلاش معاش‌اندکمی دورتر شاطرهای شاه سرتا پا

سرخ‌پوش با کلاه‌خود مخصوصی که زنگوله‌هائی از آن آویزان و مزین به‌کاکل و پرطاووس است دورمیدان گشت میزنند. گاهی دسته‌ای ازفراشان باچوبدستی‌های درازو مخصوص برق‌آسا به‌میدان میریزند ودرمدت کم آنجا را ازجمعیت‌خلوت میکنند، این ضربه‌های پی‌درپی که باچوبدستی‌هابرسرمردم، بیدریغ حواله‌میشد نشان قطعی این‌بود که شاه ازیکی ازقصرهای خارج شهر بزودی به‌کاخ مسکونی مراجعت میکنند. اسب‌سواران باتعلیمی‌هائی که‌دسته‌شان ازنقره بودباسرعت‌تمام جلوترازهمه حرکت میکردند، بلافاصله پشت‌سرآنهاکالسکه‌هاکه درتمام آنهـا خانم‌های اندرون نشسته‌بودند نمایان میشود، این خانم‌ها نظیر کلیه زنهای ایرانی سروصورت خود را زیرچادرورو بنده پوشانده بودند ، معمولا بعداز کالسکه‌هـا دسته‌های نامنظمی ازشاهسون‌های‌اردبیل حرکت‌میکردند،شاطرها که شال‌سفیدی به‌کمرخود بسته‌اند پیشاپیش‌کالسکه سلطنتی میدویدند، شاه‌همیشه درکالسکه تنها بود ودنبال این‌کالسکه، گروه‌گروه امراء،صاحـب‌منصبان، تیـول‌داران بلوچ ، خوانین ترکمن ، شاهزادگان افغانی، سرهنگ‌های اروپائـی ، اشراف ونجبا و رؤسای ایل‌ها درحرکت بودند. مجموع‌آنها معجون جالبی از انـواع مختلف شخصیت‌ها، لباس‌ها، وسلاح‌های جورواجوررا تشکیل میداد. پشت سر آنهـا «نسق‌چی‌باشی» که نظیر دستیاران خود لباس سرخی پوشیـده بود سوار براسب دیده‌میشد، قاطرها «فلکه‌هائی»رابرای مجازات محکومین که‌باپارچه‌های‌ارغوانی رنگ روی‌آنها را پوشانده بودند حمل مینمودند، جای غلامان آخرازهمه بود، بعضی ازآنها تفنگ‌های شکاری شاه‌راکه درغلافهای مخملی سرخ‌رنگی گذاشته بودند باخود حمل‌میکردند وبعضی دیگر ظروف محتوی آب وذغال لازم برای تهیه قلیانی‌را از رکاب خودآویزان‌کرده بودند .

میدان مشق

دردارالخلافه ناصری، درنزدیکی توپخانه، مکان وسیعی را برای (میدان مشق) [۱] اختصاص داده بودند که دراین میدان همه روزه‌باستثنای روزهای جمعه‌از ساعت ۸ تا ۱۰ صبح‌پیاده نظام باستون‌های مرتب باآهنگ‌های مارش که‌ازاپرت‌های رایج روز اقتباس شده بود روش‌های نظامی اروپائیان را تمرین میکردند،و کمی آنطرف‌تر، قزاق‌ها که درردیف چهارتائی براسب سواربودند درفنون اسب سواری خودرا ورزیده میکردند. دراین تمرین‌ها ضمناً بازارتنبیه نیزرایج بودو سربازان وحتی‌افسرانی که‌تخلفی کرده‌وازانجام‌تمرین‌های لازم بخوبی‌برنمیآمدند بزیرچوب وفلك قرارمیگرفتند. گاهی درروزهای معین سران نظامی وزمانی هم نایب‌السلطنه کامران میرزا برای تماشای تمرین‌های نظامی وحتی سان ورژه‌رفتن آنها باین میدان میآمدند ودربدو ورود تالحظه عزیمت‌تیرهائی هم شلیك میشد.

۱ــ محل فعلی اداره‌گمرك (امانات پستی)، باغ وزارت خارجه، شهربانی کشور

کوشش برای زیباتر کردن طهران

(دارالخلافه ناصری) و اشتباهات بزرگ

ناصرالدینشاه که عشق وشوق سرشاری به آبادانی باغها و کوشك‌ها داشت ومصمم بود که دراین قبیل محل‌ها ایامی چندرا به‌تفریح وعشرت و سرگرمی بگذراند، درطهران تعدادی باغ وکاخ و کوشك‌های جالب برپاساخت که در فصل‌های آتی کتاب بطور تفصیل از آنها یاد خواهیم کرد، ضمناً وی شهرطهران را میخواست همچون دیارهای فرنگستان پاکیزه ونظیف نگاه دارد بهمین‌منظور به‌فرخ خان امین‌الدوله کاشی دستورداد ابتداء کوچه‌های ارگ دولتی را بمانند کوچه‌های فرنگستان باسنگ‌های تراشیده مفروش نماید، فرخ‌خان نیزاین‌دستور را بانجام رسانید ولی هم‌ناصرالدینشاه‌وهم فرخ‌خان کاشی از این نکته وواقعیت غافل بودند که تقلید از روی الگوهای خارجی شرایط مشابهی لازم دارد و این کار درطهران امری اشتباه‌آمیز بود، چه سنگ‌های تراش‌داده شده اسباب لغزش اسبهای کالسکه وسوارهای موظف میشدند ، پس این ندانم کاری سبب دو باره کاری گردید وباردیگرباصرف هزینه هنگفت وتحمل‌زحمات مجدد سنگ‌ها رااز معابر و گذرگاهها برچیدند! البته نباید ازنظردورداشت که درفرنگستان چیزی که بیشتربچشم میخورد کوچه است وفرخ‌خان کاشی که مدتی سفیر ایران درپاریس‌و بعضی‌دربارهای کشورهای‌اروپائی بودوقتی خواست نمونه سنگ‌فرش کوچه‌های فرنگ‌را که‌بیش‌ازهمه‌چیزدیده بودبسازدبقدری‌غلط ساخت‌ومحاسبات فنی درآنها

رعایت‌نشد که‌مجبور گردیدند آنهارا بحال اول برگردانند .

باهمه این‌تمهیدات واشتباهکاریها، ناصرالدینشاه ازتعقیب عمل‌خود دست‌بردارنبود واین آزمایش‌هاواقدامات عجولانه وی‌راخسته ومأیوس نمیساخت.وی بی‌آنکه به‌مفهوم مبانی وترقیات شهرهای فرنگ توجه نماید وکارهارا از بنیان‌و اساس استحکام بخشد، متأسفانه بظاهرسازی سرگرم شد. وخود را بدانها راضی میگرداند . اما درمورد ساختمان کاخها وتأسیسات مختلف‌طهران ناصرالدینشاه غالباً دخل وتصرفاتی درکارطرح‌ها میکرد وچون ذوق واستعداد نقاشی ورنگ‌آمیزی داشت بنابه میل واراده خود تزیینات روکاری ابنیه را طبق میل و سلیقه شخصی تغییرمیداد که البته‌در آنها نواقص عمده واساسی بچشم میخوردولی کسی را ازصاحب نظران وکاردانان یارای آن نبود که بانظر ورأی اوبمخالفت پرداخته حقایق‌را برایش بازگو کنند .



کالسکه وکالسکه‌چی درعهد ناصری

کتابخانه تخصصی ادبیات

آثار وبناهای عهد ناصری ومساعی امیر کبیر

دردوران وعصرناصری، طهران بیش ازهرزمان وعصری که سلسله قاجاریه برایران حکمروائی میکردند دستخوش تحولات وتغییرات عمده واساسی گردید. این تغییرات تنها موبوط به‌توسعه و گسترش دارالخلافه ویاتعیین محدوده‌وغیره‌نبود بلکه ازنظر تأسیس بناها وابنیه وساختمانهای جدید وقصرها و کاخها وآثار تازه وحفر قنوات وسراها ومیدانگاهها وبازارها واماکن معتبردیگرحائزکمال‌اهمیت میباشد. چون موضوع مظاهرطهران نوین وزندگی اجتماعی مردم و تأسیسات و خدمات وتشکیلات سیاسی واداری ازموضوع بحث ماخارج است، از گفتگو و یادآوری آنها خودداری میکنیم وتنها میپردازیم به‌ذکر آنچه درپایتخت، در این عصر وزمان بوجودآمده وشکل وسیما وقیافه دارالخلافه طهران را تغییر داده ویا ساخته وپرداخته‌کرده است ودراینجا این‌نکته قابل ذکراست که معماری بناهای مهم درطهران، دراین زمان ازروی اسلوب‌اروپائی بوده وبااصول هندسی‌وهیئت بناهائی که دراروپا بکارمیرفته درهم‌آمیخته وازاین نظر اختلاف کاملا محسوسی باشکل عمارات وبناهای سابق درطرح ونقشه پیدا کرده بود. در ایجـاد بناها و ساختمانهای جدید وتغییرات تازه درچهره طهران، میرزا تقی‌خان امیرکبیردارای نقش عمده بوده است واین مرد ترقیخواه‌که نقشه‌ها وآرمان‌های بزرگی در مغز خود میپرورانده است درهمان مدت‌کوتاه دوره زمامداری یعنی درزمان محدود صدارت، قدمهای اساسی مؤثری را برداشته است .

کاخ گلستان

وجه‌تسمیه[1] کاخ گلستان، بدلیل قرار گرفتن ومحصور شدن درباغ یا گلستانی بود که همواره سرشار ازانواع گل‌ها وریاحین بود، باغچه‌هائی که در وسط کاخ یا پیرامون آن بودند، عبارت بودند ازخیابانهای دراز مشجری که در کنار آنهـا درختان چناروسرو سربآسمان کشیده قرار داشت،حوض‌هاوحوضچه‌های کوچك وبزرگ مستطیلی ویا مربع شکل باکاشی‌هائی برنگ آبی که درکف آنها و پا ـ شویه‌های آن دیده میشد،رقص‌فواره‌ها وجویبارهائی که‌آب زلال ازمیان‌کاشی‌های آبی‌رنگ گفته‌شده جاری بود این کاخ را بسیارشاعرانه وخیال‌انگیز و بسی زیبا جلوه‌گر میساخت. کاخ گلستان، یك کاخ نیست، بلکه کاخ‌ها وتالارهای متعددی است که‌هر کدام به‌تناوب،شاه‌قاجار (ناصرالدینشاه)دریکی از آنها سکونت‌میکرد. ساختمان‌های اندرون این کاخ نیزداخل باغهای وسیعی بود که هرکـدام بادیوار مجزائی ازهم جدا شده بودند.

دیوارهای کاخ گلستان پوشیده ازنقاشی‌هائی بودکه اغلب آنها تصاویـر سربازان مسلح را نشان میداد، لباس این‌سربازان عبارت بود از کلاههای‌بخارائی مشکی، نیم‌تنه نظامی گلی‌رنگ وشلوارهای زردکه قیافه آنهـا بعلت سبیل‌هـای ضخیم وابروان پرپشت خشن وپرهیبت مینمودند.

---

۱ ـ بااستفاده از کتاب تاریخچه ساختمانهای سلطنتی ارگ، نوشته یحیی‌ذکاء.

قسمت‌های مختلف کاخ گلستان باین قرارهستند: تالار سلام که در ضلع شمالی کاخ قراردارد، این تالار که ازجالب‌ترین و باشکوهترین ساختمان‌های کاخ میباشد زیرنظر شخص ناصرالدینشاه بناشده‌واشیاء وتزیینات آن بادقت خاصی‌در آنجا مستقر گردیده بود.

تالار آئینه که متصل به‌تالار سلام میباشد جایگاه وسیع و چهار گوشی میباشد که سقف و دیوارهای آن آئینه و بلورکاری شده بود، دراین تالار یك فرش هراتی که بزرگترین وزیباترین فرش بود که بافته شده بود کف تالار را میپوشاند. صندلیها ومبل‌های این تالارهمه طلاکاری شده ورویه آنها ازپارچه‌های زربفت‌بود، تخت معروف طاووس گل‌سرسبد همه اشیاء تجملی این‌تالاربود که گفته‌میشدبوسیله نادرشاه‌افشار ازهندوستان بایران‌آورده‌شده بود، پوشش‌خارجی این تخت تماماً ازطلا بود وسنگ‌های قیمتی زیادی نیزروی‌آن بکاررفته بود که بعضی اززمردهای آن حجم فوق‌العاده‌ای دارد، بالای پشتی تخت ، خورشیدی ازبرلیان، درکنار دوطاووس که آنهاهم ازبرلیان بودند میدرخشید. (این‌تخت‌را بعداً به‌تالار موزه‌منتقل کردند.)

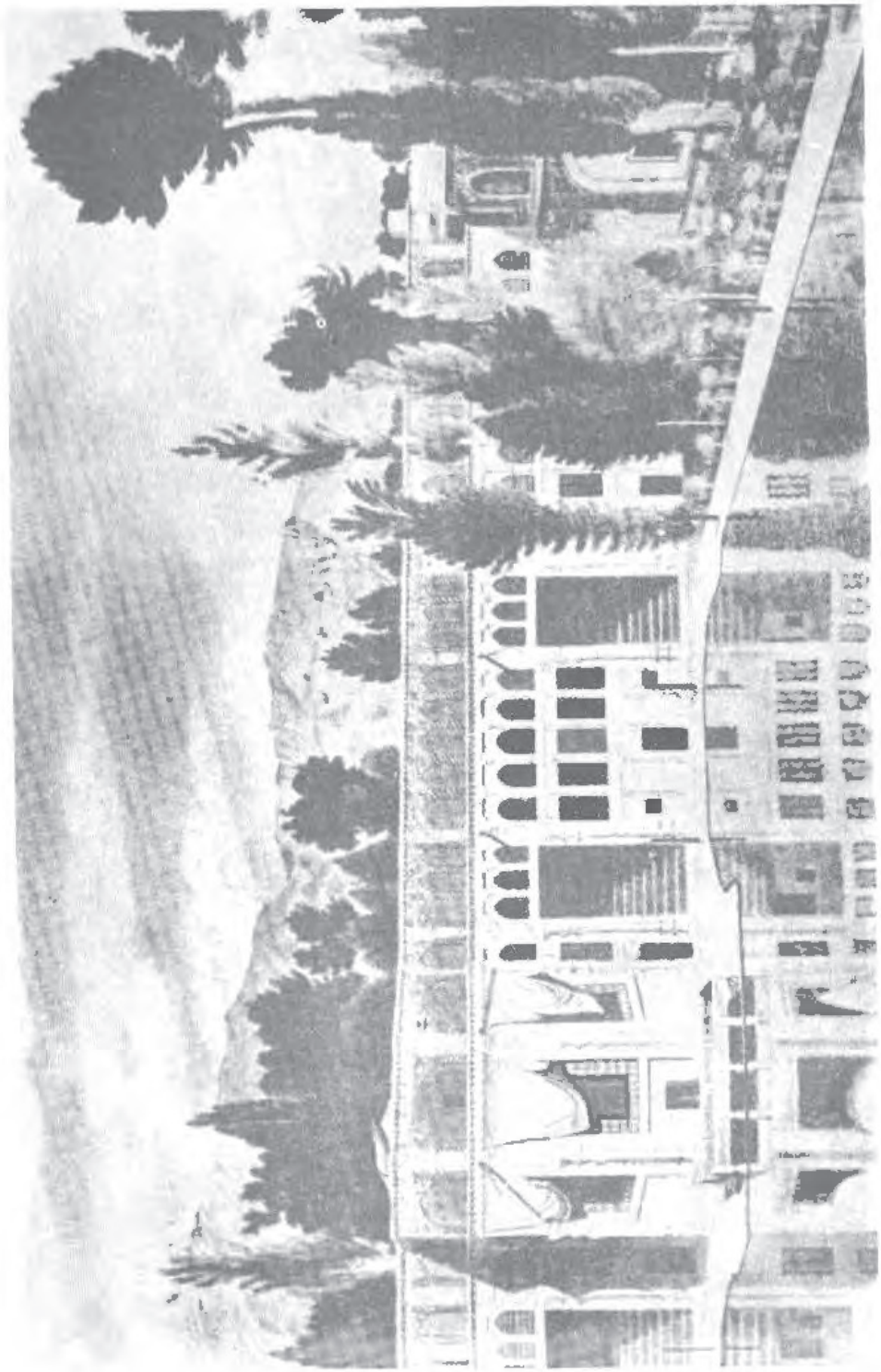
قسمت‌دیگرسفره‌خانه است که خود محوطه وسیعی است که سابقاًبآن‌تالار عاج میگفتند، دراین تالار ظروف مفرغی، تابلوهای نقاشی، کتابهای مختلف ، چلچراغها، انواع بلورهابطورنامنظم روی زمین چیده شده بود که بعدها به‌موزه جدید انتقال یافت .

تالار برلیان یاتالار تشریفات هم ازضمائم کاخ گلستان است که اساس‌بنای آن درزمان ناصرالدینشاه آغازگردید ودرعصر مظفرالدینشاه تغییراتی در آن داده شد، این‌تالار درضلع شمالی کاخ قراردارد .

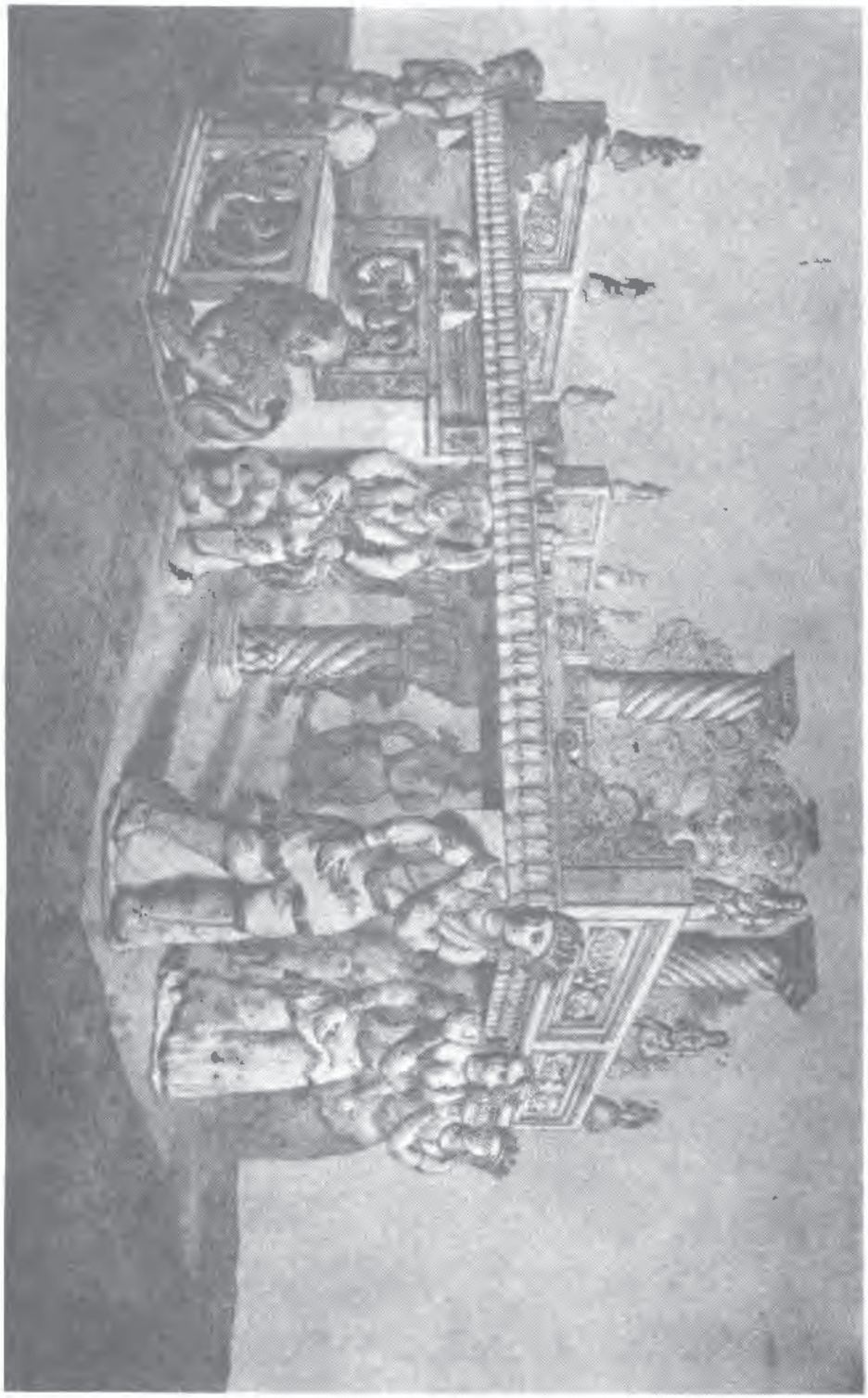
نارنج‌خانه (نارنجستان)

(نارنج‌خانه)[1] شامل موزه جدید و یك ساختمان زیباست، درموزه‌ای که

۱ــ این فصل از کتاب، از کتاب سفرنامه اورسل ترجمه آقای علی‌اصغر سعیدی اقتباس شده است.



کاخ گلستان



تخت مرمر در کاخ گلستان

بوسیله ناصرالدینشاه برای حفظ ونگاهداری مجموعه‌های هنری او احداث شده بود برروی پله‌کانهای آن چندکله بزکوهی ودوپلنگ خشك شده گذاشته بودند که خودشاه آنهارا شکار کرده بود. سه‌گلدان بزرگ ازمرمر سبزرا نیز که نثار پادشاه روسیه هدیه کرده بودروی میز خاتم‌کاری شده‌ای ازمرمرهای نارنجی و آبی مشهد گذاشته بودند، تالار موزه مرکب ازپنج دستگاه ساختمان بزرگ بود که گنبدهای مرتفع آنرا برنگ آبی ، رنگ‌آمیزی کرده بودند ، روی دیوارها گچ‌بری ماهرانه‌ای تصویر طاق‌های مصنوعی ودسته‌گلهائی که بامیوه‌های‌مختلف بهم آمیخته بود بچشم میخورد . ساختمان نارنج خانه شباهت زیادی بسایر نارنجستانهای معمولی داشت وجزیك درسنگینی که مجهزبه‌قفل‌های طلائی‌بودبه اندرونی قدیم بازمیشد. تالار عمده نارنج‌خانه بافرش مفروش شده بود که در آن تصاویر صورت زنهای مختلف را بارنگ‌های گوناگون بافته بودند، این نقش ونگاربا کنده کاری ماهرانه درهاومنبت کاری‌ظریف‌تخته‌بندی کف‌اطاق‌هم‌آهنگی نداشت وپنج چلچراغ بزرگ ازبلور (بوهم) ازسقف آویزان بود. تابلوهائی که برای تزئین این تالار بکار رفته بود همه را باسلیقه خاص ازآثار مکتب نقاشی بلژیك انتخاب کرده بودند . اما دیدنی‌ترازهمه یك‌کره جغرافیائی بودکه تماماً ازطلا ساخته‌شده بود وروی آن اقیانوس‌ها، قاره‌ها، وجزایر باسنگ‌های قیمتی مختلف نشان داده میشد، دریاها بازمرد، هند بالعل کبود، آفریقا بایاقوت، ایران بافیروزه، فرانسه وانگلستان باالماس و اسامی مختلف جغرافیائی نیز بابرلیان ترسیم شده بود، این کره که بی‌نظیراست بیش ازهشت میلیون فرانك تمام شده بود، دراین تالار سنگ‌های قیمتی دیگری وجود داشت، یاقوت درشتی بشکل دماوند، آخرین جواهری که براثر شکنجه‌های آقامحمدخان ازشاهرخ شاه‌بخت‌برگشته گرفته شده بود والماسی که بعلامت‌طهران‌است وازجنازه اشرف آخرین سلطان افاغنه‌بدست‌آمد وبوسیله یك‌نفر بلوچ بشاه‌طهماسب دوم‌اهداء گردید.

عمارت بادگیر

عمارت بادگیرنام خود را از برجهای کوچکی گرفته‌که برای استفاده از

بادهای ملایم وجریان مطبوع هوا تعبیه کرده بودند، این تالار بسبك اروپائی باتعداد زیـادی ازمجسمه‌های مرمری ومفرغی، تابلوهای نقاشی، نقش‌ونگار ایرانی کـه بعضی‌از آنهاروی ابریشم‌کارشده بودند وچندتائی‌از آنها خیلی‌گیرا وجالب بود، ازجمله پرده‌ای‌که ضیافت باشکوهی‌را درمراسم عروسی‌نایب‌السلطنه نشان میداد تزیین‌یافته بود، روی میزی، یك زرهٔ بسیارقدیمی ایرانی دیده میشد که به نحو اعجاب‌انگیزی قلم‌زنی‌شده بود. درگوشه‌های تالارشیشه‌هائی‌گذاشته و روی‌آنها را باگل‌های مصنوعی آراسته بودند. یا ساعت پاندول‌داری کـه روی خمپاره‌ای کارگذاشته بودندکـه یادآورمحاصرهٔ پاریس درسال ۱۸۷۱ میلادی بود و ساعت دیواری طلائی دیگررا که بشکل طاووسی بربالای تپه‌ای ایستاده بود، درکنارهم گذاشته بودند، این‌ساعت وقتی‌زنگ میزد طاووس بالهـا را برهم میکوفت ودر همان زمان سیلابی‌سیمین‌ازغاری‌بیرون میریخت، این‌شاهکارصنعت زرگری‌کم‌مانند. هدیهٔ با ارزش شرکت سابق هندوستان بود، و دیوارهای پنج اطاقی‌که به تالاربزرگ راه داشت ازعکس‌های شاهزادگان وخاندان سلطنتی، تصاویر چاپی زنانی‌که سینه‌شان‌بازبود نقشه‌های‌زیادی‌که مخصوصاًازآسیای مرکزی وافغانستان روی دیواربود ذوق وعلاقهٔ شاه قاجار را به جغرافی‌میرساند، بعضی‌ازاین‌نقشه‌ها بوسیله ارتش‌ایران رسم ودرطهران‌گراورشده بود.

اساس عمـارت بادگیراز زمان سلطنت فتحعلی‌شاه شروع شده و درعصر ناصری تغییراتی‌درآن داده شد .

تالارالماس

یکی ازتالارهای‌کاخ‌گلستان تالارالماس بودکه بنای‌آن از دورهٔ محمد شاه قاجارآغازشد و آنگاه در زمان ناصری در ساختمان‌آن تغییراتی بـه عمل آمد، بعضی ازمقرنس‌کاریها وشاه نشین‌های آن بکلی‌دگرگون‌گردید ولی بهرحال اثر معماری دورهٔ محمدشاهی‌درآن‌آشکاراست. درمیان اشیاء قیمتی‌این‌تالارتختی‌بود زیبا و همچنین صندلی مخصوص کـه در مراسم رسمی محمدشاه از آن استفاده میکرد.

دراین تالارچینی‌های زیبای (سور) که از طرف ناپلئون سوم بدربار ایران هدیه شده بود دیده میشد.

درتالارالماس زیباترین‌نوع هنرتزئینی ایران بچشم میخورد، قسمت پائین دیوارها پوشیده از مرمرسبزرنگ یزد بود، کـه بالای آنرا با نقاشیهای سبزسیر و طلائی حاشیه‌بندی کرده بودند. ازتالارالماس راهی بود که ناصرالدین‌شاه میتوانست از آنجا به تکیه دولت رفته ودربرگزاری مراسم مختلف کـه درآنجا به عمل میآمد شرکت نماید.

کاخ ابیض

درضلع جنوب غربی کاخ گلستان ابیض‌قرارداشت این کاخ دراواخرسلطنت ناصرالدین‌شاه ساخته شد ووجه تسمیه آن گچ‌بریهائی بود که درنمای کاخ بکاررفته بود. ساختمان کاخ ابیض‌زیرنظرمستقیم ناصرالدین‌شاه صورت گرفت و گفته میشد که نقشه آنراهم وی شخصاًطرح نموده بود. تزیینات تالارکاخ، ابیض‌چندین‌قالی بزرگ بافت عثمانی و چند آئینه وپرده ومبلهای نفیس‌بود که سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی‌برای ناصرالدین‌شاه فرستاده بود وبهمین‌مناسبت این‌تالار را تالار سلطان عبدالحمید میگفتند. درگوشه شمال غربی‌کاخ محلی بود که متصل‌به تالار سلام بود، دراین محل‌حوض‌جوشانی وجود داشت که چشمه‌ای درآن ظاهر می‌گردید، این‌محل‌راخلوت کریمخانی‌میگفتند که بقرارمعلوم به علت کین‌توزی آقا محمدخان قاجاراستخوانهای کریمخان‌زند را از شیرازآورده ودر زیرپله خلوت دفن کرده بود تا هرموقع‌ازآنجا میگذرد استخوانها در زیرپایش‌قرار گرفته باشد،

حرمخانه و خوابگاه ناصری

حرمخانه وخوابگـاه ناصری یکی ازمنضمات وملحقات باغ گلستان بودو جزو در اندرون محسوب میگردید و این دو محل که ضلع آن دیوار پشت تالار موزه و اطاقهای برلیان و امتداد دیوار شمالی باغ گلستان وضلع شرقی آن خیابان ناصر خسرو وضلع شمالیش خیابان در اندرون بود که تا آخر سردر الماسیه ختم میگردید وضلع غربی آن از روبروی مسجد مـادر شاه تاپشت خلوت کریمخانی کشیده می‌شد.

دراین محوطه عمارتهائی وجود داشت که قسمتی قدیمی وقسمتی جدیداً ساخته و پرداخته شده بود که گویا ازعصر آقامحمدخان وفتحعلی‌شاه بیادگارمانده بود که زنها واهل حرم ناصرالدین‌شاه درآنها سکونت گزیده بودند، ناصرالدین‌شاه برای ایجادهم آهنگی وکارنوسازی دستورداد تمام ساختمانهای کهنه داخل این محوطه‌را ویران ساخته و پیرامون این فضای نسبتاً بزرگ حیاطهای تقریباً هم آهنگی برای زنان حرم بسازند و آنگاه ازتمام این حیاطها به محوطه‌ای که در وسط باقی میماند درباز کنند ودرسمت جنوب محوطه دوم ونزدیك به دیوارتالارموزه وباغ گلستان، عمارتی برای خوابگاه خود بناکنداین عمارت مسکن خود او وحیاطهای اطراف منزل زنهایش باشد.

عمارت خوابگاه، همان محلی بود که روزگاری چند مقروزیردارائی ودفتر اختصاصی او وهمچنین بعضی ازمقامات مهم وزارت دارائی بود که آنرا چندسال

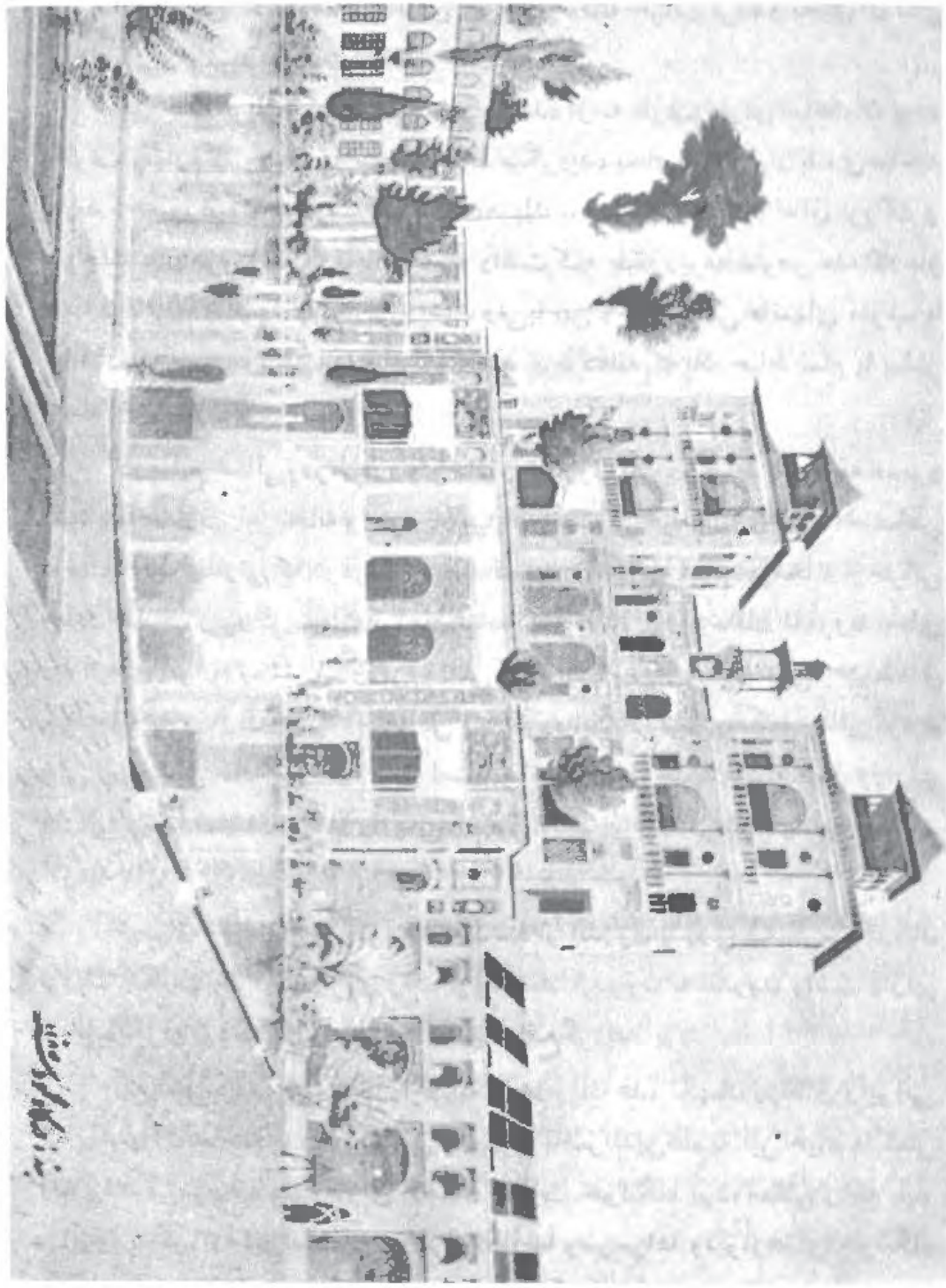
پیش‌ظاهراً برای تکمیل ساختمانهای این وزارتخانه خراب کرده و بجای آن بنای تازه‌ای برپا داشتند.

بهرحال هریك‌ازحیاط‌های بوجودآمده ازسه طرف دارای ساختمان بوده وطرف چهارم که حد فاصل‌بیرونی‌حیاط میگردید، بجای بنا، دیوار بلندی ساخته بودند که عبورازآن بسیارمشکل‌مینمود،هریك ازحیاط‌ها، هیجده اطاق بزرگ و کوچك با راهرو و صندوقخانه وغیره داشت که طبقه زیرمخصوص‌خدمتکارهاو طبقه فوقانی‌به خانمها اختصاص داشت ولی‌با این وجود بعضی‌خانمهای مقرب یا جاافتاده که سمت ریاست به سایرین‌داشتند نیزبوده‌اند که یك حیاط تمام یا بیشتر تحت اختیارشان بوده است.

درضلع شمالی‌ودوطرف جلوخان دراندرون یکی‌دوحیاط یك طبقه هم‌بود که به عمارت حرمخانه و خواجه سرایان ومستوفی‌حرمخانه وغیره اختصاص داشت، فقط عمارتی که درهزار وسیصد قمری درمحوطه قدیم حرمخانه ازخرابی معاف شد تالاربزرگی‌بود که‌از زمان فتحعلیشاه مانده بود وخاقان مغفوربدنه‌های دیوارهای آنرا به مجلس‌شکاروبزم منقش کرده بود، پس‌ازآنکه بعضی‌ازحیاط‌های حرمخانه به وزارت عدلیه اختصاص پیداکرد، این‌تالارمحل‌محکمه جنائی‌گردید ولی از چندین سال پیش که میخواستند ساختمان‌های جدید ناتمام فعلی وزارت دارائی را بنا نمایند این تالارقدیمی هم مثل سایرحیاط‌ها گرفتار انهدام و خرابی گردید.

محوطه حرمخانه و خوابگاه،گذشته از اندرون و دری‌که از باغ‌گلستان نزدیك عمارت خوابگاه برای رفت وآمد شاه ازبیرون به اندرون داشت دارای مدخل‌دیگری بود که در زیرسردرالماسیه واقع‌گردیده بود.

این‌محل‌ورودی همیشه‌ازداخل‌بسته بود ویك عده نگهبان دراطاق وایوانی که پهلوی‌آن ساخته بودند نگهبانی‌میکردند. ناصرالدین‌شاه به این حیاط‌ها کمتر آمد وشد مینمود ومنزل ومأوای اوهمان عمارت خوابگاه بود. مطلبی راکه باید دراینجا تذکرداد، این‌است که در سردراطاق‌ها وسرسراها ودیوارهای خوابگاه ناصرالدین‌شاه نقش‌های مختلفی‌نقاشی‌شده بودکه ازجمله تصویر چند تن‌از زنان سوگلی ومورد‌توجه اوبود و این تصاویراگرچه روباز بود و چهره زنان راکاملا



تصویر آبرنگ شمس‌العماره اثر محمودخان ملک‌الشعراء

آشکارمینمود ولی یك چادرقالبی‌غالباً سر و اطراف چهره وبدنشان را میپوشانید. تصاویرمزبورنیزهنگام خرابی‌وانهدام خوابگاه وحرمخانه منهدم و ویران گردید.

کوشك شمس‌العماره

بسیاری ازبناها وآثاری که ازدوران قاجاریه باقی‌مانده تحت تأثیر اسلوب وسیستم عمارتها وقصورساختمانهای ممالك اروپائی‌بنا شده است، واین‌دلبستگی و عشق و علاقه پادشاهان قاجار نتیجه چندین مسافرتی بودکه به فرنگستان نموده بودند، در عصر ناصری یکی دو هیئت از مهندسان و معماران فرانسوی و اطریشی‌بدعوت‌ایران بکشورما آمدند وآنها همان‌کسانی‌بودندکه طرح وپروژه چندین‌ساختمان وکاخهای باشکوه را ریختند، از جمله‌کاخها وقصرهائی که بسبك کاخهای اروپائی‌ساخته وپرداخته شده بود، کوشك ویاکاخ شمس‌العماره بودکه ازچندین‌قسمت مجزا ومتمایزتشکیل‌شده بود و این‌ساختمان بزرگ‌که در نوع خود وعصرخویش‌بنائی‌ممتاز بشمارمیرفت‌بوسیله دوستعلیخان معیرالممالك طرح‌ریزی گردیدکه همانطوریکه قبلاگفته شد معیرالممالك برای تنظیم نقشه آن از ایده وفکرفرانسویان الهام‌گرفته بود، بنای کوشك شمس‌العماره درسال ۱۲۸۴ هجری باتمام رسیده وآماده برای سکونت‌گردید.

سلطنت‌آباد

ناصرالدین‌شاه پس‌ازآنکه‌کاخ نیاوران را ساخت، چون این‌کاخ بزرگ با همه زیبائی‌وعظمت، شمال‌آن به‌کوه بود وچشم‌اندازقابل‌توجهی که ازچهارطرف قابل‌رؤیت باشد نداشت ازنظرش‌افتاد، پس‌به‌این‌فکربرآمدکه‌کاخ تازه‌ای دریکی ازجلگه‌های وسیع بسازد تا این‌ملاحظات درآنهاکاملا وجود داشته باشد. بهمین منظورجلگه نزدیك قریه رستم‌آباد را برای بناکردن‌کاخ موردنظر انتخاب نمود و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری دستور داد در آنجا چند عمارت وکاخ و برج و خوابگاه وسایرمضافات ومنضمات بسازند، این‌محل‌که بعدها به سلطنت‌آباد معروف‌گردیدپس‌ازچندین‌سال‌فعالیت ساختمانی آماده‌گردید، سلطنت‌آبادمشتمل

برچندین باغ ـ عمارت کلاه فرنگی و یك بـرج و حصار ویك خوابگاه زیبا و چندین خانه مسکونی دیگر بود، که این خانه‌ها را بفرمان شاه بـرای اطرافیان و ملتزمین و خدمتکاران مخصوص ساخته وپرداخته بودند، در کاخ سلطنت آبـاد، تالار بزرگ و زیبائی بانهایت استحکام ساخته شده بود که‌درضلع‌جنوبی‌عمارت اندرونی قرار داشت ومتصل به‌برج احداث شده بود. درسلطنت آباد همچنین‌دو رشته قنات مخصوص حفر شده وداخل باغهای آن چندین استخروآبنمای‌دلپذیر ونهرهای متنوع ودرختان وگلهای زیبا تعبیه‌گشته بود که بر زیبائی وخرمی ایـن این محل میافزود.

****

مطابق‌نوشته اورسل‌جهانگرد فرانسوی، کلاه فرنگی کوچکی که‌درابتدای خیابان پردرخت سلطنت‌آبـاد ساخته شده بود اختصاص به سفرا و نمایندگان خارجی داشت که پیش ازبار یافتن بحضورشاه، کمی آنجا استراحت کرده‌به‌سرو صورت خود صفا میدادند. ساختمان دوم جزسنگ‌های شیشه‌ای‌میناکاری‌شده کف اطاقها چیز قابل توجهی نداشت. کاخ اصلی را در برابـر استخربـزرگ چهار- گوشی ساخته‌اند که یك گنبد بلندآبی رنگ باگچ‌بریها وبرجسته‌کاری‌های‌زیبائی دارد، وسط تالار وسیع این‌کاخ که از پنجره‌های بزرگ نور ملایمی بآن میتافت فواره زیبائی در حوض‌کوچکی از مرمر سفید همیشه درحال فوران بود، ایـن قصر دوطبقه، اطاق‌هـای خیلی‌کم ارتفاعی داشت‌که دور قسمت زیـرین‌گنبد را احاطه‌کرده بودند، در طبقه‌اول جز پرده‌های ناچیز اروپائی که ازاطاق‌ها آویخته شده بود چیز قابل تذکر و چشمگیری بنظر نمیرسید... برج بلند چهارگوشی‌با پنجره‌های میله‌ای‌که روی‌آن‌کاشی‌های عجیبی چسبانده بودند، اندرون قصر را نشان میداد، درپشت این برج، اطاق‌های کوچك بدون پنجره سفیدکاری شده‌ای قرارگرفته بود، همه این اطاق‌ها به‌حیاط چهارگوشی باز میشدکه چندین‌حوض با درختان فراوان پیرامون‌آن ساخته شده بود تنها نقطه‌ای که دراین قسمت‌جالب بنظر میرسید عبارت بود از حمام مدور دلپذیری‌که پله‌های مرمرآن تـا پای یك حوضچه چینی پائین میرفت.

دوشان تپه

در میان کلیه ویلاهای سلطنتی خارج از دارالخلافه تهران ، قصردوشان تپه (تپه‌خرگوش‌ها) بود که بربالای تپه متروکی در دشت،روبه‌کوهپایه‌های‌البرز بنا شده است، چون در این‌نواحی کوهستانی پلنگ زیاد دیده میشد شاه قاجار (ناصرالدین شاه) وقتیکه بهمراهی معدودی از نزدیکان بشکار پلنگ میرفت در این ویلا استراحت میکرد، قصر دوشان تپه از یك ساختمان هشت‌گوش یك‌طبقه تشکیل شده و راه‌آن از جاده پرپیچ و خمی بود وپشت‌بام‌آن چشم‌انداز بسیار دل‌انگیزی داشت ، اندرون دوشان تپه کاملا شبیه اندرونی قصر سلطنت‌آباد بود ، باغچه‌های قصر که البته به زیبائی باغهای سایرکاخها نیست در دامن صحرا گسترده شده بود باغ وحشی نیز که سخت مورد توجه ناصرالدینشاه است‌ضمیمه این قصر بود که درآن مجموعه زیبائی از شیرهای بی‌یال فارس‌وببرهای‌مازندران نگاهداری میشد.

قصر قاجاریه

از قصرهای پادشاهان قاجار ازهمه قدیمی‌تر «قصر قاجاریه» است که‌بوسیله فتحعلی‌شاه در نیمه‌راه شمیران احداث‌گردیده ، این‌بنای وسیع که دربالای‌تپه‌ای قرار دارد دارای چهار برج مراقبت ودفاع ، ولی فاقد پنجره‌های بیرونی است ، بهمین جهت به‌یك قلعه نظامی بیشتر از یك‌کاخ شباهت پیدا میکند، باغها که بوسیله استخرها ونهرهائی از هم مجزا بودند روی قطعه زمین‌های‌مطبقی‌احداث شده بودند، در ورودی قصر دارای بالاخانه‌ای بود که‌چشم‌انداز زیبائی‌ازصحرا، شمیران، طهران ، خرابه‌های ری ونجف‌آباد،کاخ‌های اشرف‌آباد ودوشان‌تپه از آن بالا دیده میشد ، روی دیوارهای جایگاه مخصوص این بالاخانه ، تصاویر شاهزادگان قاجار نقاشی شد ونقوش برجسته‌ای از چهارزن یکی از سرتاپا غرق در اسلحه ، حجاری شده بود ، ساختمانها از یك حیاط چهارگوش داخلی که‌در وسط‌آن حوض بزرگی ساخته بودند ، نور میگرفت. تزیین داخلی اطاق‌ها نظیر اغلب‌ساختمانهای مجلل ایرانی عبارت بود ازآئینه‌کاری،گچ‌کاری ، اکلیل‌کاری،

و نقاشی‌های عجیب وساده وپیرایه‌ای از صحنه‌های حماسی ایران که این نقاشی‌ها با تصاویری از زندگی چنگیزخان و تیمور لنگ بهم آمیخته بودند.

باغ عیش‌آباد

باغ عیش‌آباد میان عشرت‌آباد و قصر قاجار واقع بود ، این باغ را ناصرالدینشاه چهارسال قبل از کشته شدنش احداث کرد ، پس از مرگ‌وی آثار باغ نیز تدریجاً از میان رفت.

گود زنبورك خانه

در دارالخلافه ناصری در نزدیك سرقبر آقاگودی وجود داشت که آن را گود زنبورك‌خانه می‌گفتند ، این گود اکنون پر شده و بر روی آن خانه‌سازی‌شده است .

زنبورك چی باشی (یعنی رئیس کل زنبورك‌خانه) در نزدیکی باغ ایلچی که حالاگذر عباس‌آباد است اقامت داشت. قاطرها وشترها ومهمات زنبورك‌خانه در گود زنبورك‌خانه بود. هرموقع که بآن نیاز می‌افتاد ازهمان‌گود به میدان جنگ فرستاده می‌شد ، ولی در این اواخر بیشتر جنبه تشریفاتی داشت.

مخصوصاً فتحعلیشاه در موقع مسافرت به داخله ، خیلی به زنبورك‌خانه و نقاره‌خانه اهمیت‌می‌داد کوچه زنبورکچی ابتداءآن بن‌بست و انتهای آن کوچه ایلچی است .

زنبورکچی وزنبورکچیان نظامیانی بودند که زنبورك داشتند وآن تفنگ بزرگی بود که سه‌پایه داشت وآن پایه‌هارا برروی‌زمین‌قرارمی‌دادندو گلوله‌هایش باندازه یك گردو بود و گاهی هم زنبورك‌ها رابرپشت‌شتر می‌گذاشتند.

ساعت معروف شمس‌العماره و ماجراهای‌جالب‌آن

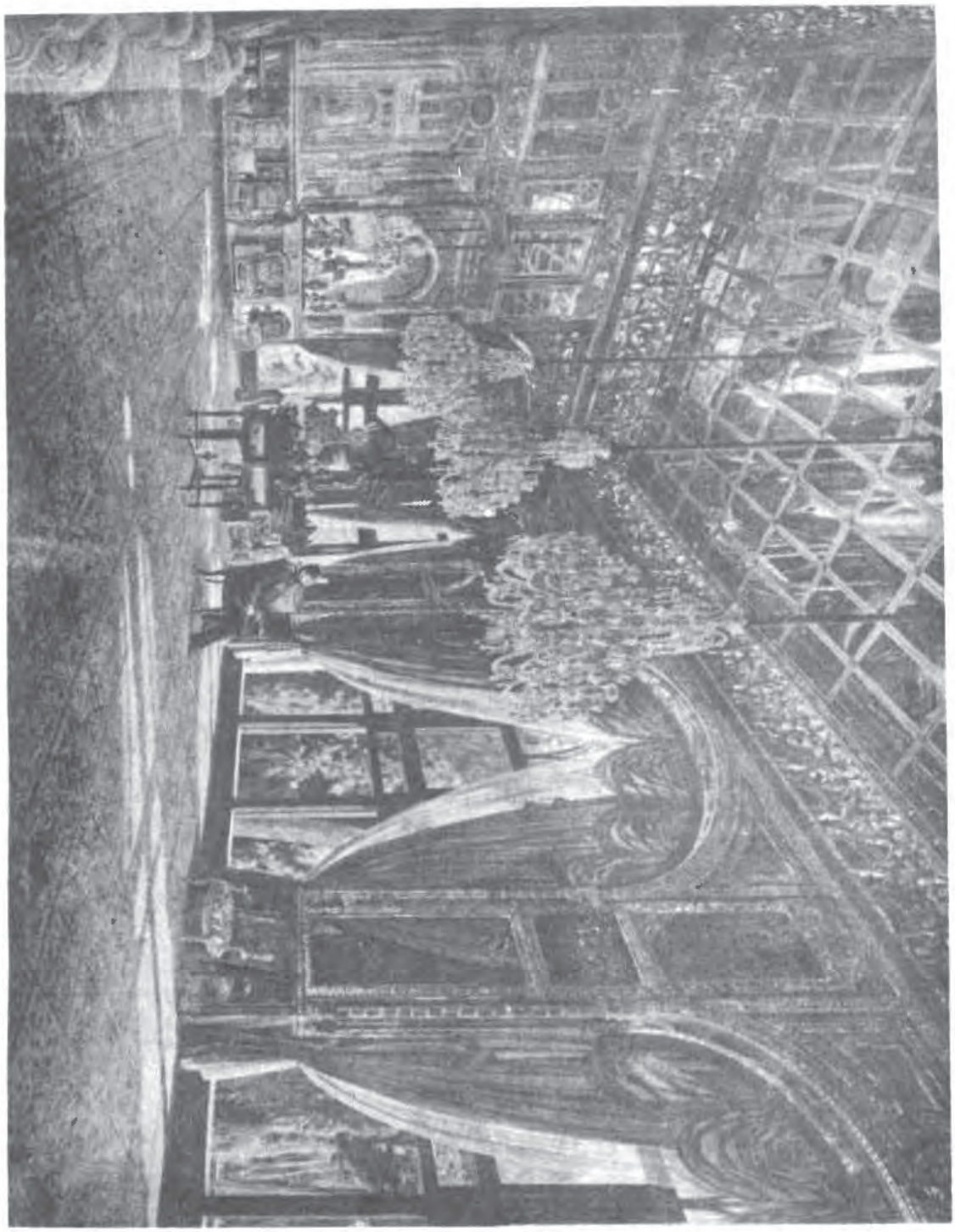
بسیاری از بناها وآثاری که از دوران ناصری مانده تحت تأثیر اسلوب

ساختمان‌ها و کاخهای ممالك اروپائی بنا شده است، ازجمله کاخها وقصرهائی که‌به سبك کاخهای اروپائی ساخته شده شمس‌العماره بود که باکمك مهندسان‌ومعماران اطریشی و فرانسوی طرح ریزی شده بود . شمس‌العماره از چندین قسمت مجزا تشکیل شده و این‌بناکه به وسیله دوستعلی‌خان معیرالممالك ایجادگردیده بود در سال ۱۲۸۴ هجری باتمام رسید. شمس‌العماره دارای ساعت بزرگی بودکه‌زنگ پرصدائی داشت که تا دورترین نقطه طنین‌اندازمیگردید. می‌گوینددرداخل‌ساعت دو جغد نروماده لانه ساخته‌بودند وچنین شایع‌بودکه هربارکه‌ظاهرشوندسلطنت تغییر می‌کندومی‌گفتند به‌هنگام‌کشته شدن ناصرالدینشاه آنها سه روزازلانه‌بیرون آمده بودند. از جمله ماجراهای شنیدنی دیگر در موقع سقوط حکومت مستبده محمدعلیشاه به وقوع پیوست که‌گفته می‌شد درروزهای مبارزه مشروطه‌خواهان با محمد علیشاه یك روز کلاغ‌ها به بیرقی که بر فرازشمس‌العماره قرار داشت حمله‌ور شده و با منقارآن‌را سوراخ می‌کنند.

ماجرای سرقت جواهرات تالارآئینه کاخ‌گلستان

در عهد ناصری برای اولین بار سرقتی در تالارآئینه روی دادکه برای‌شاه و دربار او وامنای دولت مسئله حاد و مهمی را بوجودآورد. ماجرای این‌سرقت اتفاقاً هنگامی رخ دادکه‌کمال‌الملك (نقاش باشی) روزها برای نقاشی ایـن تالار بـآنجا میرفت و بـه‌کار نقاشی تـابلوی معروف (تـالارآئینه) مشغول میگردید .

روزی مقارن غروب وقتی‌کارکمال‌الملك باتمام‌رسید ، مثل روزهای دیگر، موضوع‌رابه‌سرایدار خبر داد ورفت ، اما روز بعد معلوم شد قدری ازجواهرات تخت طاوس درتالارکنده‌شده است . ناصرالدینشاه‌از اینکه درکاخ‌اوچنین‌سرقتی واقع شده سخت خشمگین گردید وبـه پسرش‌کامران میرزا حاکم طهران دستور داد که مرتکب را پیداکند . او ضمن تحقیق و رسیدگی خـود ، کمال‌الملك را نیز احضارکرد و درحدود سه‌ساعت از اوبازجوئی کرد ولی مسلم بودکـه‌مردی درستکار وعاشق هنر هرگز چنین عملی را انجام نداده است. بهرحال این سرقت عجیب دربار را متلاطم ساخت و محمدحسنخان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات‌و روزنامه خوان شاه این واقعه را در یادداشتهای روزانـه‌اش چنین شرح داده بود



تالار آلینه و تصویر ناصرالدین شاه کار کمال الملک (نقاش باشی) ناصرالدین شاه

«دوشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ ، وقت‌ظهر شنیدم که جواهرات تخت‌طاووس را دزدیده‌اند ، خیلی تعجب کردم، باور نکردم تاعصر مکرر این خبررسید که‌دیشب این دزدی شده ، جائی که تخت شاه را بدزدند، خدا به فریاد مردم برسد.»

«سه شنبه ۱۴ ربیع‌الثانی ، خود شاه به من گفتند که قریب چهارهزارتومان طلا وجواهر تخت طاووس را دزدیده‌اند سرایدارها و قراولها راکه مستحفظ بودند، نایب‌السلطنه گرفته و مشغول استنطاق بودند...» . «بعد از ناهار شاه،دزد پیدا شد، محمدعلی نام پسر بیست ساله کور بدترکیبی که حالاجزءسرایدارهابود شب‌توی اطاق مخفی شد. قفل را می‌شکند وجواهرها را میدزدد، نایب‌السلطنه‌او را پیداکرده با تمام جواهرات بحضور میآورد» شاه حکم کرد سارق را در میدان مقابل شمس‌العماره در حضور جمعیت سر ببرند ، چون میرغضب‌ها، او راگردن میزنند ناصرالدینشاه فریاد میزند که برای عبرت مردم ، سر را از بدن جداکرده و نشان دهند.وچون این‌کار بآنجام میرسد جسدش را درپاقاپق به‌دروازه‌خانی آباد میآویزند وبعد هم میرغضب‌ها دور شهرراه افتاده از هردکان یك عباسی‌میگیرند .

بازار کنار خندق

در اینجا بناها وکاخها و آثارکاخ گلستان وقصرهای خارج ازمحدوده تهران قدیم به پایان میرسد، واکنون محدوده بازارکنار خندق میماندکه البته‌جا داشت که در فصل بازارها و بازارچه‌ها ذکـر میشد ولی چون مطلب مستقلی را تشکیل می‌داد لذا اینك ازآن صحبت خواهیم کرد.

بازارکنار خندق که امروز از آن اثری باقی نمانده منطقه‌ای بود از سه راه میدان‌شمس‌العماره که‌بطوریکه ازنامش‌پیداست‌درکنارخندق وحصار قدیم‌طهران یعنی خندق شاه اسمعیلی قرار داشت این بازار از طرف مشرق از محله‌کلیمی‌ها می‌گذشت و خلاصه‌ازسمت مشرق به بازار پامناروم‌حله‌کلیمی‌هاوبازار آهنگرها وکوچه غریبان محدود می‌گشت و از سوی جنوب بـه‌کوچه ارمنی‌هـا وگـذر قاطرچی‌ها وگذر لوطی صالح و دروازه نو تا امامزاده سید نصرالدین وازطرف غرب به‌گذرقلی وکوچه چال حصار و کوچه سیرك واقع در (خیابـان فردوسی)

و خیابان اکباتان وسرتخت بربریها بطرف پامنار کشیده می‌شد.

چنار عباسعلی

در ارگ علاوه بر دهها ، چنارقطور وعظیمی که‌گفته می‌شود یادگاردوران حکومت صفویه می‌باشد و خوشبختانه با اینکه بیشتر آنها را درچهل پنجاه سال پیش قطع نموده‌اند هنوز تعدادی ازآنها سبز وپابرجاست. یك‌درخت‌چنار بسیار قدیمی بود که‌آن را چنار(عباسعلی) میگفتند وبقرار معلوم درباره جنبه تقدس آن افسانه‌ها بر سرزبانها بود بطوریکه معیرالممالك نوشته جریان باین قرار بوده که یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شده و ازآنجاکه می‌دانست مورد خشم و بازخواست خانم‌خود قرار خواهدگرفت‌شبانگاه فرارنموده درحضرت‌عبدالعظیم متحصن شد ، چون این خبر به‌گوش ناصرالدینشاه رسید به خانم کلفت فراری گفت تا از تقصیر وی درگذرد، آنگاه برای اینکه اندرون ملجأوپناهگاه‌نزدیکتری داشته باشند تا بهنگام ضرورت بدان پناه ببرند مخفیانه به یکی ازگیس سفیدهای حرم دستور داد تاشهرت دهد که خواب نما شده و به‌وی‌گفته‌اند درپای‌چنارکهن سال‌گلشن که‌کنار مظهر قنات (مهرگرد) واقع در اندرون میباشد، امامزاده‌ای‌بنام عباسعلی مدفون است،همین‌که این شایعه در اندرون پیچیداهل‌حرم‌شادیها کردند و پیرامون درخت را نرده‌کشیدند وازآن پس درخت مزبور به‌چنار عباسعلی معروف شد.

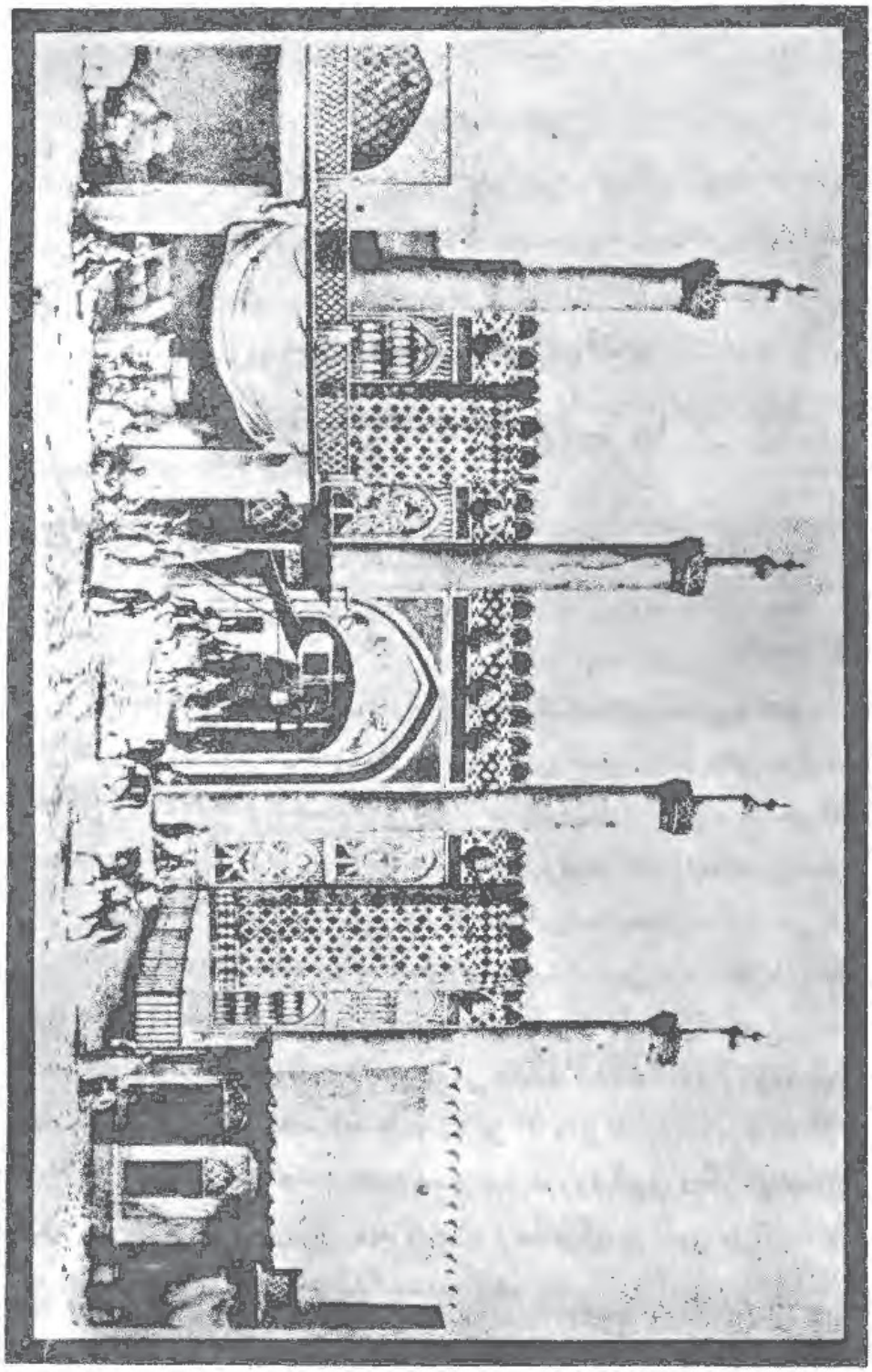
سبزه میدان طهران قدیم
یا محل کشت انواع سبزیها

امیرکبیر در این محل نیز تغییراتی بوجود آورد

از محل‌های مهم وجالب‌دارلخلافه طهران سبزه میدان بود که‌درواقع‌میدان اصلی شهر در آن روزگاران بشمار می‌رفت ،این محل سابقاً جائی بودوسیع‌ولی پر از گل وخاك آلود وکثیف که می‌گفتند سالیان متمادی محل ذبح حیوانات بود واز همه مهمتر اینکه پیش از اینکه میدان پا قاپوق یا اعدام به‌میدانی بهمین نسام منتقل گردد ، گناهکاران ومحکومین را درمیان این‌میدان‌به‌دارمجازات‌می آویختند.

بگفته اعتمادالسلطنه . وجه تسمیه سبزه میدان این بود که در زمان سلطنت زندیه وبعداً قاجاریه برای تدارك وتهیه سبزیجات اهالی تهران در این محل که ظاهراً دشت وسیعی بود انواع سبزیها می‌کاشتند که بعداً دروازه ودو طبقه بنا در چهار طرف آن‌ایجاد کردند که‌طبقات زیرین آن باایوان‌های‌سرپوشیده‌به‌دکاندارها وعطارها اختصاص یافت . در فضای سبز میدان روزگاری دیگر درختان فراوان نارون وچنار و اقاقیا غرس گردید که سایه وصفای آن را تأمین می کرد. ودروسط آن حوضی باکاشی‌های سبز رنگ تعبیه شد.

غیر از مغازه‌ها در اطراف سبزه میدان پیشه‌وران خرده‌پای کوچکی مثل جگرکی،کاه‌فروشی، نعل‌بندی آشی وامثال آنها سایه بانهای کرباس‌برمیافراشتند.



دروازه مقابل سبزه‌میدان به سال ۱۲۷۸ قمری برابر ۱۸۶۱ میلادی

در سال ۱۲۶۸ قمری حاجب‌الدوله بـه دستور امیرکبیر تغییرات عمده‌ای در وضع میدان داده و آنجا را بکلی از وضع ناگوار و آلوده قبلی بیرون آورد.

سبزه‌میدان علاوه برمرکزیت تجاری که یافته بود بنابر همان عادت قدیم هنوزمرکز ومحل تجمع اهالی تهران درمراسم مختلف بود ازجمله در ماه‌محرم مخصوصاً در روزعاشورا دسته‌های محلات شهرپس ازگشت درکوچه‌ها وبازار همگی در سبزه‌میدان‌گرد می‌آمدند.

از رویدادهای مهمی که در سبزه‌میدان درآن روزگاری که محل اعدام بود اتفاق افتاد به دارآویختن هفت نفر از جماعت بابیه بودکه به توطئه برضد ناصرالدینشاه متهم بودند. این عده را در پای قاپوق به دار کشیدند. بعدها بـه دستور امیرکبیرقاپوق‌دار را ازسبزه‌میدان به میدان‌قاپوق، میدان اعدام‌فعلی انتقال‌دادند.

باغشاه در زمان محمد علیشاه قرارگاه وی شد و این‌هنگامی بودکه سلطان مستبد قاجار پس از جنگ و ستیز با مشروطه خواهان ناچار بآنجا نقل‌مکان‌کرد و از این محل دستورهای خود را برای بـه توپ بستن مجلس و متفرق ساختن وکلای ملت و اعمال خشونت وشکنجه وآزار نسبت بـه‌آزادیخواهان وکشتن آنان می‌فرستد و باز در همین محل بودکه جمعی ازآزاد مردان و مشروطه‌طلبان از جمله ملك‌المتکلمین و صوراسرافیل را بـه محاکمه کشیده حکم اعدام را در باره‌آنان به مرحله اجرا گذاشتند.

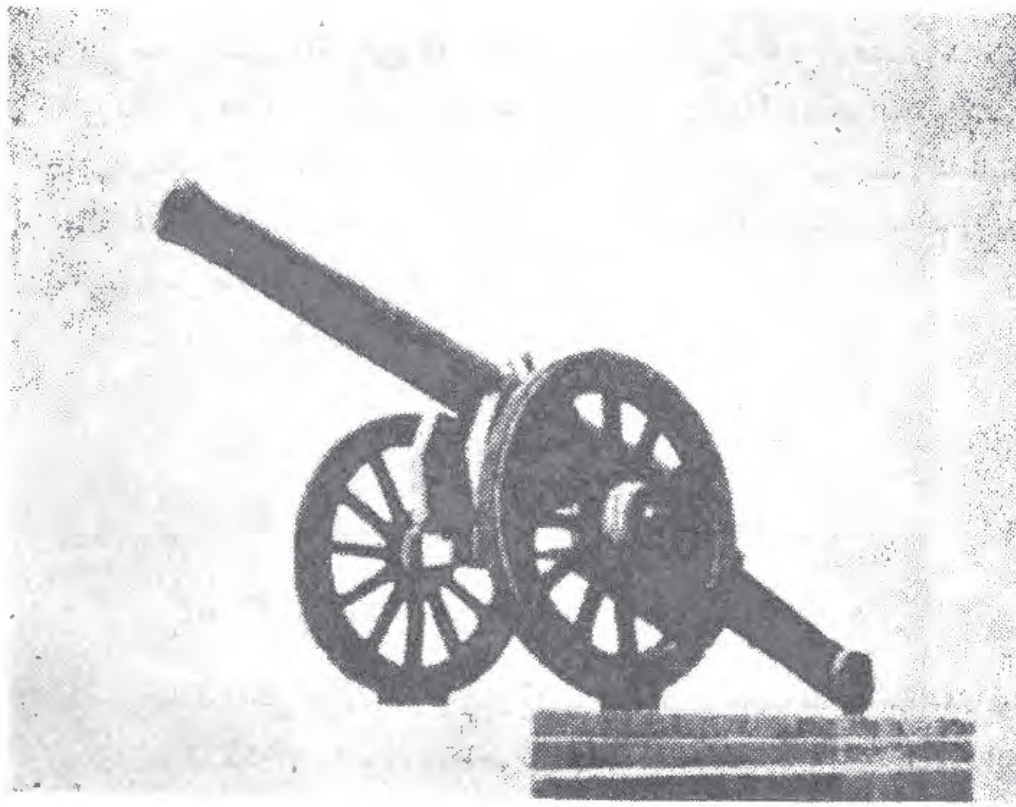
توپ مروارید

امیرکبیر بست نشستن در زیر توپ را موقوف‌کرد

در میدان مقابل ارگ کـه حصارآن بوسیله‌کریم‌خان زند ساخته شده بود توپی قرار داشت که‌آن را برروی سکوئی نصب‌کرده بودند ، در پیرامون این توپ روایـات و داستانهای مختلفی شنیده می‌شد و معلوم نبودکـه‌آن را ازکجا آورده‌اند ولی جماعت زیادی را عقیده براین بودکـه توپ مروارید بـه دستور

عباس‌میرزافرزند فتحعلیشاه که به تازگی کارخانه‌های توپ‌ریزی در تهران و تبریز دایر کرده بود ساخته وپرداخته گشته بود وجمعی هم عقیده داشتند که‌این توپ را نادرشاه پس ازجنگ‌جزءغنائم جنگی ازهندوستان‌آورده‌بود. اما موضوع جالب اوهام و خرافاتی بود که پیرامون آن جریان داشت وبعضی مردم ساده‌دل و خاصه زنان خرافاتی‌را عقیده براین‌بود که توپ‌مروارید‌می‌تواند گره‌ازکارهایشان‌بگشاید بهمین‌جهت عده‌ای از زنان ومخدرات تهران بعلت همین شایعات‌شب‌های جمعه و گاهی شب‌های چهارشنبه‌سوری از زیرتوپ می‌گذشتند وپارچه‌های قطعه قطعه شده و باصطلاح دخیل به توپ می‌بستند.

موضوع دیگر بست نشستن گناهکاران و مقصرین برای فرار ازکیفر و مجازات در زیرچرخهای این توپ بود . اما بست نشستن در زیر چرخهای توپ بوسیله امیرکبیر شکسته و موقوف گردید.



توپ مروارید

بنای دارالفنون

و نقش امیرکبیر در ایجادآن

مهمترین و درخشان‌ترین کارهای امیرکبیر ایجاد و احداث بنای مدرسه دارالفنون بودکه بسبك و اسلوب کاملا جدید بوجودآمده بود . امیرکبیر در مسافرت‌هائی که به‌کشورهای اروپائی و از جمله روسیه نمود سخت تحت‌تأثیر کیفیت امر تعلیم و تربیت عمومی اروپائیان قرارگرفت و این احساس را قویاً در او بوجودآورد که بلافاصله تدارك ومقدمات ایجاد دارالفنون را فراهم‌سازد. هدف او این بود تا در چنین کانون تعلیم وتربیت ، علوم جدید از قبیل هندسه و فیزیك و شیمی ومعدن‌شناسی وطب و داروسازی ومخصوصاً فنون نظام تدریس گردد، او این معلمین را ازکشور اطریش و فرانسه استخدام‌کرد و وی در همان حال دست بکار ساختمان عظیمی درخیابان ناصرخسرو گردید.

در سال ۱۲۶۷ هجری بالاخره این معلمین استخدام شده به تهران رسیدند که در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع‌الاول همان سال صد نفر از شاگردان و اعیان و وزراء و امنای دولت وکشور برای تحصیل دراین مدرسه جدیدانتخاب‌گردیده و در معیت میرزا محمد علیخان وزیر امورخارجه بحضور ناصرالدینشاه میروند وآنگاه در روزپنجم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری‌مدرسه یابعبارت‌دیگردانشگاه دارالفنون رسماً افتتاح‌گردید ولی این افتتاح در روزی انجام شدکه‌متأسفانه امیر کبیر ازکار برکنار شده و درکاشان بسر می‌برد وبجای او رضاقلیخان هدایت که



امیر کبیر

به تازگی ازخیوه مراجعت کرده‌بود به نظارت دارالفنون انتخاب شد، دارالفنون بعداً روزنامه‌ای هم بنام وقایع اتفاقیه منتشر گـردانید کـه مقدمات کارش در زمان صدارت امیر کبیر فراهم آمده بود، معلمینی که از کشورهای اروپابرای تعلیم علوم به ایران آمده‌عبارت بودند از: مسیو کرشیش ، معلم توپخانه و ریاضی از فرانسه، میرزازکی‌خان هم که فرانسه می‌دانسته مترجم او بوده است.

دکتر پولاك، معلم طب وجراحی به‌مترجمی محمدحسین خان قاجار.

کلو که ازفرانسه که بعداً درتهران فوت می‌شود بعنوان حکیم ومعلم‌طب.

چندی بعد مسیوشلیمر بجای مسیو کلو که بکار تدریس علم طـب می‌پردازد این شخص درهمان هنگام که بکار تدریس اشتغال داشت مساعی فراوانی بکار برد تا درتهران بلوربسازد ولی کارش نگرفت چنانکه یکی از شاعران بذله گو در این خصوص شعری سروده بود که یك بیت آن چنین است :

ای شلیمر ، یك زمـان در کار خود اندیشه کـن

گـر نمی‌گـردد بلور این کـوره را شیشه کـن

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله کذائی پسر میرزا یعقوب نیز از متـرجمین دارالفنون بود . عبدالرسول خان وجعفرقلی خـان نیز ازمترجمیـن این مدرسه بوده‌اند. بعدها شاگردانی که برای ادامه تحصیل وتکمیل تحصیلات به‌فرنگستان اعزام گردیدند به‌سرپرستی عبدالرسول بصوب فرنگ حرکت کردند .

حکما وعلمای مشهور دارالخلافه درعهد ناصری

درآن عصر وزمان یعنی درعهد ناصـری تهران دارای چنـدین شخصیت علمی وروحانی بوده است . نخـست علمای چهارگانه که عبارت بودند از ۱ـ آقا علی زنوزی مشائی مشرب، که تمایل وشوق فراوانی به‌مکتب اشراق داشته و در مدرسه سپهسالار تدریس می کرده وی درعلوم معقول ومنقول احاطه داشته‌است، تولدش درسال ۱۲۳۴ هجری‌قمری ووفاتش درسال ۱۳۰۷ قمری بوده است.

۲ـ آقا محمدرضا قمیشه‌ای، که اونیز اشراقی مشرب‌بود. ودرمدرسه صدر تدریس‌می کرد وگاهی‌هم‌اشعاری می‌سرود. اوازمدرسین کتب عرفان بودواواخر

همراز اصفهان به‌تهران آمد. وی‌مردی درویش مسلك و بی‌ادعا بود ودرسال۱۳۰۶ قمری درتهران وفات یافت .

۳ ـ میرزا ابوالحسن جلوه که علاوه بردستی که درعلوم حکمست و فلسفه داشته اشعارنغزی هم می‌سروده است وی دردارالشفاءتهران مقیم ومدرس بود.

۴ـ میرزا حسین‌سبزواری که درمدرسه‌عبدالله خان (دربازار تهران)تدریس می‌کرد واوهرچند حکیم‌الهی بود ولی درریاضیات تبحر داشت .

حاج شیخ هادی نجم‌آبادی

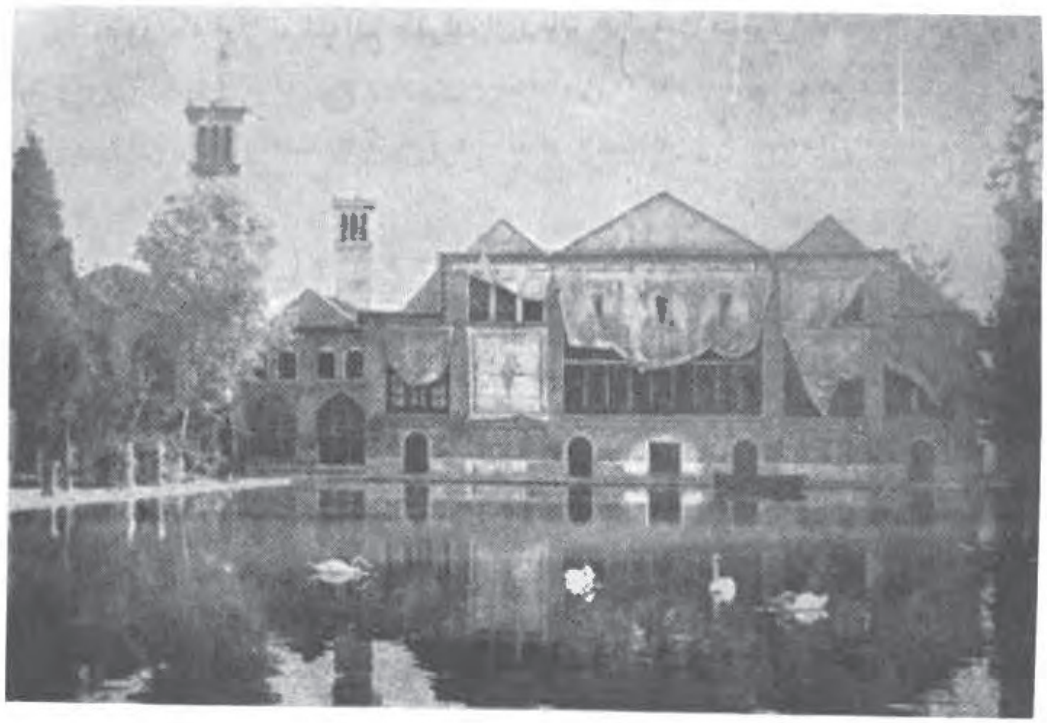
علاوه براین چهار نفر، علمای باشخصیت ومتنفذ دیگری هم‌دردارالخلافه بوده‌اند که سرشناس ترینشان مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود . وطن مألوف این عالم با نفوذ و متجدد نجم آباد ازقراء و توابع شهرستان کرج بود . حاج شیخ هادی از علمای طراز اول دوران ناصری و مردی فساد ناپذیر بود و هیچگاه دیناری از کسی قبول نمی‌کرد که حتی به مصارف عمومی برساند . با اینکه وی مجتهد بود ولی باطناً آزادمنش و روشنفکر و مترقی بوده است .

سید محمد طباطبائی که بعداً در انقلاب مشروطیت نقش مهمی را بعهده داشت از شاگردان آن مرحوم بشمار می‌رفت،نفوذ و موقعیت شامخ حاج شیخ هادی طوری بوده که گاه و بیگاه اکثر شاهزادگان مثل کامران میرزا نایب‌السلطنه و گاهی شخص ناصرالدین شاه به‌دیدارش می‌شتافتند .

شیخ هادی چند پسر داشت از جمله میرزا مهدی که بعدها معروف به‌شیخ مهدی نجم آبادی گردید و دیگری حاج شیخ تقی که هر دو نفر بعدها فقیه و عالم روشندلی گردیدند . مقبره حاج شیخ هادی در خیابانی بنام وی که از آن بعنوان مسجد هم استفاده می‌شود قرار دارد . حاج شیخ هادی در ذیقعده سال ۱۳۳۳ هجری قمری بدرود حیات گفت .

حاج ملاعلی کنی

یکی دیگر از علمای طراز اول و متنفذ عهد ناصری ، حاج ملاعلی کنـی بود . او از اهالی قریه‌کن نزدیك تهران است و نفوذ و قدرت معنوی حاج ملا طوری بود که در بیشترکارهای مهمه اظهار نظر و عقیده مینمود وناصرالدین شاه به توصیه‌های وی توجهی خاص داشت .



عمارت بادگیر واستخر مقابل آن با قوها و قایق .

دروازه‌های طهران

بطوریکه قبلا نوشته‌ایم طهران از زمان حکومت فتحعلیشاه دارای دروازه شد واین پادشاه بدنبال برج وباروی مستحکمی که بدور طهران کشید دستور داد شش دروازه در پایتخت بنا کنند وبدنبال او ناصرالدین شاه تعداد این دروازه‌ها را به‌دوازده عدد رسانید .

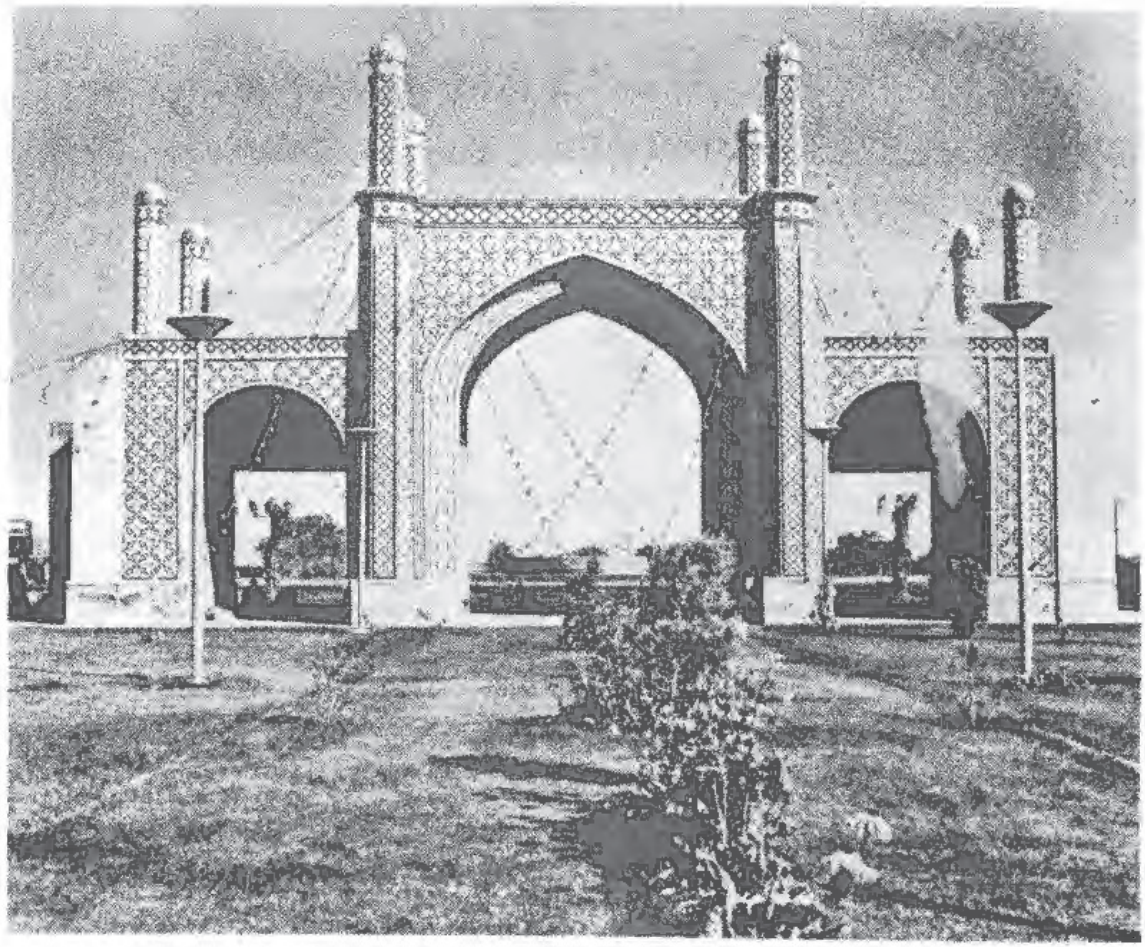
(اوژن فلاندن) سیاح و جهانگرد معروف که در سالهای ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ قمری به‌ایران آمده بود اولین کسی بودکه از دروازه‌های پایتخت یاد کرد، اودر توصیف این دروازه‌ها چنین مینویسد : حصار شهر طهـران مانند سایر شهرهـا دارای برج‌هائی است که پیرامون آنها خندق ایجادکرده‌اند ، در طهـران شش دروازه هست که باکاشیهای الوان تزئین گردیده است ، بعضی از این دروازه‌ها قلعه‌کوچك دارندکه دورآنها خندقی کنده شده واین خندق دریکصد متری جلو دیوارهای حصارقرار دارد .

در عصر ناصـری ، دروازه‌هـای طهران وضع بهتری پیداکرد و نه تنهـا ناصرالدینشاه دستور داد شش دروازه دیگر نیزدر دارالخلافه طهران ایجادنمایند که البته دروازه‌های جدید از نظر کاشی‌کاری و نقش ونگار وکتیبـه و ستونها با دروازه‌های عصر فتحعلیشاه تفاوت زیادی داشت. کاشی‌های دروازه‌های تازه مثل کاشیهای شش دروازه قدیم خیلی عالی وجالب نبودند ولی دارای نقوش جالبی مثل نقش رستم و دیو سپید و یا رستم و اسفندیار بودکـه نقش و تصویر آن در دروازه دولت منقوش گردیده بود .

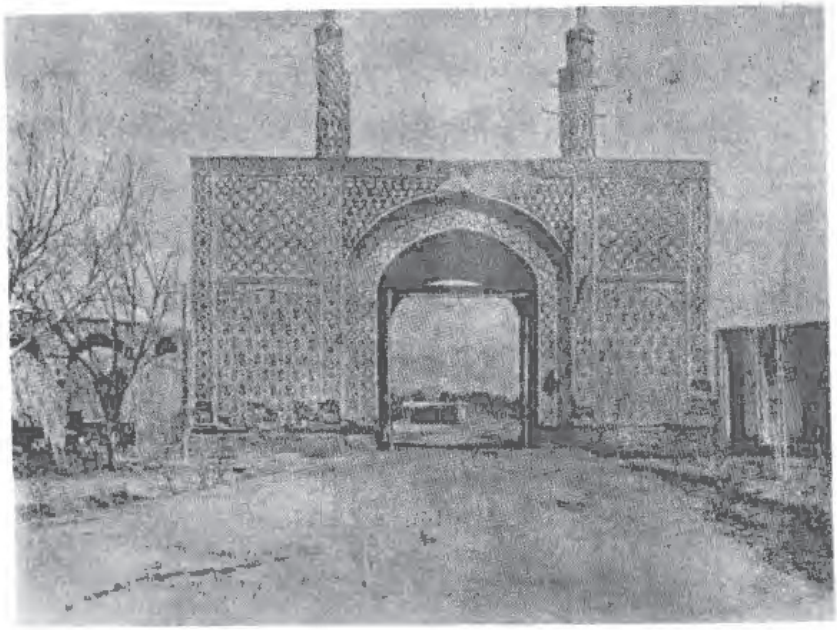
دروازه‌های طهران که تا آخر سلطنت ناصرالدینشاه برپا و تا چهل و پنج سال قبل هم برجای خود برقرار بودند عبارت بودند ازدروازهٔ خراسان، دروازه حضرت عبدالعظیم، دروازه غار، دروازه گمرك، دروازه قزوین، دروازه‌بهجت‌آباد،دروازه دولت،دروازه شمیران،دروازه دوشان تپه، دروازه دولاب. ودروازه‌های داخل شهر که به‌میدان توپخانه بازمیشدند عبارت بودند از:

دروازه ناصریه، دروازه آجری خیابان چراغ برق، دروازه باغشاه ، سردر الماسیه (باب همایون) و چند دروازه آجری دیگر که خیابانهای لاله‌زار وعلاء‌الدوله را به‌میدانهای شهرمتصل میکرد .

ارگ سلطنتی هم که باحصارهای‌بلندمحدود ومحصور بود. چهار دروازه



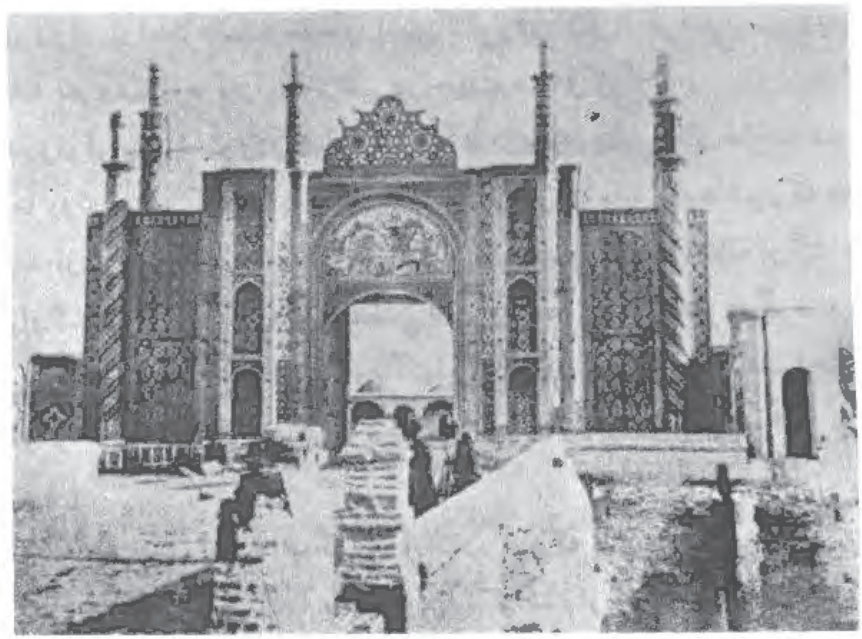
یکی ازدروازه‌های طهران.



دروازهٔ یوسف آباد ازداخل شهر



دروازهٔ دولت ازداخل شهر



دروازهٔ دولت



دروازهٔ شمیران ازخارج شهر

داشت که یکی درمدخل باب عالی (همایون) ودیگری درانتهای میدانی که حالیه ساختمان وزارت اطلاعات وسابقاًوزارت کشوردر آن قرار گرفته است وبه‌دروازه نقاره خانه معروف بود بازمیگردید . در جهت مشرق ارگ نیز دروازه‌هائی بنام درب اندرون قرار داشت ودر ضلع غربی آن دروازه جلیل آباد ساخته شده بود.

اما درخصوص کیفیت استفاده از این دروازه‌ها باید گفته شود که شبها سه ساعت بعد ازغروب آفتاب آنها را میبستند وبعد آمد ورفت درمنطقه ارگ ممنوع میشد،درارگ نگهبانان کاخ‌های سلطنتی آمد وشدها را زیر نظر میگرفتند و تنها به کسانی که اسم شب‌را میدانستند ویا آنها را برزبان جاری میساختند اجازه‌عبور داده میشد واسم شب کلمه رمزی بود که همه روزه وزیر دربـار به‌رئیس قراولان شاه میداد .

در مقابل درب ارگ شبگردی ایستاده بود که یك چماق سر آهنی بدست داشت وهنگام عبور ازخیابانها باصدای بلند وکشدار کلمه ترکی «گزمه» را بر- زبان میآورد وآنگاه سرچماق را برزمین میکوفت .

آخرین دروازه‌ای که دردارالخلافه طهران ساخته‌شد ومیتوان آنرا دروازه میدان مشق نامید ، درمحل فعلی مابین ساختمان شرکت نفت وپستخانـه بوجود آمد، در بزرگ آهنی این ساختمان راکه سالها برفراز آن نقاره میزدنددرقورخانه ساخته‌بودند که قبلا درسردرالماسیه قرارداشت، امروزه تنها دروازه‌ای ازدروازه- های قدیم تهران که تاحدی آثار آن باقی مانده‌است ، اولین دروازه‌ایست کـه در (پاقاپوق) پابرجاست وبربدنه آن هنوز شیرطلائی بچشم میخورد .

چون صحبت از قورخانه شد بی‌مناسبت نیست که چند سطری درباره آن نوشته شود :

قورخانه (تخشائی)

قورخانه که امروز نیز هنوز محل آن در خیابان جلیل آباد بـادر بزرگ آهنین باقی است اگر چه کار ووظیفه‌اش ساختن اسلحه و مهمـات وساز و برگ جنگی بود. اما کمتر اثری از آنها بچشم میخورد و تنهـا فعالیتش تهیه وسایـل آتشبازی بود که جهت نمایش شب‌های اعیاد وجشن‌های مذهبی وملی وامثال آن بکارمیآمد . مانند تابلوهائی ازپرچم ومشابه آن که ازلوله‌های باروت درست‌میشد وفشفشه وترقه وخمپاره که به‌آن (قمباره) میگفتندو کوزه وپاچه خیزك و امثال آن که وقت کارکنان آنرا بی‌جهت اشغال میکرد .

باغشاه

باغشاه که در ضلع غربی خیابان سپه یا گوشه غربی شهر و نزدیك دروازه قرار داشت ابتدای امر میدان وسیعی بود کـه آنرا برای اسب دوانی و چابـك سواری احداث کرده بودند ، این میدان دایره هندسی و نیم فرسخ دور آن بود ولی بعدها بباغی بنام باغشاه تبدیل گردیده و اسم دروازه هم به‌دروازه باغ شاه معروف گردید .

باغشاه کـه امروز در قسمتی از آن پادگان استقرار دارد و قسمتهایی از آن را هم برای ایجاد پارك درنظر گرفته و چندی پیش اختصاص به‌سربازخـانه داشت ، یکی ازباغات بزرگ پردرخت و فرح‌انگیز دارالخلافه طهران بحساب

میآمد . در وسط این باغ استخر وسیعی بود که درمیانش جزیره‌ای قرار داشت و در این جزیره مجسمه ناصرالدین شاه نصب گردیده بود ، این مجسمه که در قورخانه ساخته شده بود ، شاه قاجاررا نشان میداد که براسب قوی هیکلی نشسته ویك دستش ازروی زمین بلند شده است . باغشاه در زمان محمدعلیشاه قرارگاه وی گردید واین هنگامی بود که سلطان مستبد قاجار و نوه ناصرالدین شاه پس ازجنگ وستیز بامشروطه خواهان ناگزیز به‌آنجا نقل مکان کرده فرامین‌ودستورهای غلاظ وشداد واستبدادی خود را برای به‌توپ بستن مجلس و متفرق کردن وکلای ملت بوسیله‌قوای قهریه واعمال‌خشونت وشکنجه وآزارنسبت به‌آزادی‌خواهان وکشتن آنان ازآنجا میفرستاد، وباز درهمین مکان بود که جمعی از آزاد مردان ومشروطه‌طلبان را بمحاکمه کشیده، آراء ظالمانه‌ای‌را مبنی‌برحبس بااعمال شاقه ونفی بلد ومرگ واعدام درباره‌آنان صادرمیکردند .

باغشاه درابتدا فاقد ساختمان وبنابود، فقط یکی دوسه اطاق وایوان وغیره بشکل یك‌کالسکه درنزدیکی استخردروسط باغ‌ساخته بودند ولی‌نکته جالب‌آنکه درخت‌کاری وگلکاری وشکل نهرهای‌آن بسیاربدیع و تماشائی بود .

میدان باغشاه بعدازآنکه بباغ مبدل شد وازآن دست باین‌دست گردیدمحل استقرار ژاندارمری شد و بعدها نیزبطوریکه قبلاگفته شد به‌سربازخانه‌اختصاص یافت‌ولی‌نکته قابل‌ذکردراینجا این‌است که وقتی محل‌میدان اسب‌دوانی‌تغییرشکل داد واین‌میدان تبدیل به‌باغ گردید میدان اسب‌دوانی پایتخت ازگوشه غربی شهر به‌سمت شرق ومابین خیابان دوشان تپه ودولاب منتقل گردید .

امیر کبیر

و دارالخلافه ناصری

از آنجائیکه امیر کبیر (میرزا تقی خان) که درابتدای سلطنت ناصرالدینشاه نخستین صدراعظم اوبود در بعضی تغییرات و تحولات پایتخت و اوایـل دوره ناصری نقش مؤثری داشته‌است لذا بی‌مناسبت نیست که مختصری درباره این‌مرد بزرگ ومصلح درستکار و خستگی ناپذیر سخن بگوئیم : اساساً پایه شخصیـت میرزا تقی‌خان امیر کبیر قبل ازشروع خدمات دولتـی او ریخته شد ولی پا بپای مأموریتهای دولتی وی تکامل پیدا کرد، ابتداء درمکتب (سرخانه) قائم‌مقام درشهر تبریزخط وربطی یافت واستعدادهای ذاتیش شکفته گردید .

پیش ازبیست سالگی درسلك دبیران قائم مقام واردگردید ودرس و راه‌و روش سیاست را در دستگاه حکومت عباس میرزا ولیعهد اصلاح طلب و ترقی‌ـ خواه فتحعلیشاه آموخت وبه‌اصلاحاتی که بدست این‌جوان لایق ووزیرش میرزا بزرگ (پدرقائم‌مقام) انجام میگردید توجه نمود وآگاهی بهمرسانید .

امیر کبیر ازجهت رابطه‌اش باجامعه عقب مانده‌آن روزگار در واقع روح ومظهر زمان بود، روزها وشب‌ها ازبام تاشام‌تکاپو وتلاش‌میکرد. دوستی وراست کرداری ازمظاهر استحکام مبانی اخلاقی وی بود. فساد ناپذیر بود و تحت تأثیر هیچ نوع جیفه دنیائی قرار نمیگرفت . خوی واخلاقی سخـت دشوار داشت ،

دلیر، قاطع، صریح بود، چشمانش گیرا وسخت نگر بود ودلیریش بابی‌پروائی و پرخاشگری به‌موقع آمیخته بود . قدرت روحی فوق‌العاده داشت ولی شهرت طلب ومقام پرست نبود .

دولت امیر کبیر برپایه قانون وعدالت واصلاحات قرارداشت و در واقع عدالتخواهی یکی ازفضایل اخلاقی وی بود .

امیر ابتداء بر آن عقیده بود که مردم ایران‌را عمیقاً بافرهنگ و آگاه گرداند و آنان را بسوی نیکبختی مادی وفیزیکی راهنما باشد وبعضی امیال نکوهیده آنها را مهار گرداند .

امیر کبیر بمنظور بافرهنگ کردن هموطنانش بنای دارالفنون یا دارالعلم دارالفنون را وجهه همت خود قرار داد وتصمیم گرفت ایرانیان را در کردار و رفتار مدنی اصلاح گرداند . بدنبال مقدمات تأسیس دارالفنون که البته خود در راه اندازی وافتتاح آن حضور نداشت ودر آن موقع ایام‌را درفین‌کاشان بحال تبعید میگذرانید به‌اصلاحات سیاسی واقتصادی واجتماعی همت گماشت و در کار نظافت خیابانها وکوچه‌ها وتحولات بناهای‌دارالخلافه، بازارها وبازارچه‌ها، میدان‌ها وموسسات عمومی کوشش قابل توجهی بمنصه ظهور رسانید.

امیر جزیه‌امورشهری وخدمات عمومی قانون آبله‌کوبی همگانی اجباری کودکان را وضع کرد وقواعد معالجه وبا وجلوگیری ازسرایت آنرا به‌طبع رسانید . تأسیس مریضخانه دولتی‌ازکارها واقدامات سودمند اوست. برای‌نظافت کوچه‌ها وپاکیزگی طهران محمودخان کلانتر را مأموریت داد تا در این موارد مراقبت خاص بکار برد. اما بابست نشینی وخرافات وکهنه پرستی بعضی از مردم ناآگاه مبارزات سختی‌را آغازنمود ودرامور بهداشتی ودرباره بیماریهای‌واگیر چون‌وبا وبیماریهائی که ازآشامیدن‌آبهای آلوده بروز مینمایدمقالاتی انتشار داد.

اوبه‌مردم آگاهی دادکه ریختن زباله درآب جاری ومشروب دارالخلافه و شست وشوی لباس درآبها مایه نشرمرض میگردد ، لذا جلوگیری ازآن را لازم‌و ضروری دانست .

نظرامیر کبیر برروی‌هم این بود که پایتخت ازجهات مختلف خاصه ازنظر شکل ظاهری، ترکیب خیابانها ، بازارها، کوچه‌ها، میدان‌ها و هم‌چنین از نظر

سیاسی شهری نمونه باشد، چون این شهرهم پایتخت کشور بود وهم مقرسلطنت و دولت که سروسامان یافتن آن آبروئی هم ازجهت داخلی وهم از نظر خارجی کسب میکرد .

امیر درسراسرشهر(دارالخلافه) درمیان جمعیت‌های مختلف خبررسانها و خفیه نویسی‌هائی داشت تا خبرها وحقایق اوضاع را به‌وی اطلاع دهندتاروزگار امیرکبیر تذکره چاپی درایران مرسوم نبود وبرای مسافرت ایرانیان نوشته خطی داده‌میشد درسال ۱۲۶۷ قمری‌تذکره چاپی‌باعلامت شیروخورشیدکه نشان‌رسمی دولت بود بناگذارده شد ودرارگ (تذکره‌خانه)ای ساختند و حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام بریاست‌آن انتخاب گردید .

درزمان امیرصورت کسانی که هرشب ازدروازه‌های پایتخت‌خارج میشدند بطور مرتب باطلاع ناصرالدینشاه میرسید وهم‌چنین امیرکبیر چهل قراولخانه‌در دارالخلافه وسی‌تادرمشهد مقدس و بیست تا درشیراز و سایر شهرها ایجادکرد . این قراولخانه‌هانیروی پشتیبانی پایتخت و شهرها بود وزیر نظرکلانتر خدمت مینمودند .

اما باقتل امیر وبرافتادن دولت اوکه مسلماً سیاست استعمار طلبانه‌دوکشور بزرگ همسایه در وقوع‌آن بی تأثیر نبودند، چرخهای دستگاه اصلاح و ترقی کشور وخاصه پایتخت ازحرکت بازایستاد وزمام امور ایران بدست رجال‌نالایق خودخواه ومتملقی افتادکه‌جز به‌مقام وپول وتفتین‌ودسیسه وتملق نمیاندیشیدند. نمونه بازر این‌گونه رجال میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله بودکه جز به‌ندای متصدیان سفارت انگلیس حرکت نمیکرد واوکه درقتل امیر بی‌شك وتردیددست داشت باهرگونه اندیشه نوآوری واصلاح طلبی مخالفت میکرد وازهمه بدتر با. فرا خواندن سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌که هرات را پس از چند حمله‌دلیرانه فتح‌کرده بودهم آبروی ایرانرا برباد داد و هم موجبات تحکیم نفوذ استعماری انگلیس را درکشور ما فراهم گردانید .

بازارها و بازارچه‌های دارالخلافه طهران

بازارهای طهران مشهورترین محلهای پایتخت هستند . بازار کنونی طهران ازسبزه‌میدان، واقع درخیابان بوذرجمهری، شروع میشود وتا انتهای بازار مال فروشها، واقع درخیابان مولوی، امتداد می‌یابد. درحال حاضر بسیاری ازبازارهای قدیم طهران، نظیربازار مسگرها، بازارلب خندق ، بازار مرغی‌ها وتوتون فروشها، ازمیان رفته است. بعضی ازبازارهای تهران، مانند بازار حلبی سازها و بازارزرگرها نیز کوچکتر ومحدودتر شده‌اند. معروفترین بازارطهران در گذشته بازار خندق بود که خندقهای قدیم پایتخت درکنار آن قرارداشت. این بازار اکنون به‌صورت خیابان ناصرخسرو ، تغییرشکل داده است .

لردکرزن، مستشرق معروف انگلیسی که درزمان ناصرالدینشاه ، بایران آمده‌بود، در سیاحت نامه‌خود از وسعت وعظمت بازارهای تهران‌تعریف فراوان میکند .

«کرزن» مینویسد: ناصرالدین‌شاه سالی دوسه بار به‌بازار می‌آید و کالاهای مختلف و متنوعی را انتخاب میکند ودستور میدهدکه آنها را به‌عمارت سلطنتی ببرند بدون آنکه خودش پولی بپردازد، زیرا رجال واعیان دولت‌هزینه‌ی خرید این کالاها را تقبل میکنند. کرزن ضمناً به‌بازار حراج یا بازار سمسارهای طهران اشاره کرده ومینویسد: این‌بازار هنوز هم باقی است وانتهای بازار کفاشها تا بازار بزرگ امتداد دارد .



منظره بازار

از سبزه میدان بوسیله سه‌مدخل میتوان وارد بازارشد. بازار دارالخلافه ناصری خود تنها بمنزله یك شهر بود که در روز در حدود بیست تا بیست و پنج هزارنفر جمعیت‌را در خود جای میداد و کوچه‌ها، راهروها، چهار راهها، مهمان‌خانه‌ها، ومساجد مرتبی داشت، راهروهای وسیع پیچ‌درپیچ سرپوشیده‌اش، زیر گنبدهای آجری روزنه داری قرارگرفته بود و این روزنه‌ها طوری تعبیه شده‌بود که نور وهوا بداخل بازار نفوذ میکرد، بازارعلاوه بر بزرگترین محل کسب و تجارت دارالخلافه طهران، گردشگاه مناسبی برای بیکاره‌ها و وعده‌گاه وجای ملاقات انواع واقسام مردمی بود که درآنجا یکدیگررا میدیدند تاکارها را ارزیابی کنند واز اخبار روز اطلاعاتی بدست آورند یاشایعات واکاذیبی‌راکه دهان بدهان درشهرها میگردد ویك کلاغ، چهل کلاغ میشودازهمانجاپخش کنند.

بازار دارای‌کاروانسراهای متعددی بود که همه باهم شباهت داشتند، یك حیاط چهارگوش، بادرختان‌انبوه زیادگردحوضی که از آن همیشه‌آب میگذشت دیده میشددراطراف‌این حیاط‌هادر درون ساختمانهای‌یك‌یادوطبقه، مال‌التجاره‌ها را روی‌هم ریخته بودند.

در بازار مساجدی نیز وجود دارد و در تقاطع بازارچه‌ها، چارسوق‌های سرپوشیده‌ای وجود داشت که گنبد ودیواره‌های آنها باکاشی‌های زیبا بطرز چشمگیر وجالبی تزیین شده است، چارسوق (تیمچه) یکی ازآنها بود که کلیه مغازه‌هایش اختصاص به کتابفروشها داشت ومحل مراجعه واجتماع، روحانیون، دانشمندان ومیرزاها بود.

اورسل سیاح فرانسوی درباره بازارطهران مینویسد: درازدحام وآشفتگی حجیمی که دربازارطهران دیده میشد بازکردن راه بخصوص اگر دستها بکمک نمی‌آمد کار بس مشکل بود واین مشکل چند برابر میشد اگر کسی باجمعی از خواجه‌ها وخدمه‌ای که خانم متشخصی‌را همراهی میکردند، یا بادسته‌ای‌ازالاغها که ضربات شلاق‌های زنجیری که مرتب به کفل آنها میخورد و وادارشان میکرد تاباسرعت هرچه تمامتر راه بروند ومردم را میان دیوار وخودشان له و لورده کنند یاباقطار درازی ازشترها که باطمأنینه وخونسردی تمام سرشان‌را براست و چپ میگرداندند تاهیچ جنسی‌راکه باسلیقه خاصی درمغازه‌ها روی‌هم چیده شده بود ازنظر دورندارند ـ مواجه میشد، ولی عبورازکنار اسبی که وارد بازار شده بود نسبتاً آسان بود، چون غلامی که همراه اسب راه میرفت طبق یك سنت مرسوم مرتباً باصدای بلندی داد میزد، «خبردار» ومتعاقب‌این خبردارگاهی‌ضربه شلاقی نیز برسرعابری که به موقع خودرا از سرراه اسب کنار نکشیده بود فرود میآمد. مأموران اروپائی، اعیان واشراف بدون همراهی اسکورت‌کاملی‌از غلام‌ها ببازار پا نمیگذاشتند، اگر کسی تصادفاً این سعادت‌را داشت که باملتزمین یکی ازاین شخصیت‌ها برخوردکند، صلاح دراین بود که بلافاصله خودرا بیکی از راهروهای جنبی‌بازار، دوراز مسیر آنها برساند، والاازحمله ناگهانی آنها یادست کم از چند لگد وجفتك مرکب‌هاشان بی‌نصیب نمی‌ماند وبطور قطع باپای شکسته یاله شده بخانه بازمیگشت...

درطرف ظهر سراها وراهروهای بازار یکباره خالی وخلوت میشد، چون مشتریها وکسانیکه برای گشت وگذار آمده بودند ولواینکه بعدازظهر دوباره به بازاربرگردند برای خوردن ناهار به خانه‌های خود میرفتند، اما خود بازاریهاروبه سوی قبله میایستادند ونمازمیگزاردند، ازغروب آفتاب ببعد در اغلب بازارهاو



مدخل یك کاروانسرا دربازار طهران

بازارچه‌ها درهای سنگین دکانهارا کشیده باقفل‌های ضخیم‌وعجیبی‌محکم‌می‌بستند فقط چند شمع یکی دوبازارچه‌ای راکه هنوز دکانهایشان بازبود روشن مینمود، رداهای سیاه وبلندی درسایه روشن بازار و تاریکی اوایل شب که بـزحمت دیده میشد آرام‌آرام در راهروهاو چارسوق‌ها میلغزید، بالاخره سرگزمه‌ها سراسربازار راکه دیگر احدی آنجا پیدا نمیشد، تحت نظارت خود میگرفتند وگزمه‌ها از هر چه دربازار بود اعم‌از کهنه پاره‌های کثیف وکم ارزش بازارچه‌کهنه فروش‌ها یا جواهرات گران‌قیمت مغازه زرگرهابدقت مراقبت میکردند، درویش‌هاسرگذشت خود وماجراهائی‌راکه درسفرهای دور ودراز برسرشان آمـده بود بابیانی گـرم تعریف میکردند، بازاری‌ها در حالیکه در ذهن خود بحساب سود و زیان روزانه خود میرسیدند به‌این‌آوازها وداستانها نیزجسته وگریخته‌گوش میدادند.

بازار حراج

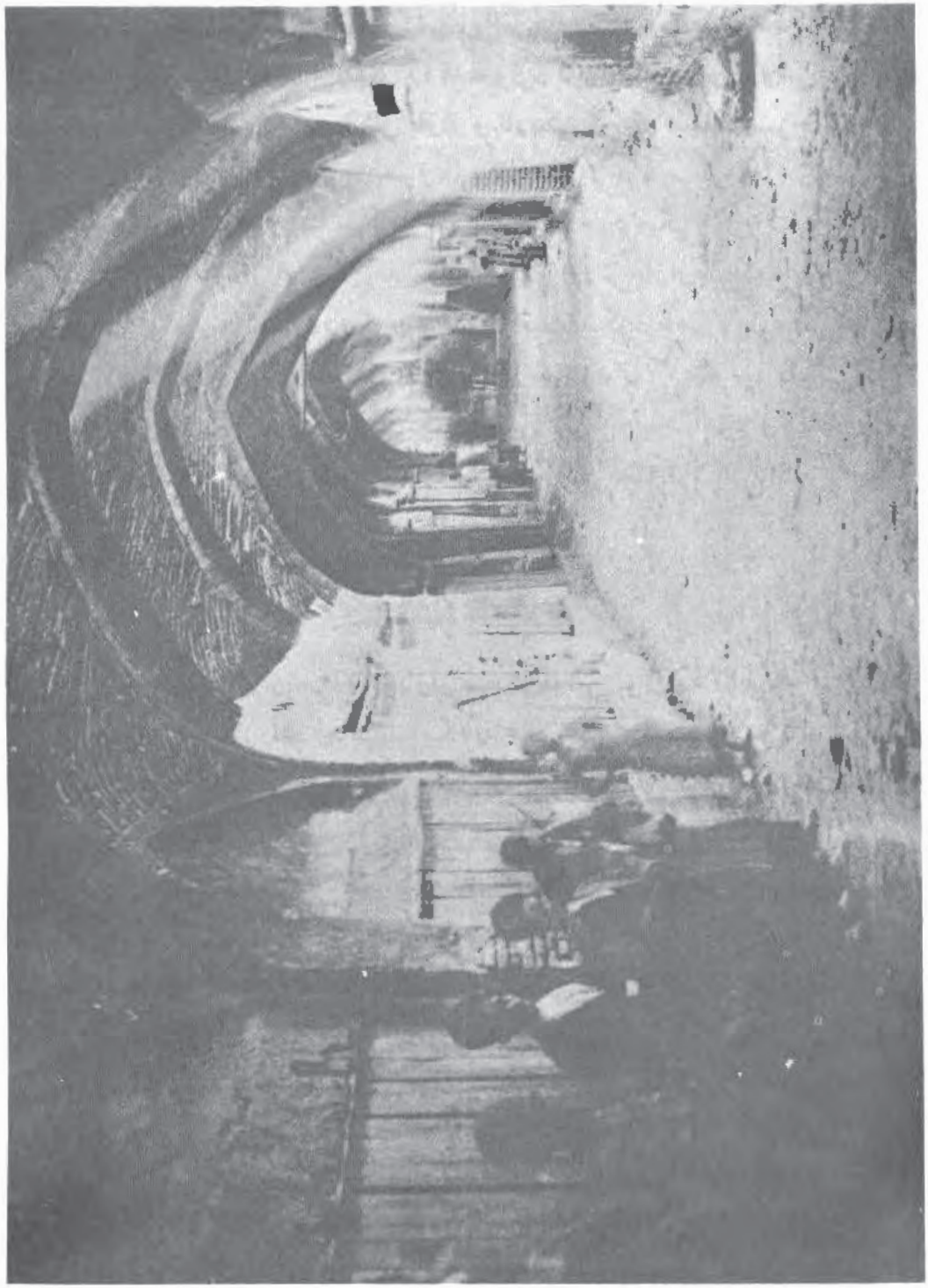
وجه تسمیه بازار حراج یا بازار سمسارها این بودکـه سابقاً اجناس عمده را درآن حراج میکردند. جالب‌تراینکه به علت سست بودن وضع مالی‌ایران‌در زمان قاجاریـه، غالباً مواردی پیش میآمد که اموال دولتی برای پرداخت حقوق کارمندان ادارات، دربازار حراج به معرض فروش گذارده میشد.

یکی‌از بازارهای مهم‌طهران‌که قسمت اعظم‌آن هنوزهم باقی است، بازار بزازها نام دارد. این بازار درگذشته از انتهای خیابان ناصرخسرو شروع میشد و تامیدان محمدیه (اعدام) امتداد مییافت وطول‌آن‌را تاپنج‌کیلومتر نوشته‌اند.

بازاربزازهای‌کنونی‌نیزبزرگترین بازار طهران است ودرطول‌آن تیمچه‌ها کاروانسراها وپاساژهای مختلفی‌قرار دارد.

چهارسوق (پایتخت داروغه شهر)

درگذشته رسم براین بودکه داروغه شهر درمحلی به نام چهارسوق اقامت میکرد وبه نظارت امورشهرمیپرداخت. درواقع چهار سوق پایتخت داروغه بود.



منظره‌ای از بازار در دارالخلافه طهران

فعالیت داروغه به‌این ترتیب آغاز میشد که هر روز درساعت ۸ بعدازظهر در میدان ارگ صدای طبل طبال‌های مخصوص شهر بلند میشد. این عمل را «ورچین ورچین» میگفتند و کسبه بازار می‌بایستی تا یکساعت پس از شنیدن صدای طبل‌ها مغازه خودرا تعطیل کنند. درساعت ۹ علاوه برطبل، شیپورنیز نواخته میشد و این عمل را «بگیروبه‌بند» میگفتند و از آن پس کسی حق عبور و مرور دربازار واطراف آن‌را نداشت. در آن زمان چون طهران فاقد برق بود وشهر شبها درتاریکی فرومیرفت باین علت مراقبت ازبازارها اهمیت خاصی می‌یافت، درنتیجه بلافاصله پس از شنیدن صدای طبل وشیپور «بگیروبه‌بند» یك دسته گشتی بامشعل در داخل بازارها به راه میافتادند وداروغه نیزدرچهار سوق بزرگ شهر، که هم‌اکنون پابرجاست، بر روی تختی می‌نشست وگزارش‌ها را می‌شنید ودرصورت لزوم دستوراتی میداد دراین میان عده‌یی ازگشتی‌ها نیزبرروی پشت‌بامهای بازارهادر رفت وآمد بودند وبرای خبرکردن یکدیگر لفظ یا «قاضی‌الحاجات» را بر زبان میراندند و باین ترتیب ازاموال تجار و کسبه مراقبت میکردند.

گرز رستم در چهارسوق

درمحل چهارسوق دربازاردرمحلی مرتفع گرزی‌را ساخته ودر روزگاران قدیم آنرا نصب کرده بودند گفته میشد که این گرز، گرزرستم است وسمبل بازار درطهران‌قدیم بشمار میآید.

بازار امیر

ازبازارهای مشهورطهران که درحال حاضرنام وکسبه آن تغییریافته است بازار صرافها بود که ازچهارسوق کوچك (این محل نیزهمچنان سالم برجا مانده است) شروع میشد وبه بازار امیرمنتهی میگشت. درگذشته که درایران بانکی وجود نداشت، صراف‌های این بازار مبادلات ارزی و تبدیل پول‌های طلا ونقره را انجام میدادند، بعضی‌ازصرافان این بازار سیار بودند وباکیسه‌های پولی که‌در

دست داشتند ازجائی به جائی میرفتند وبه تبدیل و معاوضه‌ی پول میپرداختند.

چون ذکری ازبازارامیر به میان‌آمد باید دانسته شود، همانطورکه‌گفته شد ایـن بازار یادگار امیرکبیر صدراعظم بـزرگ ناصرالدین‌شاه است، وقتی کـه میرزا تقی‌خان امیرکبیر به دسیسه‌ی اجانب مغضوب پادشاه وقت واقع شد و بـه فین‌کاشان تبعیدگشت چون احساس کردکـه مرگ اونزدیك است وصیت‌نامه‌یی نوشت ودرآن ثلث‌اموال خودرا به حاج شیخ‌العراقین‌که از مجتهدان بنام‌طهران بود واگذارکرد تا به مصرف امورخیریه برساند.

پس‌ازمرگ صدراعظم‌بزرگ‌ایران، وصیت اواجراء شد وشیخ‌عبدالحسین ازمحل یك سوم اموال امیرکبیر یك مسجد ویك مدرسه ساخت‌کـه هنوز هم در انتهای بازار ارسی‌دوزها (بازار پاچنار) باقی است. بعلاوه جهت اداره مسجد و مدرسه، بازار امیررا وقف‌کرد. این بازار کـه به بازار خیاطها نیزموسوم است درحال حاضر استواراست واز ابتدای بازار فرش فروشها تا بازار بزرگ‌کشیده میشود .

علت‌آنکه بازارامیررابازارخیاطها نیزمیگویند به‌گذشته‌ی‌آن مربوط‌است، سابقاًدراین بازار معروفترین خیاطهای پایتخت قرارداشتند وبدون‌استفاده ازچرخ خیاطی‌که درآن زمان هنوز بـه ایران نیامده بود، بانخ وسوزن، لباس وپوشاك میدوختند، بعدها مظفرالدین شاه‌که ازسفرفرنگ بازگشته بود، یك خیاط قفقازی به‌طهران‌آوردکه ده دستگاه چرخ خیاطی بـه همراه داشت ولباس درباریان‌را با ماشین خیاطی میدوخت. این عمل ابتدا با مخالفت عـده‌ای‌از روحانیون روبرو شد ولی بعداً باآن موافقت کردند واندك اندك استفاده ازچـرخ خیاطی دربازار خیاطها باب شد. بکاربردن چرخ‌خیاطی مقدمه‌ی ظهورلباسها ومدهای خارجی در ایران بود وبتدریج کت وشلوار وبلوز ودامن جای عبا وردا وبالاپوش‌را گرفت.

بازار توتون فروشها

از بازارهای مشهور دیگـرطهران بازار توتون فروشها (جنب سبزه میدان کنونی‌که تنها دالانی بنام دالان توتون فروشها ازآن باقیست) بود. دراین بازار،

انواع توتونهای کردی، تنباکو و گاه توتون سیگار به فروش میرفت. درحاشیه‌ی این بازار چند ردیف از زنهای کیسه دوزمینشستند و کیسه‌توتون میفروختند.

بازار میرزاها

بازارچه میرزاها اختصاص بـه جماعت میرزاها داشت که کارشان نوشتن رقعه‌ها و کاغذ ونامه برای اقوام وبستگان ودوستان مراجعه‌کنندگان ویاشکایت‌نامه و تظلم‌نامه‌ها به ادارات ودیوان‌خانه‌های دولتی وغیره بود. دراین بازاردکان بـه دکان، سرابه سرا، راسته به راسته آخرین شوخی‌ها ومتلك‌های روز را به دهانها میانداختند، زنها دوتا دوتا، چهارتا، چهارتا، باهم راه میرفتند، نقالهاداستانهای شاهزاده‌ها وخانم‌های هزارویکشب رانقل میکردند ونوازنده‌ها فتوحات رستم‌را همراه باصدای ساز می‌خواندند. گاهی درگوشه‌ای، درویشی شنونده‌ای را بـه تورمیزد وبرای‌اومسئله میگفت ولی‌این شنونده برای شوخی ومسخرگی پیش‌از باورکردن، آمادگی نشان میـداد و همین موضوع بیشتر درویش را عصبانـی میکرد. اگرگذارش به یکی ازحلقه لوطی‌ها میافتادکه باوضع‌گستاخانه‌کلاه را تا روی بناگوش پائین‌کشیده، سینه چاك ودست برروی قداره نهاده با نفس‌کش طلبیدن بهرطرف‌گشت میزدند وسعی میکردند عابران ترسیده وازجا در رفته را تیغ بزنند وچند قران بیشتر بجیب بریزند.

بازارکلاه فروشها

دراین بازار انـواع‌کلاههای آسیائی بچشم می‌خورد: پاپاقهای پـرپشم مخصوص ومخروطی شکل ترکستان، عرق‌چین‌های نمدی خاکستری رنگ‌کـه مردم عادی بسر میگذاشتند، کلاههای‌کـوچك از ماهوت سیاه‌که مد روز بود، فینه‌های‌ترك، کلاههای بلنداستوانه‌ای خیوه‌ای‌که باترتیب خاصی درکاغذابریشمی پیچیده بودند، کلاههای درازپوستی بخارائی بشکل مخروط ناقص‌که هنوز هم کلاه خاص اشخاصی بودکه به لباس وسنن قدیم خود وفادار مانده بودند.

بازار کفاشها

بازار کفاشها که راه ورودی ابتدائی آن از سبزه میدان بود، یکی از بازارهای مهم دارالخلافه طهران محسوب میشد، دراین بازار اقسام مختلف کفش را به اشکال گوناگون جالب که ابداً شباهتی بیکدیگر نداشتند دوخته و به مشتریان عرضه میکردند. پاپوشهائی ازچرم زرد رنگ بدون پاشنه و نوك تیزو برگشته، چکمه‌های اروپائی که کفاشان شاهرود برای صاحب منصبان قشون میدوختند، چاروق‌هائی بابند کلفت که برای مردم عامی خوب بود، کفش‌های راحتی ظریف و زیبای زردوزی شده‌ای که لبه پاشنه آن ازیك ورقه نقره‌ای ساخته شده بود وظاهراً این پاشنه‌ها برای این بود که اگر خانمی خواست انتقام خیانت بوالهوسی شوهر خود را بگیرد باضربه همین پاشنه اورا تنبیه کند، این نوع کفشها بهترین حربه زنهای ایرانی بود ودرصورت اغلب مردهای متعین جای غیرقابل انکار پاشنه این کفشها که ناشی از انتقام همسریا همسران زود رنج‌شان بود دیده میشد (!)

بازار فرش فروشها

بنظر «اورسل» دیدنی‌ترین وجالب‌ترین بازار دنیا بازارفرش‌فروشهابود که فرشهائی دراندازه‌ها ونقشه‌های مختلف برای هرسلیقه وهرنوع قدرت خرید به معرض فروش گذاشته بودند ـ نمدهای زبر وضخیم ترکستان، فرشهای هراتی که بافت مرغوبشان زمینه سفید ونقشه‌های رنگارنگی داشت، قالی‌های خوی بارنگ‌آمیزی بسیارهنرمندانه ـ جاجیم‌های کرمانشاه بالوزهای سرخ وآبی‌رنگ قالیچه‌های داغستان، همه‌اینها درکنار پرده‌های گلدوزی شده رویهم چیده شده بود.

بازار کفن‌فروشها

جالبترین بازارتهران بازار کفن‌فروشهابود، در آن زمان غسالخانه و گورستان طهران درسرقبرآقا (پائین‌میدان مولوی) قرارداشت ودرکنارقسمتی ازاین گورستان

(باغ فردوس امروزی) بازار کفن فروشها بـود. دراین بازار انـواع کفن، کفن کربلائی ـ کفن مشهدی ـ کفن قمی و کفن مخصوص با آیات قرآن کریم، بـه فروش می‌رفت.

نزدیك این بازار، بازار دیگری بود به نام بازار سنگ‌تراشها که در آن سنگ قبر میتراشیدند (این نوع بازار درمشهد وقم هنوز هم دایراست).

بازار آهنگرها

بازار دیگری که آثار آن همچنان باقی‌است، بازار آهنگرها بود. این بازار بین خیابانهای بوذرجمهری وسیروس قرارداشت و آهنگرهای آن تنها به ساختن بیل، کلنگ و نعل اشتغال داشتند. نعلهائی کـه ایـن آهنگرها می‌ساختند مـورد استفاده‌ی نعلبندهای اعیان واشراف که اهل لرستان و خاصه بروجرد بودند، قرار می‌گرفت.

بازار پالان دوزها

یکی دیگر ازبازارهای طهران را که مشهور بود، بازار پالان دوزها مینامیدند که از چهار سوق کوچك شروع میشد و به چهارسوق بـزرگ منتهی میگشت. در آن زمان تـربیت اسب درمیان اعیان واشراف و نگهداری الاغ در بین مـلاها وتجار مرسوم بود وبه همین علت بازار پالان‌دوزها رونق داشت. درحدود فاصل بازار پالان‌دوزها وچهارسوق بزرگ بازاری بود که آن‌را بازار اصفهانیها میگفتند، اکثر دکانداران این بازار اصفهانی بودند ومتاع آنها عبارت بود از: قلم‌کاریهای اصفهان ـ گزو کلاه‌گیس (گیس عاریه).

کاروانسراهای بازار

بازارهای طهران کاروانسراهای متعددی داشتند که همه بهم شباهت داشتند، یك حیاط چهـارگـوش بادرختان انبوه زیاد دور حوضی کـه از آن همیشه آب

میگذشت، دراطراف‌این حیاط‌ها، داخل ساختمان‌های‌یك‌یادوطبقه، مال‌التجاره‌ها روی‌هم انباشته بودند. دربین‌کاروانسراها ازهمه قابل‌توجه‌تر، کاروانسرای حاجب‌الدوله بود که درزمان ناصرالدینشاه ساخته شده‌است، اینجاجایگاه‌بزرگی پرازچلچراغها وبلورها ومحل تجمع وگردشگاه اشخاص صاحب ذوق و چشم ـ چران بود، حتی بعضی‌از اعیان واشراف نیز بدشان نمیآمدکه گاهی سری بآنجا بزنند. اکثرکاروانهائی که فرش‌یاتوتون حمل‌میکردند به‌کاروانسرای حاج‌ملاعلی وارد میشدندکه حیاط آن همیشه پربود ازکالسکه‌هائی که از پاریس ویا وین وارد می‌گردید.

پست خانه مرکزی درکاروانسرای امیرقرارداشت که درحیاط آن‌چنارهای زیبائی سربآسمان‌کشیده بود واین حیاط همیشه به علت رفت وآمد کاروانهای شرکت (زیگلر) که انحصار ارتباطات تجارتی مابین اروپا وایران را در دست داشت بسیار شلوغ وپرازدحام بود.

بازارمال فروشها

پائین‌تراز بازار بالان دوزها تنها بازار بی‌سقف ایران بنام بازارمال‌فروشها قرارداشت (بعدها بروی این بازار نیز سقف کشیدند). قهوه‌خانه‌های متعددی در این بازاربود وکسانیکه میخواستند اسب، الاغ، قاطر ویا حتی شتربخرند به این بازار رومیآوردند. ازطرف دیگرصاحبان «مال»ها اغلب خاصه روزهای بارانی داخل قهوه خانه مینشستند ومال خودرا بیرون قهوه‌خانه میبستند. خریدار میآمد، مالی‌راکه میخواست ابتداء مورد معاینه قرارداده دندانهایش‌راکه نماینده سن حیوان بود مورد دقت قرارمیداد وبعدانتخاب میکرد وآنگاه برای امتحان سوار میشد وحتی چند باری دراطراف بازار می‌گشت ووقتی مورد پسندش قرار میگرفت گفتگو برای معامله آغازمیشد وهنگامیکه به توافق میرسیدند خریدار پول‌را میداد ومال مورد نظررا تحویل میگرفت و برروبش می‌نشست وحرکت می‌کرد.

بازار مسگرها

بازارمسگرها که اختصاص به مسگرهای دارالخلافه داشت در ضلع شرقی بازاربزرگ طهران قرارداشت، دراین بازارکه تنها جماعت مسگرها بکار وپیشه مسگری اختصاص داشتند جزسروصدای گوشخراش کوبیدن دیگ‌ها، ظرفهای کوچك وبزرگ‌مسی، کماجدانها، آبگردانها، انواع قاشق‌ها و غیره صدائی شنیده نمی‌شد، دراین بازارچه، ظروفی دراشکال مختلف رویهم ریخته شده بود وکارگران واستادکارانی مشغول بودندکه تنها افزار واسباب‌کارشان عبارت بوداز یك چکش ویك قلم حکاکی که بامهارت ودقت خاصی نقش ونگارجالبی روی ظروف مسی خلق می کردند.

تعارف در بازار

دربازارهای‌طهران‌قدیم‌بعضی مغازه‌دارها ومخصوصاً چلوکبابی‌هائی‌بودند که‌هرکدام‌یك‌شاگرد موقع‌شناس وزرنگ‌استخدام کرده‌بودند. آنهاجلودکان‌های خود میایستادند وبه رهگذران شروع به‌تعارف میکردند. تعارف‌اول‌آنهابفرمائید بود... اگر رهگذر دارای ریش وعبا وقبا وعمامه شیرشکری بود می گفتند: بفرمائین حاج‌آقا، واگرقبا ویالباده وسرداری وکلاه مقوائی داشت می گفت، آقا بفرمائین. قربان بفرمائین، وهرگاه دارای ریش دور گیوه‌ای وعرق‌چین وسر تراشیده و کلاه نمدی تخم مرغی وکمربند یاشال خلیل‌خانی نازك بود بامشدی بفرمائین تعارف می کرد وهرگاه کپنک وبستك پوش بود وکلاه نمدی کوتاه چرکین بسرداشت میگفت، کدخدا بفرمائین.

بازارچه‌ها و گذرها

بازارچهٔ زعفران‌باجی

داستان بازارچه‌ها و گذرهای طهران نیز داستان جالبیست. درقدیم به بازار-های کوچك، بازارچه، و به بازارهای بی‌سقف، گذر می‌گفتند. بازارچه‌های طهران و گذرهای آن که بیشتر آنها باقیست متعدد بود. معروفترین بازارچه‌های آن زمان زعفران باجی نام‌داشت که متعلق به یکی از کنیزان ومطربهای معروف ناصرالدینشاه بود وبعد ازمرگ شاه قاجارمردم بـه این محل مراجعه میکردند وبرای جشنها و عروسیهای خودازمطربها، و رقاصهاوآوازه خوانهای زعفران باجی بهره میبردند.

این بازارچه که درفاصله‌ی خیابان‌های مولوی وسیروس قرارداشت بعدهـا خراب شد وازمیان رفت. دیگرازبازارچه‌هائی که اکنون هم وجود دارد بازارچه مروی، بازارچه ایلچی نزدیك باغ ایلچی وبازارچه چهارسوچوبی درخیابان بلور-سازی است، اما شرح بازارچه‌های دیگربه قراری است که میآید:

بازارچهٔ مروی

بازارچه معروف دیگر، که بازارچه مروی نام داشت، در زمان فتحعلی‌شاه قاجارساخته شد و در زمان سلطنت این پادشاه میرزا محمد نامی به‌طهران آمـد و مسجد ومدرسه و بازارچه‌ای ساخت که بعدها به مروی موسوم شد. این بازارچه

قهوه‌خانه‌ی بزرگی داشت که پاتوق لوطیهای شهر بود، بازارچه مروی در حال حاضر تغییر شکل داده و به صورت کوچه‌ای بـه خیابان ناصرخسرو و پامنار متصل شده است.

ازبازارچه‌های معروف دیگر میتوان بازارچه ایلچی را نام برد، نظر باینکـه در زمان سلطنت فتحعلیشاه عمارات سلطنتی درمیـدان ارگ قرار داشت، ممالك خارجی سفارتخانه‌های خود را نزدیك این محل دایر می کردند. یکی از این سفارتخانه‌ها متعلق به روسیه بود وبازارچه و باغ ایلچی در کنار منزل سفیر (ایلچی) روسیه قرار داشت.

بازارچهٔ کربلائی عباسعلی

بازارچه کربـلائی عباسعلی از بازارچه‌های معروف دارالخلافه است کـه ابتدای آن درخیابان البرز (امیریه) وانتهای آن درخیابان شاپور (وحدت) قراردارد. کربلائی عباسعلی گمرکچی طهران درعهد ناصری بود.

بازارچهٔ نایب‌السلطنه

بازارچه نایب‌السلطنه کـه درخیابان ری کنونی شکل وحالت قدیمی خود را حفظ کرده‌است نیز ازبازارچه‌های معروف طهران به شمار میرفت وبه یکی از چهار نایب‌السلطنه‌ها بنام کامران میرزا (پسر ناصرالدین‌شاه) متعلق بود. همچنین بازارچه حمام نواب (درخیابان جمهوری کنونی) کـه به حسینعلی‌خان نواب وزیر امور خارجه و رجـل معروف ایرانی در زمان قاجاریه منتسب است، در گذشته شهرت فراوانی داشت.

بازارچهٔ عطرفروشها

بنابه نوشته سفرنامه (اورسل)، در بازارچه عطرفروشان طهران فقـط بوی سنگین و گیج کنندهٔ عطرها که برای زینت و یا معطر کردن یـا تحریك احساس یا

اعصاب ویـا تهییج میل وهوس‌تهیه میشد تمام فضای بازار را فراگرفته بود و در همین‌بازارچه بود که‌آب نارنج کازرون، جوهرسدر، حنا برای ناخن‌ورنگ‌کردن ریش، مشك، مغزپسته،نوره برای ستردن موهای زائده،گلاب شیراز وفیروزآباد که بعضی‌آنها را به قیمتی‌سنگین‌تر از وزنشان به طلامیفروختند.

بازارچهٔ آقا

ازبازارچه‌های معروف دیگر، بازارچه‌آقا نام‌داشت که بیکی‌ازسرکردگان طهران‌بنام حاج نایب متعلق بود. این‌بازارچه سقاخانه‌ای نیزدارد که دربالای‌آن نوشته است:

سال تاریخ اربخواهی‌این‌بنا بنیاد راـ غین و شین‌وقاف و ها ، تاریخ این خوش‌منظراست.

بازارچهٔ قوام‌الدوله

بازارچه قوام‌الدوله درضلع شرقی‌خیابان شاپورسابق ومحل‌قدیمی‌دروازه قزوین قراردارد. بنای این‌بازارچه مربوط به عهد قاجاریه میباشد.

بازارچهٔ معیر

بازارچه‌معیردرانتهای‌بازارچه قوام‌الدوله واقع‌است.به‌این‌دوبازارچه لقب دوقلوداده بودند. دیگرازبازارچه‌ها، بازارچه نایب‌السلطنه درخیابان ری است که منسوب به‌کامران میرزا نایب‌السلطنه پسرناصرالدین‌شاه میباشد.

بازارچهٔ سقاباشی

بازارچه‌ای بود که در دوره‌های گذشته محل‌حکمرانی‌شاهزاده عین‌الدولـه صدراعظم دوران استبداد ومشروطه بشمار میرفت. این‌بازارچه کـه همان خیابان ایران امروزاست منسوب به میرزا ابراهیم پدرعلی‌اصغرخان اتابك‌آبدارباشی و

سقاباشی دربار ناصرالدین شاه است.

بازارچه سقاخانه که به همت ظهیرالاسلام و سادات شیرازی ساخته شده با آئینه‌کاریهای جالبش تا چندی پیش هنوز هم پابرجا بود، و سقاخانه آن محل نذر و نیازاهالی محل بود، بازارچه سقاباشی بین خیابان شاه آباد و صفی‌علیشاه قرار گرفته است.

بازارچهٔ مرغ فروشها

بازارچه مرغ فروشها در حد فاصل بازار حراج و بخشی از خیابان بوذرجمهری واقع بوده و در آن محل، مرغها و جوجه‌ها را در داخل سبدهای استوانه‌ای شکل کرده باین بازار میآوردند. همچنین فروش انواع تخم مرغ خام را باین بازار برای فروش عرضه می کردند.

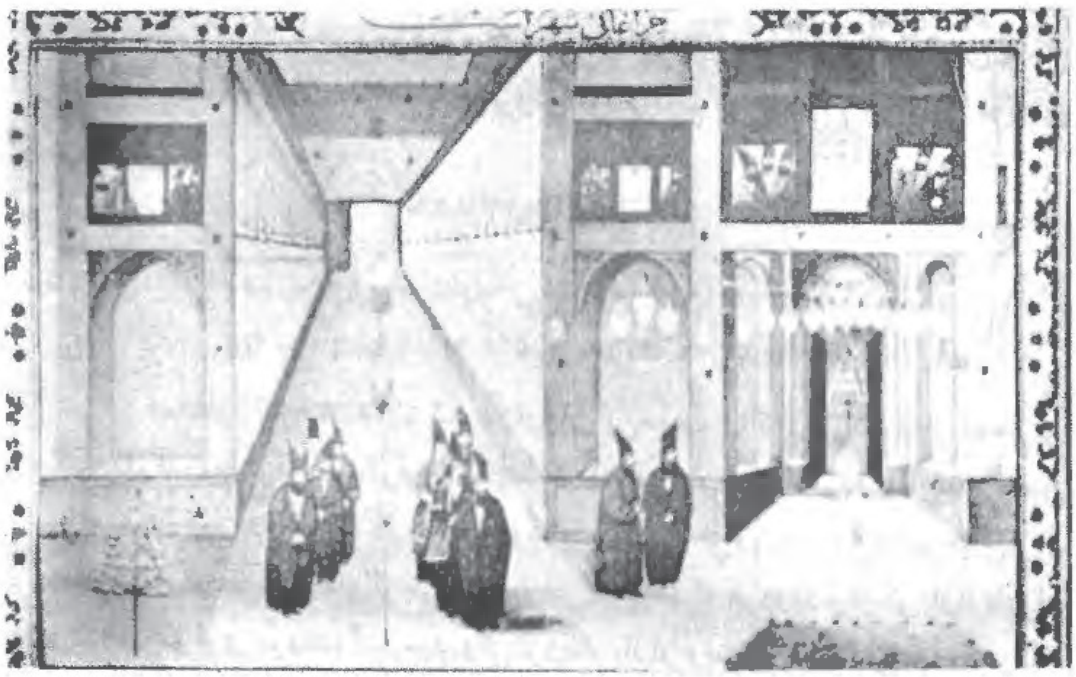
گذرها

همانطور که قبلا اشاره شد بازارهای بی‌سقف را گذر می گفتند از مهمترین گذرها، گذر مستوفی (مستوفی الممالك) و گذر قلی بود، که هردو در حد فاصل درخونگاه (درخانقاه) که درخیابان بوذرجمهری غربی و پاچنار (خیابان خیام) قرار داشتند و همچنین گذرهای لوطی صالح و خرکچی‌ها که هردو در نزدیکی بازار طهران و خیابان مولوی بودند، گذر سید ولی نزدیك بازار و مسجد سید ولی بود، گذر سید اسماعیل در حوالی خیابان سیروس و گذر هفت تن و چهل تن، گذر وزیر دفتر در خیابان شاهپور و گذر آقا شیخ هادی از گذرهای قدیم طهران بشمار میروند که اکنون هم تا اندازه‌ای بهمان شکل و وضع باقی مانده‌اند، این گذرها در قدیم پاتوق جوانهای محلات طهران بود.

دیگر از گذرهای عهد ناصری گذر فیل‌خانه در آخر خیابان خیام میباشد.

بازارچهٔ قلیان فروشان

دربازارقلیان‌فروشان، انواع قلیان را روی قفسه‌ها چیده بودند،قلیانهائی که کوزه‌شان‌ازسنگ مخصوص آبی‌خراسان یا حتی‌ازپوست کدوی ساده‌ساخته شده بود، تانار گیله‌های‌بسیارپرتجمل وزیبائی که مزین‌به سنگ‌های‌قیمتی‌ازقبیل‌فیروزه ویاقوت کبود و زبرجد بود.



بازارچهٔ زعفران‌باجی

داستان لقب بخشی ناصرالدین‌شاه و تشکیل کابینهٔ دولتی

به روش اروپائی

ناصرالدین‌شاه کـه قبلا گفته شد بدنبال مسافرت‌های عدیده تحت تأثیـر سازمان‌های دولتی وروش‌های حکومتی‌واداری کشورهای اروپائی‌قرار گرفته بود تصمیم گرفت مقام صدارت عظمارادرایران لغو گرداند وبجای‌آن یك‌کابینه دولتی مرکب ازشش‌وزیرتشکیل‌داد، این‌شش وزیرعبارت بودند از وزیر داخله ، وزیر خارجه، وزیرمالیه (دارائی)، وزیرجنگ، وزیرعدلیه، وزیر وظایف و اوقاف. و ازاین پس‌باب تعیین وزراء اختراعی گشوده شد وناگهان دربار این پادشاه جمعی منتظرالوزارة پیداکردکه هرلحظه در انتظارآن بودندکـه ناصرالدین‌شاه خلعت وزارت یکی‌از وزارتخانه‌ها را بقامت ایشان راست‌گرداند. در همین‌وقت فرخ‌خان امین‌الدوله‌کاشانی‌که به سفارت اروپا رفته بود ودرعهدنامه پاریس‌که ننگی برننگ‌های ایران در عهد قاجاریه افزوده بود سمت وزارت حضوریافت (ننگی که درعهدنامه پاریس‌بردامان وطن‌ما نشست پس‌ازفتح هرات توسط سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فرزند دلیر عباس‌میرزا بوجود آمدکه با تهدید انگلیس‌ها و لشکرکشی‌بـه بوشهر ناصرالدین‌شاه وصدراعظم وی میرزا آقاخان نوری دست نشاندهٔ انگلیس‌ها را ترسانید،تا جائیکه اقدام به‌احضارحسام‌السلطنه‌کردند وسپس طبق عهدنامه ازدخالت در امور افغانستان‌که فرمانروایان‌آن ازطهران دستور می‌گرفتند منع گردیدند، درنتیجه پیمان پاریس‌افغانستان‌که برسرراه هندوستان قرار

داشت زیرنفوذ انگلیس‌ها قرار گرفت).

بهرتقدیرپس‌ازوزارت فرخ‌خان‌میرزا محمدحسین دبیرالملك‌وزیر رسایل خاصه‌گردید وچندتن‌نیز وزارتخانه‌های دیگررا دردست‌گرفتند. اما داستان‌جالب آنکـه بدنبال تشکیل‌کابینه دولتی بـازار اعطای نشان شیر و خورشید و تمثـال شاه‌گـرم شد و بدون دلیل و با دلیل در این‌کار اسراف و زیاده روی‌هائی معمول گردید .

میرزا محمد صادق قائم مقام برادرزادهٔ میرزا آقاخان صدراعظم بـا لقب امین‌الدوله اسماً وزارت داخله را یافت ولی‌رسماً ریاست تامه پیداکرد، این مرد چون به‌درستکاری تمایل‌داشت و روش‌اداری خود را با اسلوب امیرکبیرآرایش میداد مورد بغض وکینه و حسد دیگران قرارگرفت و روشن است‌که سعایت از وی نزد شاه شروع شد وشاه نیزکه رفتارش را نمی‌پسندید ازکلیه مناصب دولتی محروم ساخت و بجـای وی فرخ‌خان‌کاشی‌راکه قبلا امین‌الملك لقب داشت بـه خدمت‌گمارده وبه‌امین‌الدوله ملقب‌گردانید، وظایف وزارت‌داخله نیزمیان منتظر-الوزاره‌ها و عمله خلوت تقسیم گردید.

محمد رحیم‌خان نسقچی‌باشی

به علاءالدوله ملقب‌گردید

وقتی داستان لقب بخشی ناصرالدین شاه به امنای دولت و رجال متملق و درباریان هزار رنگ شروع شد یکی‌ازکسانی‌که از این‌نمدکلاهی‌عایدش‌گردید محمد رحیم‌خان نسقچی‌باشی بودکه ملقب به علاءالدوله شد.

کارعمده و اساسی‌علاءالدوله این‌بودکه‌آنچه شب یا روز درچادر ویاخانه هرکس‌ازافراد خاصه وخدمتگزاران اتفاق می‌افتاد بخاطرتقرب بیشترونفوذیافتن در قلب ناصرالـدین‌شاه‌گزارش میداد ، البته نباید فراموش‌کردکـه بعضی از این

گزارش‌ها و وقایع نگاری، شاه‌را به حقایقی که دردارالخلافه میگذشت متوجه میساخت ودرنتیجه برای مدتی محدود ناصرالدین‌شاه راوادارساخت که به شخصه مراقب اوضاع کشور و خاصه دارالخلافه باشد و همین قضیه راه عرضه کردن حاجات وتظلمات رابرای مردم بازنمود که هرچند جنبه موقت داشت ولی‌دارای اثرات مثبتی‌بود.



یکی از خواجه‌های حرمسرای ناصری

فزونی یافتن خواجگان و افراد حرم خانه

در دارالخلافه ناصری

حرم پادشاهی به مرور و با گذشت ایام توسعه و گسترش می‌یافت و این کار به آن مناسبت بود که تعداد زنان حرمسرا وهمسران و زنان صیغه‌ای و دائمی شاه افزون می گردید.

ناصرالدین‌شاه علاوه برهمسران سابق ، اکنون به (جیران تجریشی) دل بسته وبا ازدواج وعقد وی که بعداً بنام فروغ‌السلطنه لقب یافت[1] برتعداد زوجه‌های خود افزود.

عشق‌شاه به دخترمحمد حسین‌باغبان‌باشی وقبل‌از آن علاقه واشتیاق فراوان وی به امینه اقدس زن سوگلی شاه که مبتلا به بیماری علاج ناپذیرچشم گردید و سپس به سرای باقی‌شتافت (در این خصوص در فصل‌های دیگر به تفصیل سخن خواهم گفت)همه حکایت‌ازاین‌داشت که حرمسرای شاهی‌میبایست بنابه ضرورت ومقتضیات جدید توسعه پیدا کند.

بـه دستور ناصرالدینشاه هرچند یك بار به اتباع و افراد حرمسرا خاصه

۱ـ فروغ‌السلطنه دارای دوفرزند بودکه‌آنها را ولیعهد و امیرتوپخانه لقب داده بودند، گفته میشدکه این‌دوفرزند با دسیسهٔ میرزا آقاخان نوری صدراعظم فوت میشوند. میرزا آقاخان قبلامحمد علی‌تجریشی‌پدرجیران را به هلاکوخان مغول نسبت داده بود.

خواجه سرایان وخدمه اضافه می گردید و به موازات آن حیوانات بارکش،اسب‌سواری وکالسکه وتخت روان بایستی زیاد شود. یك دسته غلام بچگان هم تابع این‌جنجال وتحولات اندرون بود وبـه نسبت حجم وحد خودشان درکارها تأثیر می گذاشتند تـا اینکه سن‌شان به سیزده بالغ می گردید وآن وقت میباید از حرم خارج شده وبه خلوت خانه واردگردند ولی آنهاکـه به همسران شاه و خواتین حرمسرا منسوب بودند منزلت ومقامی‌میبافتند.

نکته‌گفتنی دراینجا این‌است کـه گاهی‌همین‌همسران و خواتین مورد توجه ناصرالدین‌شاه‌در امورسیاسی وکشورداری شاه وعزل ونصب‌ها وکارهای دولت دخالت میکردند و زمانی‌نیزاتفاق افتادکـه شخصی‌چون امین‌السلطان صدراعظم معروف شاه بوسیله یکی‌ازخواتین‌حرمسرا به اسرار داخل‌کیف ناصرالـدین‌شاه آگاه می گردید وکاراین‌ارتباط بجائی‌رسید که‌امین‌السلطان بایکی‌ازخواجه‌سرایان بنام عزیزخان خواجه ارتباط نامشروع پیدا میکند وکوس رسوائی این‌ارتباط بر سربام‌ها کوفتـه میشود. و این عزیزخـان خواجه کـه بعدها از اشخاص متمول دارالخلافه ناصری می گردد چهار راهی راکـه امروز نامش چهار راه عزیزخان است بنام خود نام‌گذاری مینماید.

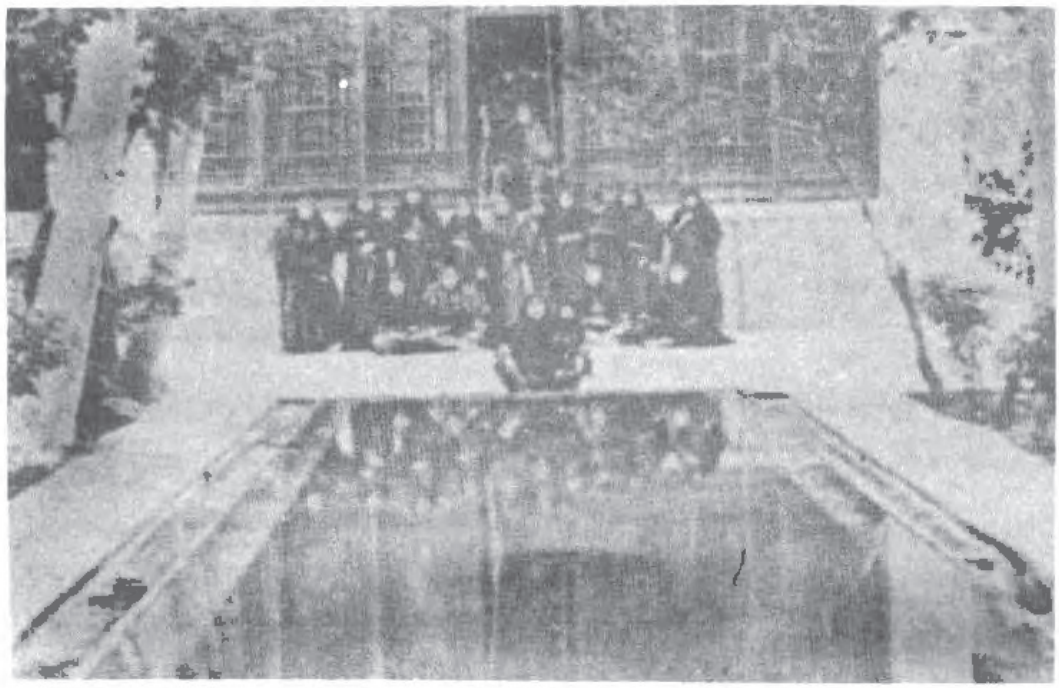
عشق‌شدید شاه به زبیده خانم گروسی

وبرادرزاده او (ملیجك) غلامعلی

اجازه میخواهم داستان حرمسرا واندرون ناصرالدین‌شاه را همچنان دنبال کنیم وبجائی‌برسیم که داستان غلامعلی ملیجك یـا (عزیزالسلطان) معروف آغاز میشود ، جوانی که دردستگاه ناصرالدین‌شاه موقعیت و محبوبیت بی‌نظیری بهم میرساند وشاه به اونام عزیزالسلطان را میدهد ، این‌ملیجك برادرزادهٔ زبیده خانم بود. زبیده خانم گروسی کـه بعدها ملقب به (امینه اقدس) میشود ابتدای‌کار، در

حرمسرای شاه متصدی قهوه‌خانه و خدمات شخصیه ناصرالدین‌شاه بود، وی بـه تدریج چنان توجه شاه را بخود جلب میکند که شاه سمت کنیزی مخصوص به او میدهد و با اینکه هیچگاه تـا آن هنگام جزء زنان عقدی ناصرالدین‌شاه نبود ولی از جهت مقام و احترام نه‌تنها با خواتین‌محترم حرمسرا برابرویکسان می گرددبلکه براکثرآنها برتری نیزمییابد.

امینه اقدس کـه در میان زنان حرم ستاره‌ای درخشان میشود طوری طرف محبت ناصرالدین‌شاه قرارمی‌گیرد که سلطان صاحبقران بیشتراوقات ومخصوصاً بهنگام ناراحتی‌ها وتشویش‌ها واضطراب‌ها به جایگاه اوپناه میبرد.



خانمهای درباری کنار حوض ایستاده‌اند.



عزیزالسلطان که جزو ملتزمین رکاب ناصرالدین‌شاه درسفر آخر بفرنگ بود

زبیده خانم گروسی

امینه اقدس میشود و ملیجك، عزیزالسلطان (!)

زبیده خانم که زنی زیرك وزبان باز، مکار وحیله‌گربود وازراز ورمزجلب توجه مردها، وخدعه وچاپلوسی آگاهی‌کافی داشت‌وجزء نوادرزنان بودتوانست دراندك زمانی بامکر ودروغ وترفند برمزاج ومذاق ناصرالدینشاه باشناختی که ازآنها داشت تسلط یابد .

کارتسلط ونفوذاین‌زن زیرك برقلب‌ومزاج‌شاه بجائی‌رسید که ناصرالدینشاه بکلی ازتکالیف سلطنت ووظایف حکومتی‌غافل مانده وتنها باوی‌مأنوس‌وجلیس می‌گردید.

تدریجاً باگذشت زمان نفوذ امینه‌اقدس امروز وزبیده خانم‌دیروزکه‌اکنون به‌حلیه نکاح ناصرالدینشاه واردگردیده‌بود بجائی رسیدکه کودك رضاعی برادر خودرا که‌عصاره کثافت‌وچکیده‌چرکی‌وعفونت‌بود به‌اندرون‌حرم‌آورد،این کودك همان(ملیجك)یاغلامعلی‌بود که بعدها آنچنان‌موردمهروعطوفت‌ومحبت ناصرالدین شاه‌قرارگرفت که شاه به‌اونام(عزیزالسلطان) راداد.

بهرتقدیرشاه ازیك‌طرف توجه‌به‌امینه‌اقدس پیداکرد واز سوی دیگر اولاد خودرا به‌فراموشی سپرده وهمه‌سرگرمیهایش‌شده‌بود این کودك ناپاك‌وپلشت.

اصل و نسب ملیجك

وعزیز دردانه شدن وی

نام ملیجك همانطوریکه نوشتیم غلامعلی بود. و ملیجك لقب وی بود پدرش میرزا محمد برادر (امی) زبیده خانم (امینه اقدس) ومادرش دختر سید ابوالقاسم بزاز بود. خلقت این کودك بسی ناموزون مینمود و بهیچ وجه تناسبی در اعضای بدنش خاصه در قامتش دیده نمیشد. اخلاقش خشن، مزاجش تند ظاهرش ناپاك، چهره اش پلشت بودند ولی همین کودك یاجوان چنان مورد محبت ناصرالدینشاه قرار میگیرد ویگانه و باصطلاح عزیزدردانه وی میشود که درخلوت پادشاهی جای میگیرد وگاه وبیگاه خودنمائی های کودکانه ای میکند که اگرچه مورد مضحکه واسباب نفرت اطرافیان شاه واقع میشود ولی این حرکات جلف وسبك سریها بیش از پیش شاه را خوش میآید وبرموقعیتش میافزاید. هرگاه ملیجك را کسالتی ویانقاهتی بروز میکرد براستی خاطر ناصرالدینشاه پریشان و آشفته میگردید، وجود این عزیزدردانه یاعزیز بی‌جهت که حالا (عزیزالسلطان) شده است وسیله آن شد که ناصرالدینشاه از تحمل زحمت وتأمل ودخالت در کارهای بی رویه عمر ووزید طفره برود واوقات راباعزیز السلطان بگذراند.

این حرکات شاه اسباب عکس العمل هائی درخلوت وجلوت گردید ومتملقین خلوتی که نمی توانستند درمدح وتحسین ملیجك وتحسین سلیقه شاه لفظویاعبارتی پیدا کنند وباصطلاح قضیه دیگرخیلی شورشده بود که حتی خانهم فهمیده بود، درحرم خانه شاهزاده خانمها وخواتین محترمه بهملامت ناصرالدینشاه پرداختند ولی بدبختانه شماتت ها وملامت های پنهان وآشکار بجای اینکه اثرمطلوبی بخشد برلجاج وعنادشاه اضافه میکند واز اعتراضات خواتین، بهمهر وعشق برادرزاده امینه اقدس میافزاید چنانکه اکثر اوقات وی مشغول شدن بهمصاحبت وگفتگو با ملیجك میگردد.





دوعکس بالا از انیس‌الدوله است که همراه عزیزالسلطان گرفته شده



این عکس دردوم محرم ۱۳۱۱ هـ. ق. در یکی ازدهات اطراف طهران برداشته ودرزیر عکس نوشته شده است: «تمثال مبارك همایونست وادیب‌الملك روزنامه طهران میخواند درزیارت محل نهارگاه عکس افتاده طفلی که با تفنگ پشت سر ناصرالدین شاه ایستاده عزیزالسلطان است».

فرزندان ذکور ناصرالدینشاه

بحث درباره ملیجك را کنار بگذاریم و بپردازیم به فرزندان ذکور بنیان‌گزار دارالخلافه ناصری که ملیجك جای آنهارا فراگرفته بود .

ناصرالدینشاه چند فرزند ذکور داشت که بزرگترینشان مظفرالدین میرزا بود که سمت ولایتعهدی داشت ودرشهرتبریز بسرمیبرد. فرزندان دیگر او، مسعود میرزامعروف بهظل‌السلطان بود که دراصفهان وغیرازحکومت استبدادی ومطلق‌العنانی داشت و کبکبه ودبدبه اووشکوه وجلال باصطلاح‌دربارش کمترازدستگاه پدرش نبود، ازهمه مهمتر قشون مجهزی داشت که وی‌دراصفهان‌فراهم‌آورده‌بود، میتوان‌گفت این قشون ازلحاظ انضباط وسازمان وتجهیزات ازهرجهت ازقشون ناصرالدینشاه دردارالخلافه‌کارآمدتر وبهتر بود، این‌قشون منظم‌را صاحب‌منصبان اطریشی وچندکشور دیگر اروپائی اداره میکردند .

ظل‌السلطان ازطرف‌مادرجزء شاهزادگان محسوب‌نمیشد چون‌ازروستائیان بود، ولی این‌شاهزاده که اشتیاق سوزانی به‌تظاهروعلاقه شدیدی به‌مقام سلطنت داشت برای‌رسیدن به‌هدف‌های‌خود تشبثات فراوانی بعمل‌میآورد ولی‌همین‌نسبت مادریش کارش را خراب وبی‌اثر میگرداند .

فرزند دیگرشاه کامران میرزا نایب‌السلطنه بود که‌حکومت‌طهران‌را داشت وتاحدی طرف محبت ومیل ومرحمت پدر نیزبود .

کامران میرزاکه نام خود را امیرکبیر نهاده بود در امیریه (خیابان‌امیریه) باغ عظیمی داشت وبهمین مناسبت این خیابان را امیریه نامگذاری کرده بودند ،

کامران میرزا در کارحکومت دارالخلافه ناصری مسئولیت‌های سنگینی داشت وچون سمت وزارت جنگ را نیزیدك میکشید دربسیاری ازوقایع‌وپیش‌آمدهای سیاسی طهران نقش مؤثری داشت خاصه در مسئله واگذاری انحصار دخانیات ایران به‌مؤسسه تالبوت انگلیسی(رژی) وقیام مردم علیه این امتیاز که‌کامران میرزا برای خاموش ساختن تظاهرات وجنبش‌های طهرانیان عکس‌العمل‌های شدید از خودنشان داد. جمعی را در برابر کاخ حکومتی توسط قراولان خود بخاك هلاك افکند . درباره حادثه (رژی) وواگذاری انحصار دخانیات به‌شرکت انگلیسی تالبوت وحوادثی که درپی‌آمد آن به‌وقوع پیوست‌درفصل‌های‌آتی به‌تفصیل‌سخن خواهیم گفت .



این دوعکس درسفرمحرم ۱۲۸۹ هـ.ق. ناصرالدین شاه به‌امامه برداشته شده و جالب اینست‌که درزیرهردو عکس به‌خط ناصرالدین‌شاه نوشته شده است «عکس من است».



میرزا حسینخان مشیرالدوله ومیرزا یوسف مستوفی الممالك

امین السلطان وارد صحنه سیاست میشود

عجالتاً مظاهردارالخلافه‌ناصری‌را بیکسو مینهیم ومیپردازیم به‌اموردیوانی وحکومتی دستگاه ناصرالدینشاه تاببینیم‌چه‌اشخاص ورجال وسیاستمدارانی از طرف‌شاه زمام امور دارالخلافه وازآنجا سرنوشت‌کشوررا بدست میگرفتند.

بعد ازقتل امیرکبیر که ایران باگام‌های استوار بسوی ترقی پیش میرفت نوبت صدراعظمی به‌میرزاآقاخان نوری رسید وبعداً دونفراز رجال عهد ناصری چون میرزا حسینخان مشیرالدوله معروف به‌سپهسالار ومستوفی‌الممالك (میرزا یوسف) مسئول امور دیوانی واداره سیاست‌کشور میشوند وبدنبال امین‌السلطان وارد میدان سیاست میگردد. ولی‌قبل ازاینکه به‌اصل موضوع یعنی چگونگی احوالات امین‌السلطان وورود اوبه‌عرصه‌کشورداری وارد بشویم میباید از میرزا حسین‌خان قزوینی (مشیرالدوله) معروف به‌سپهسالار و میرزا یوسف مستوفی‌الممالك یادکنیم واختصاراً شمه‌ای ازاحوالات این‌دونفر را بنگاریم :

میرزا حسین خان‌سپهسالار(مشیرالدوله)

حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله فرزند میرزامحمدنبی‌خان قزوینی است. میرزا نبی‌خان سالها امیردیوانخانه عدلیه بود و آدمـی بود زیرك،گشاده دست و فهمیده، او حسین ویحیی دوتن ازفرزندان خودرا برای تحصیل بەفرانسەفرستاد. خدمت دولتی میرزاحسینخان اززمان امیرکبیر شروع گردید.

اودرسال ۱۲۷۱ قمری ژنرال‌کنسول ایراندرتفلیس شد ودرسال ۱۲۷۵ به وزیرمختاری ایران دراسلامبول پایتخت کشورعثمانی منصوب گردید.

میرزا حسین‌خان در۲۹ رمضان ۱۲۸۷ هجری بەوزارت عدلیه واوقـات و وظایف گماشته‌شد ودر۲۹ شعبان ۱۲۸۸بەمقام صدارت رسید .

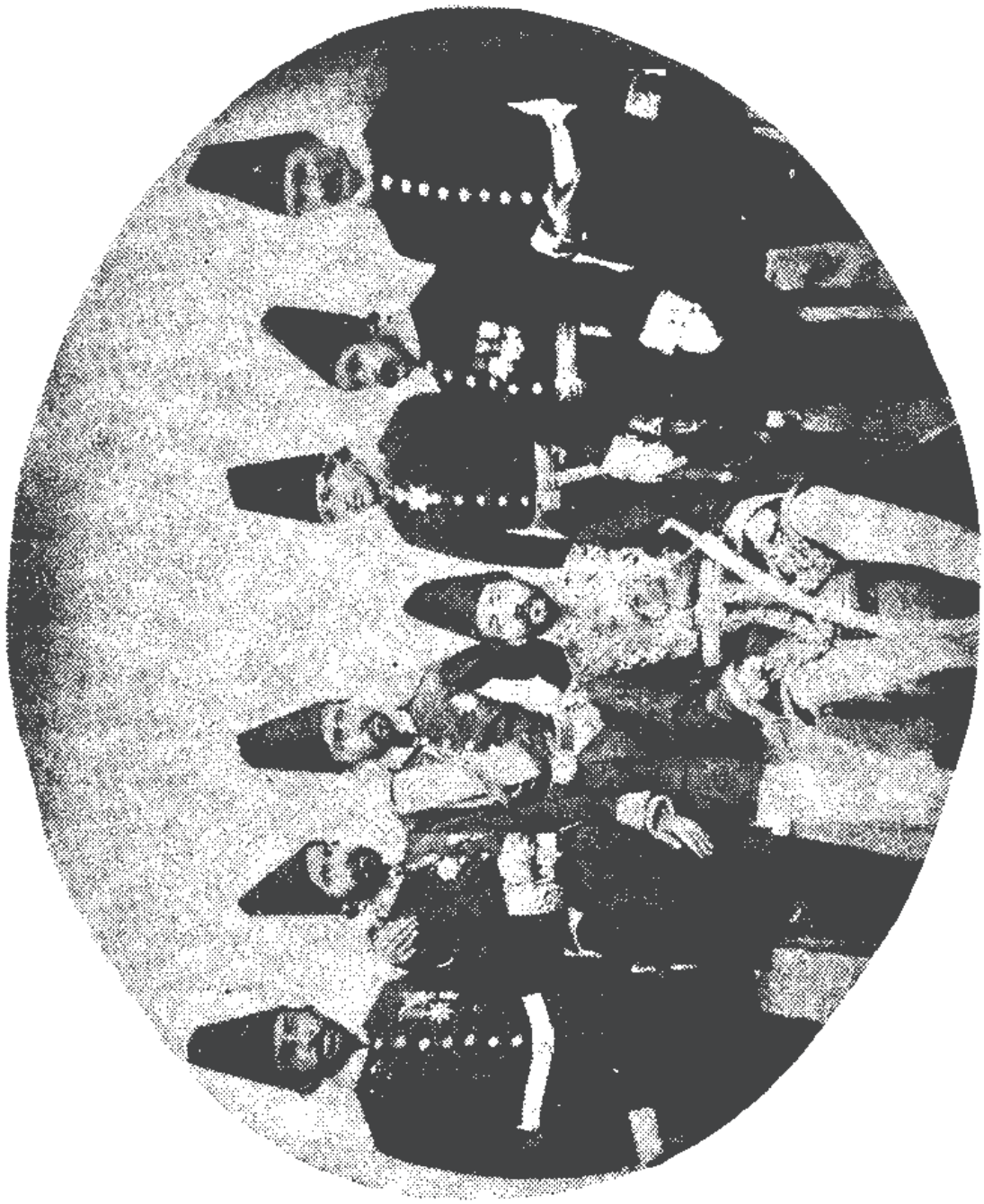
مشیرالدوله مردی‌تحصیل کرده وتربیت شده‌بود، بەتمدن اروپائی‌دلبستگی داشت وزبان‌های فرانسه انگلیسی‌وترکی اسلامبولی را نیکومیدانست.مأموریت‌های سیاسی مشیرالدوله بەهندوستان وقفقاز وعثمانی باعث‌آن گردید تاباتحولات اجتماعی وسیاسی جدید آن سرزمین‌ها آشنائی و بصیرت پیداکنـد اوظاهراً از رسوم وآداب کهنه بیزاربود وروح اصلاح طلبی وتجددمآبی داشت ولی متأسفانه به‌گروهی ازدولتمردان ورجال متنفذ وقت تفرعن بخرج میداد و بدزبانی میکرد. درنوشته‌های مشیرالدوله سپهسالار همواره سخن از مشروطیت وحکومت قانون وحقوق اجتماعی انسان بمیان آمده است و این قضیه هم نتیجه مسافرتهای او به فرنگستان ومشاهده مظاهرحکومت‌های دموکراسی وحکومت مردم آن سامان‌ها بود. سپهسالار درامور مالیه، گمرکات، اوزان ومقادیر، انتظام مالیاتها ، استقرار نظم جدید واستقرار امنیت اقداماتی بعمل‌آورد ودر زمان صدارت وی تشکیلات عدلیه براساس نظام نوینی تجدید حیات یافت .

مشیرالدوله ضمناً بەنوشتن قانون اساسی دست یازید، این قـانون اساسی دارای ده اصل بود ومطابق مدلول آن جان ومال وعرض وناموس وحقوق مدنی واجتماعی‌قاطبەمردم ایران ازهرگونه تعرض وتجـاوز محفوظ میگردید و حـق دخالت درکارهای قضائی ازطرف هرمقام ومتنفذین ودستگاههای اجـرائی سلب

میشد وهم‌چنین کشور ازلحاظ تقسیمات کشوری به‌چند ایالت و چند ولایت وناحیه تقسیم میگردید. میرزا حسینخان برای اینکه ناصرالدینشاه را متوجه ترقیات و اوضاع کشورهای اروپائی نماید، شاه‌را به‌سفراروپابرد ولی چند ماه پیش ازسفر ناصرالدینشاه به‌فرنگستان ، امتیازنامه (رویتر) انگلیسی بامضاء او رسید وشاه را موافق این امتیازنامه کرد .

سپردن وامضای این امتیازنامه که بیشترشئون اقتصادی ایران را در اختیار انگلیس‌ها قرار میداد این توهم را ایجاد کرده بود که وی سخت تحت تأثیر سیاست لندن میباشد . خان ملك ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار مینویسد : « بهنگام انتخاب میرزاحسینخان به‌صدارت ، انگلیس‌ها برای چهار فقره‌از تقاضاهای خودشان ازوی قول مساعد گرفتند، اول قبول حکمیت دولت انگلیس دربارهٔبلوچستان، دوم‌قبول حکمیت‌مأمور انگلیس (گلداسمیت) راجع به‌حدودسیستان،سوم دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر ایران به (ژولیوس رویتر) و چهارم بردن ناصرالدینشاه به لندن برای دیدن جلال و عظمت امپراطوری انگلستان . مدت زمامداری میرزا حسین خان ده سال طول کشید . لرد کرزن دشمن خونی ایران میگوید که شوق و ذوق مشیرالدوله برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به کشور ما هیچوقت باین درجه در ایران بالا نگرفته بود. »

بهرحال و باتوجه باین مراتب و آنچه آورده شد ، باید گفت که میرزا ـ حسین خان سپهسالار رجلی ترقیخواه ، متجدد و اصلاح طلب بود ، او بانی مسجد سپهسالار بود و قسمتی از اراضی خود را که در نزدیك این مسجد قرار داشت به دولت واگذار کرد که بعداً مجلس شورایملی درآن‌جا تأسیس گردید. و هم در زمان صدارت او بود که کنت مونت فرت را از اروپا برای تشکیل نظمیه به دارالخلافه آوردند . میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی پس از عزل و برکناری بحکومت آذربایجان منصوب گردید. عزل او درسال ۱۲۹۷ هجری قمری اتفاق افتاد .



سفارت میرزا حسین‌خان

مستوفی‌الممالك

میرزایوسف

قربان، میل، میل مبارك است (!)

میرزا یوسف آشتیانی معروف به مستوفی‌الممالك که در زمان اومحدوده دارالخلافه‌طهران معلوم گردید و طهران بنام دارالخلافه ناصری نامیده شد، در سال ۱۲۹۰ که ناصرالدینشاه ازسفراروپا بازگشت پس‌از فوت میرزا حسین‌خان سپهسالار به صدراعظمی ایران رسید.

از سال ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۸ یعنی دوران صدارت مستوفی‌الممالك یك سلسله تغییرهای پی‌درپی درهیئت دولت ایران داده شد. مقام صدارت لغو گردید و (هیئت وزرای مختار شش‌گانه) بروی‌کارآمده اداره امورکشور میان سپهسالارو مستوفی‌الممالك تقسیم شد.

کارهای ولایات وخزانه دولت زیرنظرمستوفی‌الممالك قرارگرفت.

اگرچه میرزا یوسف خودرا مردی بی‌نیاز، قلندرمآب، ساده قلمداد میکرد ولی اشتیاق قابل‌توجهی به جمع کردن املاك مرغوب داشت. چنانچه قریه ونك مستوفی، چهارراه حسن‌آباد که میرزایوسف‌بنام‌پسرش میرزاحسن‌نامید وهم‌چنین محله یوسف‌آباد جزء این ملك‌های مرغوب محسوب میشود.

میگویند مستوفی‌الممالك باهمه درویشی و بی‌نیازی از گرفتن پیش‌کش و

تعارف وهدیـه خودداری نمیکرد، درعفو واغماض نظیرنداشت وبـه (باباقلندر) معروف بود.

همواره دونفر مهمان بطوردائم درمنزلش به عنوان ندیم زندگی‌میکردند، یکی‌ازآنها میرزاحسن معروف به دیوانه بـود و دیگری سید هندی‌کـه اغلب با مستوفی‌الممالك که بنام (آقای مطلق) خوانده میشد سرگرم کیمیاگری‌بود.

مستوفی‌الممالك‌ازمردانی بود که غالباً بامسیر وجریان آب حرکت میکرد وبقول وزعم خودش میگفت اگرناصرالدینشاه بمن بگوید که میخواهد خـود را ازبام بزیراندازد، درجواب خواهم‌گفت: میل، میل مبارك‌است (!)

مستوفی‌الممالك درسال ۱۳۰۳ هجری قمری دارفانی‌را وداع‌گفت.

میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان (اتابك)

فرزندمیرزا ابراهیم‌خان آبدارباشی

امینه اقدس برای امین‌السلطان کارسازی میکرد

میرزا علی‌اصغر اتابك معروف به‌امین‌السلطان کـه مقتدرترین و زیرك‌ترین صدراعظم‌های ناصرالدینشاه بود ودرمدتی طولانی درسالهای آخـرسلطنت این پادشاه وحیات دارالخلافه ناصری‌نقش عمده وتعیین کننده‌ای داشت فرزندابراهیم آبدارباشی بود. ازآنجائیکه زندگی وکارهای‌این مرد هزارچهره درتاریخ‌معاصر ایران حائزاهمیتی‌فوق‌العاده‌است بنابراین جادارد‌که به‌اصل ونسب وی‌بپردازیم:

میرزا ابراهیم وحسین دوکودك بودنداز زال‌بیك‌ارمنی که ازاسرای‌تفلیس بجا مـانده و در طفولیت یتیم و بی‌کس و کار شدند. ابراهیم چندی در خانه سام‌خان ارمنی‌که درارگ‌طهران منزل داشت خانه‌شاگردبود وچون بچه‌ای‌کثیف وکچل بود به کارهای پست‌گماشته میگردیـد، چند سالی‌که ازعمرش‌گذشت و سنش بخانه شاگردی اقتضا نمیکرد‌کسانش اورا باحسین برادرش به دکان‌کفاشی سپردند. وقتی ناصرالدین میرزا ولیعهد بـه حکمرانی‌آذربایجان مأمورگردیـد، اسکندربیك عموی این دوطفل‌که در دستگاه ولیعهد سقاباشی‌بود ودرکار آبدار-خانه مداخله داشت به علت هم نژادی باحاجی بیژن‌خان رئیس درب‌خانه کارش رونقی‌گرفت، برادرزاده‌های خـودرا درجرگه عمله‌آبدارخانه به تبریز برد واز



امین السلطان اتابک صدراعظم ایران ۱۳۱۸ هجری

آن زمان آقا ابراهیم درخدمت باقی ماند.

آقا ابراهیم آدم بی‌سوادی بود ولی خیلی زیرك و بلند پرواز بود بطوری که‌در آبدارخانه موردتوجه ولیعهدقرارمیگیرد. وی‌درشروع‌سلطنت ناصرالدینشاه مقام ومنزلتی پیدا میکند ومدتی درخدمت شاه میماند، تااینکه درسفرخراسان‌که همراه شاه بوددرشاهرودفوت‌میشود. وقتی‌ناصرالدینشاه ازمرگ وی‌آگاه‌میگردد، پسرش علی‌اصغررا پیش خود خوانده باولقب امین‌السلطانی میدهد.

وقتی ناصرالدینشاه ازسفرخراسان بازگشت مینماید چون آثار رشد و کفایت وزیرکی درعلی‌اصغر امین‌السلطان مشاهده میکند به پاس خدمات پدرش به‌او توجه مخصوص مینماید. امین‌السلطان‌که ظاهراً جوانی خوش‌سیما بود بر خلاف پدرش‌که سخت صرفه‌جو وممسك بودآدمی‌گشاده دست بنظر میرسید، البته ازخط وسواد بهره چندانی نداشت ولی دارای طبعی موزون بود و شاعر دوست بود وگاهی خودرا زیرکانه درسبك عارفان جامیزد.

امینه اقدس دربقدرت رساندن امین‌السلطان

نقشی مؤثر داشت

گرچه امین‌السلطان بدلیل موقع شناسی و مردم داری و زیرکی نبردبان ترقی‌را یکی پس‌ازدیگری می‌پیمود ولی وجود امینه اقدس همسر سوگلی‌شاه یا زبیده‌گروسی که نسبت به میرزاعلی‌اصغر مهرومحبتی درخود احساس میکرد در حرکت صعودی وپیشرفت جهش‌آسای‌امین‌السلطان تأثیر عمده‌ای داشت. ظاهراً امینه اقدس‌که علی‌اصغررا فرزند خود میخواند درخلوت شاه توصیف‌های بسیار و مبالغه‌آمیزی از وی مینمود و روزبروز توجه شاه را نسبت بوی بیشتر میگردانید.

میرزا علی‌اصغرخان بالاخره درسال ۱۳۰۳ هجری قمری پس‌ازمستوفی‌الممالك به مقام صدارت میرسد، ناظم‌الاسلام‌کرمانی در کتاب تاریخ بیداری



موقع سفر اول مظفرالدین‌شاه بروسیه وفرنگ

نشسته : مظفرالدین‌شاه

ایستاده : ۱ــ امین‌السلطان اتابك صدراعظم ۲ــ میرزا رضاخان (پرنس ارفع)

۳ــ وزیر مختار ایران ژنرال روس مهماندار شاه

ایرانیان دراین خصوص چنین مینگارد: «هنگامیکه نوبت صدارت بـه میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان رسید، خواست تا محبوب‌القلوب عمـومی گردد وجلب نفوس نموده همه‌رابسوی خود جلب کند، اوباهمه کس‌بطورتدلیس اظهاردوستی وهم مشربی میکرد، درنزد اهل تصوف اظهار درویشی مینمود، باطبیعی، دهری بود وبا علما تدلیس بخرج میـداد وحسن عقیدت اظهار میکرد، متملقین‌را هـم اطراف خود داشت ولقمه نانی نزدآنان میانداخت».



عکسی است از ناصرالدین شاه دریکی از چادرهای سلطنتی

اندیشه برپاساختن شورایملی بوسیله ناصرالدینشاه

وداستان شیربی‌یال و دم واشکم

ناصرالدینشاه پس‌از بازگشت سفرسومش ازفرنگستان دراندیشه‌برپاساختن شورای ملی بـود، وی روزی بعداز مراسم سلام خطاب بـه حاضران میگوید: «دراین سفرملاحظه‌کردیم که تمام نظم وترقی اروپا از این جهت است کـه قانون دارند. ماهم عزم خودرا جزم کرده‌ایم که درایران قانـون ایجاد نموده وازروی قانون رفتارنمائیم، شمابنشینید وقانونـی بنویسید.» دراین باره تأکید بسیارنمود ولی یکی‌ازحاضران چیزفهم جرئت نکـرد حرفی بزند و خاطرنشان سازدکـه: «بنداول قانون سلب امتیاز خودسری ازشخص همایونی‌را خواهدکرد واوهرگز باین امر رضایت نخواهند داد.» همه بلـه قربان‌گفته رفتند و حکم شد در دربار جلسه‌ای تشکیل داده ودرباره اینکه چه بایدکـرد گفتگو نمایند. درجلسه نخستین شاهزاده ملك‌آرا اظهارداشت، هرگاه بخواهیم از خودمان قانون بگذاریم سالها طول میکشد وآخرهم چیزخوبـی ازآب درنخواهدآمـد. فرنگی‌ها در این راه زحمت‌کشیده وراه درستی درپیش‌گرفته‌اند، نتیجه هـم مشهود است کـه چقدر ترقی کرده‌اند. بهتراست قانون‌آنهارا تـرجمه‌کنیم وآنچه درقانون‌آنان مخالف شرع اسلام است ازقلـم بیانـدازیـم، رأی براین قـرار گرفت وبعرض رسید و ناصرالدینشاه تأییدکرد. درجلسه دوم‌گفته شد رئیسی برای مجلس ضروری است

که نظم آنرا بعهده گیرد از میان حاضران ملك آرا بریاست برگزیده شد. ناصرالملك قراگزلو، میرزا عباس‌خان مهندس، میرزا محمدخان پسر صدیق‌الملك وچندتن مترجم ونویسنده به عضویت اداره مجلس انتخاب گردیدند وبناشد آنچه‌را که ترجمه کردند درمجلس مطرح وپس‌از تصویب بنزد ناصرالدینشاه ببرند.

قانون اساسی دولت عثمانی‌را خود ملك آرا ترجمه کرد ووقتی مطرح میشود چون حداقل سن نمایندگان مجلس چهل‌سال معین شده بود وسن کامران‌میرزا ومیرزاعلی‌اصغراتابك‌بیش‌ازسی‌وسه‌سال‌نبوده‌هردونفربهم‌چشمك زده‌چهره برافروختند، باری درهرماده قانون چیزی بود که برخورنده به رجال ودرباریان بود، میگفتند این‌را ننویسید، آنرا قلم‌بزنید، این‌یکی‌را تغییردهید، آنقدر زدند وکم کردندو یا دورانداختند که دیگر چیزی نماند، ملك آرا آزرده خاطرشد. گفت: شیربی‌یال ودم واشکم که دید ـ این چنین شیری خدا کی آفرید! سپس استعفای خودرا تقدیم داشت.

بلوای نان در دارالخلافه ناصری واعدام کلانتر پایتخت

شورش مردم دارالخلافه بخاطر نان وغارت وچپاول نانوائی‌ها

ناصرالدینشاه لباس سرخ برتن کرد و شروع به تنبیه مسببین بلوا نمود

ازحوادث مهمی که پس‌ازروی‌کارآمدن‌امین‌السلطان در دارالخلافه‌ناصری رخ داد. موضوع بلـوای نان طهران درسال ۱۲۷۷ هجری قمری بـودکـه گفته می‌شود درآن وقت این سال‌را سال قحطی می‌گفتند.

بعلت کم‌بود نان وشلوغ شدن مغازه‌های نانوائی‌که دلیل‌آن خشکسالی و قحطی وبی‌رونقی کشت وزرع گندم وجوبود مردم دارالخلافه به غوغابرخاستندو اینجا وآنجا بلوا وآشوب هـرلحظه اوج مـی‌گرفت. مـردم‌گرسنه‌کـه خود و خانواده‌اشان‌گرسنه وسرگردان شده بودند شروع بـه غارت وچپاول نانوائی‌ها کردند ولی‌این اقدام‌آنها چاره‌کارنبود وبحران بی‌نانی همچنان‌گسترش وتـوسعه می‌یافت. بقراریکه درکتاب نظم ونظمیه در دوره قاجاریه‌آمده، مستر (ایستویك) یکنفرانگلیسی کـه در طهران اقامت داشت درباره این بلوا نوشته بودکـه درآن سال درطهران بوده واعـدام محمودخان‌کلانتر طهران را بچشم دیـده‌است. او می‌نویسد: مردم طهران‌ازبی‌نانی پریشان‌حال‌بودند. دکان‌های نانوائی زیادشلوغ بودند وبااین راههای بد، غله بـه شهرنمیرسید. گرسنگی شرم زنان‌را برده بود، شاه (ناصرالدینشاه) ازشکاربازمیگشت که‌انبوه جمعیت چندهزارنفری زنان‌جلوی

اوراگرفتند. آنها نان میخواستند وپیش چشم شاه دکان نانوائی‌را غارت وچپاول کردند، همینکه شاه به قصر خودرسید به دستور او دروازه‌های‌شهررابستند، روز بعد آشوب ازنـو برخاست وباوجود آنکه دروازه‌هارا بسته بودند چند هزارنفر زن،هجوم‌آوردند وبه ضرب سنگ وچوب دروازه‌بان‌را ازپای درآوردند. قرار براین بودکه مقدمه هنگامه‌را جماعت زنان فراهم‌سازند ودرپی آنها مردان‌بریزند وشورش بـرپاکنند. شاه ازبالای قصر بادوربین بـه ازدحام مـردم مینگریست. کلانترطهران محمودخان نوری هـم‌آمد وپهلوی شاه ایستاد، ازشاه سرزنش و پرخاش شنیدکه این چه وضعی است. کلانترگفت میرودکه غوغارا بخوابانـد. کلانتربا گروهی‌ازگماشتگان خود به جمعیت زنان حمله بردند وخودش باچوب دستی‌که داشت چنـد نفررا مضروب ساخت. باضربت‌های او زنی خون‌آلـود گردید واز زنان شیون وفغان برخاست. شاه بـرآشفت وکلانتررا فراخوانـد و بی‌درنگ فـرمان داد ریشش را ببرنـد واورا بـه چوب وفلك به‌بندند. کلانتر شوریده بخت، زیر چوب وفلك بودکه شاه‌گفت: «طناب». درآنی امرشاه اجراء گشت، کلانتررا به طنابش انداختند وبـه دارکشیدند. جسد برهنه‌کلانتر را در بازار روی زمین‌کشاندند وتاسه روز اورا ازپا درفضا معلق گردانیدند.

بدنبال اعدام‌کلانتر، همه‌روز، همه‌کدخدایان محله‌های طهران راآوردندو به چوب وفلك بستند، آن روز طغیان مردم فرو نشست، روزبعد (۱۹ شعبان) شاه جامه سرخ غضب پوشید وباتنبیه کسانی دیگر ترس دردل مردم افکند. امامشکل نان حل‌نشد وآشوب پی درپی برپاگشت، دریکی ازغوغاها نـزدیك بـود، امام جمعه طهران‌کشته شودکه مدهوش‌گشت ونجاتش دادند.

فرهاد میرزا معتمد دریادداشتهای خود، بلوای نان‌را وصف کـرده وضمن آن طغیان مـردم دارالخلافه را در روزجمعه هفـدهم رمضان سال ۱۲۷۷ هجری تشریح نموده واضافـه‌کـرده است: میرزامحمدخان سپهسالار ونصرت‌الدوله و مستوفی‌الممالك باسرباز وتوپچی بـه مسجد آمدند. درمیان طایفه نسوان یك دده سیاهی بودکه حمله میآورد وچوب تخته دکان بدست داشت و به جمع سپهسالار هجوم میآورد. بـه زحمت اوراگرفتند وگوش چندنفر از مردهارا درمیان مسجد بریدند تافتنه آرام گـرفت وزن‌های دیگر متفرق شـدند. بجهت غارت دکاکین

نانوائی نان کمتر شد و یك من دوهزار خرید و فروش میکردند آن هم گندم خالص نبود .

پس از این واقعه واعدام کلانتر طهران، کلانتر جدید بدستور شاه علما و اعیان شهررا درخانه نصرت‌الدوله دعوت کرد تاجلسه تشکیل دهند وامورنانوایان به‌آقای آقامهدی ملك‌التجار واگذار گردید ومیرزا موسی وزیردارالخلافه‌ناصری راکه‌گفته میشد باصنف نانوا عهدوپیمان وسروسری داشت ازکارکنار گذاشتند.



گاری حامل «نان سنگك»

انجمن فراماسون (فراموش خانه)

از حوادث وپدیده‌های دارالخلافه درعهد ناصری تشکیل انجمن‌فراماسون یافراموش خانه بود که گفته میشد بنیان‌گـذار آن میرزاملکم‌خان معروف فرزنـد میرزا یعقوب ارمنی بود. میرزاملکم‌خان ارمنی که از جمله رجال چند دوزه‌بازی کن ودسیسه‌باز وبسیارزیرك دوران ناصری بود وچندی‌هم به‌سفارت‌ایران درلندن منصوب گردیددربسیاری‌ازبازیهای‌سیاسی‌ایراندرآن روزگار نقش مؤثرداشت.

این مردکه ازدست‌نشاندگان انگلیس‌ها درطهران بـودگاهی اتفاق میافتاد که زیربازوی یك یاچند رجال سیاسی ودولتمردایران‌راگرفته وبا مکر وخدعه و تدلیس وبنام خواسته دولت انگلیس آنهارا به ناصرالدینشاه تحمیل نماید، یك‌بار هم امتیاز لاتاری را از دولت گرفت.

باری انجمن فراموش‌خانه ایران براساس‌گـروه بندی مجامع سری اروپا تشکیل شدکـه دراینجا بایـد متذکر این نکته بـودکه این انجمن البته ازهدف اصلی خود بدلیل بازیها ودسیسه‌های سیاستمداران‌انگلیسی منحرف‌گشته وتبدیل شده بود به یك دستگاه اطلاعاتی‌کشور استعماری بریتانیا.

فراموش‌خانـه ایران درابتدای تشکیل بـه منزلـه یك حزب سیاسی بود و هدفش ظاهراً آشنا ساختن مردم به ترقیات جدید غرب بـود وبقراریکه فریدون آدمیت درکتاب خـودآورده است: حقوق اجتماعی در واقـع مهمترین اصول فراموش‌خانه بود. فراموش‌خانه درابتدای امر با استقبال رجال مواجه گردیـد و

اصطلاح فـراموش خانـه‌ای شدن باب روز سیاستمداران شد. جلاالدیـن میرزا آجـودان مخصوص ناصرالدینشاه میرزا هـدایت‌الله وزیـر دفتر، میرزا محمد مجدالملك وزیر وظایف، ذوالفقاربیك مهندس‌نظام رضاقلـی‌خان هدایت رئیس دارالفنون، محمـود خان ملك‌الشعراء ومیرزا جعفر حکیم‌الهی بـه عضویت آن درآمدند.



ملکم خان

قحطی عمومی دارالخلافه ناصری

درسال۱۲۸۸ وچاره جوئی‌های ناصرالدینشاه

درسال ۱۲۸۸ یك باردیگر دارالخلافه دچار قحطی وحشتناکی گردید. از یکی دوسال‌پیش کم‌بارانی شروع و گرانی وتنگی خواربارخودنمائی میکردولی درزمستان سال ۱۲۸۷ هیچگونه نزولات آسمانی در دارالخلافـه وپیرامون نبارید بطوریکه قحط وغلا چهره کریه ووحشتناك خودرا بر مردم نشان داد؛ بهای نان‌که دراوایل سال۱۲۸۲ بیش‌از یك من شش ویاهفت شاهی نبود به مرور ترقی کـرده دراین هنگام به یك قران رسید. مردم دارالخلافه ناصری بهمین علت این‌اشعاررا ساخته بطور تصنیف درکوچه وبازار میخواندند.

شاه‌کج‌کلاه رفته‌کربلا گشته بی‌بلا نان شده‌گـران یك من یك قران
یك من یك قران ماشدیم اسیر ازدست وزیر از دست وزیر

مقصود از وزیر، میرزاعیسی وزیر پسرمیرزا موسی وزیرسابق دارالخلافه طهران بودکه بعدازپدر جدیداً به وزارت پایتخت وپیشکاری نایب‌السلطنه برقرار شده بود.

باری دشمنان میرزاعیسی بـرای ازکار انداختن اوایـن تصنیف‌را ساخته بودند بطوریکـه این تصنیف‌ها تأثیر خودرا بخشیده وبزودی میرزاعیسی معزول گردیـد وبجایش پاشاخان امین‌الملك بـه پیشکاری امین‌الملك و وزارت طهران

انتخاب گردید.

در زمستان سال ۱۲۸۸ قیمت نان به یك‌من پنج قران که پانزده شانزده‌برابر قیمت عادی‌آن بود رسید بطوریکه مجبورشدند ازروسها دراین‌امر استمداد کنند وشاید برای دفعه‌اول‌پای‌آرد روس به‌ایران بازشد که چون‌ازشهر (حاجی‌طرخان) میآمد به‌آرد حاجی طرخان معروف گردید. درزمستان این سال برف وبارانی بی حساب‌آمد وهمین‌بارندگی درپاره‌ای جاها راه بندان بوجودآورد.ومایه‌اتلاف نفوس شد. دربهارهم مرض حصبه ومحرقه خیلی‌ازمردم را اعم از بینوا وبی‌چیز و توانگر. به دیار عدم فرستاد، این دومین‌بار بود که ناصرالدینشاه مواجه با قحطی عمومی شده بود بطوریکه تصمیم گرفت که همیشه حساب‌کارنان‌دارالخلافه را داشته و تحت مراقبت خاصه خود قرار دهد تا ازتکرارش جلوگیری شود. بالاخره دربهار۱۲۸۹ غله بلوك گرمسیر طهران به دارالخلافه رسید وطهران از قحطی نجات یافت.

خصوصیات حرم‌خانه ناصرالدینشاه

اوچگونه در اندرون بازنهای متعدد خودزندگی میکرد

حرم‌خانه ناصرالدینشاه درمحوطه‌ی قرار داشت که ضلع جنوبی آن دیوار پشت تالار موزه و اطاق‌های برلیان وباقی دیوار شمالی باغ گلستان بود. ضلع شرقی آن خیابان ناصریه وضلع شمالی آن خیابان دراندرون سابق بود که تاآخر سردرالماسیه‌ادامه داشت وضلع غربی آن ازروبروی مسجد مادرشاه‌تاپشت‌خلوت کریم‌خانی امتداد پیدا میکرد.

در این محوطه عمارت‌هائی از قدیم وجدید وجود داشت که هرکدام اختصاص بیکی ازهمسران شاه داشت که باجملگی خدمه وکنیز و غلام و غلام بچه وخواجه خلوت زندگی میکردند و معلوم است که باتوجه به‌تعداد همسران عدیده ناصرالدینشاه که ازهشتاد هم میگذشت باضافه‌آنهمه غلام وخواجه‌سرا و خدمه وکنیز وناظر وآشپز وخدمتگزاران دیگردراندرون شاه چه‌ولوله وغوغا و معرکه‌ئی بود، تنها بایدگفت که سطوت وصولت پادشاهی وخواجگان‌ومأموران پنهانی که‌کوچکترین حرکات‌آنهارا گزارش میدادند تارشته نظم وانضباط ازهم گسیخته نگردد میتوانست جلوی بی‌نظمی‌ها واختلالات را بگیرد.

بهرحال ناصرالدینشاه برای ایجاد نظم بیشترامرداد تمام ساختمانهای کهنه این محوطه را بکوبندودرپیرامون‌آن حیاط‌های متحدالشکلی برای خواتین حرم بسازند وازتمام این حیاطها ضمناً به‌محوطه‌ای که دروسط باقی‌میماند درباز کنند.

درسمت جنوب این محوطه دومی، نزدیك به‌دیوار تالار و موزه و بـاغ گلستان عمارتی‌برای‌خوابگاه ناصرالدینشاه بنا نمودند که درواقع این خوابگاه در حکم محوری بود که منزل زنها پیرامون آن قرار داشتند و یا همچون اقمار اطراف آن چرخ میخوردند .

عمارت‌خوابگاه بعد ازانقراض‌سلسله‌قاجارمقروزیردارائی ودفترمخصوص اوبود که‌آنرا هم بعداً ویران‌کرده ساختمان عظیم وزارت دارائی ایجاد نمودند.

ناصرالدینشاه خود به‌حیاط وساختمان اختصاصی زنهایش نمیـرفت بلکه باحضور طلبیدن، یکی ازخواتین بجایگاه او میرفت. شاه قبـل ازبخواب رفتن عادت داشت که برایش کتاب یاروزنامه بخوانند واین‌کارراهم غالباًاعتمادالسلطنه وزیرانطباعات معروف اوانجام میداد .

لباس ناصرالدینشاه درزمستان وبهار وپائیز اکثراً قبای یقه بسته و سرداری یقه برگردان‌ترمه‌ای بود ودرفصل‌سرماسرداری اوآسترخزداشت که رویه‌برگردان شنل‌مانندآن هم ازخزبود. گذشته ازشلوارکه همیشه از مـاهوت بود، سرداری ماهوت هم میپوشید وسرداری او دگمه‌های الماس بسیـار درشت داشتـه است. خواجه گان منزل‌گاههای خواتین، گذر به‌گذر ومرحله به‌مرحله برای اوپرده‌های جلودرهای میان اندرون وبیرونی را بالا میگرفتند. خواتین اندرون از خواجگان سخت بیم وهراس داشتند چه‌وحشت داشتند که مباداآنها کوچکترین عمل‌خلاف عرف یااخلاق وعفت‌اشان را باطلاع شاه برساند ..

هیچکس نباید نطلبیده وارد جایگاه ناصرالدینشاه گردد و این کاغذخـوان مخصوص بود که میباید برروی زمین نشسته وخلاصه مطالب عریضه‌هـای متفرقه چه ازداخل حرمسرا وچه ازخارج را بعرض‌برساند .

ناصرالدینشاه ضمن کاغذ خوانی یکی دو سه قلیان هم میکشید و قهوه هم میخورد .

شاه بسیار پرخور واکول بود علاوه براینکه‌برسرسفره رنگین تامیتوانست میخورد ومینوشید، ناهارش که تمام میشد یکی دوظرف میوه وشیرینی و آجیل هم میل‌میکرد وتازه پس ازخوردن این خوراکیها بهنگام راه‌رفتن وقدم زدن نیز تنقلاتی میخورد.میگویندروزی درحضور اوودکترتولوزان پزشك مخصوصش

ازتداخل غذا صحبت شد و بعضی ازمقرب الخاقان‌ها که حضور داشتند و دارای معده‌ای ضعیف بودند اززیان‌های این کار چیزهائی میگفتند، شاه به‌دکتر تولوزان گفت، حکیم، ماهم تداخل میکنیم؟ دکتر گفت، خیرقربان،شما متصل‌میخورید!.

اما زن‌های عدیده شاه هرروزصبح لباس‌های‌زیبا ومرصع پوشیده‌باآخرین مدل بزك وآرایش آماده میشدند تاشاه‌آنها را احضارنماید، البته خواتین محترم آنچه افسون ازپیراستاد داشتند بکارمیبردند که مگر طرف توجه ناصرالدینشاه‌قرار گرفته وشب هنگام احضارشوند ولی اکثراً تیرشان به‌سنگ میخورد .. بعضی از برادرزاده‌ها وخواهرزاده‌ها ودخترعموهای شاه یاخانم‌های رجال که باخواتین حرم بخصوص خانمهای جاافتاده مانند انیس‌الدوله، شمس‌الدوله ، امینه‌اقدس و دراین‌اواخرخانم باشی‌خصوصیتی داشتند ورفت‌وآمدی می کردندنزدناصرالدین‌شاه میرفتند وبقیه کمترچنین شانسی را دارا بودند . ناصرالدینشاه همیشه سه یا . چهارنفر اززنهای خودراکه درآنهاکفایتی تشخیص داده بود برای اداره باقی زنهای خود انتخاب میکرد وبهریك ازآنها جمعی ازاین خواتین را میسپرد.

(سرخانم)ها و خواجه‌سرایان

هریك ازاین سرخانم‌ها، خواجه سرایانی زیر امر خود داشتند و هرکدام ازآنها مواظب یکی از حیاط‌های تحت اداره سرخانم خود بودند خواجه سراها نیز تحت امرآغاباشی بودندوآغاباشی رئیس کل خواجه سرایان بود.

افسون‌های زنان ناصرالدینشاه برای تقرب یافتن به او

شاه زن‌باره!

ناصرالدینشاه غیر از چند تا زنی که در اوایل به‌وساطت مادرش مهدعلیا

گرفته بود بقیه هفتاد هشتادزنی که تااین‌وقت درحباله نکاح خودداشت تقریباً همه را دیده وپسندیده بود .

دراندرون شاه اکثراً مهمانی برقرار می‌شد وزنهای شاه ازخانم‌های اقوام خود وزن‌های رجال دعوت میکردند ناصرالدینشاه هم به‌اندرون میآمد، زنهای خارج هم نباید ازاو روبگیرند، البته میان‌آنها دخترهائی هم‌بودند که اگر پسند شاه میافتادند بارضایت پدرومادر ازدواج بعمل میآمد .

خانم‌های جاافتاده که سمت ریاست برحرم‌خانه راداشتند، خدمتکارهائی تربیت میکردند، شاه اگرآنهارا می‌پسندید شیخ‌اسداله ، شیخ‌الحرم را که برای آموختن قرائت قرآن و مسائل نماز خانم‌های حرم هرروز مواظب خدمت بود فوراً دخترخدمتکاررا برای‌شاه صیغه میکرد وبرعده زنها دائماً افزوده می‌گردید.

شاه عادت داشت که گاهی به‌باغات و ییلاقات می‌رفت برحسب تصادف اگر دختری درکنار نهری‌آمده بود تاآب ببرد، شاه میدید و می‌پسندید و بعد از رضایت پدر ومادر بحرم خانه وارد می‌شد وبه‌عقد ناصرالدینشاه درمیآمد . خانم‌های جا افتاده‌وباصطلاح شاخ‌شکسته که دیگرازنظرشاه افتاده بودند برای‌تحصیل تقرب وجلب محبت شاه انواع افسون‌ها بکار می‌بردند و ازاین جوجه رقیب‌ها برای خوش خدمتی خیلی به‌دم‌پرناصرالدینشاه میفرستادند وهمیشه سعی‌میکردند خدمتکارهای زیبای خوش سیمای خوش اطوار تربیت شده در دستگاه خود زیاد داشته باشند .

ازدواج ناصرالدینشاه با دختر باغبان (ازگلی)

دراین اواخرشاه دختر باغبان (ازگلی) را دید واورا بزنی اختیار کرده و بحرم خانه برد، این خانم بااینکه دختریك باغبان ساده‌ای بود و باوجود جوانی باندازه‌ای عاقل وفهمیده بودکه همین خصوصیات سبب جلب محبت فوق‌العاده شاه به‌وی گردید ومقامش چنان بالا رفت که باخواتین کهنه‌کاری چون انیس‌الدوله وامینه‌اقدس وشمس‌الدوله دختر عموی شاه کوس رقابت میزد.

کارعشق وعلاقه ناصرالدینشاه به‌دختر باغبان ازگلی بجائی‌رسید که شاه در



عکس انیس‌الدوله و ناصرالدینشاه

سرپیری اشعاری‌جانسوز برای وی میسرود. اشعاری که بعدها زبان زد درباریان و اهل‌حرم شده بود.

گفته میشد که یکی ازجهات علاقه عمیق شاه به‌این دختر که پدرش را بعداً باغبان‌باشی کرد. به‌لقب رضوان‌الملك ملقب گردانید این بود که‌این‌خانم شباهت زیادی به‌جیران خانم دخترتجریشی داشت که درسن جوانی بدرودزندگی گفت وسخت مورد علاقه ناصرالدینشاه بود.



انیس‌الدوله در قسمت ورودی اطاق‌نشسته

به‌امر ناصرالدینشاه

سر کاکا (حاج مبارك)
راکه باقمه آدم کشته بود
ازبدن جداکردند

ناصرالدینشاه باجملگی خلوتیان ومقربان میل به‌مسافرت به‌قم پیدا کـرد ، پس بدنبال تصمیم اوحرکـت بطرف این شهـر برای زیارت حضرت معصومـه علیه‌السلام آغازشد . درنزدیك حوض سلطان سراپرده‌ها برافراشته شد وسرشب شاه شام خورده برای خواب به‌جایگاه خود رفت. جمعی از خلوتیان از جملـه حاجی مبارك (کاکا) که خواجه باشی حرم ومردی متنفذ ووزیر تراش بود به‌چادر پاشاخان امین‌الملك‌رفتند ودرآنجا تفریح وتخته‌نرد بازی‌را شروع کردند.یحیی خان پسرنبی‌خان باحاجی مبارك همبازی شد، کاکاکه قدری مشروب خورده بودبا همبازی‌خودبرسربازی‌تخته‌اختلاف‌پیدا کردوکارازبگومگوودرشت‌گوئی‌بفحاشی یحیی خان خیلی ملایمت بخرج داد ولی‌آتش خشم کاکاکه هرلحظه تیـزترمیشد چنان عنان اختیار وتسلط برنفس ازکفش ربودکه بی درنگ قمه خودرا ازکمر کشیده به‌پیشانی یحیی‌خان فرودآورد، یحیی خان در خون درغلطیده بدیار عـدم شتافت. پاشاخان‌که از این حـادثه سخت به‌وحشت افتاده بود ماجـرا را بعرض ناصرالدینشاه رساند وشاه‌که ازفرط غضب وعصبانیت برروی پای خود بند نبود

دستور گرفتن حاجی مبارك‌را داد، وقتی‌کاکا رابحضور آوردند دیگراثرمشروب‌از سرش پریده بود، او همینکه بحضـور رسید جهشی‌کرد خـود را برروی پـای ناصرالدینشاه افکنده وبالهجه مخصوص کاکاسیاهها می‌گفت: «قربان من صدیف توام، مرا تصدق‌کن!»

شاه اورا ازخود دورکرده استنطاق را شروع کرد. حاجی مبارك کـه تازه عقل به‌سرش برگشته‌بود میخواست وانمودکندکه شروع نزاع ابتـداء از طرف یحیی‌خان‌بوده ولی وقتی‌باحاضران مواجه‌داده‌شد مسلم گشت که تقصیرازکاکاست، پس امربه‌اعدام اوداد. مأمور غضب (جلاد) بلافاصله به‌اشاره فراش باشی حاضر شده وباکارد بفاصله چند دقیقه سرکاکارا ازبدن جدا ساخت و در جلو شاه برزمین افکند شاه بی‌آنکه دیگر باهیچکس گفتگوئی کندراه سراپرده‌خودراگرفته‌بداخل آن رفت تابیاساید.

مشاغل ودستگاههای سلطنتی

دردارالخلافه ناصری

(خوانسالاری ـ آشپزخانه ـ آبدارخانه ـ فراش‌خانه ـ قهوه‌خانه ـ سر یدار ـ خانه ـ بناخانه و فخارخانه ـ صندوق خانه یا رخت‌خانه ـ ایشیك‌خانه ـ کشیك خانه ـ اسلحه خانه ـ زنبورك خانه ـ تفنگ دارخانه ـ شاطرخانه ـ جارچی‌خانه ـ میرشکاری ـ میرآخوری ـ زین‌دارخانه ـ کالسکه خانه ـ اصطبل خانه ـ شترخانه وقاطرخانه ـ نقاره خانه .)

***

بارسالاری ـ خوانسالاری وچورکچی باشی

وقتی صحبت بارسالاری و یا خوانسالار میشود بی اختیار ایـن بیت شعر متقدمین درذهن تداعی میشود :

آن‌شنیدستم که‌درصحرای غور　　بـارسالاری بیفتـاد از ستـور
گفت چشم تنگ دنیادوست‌را　　یا قناعت پر کند یا خاك گور

خوانسالاری ازقدیم جزء مشاغل مهم‌درباری بوده ودرعصرودوره ناصری نیزخوان‌سالارها وبارسالارهاازاحترام خاصی برخوردار بوده‌اند. کارخوانسالار دردربار ناصرالدینشاه ازامور مهمه بود، زیرا گذشته از ناهـار وشام شخص شاه برای خواتین حرم نیزباید شام وناهار وعصرانه تدارك کند. ناهار وشام وعصرانه این علیاً مخدرات از آشپزخانه وشربت‌خـانه در مجموعه‌ها وسینی‌هـای بزرگ بوسیله‌فراش‌ها به‌حیاط‌های خانم‌ها میرفت و خواجه‌ها نیز مواظب نظم و ترتیب آن بودند .

بعد از اینکه خانم‌ها وندیمه‌های او ناهار میخوردند نوبت به‌خـواجه‌ها و خدمتکارها میرسید .

شربت‌خانه که‌کارش تدارك حاضری سفره وعصرانه حرمخانه بودازتوابع آشپزخانه محسوب میشد و معین‌البکا رئیس این قسمت هم بودکـه باپسرش کار حاضری وعصرانه‌را روبراه میکردند، هم‌چنین (چورکچی) باشی(چورك به‌زبان ترکی معنی نان‌را میدهد) نان سفره شخص شاه را ازبهترین آردهای گندم دیـم خمسه وعراق تهیه میدید . وبرای نان سفره حرم‌خانه دکان سنگکی مخصوصی‌در زیرنظرخود داشت . این‌چورکچی‌باشی شخص سرشناسی‌بود، اوهمیشه یابوی تاتوی سمند یرقه‌ای سوارمیشد وریش پهن مشکی خضـاب زده‌ای چهـره‌اش را مشخص میگردانید واین یابووریش اورا درهرمحل ومکانی معرفی میکرد.

آبدارخانه و آبدارباشی‌گری

آبدارخانه هم ازدستگاههای مهم سلطنتی دارالخلافه ناصری بود، در این آبدارخانه مواد اولیه ازقبیل قند وشکر وآب لیمو وانواع آجیل ازتخمه گرفته تا مغز بادام وپسته واقسام ادویه خوراکی اززیره وبادیان تاهل و زعفران و همه نوع گوشت ازگوشت گوسفند گرفته تا شکار بره وکبك و تیهو، زنده و کشتـه همواره مهیا بود .

ماهرترین آشپز وکباب‌پز وشیرینی وشربت‌پزها هم‌حاضربودندکه هرچه شاه بخواهد فوراً آماده سازند .

گذشته ازاینها انواع میوه وهرگونه شیرینی وشربت پخته وترشی که در ناحیه‌ای ازنواحی کشور خوب بعمل میآید ازنارنگی و لیموی شیرین شهداد کرمان‌تاسیب دماوند وانارکن وباسلق وشیره وکشمش ملایر وحلوا ارده قم‌تاگز اصفهان وباقلوا وپشمك یزد وشربت ریواس نیشابور وبه‌لیموی اصفهان وترشی جاشیروموسیر تفرش تقریباً همه وقت درآبدارخانه حاضر بود .

نقش مهم آبدارباشی، درهرچه بهترفراهم کردن این خوراکیها بود، که‌هر قدر بهتر میتوانست موجبات بکار افتادن فلك‌های شاه و تغییر ذائقه شاه را تأمین نماید تقرب ومقامش بالا میرفت کما اینکه ترقی آقا محمد ابراهیم‌امین‌السطان‌اول (پدر میرزاعلی‌اصغر اتابك. امین السلطان ثانی) که مردی بی‌سواد ولی‌زیرك وباهوش بود جزاین شغل مایه وپایه دیگری نداشته است .

قهوه‌خانه وداستان قلیان

ناصرالدینشاه غالباًقلیان میکشید والبته این‌کار بیشتررجال ایران بودواصولا قلیان سهم ونقش عمده‌ای دراوضاع‌و احوال اجتماعی ایران عهد ناصری‌داشت.

قلیان ناصرالدینشاه بیشتردر موارد سلام نوروز مورد استعمال داشت ، این قلیانهاکوزه بلور وسرقلیان اصفهانی بابادگیر طلاوجواهر نشان داشتند. درمراسم سلام ، ناصرالدینشاه نی‌پیچ قلیان را بدست نمیگرفت وقلیان دردست پیشخدمت باشی قرارداشت که پهلوی تخت ایستاده بود .

این قلیان وهم‌چنین لوازم قهوه‌خوری تحویل قهوه‌چی‌باشی میشد وهمیشه باید اوقهوه ریز وسینی محتوی فنجان قهوه‌را بحضور بیاورد. اما قلیانهارا میباید آقا جبار قهوه‌چی چاق کرده وبه‌پیشخدمتهابدهد. این‌آقا جبار بمناسبت شغل‌مهم وفوق‌العاده‌اش (!) چند سفری‌هم باشاه به‌اروپا رفته بود (!) .

فراش‌خانه و فراش‌های سرخ‌پوش

اصولا لغت فراش صیغه مبالغه فرش‌کردن است وکسی که جائی‌را فرش



یکی از رجال عهد ناصری درحال قلیان‌کشیدن

میکرد فراش میگفتند . البته چون روی فرش متعاقباً جاروب میکشیدند، باین جهت به‌جاروکش فراش می‌گفتند .

فراش‌ها همینکه جاروب کردند باید آب هم بپاشند بنابراین فراش هم جاروکش بودهم آب پاش.

اما دسته جاروب وگاو سرچادر تحویل فراش میشد و باین جهت برای تنبیه‌های بدنی که دردوره‌های سابق معمول بود آلت و وسایل تنبیه را میبایست فراش بیاورد ووقتی که آورد معمولا خودش هم ازطرف صاحب عله مجری این تنبیه می گردید. بهرحال فراش‌ها که معمولا ازشغل اصلی خود منحرف میشدنددر دستگاههای دولتی وخانه‌های اعیان ورجال کار تنبیه وچوب فلك کردن را بعهده داشتند .

البته یك فرق محسوس میان وظیفه وکار فراش‌های دولتی و فراش‌های معمولی بچشم میخورد ، درکارهای دولتی‌فراش‌ها ازچوب‌کاری واشکالك وکند وزنجیر گرفته تامهار کردن وگوش ودماغ ودست‌بریدن وبطناب کشیدن وحتی‌سر بریدن جزء وظایف‌شان محسوب میگردید .

وچنین بود که فراش‌ها نماینده ومظهرقهروغضب سلطنت استبدادی‌بودند که‌گذشته ازکارهای خانگی مانند جاروب نمودن وآب پاشی و چادرزن، و تمام اجرائیات دولتی مثل نامه‌رسانی ووصول وگرفتن مالیات‌تماماً برعهده‌فراش‌هابود این‌فراش‌هارؤسائی‌داشتند که‌آن‌رابه‌لغت‌ترکی(ده‌باشی)و(پنجاه‌باشی)و(یوزباشی) ونایب فراشخانه می‌گفتند. لباس فراش‌ها سرداری یقه حسنی یا یقه عربی ماهوت قرمز وشلواری از پارچه دبیت یاماهوت سیاه بود ، آنهاکلاه تخم مرغی بسرسر مینهادند که در سمت راست بالای آن کلمه فراش را از نقره بریده نصب کرده بودند .

فراش باشی که حاجب‌الدوله لقب داشت باید همه‌گونه فراش تحت فرمان خود داشته باشد .

فراش باشی محبسی هم بنام انبار دردسترس خود داشت ،کسی که باین زندان میرفت باین زودیها امید بیرون‌آمدن نداشت وشاید عده‌ای‌ازآنها محکوم به‌اعدام بی‌سروصدا می گردیدند .

معروف‌ترین فراش‌ها. همان حاج‌علی خان حاجب‌الدوله (فراش‌باشی) بود که بانامردی وخبث طینت تمام‌عیار مأمورقتل امیر کبیرشد و این وظیفـه شوم و دردناك وبسیار شرم‌آوررا باوقاحتی هرچه تمامتر انجام داد.

سرایدارخانه

پسر یکی از سرایدارهای کاخ سلطنتی بجرم سرقت الماس سرش از بدن‌قطع گردید

کاخهای دولتی و اثاث و لوازم قیمتی وگرانبها و مبلمان آنها نگهبانان و مستحفظینی لازم داشت که ضمن‌نگاهداری وحفظ آنها دقت ومراقبت کافی بنمایند تاگرد وغبار وتصرفات‌هوا وعوارض مختلف ضایعاتی را درآنها بوجود نیاورد. اشخاصی راکه مراقبت از این‌کاخها را بعهده داشتند سرایدار میگفتند، کاخهای دارالخلافه ناصری درطهران وعمارات شهری در صاحبقرانیه و سلطنت‌آبـاد و شهرستانك وجاجرود وسرخه‌حصار ودوشان‌تپه وعشرت‌آباد ودولت‌آباد ونجف‌آباد وکرج دارای سرایدارباشی و سرایدار ونایبان سرایدارخانه بودند.

در این‌کار ناصرالدین شاه نظمی برقرارکرده وفهرست وصورت‌کاملی از کلیه اثـاثیه بوسیله‌کارگـزارانش تهیه دیده بود تـا از تلف شدن و تفریط آنها جلوگیری شود.

حادثه وحشتناك وغم‌انگیزی که درسال ۱۳۰۹ درکاخ گلستان افتاد ومنجربه اعدام و سربریدن یکی از سرایدارزادگان گردید ازحوادث مربوط به سرایداری کاخهای سلطنتی است.

ماجرا این بودکه یك روزناصرالدین‌شاه خبر مییابدکه یك‌قطعه الماس از تخت‌طاووس کنده شده و خلاصه‌آنرا بـه سرقت برده‌انـد. سرقت این الماس درباریان و سرایداران را به تلاطم‌افکنده ترس وهراس برعموم مستولی گردید. شاه‌که از این پیش‌آمد بسختی‌آشفته و خشمگین شده بود دستور دادکه

میباید بهرقیمتی شده دزد الماس پیدا شود وکامران میرزا حاکم طهران مأمور این مهم گردید تا اینکه بالاخره پس از تحقیقات دامنه‌دار دزد الماس بدام افتاد وی محمدعلی نام داشت، او پسر بیست سالهٔ کور وبدترکیبی بود که جزء سرایدارها شده بود، بقرار معلوم محمدعلی شب هنگام دراطاق مخفی شده قفل را می‌شکند و الماس را میدزدد که بنا به نوشته دکتر (فوریه) پزشك شاه آنرا در باغچه کاخ در زیر درختی پنهان کرده بود.

شاه وقتی از ماجرا آگاه میشود فریاد میکند که این جواهرات کاخها متعلق به شخص من نیست که من بآسانی از آن بگذرم، اینها مال این مملکت است آنگاه ازشدت خشم فرمان قتل محمدعلی را صادر مینماید.

محمدعلی را به میدان مقابل عمارت شمس‌العماره میآورند تا درحضور جمعیت گردن بزنند، چون میرغضبان او را گردن میزنند، ناصرالدینشاه که درپشت پرده نازکی قرار داشت فریاد برمیآورد که سر را بلند کنند تا مردم ببینند. وقتی این کار انجام میگیرد جسدش را در پاقاپوق به دروازه خانی آباد میآویزند. این قتل ومجازات سبب میشود که دیگر هیچگاه درکاخهای سلطنتی دارالخلافه سرقتی واقع نشود.

بناخانه وفخارخانه

من از سرالتزوم میدم که کلوکش هم ازجادر نره!

بیشتر ساختمانها و بناها و کاخهای سلطنتی، چه در میدان ارگ و چه در دیگر نقاط دارالخلافه ناصری در زمان ناصرالدینشاه ساخته شد. بنائی‌های این کاخها توسط معماران مبرز وکارآزموده انجام میپافت و ریاست کاربنائی بامحمدابراهیم امین‌السلطان پدر علی اصغر اتابك بود.

ناصرالدینشاه خود شخصاً برکار ساختمان کاخها نظارت داشت و هر وقت که ازکارهای روزانه فراغت پیدا میکرد سربنائی‌ها میرفت و با بناها و معمارها

صحبت و گفتگو میکرد، از جمله وقتی شمس‌العماره رامیساختند، روزی‌سربنائی رفته‌استاد شیرجعفر کاشی، معمار‌این‌ساختمان هم حاضربود، شاه‌می‌بیند ضخامت دیوار را بیش از دوخشت و نیم نگـرفته است و در این قطر کـم هم طاقچه و رف‌هائی بکلفتی یك خشت داده که قهراً این دوخشت ونیم را هم کم میکند، بـه استاد معمار میگوید، این دیوار نازك چگونه تحمل‌چهارطبقه بنا را خواهد کرد، معمار با لهجه‌کاشی خودمانی جواب میدهد «قربونت‌گردم! ترسیدم بادش ببره، اگه از این هم نازك‌ترش میگرفتم ، من‌ازسرم التزوم میدم که‌کلوکش هم از جا در نره!»

ناصرالدینشاه از این حرف تعجب‌کرد ولی بعداً متوجه شدکه چهار طبقه شمس‌العماره که بر روی چنین پی قرارگرفته بود هیچ عیب نکرده است.

صندوق‌خانه

و رخت‌دارخانه مبارکه

کارعمده وارسی صندوق‌خانه‌تهیه خلعت ونشان بود ولی رخت‌دارخانه از امور خصوصی شاه محسوب میشد و این هر دو قسمت تحت ریاست صندوق‌دار باشی قرار داشت .

رئیس صندوق‌خانه باندازه‌کافی وضروری خیاط وجواهرساز دراختیارش نهاده بودند. شال، برك ، خز، سنجاب‌ورزی، قلمکار، قدك و یراق نابریده‌ای‌کـه برای شاه میفرستادند در صندوق‌خانه ضبط میشد و بـه مصرف لباسهای شخصی ناصرالدینشاه و خلعت‌های اعطائی میرسید.

ایشیك‌خانه

و ایشیك آقاسی باشی

کلمه‌ایشیك، یك کلمه‌ترکی‌است ومعنی آن کارمهم میباشد وایشیك آقاسی‌باشی یعنی رئیس ویا وزیر امور و یا رئیس تشریفات، چون لفظ باشی هم لفظ ترکی و بمعنی رئیس آمده‌است.

شغل ایشیك‌آقاسی باشی را فردوسی در شاهنامه خود، سالاربار و گاهی بارسالار واعضای زیر دست‌اویعنی ایشیك‌آقاسیان یا رؤسای‌تشریفات را پرده‌دار خوانده و از عهد پیشدادیان و کیانیان ، سلطنت ایران را دارای این لوازم قدرت دانسته است.

شغل عمده ایشیك‌آقاسی باشی این بود که عرایض کسانی راکه از ولایات و شهرها برای تظلم و دادخواهی میفرستادند وی به عرض شاه میرساند و یا در روزهای بحضور رسیدن، آن نامه‌های تظلم‌آمیز را به نظر میرساندند و همین ایشیك‌آقاسی‌ها میبایدکارهای (دادخواهی) مردم را در ادارات و دیوانخانه‌ها پی‌گیری نموده وخاتمه یافتن آنها راباطلاع شاه برساند، ازجهت‌اهمیت‌این شغل بود که ظهیرالدوله محمد ناصرخان دولو، یکی از منسوبان نزدیك شاه این سمت را داشت وبرای پسرش‌علیخان‌ظهیرالدوله وزیرتشریفات آخرین‌دخترناصرالدین‌شاه را هم عقدکرده بخانه‌آورده بود.

کشیك‌خانه مبارکه

ناصرالدینشاه گارد مخصوص داشت که عده‌ای سوار ورزیده‌آنرا تشکیل میدادند، این گارد تحت ریاست کشیك‌چی‌باشی و نایبان او و یوزباشیان کشیك‌خانه بودند .

سواران کشیك‌خانه را غلام کشیك‌خانه میگفتند و به رئیس آنهاکه بعد از

کشیکچی‌باشی ، شخص اول کشیك‌خانه بود ، قوللر آقاسی بـاشی مینامیدند . کشیك‌چی باشی درسواری شاه میباید همراه‌اوباشد و سواران وغلامان یایساولان و قراولان در جلو وعقب‌کالسکه قرارگیرند .

اسلحه‌خانه ـ زنبورك‌خانه

دراوقاتی‌که قشون ایران مرکب ازپیاده‌های چریکی وسوارهای ایلاتی و عشایری‌بود، اسلحه‌خانه یکی‌از بیوتات سلطنتی‌بشمار میآمد. فرمانروایان ناگزیر بودندخزانه‌ای‌ازاسلحه ودرتحت‌ریاست شخص‌امینی‌دردسترس‌خودداشته باشند.

شاه‌ضمناً یك‌نفربنام‌اسلحه‌دارباشی داشت که‌سلاح‌های‌شکاری‌رانگاهداری مینمودواین شخص‌دردیواراطاق‌مخصوصی را با زره وکلاه‌خود وشمشیر وزوبین و نیزه و تبرزین و تیر وکمان وشمخال و زنبورك‌آرایش میداد .

زنبورك‌خانه هم جزء بیوتات سلطنتی بودکه زنبورك‌ها را جزء سلاح‌های گرم بود وبمانند مسلسل امروزی‌کارمیکرد نگاهداری مینمود . زنبورك اسلحه‌ای بود میان توپ وتفنگ‌که لوله‌ای بطول سه چارك داشت که‌ته‌آن‌گشادتر و دهانـه آن تنگ‌تر بود. زنبورك را زنبورکچی بطور مورب جلو شتر می‌بست و زیـر پای خود خورجینی داشت که باروت وچهارپاره وکهنه وگیل باروت‌درآن بود و موقع جنگ در بالای شتر بکارگرفته میشد.

امروزه دیگر این سلاح ازبین رفته وفقط نـام یکی ازمحلات طهران بنام (گود زنبورك‌خانه) باقی است و بعلاوه بعضی پیرزن‌هائی‌که یادگار دارالخلافه طهران هستند در هنگام پرخاش بجای نفرین کلمه زنبورك را مثل: کوفت وماشراء و توپ وقمباره (خمپاره) بکار میبرند.

تفنگدارخانه

در جزء خدمه دستگاه سلطنتی عهد ناصری ، یك عده پنجاه شصت نفری به اسم تفنگداران خاصه بودندکه تحت ریاست تفنگدارباشی هر یك سالی صد الی دویست تومان مواجب میگرفتند. در زمان‌های سابق عده تفنگداران زیـادتر

شده و یکی از ساز و بـرگ‌های جنگی بشمارمیرفت کـه در حول و حوش شاه میجنگیده‌اند، ولی تفنگدارها دیگر جزء اثاث تجملی قدرت بشمارمیرفتند. رئیس تفنگدارها از مدتی پیش با رئیس خلوت بود که بـه او ریش سفید عمله خلوت میگفتند و آخرین تفنگدارباشی آقای غلامحسین غفاری (صاحب اختیار) بود کـه این شغل را ازپدرش میرزا هاشم‌خان امین‌الدوله به ارث برده بود.

شاطرخانهٔ مبارکه

شاه به هنگام سواریها، درجلومرکب اوعده‌ای پیاده حرکت می کردند که اگرشاه فرمانی‌بدهد دراجرای امرحاضرباشند، این پیاده‌ها را شاطرمی گفتند کـه تحت ریاست شاطرباشی انجام وظیفه می کرد.

اگرچه‌ناصرالدین‌شاه غالباًباکالسکه حرکت می کرد ودیگرحاجتی‌بوجود شاطرها نبود با این‌وجود شاطرها تـا بیرون دروازه جلوکالسکه راه می‌افتادند و خلاصه این‌افراد جزء جلال و کوکبهٔ سلطنتی‌بودند.

لباس شاطرها سرداری ازماهوت سرخ وشلواری با پاتاوه تا زانو و تاجی کنگره داربود که باگل‌های پشمی‌سرخ وسبز، گل‌دوزی کرده بودند.

جارچی‌باشی

برای‌آن روزگاران که مثل‌امروز روزنامه ورادیو وتلویزیون وجودنداشت جارچی دولتی‌ازعوامل‌قدرت شاه محسوب میشدند تا هرگاه بخواهند مطلبی را به اطلاع مردم برسانند ، خلق‌الناس بـه‌گفتهٔ جارچی‌اعتماد داشته باشد. ولی از هنگامی که روزنامه پا به عرصهٔ وجودگذاشت این‌شغل‌درباری نیزازمیان رفت.

میرآخوری

ناصرالدین‌شاه که علاقهٔ زیادی به مسافرت وشکارداشت، اسب واصطبل از لوازم‌اولیه وحتمیهٔ او بود. وی به‌اسب‌های خود زیاد ازاندازه علاقه نشان میداد.

میرآخوری اصطبل خاصه همیشه بایکی از اشخاص مبرز دربار بود محسن میرزا نویسنده زبردست که مراسلات شیرین او از بهترین رساله‌ها بود وپسرش محمد حسین میرزای یمین السلطان، میرآخورهای ناصرالدین شاه بودند.

داستان خدعهٔ میرآخور سراج الملك

وعینك‌های سبزی که بچشم اسب‌های اصطبل میزد(!)

برای تغییر ذائقهٔ خوانندگان وتنوع مطلب بد نیست که دراینجا خدعه و نیرنگ میرآخور مرحوم سراج الملك را نقل کنیم. سراج الملك که جزء اعیان دار-الخلافه بود ومسجدی هم بنام او درخیابان امیرکبیر کنونی وجود دارد تعدادزیادی اسب دراصطبل خود نگاه میداشت، اویك میرآخور پاچه‌ورمالیده ودزد داشت که مرتباً یونجه‌هائی را که اربابش می‌خرید تا به اسب‌ها بدهد به افراد مختلف و علافی‌ها می‌فروخت وبجای آنها کاه بشکم اسب‌ها می‌ریخت، طبیعی بود که اسبها روزبروز لاغرتر ونزارتر میشدند چون اسبها رغبتی به خوردن کاهها بجای یونجه ازخود نشان نمی‌دادند. میرآخور ازترس اینکه مبادا سراج الملك بوئی ازدزدیهای او ببرد آمد برای اینکه اسبها را به اشتیاق و رغبت خوردن کاهها وادارد چندین عینك مخصوص اسب تهیه کرد که شیشه‌های سبزرنگ داشتند تا وقتی این عینکهای سبزشیشه را بچشم اسبهای بی‌زبان مادرمرده می‌بندد، آنها کاهها را یونجه پنداشته وشروع بخوردن بنمایند(!) ومعلوم است که این نیرنگ رندانه واحمقانهٔ جناب میرآخور سراج الملك تا چه حدی کارساز بود ودرست از آب درمی‌آمد... باری سخن ما درباره میرآخوری هنوز باقی است می گویند دریکی ازسفرهائی که ناصر-الدین شاه بااسب می‌رفته درجاجرود هوس شکار میکند ولی ناگهان به علت لغزندگی کوه اسب سکندری خورده برزمین درمیغلطد. در نتیجه شاه زخمی میشود حمزه میرزای حشمت الدوله که دراین سفرهمراه بوده است همینکه ناصرالدین شاه به

عمارت خود برمی گرددابن اشعار راکه مربوط به فرمانروایان سلف بوده مینویسد وبرای شاه میفرستد:

شاها ادبی کن فلك بـد خو را　　کآسیب رسانید رخ نیکـو را
گر گوی خطا کرد به چوگانش زن　　وراسب خطا کرد بمن بخش اورا

ناصرالدین شاه هم که ذوق شاعری داشته در زیررباعی جواب وی را چنین می دهد:

بد خوئی اسب ترکمان سنجیدم　　درکوه زکرداربدش رنجیدم
آن اشتر اسب نام بی معنی را　　زاصطبل دوانده برشمابخشیدم

بهرحال گذشته ازاسب های شاه، در اصطبل سلطنتی زرافه وچند زنجیر فیل هم شاه داشته که ازبیوتات سلطنتی بشمارمیرفته است، ضمنـاً فیل خانه ای هـم در دارالخلافهٔ ناصری وجود داشته که درفصل های آتی به ذکر آن می پردازیم.

زین دارخانه

اغلب اتفاق می افتاد که ناصرالدین شاه درطهران برای نمایش وخودنمائی ویا تفریح سواربراسب مخصوص میشد، این مرکب زین ویراق ودهانه اش مرصع وجواهرنشان بود. زین های اسب های شاه اعم ازمرصع یا عادی بودن، زین دار-خانه ای داشت که تحت سرپرستی یکی از رجال درباری اداره می گردید.

درزین دارخانه، زین های با قاب طپانچه ای مرصع ویراق طلای دانه نشان و رشمه های طلای باصطلاح مصمت زیاد بچشم میخورد. گذشته ازاین زین های معمولی اسب های حول وحوش شاه هم دراین جا تدارك میشد.

کالسکه خانهٔ مبارکه

وقتی پای کالسکه بـه ایران بازشد ناصرالدین شاه وعده ای ازاعیان صاحب کالسکه شدند و در دربارناصری برای کالسکه های شاه خانه مخصوصی هم تدارك گردید. چون ناصرالدین شاه مسافرت زیاد میکرد و همیشه جمعی از زنان حرم را همراه میبرد واین خواتین مکرمه بـا خدمتکار وخدمه باین مسافرتها میرفتند. عده

کالسکه‌هـای سلطنتی زیاد بود وباین‌مناسبت مکان‌های مخصوص چندی را برای نگاهـداری آنها درست کردند کالسکه‌چی باشی‌شاه، رئیس کـالسکه‌خانه و کلیـه کالسکه‌چی‌ها تحت اداره وی بودند.

این‌رئیس کالسکه‌چی‌ها بـا لباس مخصوص، کالسکه هشت اسبه‌ای راکـه شاه درمواقع تشریفات سوارمیشد، میراند.

توپ به ناصرچی‌های عهدقاطر الدینشاه میمانی(!)

اصطبل‌خانه وشترخانه وقاطرخانه

یکی‌دیگر ازمکان‌های مخصوص‌دستگاه سلطنتی اصطبل‌خانه‌بود، این‌قسمت اداره‌ای بودکه درحقیقت میرآخوری اسب‌هائی بودکه برای کشیدن توپخانه و قورخانه اختصاص داشت.

اما علاوه براین چون ناصرالدین‌شاه هرسال یکی‌دوبار به ییلاقـات نور و کجور وکلارستاق وجاهای دیگربرای شکارویا هواخوری میرفت، ناگزیربرای حرکت درکوهستانهای صعب‌العبوراین مناطق برای اوشتر و قاطر فراهـم کرده بودند .

حیوانات یاد شده در ورامین ومسیله بین‌قم وطهران درمراتع بسیار خوب چرا میکردند.

قاطرهای شاه یك یا چند قاطرچی‌داشتند که بایدگفت آنها ازماجراجوترین وشریرترین‌مردم بودند، بطوری که بهرکس‌میخواستند ناسزائی‌بگویندااورا تشبیه به قاطرچی‌میکردند.

می گویند یکی از دبیرهای دارالفنون که کمی زبانش می گرفت، یك روز که شاگردی اورا سخت عصبانی‌وخشمگین کرده بود خواست با جملهٔ زننده‌ای او را تنبیه نماید وبهمین‌جهت برسرش‌فریادکشید وگفت: «توبه ناصرچیهای عهد

قاطرالدین‌شاه میمانی(!) » خنده عمومی شاگردان در گرفت و معلم صبانی والکن که بعد متوجه کلام خود شده بود خودش با شاگردها شروع به خندیدن کرد.

نقاره خانهٔ مبارکه

نقاره‌خانه درعهد ناصری هم به عنوان مظهر وجلوه‌گاه آن عصر قلمدادمی‌گردید وهم نقش جالب ومهمی در زندگی عمومی مردم داشت. درادوار گذشته که آلات موزیك نظامی اروپائی هنوز به ایران نیامده بود، نقاره هم کار و وظیفهٔ موزیك نظامی را انجام میداد وهم درخبر کردن وهشداردادن به مردم نقش مؤثری داشت. نقاره در واقع همان بوق و کوسی است که فردوسی درشرح جنگ‌های ایران قدیم از آن به کرات یاد نموده است.

درایران خاصه در طهران عهد ناصری معمول بود که در طلوع و غروب آفتاب، نوازندگان این موسیقی پرطنین وطنی درمحل مرتفعی به گرد هم جمع می‌شدند وبوق و کوس و کرنا ودهل خود رابصدا درمی‌آوردند وبا بصدا درآوردن این آلات موسیقی خورشید و روشنائی وغروب آن را استقبال یا بدرقه مینمودند و درهنگام رزم وعرصهٔ کارزار نقاره‌ها را برای تهییج جنگ آوران بصدا در می‌آوردند. معمولا دراینگونه موارد نقاره را برپشت شترحمل میکردند.

در دارالخلافه شب هنگام نقاره‌چیها بدستورحکومت نقاره‌ها را چندبار بصدا در می‌آوردند تا دکانداران دکان‌های خود را بسته و به خانه‌های خود بروند. دردارالخلافهٔ ناصری نقاره‌خانه محلی بود درنزدیکی ارگ ولی بعدها آن را به سرتازه میدان مشق آوردند.

نقاره را معمولا نقاره‌چی‌ها با یك یا دو ترکه (چوب نازك) بصدا در می‌آوردند ومعمولا به کسی که ترس و واهمه‌ای ازچیزی یا تهدیدی نداشت به او می‌گفتند که فلان کس شترنقاره‌خانه است وازاین توپ وتشرها نمی‌ترسد.

مستوفی‌ها چه وظیفه‌ای داشتند

و عزب دفترها چه کارهائی انجام میدادند

مستوفی گری ومستوفی در دوران ناصری یکی ازمشاغل مهم درباری بود، مستوفی از لحاظ لغوی اسم فاعل استیفاء بودبمعنی طلب کننده ایفاء است، ودر اصطلاح در آن عصرمستوفی کسی‌بود که مال دولت را استیفاء ویاطلب مینمود. معمولا چیزی‌راکه مستوفی مطالبه میکرد و یا بحیطه وصول درمیآورد. انواع مالیات‌ها بود که امرمحاسبه این مالیاتها نیزبامستوفیان بود.

مستوفی‌ها برای ایفای وظایف خود چهار دفترداشتند، دراین دفاتر اسامی ایالات و ولایات کشور از آذربایجان تایزد بترتیب حروف تهجی نوشته شده ودر ذیل هریك ازایالات وولایات، اسامی بلوکات به ردیف حروف تهجی بقلم آمده بود ونیز زیرهربلوك، اسامی نواحی ودرهرناحیه اسامی دهات وقراء ثبت گشته‌و مالیاتشان تشخیص داده شده بود.

دستورالعمل هرولایت ازجهت مالیات‌ها قبل‌ازعیدنوروز باتمام میرسید و آنگاه به‌امضای مستوفی‌الممالك وصدراعظم وسپس بسه صحه شاه میرسید والبته این محاسبات وصورت‌ها برای حکام فرستاده میشد تااز روی آن مالیاتهاراوصول

ومصارف‌را پرداخت نمایند وباقی مانده‌را به خزانه واریز گردانند.

مستوفی‌ها در واقع وظیفه سنگینی ازلحاظ وصول وایصال و برات کردن پول وطرز رسیدگیها بعهده داشتند که وقتی کارشان درپایان سال‌تمام میشد بامضای صدراعظم وشاه میرسید. صدراعظم وقتی مهرمستوفی‌را میدید پشت ورقه رامهر میکرد وشاه نیز فرمان مخصوص‌را صحه میگذاشت، آنوقت ایـن فرمان‌را چهار نفراز رجال، (بقراریکه گفتیم) یعنی صدراعظم ومستوفی‌الممالك وصاحبدیوان و منشی‌الممالك مهرمیکردند. بهرحال‌یك قسمت عمده‌ازکارهای‌مستوفی‌هاراعزب دفترها انجام میدادند وعزب دفتران نیزتحت ریاست عزب دفترباشی‌کارمیکردند.

این عزب دفتران مواجب دولتی داشتند وبعلاوه ازهر براتـی پنجهزار یا یك تومان وهرفرمانی یکی دوسه تومان هم ازصاحب‌کار دریافت مینمودند.

عزب دفترهاچه‌کسانی بودند

عزب درلغت به معنی شخص بی‌زن است وشاید بدلیل‌اینکه، وظیفه‌کمك به مستوفیها که رجوع کردن به‌این وآن میباشدواین‌کارهم‌مستلزم دوندگی وتحمل زحمت ومرارت میباشد ومردان جا افتاده متأهل طبعاً نمی‌توانستند این‌گونه‌کارها را انجام‌دهند باین‌جهت به‌جوان‌های بی‌زن وهمسرمحول می‌گردید، واین‌جماعت را بهمین ملاحظه عزب دفتر می‌گفتند.

برای اینکه کارشاق و پرزحمت عزب‌دفترها روشن شود باید درنظرآورد که دردوران ناصری وحتی مظفری بروات وفرمان‌هائی کـه درسال صادرمیشد و عده‌اشان به‌ده پانزده هزار تا بالغ می‌گردید، آنها را تحویل عزب‌باشی‌میدادندو عزب‌باشی نیزآنهارا میان هفت‌یاهشت نفر عزب دفترتقسیم میکرد. بنابراین‌گاهی امکان داشت یك عزب دفتر سالی دو سه‌هزار برات برای تمام‌کردن بگیرد وعده مستوفیانی‌که ثبت ومهرمیکردند بطور دائم التزاید اضافه میشدند.

بهرحال عزب دفتراین براتها راکه به‌مرور صادر می‌گردید بوسیله عزب‌باشی می‌گرفت ودرمنزل نگاه میداشت وهرروز تعدای ازآنها را درکیفش جای میداد ودوره میافتاد، اول بخانه سررشته‌دار میرفت و آنگاه به‌منـزل سررشته‌دار

دیگر..، برای به‌مهرمستوفی رساندن هم‌باید همینطورعمل کند، مستوفی مهرخود را به‌عزب دفتر میداد و اومهررا میان انگشتان خود می گرفت و بعد قلمدان خود را باز میکرد ونوك انگشت سبابه را ازسمت داخل دست‌به‌مرکب آلوده‌میساخت و برروی مهر میمالید وبازبان محل مهررا ترمیکرد ومهر را پشت برات میزد و مثل ماشین‌های خودکار امروز این پنج عمل‌را که عبارت بوداز آلوده کردن نوك انگشت سبابه به‌مرکب ومالیدن به‌مهر وتر کردن محل مهروزدن مهروبرگردانیدن برات مهرشده باشد منظماً وپشت سرهم صورت می‌گرفت. چالاکی وجلدی این عزب دفترها واقعاً ازصحنه‌های تماشائی بحساب میآید ..

در میدان مشق

سه دسته قشون آماده خدمت
برسر تقدم و تأخر بجان یکدیگر میافتادند

قشون تقریباً منظم دارالخلافه را ناصرالدینشاه سه قسمت کرده وهرقسمت از آن را بیك سردار و سالار سپرده بود ، این سه قسمت هر کدام دارای استقلال و خود مختاری در امور مربوطه بودند . دو نفر از این سرداران که رحیم خان علاءالدوله و عضدالملك (علیرضا خان) بودند در واقع یك روح در دو کالبد و یك سر دردوسر محسوب می گردیدند ، آنهاعلاوه براتحادی که درمورد مخالفت باحاج‌میرزا حسینخان سپهسالارداشتند، بایکدیگردرخصوص دوستی و یکرنگی میان‌خودپیمانهانهاده ومقام خویشاوندی ودوستی شخصی‌نیزبراستحکام روابطشان افزود ولی‌این پیمان‌ها و دوستی‌ها وقتی پای مانوروآمادگی ومشق وعملیات شبه نظامی درمیدان مشق طهران به‌میان میآمد بکلی ازمیان میرفت .

باری درمیدان مشق طهران، افواج ونفراتی که ازاین سه‌دسته قشون حاضر دررکاب بودند برسرتقدم وتأخردرعملیات ناگهان بجان یکدیگرمیافتادندوشمشیر ها وقمه‌ها وحتی گاهی تفنگ‌ها علیه هم‌بکار گرفته میشد. تاآنکه وزارت جنگ ضمیمه وزارت خارجه گردید وباخطاب سپهسالاری اعظم امر انتظام و فرماندهی قشون اعم‌قشون‌سه‌گانه وغیره بعهده‌مشیرالدوله قرارگرفت.

تنظیم امور خزانه دولتی

خزانه دولتی که دردوران ناصری ازاهمیت خاصی برخورداربود براه‌نظم وترتیب افتاده ومسیرنوینی درپیش راه خود پیداکرد .

کار خزانه دولت که سابقاً آشفته و درهم وپریشان بود اکنون باتحصیل وجوه بوسیله مستوفیان وعزب دفترها و پرداختن بروات و ضبط وربط حساب وارد وخارج نظم ونسقی یافت . درگذشته واوایل کارنظر به‌جوانی و بی‌اطلاعی امیردوست محمدخان معیرالممالك فرزند دوست علیخان مرحوم، درباز گشت از سفردوست محمدخان‌را به‌میرزا علیخان امین‌الملك سپرده بودند و همین تحویل وتحول وارشاد وراهنمائی کارخزانه ترتیب منظم و معقولی بخود گرفت .

گفتنی است که در بیشتر موارد تجارب شخصی وآگاهی و بصیرت‌امین‌الملك به‌پاس دوستی بامرحوم دوست علیخان ، پسرش را در تمام موارد نسبت به‌امور خزانه ارشاد نمود وآنهائیکه درگذشته درخدمت خزانه بودند واکثراً براثر ندانم‌کاری اوضاع آنجارا آشفته ساخته بودند اکنون باجدیت خدمات نوین را ازسرگرفته و درد‌ایره دوست محمدخان ومفاسد واختلافات خزانه را از هرجهت رفع کردند : برای انتظام، حساب قبوض خزانه را ثبت ومستوفی دیوان نزدخود ضبط میکرد به‌استناد حکام ومباشران امر، فرامین مربوطه صادر میگردید ودفتری مخصوص درحضور شاه گذاشته شدکه جمع وخرج هرروزه درآن ثبت میشد، مواجب‌ها ومرسومات مردم را نیز به‌قسط میپرداختند ودراین امرهیچگاه تخلفی صورت نمیگرفت‌ودرموعدمعین پرداخت می‌گردید وعلاوه براینهاهمیشه مبلغی وجه نقد درخزانه موجود بود تا اگر خرجی فوق‌العاده و فوری پیش‌آید دستخوش معطلی ودفع‌الوقت نگردد .

تشکیل ضرابخانه

و تقلب حاج امین‌الضرب و بقیه قضایا
خدعه‌وحقه در کار عیار طلا و نقره

پس از چند سال که از تنظیم امور خزانه دولتی گذشت، بعلت فسادی که در امور مالیه ونقصان اقساط مالیاتی اطراف وتعطیل وتعویق مرسومات کارمندان و شکایت اهل‌قشون از نرسیدن جیره ومواجب که گاهی منتهی به‌گرو گذاشتن‌سلاح‌های سرد و گرم ایشان در سمساریها می‌گردید ، ناصرالدینشاه که سخت از این پیش آمد مکدر و آزرده خاطر گردیده بود. دستور تأسیس ضرابخانه را داد تا از معادن سرشار وغنی، نقره و طلا استخراج و آنهارا تبدیل به‌مسکوك نمایند. لازم به‌یادآوری است که قبلا ورود پولهای سفید ازمملکتی به‌مملکت دیگر ممنوع گردیده بود وفقط عرصه ایران ودارالخلافه ناصری میدان معامله سیم دغل و نقره مردود شده بود که البته مغایرقنون واصول بازرگانی وغلم ثروت بود . پس به‌توصیه چند تن ازامنای دولت ورجال درباری حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب(خائن‌الضرب) را مأمور ضرب سکه از جنس نقره وغیره نمود. اما این شخص دغکار ومتقلب بخاطربردن سود سرشار عیارنقره را مغشوش کرد و باآوردن نقره‌کم بها بساختن دوقرانی‌های مختلف الاوزان نموده وسود و نفع سرشاری را عاید خود گردانید . مردم خرده بین تدریجاً پی‌بردند که چرا مسکوك نقره را به‌دو قرانی منحصر کرده وسکه‌های یك‌قرانی ودهشاهی نمی‌سازد که این قضیه باتوجه به‌فقرو

احتیاج آنها به‌پولهای خرد و کوچك که مدار معاملات جزئیه بازارطهران و شهر-های دیگرمیباشد منافات دارد ..

آشکارشدن دغلی‌ها و تقلبات امین‌الضرب

وسپرده شدن دارالضرب به‌ولی‌خان نصرالسلطنه

باری در ضرابخانه دولتی برای ضرب سکه سه دستگاه موجود و مشغول کار بود وهرروز صد هزار عدد دوقرانی ساخته میشدکه باتوجه به‌تفاوت قیمت نقره وباری که بآن می‌گذاشتند دوهزار وپانصد تومان خالص به‌کیسه گل و گشاد امین الضرب وارد می‌گردید. نایب‌السلطنه دراین هنگامه بی‌پولی دولت ، تقاضای ولیخان نصرالسلطنه‌را برای اجاره ضرابخانه بعرض ناصرالدینشاه‌رسانید ووی نیزقبول کرد ضمناً بجای بیست وچهارهزارتومان‌وجه تقلبی حاج‌محمدحسن حاج امین‌الضرب راکه همه حساب‌سازی بود مقررگردید مبلغ صدوبیست هزار تومان بپردازد، وضمناً قرارشدکه این وجه را بجای واریز ساختن به‌خزانه دولت اختصاص داده شود به‌جیره مواجب اهل قشون . امین‌السلطان بااین پیشنهاد بنای مخالفت راگذاشت چون بقرار معلوم باحاج امین‌الضرب بند وبستی داشت،ولی شاه‌اعتنا نکرد ونصرالسلطنه‌علاوه‌برصدوبیست هزارتومان‌تقلبی ماهی هزارتومان به‌نایب‌السلطنه ومبلغی به‌امین‌السلطان میداد.. بهرحال تانقره بود بی‌حساب سکه میزدند وهمینکه نقره موجود ساخته وپرداخته میشد باز پول سیاه ضرب‌می‌گردید وبه‌روش حاج امین‌الضربی آنها را بجریان می‌گذاشتند .

تدریجاً حوصله مردم دارالخلافه ازتحمل وهضم اینهمه سکه مسی تنگی گرفت وفریاد خلق بآسمان برخاست .

براین احوال سالی‌گذشت و حاج امین‌الضرب کذائی که بادشمنان نصر-السلطنه دائماً سروسری داشت کنکاشها کردند تاذهن شاه را از کسراوزان و فساد

عیار مسکوکات مشوب سازنـد و تصادفاً ایـن کنکاش‌ها به‌نتیجه رسیـد و شاه را معتقد کردند که نصرالسلطنه از وزن پولها کاسته و به‌بارعیار آن افزوده است.

در تکیه دولت مسکوکات

نصرالسلطنه مورد آزمایش قرار گرفت

بالاخره حکم ناصرالدینشاه مبنی بر سنجیدن عیار مسکوکات نصرالسلطنه صادر گردیدودرتکیه دولت‌ازوزراء وتجار واعیان وصراف‌انجمنی برقرار کردند. یهودیهای قالگررا نیز آوردند، دم ودود وکوره واسباب کار فراهم گردید و برای امتحان ازبازار و دکه صیرفی یك کیسه پول نقره تازه خواستند و از خـزانه یك کیسه قران ازمسکوکات چند سال پیش‌بیرون آوردند که هردورا ازنظروزن‌وعیار بسنجد تامگر پرده ازکار تقلب‌کار برداشته شود. دراین انجمن نصرالسلطنـه مادر مرده بدطالع یار ویاورنداشت وازخدعه وکید حاج‌امین‌الضرب کذائی غافل بود که‌چگونه سبیل حضرات را چرب کرده است. شیخ‌اسمعیل امین‌الملك، محمدعلیخان امین‌السلطنه، غلامعلی‌خان امین‌همایون و آقا غلامحسیـن خان الممالك، صراف‌های خزانه‌که همه ازاعوان وانصار امین‌السلطان وطرفدارحاج محمدحسن بودند هنگامه راگرم واسباب مغلطه وسفسطه را جمع داشتند. ازقبل سفارش شده بودکه سکه‌های شکسته ونازك وکم وزن پیداکنند وکیسه ببندند .

ازاین‌طرف‌امین‌الملك‌هم که به‌خزانه‌اندرون‌رفت‌از دوقرانی‌های‌حاج‌محمد حسنی بیرون نیاورد که با پول نصرالسلطنه هم ترازو شود بلکه از کیسه‌هـای یك قرانی زمان تصدی امین‌الدوله برداشت که وزن آن سنگین وعیارش سالم بود . یهودیان قال‌گرنیز به‌مقتضای حرفه خود طرف امین‌الضرب‌را گرفتند .

باری تیر تمهید ونیرنگ وصحنه سازی حاج‌امین‌الضرب به‌هدف نشست ، تهمت وگناه نصرالسلطنه به‌اثبات رسید وبیچاره گرفتار وطرد ومورد بازخواست

قرار گرفت .

حاجی محمدحسن نیز که اکنون مست ازباده پیروزی بودورقیب‌راشکست داده بود خود مصلحت ندیدکه بلافاصله دستگاه مغشوش ضرابخـانه‌را بار دیگر تصرف نماید پس ضرابخانه را بنام امین همایون و بکام حاج امین‌الضـرب بکار گرفتند . این ظاهر قضیه بود ودرواقع درپشت صحنه حاج امین‌الضرب که ازدر رانده شده واکنون ازدریچه داخل شده بود همچنان سرنخ ضرابخانه را بدست داشت ورسماً بعنوان پیشکار وکارگزار امین همایون امور ضرابخانه را بنفع‌خود می‌گردانید .

بااین تفصیلات وآنهمه خدعه ونیرنگ وصحنه‌آرائی حاج خائن‌الضرب، بالاخره مدتی بعد پرده ازروی حقیقت برگرفته میشود ، تقلبات وسودجوئی‌ها و حقه بازیهای حاجی برملا میشود و وقتی قضیه‌آفتابی می‌گردد، حاج‌امین‌الضرب مورد خشم شاه قرار گرفته ومورد تعقیب واقع میشود .

شاه قصدآن داشت که بحساب این مردخائن سودجو بدقت رسیدگی کرده اورا بمجازات برساند ولی مسئله ترتیب مقدمات جشن پنجاهمین سال سلطنت‌او را موقتاً ازاین‌کار بازداشت ومسئله موقتاً منتفی گردید .

تأسیس تلگراف‌خانه در دارالخلافه

بنای تلگراف‌خانه در دارالخلافه درسال ۱۲۷۴ قمری هجـری شروع شد ابتدای امر رشته سیم آزمایشی‌آن بوسیله معلمین و استادان وشاگردان دارالفنون میان تلگرافخانه و باغ لاله‌زار دائرگردید وآنگاه که چند سالی گذشت علیقلی ـ خان پسر رضا قلی‌خان هدایت، ناظم سابق‌دارالفنون ازطهران تاسلطانیه وازآنجا به‌تبریز سیم تلگرافخانه را برقرار نمود . این اقدام موجب‌آن گـردیدکه بعدهـا علیقلی‌خان به‌لقب مخبرالدوله معروف شده ووزیر تلگراف‌گردد .

بهمین‌ترتیب نظامت مدرسه دارالفنون سبب شدکه جعفرقلی‌خان پسردیگر رضا قلـی خان بعداز اعتضاد السلطنـه رئیس مدرسه دارالفنون و سپس وزیـر علوم شود .

رونق یافتن بازار القاب و الفاظ بی‌محتوی

در عهد ناصری

القاب و انساب گرچه از عهد باستان درایران رواج داشت ولی هیچگاه به شدت وقوت عصر صفویان و زندیه و ازهمه مهمتر زمان قاجاریه نبوده است.

در روزگـار حکومت صفویه سلسله القابی مثل شاه زمان، یا (قلی) چـون حسین‌قلی و طهماسب قلی وغیره رایج گردید وبدنبال آن القابی چون اعتمادالدوله، وزیراعظم، مستوفی‌الممالك ومعیرالممالك وصاحبدیوان به منصهٔ ظهور رسید.

در دورهٔ زندیه از آنجائی کـه کریم‌خان‌زند خود آدم بیسوادی بود چندان توجهی به القاب و الفاظ نداشت فقـط از وی نقل می کنند که درفرمان‌هائی کـه به دستور اوصادرمی کردند چیزهـای عجیب وغریب و شگفت آوردیده می‌شد، از جمله می گویند کـه وقتی بنا به ارادهٔ وی شخصی را می‌خواستند مقام بیگلربیگی بدهند، کریمخان دستورداد فرمانی برای اوصادر نمایند اما امنای وقت بوی حالی می کنند که این‌مرد دارای سواد نیست و نمی‌تواندکارهای یك ایالت را بگرداند. کریمخان‌زند هم بلافاصله می گویـد وقتی فرمان حکومت اورا دادید یك فرمان هم برای سواد برایش صادر نمائید(!)

در زمان قاجاریه، آقا محمدخان بنا بـه قولی که به حاجی ابراهیم شیرازی معروف به کلانتر فارس داده بود، وی را به صدارت رسانیده ولقب اعتمادالدوله بوی می‌دهد.

اما درعصر ناصرالدین شاه بیش ازهرموقع وزمانی بازاردادن القاب وانساب والفاظ که غالباً هم بی‌محتوی ومجوف بود رواج یافت ومی گویند درعهدناصری در دارالخلافه تعداد القاب صد تا دویست تائی می‌شدند. امین‌السلطان که روی کار آمد موضوع دادن لقب بقول واصطلاح معروف ازخرك در رفت وهر کس ازهر صنف وطبقه ازهرمضاف ومضاف‌الیهی که لقب‌خواست وی بی‌دریغ بی‌مناسبت و یا بامناسبت تصویب واعطاء کرد وناصرالدین شاه‌هم بدنبال آن آن‌را صحه گذاشت.

بهرتقدیر القاب والفاظی که درعهد ناصری در دارالخلافه به اشخاص اعطا گردید عبارت بودند از:

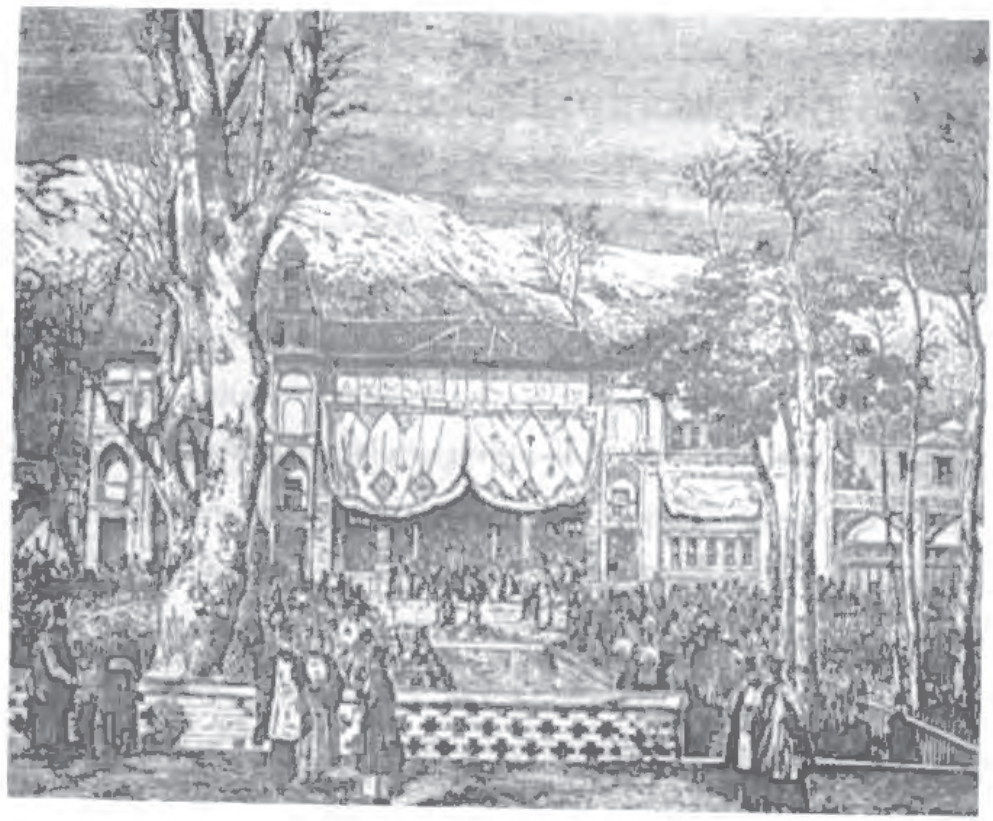
نصر- نصرت- نصیر- ناصر- منصور- انتصار- منتصر- مستنصر- السلطنه- الدوله - الملك - السلطان- الممالك - الملـوك - الخاقان - الوزاره - الایاله - العداله - الحرم - النظاره - البکاء - الاشراف - التجـار- الاطباء - الحکماء - العلوم- الشریعه- العلماء - الواعظین - الذاکرین- الشعراء - الادباء- السادات القراء - الکتاب- الخاطین- الحاجیه- دیوان- دفتر- خلوت- امین- حضرت و غیره وغیره ...

باین‌ترتیب ازیك طبیب بی‌مایه سرمحل ومکتب‌دارمدرسه وشاگرد ذاکر و مداح نیزه‌باز گرفته‌تا عمه‌جان‌ها و وزراء و رجال و شاهزادگان همه‌گونه اشخاص می‌توانستند با این‌ترکیبات برای خویش‌عنوان واسم و رسمی‌پیداکنند وهمین‌ها را نیزبرخ دیگران کشیده نفوذ وموقعیتی‌برای خود دست وپاکنند.

مداحی که به دروغ خود را صدرالذاکرین‌نامید

مداحی‌بنام‌ابوطالب صدر که‌گاهی‌درتکیه دولت بهنگام‌سوگواری ومراسم عزاداری ذکری می گفت وباصطـلاح جزء مداحان این‌تکیهٔ معروف دارالخلافهٔ ناصری بود، روزی درپای منبرتکیه درحضورناصرالدین‌شاه وچند هزارجمعیت شروع به ذکر گفتن‌ومداحی‌نمود، او آنقدرکارخود راکش‌دادکـه در واقع هـم

وقت وعاظ دیگر را تضییع می کرد و هم حوصلهٔ جمعیت را سر برده و خسته کرده بود و از همه مهمتراینکه از پرگوئی بی‌موقع خود شاه را هم عصبانی و خشمگین گردانیده بود به طوری که دیگرصبر وشکیبائی ناصرالدین‌شاه تمام شد وباحال عصبانیت به کارگزارخودگفت،بروبه این‌ذاکروراج بگو، شاه می گوید، ای فلان وبهمان شده بس کن، بس کن وجا را برای دیگران بازبگذار! وقتی کارگزار در حضور جمعیت به طور آهسته موضوع را به‌گوش صدر میرساند، ابوطالب صدرناگهان باخوشحالی، تعظیم کنان خطاب به حاضران می گوید، شاه به بنده لقب مرحمت فرمودند وبه من عنوان صدرالذاکرین‌دادند وبا این ترفند صدرازآن روزبه‌بعد شد (صدرالذاکرین) (!).



برگزاری یکی ازسلام‌های عام درایوان تخت مرمر درحدود سال ۱۲۹۷ ه . ق .

جادوگری وطلسمات درد ارالخلافهٔ ناصری

بعضی‌از زنان حرمسرا وحتی امینه اقدس‌آب جادوبه شاه می‌خوراندند تا علاقهٔ او را بخود جلب کنند(!)

در زمان صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالاردر دارالخلافهٔ ناصری، جمعی دراویش شیاد و رمال نیرنگ‌بازوجفار (جفرکن) خدعه‌گر وچرب دست‌دوز و کلك‌زن دکان‌هائی گشودند وخلایق خالی‌الذهن و سرخورده وشاخ شکسته را به عنوان‌کارگشائی وکار راه‌انـدازی و رهـائی‌از بدبیاری و بدبختی به دام‌گاههای خود کشاندند.

این جماعت جاهل رنگ‌کن‌که سرمایهٔ اصلی‌اشان نیرنگ‌بازی و ترفند و شیادی بودگاهی‌دختران بی‌خریدار وترشیده و درخانهٔ پدر و مادر مانده ، وزن‌های هوودار،دلدادگان حسرت‌کشیده وبی‌پول وزنان طرف بی‌مهری شوهرقرار گرفته را بسوی خود میکشیدند. طلسم وجادوگری وجفر ودرآئینه‌نگری وصدها ترفند وصحنه‌سازی دیگرجزء ابزار و وسیلهٔ‌کاراین‌حضرات بود. ولی‌بعد ازخلع سپهسالارازصدارت بازاراین جماعت شیاد ازرونق‌افتاد اما در زمان‌صدارت‌امین‌السلطان‌باردیگرسروکله‌این‌ترفندیان بازشد،انگشتری‌های‌مخصوص‌نقره که‌به‌شکل مربع ومخمس ومثلث و مسدس بودند با اعداد و حروف مبهم منقورگردیده با عقیق‌های بی‌اندام در انگشتانشان نشانده شدند و اینجا وآنجا بساط‌آنها که بقول شاعرتا احمق درجهان است مفلس‌درنمیماند(!) گسترده گشت.

باری به علت هرج‌ومرج دستگاه و بی‌حساب و کتابی کارها، بهر کسی سختی وبدبختی‌روی میکرد و گره درکارشان می‌افتاد چارهٔ کار و وسیله اصلاح را در ملتجی‌شدن باین‌شیادان میدانستند وبه دامان این‌شعبده کاران بی‌دین می آویختند. گفته میشد که دراین اواخر بسیاری از زنان حرمسرا ازجمله امینه اقدس که گاهی مورد بی‌مرحمتی شاه قرارمی گرفتند، بـه طلسم و اوراد همین شیادان باصطلاح (خررنگ کن) متوسل‌میشدند، این‌علیامخدره را گویا دراین‌اواخرعقیده براین‌بود که تا آب جادو به شاه نخوراند وطلسمات بکارنگیرد چگونه عشق وعلاقه شاه به او وبرادرزاده متعفنش ملیجك جلب می‌گردد.



جادوگر

تأسیس بانك شاهی

و بانك روسیه

انگلیس‌ها که همواره در کمین آن بودند که در ایران جاپاهائی برای استحکام ونفوذ وقدرت خود بدست بیاورند، درسالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه امتیاز تأسیس بانکی را که کارش منحصر به وام دادن پول به تجار وبازرگانان وسردمداران مملکت بود بدست آوردند. ابتدای امرشاه با دادن چنین امتیازی به انگلیس‌ها مخالفت میکرد ولی امنای دربار و دولت که در آخرین سفرناصرالدین‌شاه به اروپا وانگلستان همراه وی بودند شاه را با تشکیل بانك وحتی نشر اسکناس بوسیله این بانك موافق کردند. اسم این بانك جدیدالتأسیس بانك شاهی ایران بود واسکناس‌هائی که نماینده یك ودوسه وپنج وده وبیست و پنج وپنجاه وصد وپانصد وهزار تومان بود با تصویر ناصرالدین‌شاه منتشر نمودند.

بانك شاهی انگلیس وشعبه‌های آن در ایران کاربودن طلاهای کشورما را برای خارجه آسان کرد.

محل بانك انگلیس درمیدان توپخانه ودرضلع شرقی آن قرارداشت، مالك اصلی این محل قهرمان امین لشکربود که چندباردر زمان ناصرالدین‌شاه به وزارت رسید. نخستین مدیر کل بانك شاهی درطهران یك مرد فرانسوی یهودی نسبی به‌نام (ژوزف رابینوی بورگوماله) بود که قبلا درقاهره درشعبه بانك فرانسوی به کار مشغول بود وبه تابعیت انگلیس درآمده بود.

روسها نیز که همواره در انتظارفرصت بودند تـا اگر انگلیس‌ها رقیبشان امتیازی ازدولت ایران می‌گیرند، آنهـا نیزامتیازی بدست آورند برای اینکـه از رقیب خود عقب نمانند تقاضای تأسیس بانکی‌از دولت ایران نمودند و بالاخره هم موفق شدند بانکی‌بنام بانك استقراضی‌رهنی‌درطهران دایرنمایند.

امتیازی که دولت ایران به روسها داده بود، یك‌امتیازبانك رهنی‌بود که در برابر اشیاء منقول به افراد پول قرض بدهد ولی این بانك کـه گویا موضوع (نام رهنی) سرپوشی برروی عملیاتش‌بود تدریجـاً ازحدود وظایف خود خارج شده به‌گرو گرفتن ملك و حتی بدون گرو پول‌هائی میان بازرگانان پخش کرد که شاید منظورنفوذ و رخنه یافتن درشئون اقتصادی ودردست داشتن‌نبض‌بازاربود.



سردرچراغ گاز و بانك شاهی‌سابق

نامهٔ حاج لطف‌الله نزولخوار

به ناصرالدین‌شاه و پاسخ شاه به او

شخصی بنام حاج لطف‌الله که گویا ازبازرگانان بازارومرد متمکن وسرمایه‌داری بود وغالباً هم تظاهربه دین‌داری میکرد. پول‌هائی‌به بعضی‌بازاریان ودکان‌داران به قرض‌داده بودکه ازبابت‌آنها پول‌های کلانی‌به عنوان بهره ونزول می‌گرفت. تدریجاً کاربدهکاران بیچاره به افلاس و ورشکستگی کشیده شد وحاجی که مکرربرای دریافت طلب خود بآنها مراجعه میکرد با جواب منفی وامروز و فرداکردن‌آنها مواجه میشد تا اینکه ناچـار حاج لطف‌الله که سخت از این جهت ناراحت وعصبی‌شده‌بود، برمیداردوشرحی‌تظلم‌آمیزبه‌ناصرالدین‌شاه‌مینویسد ودر آن‌نامه متذکرمی‌گردد که من‌بدبخت مفلس‌ودرمانده شده‌ام به دادم برسید که از دست میروم! شاه درپاسخ اومینویسد:

«نوشته‌است،شرحی‌حاج‌لطف‌الله المفلس فی‌امـان‌الله (!) .

شکست مفتضحانه مرو

چگونه شهرهای مرو وخیوه وآخال از ایران جدا شد
ناصرالدین‌شاه قوام‌الدوله راکه باعث‌این‌شکست شده بود
وارونه سوار یابوکرده به دارالخلافه‌آورد

شهر مروکه در روزگاران پیش با دیگرشهرهای ترکمنستان‌امروز ازجمله خیوه و تکه وآخال جزء ایران و خراسان بـزرگ بود . در سال ۱۲۷۷ هجری بدبختانه براثرندانم‌کاری و بی‌کفایتی‌میرزامحمد قوام‌الدوله از دست‌ایران رفت وننگی برننگ‌های تاریخی ایران افزوده‌گشت.

ماجرا اینگونه شروع شدکه ترکمانان‌آخال و تکه و مرو، مرکزیتی‌برای خود ترتیب داده و هرچند یك‌بار به حدود خراسان حمله‌ور میشوند و به‌کشتار وقتل وغارت مردم شهرها میپردازند.

دولت ایران‌که درآن‌زمان زیرنظرمیرزاآقا خان اعتمادالدوله بود حشمت‌الدوله حمزه میرزا راکه عموی شاه بود بـه ایالت خراسان فـرستاد ولی این شاهزاده نالایق‌که حتی نتوانسته بود فتنه سالار را فرو نشاند تا اینکه‌آتش‌آنـرا حسام‌السلطنه برادرکوچکترش فرونشاند . بـه مقابله با ترکمانان غارتگر مأمور گردید و ازطهران برای اوقشونی‌کافی و ساز و برگ جنگی لازم را فرستادند و حمزه‌میرزا توانست درناحیه‌سرخس ترکمانان‌را بکمك قوام‌الدوله‌شکست داده وادار به عقب‌نشینی نماید. این فتح ظاهری ومحدود سبب شدکه حمزه‌میرزا از

ناصرالدین شاه خلعت گرفته به‌گرفتن قمه مرصع مفتخر گردد و نیز قوام‌الدوله را جبه ترمه پولك‌دوزی‌دادند. شاه‌بدنبال این‌قضایا عده‌ای دیگرافواج پیاده وسواره وتوپ ومهمات وپول‌برای‌حمزه میرزا فرستاد تا بسمت مرو حمله‌ور گردد...

ولی حمزه‌میرزا همراه این‌اردوبسوی‌مرو نرفت وببهانه فرستادن خواربار درپشت جبهه ماند و قوام‌الدوله‌که به مقابله بـا ترکمن‌ها شتافته بود وارد پیکار با دشمن‌گردید ، ترکمن‌ها ظاهراً عقب نشستند فـردای‌آن روزکه قوام‌الدوله بـا سپاهیانش ترکمن‌هارا تعقیب‌میکرد درصحرای‌خشك وسوزانی‌بدام افتاد بی‌آنکه راهنما وبلدی داشته باشد تا راه بازگشت را به اونشان بدهد. آنها دراین صحرای خشك راه راگم کردند وگرفتاربی‌آبی شدند و در نتیجه عده زیادی تلفات دادند تا توانستند به‌آب برسند ولی این‌آب هم‌آبی بودکه ترکمن‌ها برگردانده و بـه صحرا انداخته بودند و در همین موقع خودشان نیز ازکمین‌گاهها بیرون‌آمده‌به لشکریان قوام‌الدوله یورش میبرند تشنگی وخستگی قشون و بسته بودن راه‌جلو بواسطه‌آب افتادن درصحرا وحمله ترکمانان ونداشتن موقعیت‌مناسب برای دفع حمله دشمن موجب تلفات فوق‌العاده‌گردید وناگزیر بطرف‌سرخس بازگشتند در حالیکه بیش از نصف عـده‌آنها از بین رفته بود . وتمام خواربـار و مهمات و سلاحهایشان با توپ و وسایل جنگی دیگر را در راه جاگذاشته بودند.

این شکست خفت‌آورکه منجر به از دست رفتن مرو وآخال وخیوه‌گردید برای ایران بسیارگران تمام شد ونفرات افواج از هزار و دویست نفر بـه پانصد نفر رسید و بعلاوه خانواده‌های زیادی را در دارالخلافه وشهرهای دیگر عزادار گردانید.

روسها بدنبال این شکست مفتضحانه خیوه و مـرو وبخارا را فتح‌کرده تا پشت سرخس جلوآمدند بطوریکه دولت ایران دیگرنتوانست‌اراضی و شهرهای از دست رفته را به خاك وطن بازگرداند.

قوام‌الدوله را باکلاه نمدی و سوار بریابو به دارالخلافه‌آوردند(!)

روز ورود قوام‌الدوله به‌دارالخلافه باآن سپاه نیمه‌جان وشکست‌یافته به‌امر

ناصرالدینشاه، رحیم (کن کن) مأمورپذیرائی‌ازجناب‌سردارشکست‌خورده‌شد(!) نایب رحیم‌خان کلاه‌نمدی برسر وی نهاده وقبای کرباسی آبی رنگ رفته‌مندرس وپاره و زیرجامه چاك چاك شده برتن او کرد وگیوه تخت کلفت فرسوده به‌پایش نمود وآنگاه برروی یابوی پالانی سوارش نمود وبا این هیبت وشکل خفت‌بار وشرم‌انگیز درشهر گرداندش، تا اینکه باچنین وضعی بافراشان غضب‌او رابدربار آوردند که سخت هنگام مواجه با شاه مورد شماتت و سرزنش قرارگرفت...

گفته میشد اگرقوام‌الدوله داماد فرهاد میرزا معتمد عموی‌شاه نبود سرخود را از دست میداد...

بهرحال‌این شکست جزء افتضاحات زمان میرزاآقاخان‌اعتمادالدوله بودکه با حسام‌السلطنه فرزند دلیر عباس‌میرزا که قبلا والی‌خراسان بودکینه وعناد داشت وچنانکه‌حسام‌السلطنه بجای‌حمزه‌میرزا حشمت‌الدوله برادربزرگش، و قوام‌الدوله بی‌کفایت مأمور این جنگ شده بود ، فاتح هرات یعنی حسام‌السلطنه بـا آنهمه بصیرت در امورلشکرکشی وآزمودگی جنگی و رشادت، ترکمن‌ها را بسختی درهم‌می‌شکست ونمیگذاشت این‌شهرهای بزرگ وآباد ازکشورایران‌جداگردد.

ناظر قوام‌الدوله موش پخته‌شده رابجای بادمجان بلعید

به قراریکه درکتاب نفیس اوضاع اداری و اجتماعی دوره قاجاریـه بقلم مرحوم عبدالله مستوفی‌آمده است درباره سادگی و بی‌عرضگی قوام لدولـه پس ازآنکه ازشکست وی درصحرای ترکمنستان‌یاد میکند مینویسد: یك روز نـاظر قوام‌الدوله برای وی غذای بادمجان تهیه‌کرده بحضور میآورد اتفاقاً درظرف‌غذا یك‌موش پخته شده جلب توجه قوام‌الدوله رامینماید. قوام‌الدوله باحال عصبانی فریاد میکند این دیگرچیست‌که درظرف غذای بادمجان دیده‌میشود؟ ناظرکه‌ترس براو غلبه‌کرده بود جواب میدهدکه‌آنهم بادمجان‌است قربان، وآنگاه بی‌درنگ دم‌موش راگرفته ازمیان‌ظرف برمیدارد ودردهان‌گذاشته وآنرا میبلعد (!).

ماجرای به چوب و فلك بسته شدن اللهیارآصف‌الدولـه برادرزن فتحعلیشاه بخاطر فرار و پشت کردن به قشون روسیه

داستان افتضاحات وشکست‌های خفت‌آور قوام‌الدوله و به وضع توهین‌آمیزگرداندن وی‌در دارالخلافه مرابیاد چوب وفلك‌شدن اللهیارخان‌آصف‌الدوله برادرزن فتحعلیشاه انداخت.

درگیرودار جنگ‌های ایران با روسیه‌که فرماندهی قشون ایران با عباس‌میرزا بود. فتحعلیشاه برای کمك‌های جنگی به فرزندش‌که درجبهه‌های جنگ با دشمن نیرومند خود دلیریها نموده بود ، اللهیارآصف‌الدوله را بـا دوازده هزار سپاهی عراقی و مقدار متنابهی ساز وبرگ جنگی و توپ و زنبورك بـه آنسوی رودخانه ارس میفرستد تا سپاهیان عباس میرزا را تقویت نماید، اماآصف‌الدوله که مردی بزدل وجبون وترسوبود بجای حرکت قشون و ورود درجنگ شوشی پشت به روسها کرده و درحول وحوش رود ارس‌توقف میکند وخود نیز از فرط وحشت و ترس به تبریز پناهنده میگردد. وقتی قوای‌روس بدلیل برتریهای‌جنگی از رودارس میگذرند و تبریز را اشغال میکنند. آصف‌الدوله به‌طهران فرارمیکند ولی فتحعلیشاه‌کـه از موضوع و جریـان افتضاحی‌که برادرزنش ببارآورده بود مطلع میشود دستور میدهدکه درمیدان ارگ طهران درحضور عباس‌میرزا ومردم اورابه توپ مروارید بسته چوب‌بزنند اتفاقاًاولین‌چوب راهم‌عباس میرزا بدستور پدرش به او میزند . قائم‌مقام فراهانی وزیـر عباس میرزا ولیعهد به مناسبت فرار رسوائی‌انگیزآصف‌الدوله اشعاری ساخته بودکه چند سطراولش چنین بود:

بگریـز کـه هنگام گریـز است
رودرپی‌جان‌باش که‌جان سخت‌عزیزاست
جان است نه‌آن‌است که‌آسانس توان‌داد
بشناس که‌آسان چه ودشوارچه‌چیزاست
آن‌آهوی رم‌کرده که‌دریکشب ویك‌روز
از رود ز کم آمده در دیزج و دیز است
از رود ارس بگذر و بشتاب که اینك
روس‌است که دنبال تو برداشته ایز است

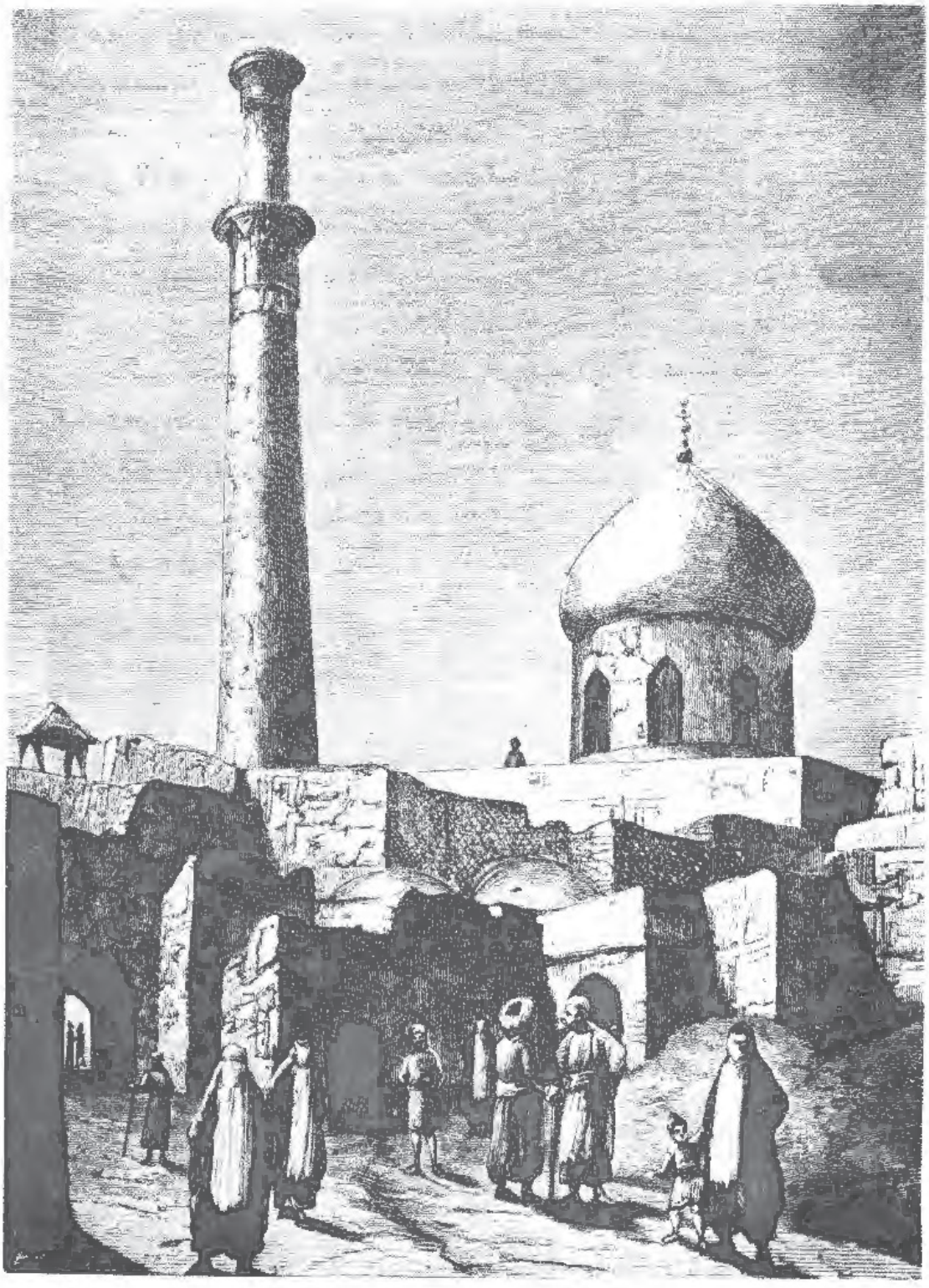
خیابان‌ها و کوچه‌های دارالخلافه ناصری

خیابان باب همایون وحجره‌های آن
مجتمع صنعتگران

خیابان‌باب همایون (باب عالی) ازخیابانهای‌عمده ومهم دارالخلافه‌طهران بود. این خیابان ازشمال به‌جنوب، نیمه شمالی ارگ را بدوقسمت تقسیم میکرد و میدان توپخانه را به‌خیابان درب اندرون مربوط میساخت و چون درست در محاذی باب‌همایون یا سردرالماسیه واقع شده بود بهمین جهت به‌خیابان باب همایون یا خیابان الماسیه معروف شده بود.

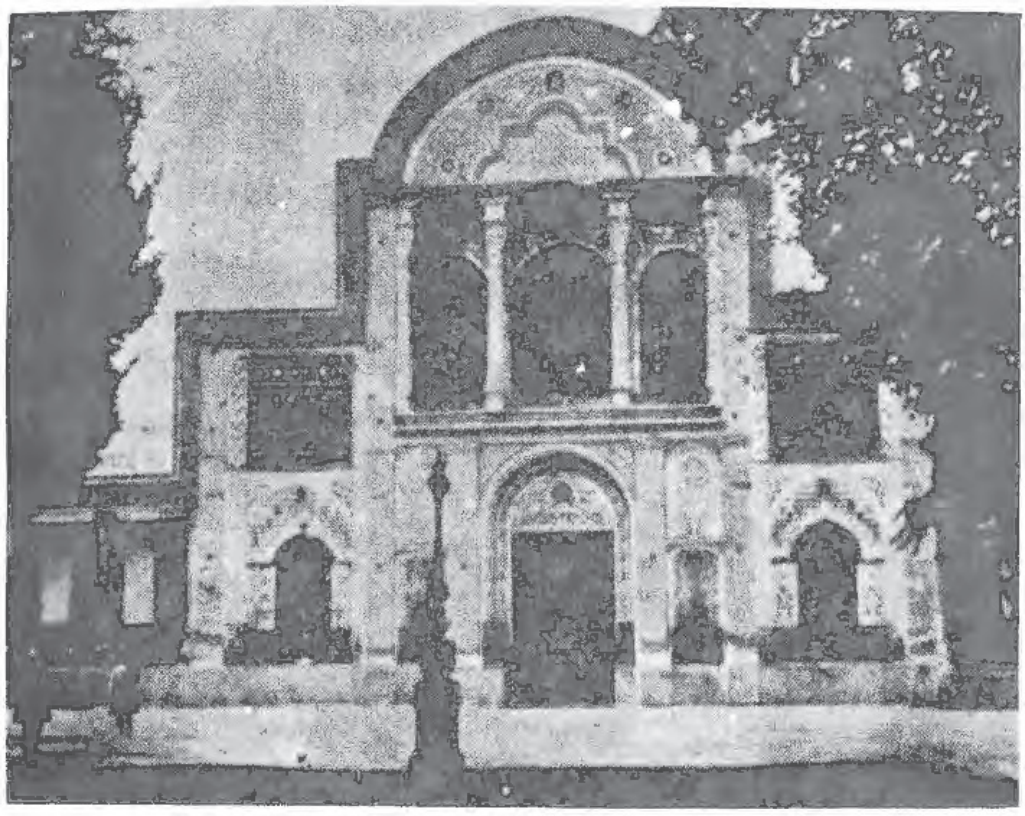
این خیابان درگذشته کوچه‌ای تنگ و کم عرض بود بهمین مناسبت بآن توجهی نمیشد واکثراً ناپاك و کثیف بود، درسال ۱۲۸۸ هجری قمری بدستور ناصرالدین‌شاه محمدرحیم خان علاءالدوله (امیرنظام) آنرا بصورت خیابان عریضی درآورده مغازه‌ها ودکان‌های منظم ونظیفی دردوطرف خیابان ساخت و و حاشیه آنرا درخت کاشت وکف خیابان را نیز سنگفرش نمود. چهار بدنه وسقف باب همایون تماماً ازسنگ خارجی بودکه حوض‌هائی داشت‌که دائماًاز آنها آب جاری وچهار طرفش گلکاری شده بود، هرعصردرمیدان باب همایون دودسته موزیك مشغول نواختن مارش می‌گردیدند.

درخیابان باب‌همایون بناها وساختمانهای دولتی چندی وجود داشت که تدریجاً آنها را خراب کرده بجایشان بناهای دیگری ساختند. مشهورترین این



یکی از گذرهای طهران

بناها عبارت بود از : مدرسه نظام، قورخانه، ومجمع‌الصنایع و مسجد مهدعلیا ، مجمع الصنایع‌الماسیه تقریباً درپشت مسجد مهدعلیا درابتدای خیابان قرارداشت و به‌حجره‌های متعددی تقسیم می‌گردید و استادان وشاگردان درآنجا به‌صنایع و پیشه‌های گوناگونی سرگرم بودند. اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدینشاه در روزنامه‌ایران درباره مجمع‌الصنایع شرحی نوشته است که قسمتی از آن در اینجانقل میشود«.. ازآنجاکه خاطرهمایونی‌پیوسته مایل به‌تکمیل صنایع‌وتشویق اهل حرفت وصنعت است. این اوقات‌به‌نواب اشرف والا امیرکبیر، نایب‌السلطنه وزیر جنگ وحکمران دارالخلافه طهران مقررفرمودندکه مدرسه مجمع‌الصنایع واقعه درخیابان باب‌همایون راکه مدتها بود خالی ازسکنه وبایرمانده بودوجمع اهل حرفت وصنعت دایرنمایند. نواب‌معظم‌له.. دراقرب زمان، مکان مزبور را مرمت وکامل کرده ودرتربیت ووضع و هیئت مدرسه و جمع وتشکیل اهل حرفت وصنعت اقدامات بعمل آوردند. اصناف حرفت وانواع صنایع بااستادان



عمارت وسردرالماسیه



خیابان جباخانه (بوذرجمهری) و قسمتی از برج وحصارهای ارگ



منظره‌یی ازخیابان علاءالدوله (فردوسی) در زمستان

ماهردرآنجا مجتمع و هرحجره را به‌صنعتگری مخصوص دادند . واین است صورت اسامی اصناف مجمع‌الصنایع وامتعه و مصنوعاتی‌که از آنها بظهور رسیده است :

حجره حاج اسماعیل: صندلی فنردارآهنی در نهایت امتیاز، آینه مفضض اعلی، قهوه ریزمطلای نوظهور، آفتابه لگن برنجی، قلمدان مطلا، قاب سیگار مطلا، قداره مطلای طلاکوب ...

حجره استاد محمد صادق: چاقوی تیغ مطلا وتیغ خشکه ازقلمتراش و میوه خوری ، اسباب جراحی از همه چیز ، مهمیز چکمه و نیم چکمه ، اسباب مخابراتی باتمام لوازم‌آن‌که تماماً دراین حجره خود ساخته، بادام شکن.

حجره استاد اسماعیل : پایه فنری وبرنجی کوتاه وبلند، قداره غلاف آهن ممتاز، میوه‌خوری پایه‌دار برنجی بزرگ وکوچك، آجیل خوری پایه‌دار، تنگ برنجی بزرگ‌وکوچك بانواع مختلفه، سینی برنجی مدورومختلفه، سینی‌برنجی مدور ومربع .

حجره استاد بهرام: پرده شبیه همایونی درشکارگاه .

حجره میرزا مصطفی: آینه مصور. مربع تذهیب‌شده، آینه دستی مصور تذهیب‌شده، قلمدان صورت جنگ .

حجره استاد مهدی ساعت ساز: ساعت بزرگ‌زنگی عمارتی که‌تمام‌اسباب آنرا دردارالخلافه طهران ساخته‌اند .

حجره حاج‌عیسی‌خان : عصاهای چوب‌آبنوس، مهردسته‌شیرماهی‌به‌اشکال مختلفه، قاب‌های مختلفه، جای جواهرآلات، جعبه لوازم‌التحریر چوبی، قنداق تفنگ بسیار اعلی .

حجره آقا سیدعلی : قداره قزاقی طرح ایرانی وروسی واطریشی، قداره نظامی‌آهنی بطرح‌های مختلف، قمه‌قزاقی و غلاف برنج منبت، قمه جوهری ، رکاب ودهنه طرز فرنگی ، رکاب و دهنه طلاکوب ایرانی ، کارد جوهری .

حجره میرزا نصراله ، بند قداره نظامی، اشارپ گلابتونی قزاقی ، اشارپ ابریشمی جهت سردست و یقه لباس نظام و یراق‌های پهن و باریك جهت لباس زنانه، گلابتون ریشه ابریشمی جهت پرده ، بند پرده ابریشمی ، قیطان جهت‌دور

مخده .

حجره میرزا رضی، مذهب، جلدآلبوم ، عکس تذهیب کرده ، قلمدانهای تذهیب شده اعلی.

میرزا غلامعلی میناکار : سرقلیان طلای مینا، سرقلیان مس میناکاری شده

حجره مشهدی حسین : پارچه‌های بافته طرزآغاری ازهمه رنگ که در دوازده دستگاه اتصالا مشغول بافتن است .

خیابان ناصریه

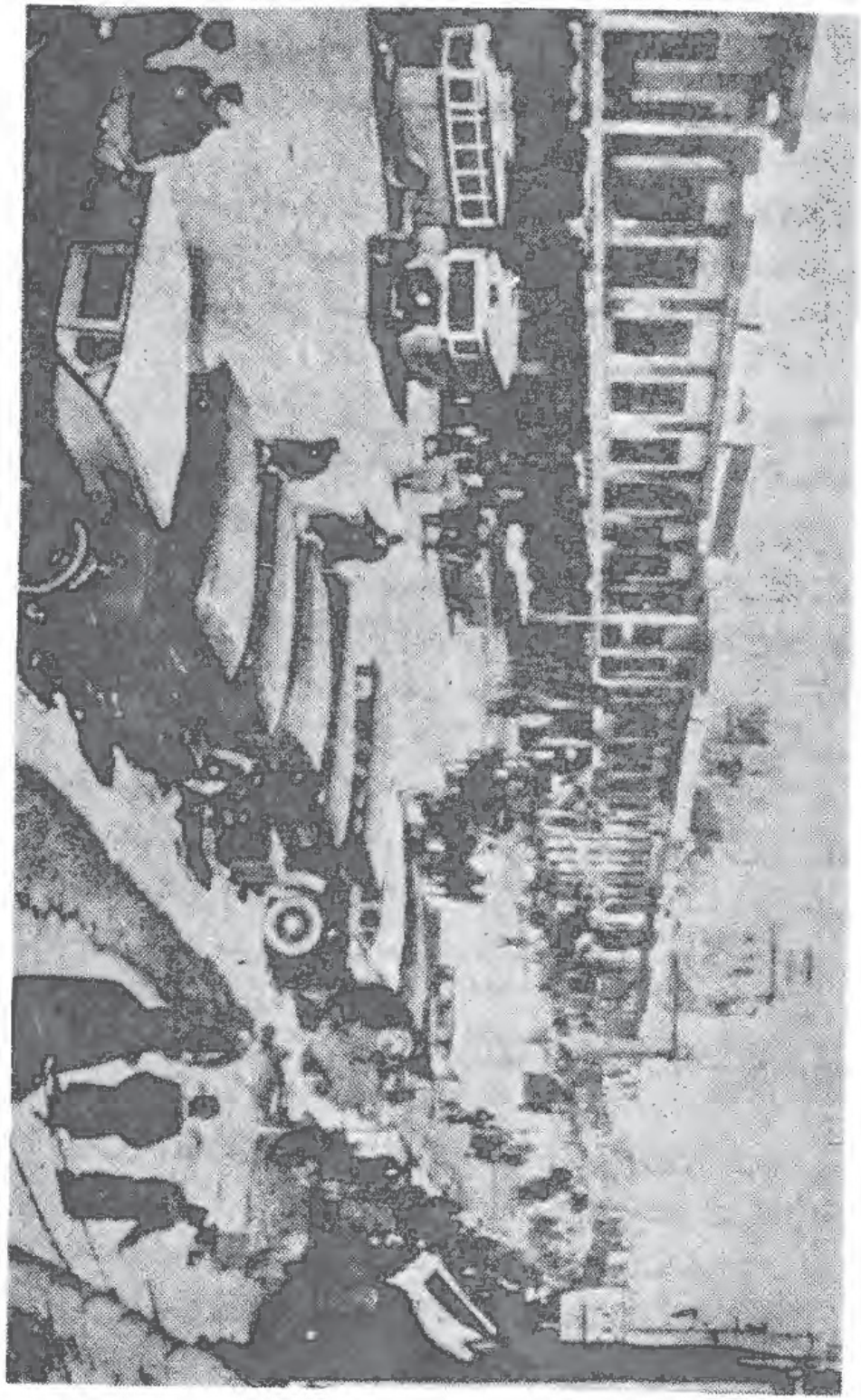
محل خیابان ناصریه پیش از توسعه دارالخلافه‌طهران، خندق شرقی ارگ را تشکیل میداد ودرسمت شرقی این خندق تقریباً ازبرابر شمس‌العماره تا جلو خان‌مسجدشاه‌درپشت‌دکانهای‌شرقی، بازاری وجودداشت که به‌بازار(کنارخندق) معروف بود، زمانی که خیابان ناصریه را تعریض کردند ودکانها وبازار را ازمیان بردند، تیمچه صدراعظم و دکانهای غربی بازار در کنار جبهه جدیدالاحداث خیابان ناصریه قرارگرفت.

خیابان ناصریه تا سال ۱۲۸۹ قمری هنوز سروشکل آبرومندی نیافته بود ودراین سال تکمیل وتنظیف آن به‌امین حضور واگذار گردید و امین حضورهم بدنبال چند سال‌کوشش وفعالیت خیابان مزبور را بصورت یکی ازخیابانهای جالب دارالخلافه درآورد .

درسال ۱۲۹۲ قمری ازدارالفنون که داخل ارگ قرار داشت یك‌دربخیابان ناصریه بازشد .

درسال ۱۳۰۴ قمری در سمت غربی خیابان مزبور متصل به‌بناهای دیوانی برای تلگرافخانه عمارتی بطرزفرنگستان بوسیله علی‌قلی‌خان مخبرالدوله وزیر علوم ساخته‌شد که محل‌آن عمارات ، حالیه محل تلگرافخانه طهران است.

یکی ازخصوصیات و مشخصات خیابان ناصریه وجود ساختمان معروف شمس‌العماره است که جلوه وموقع ممتاز وخاصی به‌این خیابان داده است. در روزنامه شرف درسال ۱۳۰۶ وضع‌این خیابان وسردرشمس‌العماره که باین‌خیابان



خیابان ناصریه پس از تعریض و رفورم اساسی در چهل سال پیش

بازمیشود چنین آمده است: «عمارت مبارکه رفیع‌البنای شمس‌العماره که ذکرش گذشت مستغنی ازذکر ووصف است، خیابان مشجر طولانی باصفائی درپای این عمارت واقع وموسوم به‌خیابان ناصری است که ازجنوب بشمال ممتد و منتهی به‌دروازه میدان توپخانه مبارکه است ومتجاوز ازبیست سال میشود که بامردولت روز افزون احداث و بناشده واکنون ازخیابانهای ممتاز وبلکه تفرجگاههای عمومی شهردارالخلافه‌است، نیزبی‌نیاز ازتوصیف و تعریف میباشد.

دری که درپای شمس‌العماره واقع وازباغ وعمارت خاصه سلطنتی مفتوح به‌این خیابان است اگرچه‌سابقاً هم ازابواب معتبره عالیه عمارات مبارکه‌سلطنتی شمرده میشد ولی سردری که درخور جلوس شاهانه باشد نداشت، سه چهار سال قبل برحسب اراده واشاره اعلیحضرت، واهتمام و توجه مخصوص امین‌السلطان وزیراعظم سردری بسیار عالی وتالاری مزین به‌لطایف آینه‌کاری وظرایف مقرنس وگچ‌بری روبه‌مشرق بناکردند که همه روزه هنگام طلوع آفتاب ازلمعات نور، تالار مزبور چنان مشعشع ودرخشان میشود که دیده بیننده‌را خیره می‌سازد و همه وقت بانواع مبل واسباب گرانبها آراسته ومرتب است .

خیابان جباخانه (بوذرجمهری)

بخش جنوبی ارگ سلطنتی از تقاطع خیابان ناصریه تاگلوبندك خیابان جباخانه بود ودهانه‌های بازار بزرگ وبازارکفشدوزها و سبزه میدان ودرجنوبی تکیه دولت ودوستاق خانه و جباخانه دولتی دراین خیابان قرارداشت .

این خیابان که ازپرساختن خندق جنوبی ارگ و افزودن کوچه لب خندق برآن درزمان ناصرالدینشاه بوجود آمده بود قبلا باپل چوبی بنام «تخته‌پل» که برروی خندق بسته شده بود وسپس بوسیله دروازه سردرنقارخانه باارگ مربوط می‌شد و بهمین علت هم خیابان ومیدان جنب آنرا «خیابان تخته پل» ومیدان‌تخته پل می گفتند .

خیابان چراغ گاز

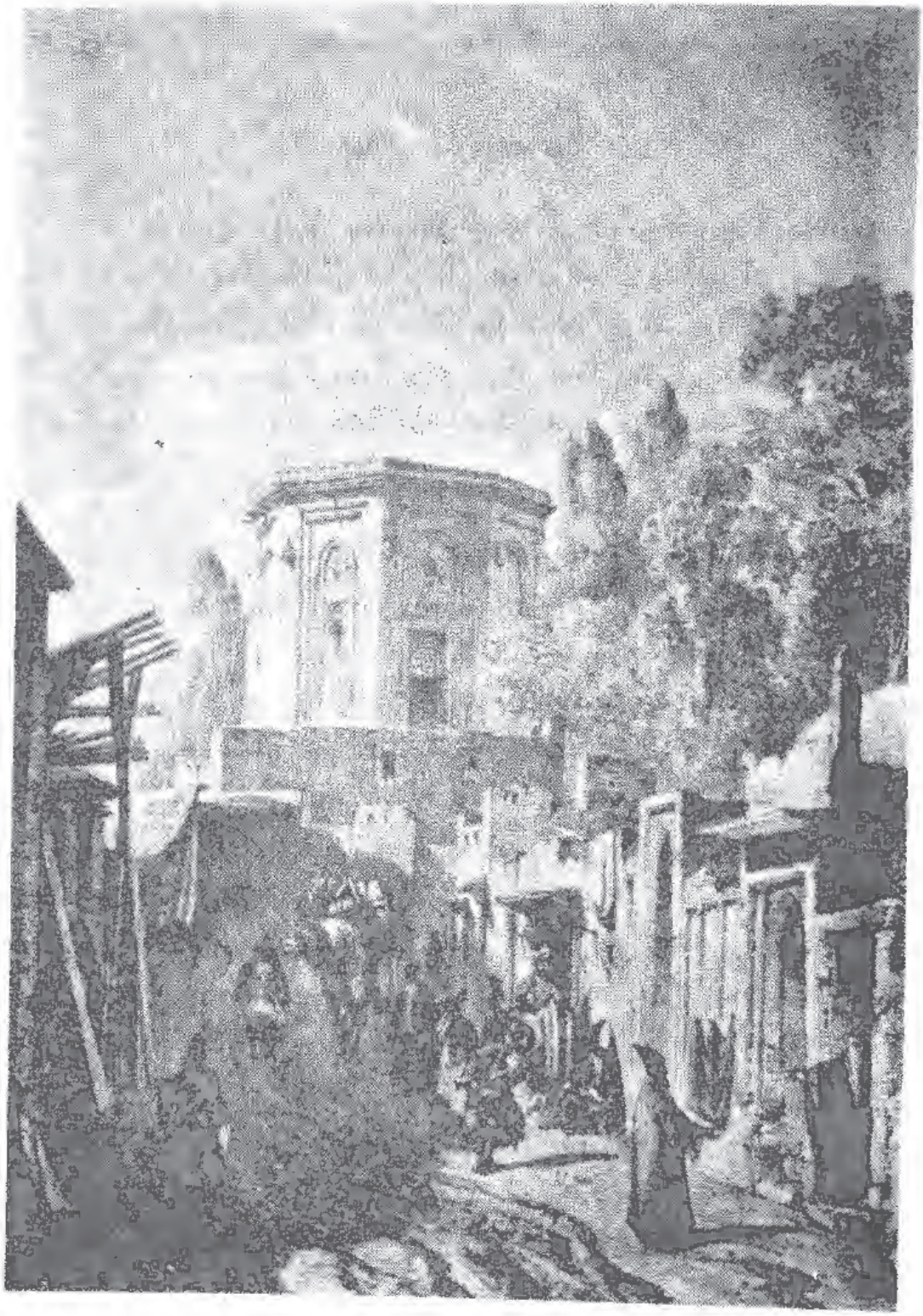
از میدان توپخانه شش خیابان منشعب شده و ادامه مییافت که همه آنها ازطرف میدان دارای دروازه یا سردر بود. درجنوب ضلع شرقی میدان، دروازه خیابان چراغ گاز برپاگردیده بود که دارای در بزرگی بود باکاشی‌های رنگین، این خیابان بعلت ایجادکارخانه چراغ گاز درآن، بااین نام شهرت یافته بود و آنگاه که استعمال چراغ برق توسعه بیشتری یافت وکارخانه چراغ برق جای چراغ گاز را گرفت نام آن تغییر کرده خیابان چراغ برق‌گردید که اینك‌خیابان امیرکبیر نامیده میشود.

خیابان علاءالدوله

درگوشه شمال غربی میدان توپخانه، دروازه و خیابان علاءالدوله یا باغ ایلخانی قرار داشت وگاهی بعلت اینکه خانه‌های امین‌السلطان دراین‌خیابان‌بود، امین‌السلطان نیزنامیده میشد ولی دراین اواخر آنرا بنام فردوسی شاعر بزرگ ایران نامگذاری کردند.

وضع این خیابان بطوریکه اعتمادالسلطنه مینویسد چنین‌بود: کوچه باغ ایلخانی بسیار کوچه راست وطولانی است. عرض آن ازپانزده‌ذرع تابیست‌ذرع وطول‌آن نزدیك به‌دوهزار وپانصدذرع است.

طرفین کوچه همه درخت‌های خوب کاشته شده وکوچه سنگ فرش‌است وکنارنهرهای دوطرف همه ازسنگ و شبها باچراغ‌ها و فانوس روشن است و جنبین این کوچه باغات وعمارات‌عالیه‌هست، درطرف‌راست، خانه‌وباغ‌وعمارات جناب احمد علاءالدوله وزیردربار اعظم‌وامین‌السطان وجناب حاجی‌ظهیرالدوله ایشیك‌آقاسی باشی وبعضی ازخانه‌های مخبرالدوله وسفارت نمسه (اطریش) و فرانسه وبعضی خانه‌ها ودکاکین، درطرف دست چپ نیزدکاکین وبعضی‌خانه‌های فرنگی وارامنه وباغ ایلخانی قرارگرفته است، وکالسکه خانه‌دولتی و غیره، و بعد ازآن سفارتخانه وباغ سفارت دولت بهیه انگلیس است، بعدازآن منتهی میشود به‌سفارت‌خانه دولت سنیه عثمانی واین کوچه همین‌طور که ازباب‌همایون‌درخت-



منظره‌ای از کوچه‌های طهران عهد ناصری

کاری‌شده است به‌انتهای سفارت دولت بهیه‌انگلیس منتهی می‌شود .

خیابان لختی (سعدی)

خیابان لختی که امروز بنام‌خیابان سعدی معروف میباشد، جزء خیابانهائی بود که ازمیدان توپخانه منشعب میشد. این خیابان‌را بعلت اینکه در آن رفت‌و آمد بسیار کم صورت می گرفت وغالباً شب‌ها هم عده‌ای دزد وشب‌رو آن چند نفـر آدمی‌را هم که جرأت می کردند و از این خیابـان می گذشتند لخت می کـردند (جیب‌هایشان‌را میزدند) باین‌جهت آن را خیابان لختی می گفتند .

خیابان سپه (خیابان مریضخانه) وماجراهای آن

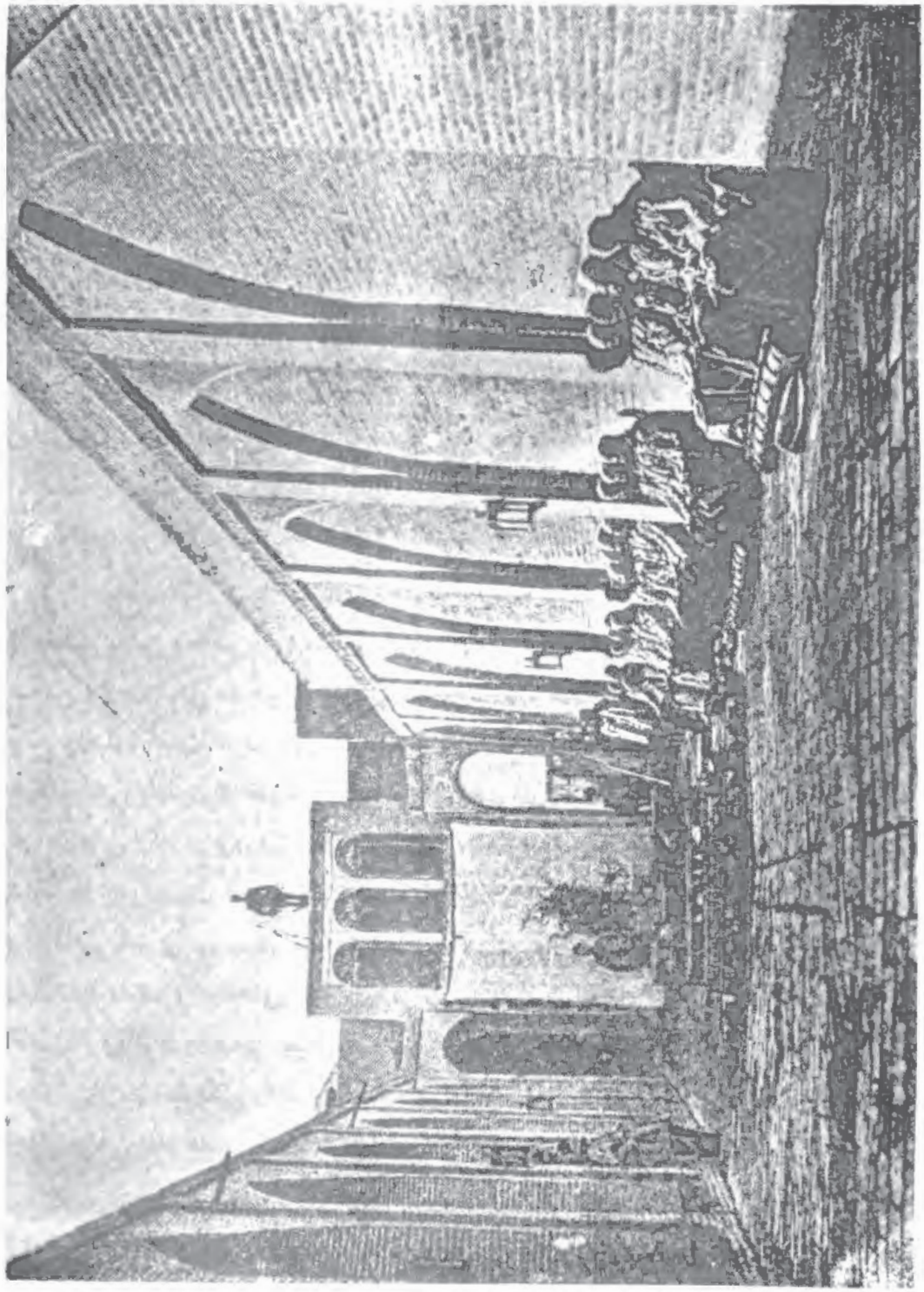
اولین زندان دارالخلافه

خیابان‌سپه دردارالخلافه طهران نام دیگری داشت وچون‌اولین مریضخانه دولتی درزمان ناصری دراین خیابان تأسیس شده بود آنرا خیابان مریضخانه میگفتند. این خیابان درضلع غربی میدان توپخانه و دروازه وخیابان مریضخانه ساخته شده بود، که‌ازمیدان توپخانه تامیدان اسب دوانی جدیدکه درسال ۱۲۹۹ قمری باغشاه نامیده میشدادامه داشت. پس‌ازگذشت چندین سال دومین‌بیمارستان دولتی درمحل قورخانه (تخشائی امروز) دایرشد واندکی دورترازخیابان خاکی وپردست‌انداز مریضخانه آنروزی، گورستان شهرقرار گرفت‌که درچهار راه حسن‌آباد امروز ومرکز اداره آتش‌نشانی‌کنونی بود، یکی دیگرازجاهای قابل توجه خیابان مریضخانه، زندان‌دارالخلافه بودکه درهمین‌خیابان‌قرارداشت‌وعلت هم این بودکه چون درآن روزهاپایتخت فاقد زندان وساختمان جداگانه‌ای‌برای نگاهداری محکومین بود، مسئولان آن روز آمدند ودریك محل‌متروکه بیغوله مانندی‌که درضلع شرقی سه راه خیام قرارداشت محلی‌را اختصاص باین کارداده زندانیان را درحالیکه باغل وزنجیر بهم پیوسته بودند آنجا نگاهداری کردند. نکته جالب توجه اینکه چون زندان آنروزی دارالخلافه زیرنظر داروغه‌ها اداره میشد وبودجه واعتباری برای دادن غذا ولباس ودرمان زندانیان وجود نداشت‌هر شب جمعه بدستور سرداروغه وگاهی خود زندانیها، آنهارا از درون بیغوله

بیرون‌آورده ودربرابـر دیدگان رهگذران قرار میدادند ومردم نیز با دیـدن این مردم بیچاره باسرووضع رقت‌آور بعلت شدت تأثر، نذورات وخیراتـی در راه نوع دوستی میپرداختند تابه مصرف زندانیان برسد. ماجراهای دیگری که مربوط به خیابان مریضخانه میشد، این بودکه نخستین هواپیما دراین خیابان قرارگرفت زیرا خلبان آن ناچار بعلت نبودن فرودگاه ناچارشد هواپیمارا دراین خیابان کـه البته آن روزها صورت خیابان‌را نداشت فرودآورد، پرواز هواپیما که نخستین‌بار درآسمان طهران ظاهـر میشد حیرت و بهت طهرانیان را بـرانگیخت و ساکنان دارالخلافه‌کار وزندگی خودرا رهاکرده چشم بآسمان دوخته بودند واز داروغـه ومجتهد وقت در مورد پرواز این جسم پرنـده عجیب پرسش‌هائی میکردند، از میان خاطره‌نویسی‌ها ویادداشتهائی که دردست است، نام اولین خلبان گویا ژنرال (سایکس) بودکه میگفتند ازاهالی جزیره (انگلیس) است، متصدیان هواپیما نیز وقتی درجه بهت و تعجب مردم را دیدند بـرای نمایش این عقاب آهنی از اهالی طهران دهشاهی میگرفتند و اجازه میدادندکـه باچشم‌های خود هواپیما را تماشا کنند. یکی دیگرازماجراهای جالب خیابان مریضخانه شلیك توپهائی‌بودکـه در همین خیابان قرارداشت وپایان روز وآغازصبح ودرماه رمضان وقت افطاروسحر را باغرش خود به مردم خبر میدادند.

خیابان لاله‌زار (باغ لاله‌زار)

یکی‌از خیابان‌های نسبتاً پررفت وآمد وپر زرق وبرق طهران‌که هنوزهم پس‌ازگذشت سالیان دراز، درخشندگی و رونقی دارد خیابان لاله‌زار است. این خیابان در زمان فتحعلی‌شاه قاجار خارج‌ازمحدوده دارالخلافه قرارداشت وفضای وسیعی بوده‌که آنرا باغ لاله‌زار میگفتند. باغ، گردشگاه ومحل تفریح جمعی‌از اعیان ورجال وبزرگان قوم بوده‌که در روزهای تعطیل وگاهـی عصرها سواره با کالسکه واسب آنجا میرفتند وگشت‌وگذارمیکردند. درباغ لاله‌زار ازنمایندگان‌و سفرای خارجی پذیرائـی میشد وبهمین جهت چندین جایگاه آبـرومند ومناسب بـرای پذیرائی ازنمایندگان ممالك خارجی تعبیه شده بود. بعدها درباغ‌لالـه‌زار



انبار مبارکه (زندان‌طهران)

وسائل تفریح وتماشا فراهم گردیده وزمانی قسمتی از آنجا به باغ وحش اختصاص یافته وبرای مردم نمایش‌های جالبی ازحیوانات وحشی رام شده ازقبیل شیروفیل وانواع میمون‌ها میدادند.

باغ لاله‌زار بعدها ازصورت باغ بیرون آمد وپس‌از قطع اشجار ودرختان آن، دوخیابان عمده درآن احداث کردند که یکی خیابان لاله‌زار ودیگری خیابان لختی (اکباتان کنونی) گردید.

وقتی خیابان لالـه‌زار ازباغ لاله‌زار متولـد شد خط واگون اسبی‌را باین خیابان هم کشیدند وهمین‌امر موجب ترقی وپیشرفت لاله‌زار گردیده در آن تعداد زیادی خانه ومغازه بوجودآمد که همین مغازه‌ها بعدها رونقی یافته خیابان لاله‌زار را بصورت بهترین خیابان‌های دارالخلافه طهران درآوردند.

«درکتاب سفرنامه اورسل خیابان لاله‌زار چنین توصیف شده‌است»:

خیابان لاله‌زار به خیابان «دکترتولوزان» نیزمعروف است زیرا این‌پزشك یا حکیم باشی مخصوص ومشاور مورد اعتماد شاه (ناصرالدینشاه) در این خیابان سکنی دارد، محل مسکونی این پزشك، یك کاخ مجلل نیست، بلکه خلوتکده‌ای دنج و ساده است که درخوریك حکیم وارسته‌ای چون او میباشد، درمقابل خانه حکیم‌باشی یك پارك عمومی نسبتاً زیبائی قـرار دارد. کلیـه محلات مشرف بـه خیابان‌های لاله‌زار ودولت بعداز جلوس ناصرالدینشاه احداث وآباد شده‌است، سابقاً دراین قسمت شهرجزخرابه‌ها ویاباغ‌های اختصاصی شاهزاده‌ها ازساختمان وآبادانی خبری نبود، در صورتیکه حالا دراین محله جدید چند خیابان وسیع و زیباکشیده‌اند، وخانه‌های مجلل واعیانی چند نفرازافراد سرشناس ایرانی ومحل اقامت اروپائیان درهمین خیابانها واقع شده از جمله خانه خارجیان، خانه کنت‌دومونت‌فرت اطریشی رئیس نظمیه طهران بودکه درهمین خیابان بود وهنوزهم چهار راهی بنام همین کنت درخیابان لاله‌زار وجود دارد.

خانه «خواهران سن ونسان» در لاله‌زار*

دریکی‌از کوچه‌هائی که خیابان‌های دولت ولاله‌زار را ازعرض به‌هم‌وصل میکرد، جمع کثیری‌از گدایان، کاسه بدست ظهر وشب، مقابل درکوچك کوتاهی جمع میآمدند. این خانه متعلق به خواهران «سن‌ونسان دوپل» بود. این‌خواهران نیکوکار تنها به مراقبت ازمرضای اروپائی اکتفا نمیکردند، یك مطب مجانی نیز داشتند که‌کاملا دراختیار مردم فقیر ومحتاج بود ارمنی‌ها، یهودیها، زرتشتی‌ها، نسطوریها، مسلمانان وخلاصه همه میتوانستند باین در روی‌آورند، چون‌نوع‌دوستی وخدا پرستی واقعی این خواهران، بالاتر وبیشترازاین بود که میان‌نژادها وفرقه‌های مذهبی تفاوت قایل شوند باین جهت دختران مقدس عمیقاً موردستایش وتحسین ایرانیها قرارگرفته بودند. زنهای‌اندرون و خانم‌های متمول باطیب‌خاطر برای‌آنها تحفه‌ها وپیشکش‌هائی میفرستادند، حتی خودناصرالدینشاه نیزسالانه‌در حدود دویاسه هزار فرانك کمك مالی میکرد. مدرسه (خواهران) محل تحصیل دختران اروپائی مقیم طهران وارامنه‌کاتولیك بود، شاگردان دراین مدرسه دروس تاریخ، جغرافی، زبان فرانسه وخیاطی یاد میگرفتند.

کلیسای‌کاتولیك که بوسیله دو نفر (لازاریست) فرانسوی اداره میشد در مجاورت مدرسه خواهران واقع شده وکلیسای کوچك ومحقرسفیدکاری‌شده‌ای بود که اثاث چشمگیرش عبارت بود ازچند مجسمه مقدسین، یك دستگاه ارگ کوچك، ولی درحد نهایت تمیزی ونظافت.

کوچه نایب‌السلطنه (داور)

این کوچه که اکنون به‌علت بنای‌کاخ دادگستری درسمت غربی‌آن بنام مرحوم داور نامگذاری شده‌است ارگ‌را درگذشته ازجنوب بشمال به‌کوچه درب‌اندرون متصل میکرد. نام قدیمی‌تراین کوچه معلوم نیست ولی‌ازهنگامیکه

---

* ازکتاب سفرنامه ارنست‌اورسل فرانسوی، ترجمه علی‌اصغرسعیدی.

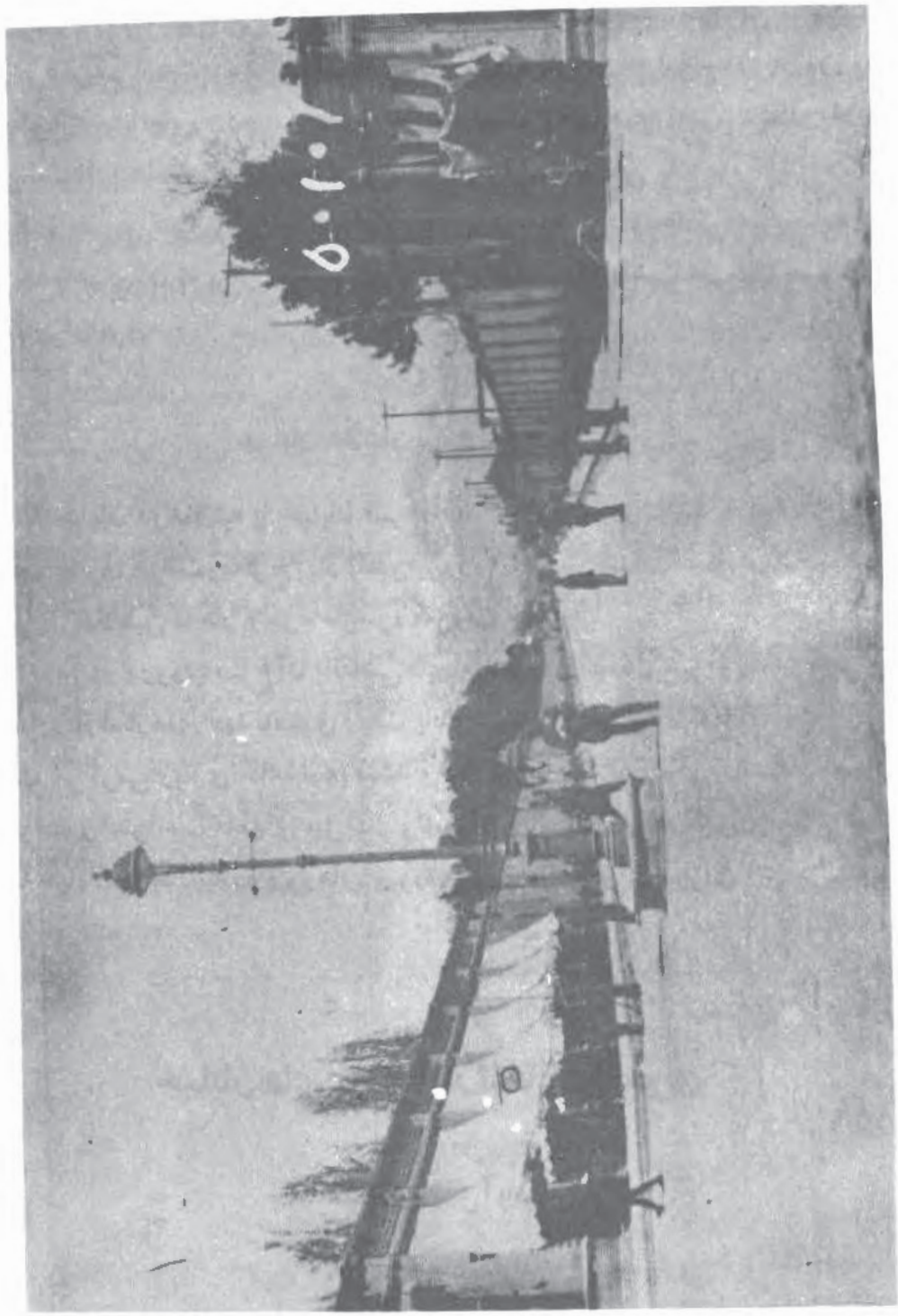
عمارات کامران میرزا نایب‌السلطنه ووزیر جنگ ناصرالدینشاه درمحل قسمتی‌از عمارات فتحعلی‌شاهی در سمت شرقی‌این کوچه ساخته شد،به‌کوچه نایب‌السلطنه معروف‌گردید. که جناب وز ر و مستوفیان عظام درآن می‌نشینند و طرف دست راست کوچه‌دیوارهای عمارات دولتی وعمارات‌نایب‌السلطنه‌امیر کبیر میباشد.

خیابان دولت

خیابان دولت که‌ازخیابان‌های طویل دارالخلافه بود وامروز دیگر اثری‌از آن باقی نیست ازخیابانهائی بودکه به میدان توپخانه منتهی میشد، این خیابان‌را خوب سنگفرش‌کرده بودند ودوطرف‌آن جویباری بودکه آب درمیان‌آن‌جریان داشت ونیز درختان فراوان کاشته بودند. در نزدیکی خیابان مزبور باغ‌های با صفای‌سلطنتی‌واقع‌شده بود، اروپائیان خیابان دولت‌راکوی نمایندگیهای‌خارجی مینامیدند باستثنای سفارتخانه انگلستان، که درپارك بزرگی واقع شده کلیه‌اعضای سفارت بطور پراکنده در داخل‌آن سکونت داشتند. اولین رستوران بـه مفهوم امروزی‌که بنام «حوضخانه» معروف بـود در این خیابان بوجود آمدکـه پاتوق صاحب منصبان وارامنه بود.

خیابان امیریه

خیابان امیریه کنونی که هیچگونه شباهتی به‌امیریه در دوران‌گـذشته ندارد در روزگاران پیش‌یکی‌ازبزرگترین ودل‌انگیزترین‌تفرج‌گاههای مردم‌دارالخلافه بود وچون غالب اعیان واشراف تهران ومخصوصاً امـراء و امنای دولت دراین خیابان یابکلامی دیگر دراین محل سکونت داشتند دارای ارج و قرب فـراوان بود. اولین‌کالسکه‌های مجلل وزیبا برای اعیان واشراف ساکن این خیابان ساخته وپرداخته شد وشاهزاده ناصرالدوله که درهمین خیابان منزل داشت نخستین‌کسی بودکه درشکه‌ای بسبك اروپائی باشش اسب برای خود ساخته بودکه درخیابان امیریه دربرابرچشمان کنجکاو وحیرت زده مردم عبور و مرورمیکرد ، درشکه‌چی



خیابان امیریه وچهارراه سابق‌آن‌که تقاطع سپه وهمین خیابان بود

وی مردی بنام (حسن تاتار) بود که ازابتدای کار شاهزاده، سورچی این مرد بود وتاآخرعمرهم همچنان هدایت این درشکه را بعهده داشت . امانام خیابان منیریه که یکی‌از خیابانهای منشعب ازهمین خیابان است ازخواهـر نایب‌السلطنه یعنی دخترناصرالدینشاه گرفته شده بود سرتاسرمنیریه ومهدیه فعلی باغ بزرگی بود که دانشکده افسری کنونی تنها ساختمان آن محسوب میگردید وبخاطرهمین خیابانها وکوچه باغهای آن که پراز درخت بود وهوای دلکشی که داشت تفرجگاه‌عمومی مردم‌طهران بود.

خیابان دوشان‌تپه وباغ وحش

خیابان دوشان‌تپه یا خیابان فـرح‌آباد از دروازه دوشان‌تپه (میدان ژالـه) بطرف مشرق میرفت‌وبه‌فرح‌آباد (قصرفیروزه) باغ‌وساختمان، محل‌خوشگذرانی بعضی‌از سلاطین قاجار وکوه سرسره معروف میرسید.

سردر ورودی بـاغ آن بانقاشی‌های مختلف از اشکال شیر وپلنگ وببر و مناظری ازشکارهای عهدناصری زینت یافته بـود ودرقسمتی ازباغ آن حیواناتی جهت سرگرمی وبازی‌نگاهداری، میشد وعمارتی بنام کلاه فرنگی داشت که محل سکونت واستراحت ماههای بین‌بهار وتابستان وپائیز و زمستان ایشان معلوم شده بود. خیابان دوشان‌تپه در روزهای سیزده نوروز مردم برای اجرای این سنت بـه آنجا میرفتند.

خیابان‌های دیگر دارالخلافه ناصری

خیابان جلیل‌آباد

خیابان جنب حصارغربی‌ارگ راکه اکنون «خیابان خیام» نام دارد خیابان جلیل‌آباد میگفتند، این خیابان ازگلوبندك شروع میشد وبـه خیابان مریضخانـه

(سپه) ختم میگردید ولی مثل امروزازطرف جنوب ادامه نداشت. درطرف‌شرقی خیابان دیوار وبرجهای ارگ ودهانه خیابان درب‌اندرون ودرسمت غربی محله قورخانه قدیم و محله سنگلج و خانه‌های مردم و اعیان‌طهران قرار داشت. چون خندق غربی ارگ بیش‌از خندق‌های سه طرف دیگر ازخاك انباشته شده وتبدیل به‌کوچه‌گردیده بود باین علت پیشینه خیابان جلیل‌آباد ازخیابانهای ناصریه و جباخانه‌بیشتراست ولی‌چون باندازه‌آن دو، شهرت واهمیت نداشت بهمین‌جهت درنوشته‌ها وکتابها ازاین خیابان‌کمتر نام برده شده است.

درخیابان جلیل‌آباد مؤسسات و عمارات مهمی وجود نداشت، زیرا همه بناهای سلطنتی جنب این خیابان با داخل ارگ مربوط بود وازاین سمت دری به خیابان نداشت.

دیگر ازخیابانهای مهم‌دارالخلافه، خیابان ری بودکه ازسه‌راه امین‌حضور تاگارماشین‌فاصله داشت وبالاخره خیابان اسماعیل بزاز ـ خیابان‌شاه‌آباد‌ـخیابان اسلامبول ـ خیابان شاهپور ـ خیابان امیریه‌بود.

واقعهٔ (رژی)

واگذاری انحصاردخانیات (تنباکو) به شرکت انگلیسی(تالبوت) وقیام و شورش مردم دارالخلافهٔ ناصری

از حوادث مهـم و قابل توجه عصر ناصری واقعه معروف به (رژی) یـا واگذاری امتیاز دخانیات ایران بـه یك شرکت انگلیسی‌است، این واقعه درسال ۱۳۰۹هجری قمری به وقوع پیوست ومتعاقب واگذاری چنین‌امتیازی ماجراهای خونین ومهمی‌دردارالخلافه طهران اتفاق افتاد.

داستان این‌امتیازازاین قرار بودکه هنگامی‌که ناصرالدین‌شاه درسفر سوم خود درلندن‌اقامت داشت شخصی‌بنام «ماژورتالبوت» انگلیسی‌ازشاه‌ایران‌تقاضای تحصیل‌امتیازخرید وفروش‌دخانیات ایران رامی‌نماید واین‌شخص‌پس‌ازتمهیداتی چند وگویا باآجیل‌دادن (رشوه)به چند تن‌ازهمراهان ناصرالدین‌شاه رضایت شاه را بسوی خود جلب می‌نماید.

تالبوت پس‌ازبازگشت ناصرالدین‌شاه به ایران شرکتی‌با سرمایه ششصد و پنجاه هزارلیره درلندن تشکیل‌می‌دهد وسپس‌به ایران عزیمت می‌کند ودرطهران با یاری (سردروموند ولف) وزیرمختار انگلیسی موفق بـه تحصیل امتیاز انحصار تجارت دخانیات درکشورما می‌گردد.

مدت قرارداد امتیازکـه اکنون بنام (شرکت رژی) خوانده میشود پنجاه سال بود وتالبوت متعهد شدکه در برابر این امتیازسالی‌پانزده هزارلیره به دولت





دو تصویر از ناصرالدین‌شاه در هنگام واگذاری امتیاز دخانیات

ایران بپردازد.

تالبوت حق امتیازسال اول را هـم پس از امضای قرارداد پرداخت کرد و برای مرکزفعالیت خود بـاغ ایلخانی‌را در خیابان علاءالدوله که دارای چندین اطاق وفضای بزرگی‌بودخریداری کرد. وتأسیساتی‌نیزدرحومه تهران احداث کرده انبارهای متعددی ساخت وبا صد وده‌کارمندکارش‌را شروع نمود.

دولت وقت‌که امین‌السلطان در رأس‌آن قرارداشت واگذاری این‌امتیاز را قـدم مهمی برای افزایش درآمـد و جلب سرمایه‌های خارجی می‌دانست ولی روشنفکران و وطن‌خواهان انعقاد چنین قراردادی را یـك نقشه شوم برای توسعه نفوذ استعماری انگلیس‌تلقی کردند.

شرکت (رژی)بدون‌توجه به‌افکارعمومی‌ومنافع بازرگانان توتون وتنباکو وبدون اعتنا به رقابت سیاسی روسیه وانگلستان درایران به‌گسترش دامنه‌کار خود دست یازیدودرشهرهائی که مرکز کشت یاتجارت تنباکووتوتون بود شعبه «ادارهٔ انحصار دخانیات» راگشود وشروع به خریداری کردن تنباکواز کشاورزان نمود.

واگذاری امتیازکه ابتدای امر درخفا صورت‌گرفته بود ناگهان به‌آگاهی مردم رسیده‌اینجا وآنجا نغمه ناسازگاری ومخالفت با چنین‌قراردادی سازگردید. نخستین عکس‌العمل، مخالفت خود بازرگانان توتون وتنباکوبودکه منافع خود را درخطرمی‌دیدند. بدنبال‌آنها چند نفراز روحانیون وعده‌ای از زعما و سلسله‌جنبانهای محلات طهران بمنظورجلوگیری ازنفوذ خارجیان‌درمیان جامعه‌مسلمان ایران با عملیات کمپانی انگلیسی بـه مخالفت برخاستند و متعاقب آن قیام مـردم آغازشد .

بعد از طهران کـه موج‌های مخالفت مردم یکسی پس از دیگری بحرکت درآمد، درتبریزنیزجوش وخروش دامنه‌داری‌آغازگردید وشورش‌هـا برانگیخته شد. درهمین‌وقت ازطرف ناصرالدین‌شاه مأمورمخصوصی‌با دستخط شاه روانـه تبریزگردیدتا دراسکات مردم بکوشد ولی‌تبریزیان سگ‌کورو گری‌را به ریسمان بسته،کاغذی به‌گردنش آویختند ودرکوچه‌ها گرداندند تا مأموردولت را بـه این صورت نمایش‌دهند وبعداعتراضات خودرابصورت تلگراف برای‌شاه فرستادند. دراین‌شهراعلانات کمپانی رژی را ازدیوارها کندند وبجای‌آن اعلانات اعتراض-

آمیز نصب نمودند.

درهمین‌وقت مرجع‌عالیقدر وبزرگ شیعیان(میرزای‌شیرازی) که در سامره اقامت‌داشت‌طی‌نامه‌ای که‌برای‌مردم فرستاد به‌آنان‌توصیه نمود تابا‌امتناع‌ازمصرف دخانیات‌شرکت‌رژی،این‌شرکت‌را ساقط گردانند. وبدنبال‌این نامه‌تمام‌فروشندگان دخانیات با وحدت واتحاد کلمه دکان‌های خود را بسته وهمه‌جا قلیانها را به‌کنار گذاشتند.

اما درخود دربار و حرمسرای ناصرالدین‌شاه عکس‌العمل جالب‌تر بود، اکثرخواتین و زنان شاه قلیانهـا را شکسته ونه تنها استعمال دخانیات را منـع کردند بلکه ازآماده ساختن‌قلیان برای شاه نیزخودداری کردند.

حمله وهجوم به ارگ دارالخلافه

دکتر(فوریه) پزشك مخصوص ناصرالدین‌شاه که خود در دربارمقیم بوده است درکتاب خود بنام (سه سال در دربارایران) چنین‌می‌نویسد: «یك امتیازکه ایران را به انقلاب تهدید می کند وبه یك شرکت انگلیسی‌تفویض‌گردیده امتیاز دخانیات است. این امتیازکـه بدون دادن رشوه‌کلان درحدود دو میلیون بدست نیامده در۲۸ رجب ۱۳۰۷ هجری برابربا ۲۱ مارس ۱۸۹۰ میلادی به‌امضاء رسیده است. ودرست درآغازبهارسال ۱۸۹۱ فوجی ازاتباع وکارمندان انگلیسی تقریباً ازهمه‌جا بطرف ایران سرازیرشدند. طولی نکشیدکه نتایج هجوم نگلیس‌ها بـه ایران ظاهرشد، زیرا ازهمه‌جا صدای‌اعتراضات برخاست ودرمراکزمهم شورش‌هائی پدیدارگردید. در طهران جوش و خروش عظیمی ظهورکـرد، عده‌ای زیاد توقیف وتبعید شدند... چند روزاست جریان تلگراف میان‌کابینه شاه وتبریزقطع نمیشود ازقرارمعلوم‌جمعیت خشمگین‌جلوقصرولیعهدازدحام‌کرده وتقاضای جدی دارندکه حقوق مردم رعایت شده امتیاز لغو گردد. اما شاه برسر دو راهی قـرار گرفته است».

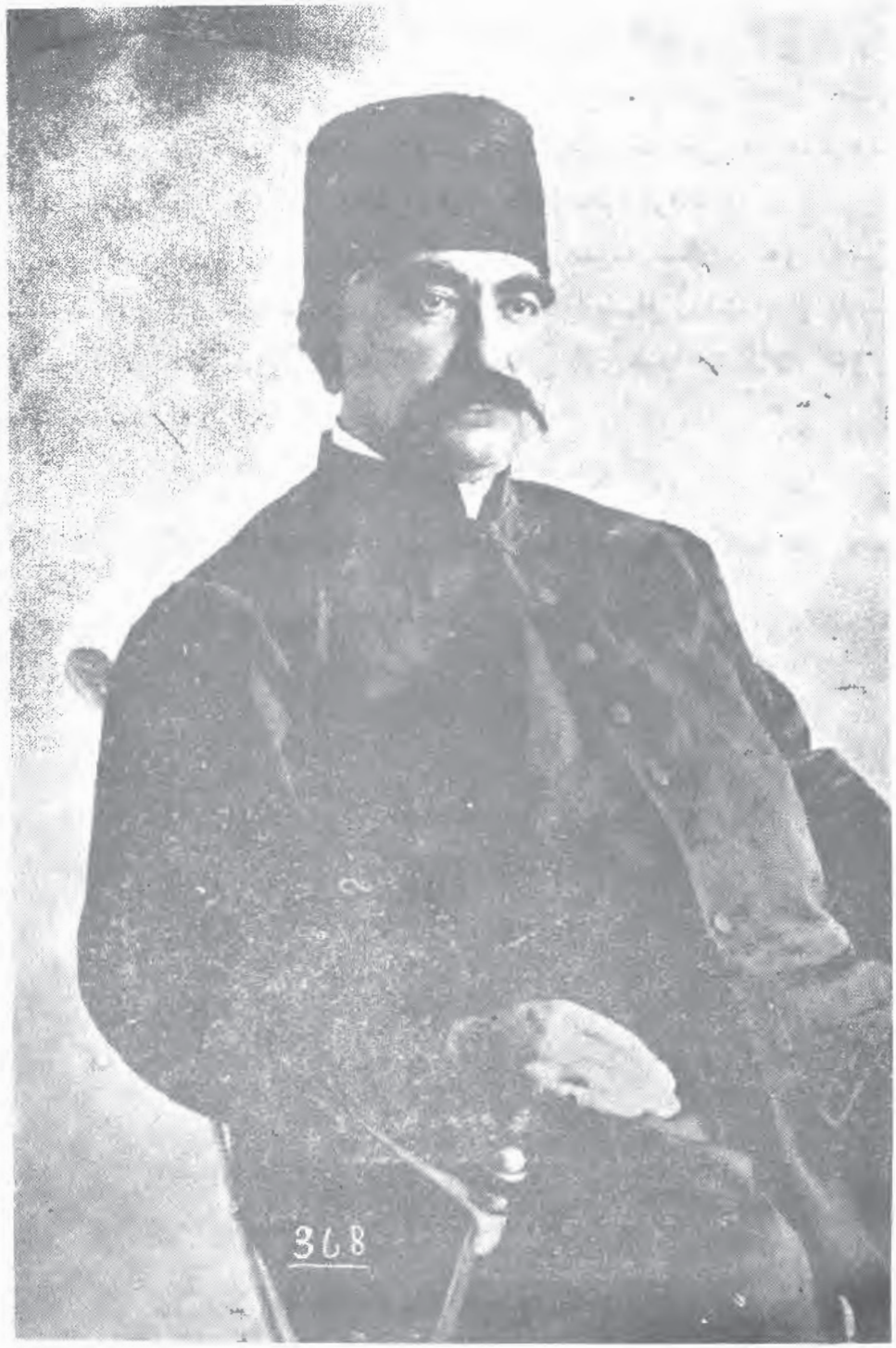
دکترفوریه سپس درباره اغتشاشات طهـران می‌نویسد: «ساعت ده صبـح هنوزبه‌کوچه جبه‌خانه نرسیده بودم‌که جمعیتی بیش‌ازمعمول مشاهده‌کردم، کمی

دورتر، ازدحامی نیز جلو بازار دیدم. دروازه ارگ را که در این ساعت همیشه باز بود نیمه بسته یافتم. سربازان پشت در مشغول نگهبانی بودند. وزراء در کاخ حضور داشتند. شاه، میرزا عیسی معاون جدید حکومت طهران را نزد حاج میرزا حسن آشتیانی روانه کرده که یا کشیدن قلیان از نو شروع شود و یا اینکه ایران را ترک گوید. مجتهد جواب میدهد که ترجیح می‌دهد برود. این خبر در شهر به سرعت انتشار یافته هیجان غیرعادی مردم کوچه و بازار و کسالت و کدورت شاه را بوجود آورده است. به من گفتند از کاخ خارج نشوم. ساعت شمس‌العماره یك بعد از ظهر را اعلام میکند. فریادهای جدی جمعیت به گوش می‌رسد. شورش به سرعت توسعه می‌یابد. شورشیان که بدنبال یك سید تهییج شده روان بوده‌اند از مدخل بازار بحرکت در آمده و از میدان شاه (ارگ) عبور کرده و چون کوچه نایب‌السلطنه به توسط قشون محافظت میشده و آن طرف خیابان نایب‌السلطنه سردر می‌آورند. فعلا سروصدا و فریاد جمعیت به گوش می‌رسید، اما اینك در برابر دسته‌های قشون که مردم را متوقف میکنند، مردم بکاخ نایب‌السلطنه سنگ پرتاب می‌نمایند، شیشه‌ها را شکسته‌اند و می‌خواهند در را بزور باز نمایند. در این لحظه افسری بنام معین نظام پس از اخطار به جمعیت که داد و فریاد کرده و سنگ پرتاب مینمودند دستور تیراندازی داد، عده‌ای درجا ماندند و برخی دیگر ضمن مقاومت که موجب تیراندازی مجدد شد، خیابان را تخلیه کرده پراکنده شدند. اینك ساعت سه و نیم بعد از ظهر است، مطلع میشوم که آرامش برقرار و در خیابانهای اطراف ارگ سربازان مستقر شده‌اند. این معرکه به قیمت جان هفت نفر از تظاهر کنندگان تمام شد، بی آنکه مجروحین را در این حساب منظور کرده باشم.

ساعت پنج است، یك عراده توپ و خدمه آنرا جلوی در خروجی قرار داده‌اند.

تیرباران ظاهراً شورش را فرو نشانده، لکن دو نیرو هنوز در برابر هم ایستاده‌اند.

میرزای آشتیانی نه هنوز قلیان کشیده و نه هنوز شهر را ترك گفته‌است، جواب دیروز او به شاه این بود: تبعید را به این شرط می‌پذیرم که اصل امتیازنامه دخانیات را برای او بفرستند تا در برابر جمعیت که محافظ خانه او هستند و راضی به حرکت



کامران میرزا (نایب‌السلطنه) فرزند ناصرالدین‌شاه

اونمی‌باشند پاره کرده وعزیمت نماید.

«شاه پیغام داد بماندوبه عنوان علا ت آشتی یك انگشتری برلیان نیزبرای اوفرستاده است. امـا مجتهد این هدیه را نپذیرفته، سرانجام خبر انحلال کمپانی رژی توسط مدیر شرکت انحصار دخانیات اعـلام شد، جارچی رفع ممنوعیت استعمال دخانیات راآگهی‌نمود وطهران قیافه عادی بخودگرفت.»

پس‌ازلغوقرارداد ازسوی دولت، کمپانی‌رژی مطالبه خسارات خودرانمود وچند ماه گفتگوی پرداخت خسارت درمیان بود و سرانجـام دولت ایران پانصد هزار لیـره بابت خسارت و بهای تأسیسات کمپانی رژی پرداخت کرد و کمپانی تأسیسات خود را به ایران واگذارنمود.



منظره‌ای از باغ گلستان

قتل برادرزاده گلین خانم زوجه ناصرالدینشاه

آشوب و بلوا درمحله سنگلج

فاجعه وحشتناك آتش زدن میرزا جلیل وبیرون آوردن چشم‌های او

حالا که سخن از آشوب و اغتشاش چندی در دارالخلافه ناصری است، بد نیست درخصوص یکی ازچند آشوبی که بامقیاسی محدود در یکی از محلات بزرگ طهران رخ داد صحبت کنیم : محله سنگلج که یکی از جمله چندمحله‌مهم دارالخلافه ناصری بود و اتفاقاً نویسنده هم کودکی خودرا دراین محله گذرانیده است .

محله سنگلج مرکز فعالیت‌های سیاسی تهران بود و حرکت مشروطه ـ خواهی ازهمین کانون سرچشمه گرفته است . چند سالی که میرزا یوسف خواهرزاده میرزا عیسی وزیر، معاون حکمران طهران رئیس محله سنگلج بود، میرزا محمد تفرشی، برادرمیرزا سید یوسف هم نایب محله‌بود. بعدازاینکه‌میرزا سید یوسف تبدیل سمت داد. ودرسال ۱۳۰۱ مستشار اول اداره پلیس و رئیس اطاق دعاوی نظمیه گردید، میرزا سیدمحمد نیز رئیس محله سنگلج شد . رئیس محله درآن روزگار کلانترمحل محسوب می‌گشت .

مأمور کلانترمحله جلیل میرزا نامی‌راکه از خانه اقوام خود به‌منزل باز ـ می‌گشت بدون هیچ سبب جلب نموده و بخانه میرزا سید محمد رئیس محله



دروازه ورودی سفارتخانه بریتانیا درطهران درحدود سال ۱۸۷۰



اقامتگاه وزیرمختار بریتانیا درطهران درعهد ناصری



اقامتگاه ییلاقی وزیرمختار بریتانیا درقلهک

می‌برد. میرزا سید محمد که مست ولایعقل بود، پس از دشنام فراوان در حالت مستی، جلیل میرزا را آتش می‌زند ، بدین ترتیب که چراغی را که پیش رویش می‌سوخته بطرف جلیل میرزا پرتاب کرده وسپس چشم‌های مصدوم را از کاسه بیرون می‌آورد و بدنبال آن ، گوش وزبان وبینی اورا میبرد ونعش مقتول را در طویله خانه خود میافکند .

پدر و مادر جلیل میرزا پس از جستجو ، مأمور کلانتر را پیدا کرده و وی را وادار به اعتراف می‌نماید از سوی دیگر میرزا سید محمد نعش مقتول را در گلیمی پیچیده و از طویله پنهانی بیرون برده و نزدیك مسجد آقا شیخ هادی می‌اندازد .

مادر مقتول جنازه فرزندش را شناسائی می‌نماید وسید محمد کدخدا دستگیری و زندانی کردن‌او را اعتراف می‌نماید، لکن کشتن وی را انکارمی‌کند. مقتول برادرزاده‌گلین خانم نخستین زن‌عقدی ناصرالدینشاه بود و اداره پلیس ناگزیر موضوع را بعرض می‌رساند .

شاه می‌گوید چون میرزا سید محمد از سادات است کشتن اوجایز نیست و قاتل بدست پدر مقتول سپرده می‌شود ، اول قرار می‌شود قاتل دیه بدهد و ده هزار تومان حقوق شاه ونایب‌السلطنه و کسان مقتول تعیین می‌گردد . پدر مقتول حاضر می‌شود فقط پنج هزار تومان از آن مبلغ را بگیرد ، اما شاهزادگان قاجار اجتماع کرده در حدود دویست نفر بطرف اطاق نظام که کدخدا درآنجابازداشت بوده می‌روند . شاهزادگان در بازداشتگاه را شکسته و سید محمد را بانیزه‌ای به‌سختی مجروح کرده و او را از اطاق به پائین پرتاب می‌نمایند ، آنگاه محبوس را بازنجیری بسته وی را به میدان ارگ می‌آورند ، در آنجا یکی از بستگان مقتول شیشه نفتی‌راروی سرقاتل ریخته و اورا به‌آتش می‌کشاند وآنگاه وی‌را کشان‌کشان به‌میدان اعدام (پاقاپوق) میبرند .

نایب‌السلطنه حکمران طهران جریان را به‌ناصرالدینشاه گزارش می‌دهد. شاه دستور می‌دهد عده‌ای از شاهزادگان را دستگیر نموده حقوقشان را قطع کنند ولی بعد آنان را می‌بخشد . از این پس شاه به‌وزیر نظمیه دستور می‌دهد که‌مقصرین را که شراب‌خواری کرده وبه‌دزدی پرداخته‌اندبشدت‌مجازات‌نمایند.

میدان‌های قدیمی طهران

مهمترین میدان طهران قدیم، ابتدا میدان ارگ‌بود که شرحش قبلا گذشت ودارای دو دروازه ودر بزرگ بود ونقاره خانه درسمت جنوب ارگ بود وزیر نقاره‌خانه انبار زیر زمینی‌وزندان سیاسی‌بود وجلونقاره‌خانه‌روی سکوئی بزرگ توپ مروارید را مستقر ساخته بودند .

میدان امین‌السلطان

میدان امین‌السلطان از تأسیسات ابراهیم خان امین‌السلطان پدر میرزا علی اصغرخان اتابك است که نزدیك دروازه قدیم حضرت عبدالعظیم آن را بنا کرد. این میدان بزرگ مخصوص بارانداز بارهای علافی ومیوه فروشی و سبزی بود. میدان را بعداً امین‌السلطان دوم گسترش داد و تا مدتی تمام بارهای خـواربار و ذغال وهیزم طهران منحصراً درمیدان مزبور تخلیه می گردید وآنگـاه بمحلات شهرفرستاده می‌شد .

ماجرای قتل یك شاهزاده در میدان امین‌السلطان

از ماجراهای مهم میدان امین‌السلطان کشته شدن فرزند یکی ازشاهزادگان

بود که اورا بطرز فجیعی کشته وپوست صورتش راکنده وچشم‌هایش‌رادرآورده بودند. می‌گویند ناصرالدینشاه که ازاین فاجعه سخت وحشت‌کرده بودفرمان داد که می‌باید ظرف ۲۴ ساعت قاتل را پیداکنند. بعداز سه‌شبانه روز تلاش قاتل‌را که پسرداروغه همان محل بود دستگیر کردند وبعداز بازپرسی معلوم‌شدکه‌مستی وپاره‌ای خیالات شیطانی علت این‌قتل بوده است. قاتل‌را بعداً تحویل اولیای مقتول‌دادند وآنها هم‌روی اونفت ریخته و وی راآتش زدندکه این عمل باعث اعتراض مردم میدان واطراف شد.

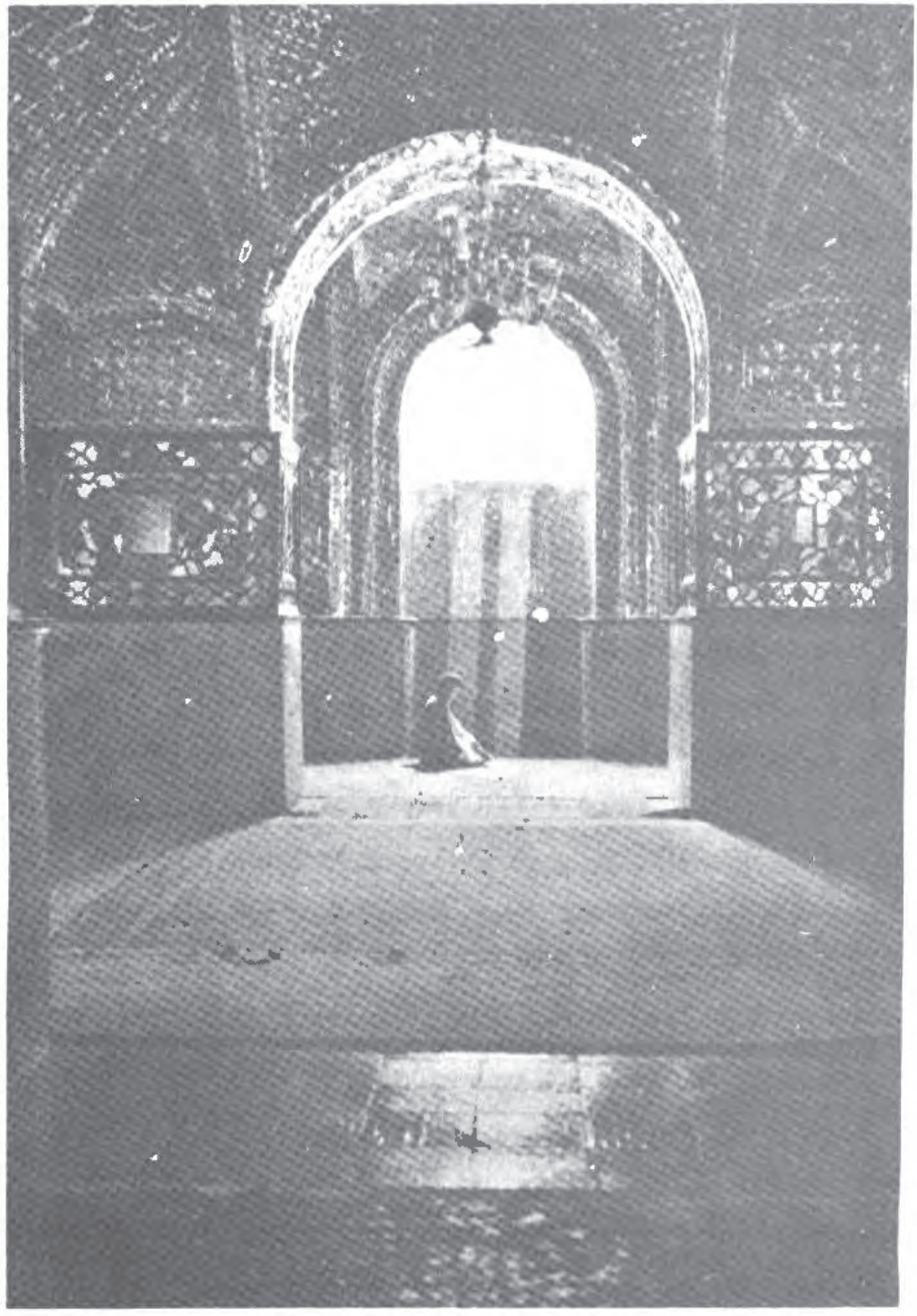
میدان بهارستان

ازجمله مراسمی که درعصر فتحعلیشاه در میدان بهارستان انجام می‌گردید مراسم شترقربانی بود. باین ترتیب‌که درروز عید قربان شتری را تزیین کرده و به‌میدان بهارستان می‌آوردند وبعدیکی ازفرزندان فتحعلیشاه سواربراسب سفیدی شده وقبای زری قرمزی برتن می‌کرد تابه‌نیابت پدرش شتررانحرکند (بکشد) واونیزه‌ای به‌گلوی شتر فرو می‌بردکه به‌دنبال آن قصابها و مردم‌عادی برسر لاشه حیوان هجوم برده هریك‌سهمی برای‌خوداز گوشت‌آن می‌بردند.

نخستین جشن سالانه مشروطیت نیزدرهمین میدان (بهارستان) برگزارشد، که تمام انجمن‌های شهرطهران دورتادور میدان بهارستان طاق‌نما بستند وبرای اولین بار ارامنه وکلیمی‌ها وزرتشتی‌های ایران دراین جشن‌شرکت نمودند.

میدان سرقبرآقا

پشت بقعه سرقبرآقا درزمان قدیم گورستان وغسالخانه وتابوت‌کش خانه بود ودرکنار این‌اماکن‌میدان‌وسیعی‌بودکه‌شب‌های جمعه مارگیرها وشعبده‌بازها ودرویشها معرکه می‌گرفتند. شب‌ها عبورازاین میدان بی‌خطرنبود، چون قاطرچیها وچارپادارها که درمجاورت همین میدان‌سکونت داشتندمرتب‌مست‌میکردند وسرراه برمردم می‌گرفتند.



سرقبر آقاطهران

داستان کفن پوشهای سرقبر آقا

درسرقبر آقا عده‌ای ازاوباش وجاهل‌های محل اوایل شب می‌رفتندبداخل تابوت کش‌خانه ویا غسال‌خانه پنهـان می‌شدند و همین‌که چنـد ساعتـی ازشب می‌گذشت پارچه سفید بلندی‌بخود می‌پیچیدند وازپشت بام‌غسالخانه بوسط‌میدان می‌پریدند وهمانطورکفن بدوش‌جلورهگذررا می‌گرفتند ومی‌گفتند، «ای‌زنده‌ها، سهم مرده‌ها را بدهید، » مردم بیچاره ازترس ووحشت مدهوش می‌گردیدنـد و مرده‌های دروغی جیب‌آنهارا خالی می‌کردند .

بالاخره‌کار به‌شکایت رسید واهل‌محل از حاکم طهران وزیر نظـام کمك خواستند، حاکم دستورداد چند داروغه باتفنگ درغسالخانه وتابوت‌خانه تاصبح کشیك‌بدهند، چندروزی به‌آرامی گذشت تا اینکه اوباش محل بادارو‌غه‌ها رفیق شدند وآنگاه باتفاق باین‌کار پردرآمد واردگردیدند تا آنجاکه سربازها هم کفن دروغی به‌تن می‌کردند وجلوزنده‌ها را می‌گرفتند. وزیرنظام‌که‌ازاین قضیه‌باخبر شد، شبانه بالباس مبدل به‌میدان سرقبرآقا آمد وبایاری همراهان سربازانی راکه مرده دروغی شده بودند دستگیرساختند .

میدان مال‌فروش‌ها

یکی ازمیدان‌های طهران قدیم ، میدان مال فروش‌ها بودکه نزدیـك بازار آهنگرها قرار داشت دراین میدان معامله حیوانات بارکش و سواری می‌کردند. درآن روزهـا اعیان طهران سوار بر اسب می‌شدند و تجـار با قاطر به حجـره می‌رفتند. خانم‌ها هم‌سوار الاغ می‌شدند ، روزها اول صبح خواه برفی و خواه بارانی عده‌زیادی مال‌دارها. مال‌های خودرا برهنه وبدون زین وپالان وفقط بایك دهنه به‌میدان می‌آوردند ودرحالیکه خودشان زیرسایه‌بان چپق یاقلیان‌می‌کشیدند ویا چای می‌نوشیدند وگرم صحبت بودند،یك‌عده دلال‌هم در اطراف، میدان‌داری می‌کردند و فریاد می‌زدند ، آی پول حلال ، اسب عربی داریم، اسب ترکمنـی داریم ، الاغ بندری داریم ، مشتریها هم بانوکرها و کیسه‌های پول وارد میـدان

می‌شدند وهرمالی‌راکه می‌پسندیدند پس ازآزمایش وچندبار دورمیدان چرخیدن آن‌را می‌خریدند .

میدان کاه فروش‌ها

میدان‌کاه فروشها جنب میدان مال‌فروشها بودکه در آنجا فقط‌کاه و یونجه می‌فروختند . کریم شیره‌ای دلقك معروف باین میدان می‌آمد و به‌تقلید درباریان باعده‌ای‌ازجاهل‌ها بجای قلمدان، قشو بدست می‌گرفت وفرمان مواجب‌ومستمری صادر می‌کرد.

میدان گمرك

انتهای خیابان امیریه سابق ونزدیك ایستگاه راه آهن میدان بـزرگی بود که‌آن‌را میدان‌گمرك می‌گفتند تمام کالاهائی‌که از شهرستانها یاکشورهای خارج به طهران می‌آمد از دروازه مقابل میدان مشهوربه‌گمرك وارد میدان می‌شد وهر قدر هم عوارض هرجا داده بود بایستی مجدداً برای ورود به‌بازار طهران در این میدان هم گمرك بدهند .

گذار فیل‌خانه

درانتهای خیابان خیام تکیه ومیدان و کاروانسرای بزرگـی بودکه آن را (فیل‌خانه) می‌گفتند . ازهنگامی که طهران پایتخت شد همیشه یکی دو فیل جزء تشریفات سلطنتی قاجار دراین محلِ بوده است . فیلبان بـاشی عده‌ای فیلبان زیر دست داشت‌که فیل‌ها را هر روز جمعه برای تماشای مردم بیرون می‌آوردنـد و معمولا عروس‌های خانواده‌های معروف دارالخلافه‌را سوارفیل می‌کردند وبخانه داماد می‌بردندکه از میان عروس‌هـای مشهور که بافیل بخـانه داماد آمـد خانم عصمت‌الدوله دختر ناصرالدینشاه وعروس معیرالممالك بزرگ بود. هروقت در

تکیه دولت داستان عروسی بلقیس بود فیل‌ها را به‌تکیه می‌بردند وبلقیس وسلیمان (عروس وداماد) را سوار فیل می کردند. زنان طهرانی درشب‌های جمعه به‌فیل‌خانه می آمدند ودر آنجا شمع‌روشن می کردند وبرای فیل‌ها نواله می آوردند.

میدان حسن آباد

یا (چهار راه هشت گنبد)

میدان حسن آباد معروف به(چهار راه هشت گنبد) در این اواخر و در زمانیکه سرتیپ کریم آقا بوذرجمهری رئیس بلدیه‌طهران بود ساخته و پرداخته شد . قبل ازاینکه میدان حسن آباد به‌وسعت و گسترش امروزی خمود برسد، این محل چهارراه کوچکی بود که تنها محل تقاطع خیابان‌های سپه و شاهپور بود آنهم باعرض بسیار کم ومحدود. بلدیه آن روز که بنظر می‌رسد درسالهای۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳ بود، عده زیادی ازخانه‌ها ومغازه‌ها را دراین تقاطع خراب کرده آنرا بصورت میدان وسیعی در آوردند، درقسمت شمال غربی میدان، میدان گورستان حسن آباد قرارداشت که علاوه براینکه محل دفن مردگان بود درشب‌های جمعه محل رفت وآمدوتفریح مردم کوچه‌ها و گذرگاه‌های اطراف‌میدان وخاصه‌ساکنان محله سنگلج بود. درمجاورت این گورستان، حمام معروفی بود که درمیان عوام شایع بود که محل رفت وآمد اجنه می‌باشد و بهمین دلیل حمام مذکور تدریجاً ازرونق افتاده وبعدها متروك گردید، گورستان بعدها خراب شده واداره اطفائیه شهرداری درجای آن ساخته شد وحمام نیز که بدلیل همان شایعات متروك شده‌بود تا این اواخر بهمان صورت باقی بود تااینکه آنرا ویران کرده وبجایش بانك و چندین محل کار دیگر ساختند . درهریك ازچهار ضلع میدان حسن آباد بدستور بلدیه وقت ساختمان‌دوطبقه‌ای بنا کرده و درانتهای هریك از این اضلاع برفراز بلندی یك گنبد فلزی بوجود آوردند که در نظرها جالب می‌نمود . خوشبختانه غیرازضلع جنوب‌شرقی آن بقیه بناهای دوطبقه با گنبدهای آن‌هنوزبازپابرجاست.



اعدام کاکا شیرازی درمیدان اعدام (پاقاپوق) طهران

میدان اعدام

بریدن سر محکومین باساطور

قبل از اینکه مجازات وکیفر مجرمین و جنایتکاران ومقصرین بوسیله‌دار صورت گیرد، یکنفر میرغضب سرمحکوم را باساطور ازبدن جدا می کرد والبته این کار باحضورجمع‌زیادی ازمردم انجام میشد . درنزدیك پاقاپوق که‌بعداًمعروف به‌میدان اعدام‌شد بعد ازاینکه میرغضب که معمولا لباس سرخ رنگی می‌پوشید انگشتان خودرا بداخل دماغ محکوم کرده وسراورا ببالانگاه می‌داشت وآنگاه باساطوروبعدهاباکارد بزرگ سرش‌را ازبدن‌جدامی کرد،درزیرمحلی که‌میرغضب وظیفه‌اش راانجام می‌داد چاهی‌حفرکرده بودندکه میرغضب پس از بریدن سر محکوم سررا بداخل آن چاه می‌افکند. بعدها این‌رسم بکلی‌منسوخ گردیده‌بجای بریدن سر، محکوم‌را ببالای‌دار می کشیدند .

اماتشریفات اعدام محکوم بوسیله دار چنین بود که وقتی جرم و جنایت متهمی مسلم‌می‌گشت ویا با یك‌فتوی‌متهم به‌حبس یا اعدام‌محکوم‌می گردید،صبح روز بعد چند جار چی قاطر سوار پیرامون شهر می گشتند و با فریاد و جنجال و گاهی با سرنا و طبل به مردم می‌فهمانیدند که صبح روز بعد قاتلی بدار مجازات آویخته می‌شود و آنگاه سپیده دم مردم درکنار پاقاپوق (میدان اعدام) گرد می‌آمدند و قاتل را که معمولا برروی الاغی نشانده و به طرف میدان می‌آوردند تماشا می کردند تا آن وقت که محکوم بدار مجازات آویخته می‌شد .

ازجمله حوادثی که درمیدان پاقاپوپق روی‌داد، آویختن جسد جوانی بنام محمد علی پسرکاظم سرایدار، در باب همایون بود ، محمد علی که شغل جارو-کشی عمارات سلطنتی را نیزداشت مقداری ازطلاهای تخت‌طاووس‌را می‌دزدد وچون دزدی او کشف می‌شود بدستورناصرالدینشاه سراو را در مقابل کوشك شمس‌العماره در حضور مردم از بدن جدا می کنند (در این باره در فصول پیش سخن گفته‌ایم) .

باغ‌های طهران قدیم

باغ نگارستان ـ سرسره باغ نگارستان

باغ نگارستان که در روزگارهای گذشته جزء باغهائی بشمار می‌رفت که در خارج ازمحدوده دارالخلافه قرار داشت ازبناها و تأسیسات فتحعلیشاه قاجار بود، این باغ باهمه صدمات ولطماتی که بر آن واردشد تازمان استقرارمشروطیت همچنان بحال خود باقی بود بعدآن را قطعه قطعه کردند .

مدخل باغ نگارستان درجلو میدان بهارستان وخود باغ در شمال میدان مزبور واقع بود. بعداً قسمت مهم باغ بهمدرسه صنایع مستظرفه (مدرسه‌نقاشی) کمال‌الملك اختصاص پیداکرد وتا چندی پیش اداره هنرهای زیبا آنجابود و به‌شاگردان فنون نقاشی، مخمل‌بافی، خاتم‌کاری، وزری بافی تعلیم‌می‌دادند.اکنون اداره هنرهای زیبا محل وزارت ارشاد اسلامی گردیده است .

سرسره باغ نگارستان

سرسره معروف درباغ نگارستان قرار داشت و این سرسره عبارت بود از سنگ مرمری که ازبالای آن گویا خاتون‌های حرم سرمی‌خوردند وپائین‌می‌آمدند که شاید یك نوع‌سرگرمی ووسیله تفریح برایشان محسوب‌می‌گردید،بانی‌سرسره فتحعلیشاه بود وسنگ سرسره را بطور مورب ساخته بودند. طول سنگ تقریباً

سه‌متر وعرض آن یك‌متر ونیم بوده است .

در شمال مدرسه نقاشی کمال الملك یك حوضخانه کوچك بودکه از شرق آن واردمی‌شدند وسنگ مورب مزبورمقابل آن بود. سرسره‌را درچهل‌سال پیش ویران کردند .

ماجراهائی که درباغ نگارستان اتفاق افتاد

محمد میرزا درباغ نگارستان ولیعهد شد

در روز دوازدهم صفرسال هزار ودویست وپنجاه هجری در نگارستان به‌دستور فتحعلیشاه مجلس مهمانی آراسته شد وجمیع رجال واعیان دولت ووزراء درآن مجمع حاضرشدند، آنگاه فتحعلیشاه فرمان ولایتعهدی محمدمیرزارا عنوان کرده اورا باین سمت منصوب گردانید .

کشته‌شدن قائم‌مقام‌درباغ نگارستان

یکی ازحوادث غم‌انگیز وتأسف‌آوری که در باغ نگارستان اتفاق افتاد کشته شدن قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) فراهانی است که بدستورمحمد شاه انجام یافت. البته باید دراینجا یادآور این نکته بودکه چون محمد میرزا (محمد شاه) در حرم حضرت رضا علیه‌السلام در حضور پدرش عباس میرزا سوگند یادکرده بودکه خون قائم مقام‌آن وزیر سیاستمدار وباتدبیر وادیب نامدار را نریزد، لذا برای اینکه پیمانش شکسته نشود فرمان دادکه او را به‌پشت خوابانیده وبرروی دهانش بالشی قرار داده آنقدر برآن فشار آوردند تا قائم مقام خفه شد (بی‌آنکه خونش ریخته شود)!

و این بیت شعررا قائم مقام قبل ازمرگش درباغ نگارستان سروده بود:

روزگار است آنکه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد.

باغ و برج نوش

برج نوش عمارتی بوده‌است برج‌مانند واقع درخیابانی که عمودبرخیابان قوام‌السطنه است و از چهار راه وزارت دفاع تا خیابان فردوسی امتداد داشته است. این عمارت درباغ مصفائی قرار داشت. برج نوش‌رابه‌امرفتحعلیشاه برای سکونت نوش‌آفرین عیالش ساختند و فعلا محل سابق برج مزبور عمارت بانك ملی درخیابان فردوسی قرار دارد. نوش‌آفرین زن‌فتحعلیشاه دختر(بدرخان زند) بوده است .

باغ وحش دوشان تپه

ماجرای شیر وببر قلابی

باغ وحش طهران قدیم ابتداء درخیابان اکباتان امروز بود ولی بعدها حیوانات این باغ را به‌دوشان تپه‌منتقل نمودند . در دوشان‌تپه چون ناصرالدینشاه مرتباً بسراغ حیوانات می‌رفت. بهمین جهت متصدیان امرازلحاظ غذا ومراقبت کوشش لازم را بکار می‌بردند ، اما تدریجاً باغ وحش فراموش گردید ودرنتیجه عدم رسیدگی وشاید هم دزدی متصدیان از غذای حیوانات بسیاری ازآنها تلف شدند ازجمله یك شیر ویك ببر .

می گویند دراین گیر ودار روزی ناصرالدینشاه هوس کرد که برای باز دید به‌باغ‌وحش‌برودومتصدیان ازین قضیه‌به‌وحشت‌افتادند، زیرا شیر وببر کذائی مورد توجه اوبود. بهرحال‌ناصرالدین‌شاه به‌باغ وحش آمد ودستورداد‌شیروببررا برای تماشا دریك قفس بیاندازند ، متصدیان مربوط ناگزیر پوست‌های این دو حیوان درنده را به‌تن دونفر از آدم‌های باغ وحش می کنند تاقضیه برملانشود ، اتفاقاً مردی که درپوست شیر رفته بود وقتی به‌نزدیك ببر قلابی رسید نزدیك بود ازوحشت وترس قالب تهی کند متصدیان مربوط هم دچار بیم و ترس شدند که مبادا نیرنگشان کشف شود ولی کار ازکار گذشته بود وبالاخره به‌امرناصرالدینشاه

شیر وببر بهم نزدیك شدند، دراین احوال مردی که درپوست ببر رفته بود وگویا جریان را می‌دانست وقتی وحشت طرف مربوطه را دید درگوشش آهسته گفت ، مشدی حسن نترس، من مش رجبعلی‌هستم، شیر که ترسش برطرف شده‌بودفریاد کردآه، مشدی حسن توئی؟ نزدیك بود زهره‌ام راآب کنی !

باغ ایلچی

باغ ایلچی که قبلا محل سفارت دولت شوروی بود واقع در کوچـه باغ ایلچی بودکه بین بازار حاج قاسم وکوچه حاج وزیرقرار داشت .

باغ صبا

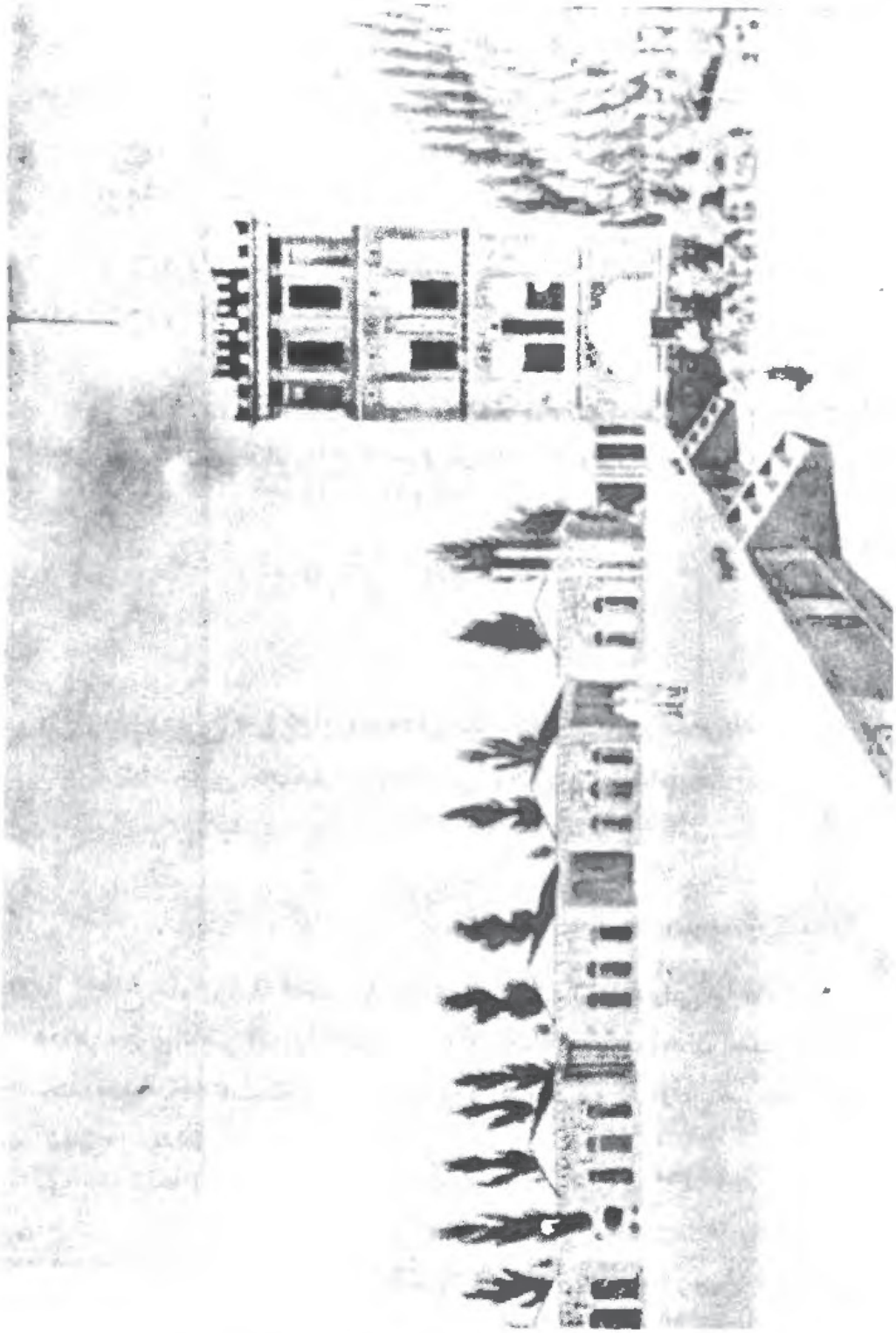
درباره باغ صباکه امروز محلی درجاده‌قدیم شمیران می‌باشد گفته می‌شود که بوسیله فتحعلی خان صبا ملك‌الشعـرأ زمـان فتحعلشاه‌ایجاد گردید .

باغ شاه

باغ شاه بوسیله فتحعلیشاه در شمال میدان اسب دوانی ساخته شد . درسال ۱۲۷۶ قمری ناصرالدینشاه عمارتی به‌آن اضافه نمود ومیدان اسب دوانی دایره مانند جلوآن ساخت که نیم فرسنگ دورآن بود . و در اوایل هر بهار اسب دور آن می‌دوانیدند .

باغ پسته بیك

به باغ پسته بیك باین علت که پسته می‌کاشتند پسته‌بیك می‌گفتند . درسال



نقاشی عشرت‌آباد وعمارت خوابگاه آن‌وگوشکهای‌جداگانه برای سوگلی‌های‌دربار

۱۳۱۸ شمسی وزارت فرهنگ وقت دراین محل دبستانی بنا کرد . کوچه باغ پسته بیك‌ازابتداکوچه امامزاده یحیی شروع می‌شد و انتهای‌آن خیابان ری بود.

باغ حسام السلطنه

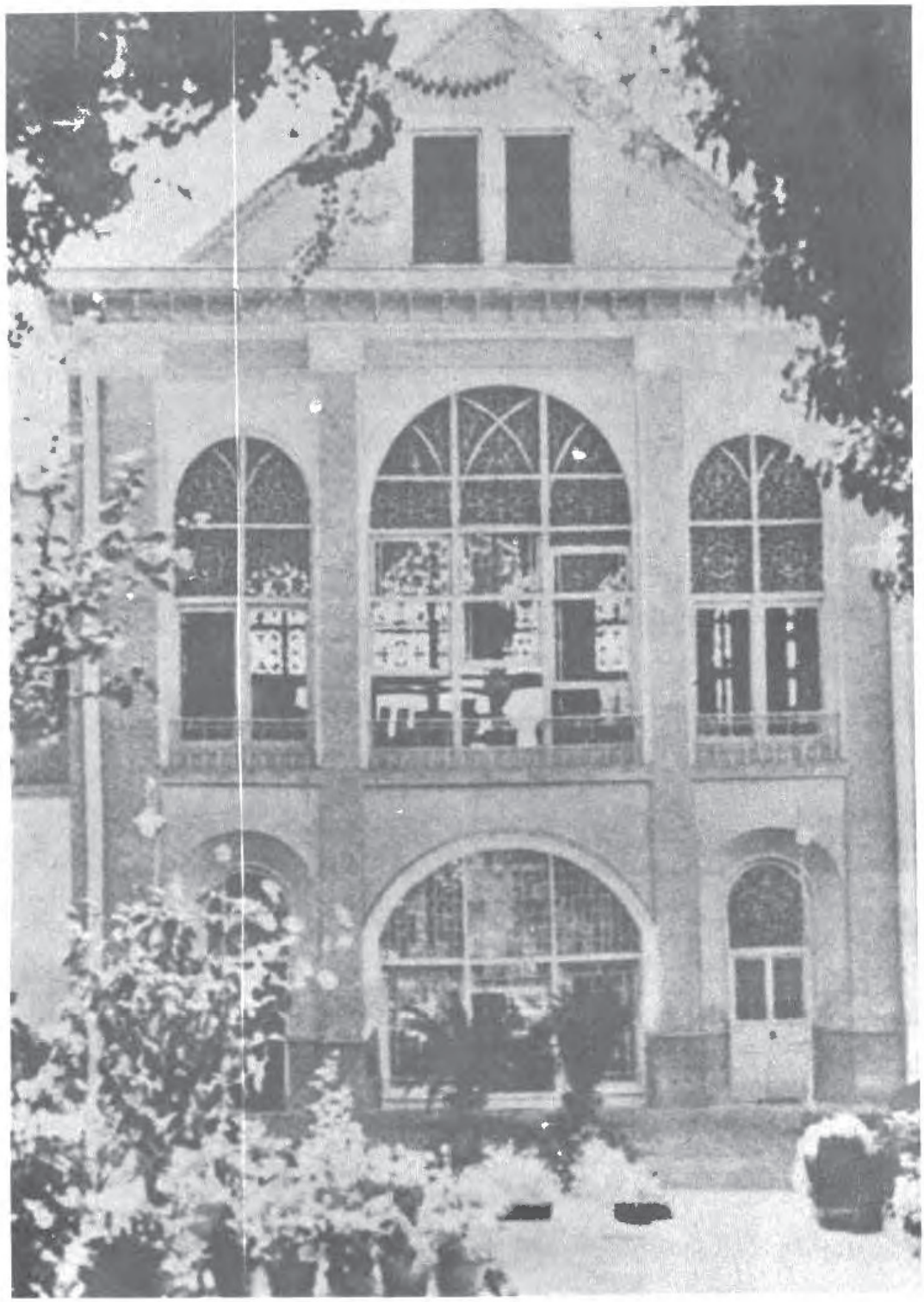
محل این باغ درغرب تکیه رضا قلی خان قرار داشت . حسام‌السلطنه مراد میرزا بانی این‌باغ یکی‌ازرشیدترین مردان عهد قاجار و پسر عباس میرزا بودکه هرات را درافغانستان فتح کرد .

باغ ایلخانی

این باغ بین خیابان مخبرالدوله وخیابان باغ ایلخانی در جنوب سفارت انگلیس قرار داشت این باغ منسوب به‌ایلخانی ازدرباریان ورجال عهد ناصری می‌باشد .

باغ شعاع‌السلطنه

محل این باغ درنزدیکی خیابان سپه بودکه منزل مسکونی شعاع‌السلطنه بشمار می‌رفت. چون شعاع‌السلطنه یکی از شاهزادگان با نفوذ و تحت اراده روسها بود سالداتهای روس باغ را تصرف کرده وآن را پایگاه خود قراردادند. بعدها در نتیجه اقدامات گوناگون و بحکم مجلس، روسهااین باغ را تخلیه نمودند .



نمای اصلی کاخ صاحبقرانیه

چگونگی ایجاد قزاقخانه دردارالخلافه‌ناصری

تشکیل فوج قزاق که یکی ازافواج مجهز ومهم‌قشون ایران‌دراواخر دوره قاجاریه بشمار می‌رود اززمان ناصرالدینشاه و درسال ۱۲۹۵ هجری‌قمری قدم به‌عرصه وجود گذاشت وداستان ایجادآن نیزچنین بودکه دریکی از سفرهای‌شاه قاجار به‌فرنگستان هنگام عبور وی از روسیه چون وضع سوارنظام قزاقان روسیه که اکثراً جزء مناطق اطراف رودخانه (دن) وقفقازیه‌بودند موردتوجه‌قرارگرفت ناصرالدینشاه درهمان جاتصمیم گرفت که قسمتی‌ازسواره‌نظام ایران بوضع‌قزاقان روسیه مرتب ومتشکل گردد وبهمین قصد ازامپراطور روسیه تقاضاکردکه‌صاحب منصب ومعلمی‌ورزیده وآگاه‌به‌ایران بفرستدتاپس ازورود،درباره‌ایجاد دیویزیون (فوج) قزاق باهمان لباس‌های مخصوص جالب شروع بکارکرده و بآنها تعلیمات لازم رابدهد، صاحب منصبی که برای این‌کار مأمورشدکلنل دوناتیوویچ بود این صاحب منصب که‌بنابه‌اراده امپراطورروسیه‌وارد ایران شده بود جمعی ازسواران مبرزقشون ایران رابنا به‌اسلوب قزاقان روسی تحت تعلیم‌درآورده وفوج معروف قزاق‌را تربیت وآماده خدمت نمود .

فوج قزاق‌بهنگام‌نهضت‌مشروطیت‌تحت‌فرماندهی(لیاخوف)صاحب‌منصب روسی‌قرارگرفته‌ودربمباران‌مجلس‌شورایملی‌به‌امرمحمدعلیشاه‌نقش‌مؤثری‌داشت.

فوج‌قزاق دارالخلافه که اززمان ناصرالدینشاه‌تااواخرعصرسلطنت قاجاریه مأموریتهای مختلفی را بعهده داشتند دربیشترتحولات وحوادث سیاسی و نظامی طهران نقش‌های گوناگونی را بعهده داشتند .



نمونه لباس وشکل ظاهری یك قزاق

(کلنل لیاخوف روسی)

تعزیه و تعزیه خوانی درعهد ناصری

تعزیه‌گردانها ـ میرزاتقی تعزیه‌گردان (معین‌البکاء) ـ لباس تعزیه‌خوانها تکیه‌های دارالخلافه ناصری ـ تکیه‌های اعیان ورجال

نمایش‌ها، شبیه خوانی، تعزیه خوانی که هرکدام تجسم رخدادها ووقایع تاریخی ویاحماسه‌های مذهبی میباشد معلوم نیست از چه وقت درایـران مرسوم شده است، نمایش‌های تاریخی‌البته ازدوره باستان درایران معمول بود، وداستان شکست (کراسوس) سردارمعروف رومی‌وشکست دهنده‌اسپارتاکوس که سورنا، سربریده اورا درنمایشی که درحضور (ارد) پادشاه اشکانی برگزارمیشد درصحنه نمایش دربرابرجمعیت قرارداد ـ جزء نمایش‌های تاریخی محسوب میگردد.

اماموضوع تعزیه خوانی ویانمایش مذهبی جنبه دیگری داشت که‌گویا از زمان حکومت آل‌بویه درایران معمول گردید ودرعصر صفویان به‌اوج خودرسید.

ناصرالدینشاه که‌ازعلاقمندان وطرفداران نمایش‌های مذهبی وتعزیه‌خوانی بود درتوسعه وگسترش شبیه خوانـی آنهم با اعتبار و شکوه وعظمت قابل‌توجـه کوشش زیادی بخرج داد که یکی‌ازمظاهروجلوه‌های این‌عشق‌وعلاقه تعزیه‌خوانی درتکیه دولت بود که عظمت وهیبت خاصی داشت. مسئله تعزیه درعهدناصری در دهات وروستاها زیاد مرسوم بـود ولی نسخه‌های این تعزیه‌ها غالباً بی‌مایـه وبا رخدادهاواصالت تاریخی آن‌مغایرت داشت ولی‌همینکه رجال واعیان دارالخلافه وخاصه شخص ناصرالدینشاه هر یك تکیه‌ای برای برگزاری اینگونه مراسم برپا



چندتن از شبیه اشقیاء در زمان ناصرالدین شاه



عده‌ای از شبیه‌خوانهای عهد ناصری

ساختند نسخه‌های تعزیه هم اصلاح گردید وپاره‌ای داستانها که هیچ ارتباطی با عزاداری وشبیه خوانی نداشت از بین رفت، چون تعزیه (درةالصدف) وتعزیه امیرتیمور، تعزیه حضرت یوسف وعروسی دخترقریش...

باری درتکیه‌های اعیان ومردان و رجال سرشناس محلات دارالخلافه بازیگرها براثر استمرار درکار خود وممارست، نقش‌های خودراکه باشعرنوشته شده بود از روی نسخه باآواز میخواندند. وهر نقشی آوازمخصوص خود را داشت .

اما درخصوص لباس تعزیه‌گران، لباس سرور شهیدان قبای راسته سفید، شال وعمامه سبز، عبای‌ابریشمی شانه زری سبزیاسرخ بود وبهنگام جنگ چکمه وشمشیربکارمیبرد ودرمواقع عادی نعلین بپا میکردند. شبیه زنها، پیراهن‌سیاهی بودکه تا پشت‌پا میرسید وپارچه سیاه دیگری به سرمیافکند، فراخی این روسری بقدری بودکه دست‌هارا هم‌تاسرانگشت‌هارامیپوشاند،یك پارچه دیگری که سیاه بود صورت‌را تازیرچشم پوشیده میداشت.

سرداران مخالفان مانند یزید وابن زیاد وابن سعد یامعاویه ومأمون‌را با جبه ترمه وعمامه شال رضائی یاشال‌کشمیری مجسم میکردند. جنگجویان دو طرف اعم ازموافق ومخالف همگی‌با زره و کلاه‌خود بودند . با این تفاوت موافقان قبای سفید ومخالفان قبای سرخ درزیر زره میپوشیدند .

میرزا تقی تعزیه‌گردان

تعزیه‌خوانها ، تعزیه گردانی نیزداشتند که هم لباس‌های مختلف شبیه‌خوانهارا انتخاب میکرد وهم‌ترتیبات ومقدمات‌کاررا برای اجرای نقش‌ها فراهم میگردانید. علاوه برتعزیه‌گردان، کارهای اولیه تعزیه‌را شربت‌دار باشی‌که یکی ازاعضای (خوانسالاری) بود ولقب معین‌البکاء را داشت عهده دار میگردید، معین‌البکاء نسخه‌های شبیه‌خوانی‌راکه قبلا تهیه نموده بود وبر پرشال‌کمرداشت‌به یك‌یك بازیگران میداد تاقبلا خودرا آماده اجرای نقش‌درتعزیه بنمایند.

میرزا تقی‌تعزیه‌گردان ازجمله‌مشاهیر ومعروف‌ترین‌این تعزیه‌گردانهاومعین‌



ابزار کار تعزیه‌خوانها

البکاها بود. این تعزیه‌گردان ورزیده، نمایشنامه‌ها را طوری تنظیم میکرد و بآنها شاخ وبرگ آموزنده‌ای میداد که تعزیه‌از حالت عوامانه بیرون میآمد وجنبه عمیق‌تری بخود میگرفت وجنبه‌های تراژدی‌آن بیشتر میگردید.

تربیت کردن تعزیه خوانهای دیگرو آموختن نقش‌های اصیل بهریك‌از آنها تاجائی که دربرابر شاه نکته سنجی چون ناصرالدینشاه بتوانند نقش‌های خودرا بخوبی وماهرانه ایفاء نمایند ازجمله کارهای مهـم و دشوار میرزا تقی معین‌البکاء بود.

تکیه‌های دارالخلافه ناصری

طهران در دوران ناصری‌چندین تکیه داشت وهرمحله و کوئی‌ازمحلات‌و کویهای طهران ونیزبیشتر گذرها وبازارچه‌های دارالخلافه تکیه‌ای داشت‌که در روزهای خاصی که معمولاروزهای عزاداری وشبیه خوانی‌بود در آن تکیه حاضر می‌شدند. بایدگفته شودکه این تکیه‌هارا جماعتی ازافراد خیراندیش ونیکوکار



تصویر تکیه دولت از بیرون



تقسیم غذا درمجموعها برای عزاداران

محلات برای تعزیه واقامه مراسم سوگواری می‌ساختند و معمولا هم این بانیان خیراندیش چندین دکان وحجره وتیمچه ومغازه‌را برای‌نگاهداری وتعمیرومرمت تکیه‌ها وبرقراری تعزیه وقف می‌کردند ولی اکثر تکیه‌ها بی موقوفه بود و اهل هرمحل وگذر بنابه همت وکوشش و بزرگواری خودشان همه ساله در روزهای عزاداری تکیه‌را به هرجهت راه می‌انداختند و نمی‌گذاشتند مراسم تعزیه و سوگواری معموله تعطیل‌گردد مطلب دیگری‌که قابل ذکر است اینکه بعضی از این تکیه‌ها که درمحلهای دور دست وبی‌رفت‌وآمد قرار می‌گرفت سرتاسر سال خالی وبحال بد وبلااستفاده افتاده وگاهی بصورت زباله‌دانی‌اهل‌محل درمی‌آمد ولی همین‌که ایام عزاداری نزدیك می‌شد به سعی وهمت اهل‌محل دوباره رونق وجلوه‌ای می‌یافت. حالا برگردیم به‌گذشته وسابقه ایجاد تکیه‌ها درایران ومشرق زمین بپردازیم. تکیه‌ها وخانقاهها که‌آنها هم نوعی تکیه به شمارمی‌رفتنداززمان‌های دور درایران معروف بودند ومعمولا صوفیان ودراویش آنجاگردمی‌آمدندو به اجرای مراسم خاص خود می‌پرداختند. چون یکی ازآداب مورد علاقه اهل تصوف اجرای مراسم (سماع) ورقص‌های ویژهٔ صوفیانه بود بهمین علت‌درنقشه وساختمان این قبیل محل‌ها دروسط فضای نسبتاً برآمده ویامیدانی‌را برای‌اجرای رقص وجست وخیز ایجاد می‌کردند وغالباً درهمین قسمت ازتکیهٔ کرسی وتخته بند مراد یا مرشدرا نیز مستقر می‌ساختند واو ازاین محل برای صوفیان مجلس تعلیمات لازم‌را می‌داد ویا به گفت وشنود با مریدان می‌پرداخت. در روزگاران بعد که مذهب وتصوف درهم‌آمیخته ازتکیه‌ها برای برگذاری مراسم مذهبی نیز استفاده شد وابتدا درآن شروع به روضه خوانی و اجرای شبیه خوانی به سبك بسیار ساده پرداختند و وقتی اینگونه آئین‌ها مورد استقبال عمومی قرار گرفت روزبروز به رونق آن افزوده گشت تاجائیکه درعهد ناصری چون شخص‌او و درباریانش طرفدار اینگونه عزاداری بودند سازمانهای مفصلی برای شبیه‌گردانی پدیده‌آمده وتکیه‌ها جا وموقع خاصی‌را احراز کردند. دربیشترتکیه‌ها به‌مناسبت اقتضای فصل چادرهای بزرگ می‌افراشتندکه در واقع سقف این گونه تکیه‌ها بشمارمی‌رفت چادرها گاه ساده وگاه بانقش‌های تزیینی همراه بود دیوارهای تکیه با پارچه‌های سیاه که اشعاری درسوگ‌خاندان حضرت امام‌حسین (ع) برآن نقش

بسته بود پوشانده می‌شد علامت وکتل مخصوص تکیه نیز در جائی مناسب قرار می‌گرفت این تکیه‌ها معمولا علاوه برراههای رفت و آمد مردم دومدخل دیگرنیز داشت که قافله وسواران وشبیه خوانان از آنجا داخل شده وپس‌ازاجرای نقش خارج گردیده و به فضای پشت تکیه برای تعویض ویا تغییرلباس و یا استراحت می‌رفتند ضمناً سکوی گرد یا مربع شکلی دروسط تکیه برای شبیه خوانیها در نظر گرفته می‌شد پیرامون سکونیز راهی بازمی گذاشتند تا زنجیرزنان وسواران‌و قافله‌ها از آنجا بگذرند. تکیه‌های‌طهران بطورنسبی گنجایش سه تاچهار هزار نفر جمعیت‌راداشتند که هریك‌از آنهابنام‌بانی آن معروف شده بود. به موجب‌مدارکی که در دست داریم درحدود سال ۱۲۸۵ هجری درطهران بیش‌از سی‌تکیه دایر بود وبعدها ده پانزده تکیه نیزبرآنها افزوده شده تعدادآنها به چهل پنجاه تکیه می‌رسید معتبرترین ووسیع‌ترین‌تکیه‌های‌طهران که تعزیه‌های‌دولتی درآن برگزار می‌شد (قبل‌از تکیه دولت) تکیه حاج میرزا آقاسی بودکه تکیه عباس‌آباد نیز نامیده می‌شد چون استقبال شدید مردم به خصوص زنان ازاین نمایشهای مذهبی وتنگی وکوچکی فضای تکیه عباس‌آباد ازدحام و ناراحتی تولید می‌کرد وکار اجرای شبیه‌گردانی‌را مختل می‌ساخت واقتضای زمان واوضاع نیزتکیهٔ بزرگتروو وسیع‌تری را طالب بود ازاین جهت در سال ۱۲۸۳ هجری ناصرالدینشاه ضمن دادن دستور شروع بنای شمس‌العماره اوامری نیزبرای ایجاد تکیه بزرگی را در داخل ارگ‌سلطنتی به دوستعلی‌خان معیرالممالك صادرکرداما ازتکیه‌های‌مشهور طهران: تکیه سپهسالار ـ تکیه ولیخان ـ تکیه حاج میرزاآقاسی ـ تکیه نوروزخان ـ تکیه‌اسمعیل‌بزاز ـ تکیه قورخانه ـ تکیه درخونگاه ـ تکیه‌زنبورکخانه ـ تکیه‌دباغ‌خانه ـ تکیه عـودلاجان ـ تکیه بربریها تکیه سید نصرالدین ـ تکیه چهل‌تـن و چندین تکیه دیگر بود بعضی ازاین تکیه‌ها هنوزباقی وبرقرارهستند وبرخـی از آنها ازمیان رفته‌اند. تکیه‌ها هرکدام دارای‌طاق‌نمائی بودکه یك‌نفرمتصدی‌داشت واین متصدی می‌بایست درهنگامیکه تکیه دایراست از واردین پذیرائی نماید به محض اینکه تازه‌واردی بـه طاق‌نما می‌رسید متصدی بعداز دادن‌گلاب درسینی کوچك ورشوونعلبکی‌بلور، قهوه وقند می‌داد واگرعزاداری درتابستان بود فوراً شربت وآب یخ می‌گرداند وهمچنین بـه دنبال شربت چای وقلیان هم می‌آورد

هزینه پذیرائی‌درطاق‌نماها را مسئول ویاصاحب طاق‌نمااز کیسه فتوت خودمی‌داد دربعضی ازتکیه‌های بزرگ یك‌طاق‌نمارا باآلات وادوات درویشی ازقبیل‌پوست تخت و کشکول‌وبوق ومن‌تشاوتسبیح زینت می‌دادند. باری‌در روزهای ماه‌محرم خاصه روزهای تاسوعا وعاشورا خانـه‌های طهران خالی می‌شد وهمه بـه سوی تکیه‌هاوحسینیه‌ها روان می‌گردیدند، مردم طهران درکار شرکت درعزاداریهائی که درتکیه‌ها انجام می‌گردید چنان مشتاق وملتهب بودند که اکثراً بعدازاقامه‌نماز صبح یعنی چند ساعت مانده به شروع روضه خوانی وعزاداری برای‌گرفتن جا به سوی تکیه‌ها حرکت می‌کردند ولـی اغلب همین جماعت بمحض ورود بـه تکیه‌ها مشاهده می‌نمودند که بسیاری از مردم که ازایشان مشتاقتروزرنگتربوده‌اند آمده‌اند وهمه جارا اشغال کرده‌اند.

تکیه‌های اعیان ورجال

درطهـران غیرازتکیه‌های عمومـی ، شاهزادگان، رجال، درباریان وحتی زنان درباری ووابستگان بـه شاه یا تکیه مخصوص بخود داشتند ویااینکه خانـه خودرا که دارای وسعت پذیرائی بساط تعزیه‌را داشت اختصاص به تعزیه خوانی میدادند، بعضی‌ازآنها حیاط خانهٔ خودرا طوری میساختند که درایام تعزیه‌خوانی بتوانند به تکیه مبدل سازند.

عزت‌الدوله خواهرناصرالدینشاه که قبلا همسرامیرکبیربـود وبعدازمیرزا تقی‌خان امیرنظام ونظام‌الملك وعین‌الملك قاجار، همسریحیی‌خـان معتمدالملك شده بود درخانه خود واقع درسرچشمه تعزیه‌خوانی باشکوهی ترتیب میداد.

این تعزیه خوانی ازحیث لوازم خیلی‌باشکوه وتمام عیار بود ومعین‌البکاء بادسته دولتی ولی مختصرتر ودسته سینه‌زنی کـه قبل‌از تعزیـه میباید دور تخت بگردند، منحصربه یکی دودسته بودکـه علم‌های خود را از روزاول بـه دیرك چادر درطرفین تخت بسته بودند، حق‌الزحمه این دسته‌ها هم‌طاقه‌شال امیری بود که روزآخر به علم بسته میشد واین دسته، ازبچه محله‌های سرچشمه و سرتخت بربریها بودند.

در روزهای روضه‌خوانی به مردم چای وقلیان وقهوه هم میدادند ولی‌در تعزیه روز، جز برای مهمانهای اعیان‌کـه نزدمشیرالدوله میرفتند و جوانهاکه در طاق‌نما ودرحقیقت مهمان میرزا حسینخان پسرمشیرالدوله بودند بـرای سایرین چای وقلیانی درکار نبود.

روح برابری وتواضع ویکرنگی درتکیه‌ها وتعزیه‌ها

جمع شدن عارف وعامی، بینوا وتوانگر، کاسبکار و بازرگان، دولتمردان وکارمندان، اعیان واشراف وفقیر ومتوسط دریك مجلس وزیـریك چادر وبرای یك هدف عالی، نه‌تنها موجب پدیدار شدن روح برابری ومساوات ویکرنگی‌در میان‌آنان میگردید بلکـه باعث آگاه‌گـردیدن طبقه توانا ازحال ناتوان ودرنتیجه ظاهرشدن اعمال خیرخواهانه ازاین طبقه وعمومیت‌دادن فرهنگ درطبقات پائین اجتماع بود. درفاصله بروی منبر رفتن دو روضه خوان که قلیان وچای بـه مردم میدادند هرکس باهمدلی‌دراطراف‌کارهای عمومی وعام‌المنفعه مذاکراتی‌میکرد، واگرمشکلی وجود داشت، به یاری‌آنهائیکه دستشان به دهانشان میرسید آنراحل میکردند وخلاصه بواسطه همین مجالس بودکه معارف اسلامی درعارف وعامی مردمان‌کشورما تعمیم پیدا مینمود و درهمین مجالس بودکـه روح دمـوکراسی اسلامی بروز وظهور میکرد.

دراین مجالس فلان مردکاسب که‌کبکبه وغاشیه واسب وکالسکه وقراول و یساول فلان اعیان محل‌را دیده بود، حال دراین مجالس میدیدکه پسرهمین‌اعیان که صاحب مجلس است باکمال ادب وفروتنی فنجان چای‌را بـدست‌گرفته، دو زانوی ادب برزمین میگذارد وبه‌آن‌کاسبکار حبیب خدا تقدیم میدارد، همین‌عمل ساده حس برابری وبرادری‌ویکرنگی‌را درطرفین‌بوجود میآورد وباالنتیجه‌سبب برورش روح یگانگی ووحدت وعلوطبع درطبقه پائین شده وروح دموکراسی را درقلوب دوطرف جایگزین میسازد.

مردم، خودآموزگار یکدیگر وحافظ اساس ایمان مسلمانی بودند، زیـرا اصول مسلم، دیانت وایمان راستی ودرستی واتفاق‌عمل وحفظ‌الغیب برادر دینی

وپاك چشمی وگذشت وحقگوئی و کمك بـه درماندگان را هر کس میآموخت و هرجا مخالفی‌را میدید، نصیحت کردن مرتکب‌را جزء لوازم ووظایف دینی‌خود میدانست. اگر کسی میخواست به‌آدم بی‌زبان، عاجز، بی دست‌وپا وناتوان تعدی کند، سایرین مانع اومیشدند وبالاخره تااین مجالس باچنین هدف‌هائی برقـرار بود اخلاق عمومی روبه ترقی وپیشرفت بـود وافق‌آینده جامعه روشن و تابناك مینمود.



هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه درتکیه دولت

تکیه دولت

کانون با شکوه‌ترین برگزاری مراسم تعزیه وشبیه‌گردانی

شبیه‌خوانی دربزرگترین تکیه‌های دارالخلافه ناصری، درتکیه دولت انجام می‌گردید* که در واقع بزرگترین و عظیم‌ترین تکیه‌های ساخته شده در عهد ناصری بود که سالیانی‌درازتا تقریباً نیم قرن پیش‌با شکوهترین وجالبترین‌مراسم عزاداری وشبیه‌گردانی درآنجا انجام می‌گردید. تکیه دولت نه‌تنها یك محوطه وسیع وساختمان عظیم چهار طبقه بود که در آن برای برقرارکردن آئین خاص سوگواری بهره‌برداری می‌شد. اما گاه وبی‌گاه هم درکناراین‌گونه مراسم محلی برای اجتماع امنای دولت و رجال بمنظور رسیدگی به بعضی‌اموربودکه درآن به بحث وگاهی‌رسیدگی به‌کارهای برخی ازمسئولان‌کشوری می‌پرداختند ، از جمله چند فقره‌کارکه مهمترینشان حسابرسی‌مسکوکات ضرابخانه بود وگفته می‌شدکه درآن حاج امین‌الضرب اصفهانی مسئول ضرابخانه تقلباتی درکارضرب مسکوکات انجام داده‌بود درتکیه دولت اتفاق افتاد...

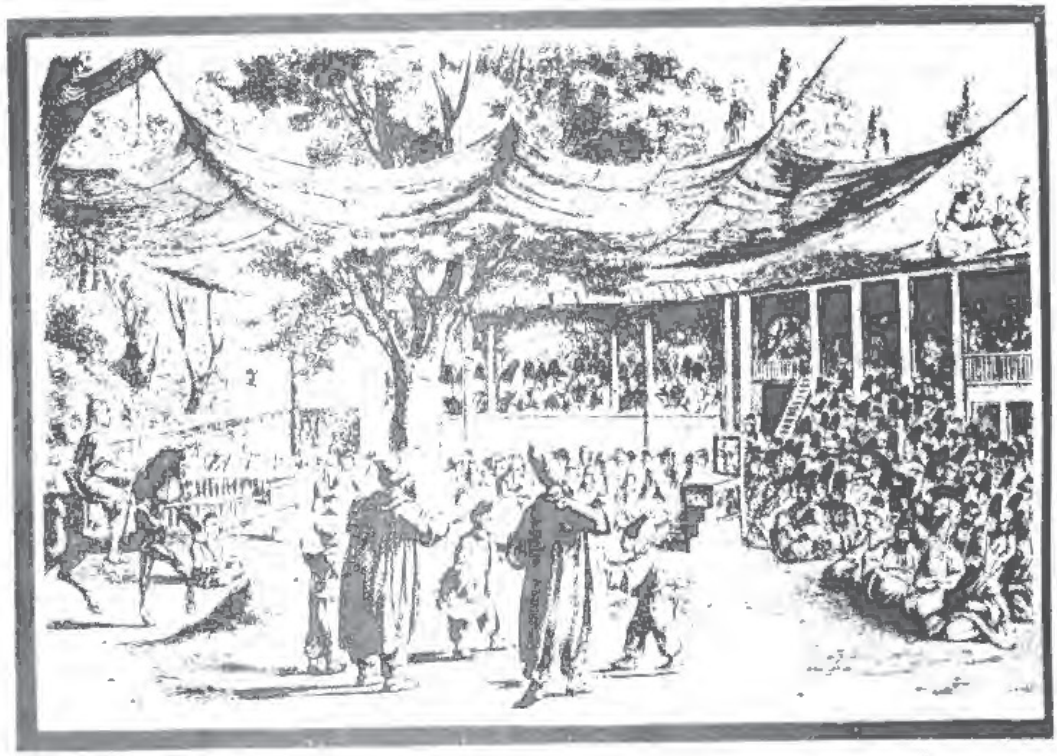
اما ازجهت اسلوب و سبك بنا وعظمت ساختمان این محل وفن‌معماری در آن روزگاربایدگفت که‌کاری سترك وحائزاهمیت صورت‌گرفته بود واین‌بنا شبیه

---

*برای‌نگارش‌این‌فصل، ازکتاب تاریخچهٔ ساختمان‌های ارگ نوشتهٔ: یحیی ذکاء استفاده شده است.



تکیه دولت از بیرون عکس‌از روزنامه شرف



منظره‌ای ازشبیه خوانی و مراسم سادهٔ تعزیه

آمفی تـآترهـای کشورهای اروپـا و حتی کلوزیوم رم در عهـد امپراطوری رم قدیم بود.

تکیه دولت را ناصرالدین‌شاه بناکرد و آنهم باین‌جهت بود که شاه قاجار احساس می‌کرد کـه تکیه‌هـای موجود در تهران گنجایش آن را نـدارد کـه همه علاقمندان و شرکت کنندگان درمراسم عزاداری را جوابگو باشد.

بنابراین لازم می‌نمود کـه تکیه‌ای ایجاد شود تا همه مردم علاقمند ومشتاق اعم ازمرد و زن بتوانند بـدون ازدحام و فشار وناراحتی‌عملیات شبیه‌گردانها و مراسم تعزیه را تماشاکرده وفیضی‌برده باشند، به همین جهت اوبه دوستعلی‌خان. معیرالممالك دستورداد که تکیه بزرگ و وسیعی را درقسمت‌های مختلف قدیمی ارگ بنا نمایند ودوستعلی‌خان ناگزیرقسمتی‌از زندانخانه دولتی وسیاهچال راکه محل آن‌گرمابه متروکه ومرطوبی بود وهمچنین محل‌عمارت مسکونی‌میرزاتقی‌خان امیرکبیر و بعضی انبارهای قدیمی وکهنه ارگ راکه در ضلع جنوبی باغ گلستان قرارداشت، بایـن مهم اختصاص داده وطرح وعملیات پی‌ریزی ساختمان آن بزودی شروع گردید. طراحان ساختمان تکیه دولت با استفاده ازتجاربی‌که ازبناهای تکیه‌های قبلی‌دردارالخلافه داشتند اساس بنای این تکیه را بردایره نهاده وفضای وسیعی را با غرفه‌ها وحجره‌های چنـد طبقه و پلکان‌ها ویك صفحه برای عملیات نمایشی‌در وسط تکیه ترتیب دهند.

به قراری‌که مرحوم اعتمادالسلطنه وزیرانطباعات عهد ناصری در روزنامه ایران نوشته است: تکیـه دولت ازبناهای بسیارعالی‌دولتی‌است‌که مدور و چهار طبقه ساخته شده وهمه از آجراست وهشت دایره ازچوب‌های کلفت وآهن برای سقف آن ساخته‌اند که درصنعت نجاری‌آن مهارت بسیاربکار رفته است.

درایام محرم پارچه‌ای ازکرباس بر روی آن طاق‌های چوبی می‌کشند که از آسیب باران و آفتاب مصون باشد ودراطراف تکیـه هم بعضی بناهای عالی ساخته‌اند واین بنـا وتکیه درمیان شهر همچون‌کوهی‌عظیم نمودار است. از پنج فرسنگی‌طهران‌این آثارپیداست‌وبجزاین‌بناگنبدهای مساجد وغیره‌که بسیارمرتفع هستند، هیچ نمایان نیستند، این تکیه درهای متعدد دارد و یك درآن هم بـه باغ گلستان بازمی‌شد.

باری بنای تکیه دولت فاقد سقف بود ولی چوب‌بست‌هائی بـه شکل گنبد چند میله قطور آهنی‌وپشت بندهای آجری، سقف آن را تشکیل‌می‌داد که بر روی آن پرده‌های ضخیم کرباسی کشیده می‌شد ومردم وتماشاچی‌ها را ازتابش آفتاب ونزول باران محفوظ می‌داشت.

چون در اواسط حکومت مظفرالدین‌شاه فشار پوشش چوبی‌درطبقه چهارم خرابی‌هائی‌ایجادکرده بود برای حفظ قسمت‌های دیگربنا ازاین یك طبقه صرف نظرشده وآن را منهدم ساختند. بهرحال بنای تکیه با آجرساخته شده وباکاشیهای معرق تزیین یافته بودکه ازنظرتناسب وزیبائی‌نظرهربیننده را جلب می کرد،بنای پیرامون تکیه، طبقه، طبقه ساخته شده بود ودرهرطبقه چندین حجره و راهرو و طاق‌نما تعبیه شده بود. طبقـه اول مخصوص وزیران و حـکام و ولات بود و هر وزارتخانه وایالت می‌باید یکی‌ازطاق‌نماها را تزیین کرده‌آن راآماده سازد.اعیان و رجال وبزرگان تهران نیزبمناسبت ارتباط خصوصی‌با پیشکار ویاکارگزار حکام یا دوستی‌با وزیربه این‌طاق‌نماها یا با دعوت و یا بی‌دعوت می آمدند واکثراً هم ناهاربه‌آنان داده میشد. تکیه، دارای منبری بزرگ بودکه جلوی‌آن را مثل‌طاق‌نماها جارولاله وآئینه‌گلدان‌گـذاشته و خود طاق‌نماها را نیز بـا دیوارکوب و چلچراغ زینت می کردند.تزئینات دوغرفه اشکوب دوم وسوم‌که روی طاق‌نمای هرولایت قرارداشت با وزارتخانه یـا صاحب ومتصدی همان طاق‌نمای زیر بود منتهی‌تزیین آنها درهرطبقه جزسه چلچراغ‌که وسطی‌بزرگتروطرفین کوچکتربود وازچوب بند جلواین‌طاق‌نماها آویخته شده بود چیز دیگری نبود. جلوغرفه‌های فوقانی را پرده می کشیدند وهرغرفه متعلق به یکی از زنان حرم بودکـه‌آنها هم میهمانهای خود راکه ازخانواده‌های اعیان بودند برای صرف ناهاردعوت‌کرده، ناهار را دراندرون می‌خوردند و عصر برای تماشای تعزیـه و غرفه خانم دعوت کننده می آمدند.

اطاق مخصوص‌شاه قاجاردرتکیه دولت یکی‌ازغرفه‌های بالائی‌بودکه جلو آن پرده‌ای مشکی‌آویخته بودند وشبها هم چراغی درآن روشن نمی کردند.

هرگاه مراسم شبیه‌خوانی که درتکیه انجام می‌شد شب هنگام برگزار می‌گردید متجاوزازپنج هزارشمع به هنگام اجرای تعزیه روشن‌می کردند وهمچنین

یك چلچراغ بزرگ نیز از وسط گنبد آهنین تکیه آویزان بود که فضای وسط را روشن میساخت. علاوه براین تمام چلچراغهای تکیه ولاله را نیز برافروخته می‌گردانیدند.

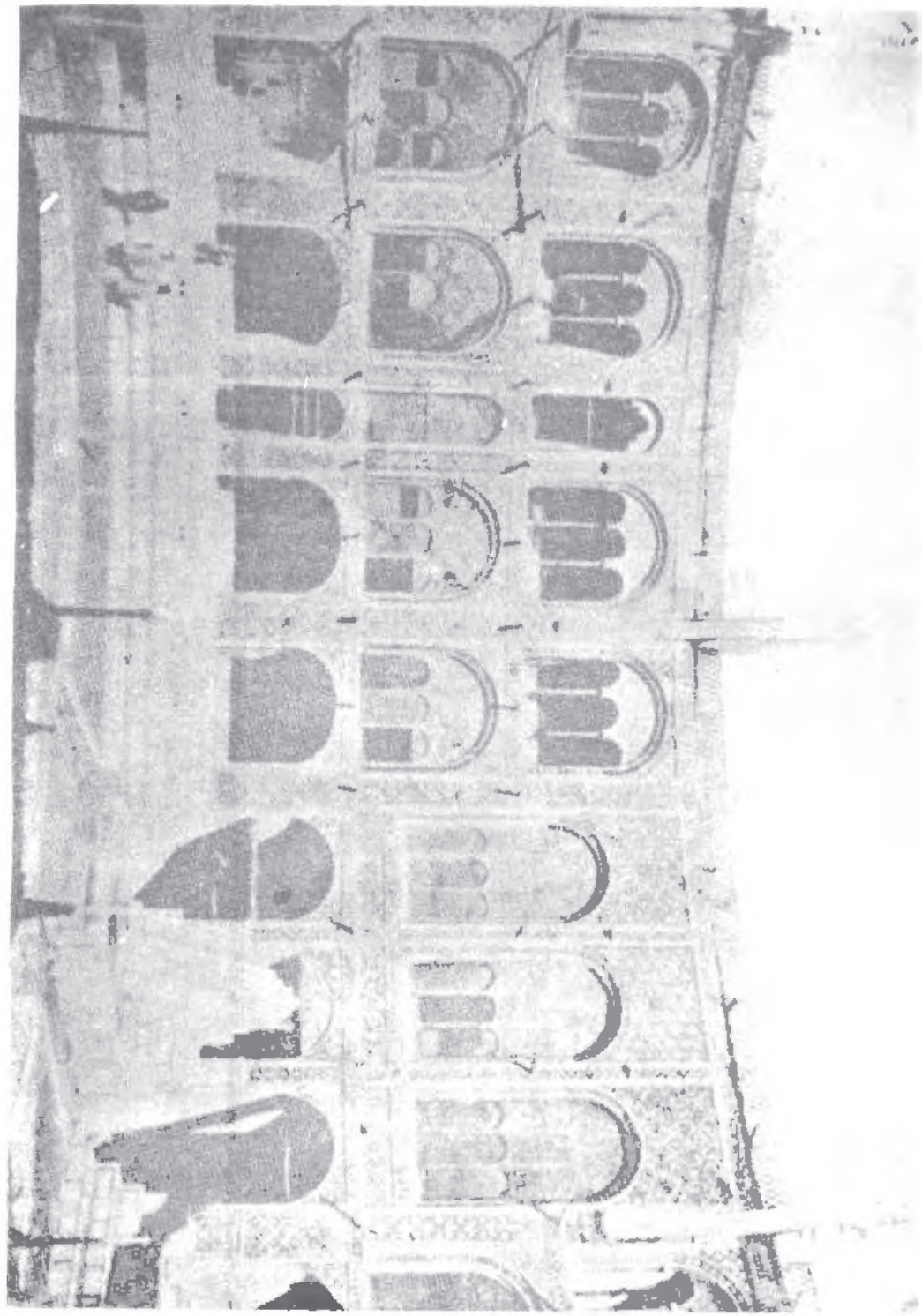
در میان تکیه سکوئی به بلندی یکمتر از سنگ ساخته بودند وبه آن تخت می‌گفتند وشبیه‌ها وبازیگران ازپله‌هائی که درچهارطرف آن برقرار شده بود بر بالای آن میرفتند ونقش‌های محوله را اجرا میکردند. بربالای تکیه منبر بزرگ بیست پله‌ای از سنگ مرمر نصب شده بود که پیش از شروع تعزیه وعاظ برفراز آن رفته به‌شرح واقعه کربلا وذکرمصیبت آل‌عبا می‌پرداختند، درپیرامون سکوی نمایش، و راهی برای حرکت دسته‌ها وسواره‌ها وموزیك‌چی‌ها وفیل‌ها وشترهاودرشکه‌ها و ورود وگردش تعزیه‌خوانها ساخته بودند.

اطراف منبرتکیه، متجاوز از سیصد روضه‌خوان و واعظ گرد می‌آمدند و برای اجرای مراسم مذهبی یکی‌پس‌ازدیگری برفراز منبر رفته وپس از خواندن روضه مختصری به زیر می‌آمدند تا آنگاه که مقدمات کارفراهم می‌گردید و همه درجایگاههای خودقرارمی‌گرفتند و آنوقت مجلس‌روضه‌خوانی‌پایان یافته وتعزیه آغازمیشد. تعزیه‌خوانها قاعدتاً بالغ بریکصد نفربودند که قبلا تمرین‌های لازم‌را براهنمائی ویا به اصطلاح‌امروزکارگردانی (معین‌البکاء) کرده ودریکی‌ازدالان‌های وسیع تکیه‌گرد می‌آمدند وجوان نابالغ خوش‌آوازی که به «بچه‌خوان» معروف بودند کمی‌جلوتر ازآنها ایستاده با صوت دلنشین و رسا ولی مؤثر و غم‌انگیزی چند بیت ازبندهای‌اشعارمحتشم را می‌خواند، سپس‌نوحه جمعی‌سرداده وآهسته به راه می‌افتادند وپس‌ازآنکه یك دورگرد تخت یا سکومی گشتند بر بالای آن میرفتند.

ابتدا دربرابرجایگاه‌تعظیمی کرده به ردیف قرارمی‌گرفتند وبعد معین‌البکاء که دارای قامتی‌متوسط وچشم‌هائی‌درشت وابروانی پرپشت و ریشی‌انبوه بود و کلاهی ازپوست بخارا برسر وجبه سیاهی دربرروشالی‌عریض برکمرداشت میان عصای بلندی را بدست می‌گرفت ولوله‌های نسخه اشعارتعزیه راکه به دور شال زده بود نگاه میکرد ودراین‌فرصت چندین فراش قرمزپوش هریك صندلی‌بدست ازپله‌ها بالا آمده آنها راگرد تخت می‌چیدند. آنگاه زنبورکچیان وارد میشدند.



تکیه دولت درهنگامی‌که شبیه‌خوانی برروی سکوی‌آن اجرا می‌شود



بخشی از بنای تکیه دولت و طبقات آن

درجلوعلم زنبورکخانه‌که مزین به طاقه شال‌های گران قیمت بود پیش می‌آمد، متعاقب آنها دسته سواران نیزه‌دار، بانی‌های دسته قرمزطلا و ریشه‌گلابتون‌که بر بهترین مرکب‌ها سواربودند وارد صحنه می‌شدند، بدنبال آنان سواران یساول و فراش سواربا چماق‌های طلابردوش آمده ومی‌گذشتند و پشت سرآنها اعراب که تنها چپیه وعقال بسر وشلواری بپاداشتند وبه زبان عربی‌نوحه می‌خواندند داخل گشته وازعقب آنها ده دسته موزیك نظامی‌وارد می‌شد. دست آخرشترهای نقاره‌خانه با طمأنینه و وقارقدم درتکیه می‌نهادند وآنگاه سرناچیان که با لباسهای‌قرمز به پشت اشتران سواربودند شروع بـه نوازندگی‌می کردند سپس تعزیه‌خوانها با لباسهائی که متناسب با موضوع ونقش‌های محوله بود سواربرمرکب‌های تزئین شده وارد صحنه می‌گردیدند وبه این‌ترتیب تعزیه در تکیه دولت آغازمی‌گردید.

شب هنگام که معروف به شام غریبان بود نمایش‌بشکل دیگری تجدید می‌گردید، چندین‌هزار چراغ شمع افروخته می‌شد، فراشها هنگام ورود به تکیه هر یك چراغی‌بدست داشتند که پیرامون تخت در وسط می‌پیچیدند، در این گیرودار پنجاه شاطرمدام در رفت وآمد بودند وبه تنظیم دادن امورمی‌پرداختند.

شبیه‌خوانی‌درتکیه دولت تا اواخردوره قاجاریه کـم وبیش‌برگزار می‌شد ولی‌دراین‌اواخردیگرآن رونق وجلوه سابق را نداشت تا اینکه تدریجـاً به علت انقلاب مشروطیت وپرداختن‌مردم به امورسیاسی واجتماعی، مراسم‌تعزیه درتکیه دولت هم فراموش شده ومتروك گردید.

از رویدادهای مهـم ودرخورتوجه‌کـه در تکیه دولت اتفاق افتاد تشکیل نخستین مجلس‌مؤسسان وعزل احمد شاه ازسلطنت بود.

این مردم جن دارند

منتظم‌الحکماء صالحی برای علیقلی‌خان مخبرالدوله نقل کرده که روزی باتفاق ظهیرالدوله مرشد بدیدن ابوطالب صدرالذاکرین از بلند خوانهای تکیه دولت رفتیم وارد خانه و اطاقش شدیم ابداً اعتنا و خوش و بشی بما نکرد فقط متوجه مخدره‌ای بود که گویا آمده صدر جن او را بگیرد(!)

تا چند نوبت با مخدره کلنجار رفت و گفت باجی جن توخیلی حرامزاده است درمی‌رود و دم به تله نمی‌دهد. تا بالاخره آن‌جن را گرفت و درشیشه‌ای کرد و درش را محکم بست و بدست زن داد آن مخدره که پای درگاه ایستاده بود یك اشرفی روی آستانه گذاشت ورفت. آنگاه صدر روبطرف ما کرده برخاست تواضع نمود و خادمی صدا کرده دستور شربت و شیرینی داد. ظهیرالدوله گفت صدر، این دیگر چه بازی است، گفت این مردم جن دارند، بعضی را شمامی گیرید بعضی را هم من، پس بگذارم همه‌جن‌ها راشمابگیرید (!) (از کتاب خطرات وخاطرات مخبرالسلطنه هدایت).

قنوات دارالخلافه طهران

در دارالخلافه طهران پیش از اینکه آب رودخانه کرج بـه این شهر جریان یابد واهالی پایتخت را مشروب نماید، چندین قنات وجود داشت که درهر محله ومنطقه روان بود و مردم از آنها بهره‌برداری میکردند، این قنوات بیشتر وقف بود باین کیفیت که شخص خیرخواه ونیکوکاری بخاطر رفاه وآسایش مردم اقدام بـه حفر قناتی میکرد تا با بانی شدن امر خیر، ثوابی بـرای خود و اهل بیت ذخیره کرده باشد. وقتی درکار تاریخچه وچگونگی حفرقنات وبانیان آن در دارالخلافه طهران تحقیق میکنیم و به سوابق امر مراجعه مینمائیم باین نتیجه میرسیم که شاید معروف‌ترین و مهمترین قناتی که درطهران جریان داشته است همان قنات مرحوم حاج میرزا علیرضا بوده است که درسرچشمه از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار حفر شده بود و اکنون هم پس ازگذشت بیش ازصد وشصت سال جریان دارد. حاج میرزا علیرضا فرزند حاج ابراهیم کلانتر سابق شیرازبود کـه چون اولاد و اعقابی نداشت برای خیرات ومبرات قنات سرچشمه راکه بعدها بنام حاج علیرضا نامیده شد حفر نمود وآنگاه املاکی را برای مصارف آن وقف کرده تولیت آنرا به برادر و اولاد اوقرار داد.

از مرحوم حاج میرزا علیرضا که بگذریم قسمت دیگری ازقنوات مهم طهران وحومه را حاج میرزا آقاسی ایجادکرده است، اصولا حاج میرزا آقاسی ایروانی مردی بود که به‌کارهای زراعتی وحفر قنات علاقه و عشق خاصی داشت وگاه و بیگاه و وقت و بیوقت که ازکارهای مهمه سیاسی و امور دفتری فارغ میگردیـد

بامور کشاورزی و احداث باغات وحفر قنوات میپرداخت، اولین اقدام چشمگیر حاج میرزا آقاسی در امر آبیاری، کشیدن نهری از رودخانه کرج برای یافت آباد و وصفنار بود که بعدها این آب را بوسیله نهر دیگری به طهران آوردند تـا مردم پایتخت را مشروب سازد. علاوه براین، حاجی چندین قنات درطهران کنده است که گویا حالیه دیگر اثری از آنها باقی نیست وشاید هم علت این باشد که تلاشها وکوششهای نامبرده در این راه غالباً بی‌حاصل میمانده است، چون در انتخاب زمین برای حفرقنات دچار اشتباه میگردید، همین قضیه خود باعث انتشار ماجراها و داستانهای جالبی دراین زمینه میشد. ازجمله اینکه میگویند روزی حاجی تنها وبدون هیچگونه تشریفاتی به سرقناتی که دستور داده بود آن را بکنند رفته بود و ازعمله چرخ کش این قنات میپرسد آیا قنات به آب رسیده است؟ او که حاجی را نشناخته بود با کمال سادگی جواب میدهد، آب کجابود آقا، این حاجی میرزا آقاسی بیخود ما را معطل کرده ودارد برای کبوترهای خدا درچاه لانه میسازد وحاجی هم میگوید بنده خدا، اگر برای حاجی آب ندارد برای تو که نان دارد!

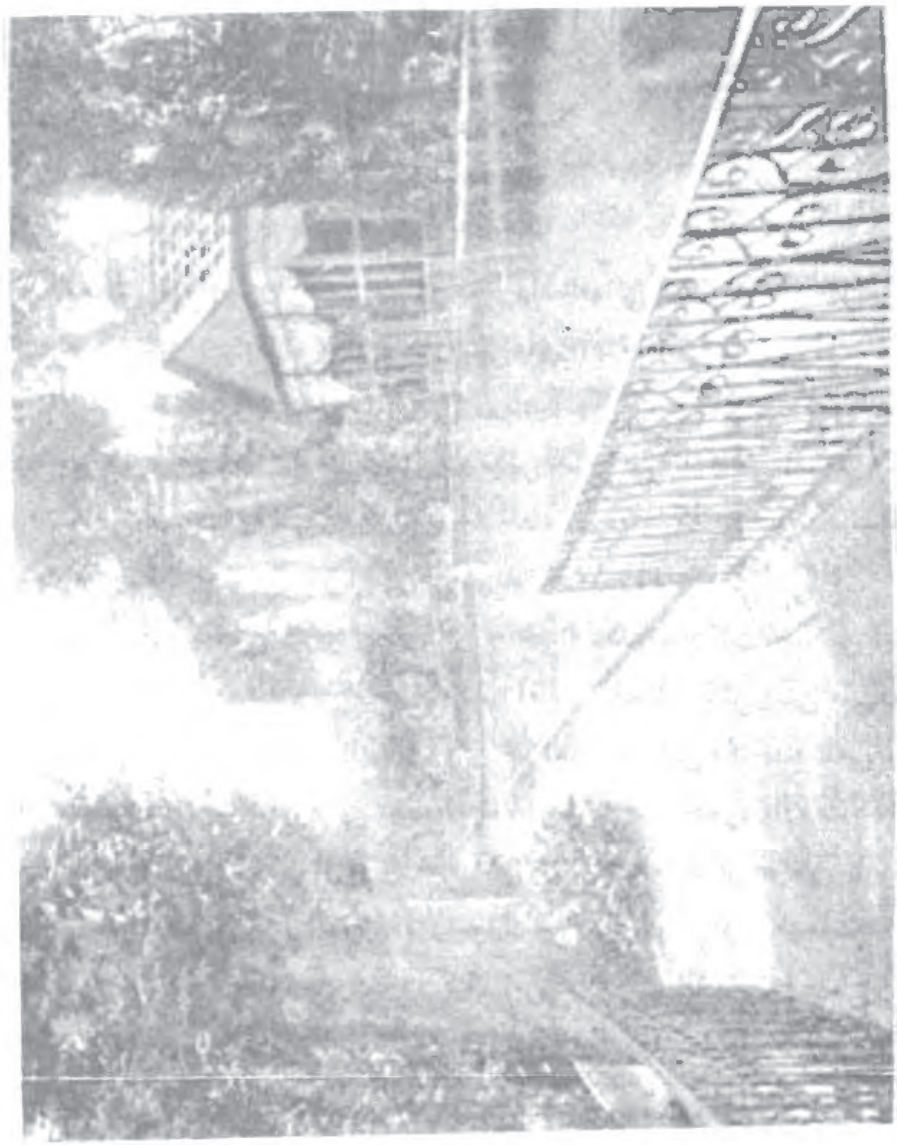
اما قنوات دیگر شهرطهران درعصر ناصری ومظفری باین قرار بوده‌اند:

قنات فرمانفرما درخیابان پاستور امروز ـ قنات حاج حسینخان شاهسون نظام‌الدوله ـ قنات میرزا علیخان امین‌الدوله که پارک امین‌الدوله واقع درخیابانی بهمین نام و اطراف آنرا مشروب میساخته است.

قنات امین‌السلطان که بوسیله میرزا علی اصغرخان اتـابك (امین‌السلطان) احداث گردید، قنات مخبرالدوله ـ قنات میرزا عیسی وزیـر طهران ـ قنات حاج ظهیرالدوله ـ قنات ناصری ـ قنات علاءالدوله امیرنظام و بالاخره قنات حسن آباد مستوفی‌الممالك.

چون صحبت ازحاج میرزا آقاسی است باید به‌این نکته نیـز اشاره شود که حاجی علاوه برعشق وعلاقه به‌حفرقنات به‌کارخانه توپ ریزی و تولید توپ هم اظهار اشتیاق می‌کرد او ازهر سیاح وجهانگرد و خارجی که به‌ایـران می‌آمد سئوال نخستینش این بود که آیا می‌تواند برای او توپ بسازد؟ می‌گویند یك روز توپی را که به‌دستور حاجی ساخته بودند برای امتحان به‌خارج دارالخلافه بردند توپچیها درحضور حاجی اولین گلوله را شلیك کردند، ازبخت بدچون مواد ساخته

شده‌توپ دارای‌استحکام‌لازم نبود بلافاصله‌لوله توپ‌ترکید ویکی‌دونفرازتوپچیها را زخمی ومصدوم می‌سازد ، درهمین موقع سازنده توپ باکمال خونسردی و ازروی نیرنگ وچاپلوسی خطاب به‌حاجی می گوید ، قربان ناراحست نباشید ، وقتی‌این توپ درمیان توپچیهای‌خودی اینطور ضایعات ایجاد کند ببینید درموقع جنگ درمیان سپاهیان دشمن چه‌تلفاتی ببار می‌آورد !!



مناظری از باغ واستخرهای باغ‌گلستان .

گاومیش حاج‌میرزاآقاسی

وقضایای دیگر

گاومیش حاج‌میرزاآقاسی‌هم درکنار داستانهائی که‌ازاین مرد نقل‌می کنند داستانی است شنیدنی. بقرار معلوم گاومیش‌های آن مرحوم بقدری نزد او عزیز بودند که اگرفی‌المثل غفلتی می‌شدویکی دوتای‌آنها به‌محوطه‌ی واردمی‌شد کسی جرئت جلوگیری ازآنها را نداشت، گاومیش حاج میرزاآقاسی امروز هـم در مورد اشخاص از خودراضی که بـدون ملاحظه بهرکجاکه هوسی بکننـد وارد می‌شوند وباصطلاح نخود هرآشی می‌شوند بکارمی‌رود.

اما درمورد بعضی دیگر ازکارهای حاجی مسئله تدارکات جنگی این مرد قابل ذکراست، می‌گویند چون حاج میرزاآقاسی همیشه پیش بینی می‌نمودکه لاجرم جنگی یا جنگ‌هائی درایران روی خواهد داد باین ملاحظه تامی‌توانست باروت وتوپ وتفنگ ذخیره می‌کرد ازجمله چندین صد خمره باروت که‌آخرین آنها دست نخورده دریکی ازسربازخانه‌های تبریز در حال فراموشی باقی مانده بود و هم‌چنین چندین هزار تفنگ و زنبورك و حتی خواربار و مهمات دیگر در انبارهای دولتی ذخیره کرده بود. درکنار این‌گونه مآل اندیشی‌ها حاجی هرجا مزرعه‌ای پیدا می‌کرد و یا قنات سراغ می‌گرفت از پول دولت و بـرای دولت خریداری می‌کرد و هرکجا آهن و سرب و قلع گیر می‌آورد. جمع آوری می‌کرد تا با آنها درکارخانه‌های توپ ریزی توپ بریزد وبالاخره برای سوراخ

کردن توپها وغیره‌از قدرت گاومیش‌هایش که‌قبلا ذکر آنها رفت استفاده‌می کرد.
املاك مزروعی که حاج میرزاآقاسی خریداری کرد بعدها بصورت املاك خالصه دولت درآمد ...

آب انبار سیداسمعیل

در دارالخلافه طهران ضمناً آب انبارهای متعددی هم وجود داشت که بناکنندگان آنها اکثراً افراد خیراندیش ونیکوکاری‌بودند و انگیزه‌شان درایجاد اینگونه آب انبارها مشروب ساختن مردم ورفع احتیاج آنسان بود . این آب ـ انبارهاکه اغلب گنجایش مقدار زیادی آب را داشت در موقع خشکسالی و آن هنگام‌که پایتخت دچارکم آبی و نقصان یافتن نزولات آسمانی بود و یـا اینکه قنوات طهران تکافوی نیازمندیهای ساکنان پایتخت را نمیدادنقش مهمی‌را بعهده داشتند وازطرفی ذخیره آب‌دراین انبارها یك کارمآل اندیشانه بودکه نگرانیهای مردم را در مواقع خشکی و احتیاج مرتفع نموده و جان بسیاری از اهالی را نجات میداد .

یکی از مهمترین آب‌انبارهای دارالخلافه طهران آب انبار سید اسماعیل بود، این آب انبار تاریخی و کهن سال ابتدا درزمان حکومت سلجوقیان‌وسلطنت طغرل اول بوجود آمد ولی بعدها متروکه گردید آنگاه در دوران صفـویه شاه طهماسب اول امر به‌تعمیر این آب‌انبار داد ولی بازهم بامرور زمان و عدم توجه متروك گردید تااینکه حاج عیسی وزیر(بیگلر بیگی قاجار) دستورتجدید بنای‌آن را داده وبصورت امروزی درآمد .



حاجی میرزا آغاسی

مسافران طهران چگونه جابجا میشدند

واگون اسبی ـ کجاوه و پالکی ـ درشکه

و اینهم برای گلش !!

دارالخلافه ناصری در آن روزگارها که بحث آن است چندین وسیله نقلیه ابتدائی غیر موتوری داشت و آنها عبارت بودند از واگون اسبی ـ کجاوه ـ پالکی ـ هودج ـ درشکه ـ عرابه ـ واسب . واگون اسبی ودرشکه وسایل نقلیه مخصوص داخل شهر بودند ولی کجاوه و پالکی وهودج وعرابه مخصوص حمل مسافران خارج شهرها بشمار می‌رفتند . ازجمله وسیله نقلیه آتشخوار ، ماشین دودی بود که در جای دیگر با داستانها وماجراهای شیرینش از آن گفتگو می‌شود.

واگون اسبی که برروی ریل حرکت می کرد وبوسیله دوتا چهار اسب کشیده می‌شد تقریباً بیشتر خیابانهای اصلی شهر طهران را بهم متصل می‌ساخت و این واگون یا تراموای‌دارای چند قسمت مجزا ازهم بود. قسمت‌اول که‌محوطه کوچکی بود مخصوص قرار گرفتن سورچی بود و قسمت‌های دیگر که دارای چندین جایگاه بود اختصاص به‌مسافرانی داشت که برروی نیمکت‌هائی که در دوطرف واگونها تعبیه شده بود قرار می گرفتند . البته جایگاه خانم‌ها از محل مردها جدا بود ، تراموای اسبی دارای محوری بود که وقتی شاگرد واگون اسبی آن را می‌چرخانید واگون متوقف می گردید و این کار در ایستگاهها صورت

می‌گرفت . باین کیفیت که وقتی واگـون به ایستگاهی می‌رسید متصدی مربوطه زنگی‌راکه بانتهای واگون آویخته شده بود بصـدا درمی‌آورد که بمنزلـه اعلام ایستگاه بود وآنوقت سورچی مهار اسبهـا را می‌کشید و مقارن همین احـوال متصدی محور شروع بچرخانیدن محور که همان ترمز واگون بود می‌کرد و در همین وقت مسافران پیاده می‌شدند .

در خصوص چرخاندن محور واگون اسبی داستان جـالبی برسرزبانهـا بود، گفته می‌شد که روزی یکی ازرجال که در آن وقت مدیر مدرسه نظام بود بـا واگون اسبی به‌محل این مدرسه کـه در انتهای خیابـان سپه غربی بود مسافـرت می‌کرد ، وقتی واگون به‌ایستگاه مدرسه رسید شاگرد واگون اسبی محور آن را چرخانیده فریادکرد مدرسه نظام! آن مرد ازاین گفتـه شاگرد واگون برآشفتـه شده باعصبانیت و بصـدای بلند گفت ، مدرسه‌کل نظام ! شاگرد واگـون اسبی هم باخونسردی چند باردیگر محورواگون راچرخانیده گفت این‌هم برای کلش!

در خصوص کیفیت واگونها باید این نکته اضافه شودکه اصولا واگـون اسبی‌ها وسیله زیبائی بشمار می‌رفتند ، سقف آن را چهـار میله آهنی از چهـار طرف برسردست گرفته بود ، لبه سقفش باکنگره‌هائی زینت شده بودودودکش دو چراغ لامپا از فانوس‌های داخل آن که ازیك‌طرف اطاق زنانه واز یك‌طرف قسمت مردانه را روشن می‌کرد با بادگیرهای خوش قواره‌ای از بالای آن بیرون آمده بود .

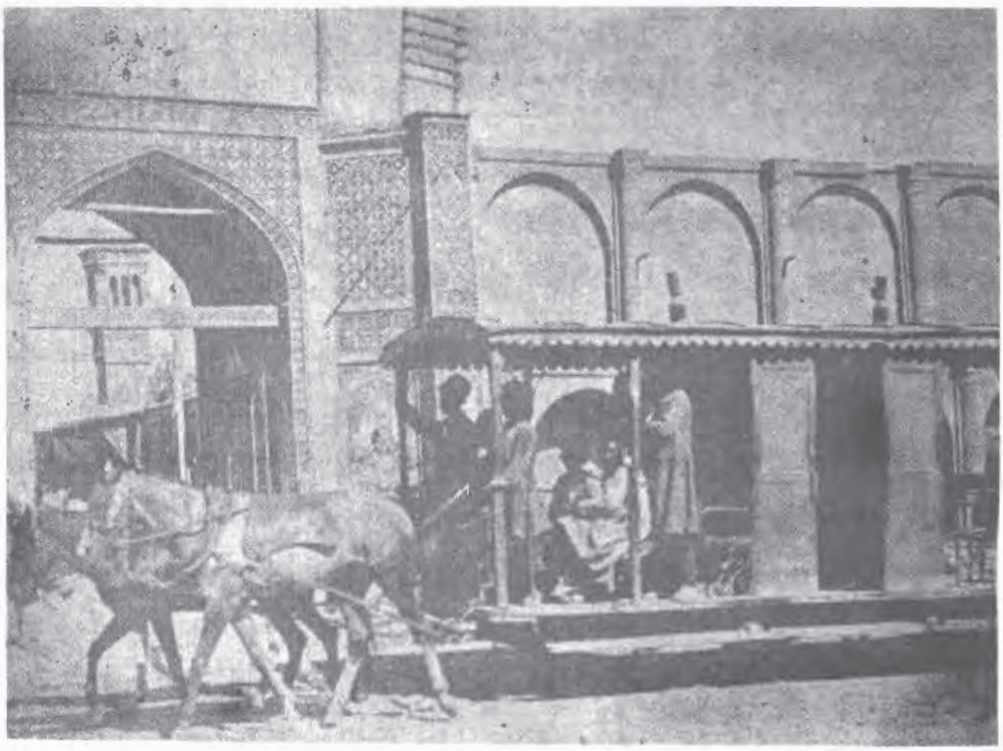
می‌گفتند در ابتدای کار واگـون اسبی برای اینکه مـردم و عابران پس و پیش‌شده وراه‌را برای حرکت آن بازکنند مردی سوار براسب شیپور زنان جلو آن حرکت می‌کرد .

اما برای پیاده وسوارشدن مردم وعبور واگون مقابل در هرچند صد قـدم دوراهی معلوم شده بود و یکی ازاین دوراهی‌ها مقابل‌مدرسه دارالفنون‌درخیابان ناصریه بطرف توپخانه بودکه ازآنجـا اسب یدکی به‌واگن‌ها اضافه می‌کردند تا انتهای خیابان لاله‌زار واول‌خیابان چراغ برق و اول خیابان باغشاه که‌یك اسب را باز وهمچنان دواسبه می‌کردند .

واگون اسبی‌ها همیشه یك مشت مزاحم و داش مشدیهائـی که در مقـابل



درشکه برای حمل مسافر



واگن اسبی درحال حمل مسافر

واگون‌ها ظاهر می‌شدند و اسباب زحمت می‌گردیدند با خود داشت که اسباب ناراحتی سورچی وکارکنان واگون اسبی‌را فراهم می‌آوردند .

اما خطوط مختلف واگون اسبی درخیابانها بقرار زیربود: اول، خط‌بازار که تاآخر خیابان لاله‌زار نزدیك خیابان رفاهی رفت وآمد می‌کرد .

دوم، خط خیابان شاهزاده عبدالعظیم که از بازار بـه‌راه می‌افتاد و ناصریه و چراغ برق را طی می‌کرد و ازخیابـان ری می‌گذشت و به‌گسار ماشین دودی می‌رسید. سوم ، خط باغشاه که از بازار حرکت می‌کرد و بعدازشش دوراهی به دروازه باغشاه می‌رسید .

چهـارم ، خط دروازه قزوین که از میدان توپخـانه حرکت می‌کـرد و پس از گذشتن از چهار راه حسن آباد سرازیـر می‌شد و به‌میدان شاپور سابق می‌رسید .

کجاوه و پالکی و هودج

کجاوه و پالکی و هـودج ، سه وسیله نقلیه بودند کـه جایگاههائی ساخته شده از چوب که مسافر در درون آن جای می‌گرفت و معمولا برروی قاطر و یـا الاغ واسب وشتر حمل می‌گردید ، هرکجاوه و پالکی وهودج فقط جای یکنفر بود وبرروی مرکب از هرنوع دوتا ازاین جایگاهها قرار می‌گرفت که تعادل آن برقرارگردد .

درشگه و عرابه وگاری هم ازوسایل رفت و آمـد در دارالخلافه طهـران بودند و درشکـه وسیله‌ای بود کـه جنبه عمومی داشت و همه ساکنـان پایتخت می‌توانستند ازآن استفاده کنند . درشکه‌ها اوایل بادواسب حرکت می‌کردند که دراین اواخر یك اسب آن راکم کرده تبدیل به‌درشکه‌های یك اسب نمودند،ولی کالسکه که تعدادشان خیلی کم بود منحصربود به‌جمعی ازاشراف واعیان پایتخت ومعمولا این افراد علاوه برکالسکه چندین اسب هم در اصطبـل‌های خود نگـاه می‌داشتند . گاریهای دو چرخه و چهار چرخه و حتی شترهای دوکـوهانه نیز از وسایل نقلیه شهرطهران و خارج دارالخلافه ناصری به‌شمـار می‌آمدند . ولی در



کجاوه، مطمئن‌ترین وسیله جابجاشدن مردم طهران

این اواخر بدنبال آمـدن اتومبیل به ایـران چند دستگـاه اتوبوس معروف به دانمارکی و اتوبوس‌های دیگر خریداری شده و در خیابان‌هـای طهران بکار واداشته شدند .

وحشت از اتومبیل سواری

در آن روزهای نخستینی که تازه اتومبیل و اتوبوس وارد طهران شده بود مردم ترجیح می‌دادند باهمان وسایل قدیمی که قبلا گفته شد رفت و آمد نمایند ، علت هم دوچیز بود، یکی ترس و دیگری موضـوع صرفه و اقتصـاد . ترس و وحشت عده‌ای از اتوموبیل تا این حدبود که حتی ازسروصدایش فرار می کردند و گوشه وکنار مخفی می‌شدند و دسته‌ای دیگر جرئت سوارشدنش‌را نمیکردند وجماعتی‌هم‌آن را مرکب شیطان وابلیس‌تصور می کردند که راننده‌اش رابسوی جهنم می‌برد. بسیاری از سوار شوندگان هم که دل به‌دریا می‌زدند اکثراً دچـار



واگنهای اسبی درتلاقی برسردوراهی



کاروانسرا باکجاوه

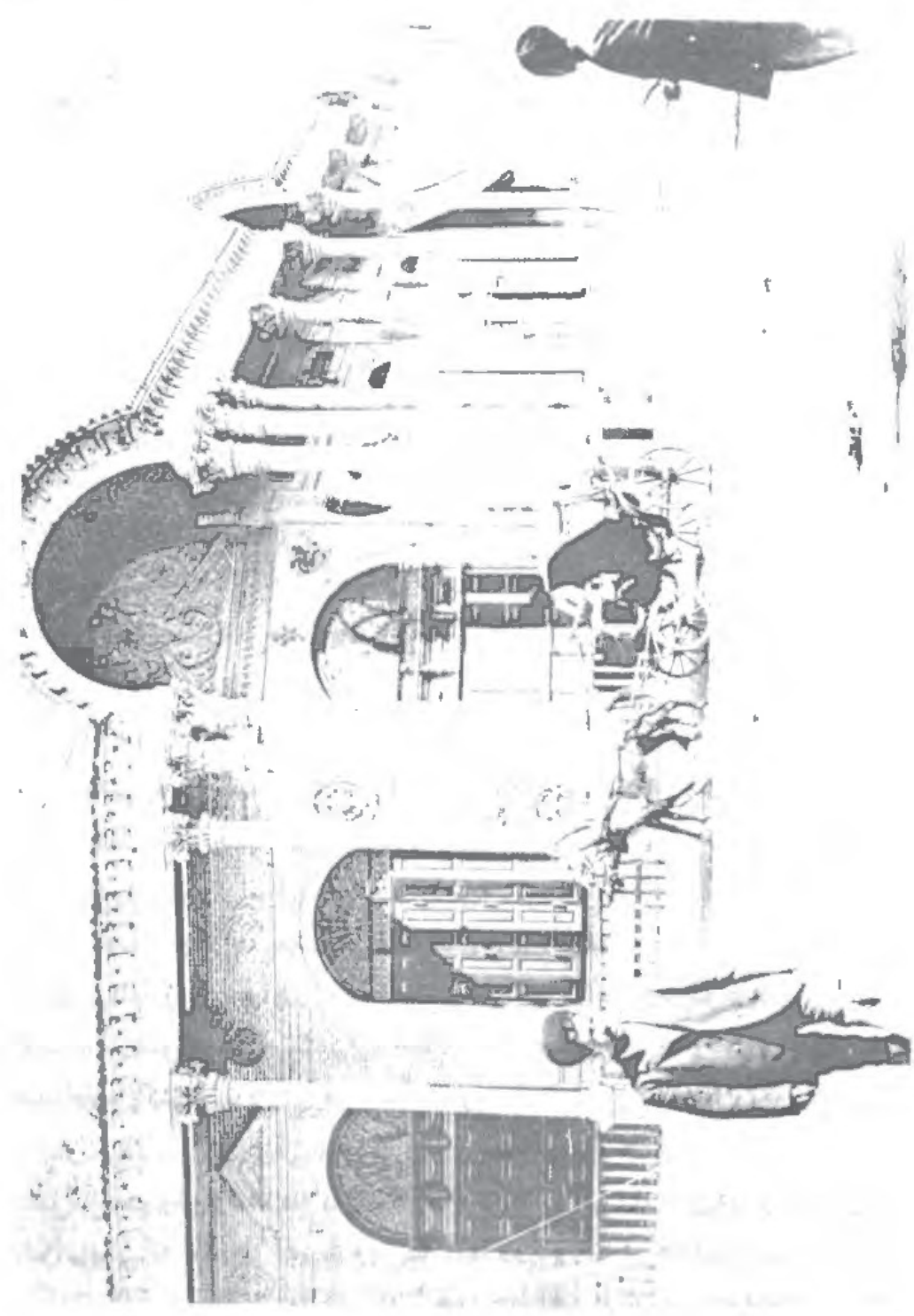
سرگیجه وتهوع و بهم خوردگی شکم می‌شدند و با یك بار نشستن در آن برای همیشه ازاین کار توبه می کردند .

دلیجان

دلیجان‌کالسکه‌ای هشت نفره‌بود بااطاق و پشتی باربنددار بادورچرخهائی از آهن که از درشکه و کالسکه که چرخهایشان رزین دار بود سخت‌تروازگاری که فنرنداشت راحت‌تر بود .



ز کوه خزر ، تا به دریای چین



درشکه وسیله‌ای برای رفت وآمد مردم طهران

غول آتشخوار!

ماشین‌دودی
ماجرای ممدلی یکدست ومرشد ماده (بلقیس)

نخستین خط آهن ایران، خط آهن طهران به‌شهر ری بود که درسال ۱۲۶۱ هجری و۱۸۸۳ میلادی مسیحی امتیاز آن را یك نفرمهندس فرانسوی به نام مسیو (بواتال) ازناصرالدین‌شاه قاجار گرفت.

ماشین‌هائی که دراین‌خط بکارافتادند نام ترن نداشتند بلکـه در دارالخلافه آنها را ماشین‌دودی می گفتند. بواتال براساس این‌امتیازباچند نفرمهندس‌بلژیکی (شرکت راه آهن‌وترامواى) ایران را تأسیس کرد. این‌شرکت که بعدها ابتکارعمل آن را رسماً بلژیکی‌ها بدست گرفتند طبق قرارداد ۹۹ ساله با دولت ایران‌وظیفه داشت برنامهٔ وسیعی را در زمینهٔ تأسیس شبکهٔ خط آهن وترامواى درایران پیاده کند اما درعمل‌جزهمان یك رشته خط آهنی کـه بین طهران وشهر ری (حضرت عبدالعظیم) کشیده بود راه آهنی‌نساخت وبجای ترامواى نیزخط واگون اسبی را برقرارنمود. کمپانی‌بلژیکی ریل‌گزاری را تمام کرد. و واگون‌ها را به لکوموتیو متصل‌ساخت ولی رفته رفته دریافت کـه مشکلات امر راه‌آهن درایران بکلی بـا دشواریهائی که خطوط آهن اروپا بـا آنها روبرو بودند تفاوت دارد. در ایـران مشکلاتی‌ازقبیل مقاومت مالکانی‌که با عبورخط آهن از اراضی‌خود مخالفت می‌ورزیدند یاکارشکنی کمپانیهای حمل ونقل واعتصابات پی‌درپی‌کارگران واخلال‌

گری رقیبان وغیره وجود نداشت بلکه مشکل عمده کهنه پرستی واعتقاد به اوهام وخرافات بعضی ازمردم و خاصه طبقات ممتازبود. هنگامی کـه خط آهن (ماشین دودی) برقرار گردید مردم دسته دسته برای تماشای این پدیده شگفت‌انگیزیاغول آتشخواری که به هنگام حرکت از تنوره‌اش دودی غلیظ برمی‌خواست و بهمین جهت آن را ماشین‌دودی لقب داده بودند به‌گارماشین‌می آمدند ولی کسی حاضربه سوارشدن برآن نبود.

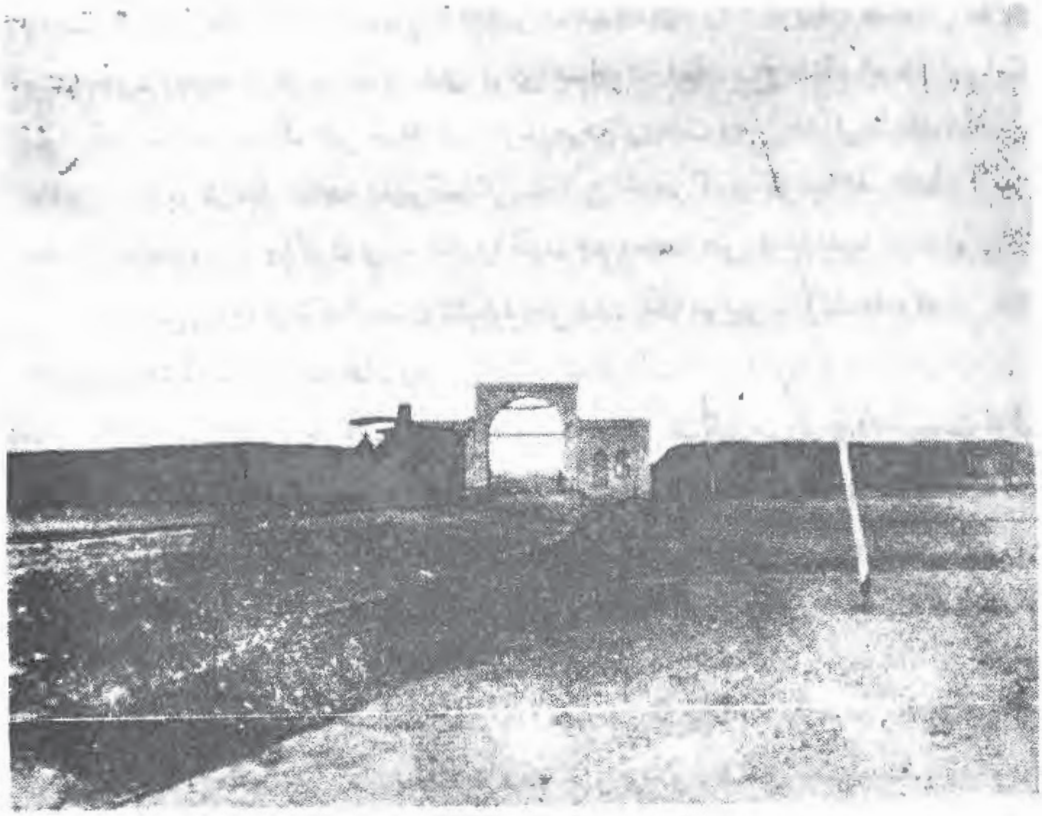
مهندس بلژیکی وقتی وضع را چنان دید وبازارش راکساد یافت نزد شاه قاجار رفت وجریان را به اطلاع رسانید ناصرالدین‌شاه نیزبرای ازبین‌بردن‌ترس و وحشت عمومی‌دستورداد تا عده‌ای ازمشهورترین‌افراد، سرداران وسپهسالاران سپاه در حالیکه سراپـا مسلح بودند در معیت وی بـا ماشین دودی بـه حضرت عبدالعظیم بروند تا ترس مردم زایل‌شود. عده‌ای از ملتزمین زیرلب ذکرگرفته و عده‌ای کفن به گردن انداخته بودند روزی کـه شاه و درباریان سوار ایـن ماشین عجیب شدند. علما ازمدتی‌پیش به حضرت عبدالعظیم رفته بودند. هنگامی که به چشم خود دیدندکه هیچ اتفاق بدی برای مسافران قطار رخ نداده است آنوقت سوارآن شدند. بدنبال این مسافرت، ترس‌مردم ریخت وسیل‌مسافربطرف ماشین دودی سرازیرگردید خاصه مدیرکمپانی به این خاطرکـه نظرمساعد علما را نیز جلب‌کند علاوه بر واگون ویژه یك واگون هم مخصوص علما تعبیه‌کرده بودند.

ماشین‌دودی ازچند قسمت تشکیل می‌شد. لکوموتیو یا آتشخانه‌که در آن ماشین‌چی‌مشغول هدایت قطاربود.

واگون شاهی بطول ده متر کـه ازسه بخش تشکیل‌می‌گردید، قسمت اول آبدارخانهٔ شاهی‌بود بطول دومتر وعرض یك مترونیم درآن مسافران موجود در واگون شاهی بوسیلهٔ چای و قلیان پذیرائی میشدند. قسمت دوم بطول پنج متر و عرض یك مترونیم که مخصوص رجال طراز اول و صدراعظم وقت بود. قسمت سوم بطول سه متر وعرض یك مترونیم که مخصوص شاهان قاجاربود. اماواگون وزراء وعلمای طرازاول که ازدوبخش تشکیل می‌گردید یکی‌پنج مترطول و یك مترونیم عرض مخصوص مجتهدان بودکه جلو واگون شاهی بسته میشد. واگون بطول هفت متراختصاص به زنان داشت که می‌بایست جدا ازمردان مسافرت کنند



ماشین دودی حضرت عبدالعظیم در یکی از روزهایی که از لحاظ مشتری بازار داغی داشت همانطور که درعکس دیده می‌شود بربالای واگنها جوانان اعمال قهرمانی انجام‌می‌دهند.



ماشین دودی بطرف حضرت عبدالعظیم حرکت میکند

وهشت واگون به مردها تعلق داشت وهمین‌تعداد هم واگون زمستانی در این‌خط کارمی کرد وهشت واگون مخصوص‌بار وکالاهای تجارتی‌بود که جمعاً سی‌واگون بوده‌است. صندلیهاهمه‌نیمکت‌چوبی‌بود که دوبدومقابل‌هم‌قرارداشت وراه‌روئی‌از وسطشان‌می گذشت‌وتشکیل کوپه‌ای رامی‌دادوجلو وعقب‌هریك‌ازاینهادسته‌ترمزی برای‌هراطاق‌تعبیه‌شده‌بود. رنگ‌داخل اطاق‌ها قهوه‌ای وبیرون آنهاسبزرنگ‌بود.

در هر کدام از واگون‌ها مانند واگون اسبی چراغ‌هائی‌نصب شده بود که یك روی‌آنها بطرف‌کوپهٔ زنانه و روی دیگرش بسوی اطاق مردانه بود.

مزاحمین ماشین‌دودی

وقتی ماشین دودی از دروازه ماشین دودی خـارج میشد ناگهان سروکلهٔ جماعتی ازبچه و بزرگ ظاهرمیشد که بدنبال قطار می‌دویدند وخود را به پنجره قطارها آویخته از آنها بالا می‌رفتند وآنگاه که به دوراهی‌می‌رسید بازبه‌آن یکی چسبیده با قطاری که ازحضرت عبدالعظیم‌می آمد بازمی گشتند. البته درهرقطاری یکی دومأمور امنیه وآژان برای رفع مزاحمت‌گماشته شده بودنداما هرگزنمی‌توانستند جوابگوی مزاحمان باشند. عده‌ای از این مزاحمان که درکمال بی‌ادبی وبی‌شرمی حرکات زننده‌ای درداخل قطارها می کردند ازصنـدلیها، چرخها بالا رفته وگاهی بر روی سقف واگون‌ها بازیهای خطرناکی می‌نمودند.

درمیان مزاحمان قطارها جماعتی دزد، جیب‌بربودندکه‌کیف واثاثه وبقچه وحتی‌عباو کلاه‌مسافران‌رادزدیده‌بطرف‌همدستان خودکه‌پائین‌قطاربودندمی‌افکندند. ماشین‌دودی دوایستگاه‌داشت‌یکی گارماشین‌ودیگری گارشاهزاده‌عبدالعظیم.

ممدلی یك دست

اولین بلیطی که درعهد ناصری برای ماشین دودی چاپ شده به ارزش سه شاهی بود و در زمان مظفرالدین‌شاه این مبلغ به پنج شاهی و زمان احمد شاه به هفت شاهی وده شاهی رسید وآخرین مبلغ آن دو ریال ونیم بود.

ماشین‌دودی درطول‌کار خود ماجراهای عجیب ومضحك بخود دیده بود، آنهائی که با این ترن مسافرت کرده‌اند نـام (ممدلی‌یکدست) و (مرشد بلقیس ـ مرشد ماده) را بخاطردارند. اما ممدلی‌یك دست با آنکه یك دست بیشترنداشت

وهمین یك دست بودن قیافه‌اش راکاملا مشخص می‌ساخت با زیرکی و چالاکی حیرت‌آوری درپیرامون ماشین‌دودی جیب‌بری می‌کرد.

اماماجراهای‌دیگری که درباره ماشین‌دودی می‌گفتند،داستان آن مردایرانی بودکه هنگامی کـه درفرانسه مشغول سیر و سیاحت بود با یك جوان فـرانسوی درباره خصوصیات کشورهای خودشان گفتگو داشتند. جوان فرانسوی با غرور به مرد ایرانی می‌گوید که درکشورما بیشتر شهرها را می‌توان بـا قطار مسافرت کرد و مرد ایرانی هم در پاسخ می‌گوید ، اتفاقاً درایران ما هم خط آهن از مدتی پیش مشغول بـه‌کار شده و اگر شما قصد مسافـرت بـه وطن ما را داشته باشید ، می‌توانید ازفرانسه باکشتی طی‌طریق کرده به بندر بوشهرپیاده شوید وازاین بندر تا حضرت عبدالعظیم را با وسایل‌نقلیهٔ اسبی وکجـاوه سفر کنید آنوقت بقیه راه را ازحضرت عبدالعظیم تا طهران با قطارمسافرت نمائید !.

مرشد بلقیس درآن روزگاران جزء سرقفلی ماشین دودی بحساب آورده میشد او زنی‌میانسال زشت‌روبودکـه دراطاق انتظارگارماشین به مداحی ومرثیه‌خوانی‌مشغول بود. مرشد بلقیس یا مرشد ماده که ازچشم کور ونابینا بود با دهان گرم وگیرا ومردم شناسی کامل‌توجه مسافران را به خود جلب می‌کرد. با اینکـه زنان درحجاب بودند ولی مرشد بلقیس چادر و چارقد به دورافکنده بود و یك پیراهن (ارمك) بلند می‌پوشید وکـلاه دست دوزی مثل مردها سرمی‌گذاشت و موها را در زیرآن پنهان می‌کرد. اوهمچون مرشدها ودراویش معرکه می‌گرفت وقصیده و غـزل می‌خواند، هوحق هوحق می‌گفت،کف بردهان می‌آورد، دست بهم می‌کوفت. پنجه جلودهان می‌گرفت، عرق پیشانی پـاك می‌کرد ، چراغ الله می‌خواست ومرد ونامرد می‌طلبید وگاهی‌اشك می‌ریخت...

دراین‌موقع که مرشد ماده غرق مداحی‌بود وچوبدست خود را این‌طرف وآنطرف حرکت می‌داد ناگهان صدای سوت ماشین‌دودی بلند می‌شد ویکمرتبه معرکه بهم می‌خورد ومردم به پشت درها هجوم می‌آوردند و ازسروکول هم بالا می‌رفتند وفریادها می‌کردند. تا وقتی که درها بازمی‌شد،آنوقت یکمرتبـه رویهم می‌ریختندویکدیگررا لگدمال می‌کردند ویکی‌ازکسانی که زیردست‌وپا میماندند ومردم به آن توجهی‌نمی‌کردند همین مرشد بلقیس‌یا مرشد ماده بود!

چگونه نخستین ماشین وارد طهران شد

بدنبال کالسکه‌هائی که با بخار و آتش حرکت می‌کرد اولین اتومبیل‌هائی که به ایران وارد شد، سواری‌های فوردکروکی کلاچی، با لاستیك توپر بود که با ساعتی چهل کیلومتر حرکت می‌کردند وچون گیربکس وجعبه دنده‌ای برای کم وزیاد کردن قدرت موتور نداشتند مانند همان کالسکه‌هاو گاریهااغلب درسربالائی‌ها می‌ماندند و باید هلشان داد و چون ترمزشان به اصطلاح (شیش) نامیده می‌شد، اهرمی‌بود وهنوزترمز روغنی و کمپرسی اختراع نشده بود ودرسرازیری‌ها هم برای اینکه کنترل ازدستشان بدرنرود وقادربه جلوگیری از آن باشند مسافران را پیاده می‌کردند تاسبك شود. بین سواری‌ها وکامیونها هم اتومبیل‌هائی‌شبیه وانت امروزی وارد طهران شد که به آنها ماشین‌لاری می‌گفتند، وهمچنین اتومبیل‌های دورسیمی که برای حمل‌مسافرمی‌آمدند.

بهرجهت نخستین اتومبیل در زمان مظفرالدین‌شاه وارد طهران گردید، این پادشاه در اوایل سلطنت خود پس از اولین سفری که به‌اروپا کرد به‌سعدالله وزیر مختارایران دربلژیك دستورداد که یك اتومبیل‌سواری برای او خریده وبه‌ایران بیاورند. سعدالله هم اتومبیل را با یك راننده بلژیکی بدربار فرستاد، اما مدتی‌بعد این راننده ازایران رفت و اتومبیل بلااستفاده ماند. بعد ازمظفرالدین‌شاه اولین ایرانی که برای خود ازخارج ماشین واردکرد حاج امین‌الضرب بود. در زمان احمدشاه مجموع کسانی که درایران اتومبیل داشتند فقط ده نفر بودند...

چهره‌های معروف وخدمتگزار
و رجال سازشکار و کارگزار بیگانه

درعصر ناصری

درعصرناصری درکار حکومتی ودیوان‌سالاری ایران چند دسته ازرجال و سیاستمداران و چهره‌های سرشناس ومعروف بودندکه هریك به اقتضای زمان و اوضاع واحوال وشرایط عهد ودوران درتاریخ معاصرکشورما نقش‌هائی رقم زدند وبیش‌وکم‌کارهائی انجام دادند. واین نقش‌ها وآن‌کارها بطورمسلم در سرنوشت مملکت ومردم آن روزگار وحتی مردم وجامعه این زمان تأثیری‌عمده داشتند، چه حوادث سیاسی واجتماعی عصرقاجارها که ارتباطی جدی و انکار-ناپذیر با سیاست ومصالح کشورهای استعمارطلب اروپائی وخاصه همسایگان ما داشت همچون حلقه‌های زنجیر پیاپی اسباب تحولات ودگرگونی‌هائی گشت که هرروزبه‌گونه‌ای درزندگی‌عمومی‌مارخ مینمود، وحادثه‌ها ومصائب‌وگرفتاریهائی عظیم ببار میآورد.

بیش وکم علیرغم همه غفلت‌زدگیها وجهل وناآگاهی‌ها واز همه بالاتر سودجوئی‌ها، مردانی بودندکه درصحنه اداری وسیاسی ایران در روزگارانی‌که مورد بحث وگفتگوی ماست، ظاهرشدند وازپی‌مصالح وطن وحفظ تمامیت ایران وآغازیك دوره ترقی وپیشرفت‌که جزء مقتضیات‌آن عصر بود، خدمات

درخشان وبرجسته کردند، آنان بامفسدین وبدخواهان وشراندیشان که بجز زیر انگشت بیگانه بصدا درنمیآمدند کلنجارهارفتند، مبارزه‌ها وستیزها کردند وبطور نسبی برای شروع تحولات جدید ودفع شراجیرشدگان سیاست بیگانه بنیان‌هاو پی‌ها افکندند. بطورخلاصه ازابتدای فرمانروائی قاجارها که درعصر سلطنت ناصرالدینشاه به‌اوج خود رسید، درامورحکومتی، چنددسته مردان ورجال‌سیاسی ظاهرشدند، یك دسته که عده‌اشان فوق‌العاده محدود بود ودوره قدرت و فرمانروائیشان اندك خدمتگزار واقعی ملك و ملت شدند وعاقبت وسرانجام نیز سردر قربانگاه مطامع اجانب بباد دادند، دسته دیگر که عمر ومدت زمامداریشان نسبتاً طولانی بود، آنهائی بودند که هم ضعف‌نفس وجبن وبی‌خردی داشتند وهم آتش جاه طلبی وپول‌پرستی‌ودوام قدرتمندی‌دروجودشان شعله میکشید، ضربه‌ها ولطمه‌هائی که ازجانب این دسته از رجال ودولتمردان بر پیکرجامعه و وطن ما واردآمد، ازهرضربه‌ای‌کاری‌تر، خردکننده‌تر وویران‌گرتربود، بدبختانه تعداد این افرادکه درمیانشان زنان هوسباز وقدرت‌طلب‌هم‌وجودداشت ازدسته‌های‌دیگر زیادتر وافزون‌تربود وآشکار است ضرباتی که عده بیشتری برجائی فرودآورند نابودکننده‌تر خواهدبود ازلطماتی که جمعی جاهل وناآگاه وبه انگیزه بی‌خردی وعدم تشخیص وارد میآورند.

ولی درمیان این دسته، گروه دیگری هم بودند که‌گاهی‌آلت دست وملعبه دسته اول می‌شدند وسپس وسیله واسباب‌کار دسته دوم، این گروه نه‌ازخود اراده‌و عزم ثابتی داشتند ونه‌استقلال رأی واندیشه‌ای، همچون بیدی بودند که با وزش اندك نسیمی بهرسوخم می‌شدند ویابمانند گل‌آفتاب‌گردان درجهت تابش انوار خورشید سرمیگرداندند وبهمین دل‌خوش بودند که ازطرف‌آن دودسته‌استخوانی درجلویشان بیاندازند وبخاطرهرعنوان ومقام پوشالی بهرپستی و رذیلت ودنائتی تن درمی‌دادند، آنان راضی بودند که فقط لباسی مخصوص بانشان‌ها و علائم فریبنده وچشمگیر به‌تن بیارایند و درصف مردان دوگروه قرارگیرند وبادی در غبغب اندازند! درپیشاپیش‌گروه اول ودر ابتدای‌کار حکومت قاجارها باید از عباس‌میرزا فرزند دوم فتحعلی‌شاه یادکرد که خود کانونی‌گرم سرشار ازعواطف وطن‌دوستی وترقی‌خواهی بود ومردی دلیر وشایسته، واقمار درخشان و تابناکی

چندازجمله میرزا بزرگ (قائم‌مقام اول) ومیرزا ابوالقاسم فراهانی (قائم‌مقام‌دوم یاپسر) وسپس میرزاتقی‌امیرنظام (امیر کبیر) درپیرامونش می‌چرخیدند.

این نخستین مکتب وطن‌دوستی وملت خواهی‌وترقی‌طلبی درایران بود که درمیان‌گردبادی مهیب وافق تیره‌ای که همسایگان استعمارگر درکشورما گشوده بودند، درتبریز گشایش یافت.

گرچه درابتدا پایه‌گزار این مکتب (عباس‌میرزا) بهنگام محاصره هرات‌در مشهد مقدس بازهری که یك مأمورانگلیسی درطعامش ریخت اورا به جهان باقی فرستاد ومتعاقب آن قائم‌مقام‌فراهانی وسپس میرزاتقی‌خان امیر کبیرهم یکی‌پس‌از دیگری باخدعه وکید ونیرنگ اجانب کشته شدند وکشورما در روزگاری که باید روزگار قحط‌الرجالش نامید از وجود چنین مردان بزرگ و با اراده و خدمتگزاران صدیقی محروم گردید، ولی بهرحال این‌کانون واین مکتب سترون باقی نماند ودرسالیان بعد فرزندان برومند دیگری‌را درخود پرورش دادکه در این فصل شرح زندگی وکارهای برخی‌ازآنها خواهدآمد، لازم به یادآوری‌است که تراجم‌احوال یکایك‌این سه دسته برای مامقدورنیست واصولا درحوصله‌کتاب نخواهد بود، بلکه صحبت مامربوط به چندین چهره معروف وسرشناس ازهرسه دسته‌ای است که ذکرشان قبلا رفت:

دربادی امراز امیر کبیر یادکنیم که عهدناصری باصدراعظمی وی شروع شد واوشایسته‌ترین وبهترین‌صدراعظم دارالخلافه ناصری بود که درباره زندگی‌نامه غم‌انگیز ودردآلودش‌کتابها نوشته شد، وجادارد‌کتابهای دیگری‌هم از تمام ابعاد وگوشه‌های زندگی این بزرگ مردتاریخ معاصر وطن‌ما بنگارش درآید. اینك شرح زندگی وی تاجائیکه درحوصله این مقال واین فصل‌ازکتاب باشد:

میرزاتقی‌خان امیر کبیر (امیرنظام)

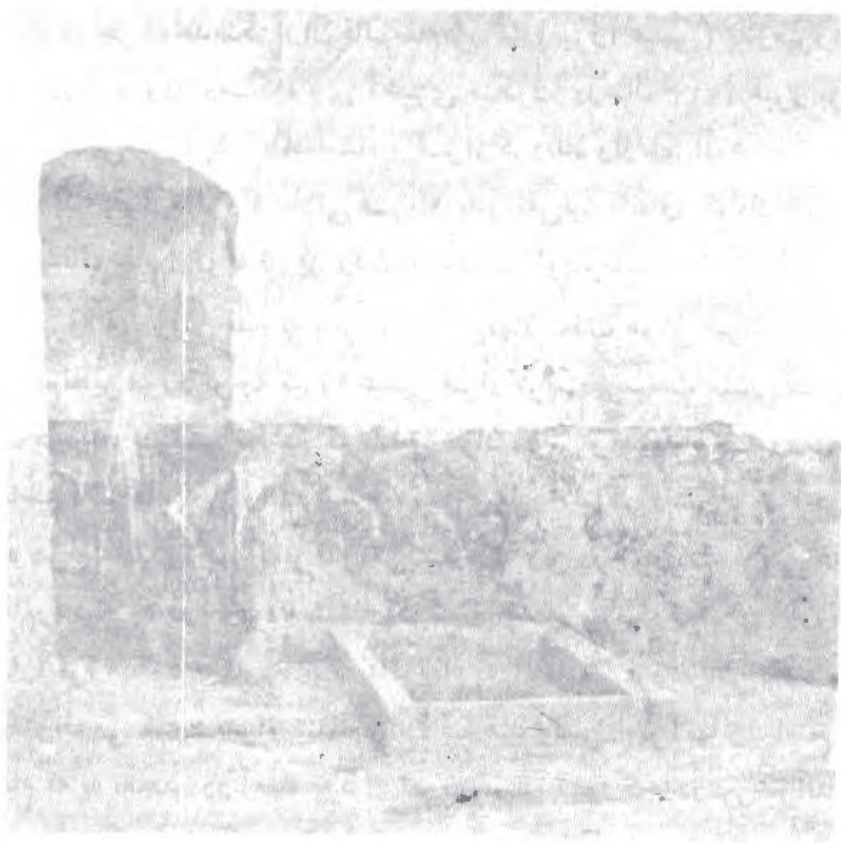
بزرگمرد تاریخ معاصر ایران

میرزاتقی‌خان امیر کبیر، ازمردم روستائی و فقیر قریه هزاوه اراك بودکه درسال ۱۲۲۲، هجری قدم به عرصه زندگی نهاد. پدرش کربلائی محمدقربان نام

داشت که در جرگه‌خدمتگزاران قائم‌مقام‌بزرگ (میرزا عیسی) پدرمیرزاابوالقاسم قائم‌مقام درآمد ودر دستگاه وی آشپزی میکرد. درسال ۱۲۲۳ میرزابزرگ بـه پیشکاری عباس‌میرزا پدر فتحعلیشاه برقـرارگردیده وازطهران عازم تبریز ولیعهد نشین گردید، بقرارمعلوم کربلائی قـربان پدر تقی‌نیز باتفاق کودك خردسالش در این سفرباقائم‌مقام اول به تبریز رفت وبخدمت اوپیوست.

میرزاتقی وقتی قدم به پانزده سالگی‌نهاد بعلت هوش سرشار و استعداد و قابلیت کم‌نظیر مورد توجه میرزا عیسی قـرارگرفت وبسمت منشی‌گـری مشغول خدمت گردید، طولـی نکشید که بدلیل همان هوش واستعداد مـورد لطف میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی واقـع شد و همین شغل‌را نیزدر دستگاه او احراز نمود. درباره هوش فطری امیرکبیر نقل میکنند کـه وی درکودکـی وقتی غذای اولاد قائم‌مقام‌را میآورد درحجره معلمشان‌گوش میایستاد وآنچه معلم به‌آنان میآموخت اوآنهارا فرا میگرفت تاروزی که قائم‌مقام به آزمایش فرزندانش‌آمده وهرچه از آنها سئوال می‌کـرد نتوانستند جواب بـدهند ولـی امیرآنها را پاسخ می‌گفت، قائم‌مقام که به تعجب درآمده بود از تقی پرسید، تـو کجا درس خوانده‌ای؟ تقی گفت، روزها که غذای فرزندان شمارا می‌آوردم، آنجا می‌ایستادم وبه درس‌معلم گوش می‌دادم، قائم‌مقام کـه برشگفتیش هرلحظه افزوده می‌شد به او انعامی داد، اما تقی از گرفتن آن خودداری کرد وشروع بـه‌گریستن گذاشت. قائم‌مقام پرسید پس چه می‌خواهی؟ تقی گفت، مقرر دارید کـه آقای معلم همان درسی‌را که بـه فرزندان شما میدهد بمن‌هم بیاموزد.

قائم‌مقام که سخت تحت‌تأثیر قرارگرفته بود به معلم تذکرداد تابه تقی نیز درس یاد بدهد واین ماجرا مقدمه دانش وبینش امیرکبیرگردیده مایه‌آن شدکـه به خدمت اداری و منشی‌گری دردستگاه قائم‌مقام مشغول شود. مـرحـوم میرزا بزرگ که دراواخرعمر بـه علت ضعف بینائی نمی‌توانست چیزی بخواند و یا بنویسد، هیچ میل نداشت که‌کسی ازاین موضوع آگاهی یابد. تقی‌راکه خانه‌زاد ومحرم اندرونی وبیرونی خانواده قائم‌مقام‌بود، قائم‌مقام‌اورا پیش خودمی‌خواند تا درخواندن ونوشتن به‌اویاری نماید. امیرهم درحال ایستاده(بحکم‌ادب) انجام خدمت می‌کرد.



حمام فین کاشان



طرز به قتل رساندن امیرکبیر

میرزا تقی درخشیدن آغاز میکند

امیر تدریجاً در دستگاه قائم‌مقام بیشتر می‌درخشید و کارهای نمایان وچشمگیر ازخودنشان میداد، اوهنوز درعنفوان شباب وجوانی بودکه بواسطه آداب دانی و نزاکت و آگاهی سیاسی بفرمان عباس میرزا نایب‌السلطنه همراه خسرومیرزا فرزندعباس میرزا وهیئتی ازرجال سرشناس دربارایران عازم روسیه وپطرزبورگ می‌گردد. علت عزیمت خسرومیرزا و میرزاتقی امیرکبیر (امیرنظام) وهیئت، موضوع‌قتل وزیرمختار دولت‌روسیه (گری بایدوف) درایران بودکه به توصیه میرزامسیح‌وجمعی ازمردم ناآگاه بخاطر دوزن‌گرجی که به تبعیت دولت‌ایران درآمده ودرخانه یکی‌ازرجال‌ایران بودندصورت میگیرد. میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر دراین مأموریت قابلیت وشایستگی‌خودرا بنحو احسن انجام میدهد و هیئتی که امیرباآنان باین مسافرت یا مأموریت میپردازد موفق میشود باجلب توجه امنای روس ورفع کدورت ازنیکلای اول امپراطور روسیه ازبرافروختن آتش جنگ دیگری میان ایران وروس جلوگیری نماید.

مسافرت به کشورروسیه در روحیه وطبع‌جوان‌وپویای امیرکه میلی‌سرشار وعشقی سوزان به ترقی‌وپیشرفت داشت بسیارمؤثر واقع میشود، امیر درآنجا اوقات خودرا صرف تحقیق دراحوالات مملکت روسیه و ترقیات آن وهم‌چنین نگرشی عمیق برروی تأسیسات سیاسی و فرهنگی واجتماعی‌آنجا می‌نماید وبا مشاهده دانشگاه مسکو وکارخانجات اسلحه سازی وصنایع دیگر روسیه متوجه پیشرفت‌های سریع و شگفت‌انگیز مشرق زمین میگردد و همین مشاهدات و جستجوگری درپرورش‌افکار وروحیات اوفوق‌العاده اثرگذارده زمینه مساعدی‌در وی بوجود میآورد تا درایران نیزبه تعقیب چنین‌کارهائی دست یازد.

میرزاتقی‌خان امیرکبیرپس‌از بازگشت ازمأموریت روسیه براثر لیاقت و کاردانی‌که ازخود نموده بود به مقام‌وزارت نظام آذربایجان رسیده وبه وزیرنظام ملقب میگردد.

امیر کبیر در راه بسلطنت رسانیدن

ناصرالدین میرزا (ناصرالدینشاه)

درشب سه‌شنبه ششم شوال سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری محمد شاه در پایتخت چشم از جهان پوشید و مرگ این پادشاه باوجود مدعیانی که وجود داشت بسلطنت رسیدن ناصرالدین میرزا را خالی از اشکال نگذاشت. ناصرالدین میرزای ولیعهد فرزند محمدشاه که در آن هنگام بیش از شانزده سال نداشت در پایتخت نبود وطبق معمول در تبریز اقامت داشت. ناصرالدین میرزا که همواره در معرض تهدید مدعیانی بود که خود را وارث تاج و تخت ایران میدانستند نصیرالملك علی آبادی ومیرزا تقی‌خان وزیر نظام (امیر کبیر) رادرخلوت بحضور میطلبد وخطر وجود مدعیان را گوشزد مینماید . میرزاتقی‌خان وزیرنظام در کمال شکیبائی خاطر مشوش وپریشان ناصرالدین میرزا را مطمئن میسازد که تمام مساعی وکوشش وتلاش خودرا دراین طریق مصروف کرده و او را بسلطنت حقه خود خواهد رسانید . امیر کبیر برای رسیدن بهدف بزرگ خود ابتداء مقدمات جلوس ناصرالدین میرزا را در آذربایجان فراهم آورده و شب چهاردهم شوال ۱۲۶۴ هجری قمری ـ ولیعهد را درتبریز برتخت سلطنت مستقر میگرداند . امیر کبیر آنگاه پس ازجلوس شاه در آذربایجان فوراً تدارك سفر وی را بطهران فراهم آورده وشخصاً بتنظیم ومرتب ساختن ارتش میپردازد بطوریکه در خلال مدت چند روز دوازده عراده توپ وهشت هنگ سرباز ومقداری تجهیزات آماده

میسازد وبدنبال این اقدامات شاه را از تبریز برداشته روانه طهران می‌گردد ، ناصرالدینشاه باحسن تدبیر امیرکبیردرطهران براریکه‌سلطنت تکیه‌زده‌به‌حکومت وفرمانروائی مشغول میشود ودرهمین وقت‌امیرکبیررا به‌پاس خدمات‌ارزشمندش ملقب به‌امیرنظام مینماید .

صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر

وآغازاصلاحات ایران

ناصرالدینشاه بعدازورود بپایتخت وسپاسگزاری ازخدمات باارزش امیرکبیر ومقرب ساختن او بامخالفت درباریان‌که در رأس آنها مهدعلیا مادرش قرار داشت مواجه می‌گردد . مهدعلیا وسایر رقیبان ودشمنان‌امیرنظام‌که باتقرب یافتن امیرسخت‌مخالف‌بودندبانواع‌وسایل‌متشبث می‌گردیدندتاموجبات شکست‌کار او را درابتدای کارامیرنظامی اوفراهم‌آورندلیکن ناصرالدینشاه بواسطه خدمات گرانبهائی‌که امیرکبیر درراه استقرار سلطنت اوکرده بود همه‌گونه همراهی و پشتیبانی ازموقع وهدف‌ها وآرمان‌های اصلاح طلبانه وی مینماید چنانکه در ابتدای‌کار علیرغم شورش‌هائی‌که در آذربایجان برعلیه امیر براه افتاده بود و علیرغم دسائس وفتنه‌انگیزیهای درباریان و مخصوصاً مهدعلیا و تحریکاتی‌که کارگردانان سیاست خارجی درکار امیر می‌کردند ناصرالدینشاه هرروز برالقاب ومناصب‌ومسئولیت‌هاوقدرت امیر میافزود تاجائیکه درنهایت او را به‌صدارت عظمائی ایران انتخاب مینماید . ازهمین موقع است‌که میرزاتقی‌خان‌کمر همت به‌اصلاح اموراایران برمی‌بندد ودرمدت‌کوتاه زمامداری خود تحولات وترقیات عظیم درتمام شئون‌کشور پدید میآورد .

ازدواج امیرکبیرباعزةالدوله خواهرشاه

امیرکبیرکه روز بروز بیشتر محبوب و مورد توجه مخصوص شاه قاجار

قرار می‌گرفت در روز جمعه ۲۲ ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ رسماً به‌دامادی ناصرالدینشاه انتخاب می‌گردد، شاه خواهرش را که عزةالدوله نامداشت بهمسری امیرکبیر درمی‌آورد ، واین ازدواج احترام و موقعیت امیربیش ازپیش درنظرها زیاد می‌گرداند که البته قدرت و نفوذش را نیزدربرابردشمنان افزون می‌نماید. عزةالدوله دراین هنگام فقط سیزده سال داشته‌است .

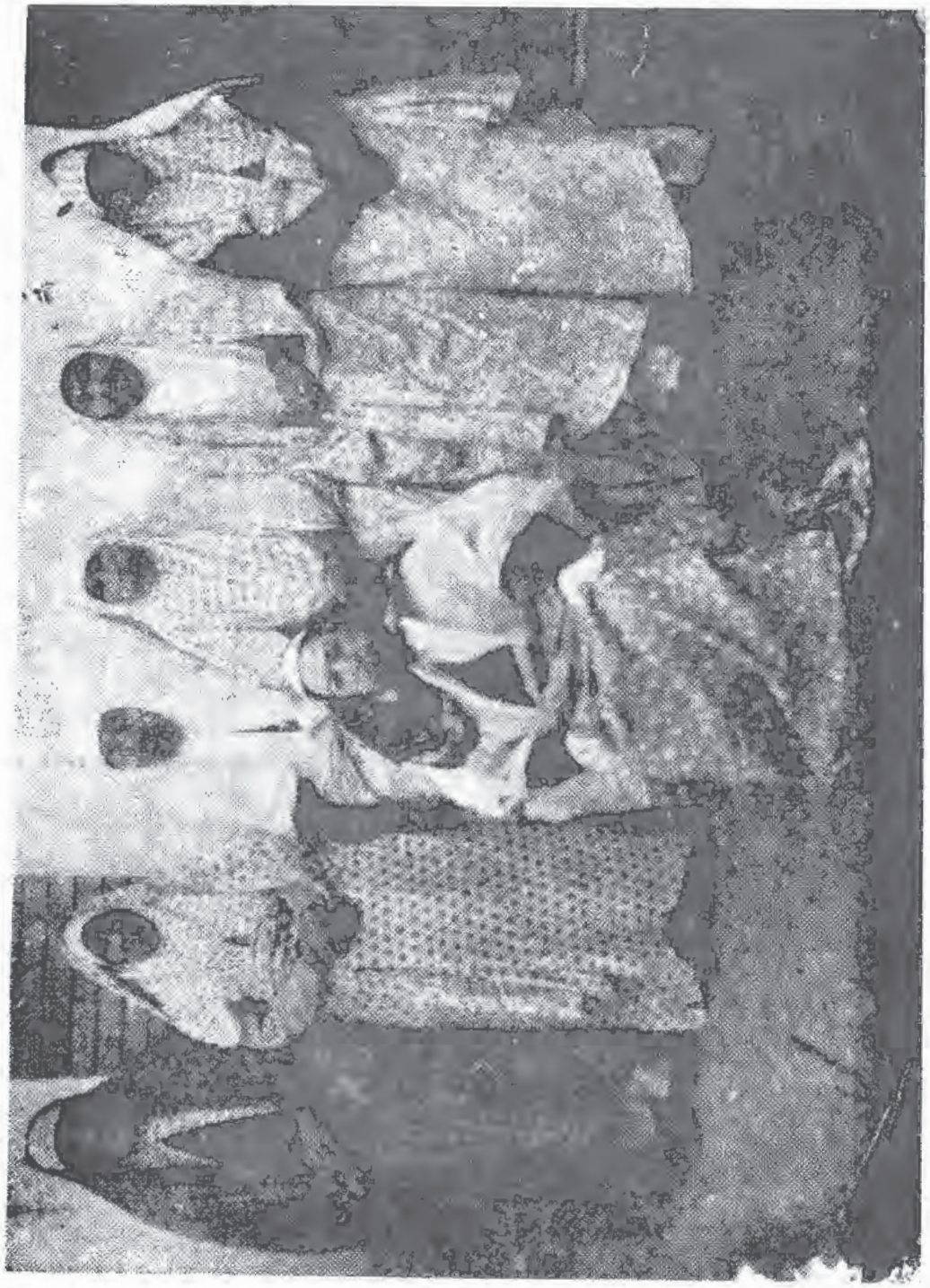


امیرکبیر

شروع اصلاحات امیر کبیر

میرزا تقی خان وقتی به‌صدارت ایران برقرار می‌گردد که اوضاع کشور ما دچار آشفتگی وپریشانی وهرج ومرج بود، امورلشگری مغشوش ودرهم ووضع سازمان ادارات ازهم گسیخته و انتظام امور بهم ریخته بود . خزانه دولت براثر بی کفایتی وگشاد بازیهای حاج میرزا آقاسی و عدم موازنه هزینه‌ها بادرآمدها بکلی‌تهی شده‌بود وازهمه بدتربعلت اغتشاشات وسرکشی‌های فرزندان فتحعلیشاه و منسوبین ناصرالدینشاه درنقاط مختلف کشور بیشتر مالیاتهای مملکت بسهولت وصول نمیشد . هرج ومرج وملوك‌الطوایفی وعدم امنیت درراهها وخود سری ایلات وعشایرکاررا بجائی رسانیده بود که هیچ کس تأمین جانی و مالی نداشت. اما ازهمه اینهابدتردخالت واعمال نفوذشوم بیگانگان مخصوصاً دوکشور همسایه انگلیس و روس درامورایران بود که بیشتربعلت عدم‌کفایت ولیاقت وضعف‌نفس و سودجوئی بعضی ازکارگزاران وزمامداران کشور صورت می گرفت. و اینها تصویرتاریك ومبهمی ازاوضاع ایران درزمانی‌بود که امیرکبیرسکان کشتی طوفان زده کشور رادردست می گیرد .

امیرکبیرکه اوضاع مغشوش و درهم وبی‌سروسامانی کشور را بخوبی احساس کرده بود وپی‌برده بود که هرگاه اصلاحاتی دراین امور صورت نگیرد افق آینده کشور ازاینهم‌بدتر ودردناکترمی گردد بااراده وتصمیمی استوار شروع به‌اصلاحات امور مینماید وچون تشخیص داده بود که تامأموران لایق ودلسوز و



عزت‌الدوله

باایمان ووطن دوست دررأس کارها گمارده نشوند هیچگونه اصلاحات اساسی در ایران صورت نمی‌گیرد لذا اولین اقدام خود را باانتخاب شایسته‌ترین افراد شروع نموده و رشته‌کارها را بدست آنان می‌سپارد. امیرکبیر آنگاه به‌اصلاح وضع مالی کشور پرداخته دفتر خرج و دخل را منظم نموده و برای هر استان و شهرستان دفاتر هزینه ودرآمد خاصی ترتیب داده و کلیه مخارج و درآمد استانها وشهرستانها را درآن دفاتر وارد نموده نظم‌وترتیب خاصی درامرخزانه ودارائی مملکت بوجود می‌آورد . ازطرفی هزینه‌های بی‌مورد وحقوق گزاف درباریان و شعرا وشاهزادگان وحتی شخص شاه را تعدیل و بعضاً کسر نموده و برای شاه ماهانه فقط ده هزار تومان مقرری تعیین نموده که این مبلغ تنها یك ششم حقوق محمد شاه‌بوده است. جالب اینکه امیربااین خاطر که‌مبادا استثنائی دراین‌خصوص بوجودآید ابتداء ازحقوق خود یعنی ازحقوق صدراعظم درسال در حدود ده هزار تومان‌کسر نموده‌آنگاه بحقوق سایرین میپردازد. ولی باید درنظرداشت‌که موضوع کم و کسر کردن حقوق‌درباریان وشاهزادگان‌ومنسوبین شاه موجب‌خشم وغضب ودشمنی عده‌ای ازآنها گردید ازهمان گام اول برای شروع اصلاحات باطناً بامیرزا تقی‌خان بنای مخالفت وکارشکنی‌را می‌گذارند .

«واتسن» یکی از جمله محققان خارجی است که‌کتابی درباره حکومت قاجاریه نوشته است، این شخص درباره امیرکبیر در فصل مربوط به‌اصلاحات وی مینویسد : « امیر نظام دشمن فساد اخلاق بوده وبرضد این دشمن بزرگ جامعه ایرانی شروع به‌مبارزه مینماید ، اوتصمیم داشت‌که اخلاق ناپسندرابکلی ازمیان برده از اشاعه فساد اخلاق جلوگیری نماید . یکی از عادات بد ایرانیها موضوع‌مداخل(رشوه)است‌واین کلمه‌به‌گوش‌ایرانی‌خوش‌آیندمیباشد،مستخدمین دولت فقط بامداخل خوشحال میباشند مواجب ومقرری‌آنها چندان مورد توجه نیست . میرزا تقی‌خان خودکسی نبودکه اسم مداخل یا رشوه پیش اوبرده شود، این مرد بی‌طمع تمام اصول ورشته‌های مذموم یعنی مداخل ورشوه‌را برهم زد و ازمیان برد.. واتسن درجای دیگر مینویسد : چیزی‌که بیش ازهمه اسباب تعجب خودایرانیهابود بی‌طمعی امیرکبیربودکه نه‌تعارف‌قبول میکرد ونه‌رشوه‌می‌گرفت ونه اعتنائی به‌تجملات داشت‌وهمین مسئله باعث‌زوال‌وخرابی‌کاراوشدبااین‌ترتیب

که آن تعارفات و پول‌هائی که بعنوان رشوه وتعارف باو میدادند واو قبول نمیکرد صرف خرابی وشکست وی گردید وبرای برانداختن اوبکار گرفته شد.»
امیرنظام علاقه بسیاری به‌امنیت راهها داشت وبراثر مجاهدت ومساعی وی‌طوری امنیت از میان رفته راهها برقرار گردید که مسافر وکالا بدون هیچ مزاحمت و مخاطره‌ای درسراسر کشور به‌گردش درآمده واگر کسی هم جرئت مینمود باری رااز قافله‌ای سرقت کند همین که بعدحساب سرانجام‌کاررا میکرد ناچاربودآن‌مال را درراه بیندازد وفرسخها ازمحل دور شود.

اصلاح امور لشگری

امیرکبیر که وجود یك ارتش نیرومند و منظم را برای پیشرفت امور و



تصویر ناصرالدینشاه درجوانی‌وجمعی ازرجال ازجمله میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) که جزء همراهان وی میباشد

خاصه حفظ سرزمین ایـران وحیثیت تاریخی وسیاست خارجی ایـران ضروری میدید به‌اصلاح امور آن پرداخت . او عقیده داشت که ارتش روح کشور است و اگر مملکتی بخواهد قدرت و عظمتی بهمرساند باید ارتش قدرتمندی داشتـه باشد ، او بیشتر وقت خودرا صرف تنظیم امور ارتش وتأسیسات لشگری‌میکرد وبرای مراقبت ونظارت اغلب روزها صبح زود به‌سربازخانه‌ها میرفت واسلحه و مهمات و وسایل جنگی سربازان را مورد بازدید قرار میداد آنگـاه ازفرد فـرد سربـازان مخفیانه بازجوئی میکـرد و از وضـع حقوق و خوراك و رسیدگـی بامورشان پرسش‌هائی مینمود واگر میشنید که افسر ویا فرمانده‌ای به‌سربازی‌تعدی بی‌مورد نموده ویابحقوق او چشم طمعی‌دوخته اورا سخت مجازات میکرد.

یکی دیگر ازاصلاحات امیرکبیر طرز گرفتن سربازبود که قبل ازاو تقریباً سرباز چریك بوده و وضع نامناسبی داشت ولی امیر سرباز بنیچه بجای قشون چریك قدیم وداوطلب برقرار کرد و باین ترتیب صدهزار نفـرپیاده وسی هـزار سوار وعده لازم توپچی دراختیار دولت گذاشت که هر وقت هرعده از آنها را برای مشق یا ساخلو (پادگـان) هرولایت یاجنگ ضروری بنظر میـرسد از آن استفاده کنند ودرباره لباس سربازان باید گفته شود که این لباس همه‌متحدالشکل وکوتاه شد ولی فرماندهان بازهم لباس‌های خود را داشتند بخصوص هنگام‌سلام جبه‌می‌پوشیدند وشال‌وکلاه برسرمیگذاشتند. موضوع دیگری که جزءاصلاحات لشگری امیرکبیربود تأسیس جباخانه وقورخانه‌ها برای تولید اسلحـه بود که در اکثرشهرهای ایران دایرگردید ودرآنجاها تفنگ‌هائی میساختند که به‌مـراتب از بعضی تفنگ‌هائی که ازخارج میآمد بهتربود .

تأسیس کارخانه وواحدهای تولیدی

امیرکبیر بخوبی دریافته بود که اگر ایران بخواهد پیشرفت کند و از وارد کردن مواد و مصنوعات خارجی بی‌نیازگردد باید صنایع جـدید براه انداختـه احتیاجات کشور ازاین لحاظ تأمین نماید به‌تأسیس کارخانه‌هائی‌چند اقدام نموده ودر درجه نخست کارخانه‌های دستی برای رفع احتیاجات کشور ایجـاد نمود او

در اندك زمانی مال‌التجاره‌های خارجی را دربازارهای ایران ازرونق انداخته و استعمال کالاهای وطنی را رواج داد که از جمله شال‌های امیری بود که شال‌های کشمیری را بکلی بی‌خریدار ومشتری گردانید. قلمکارها وابره وقدك‌ها واطلس‌ها وزری‌ها ومخمل‌های امیری وماهوت‌های اصفهان و یزد و کاشان بکلی بازار پارچه‌ها ولباس‌های خارجی‌را کساد وبی‌مشتری گذاشت .

انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه

اگرچه‌قبل‌اززمامداری امیرکبیر در ایران انتشار روزنامه‌درکشور ما سابقه داشته است ونخستین بار در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه در طهران روزنامه‌ای منتشر میشدکه نامی مخصوص نداشت وآن‌راکه در روی دوصفحه بزرگ چاپ می‌گردید میرزا صالح شیرازی انتشار میدادکه جزء اولین دسته محصلین بودکه بوسیله عباس میرزا نایب‌السلطنه برای تحصیل علوم به‌انگلستان‌اعزام گردیدولی نخستین روزنامه رسمی دولتی‌که بطور منظم‌انتشار پیداکرد روزنامه وقایع‌اتفاقیه بودکه بدستور امیرکبیر ازروزجمعه پنجم ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۷ درطهران بطور هفتگی وباچاپ سنگی در سه ویا دو صفحه بطور متفاوت چاپ وانتشار می‌یافت ، درسر لوح این روزنامه علامت شیروخورشید ایران درمیان دودرخت نقش بسته بود و در بالای آرم ویا علامت مخصوص نوشته شده بود « یااسدالله الغالب » . درشماره اول این روزنامه چنین نگارش یافته بود : « ازآنجاکه‌همت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف به‌تربیت اهل ایران واستحضار وآگاهی آنها ازامورات داخله ووقایع خارجه است لهذا قرارشدکه هفته به‌هفته احکام همایون واخبار داخله مملکتی و غیره‌راکه در دول‌دیگر گازت مینامند در دارالطباعه‌دولتی زده شود وبه‌کل شهرهای ایران منتشر گردد ،که اهالی ممالك ایران نیز در هر هفته ازاحکام دارالخلافه مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گازت یکی آنکه سبب دانائی وبینائی اهالی این دولت علیه است ، دیگر اینکه اخبارکاذبه اراجیف‌که گاهی برخلاف دیوانی وحقیقت حال در بعضی از شهرها وسرحدات ایران بیش ازاین باعث اشتباه عوام این مملکت میشد بعد از

این بواسطه روزنامچه موقوف خواهد شد وبدین سبب لازم‌است کلیه‌امنای‌دولت ایران وحکام ولایات وصاحب منصبان معتبرورعایای صادق این دولت‌این‌روزنامه را داشته باشند وبرحسب قرارداد فوق دریوم جمعه پنجم‌شهرربیع‌الثانی ایت‌ئیل سنه ۱۲۶۷ به‌این‌کار شروع‌شد ومباشراین روزنامه‌ها هرکس‌که طالب باشد هفته به‌هفته خواهد رسانید .»

از روزنامه‌وقایع‌اتفاقیه امیرچهل ویك شماره‌انتشاریافت وآخرین‌شماره‌ای که درروزگار وی بیرون آمده شماره چهل ویك است‌که تاریخ پنجشنبه نوزدهم محرم‌الحرام ۱۲۶۸ را داردکه دراین روز درست فرمان عـزل امیر از صـدارت صادرگردید وخبرآن درشماره ۴۲ بچاپ رسید . وقایع‌اتفاقیه تامدتها دوام‌داشت ولی نام‌آن بعدها به«روزنامه دولت علیه» و«ایران» وچندی‌بعد به«روزنامه‌دولتی» تبدیل یافت .

استقلال سیاسی ایران وامیرکبیر

مسئله مهمی‌که از زمان فرمانروائی فتحعلی‌شاه وارد زندگی سیاسی کشور ایران گردید مسئله نفوذ ودخالت بیگانگان ومخصوصاً دو مملکت همسایه روس وانگلیس در امـور ایران بود، نفوذ دولت انگلیس بوسیله کارگـزار و فرستاده مخصوص این دولت بنام سرجان ملکم وباآوردن هدایا و پیش‌کشهای گرانبها و بخشیدن آن به‌امنای دولت ایران ودرباریان وشاهزادگان عصر فتحعلی‌شاه آغـاز گردیده و در دوران حکومت ناصرالدینشاه به‌اوج خود رسید . وقتی امیرکبیر برمسند صدراعظمی ایران تکیـه زد، یکی از مهمترین اقداماتش تأمیـن استقلال سیاسی ایران وقطع نفوذ شوم اجانب وجلوگیری از اعمال خلاف رویه سفارت‌خانه‌های خارجی درایران بود. امیرکبیرکه مردی وطن دوست وآزاده واستقلال طلب بود هرگز اجازه نمیدادکه سفرای‌خارجی ازحدود قانونی ونزاکت‌سیاسی وعرف بین‌المللی قدم بیرون گذارند ، واگرچه رفتار شخص‌او باسفرای بیگانه مقیم طهران سیاست مدارانه و ازروی بیطرفی بود ولی هیچگاه نه باآنها ضدیت وعناد میکرد ونه تسلیم خواسته‌های نامشروع آنان میگشت . یکی از اصلاحات

اساسی امیرکبیر درمورد استقلال سیاسی ایران موضوع تحصن و پناهنده شدن اتباع ایرانی به‌سفارتخانه‌های خارجی میباشد ، باین صورت که برخی از افراد ایرانی‌همینکه مرتکب‌جرم واشتباه ویاخیانتی میشدند ومورد تعقیب قرارمیگرفتند برای نجات خود برخلاف شرافت ملی و حیثیت قومی خود فوراً به‌یکی از سفارتخانه‌های مقیم طهران رفته و درآنجا تحصن اختیار میکردند ، بدیهی است این اقدام مانع آن میگردیدکه مأموران ایرانی برای جلب شخص مجرم وخاطی بدرون سفارتخانه خارجی بروند . امیرکبیر متوجه گردیدکه ادامه این روش ناهنجار تأثیر مطلوبی درمیان هموطنان او ندارد وادامه‌آن ممکن است که وضع بدتری بوجود آورد لذا باسفرای خارجی مقیم دربار ایران مذاکرات مفصل و مبسوطی بعمل آورده وتصمیم قاطع خودرا برای از بین بردن این سنت وروش



صفحه اول وقایع اتفاقیه

ناپسند اعلام داشت و از آنان خواست که درصورت پناهنده شدن شخص مجرم و بزهکار بمحض اخطار دولت ایران، آن سفارت فوراً این شخص را تحویل مأموران ایرانی بدهند و به‌انگیزه همین حکم بود که حسین خان نظام‌الدوله و عباسقلی‌خان لاریجانی که بیکی ازسفارتخانه‌ها پناه جسته بودند بدون رعایت حمایت سفیر آنها را از سفارتخانه خارج کرده وتسلیم مقررات وقوانین ایران نمودند تا به‌مجازات برسد. در ارتباط باهمین موضوع بطوریکه نقل‌میکنند یکی‌ازمستخدمین سفارت روسیه تزاری درحال‌مستی ازتکیه منوچهر خانی میگذشت وعربده‌کشان باقمه خود ضربه‌ای به‌کننده زیر ساطوری دکان قصابی آنجا وارد آورده شروع به‌فحاشی وهتاکی مینماید، این ماجرا همان روزبگوش امیرکبیر رسید وامیرروز بعد مستخدم مزبوررا دستگیر کرده و شخصاً برای مجازات او در میدان ارگ دولتی واردگردیده دستور میدهد اورا به‌توپ مروارید بسته تازیانه بزنند پس از آنکه وی مقدار زیادی تازیانه خورد مأموری از طرف سفارت روس با نامه‌ای سررسیده و پاکتی را به‌امیرکبیر تقدیم مینماید ، امیرکبیر پاکت را گرفته و بی‌آنکه سرآنرا بازکند زیر زانو نهاده همچنان مشغول‌کشیدن قلیان و نظاره‌کردن برمستخدمی بود که زیرضربات تازیانه قرار داشت . پس از اندك مدتی مجدداً کاغذ دیگری از سفارتخانه میرسد باز امیرکبیر توجهی به نامه سفارتخانه نکرده این‌یکی‌را هم‌بزیرزانو قرار میدهدتا آنکه کارتازیانه خوردن‌مستخدم‌سفارت روس بپایان میرسد ، آنوقت دست‌ازقلیان کشیده وسرپاکتهارابازمیکند وپس‌ازخواندن نامه‌ها به‌اطرافیان خودمیگوید، درمورد این مستخدم ازسفارتخانه‌چیزی‌نوشته‌اند، جواب بنویسید که چون این شخص درحال مستی نزدیك تکیه منوچهرخانی بد‌مستی و هرزگی کرده است فعلا اورا اندکی تنبیه‌کردم ولی برای تنبیهات بیشتر اورامیفرستم به‌سفارت که شما هم اورا تنبیه نمائید .

«واتسن» در تاریخ عهد قاجار خود در باره شخصیت سیاسی امیرکبیر و قاطعیت اودربرابر بیگانگان مینویسد : «میرزا تقی خان امیرنظام یگانه‌کسی‌است که دست اجانب را ازدخالت درامور داخلی ایران درمدت صدارت خودکوتاه نموده ویگانه مردی بود که توانست بدون دخالت اجانب مسائل غامض ایران را حل وفصل نماید ، در زمان او احدی قادر نبود باعمال اجانب روابط خصوصی

داشته باشد و تمام مأموران دولتی را قدغن نمود باخارجی‌ها قطع رابطه کنند و این افتخار برای وی بس که درزمان اوهیچ یك ازهمسایگـان نتوانستند در امور داخلی ایران دخالت نمایند ویا به‌حقوق سیاسی آن تجاوز کنند . » از آنجائی که غیرت ملی اسیربه سرحد کمال بود وهمیشه میخواست که عرض و شرف و مـال ایرانی‌درخارج ازتعرض بیگانگان محفوظ‌بماند ومأموران‌ایران درخارج‌مرتکب اعمالی نشوندکه نام ایران وایرانی به‌زشتی و خفت مشهور شود در طرز رفتـار ایشان دقت زیاد بخرج میداد وغالباً بآنان سفارشات وارشادهای لازم را مینمود.



روزنامه صوراسرافیل

تأسیس دارالفنون

فکر ترویج علوم‌وفنون اروپائی درایران وتشکیل مؤسسات‌علمی‌وفرهنگی ونظامات وسازمان ارتش ایران ازروی الگو ونمونه‌های ممالك پیشرفته از زمان سلطنت فتحعلی‌شاه وولایت عهدی عباس میرزا نایب‌السلطنه درکشور ما رسوخ یافت وبرای اولین بارشخص عباس میرزا که به‌تمدن وفرهنگ ونظامات اروپائی آشنائی داشت و درگیرجنگ‌هـای یازده ساله باروسیه تزاری بود بـاین اندیشه برآمد که بجای باستخدام درآوردن کارشناسان خارجی که غالباً در ایران نظریات ومقاصد سیاسی خاصی را دنبال میکردند عده‌ای محصل به‌اروپا اعزام داردتاآنها اصول علوم جدید را دررشته‌های مختلف فـراگرفته و پس ازاتمام تحصیلات به ایران بیایند وشئون مختلف را طبق قواعد وروش‌هـای غـربی اصلاح نمایند و عباس میرزا به‌انگیزه همین فکر اولین دسته محصلین را به‌انگلستان فرستادتاعلوم مختلف‌را بیاموزند ووی اولین کسی است که درآسیا به‌اجرای این‌اندیشه برآمد. غیرمنظم بودن ارتش ایران ومتحدالشکل نبودن آن و عدم‌آشنائی کامل باتاکتیك جنگی نظام جدید اروپائی و نیزفقدان سازمـان منظم امور لشگری وکشوری و درماندگی ایرانیان‌عهد قاجاریه درتطبیق دادن اوضاع ایران بااحوالات‌وتحولات صنعتی‌وعلمی غرب برخی ازمسئولان‌حساس‌ووطن دوست‌ایران‌را برآن داشت تا بفکرچاره‌جوئی‌برآیند. وقتی‌امیرکبیر بصدارت‌رسید کاملا به‌نقص‌تشکیلات‌فرهنگی وموجود نبودن مؤسسات علمی وعدم امکانات ووسائل بسط و توسعه وفرهنگ و تمدن جدید درایران پی‌برده بود. چه‌او برای پیشرفت وترقی توده‌هـای ایرانـی

دائماً بهموانع ومشکلات عدیده برخورد میکرد ودرراه اصلاحات مملکت باکار شکنی متنفذین کهنه پرست مصادف میگشت بطوریکه اصلاحاتی که مورد نظرش بود هربارعقیم میماند . امیرکبیر که فکر انقلاب وتحولی همه‌جانبه در روحیات مردم دروجودش رسوخ داشت وباورش این بودکه تاجوانان هموطن او از علوم اروپائی بی بهره باشند نمی‌توانند ازتمدن وعلوم غربی بهره‌ای برگیرنـد و در مسافرت بهروسیه وعثمانی اوضاع و احوال دنیای جدید و اصول فرهنگ وعلوم وتعلیم وتربیت نوین ملل اروپائی را مشاهده کرده بود بنظرش ضروری رسیدکه باجلب وجذب معلمین‌واستادانی ازکشورهای اروپائی بهایران وبکارگماشتن آنان دریك‌کانون فرهنگی وعلمی تحولات مورد نظر را بمرحله اجراء بگذارد بهمین جهت بفکرایجاد دارالفنون برآمده وقسمتی ازبخش شمال شرقی ارگ‌شاهی را که محل‌سربازخانه بود برای‌این‌کار انتخاب کرده دستور ساختمان‌آن را از روی نقشه‌هائی کـه خودطرح کرده بود صادرنمود نظرامیرکبیراین بودکه بـاتأسیس دارالفنون علوم جدید ازقبیل هندسه وفیزیك وشیمی ومعدن شناسی وطب و دارو سازی ومخصوصاً فنون نظام تدریس شود. اومعلمین این علوم وفنون‌را ازکشور اطریش وفرانسه استخدام‌کرد تا درساختمان جدیدکه نام (دارالفنون) را داشت بکار تدریس مشغول شوند .

مسافرت امیرکبیر وشاه به اصفهان

آغازسوء تفاهم میان صدراعظم وناصرالدین‌شاه

سال سوم صدارت امیرکبیربود که صدراعظم طبق صوابدید و مصلحت مملکت تصمیم گرفت به اتفاق ناصرالدین‌شاه به اصفهان رفته و پایتخت سلاطین صفویه را با مجموعهٔ آثاری که ازسلاطین این سلسله بیادگارمانده بود و تلاش و کوششی که آنهادر راه عمران و آبادی اصفهان مصروف داشته بودند به شاه نشان دهد تا شاه را بیشتر با اقدامات وکوشش‌های همه جانبه‌اش در راه ترقی وتحول کشور موافق گرداند وقتی این مسافرت صورت گرفت امیر در مدت توقف در اصفهان دستورداد تا پل خواجوراکه روبه ویرانی‌نهاده بود تعمیر کرده ونسبت به تعمیردیگر آثارصفویه نیزاقدام نمایند. اما متأسفانه درخلال این مسافرت حوادث ناگواری اتفاق افتاد وامیرکبیرمتأسفانه روشی‌بکاربرد که ابرهای سوء تفاهم ونقار وکدورت را در آسمان روابط شاه و صدراعظم ترقی‌خواه به حرکت درآورد. امیرکبیربه هنگام استقبال وهمچنین درسایرمواقعی که با شاه حرکت می کرد به انگیزه غروری که باید ازنقاط‌ضعف وی دانست درتوجه وتکریم‌وابرازاحساسات مردم اصفهان نسبت بخودش رعایت جنبهٔ احتیاط را نمی کرد و همین امر هم موجبات رنجش‌باطنی ناصرالدین‌شاه را فراهم گردانیده شاه را دستخوش بیم و هراس ونگرانی‌نمود. امیرکبیرهنگامی که در معیت شاه ازبازارهای اصفهان و سایرمحله‌های این شهرحرکت می کرد وقتی‌با ازدحام واحساسات مردم روبه‌رو

می‌گردیدخود درمقام پاسخگوئی برمی‌آمد و گاهی‌هم عنان اختیاراز کف‌داده در حرکت‌اندکی‌ازشاه جلوترمی‌رفت وهمین‌عدم رعایت حزم واحتیاط سبب گردید که بهانه‌ها ودستاویزهائی‌تحریك‌آمیزبدست دشمنان امیرکبیر بدهد و ازآن پس وسیله‌های جدیدی برای سعایت و بدگوئی‌علیه وی بازشود. آقای حسین‌مکی در کتاب خودکه دربارهٔ امیرکبیر نگاشته در این زمینه می‌نویسد: در این مسافرت سعایت‌کنندگان در موقع مقتضی و در خفا و آشکار به شاه می‌گویندکه : چون اعلیحضرت هنگام حرکت دراجتماعات از امیرکبیر عقب‌تر بودند هرکسی از تماشاچیان ازدیگری سؤال می‌نمایدکه این‌جوان کیست که عقب‌ترازامیرکبیر راه می‌رود و بعضی نمی‌دانستند چه پاسخی بدهند ولی برخی باکنایه می‌گفتند: او برادرزن امیرکبیراست!... قهراً این‌سخنان نیشدار در وجود شاه جوان تأثیرات نامطلوبی برجای می‌گذاشت وابرهای تاریك سوء تفاهم را در روح او بحرکت درمی‌آورد،

مقدمات عزل امیر کبیر

ازمدتی‌پیش وازهمان هنگامیکه امیرکبیردست به اصلاحات عمیق درتمام شئون کشور یازید وقدرت ویکه‌تازی‌متنفذین وقدرتمندان و وابستگان به دربار و شاهزادگان وحکام مستبد و زورگو را محدود وبعضاً ازمیان برد، وقیبان ومدعیان امیرتدریجاًشروع به‌مشوب‌ساختن ذهن‌شاه جوان نسبت به‌اومینمایند ومخصوصاً بشاه خاطرنشان میسازندکه امیرتدریجاً خیال دارد بجای شاه قدرت‌را قبضه‌کرده وعباس‌میرزا ملك‌آراء برادرش را بـه تخت سلطنت برقرار نماید وآنوقت بنام وی تمام اختیارات رابدست‌گرفته وفرمانروای بلامنازع‌ایران‌گردد، وبرای‌اثبات مدعای خود اشاره به مسافرت اصفهان و بی‌اعتنائی امیرکبیر بشاه وتغییر حکام و برکنارنمودن بعضی ازنزدیکان شاه ازامورمهمه مینماید و دراین قضیه نقش عمال خارجی خاصه‌مأموران‌سیاسی دو دولت انگلیس و روسیه بی‌تأثیرنبود. تحریکات مخالفان ومعاندان امیر روحیه ناصرالدینشاه جوان و بی‌تجربـه را سخت متزلزل ساخته و برای چاره‌جوئی بـه فعالیت وسعی وکوشش میپردازد، علاوه براینها دسیسه‌ها و توطئه‌های مهدعلیا مادرشاه‌که نسبت به داماد خود نظر خوشی‌نداشته وامیرکبیر او را زنی پای‌بند عفت وشرافت نمیدانست وبه‌توصیه‌ها وخواسته‌های او توجهی نمیکرد وهم‌چنین‌تمهیدات مزورانه میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله) مزید برعلت و زمینه‌ساز عزل و برکناری امیر گردید.

ناصرالدینشاه‌که از همه‌جهت مهیای عزل امیرازمقام صدارت‌شده وتصمیم قطعی باین‌کارگرفته بود در روز چهارشنبه هفدهم محرم سال ۱۲۶۸ شبانه دستور

دادتاعده‌ای‌ازقراولان‌خاصه‌بعنوان‌احتیاط‌درارگ‌سلطنتی‌حاضرشوندتااگرضرورتی پیش‌آید جان او ونزدیکانش را دراندرون حفظ کنند. این‌موضوع میرساند که‌شاه تا چه حد از تلقینات و القای شبهه دشمنان امیرکبیر به وحشت افتاده بود. صبح روزپنجشنبه‌نوزدهم، شاه برخلاف عادت‌جاری صدراعظم رابرای‌شنیدن‌گزارش امور و دستور دادن بحضور نخواست، امیر به فراست دریافت‌که شاه تصمیم به عزل او گرفته است و از دربار بخانه‌آمد وطولی‌نکشید که دستخطی‌باین مضمون از طرف شاه به او رسید: «چون صدارت و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت برشما دشوار است شما را ازآن معاف‌کردیم، باید به‌کمال اطمینان مشغول امارت نظام‌باشید ویك‌قبضه شمشیر ویك‌نشان‌که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم به‌آن‌کار اقدام نمائید تا امرمحاسبه و سایر امور را به دیگر ازچاکران که قابل باشند واگذاریم.»

امیرکبیر که در این پیش‌آمد جهت خود تقصیری تصورنمیکرد به شاه پیغام دادکه‌گناهش چیست و به چه جرمی ازخدمت برکنارمیشود ولی‌مدعیان و دشمنان او که ذهن شاه جوان را نسبت به امیر بسختی مشوب‌کرده و یك رشته تقصیرات برای او از پیش ساخته و پرداخته و به شاه قبولانده بودندآنها را از جانب شاه بنام (تقصیرات امیر) بر روی‌کاغذآورده و ازطرف شاه بدست میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر لشکر داده برای امیرُ فرستادند. امیر پس‌از مطالعه‌آن تقصیرات واهی وشنیدن تقریرات شفاهی اعتمادالدوله ازشاه‌تقاضای‌ملاقات کرد تا شاید بتواند با عرض خدمات صادقانه خود و دفع اتهامات‌دشمنان، آتش‌خشم شاه را نسبت به خویش فرونشانده ونظرش را نسبت به خود تغییر دهد. ولی‌شاه ازقبول درخواست ملاقات امیر خودداری مینماید. و امیر چند بار این تقاضا را تکرارمیکند تا بالاخره بوسیله خانم‌عزةالدوله زوجه‌خود این درخواست اجابت میشود و شاه باو اجازه ملاقات میدهد، در این ملاقات تاریخی امیر با آن حال صراحت‌لهجه وخشونت بیان‌که ناشی‌ازصداقت‌باطن وقوت‌ایمان بوده وازتأسفی که از ناسپاسی شاه و اطرافیان او داشته با شاه صحبت و گفتگومینماید، امیربشاه گوشزد میکندکه «این مملکت را من به نظام درآورده‌ام و اینهمه‌کارهای دشوار و اصلاحات را تحقق بخشیدم، این سازمان‌هاوادارات بوسیله من منظم گشته‌اند

و این لشکر وقورخانه بوسیله من ایجاد شده‌اند، اگر من نباشم پس کیست که از شهرهای ایران هزینه کشور را تأمین نماید و در مرزها و دورترین سرحدات از استحکامات وقلاع مرزی حفظ و حراست کند این من بودم که متمردین درگاه‌را تباه کردم و از برای هیچ کس در ایران ملجأ وپناه نگذاشتم، امروزبجای پاداش مرا به کیفرنرسانید وکار مملکت را تباه نفرمائید .» ناصرالدین‌شاه از این بیانات امیر که‌البته‌ازغرورخالی‌نبوده‌ولی‌ازروی صدق ودلسوزی‌اداءمیشد بیشتربرآشفت وگناهان امیر را بشکلی که مدعیان او قبلا ساخته و پرداخته و ذهن ساده شاه را از آن‌هاپر کرده بودند تکرار کرد و امیردانست که شاه در راه دیگری سیرمی کند و وسوسه‌های مخالفان چنان در او مؤثر واقع شده که دیده مصلحت‌بین وی را تیره و تار کرده است و چنین پنداشته که بقای تاج و تخت و حفظ جان او جز با کوتاه کردن دست امیر از امورمیسر نخواهد شد، پس ناچار بخانه‌آمد و منتظر مقدرات الهی شد.

ناصرالدینشاه بعد از عزل امیر مدت سه روز درگزینش صدراعظم جدید بجای امیرکبیر مطالعه کرده نتوانست تصمیم بگیرد تا بالاخره میرزاآقاخان‌نوری (اعتمادالدوله) راکه از مدتی پیش برای رسیدن باین مقام بکمك‌مهدعلیا اسباب‌چینی می کرد و پشت‌گرم به کمك و یاری انگلیس‌ها بود بعنوان صدراعظم انتخاب مینماید.

میرزاآقاخان پس‌از رسیدن به‌این مقام درمرحله اول دانست که تا امیرکبیر زنده است اونخواهد توانست که با خیال راحت صدارت کند، چه دیریا زودشاه ومردم به تفاوت عظیمی که میان دوره صدارت او وصدارت امیر وجود دارد پی خواهندبرد وبالنتیجه او را ازکاربرکنار وامیر را بار دیگربه مقام‌نخستین برقرار خواهد ساخت، حتی معروف است که میرزاآقاخان اعدام میرزاتقی‌خان را جزء شرایط صدارت خود قرارداده‌بود، میرزاآقاخان ومهدعلیامادرشاه ودشمن داخلی امیر یقین داشتند که تا امیر درطهران است. بهیچ‌وجه نمی‌توانند شاه را به نابود کردن او که تا این حد به پادشاه خود صمیمانه خدمت کرده وشاه نیز بدو تعلق خاطر داشته است وادارند ناچار درصدد دورکردن او ازپایتخت برآمدند میرزا، آقاخان و مهدعلیا برای اجرای نقشه شوم خود شاه را برآن داشتند که به امیر



میرزا آقاخان نوری صدر اعظم

حکومت‌فارس ویا اصفهان یا قم‌را تکلیف کرده و او را وادارند که یکی ازاین‌سه سمت را قبول‌نماید ، شاه نیز این پیشنهاد را به امیرکبیر کـرد ولی امیر زیربار نرفته خوف‌آن را داشت که درغیبت وی ازطهران دشمنانش‌بالاخره شاه را وادار به‌کشتن او گردانند.

ناصرالدین‌شاه امیر را از پیشکاری دربار و مداخله در امور کشور ومنصب امیر نظامی بکلی خلع نموده وآنگاه دستور میدهد وی را تحت‌الحفظ بـه فین کاشان ببرند و درآنجا نیز زیرنظر ومراقبت جمعی‌مأمور وعده‌ای‌سوار به‌زندگی ادامه دهد .

امیر را در روزپنجشنبه ۲۵ محرم ۱۲۶۸ هجری ازطهران بطرف فین‌کاشان روانه ساختند ، ابتداء شاه می‌خواست او را تنها بآنجا بفرستد اما به خواهش و تقاضای عزةالدوله همسرش کـه هیچگاه نمی‌خواست شوهرش را در روزهـای سخت و بدبختی تنها بگذارد همسرش را نیز با دو دختر خردسالشان روانـه فین مینماید. حرکت امیرکبیر به‌فین هرچند بظاهربا احترام صورت‌گرفت اما درعین حال خالی ازخفت وخواری نبود سربازان‌دستور داشتند حتی یك‌لحظه‌هم‌ازامیر جدا نشده ازتوهین‌وبی‌احترامی‌بوی‌خودداری ننمایند و امیربیچاره وازنظرافتاده بااهل‌وعیال‌خود با این وضع‌ناشایست و رقت‌بار وارد فین شده و دراندرون باغ شاهی سکونت اختیار مینماید و این خود مقدمه فاجعه‌کشتن این مـرد بزرگ تاریخی بود.

فاجعه قتل امیر کبیر

بااینکه ناصرالدینشاه از امضای فرمان قتل امیر کبیر چند بار خودداری می‌نماید ولی بالاخره براثر تبلیغات دشمنان اوخاصه مادرش مهدعلیا ومیرزا آقا خان نوری باین خونریزی وفاجعه دردناك تن درمیدهد وحکم قتل‌را امضاءکرده بدست حاج‌علی‌خان فراشباشی میسپارد تابه مرحله اجراء درآورد، بقراریکه کنت‌گوبینو درکتاب سه سال درایران نوشته است:

دراین ایام در دربار مردی بود (منظورحاج‌علی‌خان فراشباشی است) که در برابرهربی‌تصمیمی یابهتر بگوئیم هراظهار دشمنی‌که شاه نسبت به‌کسی‌نشان میداد اصرار شدیدی ظاهرمیکرد، این مردکه در عهد محمدشاه در دربار مقامی جلیل داشت مورد بی‌مهری صدراعظم وقت واقع شد وهرچه داشت‌صدراعظم ازاوگرفت ومرد به نکبت ومخاطره افتاد، چاره‌کار خودرا در دوری ازدربار دید وبه زیارت حج رفت وپس‌از چندی با عنوان حاجی برگشت. هنگامی‌که ناصرالدینشاه برتخت نشست امیرنظام این درباری دیرینه‌را بخدمت خواست و به‌او مشاغلی واگذاشت تا آنکه بیکی‌ازمقامات مهم ارتقاء یافت، این مرد بظاهر هیچ علت نداشت‌که نسبت به ولینعمت خود تااین حدکینه ورزی‌کند و داوطلب عملی شودکه شرح آن خواهد آمد. دریك مجلس ملاقاتی‌که درآن شاه به‌تندی‌و تیزی تمام صحبت میکرد بالاخره ازاوحکم قتل‌امیرکبیررا بزحمت زیادگرفتندو بدست این مرد دادند.

او به شتاب دو میرغضب خواست و بـه ایشان گفت که بلاتأمل دو اسب تهیه کنند و برای سفر درخدمت او حاضر باشند، خود او لباس‌های معمولی خود را کند ولباس مبدل پوشید. در اصطبل او اسبی بود که بسرعت دو معروف بـود، آن را خواست و چون پادر رکاب گذاشت مأموری ازدربار پیش او رسید و بـه او گفت که حسب‌الامر باید بخدمت شاه بـرسد و اصغای اوامر ملوکانه کند، چون یقین داشت که شاه راضی بـه قتل امیر نیست جداً ازرفتن پیش شاه امتناع نمود و بـه تندی اسب خود را بحرکت درآورد و به دو میرغضب حاضر رکاب هم دستور داد کـه بهرسرعتی که میتوانند همراه وی بشتابند.»

اما داستان قتل امیر: درباره ایـن قتل یا فاجعه چگونگی کشته شدن امیر روایات گوناگونی توسط اشخاص بصیر ونویسندگان وتـاریخ نویسان و وقایع نگاران ذکرشده ودرتاریخ‌ها وتذکره‌ها آمده‌است که البته دراساس این روایات چندان اختلافی دیـده نمیشود و روایتی کـه ازهمه جامع‌تر وبحقیقت مقـدمات رخداد قتل نزدیکتر است مقاله دکتر خلیل اعلم‌الدولـه ثقفی است، واودرایـن خصوص چنین مینگارد: علی‌اکبربیك چاپار دولتی کـه غالباً ازتهران بـه شیراز دررفت و آمدبود بهنگام بازگشت ازشیراز درخارج آبادی فین درزمین‌های پشت باغ قدم میزد. اومأموریت داشت که نامه‌های مهدعلیارا ازتهران به فین کاشان‌برده به عزةالدوله برساند وضمناً جواب آنهاراگرفته به تهران بیاورد، او دوسه ساعت که از برآمدن آفتاب گذشته بود به اندرون پیغام فرستاده پاسخ نامه‌های تقدیمی‌را مطالبه کرد در دفعه آخر به‌او گفته بودند که باید یك دوساعت دیگرصبر کنید تاامیر ازحمام بیرون آمده وبعدازصرف ناهار جوابهاراگرفته روانه شوید، درحینی که علی‌اکبربیك محض گذراندن وقت بـه تماشای چشمه فین کاشان میرود نظرش از دوربه چندنفر سوار میافتد که ازجاده تهران بطرف باغ شاه میآیند، باغشاه که در طرف شمال غربی قریه فین واقـع است محل سکونت عزةالدولـه و امیراست. سوارها پنج‌نفر بودند وهرپنج‌نفر سروصورت خودرا پیچیده یعنی چپیه وعگال داشته جزچشم‌ها جای دیگری از آنها نمایان نبود.» حمام درزاویه جنوب شرقی باغ که اطراف آن بکلی خالـی ازسکنه بود قرار داشت ، دژخیمان به سرپرستی حاج‌علی‌فراش‌باشی وارد حمام فین میشوند. امیروقتی چشمش به حاج‌علی‌میافتد

متوجه همه چیز میشود، و میداند چه سرنوشتی در انتظارش است، بااین وجود بحکم نجابت ومهربانی فطری که نمی‌خواهد تاآخرین لحظات ودقایق زندگی آنرا از دست بدهد به حاج علیخان میگوید ، علی بیك ، توئی؟ فراش باشی‌با اشاره سرمیگوید، بلی، ونامه شاه‌راباونشان میدهد که به وی مأموریت داده بود، باقتل وی، امیررا راحت کند(!) امیر کبیر آماده‌مرگ میشود ولی‌چند پیشنهاد میکند که یکی از آنها ملاقات باهمسرش بود، این تقاضا ازطرف فراش باشی رد میشود وتقاضاهای دیگربهمین کیفیت. بعدامیرپیشنهاد مینماید که دلاك بیایدورگ دستش‌را بازکند تاباخونی که ازجسمش میرود به‌استقبال مرگ بشتابد.

فراش‌باشی موافقت میکند ودلاك خالی‌الذهن وازهمه جابی‌خبررگ‌دست امیررا بازمینماید دقایقی چند میگذرد ولی امیر همچنان زنده وباشجاعت بروی مرگ تبسم مینماید، فراش باشی که‌آتش خشم برجانش شعله میکشد باچکمه لگدی چند برسینه وکتف مصلح و بزرگمرد تاریخ ایران فرود میآورد، امیربر پشت روی‌کف حمام فرو میغلطد آنگاه حاجعلی اشاره‌ای به میرغضب میکند تا کاررا تمام‌کند و دژخیم همانطورکه امیر بر روی دوپا نشسته بود لنگ حمام را دردهانش فرومیبرد، چندلحظه میگذرد تاامیر به دیار باقی میشتابد... فراش‌باشی که ازمرگ‌امیراطمینان حاصل‌میکند باتفاق میرغضب‌ها ازحمام فین خارج‌میشود تا به تاخت به دارالخلافه شتافته پاداش جنایت فجیع وهولناك خود را از ناصرالدینشاه دریافت نماید.

(کلنل شیل) وزیرمختار معروف دولت انگلیس دردربارناصرالدینشاه که البته دربرکناری وعزل‌امیر بوسیله دست‌نشانده ونوکرسوگند خورده‌اش میرزا آقاخان نوری نقش مهمی داشته است، پس‌ازشنیدن قتل‌یافاجعه ننگین کشته شدن امیرکبیربوسیله حاج‌علی‌فراش‌باشی مینویسد: متأسفانه درایران شرم و حیا وجود ندارد، همین مرد (منظورحاج‌علی حاجب‌الدوله ـ فراشباشی است) که بارها از امیرکبیر محبت دیده وبه مقام رسیده بود با وقاحت وبی شرمی تمام‌که عنوان انسانیت‌را ننگین وخدشه‌دارکرده بود مأموریت قتل ولینعمت خودرا با اصرار و ابرام بانجام میرساند وابداً خم به‌ابرو نمیآورد (!)

میرزا علی‌خان امین‌الدوله

میرزا علیخان امین‌الدوله یکی‌از رجال خدمتگزار وترقیخواه بی‌نظروبی غرض عهدناصری و مظفری بودکه درخلال چندین سال خدمت دیوانی مناصب ومشاغل مهمی‌را عهده‌دار بوده‌است.

اگرچه امین‌الدولـه هیچگاه از لحاظ موقع و مقام اجتماعی و تاریخی با امیرکبیر همطراز وهم‌عرض نبوده واصولا درمقام مقایسه میتوان گفت‌که این‌کار قیاس مع‌الفارق میباشد ولی چون قصد اصلی‌ما معرفی وشناساندن بعضی‌رجال خدمتگزار درتاریخ معاصرایران‌وخاصه درعصر ودوره ناصری‌میباشد (این‌کتاب هم‌چنین عنوانی‌را دارد) و چنین شخصیت‌هائی نیز تعدادشان محدود است لذا ناگزیر به درخشان‌ترین چهره‌های خدمتگزار عصرناصری اکتفا وبسنده‌کردیم‌که در رأس‌آنها امیرکبیر قرار دارد وبعداز او ازمیرزا علیخان امین‌الدوله وسپس حسنعلی‌خان‌گروسی (امیرنظام) وسلطان مراد میرزاحسام‌السلطنه پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه باید یادکنیم؛

بهرتقدیر سخن از میرزا علیخان امین‌الدوله‌است،وی‌پسرحاج میرزامحمد خان سینکی معروف به مجدالملك میباشد اودرسال۱۲۶۰ هجری قمری متولدشد وخیلی جوان بودکه در وزارت رسایل بخدمت مشغول‌گردید. وقتی سن او به ۱۸ سالگی‌رسید ناصرالدینشاه مقررداشت‌که وی درسفروحضرملتزم‌خدمت‌باشد. درسال۱۲۸۸هجری درسن۲۸ سالگی، چاپارخانه دولتی (اداره پست) به‌اوسپرده شد وهنگامیکه ناصرالدینشاه برای‌نخستین‌بار به‌اروپارهسپار گردید، میرزاعلیخان نیزبعنوان منشی حضور دراین سفربهمراه شاه بود ولی‌نظربه مخالفت آقاابراهیم امین‌السلطان،(پدرمیرزاعلی‌اصغراتابك) که‌درپیش شا. ازوی سعایت‌میکرد ازمرز آلمان مرخص شده وبه‌ایران بازگشت.

میرزاعلیخان درسال۱۲۹۴ هجری قمری لقب‌امین‌الدولگی بدست‌آورد و در شعبان ۱۲۹۹ هجری وزارت اوقاف و وظایف، وریاست اداره کل پست و مدیریت دارالشورای دولتی به وی سپرده شد وملقب به‌امین‌الدوله‌گردید.

موضوع قابل‌توجه دراینجا اینکه، میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان‌که در این سالها صدراعظم ومرد توانا وقدرتمندایران شده بود و آدمی دسیسه‌کار و

نیرنگ باز بود هرگز نمی‌توانست وجود امین الدوله‌را تحمل نماید، چه‌این دو مرد که هریك درجهتی مخالف یکدیگر درسیاست ایران ومصالح کشور حرکت میکردند و امین‌السطان برخلاف امین‌الدوله تنها به‌قدرت ومقام خود میاندیشید و دراین راه ازهرگونه بند وبست بابیگانگان خودداری نمیکرد، تلاش زیادی بکار میبرد تادست رقیب خودرا ازامورمهمه‌دیوانی کوتاه‌گرداند . امین‌السلطان درسال ۱۳۰۳هجری‌قمری‌امین‌الدوله‌را ازمدیریت‌مجلس شورای دولتی برکنارکرد ولی طولی نکشیدکه ناصرالدینشاه مجدداً او را بهمین سمت گماشت . بطوریکه در کتاب تاریخ رجال ایرانی آمده است، (لردکرزن) سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۳۰۷ قمری (۱۸۸۹ میلادی) باسمت خبرنگاری روزنامه تایمز و به‌عنوان سیاحت به‌ایران آمد ، درکتاب خود بنام ایران و مسئله ایران درباره امین‌الدوله چنین مینویسد : «امین‌الدوله میرزا علیخان وزیرپست، وزیر اوقاف و وزیروظایف،مردآزادیخواه‌وروشنفکری است. در سفراول باناصرالدینشاه‌به‌اروپا آمد ولی به‌سعایت امین‌السلطان (میرزاآقاابراهیم، پدرمیرزا علی‌اصغر) ازسرحد آلمان مرخص گردیده به‌ایران بازگشت. امین‌الدوله‌را درپارك مجلل‌تهران‌ملاقات کردم، زبان فرانسه را بخوبی حرف میزند، ازاوضاع ایران وجهان‌کاملا آگاهی دارد ونسبت به‌میهن خودعشق وعلاقه مفرطی ابرازمیکند، اما باهمه‌اصلاح‌طلبی، ازانجام هرگونه اصلاحاتی درایران مأیوس میباشد. در سفرهای ناصرالدینشاه همیشه باوی همراه بود. سپس چندی به‌علت برتری رقیبش امین‌السلطان (میرزا علی‌اصغر) ناگزیربه‌عقب نشینی اززندگی اجتماعی گردید . »

امین‌الدوله درعهد سلطنت ناصرالدینشاه بجزچند شغل وزارت وتحولاتی که دراین‌وزارتخانه‌ها ایجادکرد، بدلیل‌دشمنی وکین‌توزی امین‌السلطان‌نتوانست بخدمات خود ادامه دهد ناگزیر هرچند یك‌باردرنتیجه بدخواهی وتفتین وسعایت رقیب که دائماً ازاو درنزد ناصرالدینشاه بدگوئی میکرد والقاء شبهه مینمود ازکار برکنارمیگردید ولی درعهد مظفری وقتیکه امین‌السلطان ازنظرها افتاد وانگلیس‌ها هم نسبت به‌وی بدبین شدند وی ناگزیر خودرا هوا خواه روسیه قلمداد نمود و بااین وجود ازکارها ناچار به‌کناره‌گیری‌شده و امین‌الدوله به‌فرمان شاه جدید (مظفرالدینشاه) به وزارت داخله وریاست شورای وزیران‌منصوب‌گردیدو آنگاه

درسال ۱۳۱۵ هجری بسمت نخست وزیری مشغول کار شد .

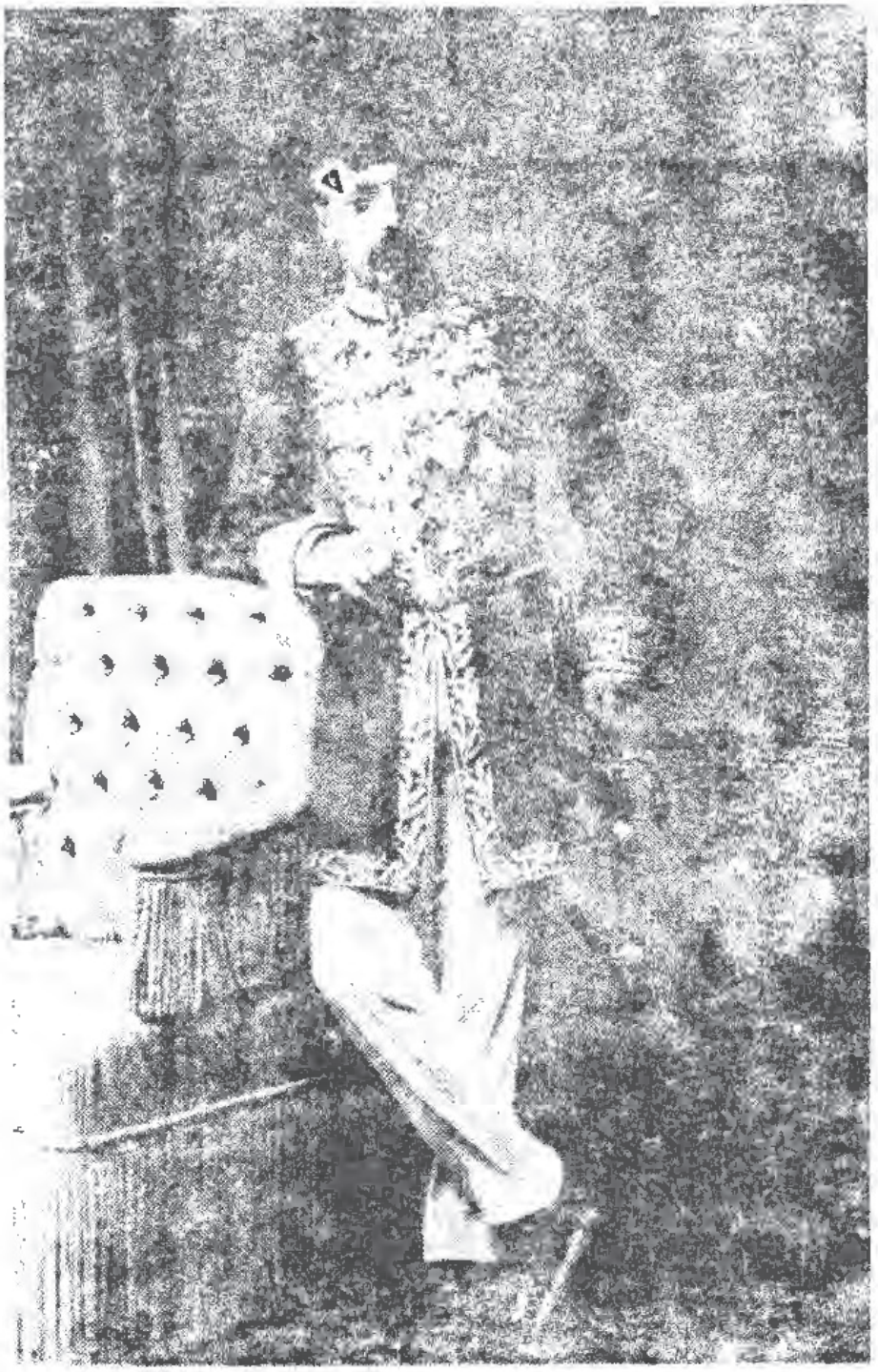
صدارت امین‌الدوله‌چندان طولی‌نکشیدووی پس‌ازمعزول شدن‌ازصدارت برملك خود (لشت‌نشاء) گیلان رفت .

ازجمله اقدامات میرزا علیخان امین‌الدوله‌که در هنگام صدارتش صورت گرفت به‌نظم درآوردن اداره گمرك، وبدنبال‌آن ایجاد کارخانه قند کهریزك بکمك بلژیکی‌ها بودکه برای نخستین باردرایران باسرمایه داخلی وخارجی بوجودآمد وبالاخره تأسیس کارخانه کبریت سازی‌درالهیه شمیران ومدرسه رشدیه درطهران، اداره پست بسبك جدیداز اقدامات تجدد خواهانه امین‌الدوله بشمار میرود. نباید فراموش کردکه قبل ازتشکیل اداره پست‌بااسلوب نوین، اداره پست ایران همان چاپارخانه بودکه رئیس آنرا چاپارباشی میگفتند .

امین‌الدوله درسال ۱۳۲۲، هجری قمری درسن ۶۲ سالگی وفات یافت.



حاج میرزا علیخان امین‌الدوله



میرزا علیخان امین‌الدوله

حسنعلی خان گروسی (امیرنظام)

در عصرناصری کمتر دولتمردی را سراغ داریم که همچون حسنعلی‌خان امیرنظام جامع صفات درخشان و فضایل انسانی وباکفایت و توانا باشد. حسنعلی خان‌نه‌تنهامرد نظام، مردسپاهی،فرمانده‌لشکری، سالاروسپهسالاروامیرنظام بودودر غالب این مشاغل ، چهره‌ای قابل ولیاقت ودرایتی به‌کمال داشت، بلکه‌درکارهای هنری، درحسن خط، انشاء فن کتابت ودانستن زبان‌های زنده، ادب و انسانیت ، مردی کم نظیربود .

حسنعلی‌خان امیرنظام درسال ۱۲۳۷ هجری قمری متولد شد، اواز خاندان قدیمی ایران و ازایل کبودوند ساکن گروس میباشد ، اجداد او غالباً در دوره‌های صفویه ، افشاریه وزندیه و در عهد فتحعلیشاهی و ناصری مصدرخدمات‌مهم دولتی بوده‌اند .

حسنعلی خان تا سن ۱۸ سالگی تحصیلات خوبی نمود ودر حسن خط و معلومات فارسی وعربی وبعدها زبان فرانسه سرآمد اقران خود بود، در سلطنت محمد شاه قاجار سرهنگ فوج گروس شد ودرمحاصره هرات بافوج خود جزء سپاهیان محمد شاه درجنگ شرکت نمود .

حسنعلی‌خان تاروی‌کارآمدن امیرکبیر مدتها بیکار بود تا اینکه میرزا تقی خان که به‌درایت ولیاقت وی پی‌برده بود حکومت وفرماندهی افواج‌گروس را به‌امیرنظام واگذار نمود وازاین تاریخ ببعد است که حسنعلی‌خان گام‌به‌گام‌مدارج ترقی را می‌پیمود ودرهر مرتبت وشغلی درسایه‌کفایت وبصیرت و شجاعت ذاتی

افتخاری برافتخارات خود میافزود .

امیر نظام بهنگام سرکشی وطغیان سالار، بادرجه سرهنگـی جزء سپاهیان پیروزمند حسام السلطنه (سلطان مراد میرزا) بود و پس ازفتح مشهد و دفع سالار بدست حسام‌السلطنه وبازگشت اردوهای او به‌دارالخلافه ناصری ، حسنعلی خان به‌درجه سرتیپی ارتقاء پیدا کرد .

امیرنظام که همچون فرمانده دلیرش حسام‌السلطنه درفن‌سپاهی گری وسوق لشکر وعرصه‌کار زار از دلیری و شجاعت کافی و لیاقت وافی بهره‌منـد بود در سال ۱۲۷۲ که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه برای تسخیر شهر هرات مأموریت پیدا کرد ، حسنعلی خان نیز بار دیگر یکی از سران سپاه وی بود و پس از فتح هرات بدست حسام السلطنه ، حکومت هرات و نظم و اداره شهر به‌عهده امیر- نظام واگذار گردید .

هنگامیکه میرزا آقا خان نوری از صدارت معزول گردید امیر نظام مأمور دربار های اروپـا شد و به‌لندن و پاریس و برلـن و بروکسل مسافرت کـرد و نامه‌ها وهدایای ناصـرالدینشاه را به‌پادشاهان و دربارهای کشورهای انگلستان ، فرانسه و آلمان و بلژیك رسانید ضمناً در همین ماموریت‌بود که سرپرستی چهل ودو نفراز محصلین دارالفنون راکه برای تکمیل معلومات خود تحـت ریاست عبدالرسول‌خان نواده صدر اصفهانی به‌اروپا اعزام گردیده بود عهده‌دارشد (۱)

پس ازمسافرت به‌کشورهای اروپا درتاریخ محـرم ۱۲۷۶ بعنوان مـأمور فوق‌العاده و وزیر مختار مخصوص ایران به‌دربار پاریس معرفی‌گردید و نزدیك هفت سال درفرانسه بود .

امیر نظام چند یار وزیرشد ازجمله وزارت فواید عامه‌را بعهـده داشت‌که خدمات ارزنده‌ای هم بهنگام تصدی این شغل به‌منصه ظهور رسانید .

حسنعلی خان همان‌کسی بود که وقتی باموافقت میرزا حسینخان سپهسالار تمام منابع ثروت ایران به ژولیوس رویتر انگلیسی واگذار گردید و مشیرالدوله (سپهسالار) شاه را به اروپا برد ، ناصرالدینشاه به او تلگرافی اطلاع داد که به-

---

۱ــ ازکتاب تاریخ رجال ایران بقلم: مهدی بامداد

امتیاز گیرنده (رویتر) متذکر شود که چون از موعد اجرای فصول امتیاز نامه گذشته وهنوز اقدامی جدی بعمل نیاورده‌اید دولت ایران آنرا باطل میداند.

حسنعلی خان با حفظ چندین سمت از جمله وزارت فواید عامه و ریاست قشون آذربایجان امور پیشکاری آذربایجان نیز به او محول گردید . او در پیشکاری آذربایجان بقدری ازخود قدرت وقابلیت نشان داد که همه‌کس و درهر جاکه بود از وی حساب میبرد . تمام اطرافیان ولیعهد (مظفرالدین میرزا) حتی عین‌الدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما از ترس امیر نظام جرئت عرض وجود نداشتند و میگویندحتی‌ناصرالدینشاه و ولیعهدش مظفرالدین میرزانیزازاوملاحظه میکردند، درتبریز گفته‌میشد که بدستورامیرنظام‌درسال ۱۳۰۷ به‌عین‌الدوله(نخست وزیر مقتدر مظفرالدینشاه) تو سری زدند ..

امیرنظام هنگامیکه از آذربایجان به‌طهران بازگشت‌ومدت‌دوماه بیکاربود سپس اورا به‌ایالت‌کردستان وکرمانشاهان وگروس فرستادند .

پس از قتل ناصرالدینشاه و جلوس مظفرالدینشاه بسیاری ازاشخاص‌آگاه ودرباریان حدس میزدند که چون امیر نظام مرد لایق و مدبر و عاقل و مجرب و مطلعی است ممکن است به‌صدراعظمی مظفرالدینشاه برگزیده شود ، لکن نفوذ و دسایس و چند دوزه بازی‌کردن میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان وبندوبست‌های داخلی و خارجی این سیاستمدار هزار چهره مانع از این امر گردید . امین‌السلطان‌که از امیر نظام وحشت داشت همواره سعی میکرد او را خارج از دارالخلافه ناصری نگاه دارد . در سال ۱۳۱۴ هجری که امین‌السلطان معزول گردید و بجای او امین‌الدوله (میرزاعلیخان) از آذربایجان احضار شد ، نظر به‌روابط حسنه‌ای که‌میان امین‌الدوله وامیرنظام وجودداشت امین‌الدوله مجدداً امیرنظام‌را به‌پیشکاری آذربایجان‌گسیل داشت .

امیرنظام چهره‌ای بزرگ‌منش وجذاب و چشمانی نافذ داشت و باآنکه بسیار مهربان، مؤدب ومتواضع وباوقار بود ، ولی صلابت وقدرت خاصی از وجودش میتراوید که همه‌را مجذوب‌خود میگردانید وبه‌احترام‌وفروتنی‌وامیداشت وباجان ودل فرمانش را پذیرا میشدند .



موقع سفر اول مظفرالدین‌شاه بروسیه شاه ازطرف راست وامپراطور روس ازطرف‌چپ
سوار کالسکه سلطنتی روس میشوند .
در عقب سمت راست مظفرالدین شاه پرنس ارفع دیده میشود

سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (فاتح هرات)

سلطان مراد میرزا ملقب به حسام‌السلطنه بمانند چند شخصیت ورجالی که درعهد ناصری درعرصه سیاست وامورديوانی وکشوربانی مأموریت‌های مؤثری نداشت وازآنجائیکه یك مرد سپاهی تمام عیار بود وغالب سالهای عمرش در میدان‌های کارزار ودفع اشرار ودشمنان ایران سپری گشت، کمتر درامورسیاسی مداخله داشت. وی پسردوازدهم ویا سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه بود وحقاً بایدگفت بسیاری ازصفات جنگجوئی ودلیری وسوق سپاه وهنراداره لشکرونظام را ازپدر به‌ارث برده بود. او در ربیع‌الثانی سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولدشد ودرجمادی‌اولی سال ۱۳۰۰ هجری قمری وفات یافت ودر مشهد در دارالحفاظ حرم حضرت رضا(ع) مدفون‌گشت (عباس میرزا پدرش نیز درحرم حضرت‌رضا دفن گردید.)

درسال ۱۲۶۴ هجری، هنگامیکه محمدحسن‌خان سالار پسرآصف‌الدوله درخراسان‌بنای شورش وطغیان‌راگذشت وبااشغال وتصرف شهرهای مهم‌خراسان وشکست دادن سپاهیان دولتی قصد داشت دارالخلافه‌را به تصرف خوددرآورده وبرتخت سلطنت بنشیند، میرزا تقی‌خان امیرکبیر که به‌کفایت سلطان مراد میرزا اعتقادی راسخ داشت. به وی مأموریت داد تاباهفت هزارسپاهی وهجده عراده توپ وپانصدبار تجهیزات وسازوبرگ جنگی شورش وطغیان سالار را خاموش گرداند.

مراد میرزا درمحرم سال ۱۲۶۵ به شهرسبزوار رسید و آنجارا درمحاصره گرفت ولی وقتی دیدکارمحاصره طولانی شد. بطرف نیشابور وقوچان رفت و پس‌ازتصرف این شهرها به سبزواربازگشته آنرا ازچنگ پسر سالارآزادکرد. سالار پس‌ازترك سبزوار به مشهد رفت وآنرا بمحاصره گرفت. محاصره مشهد مدت یکسال طول‌کشید ودر این مدت نیروهای طرفین بلاانقطاع مشغول جنگ وستیز بایکدیگر بودند تابالاخره بعلت قحط وتنگی چون سرانجام مردم مشهداز ظلم وتعدیات سالاربجان‌آمده بودندتصمیم به تسلیم شدن‌گرفتند وسلطان مرادنیز پس‌از یك حمله سرنوشت‌ساز مشهدرا بتصرف خود درآورد. سالار بادو پسرش به‌آستان قدس رضوی پناهنده‌گشت وسلطان‌آنهارا به اسارت خود درآورد، وی پس‌ازاین پیروزی ازطرف ناصرالدینشاه ملقب به حسام‌السلطنه گردید. لقبی که حتاً شایستگی آنرا دارا بود.

حسام‌السلطنه مدت چندسال حکومت خراسان‌رادردست داشت واین خطه مهم را بالیاقت ودرایت‌کافی اداره‌کرد، دراین حین اغتشاشات وبی‌نظمی‌هائی درشهر هرات اتفاق‌افتاد وازطرفی امیردوست محمدخان به قرار وبندوبست قبلی با انگلیس‌ها وبه تحریك آنها قصد داشت که این شهرمهم‌راکه در آن روزگار جزء خراسان بزرگ بودضمیمه مستملکات‌خودگرداند، بهمین جهت از طرف دولت به حسام‌السلطنه والی‌خراسان مأموریت داده شدکه به هرات رفته آنجارا متصرف شود.

حسام‌السلطنه ابتداء سام خان رئیس ایل زعفرانلورا باهزاروپانصد نفربه آنجا فرستاد ولی خوانین هرات اورا نپذیرفتند وناگزیر حسام‌السلطنه خود بآن سوپیش رانده هرات را درمحاصره گرفت وپس‌ازماهها جنگ وپیکارکه درخلال آن حسام‌السلطنه وسپاهیانش رشادتها ازخود نشان دادند این شهررافتح کرد.

انگلیس‌ها که ازفتح هرات بوسیله حسام‌السلطنه سخت در وحشت افتاده بودند برای ارعاب وترساندن دولت مرکزی نیروهائی باچند کشتی بادبانی در بوشهر پیاده کردند ومشغول جنگ‌وپیکار بامدافعان تنگستانی بوشهروپیرامون‌آن گردیدند. دراین موقع که میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله) که پس‌ازقتل امیر کبیرصدراعظم ایران شده‌بود وعامل‌وکارگزار مستقیم وبلا واسطه انگلیسها بود

ازیك طرف ناصرالدینشاه را از لشکر کشی انگلیس‌ها به بنادر جنوبی ایران ترسانیده وازطرف دیگر فـرخ خان کاشی (امین‌الدوله) را مأمور گـردانید تا درپاریس با انگلیس‌ها پیمان صلح منعقد نماید وبموجب این معاهده هرات وتمام افغانستان را دراختیار انگلیس‌ها بگذارد. ولی قبل از انعقاد این پیمان ننگین، حسام‌السلطنه که سخت ازاین پیش آمد خشمگین وعصبانی شده بود به ناصرالدینشاه پیغام داد از لشکر کشی انگلیس‌ها نترسید، وحشت نکنید، زیرا هم اکنون درهندوستان شورش عظیم برپا شده‌است و شما هرچه از آنها بخواهید موافقت خواهند کرد. حسام‌السلطنه قاصد پشت قاصد به دارالخلافه فرستاد وطبق نامه‌هائی که از وی در دست است فریادها برآورد وتذکرداد که ازتهدیدانگلیس‌ها نهراسید، آنها نخـواهند توانست هرگز درجنوب حتی تاشهر برازجان پیش آیند، اودریکی‌ازایـن نامه‌ها به ناصرالدینشاه پیشنهادکرد که اگراجازه بدهید باهمین نیروئی که دراختیار دارم به هندوستان بروم وبکمك هندیهای شورشی که انگلیس‌ها وخانواده‌هایشان‌راسر



شرح عکس ناصرالدین‌شاه وشاهزادگان

از راست بچپ یحیی‌خان مشیرالدولـه، شاهزاده امام‌قلی میرزا عمادالدولـه، شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر شاهزاده فیروز میرزا فرمانفرما، میرزا قهرمان امین لشکر، میرزا حسین خان سپهسالار حسنعلی‌خان گروسی، ناصرالدینشاه، شاهزاده علیقلـی میرزا اعتضادالسلطنه، شاهزاده سلطان مـراد میرزا حسام‌السلطنه، میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در لندن

میبرند این سرزمین رافتح گردانم ولی میرزاآقاخان دست نشانده انگلیس‌ها به ناصرالدینشاه گفت که‌اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود اریکه سلطنت‌راازچنگ شما بدرخواهدآورد، اوخیال پادشاهی بر ایران‌را دارد (!) وبهمین جهت به حسام‌السلطنه دستور داد هرات را تخلیه نماید.

مرحوم حسام‌السلطنه که خبرازنیرنگ ودسیسه‌گری میرزاآقاخان بنفع اربابش دولت انگلیس داشت باردیگر به طهران نوشت که حال سزاوار نیست هرات‌را تخلیه نماید، چه خسارات فوق‌العاده متحمل شده‌ایم وخرابی وصدمات کلی ازهرحیث وهرجهت به دولت وملت ایران وارد شده است. ولی میرزاآقا خان که درخط دیگری سیرمیکرد به‌او نوشت: معلوم میشودکه شمارا خیال سلطنت وپادشاهی به سرتان افتاده که بهرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور میدهید، اگرخودرا جزء دولت ایران وخیرخواه پادشاه میدانید هرات‌را فوری تخلیه نمائید وبه مشهد برگردید (!)

حسام‌السلطنه پس‌ازآنهمه فداکاریها ورشادتها که بخاطرفتح هرات نمود به طهران بازگشت وچون مورد بی مهری دولت انگلیس ومیرزاآقاخان نوری بود ازوالیگری خراسان خلع گردید وبجای اوحمزه میرزا حشمت‌الدوله فرستاده شد که همین شخص ودستیارش محمدقوام‌الدوله از ترکمانان مرو شکست سخت خورده وشهرهای مرو وخیوه وآخال‌را از دست دادند که بعداً ضمیمه خاک روسیه گردید.

حسام‌السلطنه بعدها بحکومت فارس رسید وسپس‌برای چندمین بارایالت خراسان‌زیرنظراوقرارگرفت وایـن هنگامی بودکه میرزاآقاخان ازصدراعظمی برکنار شده بود.

حسام‌السلطنه درسفراول ناصرالدینشاه به‌اروپا جزء همراهان شاه بود، وی دراواخرعمر بحکومت کردستان وکرمانشاهان رسیده خود درکردستان مانـد و اداره امورکرمانشاهان‌را به پسرش ابوالفتح میرزا واگذار نمود.

حسام‌السلطنه‌ازمردان لایق‌وشجاع وباتدبیر دوران ناصری است که‌خدمات لشکری وغیرلشکریش همواره ثبت تاریخ معاصر ایران است.



(سفارت فرخ خان غفاری امین‌الملك بپاریس) شخص نشسته فرخ خان امین‌الملك سفیر فوق‌العاده است

میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله)

میرزاآقاخان نوری[1]، معروف به اعتمادالدوله‌درسال ۱۲۲۲ هجری قمری بدنیاآمد ، اومردی بود بلندبالا، قوی‌هیکل وتقریباً خوش‌صورت ، ولی درکمال بدسیرتی وخباثت‌باطن، با اینکه درابتدای سلطنت ناصرالدینشاه ریش‌بلندمنسوخ شده بود میرزاکه برای نمودن صولت و قدرت‌کاذب ظاهری بهر وسیله وعملی متشبث میشد، به فتحعلی‌شاه تأسی‌کرد و ریشش را تا شال‌کمرش رساند.

میرزاآقاخان نوری، مظهر تذبذب وتزویر وبی‌شخصیتی‌بود، صدراعظمی که معروف بود برای رسیدن به‌مقام ومنصب بهرعملی هرچند قبیح، زشت وشرم‌آور تن درمیدهد و ریش بلندش را حاضربودبهرکجائی... فروکند.

این شخص مکار و حیله‌گر ،کینه‌توزکه مردی بزرگ چون امیرکبیر را از تخت صدارت‌بزیرافکند وخود به جایش‌نشست، قیافه‌ای‌ظاهرفریب ومردم‌گول‌زن داشت، آدمی بود شوخ طبع خوش‌صحبت وبذله‌گوکه ازروزگار جوانی‌در آتش جاه‌طلبی میسوخت و وقتی از مرز جوانی‌گذشت و پـا بـسن‌گذاشت چون لیاقت ذاتی و استعداد فطری نداشت‌کوشش بسرآن داشت‌کـه از طریق نوکری بیگانگان بهرکیفیت ومسخره‌گی وچاپلوسی ونان را باصطلاح‌بنرخ روزخوردن به مقامات عالیه چنگ بیاندازد.

---

۱ ــ قسمت‌هائی از این فصل ازکتاب سیاستگران دوره قاجار نوشته مرحوم‌خـان ملك ساسانی نقل است.

میرزاآقاخان‌مدتی رادرخدمت اللهیارخان‌آصف‌الدوله برادر زن‌فتحعلیشاه گذراند وبعد ازفوت پدرش میرزا اسدالله لشکرنویس ، منصبش به او رسید واز این طریق موفق شد به دربار سلطنت راه یابد .

در زمانیکه محمد شاه، بیمار وعلیل بود، میرزا با جهان‌خانم مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه سروسری پیدا میکندکه موضوع ازپرده بیرون افتاده و حاج میرزا آقاسی صدراعظم وقت از این جریان سخت خشمگین میشود ولی بـرای حفظ صورت ظاهرکه پرده عفاف شاه دریده نشود عکس‌العملی ازخود نشان نمیدهد ولی درکمین می‌نشیند تا بابه‌دست‌آوردن بهانه ومدرکی این مرد حقه‌باز ووقیح را رسوا سازد، تا اینکه روزی بحاجی میرزاآقاسی خبرمیدهندکه میرزاآقاخان شب‌ها بعد از نیمه شب، با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون میآید ، حاجی جمعی رامأمورمی‌کند تا درمحلی‌مخفی‌شده وقتی میرزا ازسفارت خارج می‌شود او را دستگیر سازنـد یك‌شب همینکه میرزا از سفارت بیرون می‌آید دستگیرش می‌کنند و با همان لباس عوضی کشان‌کشان به خانه حاج میرزا آقاسی می‌برند، حاجی ، میرزاآقاخان را در طویله خانه‌اش محبوس می‌نماید وفردای همان روز درحضور امنای‌دولت و درباریان ومردم‌اورابجرم جاسوسی چوب و فلك‌می‌کند و آنگاه به‌کاشان تبعیدش می‌نماید.

این‌ماجرا درسال ۱۲۶۱ هجری‌اتفاق میافتد وتامحمدشاه زنده‌بود وحاجی برمسند صدارت قرارداشت، میرزاآقاخان‌همچنان بحال تبعید درکاشان‌می‌زیست.

بعد از مرگ محمدشاه تا روزیکه‌ناصرالدینشاه باتفاق میرزاتقی‌خان امیر کبیر از تبریزبه دارالخلافه طهران واردشد مهدعلیا امورسلطنت را اداره می‌کرد و این‌فرصتی مناسب‌بود برای میرزاآقاخان‌که خود را ازکاشان‌به طهران رسانیده واز مهدعلیاکه قبلابا وی ارتباط داشت‌تقاضای واگذاری‌مقامی‌مناسب‌حال‌بنماید.

چند روز بعد از این جریان کـه ناصرالـدینشاه و امیرکبیر درکاخ‌گلستان بودند، چشم امیر ناگهان به میرزاآقاخان میافتد، بدیدن وی بی‌اختیار آتش‌خشم ونفرت در وجودش شعله می‌کشد و با بانگی بلند خطاب به‌اومی‌گوید: کی شما را بکاشان تبعیدکرده بود؟ میرزاآقاخان‌گفت، دولت. امیرکبیربا همان‌لحن گفت، پس چـرا بی‌اجازه دولت بـه طهران‌آمـده‌ای، باید بدون معطلی و درنگ بـه

کاشان‌باز گردی!

میرزا آقاخان که گفتیم قبلا جیره‌خوار و مأمور سفارت انگلیس شده بود، بسفارت رفته و بجای اینکه به‌کاشان برود در آنجا متحصن‌می‌گردد، بعد از تحصن میرزا، وزیرمختار انگلیس بحمایت‌ازوی برخاسته و به امیرکبیر توصیه می‌نماید که دست از میرزا بردارد و کاردارکه سرسختی امیر را می‌بیند اظهار می‌داردکه میرزا آقاخان تبعه دولت انگلیس می‌باشد و درتحت حمایت سفارت قرار دارد و اجازه دهیدبخانه خودبنزد خانواده و کسانش برود (!)

بالاخره پس‌ازتشبثات بسیارمیرزا آقاخان درطهران‌می‌ماند ومرتباً به دیدار مهدعلیا میرود، جهان خانم (مهد علیا) ابتداء سعی زیادی بکارمی‌برد وتمهیداتی فراوان می‌نماید تا مگر با امیرکبیر هم روابط پنهانی برقرار نماید ولی میرزا تقی‌خان که‌آدمی نبودکه باین قبیل‌کارها تن در دهد زیربار نمی‌رود و جهان‌خانم که مأیوس شده بود روابطش را همچنان با میرزاآقاخان حفظ می‌نماید و برای به مقام رساندن او مشغول تکاپو و تلاش می گردد.

مهدعلیا ومیرزاآقاخان وجمع دیگری از درباریان و از همه مهمتر عمال بیگانه که در رأس آنها کلنل (جستن شیل) وزیر مختار انگلیس قرار داشت شب و روز توطئه‌ها کردند تا توانستند ببهانه واهی اینکه میرزا تقی‌خان می‌خواهد با نفوذ وشهرت ومقام مهمی که درایران بدست‌آورده است شاه را از سلطنت خلع کرده وخودبجای‌اوبنشیند،ذهن‌ناصرالدین‌شاه‌جوان وزود باوررامشوب‌گردانیده او را وادار بخلع امیرکبیر می‌نمایند . بعد از خلع میرزا تقی‌خان از صدارت و پس از آنهمه خدمات درخشان و بی‌نظیر که قبلا ذکرشان در این کتاب رفت ناصرالدینشاه به توصیه مهدعلیا وعوامل نامرئی و دست‌های پنهان میرزاآقاخان نوری کذائی را برای صدراعظمی درنظرمی‌گیرد ومیرزاآقاخان‌هم شرط اساسی صدارت خود را تبعید وقتل امیرکبیر قرار می‌دهد وناصرالدینشاه هم پس‌ازتبعید امیرکبیربه فین‌کاشان چنانچه‌می‌دانیم ونوشتیم حاج‌علیخان‌حاجب‌الدوله (فراش‌باشی) مراغه‌ای‌رامأمورقتل وی می کند وباین‌ترتیب باقتل آن مصلح وخدمتگذار بزرگ ایران میرزاآقاخان ، آن مرد هرزه حیله‌گر و دسیسه‌باز که عقیده داشت هدف (مقام وجاه) وسیله را توجیح می‌نماید، با خیال‌آسوده مشغول اداره امور

کشور می‌گردد وبه عنوان صدراعظم وبزعم خودش شخص اول مملکت ایران، وارد صحنه سیاست می‌شود، درباره‌خیانت‌ها وجنایات شرم‌آورمیرزاآقاخان که همه به اراده و دستور سفارت انگلیس صورت می‌گرفت درفصل‌های گذشته (در شرح حال حسام‌السلطنه و دیگری در فصل مربوط به امیرکبیر) به تفصیل سخن گفته‌ایم ودر اینجابرای مزیدآگاهی‌خواننده عزیز لازم‌به‌یادآوری می‌داند که‌این شخص جاه‌طلب که جنون خودپسندی ومقام‌خواهی تا اعماق روحش نفوذ داشته، خود را شخص اول ایران پنداشته و برروی مهر مخصوص خودکه یکی بشکل بیضی بزرگ و دیگری چهارگوش بوده است و در وسطش نقش شیر وخورشید بچشم می‌خورد این عبارت نوشته شده بود: «اعتمادالدوله، میرزاآقاخان صدر-اعظم دولت علیه ایران» اما درباره خیانت‌های میرزآقاخان‌نوری که قسمتی ازآن قلمی‌گردید درکتاب «خواب‌نامه یا رؤیای صادقه» تألیف اعتمادالسلطنه از قول میرزاآقاخان چنین‌آمده است: «... درجلسه محاکمه میرزاآقاخان وی می‌گوید، در اواسط صدارتم ، دیدم امورات مختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب‌الظهور ، جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این‌کار براستی برای دولت وملت ایران مضرت داشت‌جز آنکه من صلاح شخص خود را درآن دیدم.

درآن واقعه خیلی به ایران خسارات واردآمد، هرات راگرفتم ولی‌بوشهر ومحمره را از دست دادم و در این حال برای اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله را هم دورکرده باشم وآخرالامر بعنوان اصلاح‌امور مقدمه صلح‌باانگلیس وختم غائله نزاع وی را مأمور فرنگ‌کردم اما میل نداشتم‌کار بزودی بانجام برسد ، بلکه استخوان‌را مهاامکن‌لای زخم می‌خواستم، برخلاف مقصودو منظورمن او خود پولی ازانگلیس‌گرفته با اتباعش این‌کار راکردند و عاجلاکار صلح را پرداختند ومصالحه رامنعقد نموده اگرشتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروزکرده بود و انگلیس‌ها مضطرب و مستأصل می‌شدند و کار به دلخواه می‌گشت، هرات را واگذارنمیکردیم وبنادر خود را مسترد مینمودیم بلکه‌بقسمت بزرگی‌ازافغانستان دست میانداختیم وخسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس‌می‌گرفتیم، افسوس که عجله فرخ‌خان نگذاشت وآن مقدمه برعکس نتیجه داد، هرات از دست رفت

بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد، ایران بجای اینکه منتفع شود مبلغ گزاف متضرر شد، چون در این محضر جز راست گفتن گریزی نیست ، خود می گویم که این کار بغرض شخصی بود نه از روی دولت‌خواهی ، همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد ازمصالحه‌چیزی نکشید که مسند را از زیرپایم کشیدند ومرا بخاك نشاندند.»

میرزا ملکم خان (ناظم الدوله)

یکی ازاشخاص زرنگ وهفت جوش وسیاستمدار بسیار زیرك وحقه باز ، میرزا ملکم‌خان معروف به‌ناظم‌الدوله است. میرزا ملکم‌خان ارمنی ، پسر میرزا یعقوب خان ازارامنه جلفای‌اصفهان بود که درسال ۱۲۴۹ هجری‌قمری دراصفهان تولد یافت و در سن ده سالگی به پاریس رفت و در مدارس آنجا به تحصیل علوم پرداخت .

میرزا یعقوب خان پدر میرزا ملکم که اصلاارمنی بود ولی دعوی‌مسلمانی میکرد درسفارت روس سمت مترجمی داشت ودرتمام مدت زندگی خود برای انگلیس‌ها جاسوسی میکرد واین‌یعقوب خان‌همان کسی است که بوسیله انگلیس‌ها ملبس به‌عبا وعمامه گردید. به‌خوارزم نزدخان خیوه فرستاده شدتا برای‌تصرف مروشاهیجان وی‌را تشویش وتحریص کند آنها وعده داده بودند که دراین‌راه‌باوی مساعدت نمایند !

بهرتقدیر، میرزا یعقوب پسرش‌را باآداب اسلامی بزرگ کرده کوشش کرده بود که زبان فارسی‌را بخوبی فراگیرد.

ملکم‌خان‌درسال۱۲۷۳ سرهنگ اتاماژورومترجم مخصوص‌مأمورسفارت‌خانه دولت علیه ایران دراسلامبول (عثمانی) گردید.

میرزا ملکم خان بانی وایجادکننده فراموش‌خانه (فراماسونری) در ایران بود، او ازهمه داوطلبان ورود به‌لژ و اعضای جمعیت فراموش‌خانه مبالغی پول ببهانه‌های مختلف دریافت میکرد و نگاهداشتن راز لژها را بهمه تأکید میکرده

است، درواقع میرزاملکم‌خان دوسره بار میکرده و باصطلاح‌هم از آخور میخورد وهم ازتوبره(!) باین صورت هم‌از انگلیس‌ها برای تأسیس فراموش‌خانه مقرری دریافت میداشته وهم ازرجال ایران...

ناصرالدینشاه بعداً دستور انحلال انجمن فراماسونری را صادر کردو آنرا لااقل برای چندسالی از فعالیت بازداشت .

درزمان سفارت میرزا حسینخان مشیرالدوله در اسلامبول میرزا ملکم‌خان درهمین سفارت مشغول خدمت میگردد ودرهمین احوال یك روز به‌سپهسالارخبر میدهندکه ملکم‌خان برای ازدواج با(هانریت) دختر آراکـل ارمنی معروف به‌توپچی باشی به‌کلیساخانه ارامنه رفته وازمسلمانی به‌قانون دین مسیح اباواستغفار کرده وبه‌آئین عیسویت درآمده است ..

سپهسالار اورا احضار کرده ومیگوید سالیان درازدعوی مسلمانی کـرده و باخود من به مشاهد متبرکه آمدی ودرمعابدومساجد مسلمانان نمازهابجاآوردی، حالا به‌قانون اسلام مرتد میشوی، ملکم‌خان درجواب میگویدکه من‌همیشه معتقد به‌این مطلب بودم‌که امور دنیا بسته به‌عقل وتدبیراست، لکن، امروز می‌گویم‌که کارهای دنیا بسته بدست تقدیر میباشد وتقدیر برای من اینطور پیش‌آورده است. بعد ازچند روز، نامه‌ای به‌سپهسالار مینویسد ،که اگردولت ایران‌اورا وزیرمختار لندن نکند اسراردولتی راکه درنزد من است به‌عثمانیها خواهم فروخت ، میرزا حسینخان مشیرالدوله جریان را به طهران مینویسد، لکن پیش از آنکه جوابـی دریافت نماید معلوم میشودکه تبعه‌عثمانی شده وباماهی چهل لیره‌دروزارت‌امور خارجه اسلامبول مستخدم گردیده است ودرآنجاهر چه دلش میخواهد به‌ایران و ایرانی فحش و ناسزا میگوید !

وقتی میرزا حسینخان صدراعظم و وزیرامورخارجه می‌گردد ، بدستور او ملکم خان به ایران آمده و صدراعظم او را ملقب به‌ناظم‌الدوله مینماید و سپس سمت مستشاری صدارت عظما برقرار میشود و بعد سفیرایران درلندن می‌گردد . ناصرالدینشاه‌که در۲۱ صفرسال ۱۲۹۰ روانه فرنگستان شده بود ، در عکسی‌که باهمراهان درلندن انداخته ملکم خان دیده میشودکه بایك قبضه ریش‌پشت‌سرشاه ایستاده وبرای حسام‌السلطنه حریم گرفته است(!)

معتمدالدوله فرهاد میرزا که جزء همراهان‌شاه بوده درنامه‌ای که ازلندن به‌طهران فرستاده مینویسد «این مردك ارمنی درکمال وقاحت و بی شرمی در نزد اروپائیان خودرا ازاحفاد پادشاهان اشکانی ارمنستان معرفی مینماید.»

یکی ازکارهای مهم‌میرزا ملکم‌خان درسفارت لندن‌این‌بود که هروقت‌وضع میرزا حسینخان درنزد شاه متزلزل بود ملکم یك تلگراف رمز تهدیدآمیز ازلندن مخابره میکرد و شاه هم درعزل میرزا حسین‌خان دست نگاه میداشت.

ملکم خان ضمناً نمایندگی ایران را دردربارهای کشورهای آلمان و هلند عهده‌دار گـردید و هنگام عزیمت از دارالخلافه ناصری می‌گویندکه از او حقه‌بازیها وچشم بندی‌های عجیب‌دیده شده وازقول یکی‌ازپیشخدمتهای‌ناصرالدینشاه نقل میکنند که ملکم‌خان برای بار اول که به‌حضور ناصرالدینشاه رسید از جیبش یك‌چترزمستانی و یك‌جفت کفش درآورده وتقدیم کرد و دیگراینکه شایع بود که درهمان‌ملاقات‌نخستین‌ناصرالدینشاه‌متوجه‌شد که‌ساعتش‌درجیبش‌نیست،ملکم گفت درمیان هندوانه است (!)

ملکم‌خان دربازگشت بطرف‌مأموریت‌خودیك‌کارت ویزیت شگفت‌انگیزی چاپ کرد که برروی‌آن نوشته شده بود: «پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدولـه، سفیر کبیرایران درکل ممالك فرنگستان» (!) این کارت ویزیت موجب سخـریه عمومی شد.

در سال ۱۳۰۶ هجری قمری بهنگام سومین سفر ناصرالدینشاه به‌فرنگستان ملکم‌خان که هنوز وزیرمختار لندن بود درآن مسافرت امتیاز(لاتاری) در ایران‌را ازشاه گرفت که بعداز مراجعت شاه به‌ایران روحانیون آنرا مخالف شرع دانستند وشاه هم تلگرافی موضوع را برای ملکم فرستاد ولی ملکـم نیرنگ باز بعـذر اینکه در لندن نیست به‌پیشخدمت سفارت دستور داد تلگراف‌را مسترد دارد.

موضوع لاتاری، همان فروش بلیطهای لاتاری و قرعه‌کشی وایجاد بازی خانه‌های‌عمومی برای‌این‌کار بود که‌سود فوق‌العاده به‌جیب گشاد ملکم‌خان‌سرازیر میکرد.

ناصرالدینشاه بالاخره امتیاز لاتاری ملکم را لغونموده و وی را عزل‌کرده وتمام مشاغل ومناصبش را از وی گرفت.

ملکم‌خان بعدها درلندن روزنامه‌ای بنام روزنامه قانون منتشر کـرد، اولین شماره این روزنامه درماه رجب سال ۱۳۰۷ توزیع گردید . ملکم دراین روزنامه به‌اکثر رجال ایران ودرباریان ومأموران دولت ایران وتأسیسات کشورحمله کرده وهمه‌چیزرا بباد فحش وناسزا گرفته بود، دریکی ازشماره‌های روزنامه قانـون ، ملکم نوشته بود: امین‌السلطان وزیر اعظم ایران قاطرچی است مأموران دولـت ایران نادان وشیاد وهمه ازخانواده‌های پست متولد شده‌انـد ، قشون ایران مـایه تمسخردنیاست، شاهزادگان ایران همچون فقرا ومساکین مستحق شفقت‌اند،شهر-های‌ایران مرکز کثافت است، قانون دادگستری درایران شوخـی است... ملکم-خان درسال ۱۳۲۶هجری قمری در سن‌هفتاد وهفت سالگی درشهرلوزان‌سوئیس بدرود زندگی گفت .

فصل رجال خدمتگزار وسازش‌کار عهد ناصری در اینجا بپـایان میرسد ، درباره میرزا علی اصغرخان اتابك (امین السلطان) که معروفترین رجال سازشکار عهدناصری بود قبلا به‌اجمال صحبت کرده‌ایم .

محمد حسنخان اعتماد السلطنه

مترجم ومورخ ووقایع نگار عهد ناصری

در تاریخ وسرگذشت دوران ناصری، چهره یك مرد معروف درهمه‌جا و همه اوقات ودقایق این دوران طولانی جلوه گری می کند، ودرواقع میتوان گفت که وی دربیشترجریانات سیاسی وحوادث این زمان چه درپس پرده‌وچه‌درآشکار حضور دارد. او، میرزا محمدحسنخان صنیع‌الدوله ویااعتمادالسلطنه است، مردی ادیب، تحصیل کرده ، دقیق وموشکاف که هیچ حادثه وقضیه‌ای نیست که اززیرقلم کنجکاو اوبگذرد بی آنکه اوآنرا درجائی منعکس نسازد .

اعتمادالسلطنه، پسر چهارم حاج علیخان مقدم مراغه‌ای (حاجب‌الدوله) یا فراش باشی ناصرالدینشاه بود، اودرشعبان ۱۲۵۹ هجری‌قمری درطهران متولدشد وازشاگردان دوره اول مدرسه دارالفنون بوده است.

محمد حسن‌خان در سن شانزده سالگی بمقام سرهنگی رسید ویکسال‌بعد بحکومت شوشتررسید .

درسال ۱۲۸۰ که حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) وزیر مختار ایران در پاریس بود ، محمد حسنخان سمت وابسته نظامی ایرانرا درسفارت ایران‌داشت و پس ازچهارسال‌اقامت درپاریس وتکمیل تحصیلات به‌ایران بازگشت وبسمت پیشخدمتی ومترجمی حضوری ناصرالدینشاه انتخاب گردید. وی ضمن اشتغال

بدین‌کار برای روزنامه‌ای که در دارالفنون زیر نظر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه انتشار مییافت مقالاتی را از جراید خارجی ترجمه می‌کرد و در این روزنامه انتشار میداد .

اعتمادالسلطنه درسال ۱۲۸۸ هجری قمری بسمت ریاست کل انطباعات و دارالترجمه ممالک‌محروسه ایران تعیین گردید وملقب به‌صنیع‌الدوله شد ونظارت برجراید و کتب دارالخلافه ناصری زیرنظر وی قرارگرفت واولین روزنامه‌ای که مستقیماً بوسیله اوانتشار یافت روزنامه ایران بود .

صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) درسفراول ناصرالدینشاه به اروپا همراه وی بود. پس از بازگشت شاه قاجار ازاروپا بریاست‌اداره احتسابیه دارالخلافه‌طهران (نظمیه) منصوب گردید که البته مشاغل قبلی‌را نیزحفظ کرده‌بود،ولی درسال۱۲۹۸ که‌ناصرالدینشاه کنت دومونت فرت اطریشی‌را وزیر نظمیه می‌گرداند، اعتماد ـ السلطنه راازاین سمت معاف میکند .

اعتمادالسلطنه درتاریخ ۱۲۹۰ قمری جزء اعضای شورای دولتی میشود و دراول محرم ۱۳۰۰ قمری روزنامه مصور شرف تحت مدیریت اوانتشار مییابد و درهمین سال به‌وزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی علاوه برمشاغل سابقی که داشت منصوب می‌گردد وتاآخرعمر درسمت‌های فوق باقی بود .

مهمترین آثار اعتمادالسلطنه، وقایع یومیه شانزده‌ساله اواخر زندگی‌اوست که تمام مجلدات خطی آن درهشت جلد در کتابخانه آستان قدس رضوی ضبط میباشد . ازکتاب‌های دیگر او یکی کتاب (مآثروالآثار) است که مربوط به‌وقایع چهل ودوساله ناصرالدینشاه است ودیگری کتاب (مرآت البلدان) میباشد که‌جنبه جغرافیائی دارد .

نکته‌ای که دراینجا ذکرش لازم میآید این است که اعتمادالسلطنه که‌ریاست وزارت انطباعات دوران ناصری‌را بعهده داشته کتابها وآثار وترجمه‌های دیگران را نیزبنام خود انتشار داده است. ودیگر اینکه درنوشته‌ها و یادداشتهایش گاهی جنبه‌اغراض شخصی دیده میشود . درسال ۱۲۹۸ پس ازدرگذشت اعتضادالسلطنه وزیرعلوم ، اداره تألیفات نامه‌دانشوران که زیرنظر وی بود ازاین تاریخ به‌اعتماد ـ السلطنه واگذارگردید وعلاوه براین مشاغل مدت بیست‌وپنج سال‌روزنامه خوان



اعتمادالسلطنه و ملیجك

ناصرالدینشاه بود . باین صورت‌که روزنامه‌هـای فرانسه را برای شاه به فارسی می‌خواند .

موضوع قابل توجه درزندگی این مردی‌کـه هم بواسطه مشاغـل حساس دولتی وهم بدلیل وقایع نگاری وروزنامه خوانی برای شاه‌آنطورکه باید وشاید پیشرفت نکرده، اختلاف ونقاری است‌که میان اووامین‌السلطان (میرزا علی‌اصغر خان) صدراعظم شاه وجود داشته است و امین‌السلطان غالبـاً چوب لای چـرخ اعتمادالسلطنه می‌گذاشته است ، گویا دراین اواخر شاه قاجار میخواست اعتماد-السلطنه را بجای امین‌السلطان صدراعظم گرداند و امین‌السلطان‌که بوسیله بعضی اززنان درباری وحرمسرای‌شاه ازتمام جریانات باخبربود. اعتمادالسلطنه‌رابوسیله (قهوه قجری) مسموم نموده بود .

ناصرالدینشاه باهمه احترامی‌که برای اعتمادالسلطنه قایل‌بود. گاهی اظهار تمایل میکرده‌که برای‌خنده وتفریح خود اورا وسیله این‌کار قراردهد، چنانچه‌یك بار درشکارگاه‌که خرسی را شکارکرده بود دستور میدهدکه جوراب‌های اعتماد-السلطنه راکنده وبه‌پای خرس‌کنند، چون‌اعتمادالسلطنه‌آدم فربه‌وکوتاه قدی‌بوده خواسته است‌که وجه تشابهی بین‌اووخرس ایجاد شود!

بهرحال یادداشت‌های اعتمادالسلطنه‌که مربوط به‌چهل وچند سال وقایع و جریانات نهان وآشکارسیاسی عهدناصری میباشد، جزء مستندترین و باارزش‌ترین کتابهای دوران عهد قاجاریه بشمار میرود .

اعتماد السلطنه درشب ۱۸ شوال ۱۳۱۳ هجری قمری یك ماه پیش ازکشته شدن ناصرالدینشاه به‌بیماری سکته درگذشت و جنازه‌اش‌را در وادی‌السلام‌نجف اشرف دفن کردند . اوقبل ازمرگش اموال خودراکه ازوی باقی مانده بود به - ناصرالدینشاه هدیه‌کرده بود وشاه نقدینه (مسکوك طلا) را ضبط‌کرد و الباقی را به‌ورثه‌اش واگذار نمود .

مسموم‌کردن رجال بوسیله (قهوه قجری)

چون چندبار از مسموم شدن بعضی رجال عهد ناصری بوسیله قهوه‌قجری

ذکری بمیان آمد بی‌مناسبت نمیداند که این موضوع را برای خوانندگان کتاب روشن گرداند . مسمومیت بوسیله قهوه قجری نوعی کشتن بی‌سرو صدا در عصر ناصری بوده که جمعی ازدرباریان ورجال سیاسی و کارگزاران این دوران برای کشتن رقیب ودشمنان خود بآن متوسل میشدند، وآن‌چنین بود که مخفیانه بوسیله عوامل مخصوص در قهوه شخص مورد نظر سم‌میریختند وآن شخص پس از خوردن قهوه مسموم، فوت میشده است این‌طریقه مسموم کردن حریف را (قهوه قجری) می گفتند .



عباس‌آقا صراف قاتل اتابك اعظم

قربان، بنده‌نوکرشما هستم نه‌نوکربادمجان(!)

دکتر میرزا خلیل ثقفی دریکی ازیادداشتهایش که مربوط به‌رجال دوره قاجاریه است مطلب جالبی درباره کارگزار اعتمادالسلطنه نگاشته است : که نقل

آن دراینجا خالی از لطف نیست:اومی‌نویسد، اعتمادالسلطنه روزی به‌کارگزارش گفت که شنیدم، خوراك بادمجان خیلی خوشمزه ولذید و سهل‌الهضم میباشد، کارگزار سرش‌را بعلامت تصدیق تکان داده می گوید، بله، قربان همینطور است، از بادمجان خوراکی لذیذتر وجود ندارد، فردای آن روز، غذای بادمجان را آشپزحاضر وآماده ساخت واعتمادالسلطنه بااشتهای فراوان آنرا خورد، ولی‌در مزاج علیل اوایجاد ناراحتی ونفخ بسیار کرد، اعتمادالسلطنه کارگزار خودراپیش خوانده وباعصبانیت وخشم فریادکرد، این‌خوراك بادمجان‌که تو آنهمه از آن تعریف می کردی که بدترین خوراکهاست، بار دیگر کارگزارسرش‌را به‌علامت تصدیق فرودآورده آنرا تأیید کرد، اعتمادالسلطنه درحالیکه بیش‌ازپیش‌خشمگین شده بود گفت، تودیروز آنهمه ازآن تعریف می کردی، فلان فلان شده .؟..کارگزار باخونسردی جواب داد، قربان، بنده نوکر شما هستم نه‌نوکر بادمجان(!)

حکمرانان دارالخلافه ناصری

کامران میرزا نایب‌السلطنه

کامران میرزا پسرسوم ناصرالدینشاه بود که لقب نایب‌السلطنه وامیرکبیر داشت، وی علاوه بر حکومت طهران مشاغل وزارت جنگ وفرمانده کل قشون را نیزیدك میکشید. وزارت جنگ کامران میرزا تاسال ۱۳۱۳ قمری هجری که سال کشته شدن ناصرالدینشاه بود بطول انجامید وبعبارت دیگر مدت شانزده سال که ازعزل میرزا حسینخان سپهسالار شروع میشد این سمت مهم‌را عهده‌دار بود.

کامران‌میرزادرسال۱۲۷۲ متولدشد وازآنجائیکه سخت موردتوجه وعلاقه پدرش بود درسن شش سالگی‌بجای(فرمانفرما) نصرت‌الدوله به معاونت‌پاشاخان امین‌الملك حاکم دارالخلافه‌ناصری گردید. درسال۱۲۸۷هجری که ناصرالدینشاه برای زیارت اماکن مقدسه عازم بین‌النهرین شد درغیاب خود امورکشور را بـه نایب‌السلطنه سپردکه دراین وقت فقط شانزده سال داشت ودرهمین سال بود کـه باسرورالدوله دختر سلطان مراد حسام‌السلطنه ازدواج نمود.

ناصرالدینشاه درسال ۱۲۹۲ قمری حکومت طهران‌را به‌کامران‌میرزا داده و اورا ملقب به نایب‌السلطنه نمود وشاه پس‌ازبازگشت نخستین مسافرتش به اروپا که مدت چهارماه طول کشید امـورمملکتی‌راکه قبلا میان میرزایوسف مستوفی‌الممالك‌ومیرزا حسینخان سپهسالارتقسیم شده بود بکامران‌میرزا هم اعطاء نمود.

کامران میرزا بادوبرادر دیگر خودکه هرکدام ازیك مادرجداگانه بودند

یعنی ظل السلطان، مظفرالدین میرزا چندان میانه وحسن تفاهمی نداشت، ظل السلطان که خود حکومت شهرهای مرکزی وگاهی شیراز وچندشهر دیگررا درچنگال داشت همواره مترصد بود که با تشکیلات وسازمانی که به قشون محدود ومنظم خود دراصفهان داده بود امور وزارت جنگ را ازپدر خود ناصرالدینشاه بدست آورد ولی ناصرالدینشاه که مهرش نسبت به کامران میرزا افزون تربود، نایب السلطنه راهمچنان در وزارت جنگ باقی گذاشت وباین ترتیب بقول اعتمادالسلطنه ظل السلطان شکست خورد ولی از آنجائیکه کامران میرزا دارای چنان لیاقت و کارآئی درامورترتیب قشون وسپاهی گری نبود، شاه قاجارچندبار نایب السلطنه را احضار کرد وباوخاطرنشان ساخت: امسال هم ترا مهلت دادم، اگرقشون را منظم نکردی، سال دیگرمعزولت میکنم ودیگر گریه وندبه چاره نخواهد کرد. دراینجا باید گفت که بیشترهم وکوشش کامران میرزا بر محور متمول شدن چرخ میخورد ونه تنها کفایت ودرایتی درکار قشون نداشت بلکه کار ومنصب حساس وزارت جنگ را ازدریچه وزاویه سودهائی که میتوانست به اوبرساند مینگریست، وعلاوه براین یك عیب ونقص عمده دیگری که درکار وزارت جنگ وی دیده میشد و آنهم مسئله درجات وترفیعات بود، که اگرسابقاً این درجات تاحدی منوط به عرضه خدمت ونمودن افتخارات جنگی بود درزمان وزارت جنگی این شاهزاده دربرابر پیشکش ها ویاتملق ها ومداهنه گوئی ها، بی زحمت بهر کس داده میشد.

(کنت گوبینو) دراین خصوص مینویسد: ترفیع رتبه نظامی درایران تابع هیچ مقرراتی جزدادن رشوه نیست ویك سرباز عادی ولواینکه بی سواد باشد میتواند درخاطر، آرزوی سرهنگ ویا سرتیپ شدن را بپروراند بشرط اینکه روزگار با اومساعدت کند وبتواند به اندازه کافی به کسانیکه میتوانند وسایل ترفیع وی را فراهم نمایند رشوه بدهد.

کامران میرزا مردی بود عیاش و خوشگذران وعیاشی وی در زمینه های مختلف بوده است، وی زبان فرانسه رامیدانسته وبواسطه معاشرت باافسران آلمانی واطریشی زبان آلمانی را هم تااندازه ای میفهمیده است.

دستگاه نایب السلطنه، همچون دستگاه پدرش ناصرالدینشاه دارای کشیك-چی باشی، فراش باشی، حکیم باشی، مترجم مخصوص پیشخدمت باشی،

خوانسالار، میر آخور، تفنگ‌دارباشی خواجه‌باشی و شاطرچی‌باشی وغیره بوده‌است.

کامران میرزا در واقعه رژی (دخانیات) درارگ مورد تعرض وهجوم مردم دارالخلافه قرار گرفت وسربازان او چندتن ازمهاجمان را بقتل رسانیدند تا اینکه خود مورد حمله قرار میگیرد ووقتی هوا را پس می‌بیند بسوی خانه خود فرار میکند.

کامران میرزا در سال ۱۳۲۴ قمری پس‌از ده سال برکناری ازکار، دوباره بوزارت جنگ منصوب میگردد ودرسال ۱۳۲۵ دراولین کابینه مشروطیت یك‌ماه و چندی وزیرجنگ بود.

دردوره مشروطیت‌زمان سلطنت احمدشاه که نوه‌برادر ونوه‌دختری او بود درسال۱۲۹۶شمسی بجای ناصرالدین میرزا پسرمظفرالدین شاه به‌استانداری خراسان انتخاب میگردد ولی‌دوره حکومتش فقط یکسال طول میکشد وآنگاه معزول‌شده وبجای اواحمد قوام‌السلطنه برگزیده میگردد. نایب‌السلطنه پس‌از بازگشت از خراسان تاآخرعمر بیکار وسخت به بیماری نقرس مبتلا بود تااینکه درسال۱۳۰۷ شمسی درسن هفتادوپنج‌سالگی درطهران بدرود حیات میگوید واورا درحضرت عبدالعظیم درمقبره ناصرالدینشاه بخاك میسپارند.

میرزا عیسی وزیر، وزیر وحکمران طهران

میرزا عیسی معروف به وزیر، پسرمیرزا موسی وزیر وشوهرخواهرمیرزا یوسف مستوفی‌الممالك صدراعظم ناصرالدینشاه بود، میرزا عیسی پس‌ازفوت پدرخویش‌نایب‌الحکومه طهران که عنوانش (وزارت طهران‌وپیشکاری‌حکومت) بود انتخاب شده بود. لکن درسال ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدینشاه عازم خراسان گردید درغیاب خود امورمهمه‌را به میرزا یوسف مستوفی‌الممالك واگذار کرد وبنا به صوابدید و پیشنهاد وی میرزا عیسی رسماً بسمت ریاست خالصجات و وزارت وپیشکاری‌کامران میرزا نایب‌السلطنه‌حاکم طهران که‌کودك دوازده ساله بود منصوب گردید وازاین تاریخ‌است که میرزاعیسی معروف به وزیرشده‌است.

بهنگام وزارت میرزاعیسی‌بود که قحطی عمومی سراسرایران‌را درخود فروبرد (سال۱۲۸۸) ونان ازیك من یك ریال به پنج قران رسید. بعداً بکلی‌نایاب

گردید... مسئله قحطی نان وسختی و مشکلی که ازاین جهت برای مردم پایتخت ایجادگردید، دشمنان میرزاعیسی‌را به تکاپو وادارساخت‌وقحط وغلای‌دارالخلافه را نتیجه عدم مآل اندیشی وناتوانـی وی قلمدادکردند. ناصرالدینشاه نیزکه هر روز بااعتراض وفریادهای شکوه‌آمیزمردم روبروگردیده بود میرزاعیسی‌رامعزول کرده وبجای اوپاشاخان امین‌الملك را به پیشکاری نایب‌السلطنه ووزارت طهران برقرار نمود.

میرزاعیسی پس‌از درگذشت محمدابراهیم‌خان وزیـرنظام در ۸ صفرسال ۱۳۰۹ قمری بـرای بار دوم وزیر طهران شد ویکسال بعد در۲۲ صفرسال ۱۳۱۰ هجری براثر بیماری وبا درگذشت.

میرزاعیسی هنگام حیات حاج شیخ هادی نجم‌آبادی‌راکـه ازعلمای طراز اول طهران بود وصی خود قرارداد.

بنای مسجدآقاشیخ هادی درخیابان شاهپور طهران ونیز بیمارستان‌وزیری ازثلث دارائی این شخص خیرساخته شد وخود وزیـر نیز درزاویـه شمال غربی مسجد مدفون میباشد.

میرزا محمود وزیر

یکی‌از حکمرانان ووزیران معروف دارالخلافه ناصری میرزا محمودوزیر بودکه هم‌اکنون نیز کوچه‌ای درنزدیك سرچشمه بنام وی باقی وبرقـرار میباشد. این کوچه را میرزا محمود خود شخصاً ایجادکرده بود.

میرزا محمود مردی زیرك، هوشمند، متین وبردبار، بلندنظربود، نویسنده بود وشاعر وبذله‌گو، مسلمان باایمان‌که ترك اولائی ازاو دیده نشد. وی ازجمله کسانی بودکه بـه‌کیفیت زندگـی زیادتـر ازکمیت‌آن اهمیت میدهند. وی ضمناً مرد هنرمندی نیزبودکه سه‌تار را خوب می‌نواخت. خط نستعلیق‌را مثل میرعماد می‌نوشت. اوازجوانی واردکارهای دولتی‌گردید وباتوصیه پدرنزد میرزا یوسف مستوفی‌الممالك بسمت منشی بخدمت مشغول‌گردید ودراین شغل مهم بودکه با شخصیت‌های سرشناسی کـه باشخص اول‌کشور سروکار داشتند ناگزیر مربوط

میشد واین‌کار ازیك سو موجبات شهرت وسرشناسی وی وازطرف دیگر برایش صحنه تجربه وعمل بود، چنانچه مستوفی‌الممالك خیلی زود استعدادهای‌نهانی‌او را شناخته ودرسلك مهمترین منشی‌های خود درآورد.

میرزا محمود بزودی بحکومت ساوه برقرارشد ولی این مقام‌را دون شأن خود دانست و به‌طهران بازگشت. باری دراوایل سال ۱۲۸۸ که حسام‌السلطنه به ایالت خراسان مأمورگشت میرزامحمود باسمت‌وزارت مأمورخراسان شده ودر حدود دوسال بااین سمت درآنجا ماند ودراواخرسال ۱۲۸۹ باتفاق حسام‌السلطنه ازخراسان بازگشت نمود.

بهنگام بازگشت میرزا محمود ازخراسان، میرزا یوسف مستوفی‌الممالك خانه‌نشین شد و ناصرالدینشاه درکارمسافرت به فرنگستان بود. وقتی شاه ازسفر اروپا بازگشت، باردیگر مستوفی‌الممالك برسرکار آمد ومیرزا محمود بامقامی بالاتر امور وزارت داخله ومالیه‌را زیرنظرگرفت وبدنبال‌آن بحکومت ووزارت طهران منصوب گردیدکه پس‌از مدتی که دراین مقام انجام وظیفه نمود درسال ۱۲۹۲شاه حکومت دارالخلافه ناصری‌را برای باردوم به‌کامران‌میرزانایب‌السلطنه محول‌گردانید، ومیرزامحموددردستگاه‌نایب‌السلطنه مقام‌وزارت‌طهران‌راعهده‌دار گردید وضمناً پیشکاری کامران میرزا نیز به وی واگذار گردید واوبجای کامران‌میرزا خود مستقیماً عرایض رسیده را بآگاهی شاه میرسانید وجواب میگرفت.

دوستعلی‌خان معیرالممالك

یکی از رجال مؤثر عهد ناصری دوستعلی‌خان معیرالممالك است که در دستگاه دولت ضمن داشتن مناصب و مشاغل مهمه درایجاد بناها، ساختمان‌ها، تأسیسات با ارزش وقابل توجه‌آن زمان نقش مؤثری بعهده داشت. از این رجل سرشناس ومعروف دوره ناصری دراین کتاب به‌کرات یاد گردیده است.

معیرالممالك فرزند دوست محمدخان نوه دوستعلی‌خان نظام‌الدوله معیرالممالك بودکه نسبش به بایزید بسطامی می‌رسید. اجداد این خانواده در اواسط دوران صفویه وارد دستگاه دولتی شدند ومنصب خزانه‌داری یافتند درآن



دوستعلی خان معیر الممالک



دوستعلی‌خان معیرالممالک نظام‌الدوله، ماه‌نساء خانم و دوستمحمدخان (کودک)

زمان لقب (معیرباشی) داشتند وپس از آن به (معیربیك) ملقب گردیدند.

حسین‌علی‌بیك بسطامی جد اعلای خانواده معیر در دوره نادرشاه افشار به مقام وزارت رسید ولقب معیرالممالکی گرفت.

در دوران قاجاریه فرزندان وی منصب خزانه داری را حفظ نمودند.

معروف ترین شخصیت خانـواده معیر، دوستعلی‌خان معیرالممالك جـد نویسنده خاطرات است که مشاغل گوناگونی‌را در دستگاه قاجاریـه عهده‌دار بود وی دراواخرحکومت محمدشاه حاکم یزد بود وآنگاه درعهد ناصرالدینشاه بـه وزارت مالیه منصوب شد. درهمین‌ایام علاوه برخزانه، ضرابخانه وزنبورك‌خانه وبیوتات نیز تحت اختیار اوقرارگرفت.

تکیه دولت وشمس‌العماره ازآثار دوستعلی‌خان است، او اولی‌را باهزینه دولت ودومی‌را شخصاً بنا نهاد وبه شاه قاجار پیشکش کـرد. وی درسال ۱۲۹۰ هجری قمری براثر دندان درد ومسمومیت لثه و شاید هم بیماری مرموز دیگری درطهران درگذشت.

عوارض و باج سرانه صاحبان مشاغل

اما درباره عوارض ومالیات وسرانه‌ای که حکام‌ازصاحبان مشاغل و طبقات مردم و اهل قشون می‌گرفتند: وکیل‌باشی ۱۵۰ قران نقد در سال و او ۳۰۰ قران از محله‌اش می‌گرفت، صاحب منصب سلطان (سروان‌امروز) ۱۰۰۰ قران. میرزا ۶۰۰ قران ـ یاور دوم (سر گـرد امروزی) ۲۵۰۰ قران . سرهنگ ۵۰۰۰ قران ، سرتیپ ۱۰۰۰۰ قران.

اگر سربازی بمیرد محله‌اش باید سرباز دیگری را به خدمت‌بگمارد.

دباغ ۷۵ تومان درسال‌ـ بقال یا عطار ۱۲۰۰ تومان در سال‌ـ میوه فروش ۲۵۰۰ تومان‌درسال‌ـ داروغه ۳۰۰ تومان‌درسال‌تحصیلدار ۳۰۰۰۰ تومان درسال.

مال‌الاجاره دکان‌های شاهی ۷۰۰ تا ۸۰۰ تومان مال‌الاجاره دکانهای میدان شاه ۷۰ تومان مالیات‌خانه ۱ تا ۵ قران. رقاص ومطرب ولوطی ازبابت هرتومان درآمد یك قران مالیات.

مرده‌شور ۲۰ تومان درسال ـ بالان‌دوز ۱۱۰ تومان درسال ـ آجیل‌فروش ۳۰۰ تومان درسال ـ میخ‌چی (هیچ‌نمی‌پردازد) آهنگر (هیچ نمی‌پردازد) دواساز ۷۰۰ تومان در سال ـ قصاب ۶۰۰ تومان درسال ـ کلاهدوز ۱۰۰ تومان درسال ـ مسگر ۴۵ تومان درسال ـ نانوا ۱۰۰۰ تومان‌درسال ـ آسیابان ۲۰۰ تومان درسال ـ سنگ تراش ۵۴ تومان‌درسال ـ کوزه‌گر ۳۵ تومان درسال ـ نجار (هیچ‌نمی‌پردازد).

کوزه‌پز ۲۵ تومان درسال ـ تنباکوفروش بابت‌هرخروار ۳/۵ قران ـ تریاك فروش بابت‌هرصندوق ۱۱ قران ـ کفشگر ۲۵۰ تومان درسال ـ رنگرز ۳۳۰ تومان درسال.



تصویر جمعی از متصرفین دوره قاجاریه ..

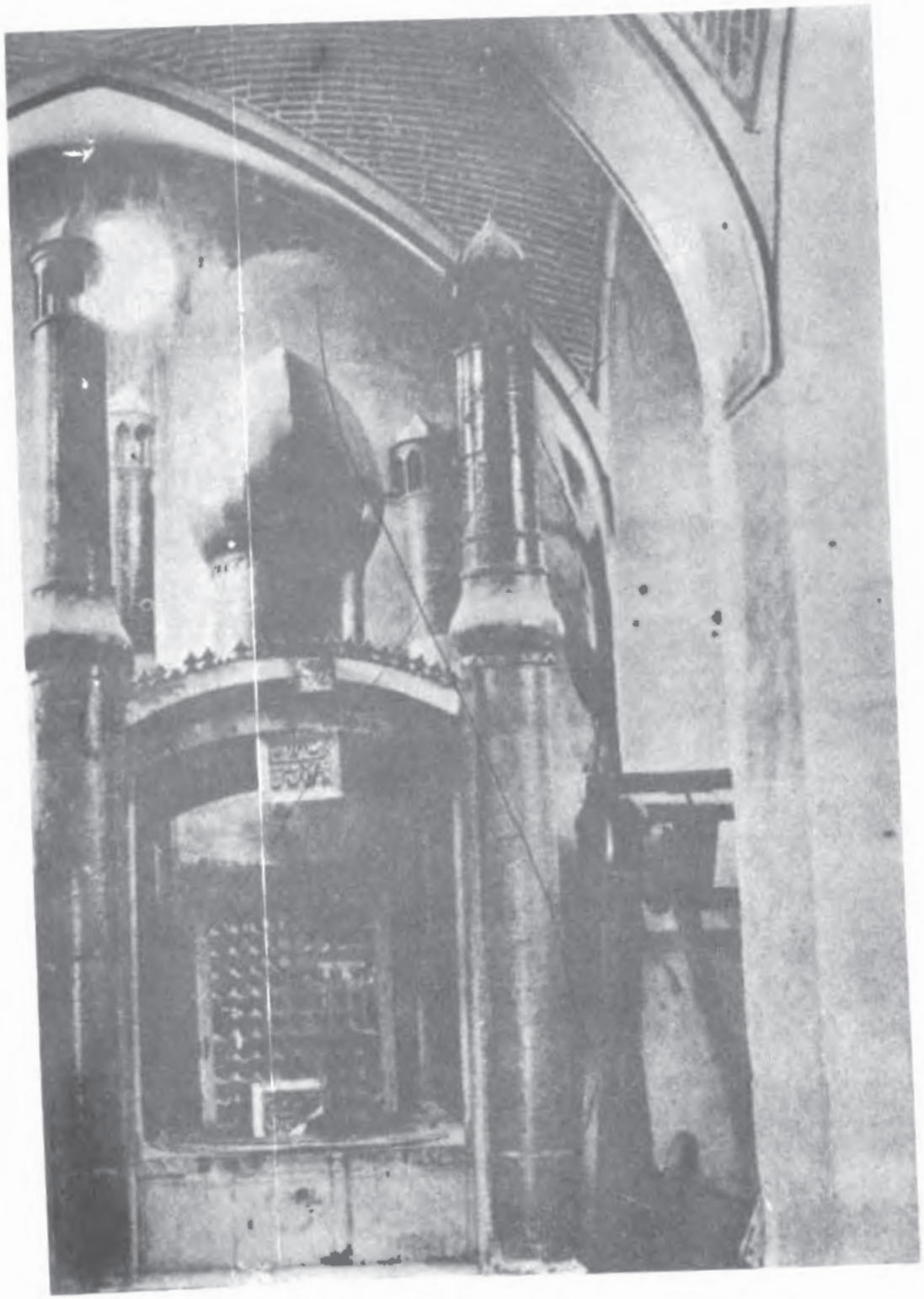
آب‌رسانی در
طهران قدیم

مشك سقاها ـ سقاخانه
قتل ماژور ایمبری در سقاخانه

آنوقتها که‌درباره آن صحبت‌می کنیم، یك قسمت ازخانه‌ها ومحلات‌طهران بوسیله مشك‌آب سقاها مشروب می گردید واین سقاها که هرکدام خیك ویامشك بزرگی بردوش افکنده‌بودند ازقنوات‌موجود درطهران‌آنها راپر کرده وبه‌خانه‌ها می‌بردند و تدریجاً که تغییراتی در نحوه آب رسانی پدیدار شد این کار بوسیله بشکه‌های‌آبی صورت می گرفت که با چارپایانی مثل اسب و الاغ کشیده می‌شد. اما درکنار اینگونه‌آب‌رسانی‌ها ، در بیشترخانه‌ها آب‌انبارهای کوچك و بزرگی نیز می‌ساختند که‌آنها را اواخر شب که احتمالاآب نهرها و جویها کمتر آلوده بود ازطریق‌آنها به‌آب‌انبارها آب می‌انداختند بیشتر این‌آبها از نهر کرج می‌آمد ومیراب‌های بلدیه (شهرداری)که مأمور رسانیدن و به جریان انداختن و تقسیم عادلانه‌آب درجویهای محلات بودند ازآنجائیکه سررشته‌کاری مهم را در دست داشتند در واقع نفوذ و قدرت زیادی داشتند کـه‌گاهی اتفاق می‌افتاد همین میراب‌های کذائی وقتی از ساکنان‌خانه‌ای دلخوری پیدا می کردندبانواع بهانه‌ها مانع جریان افتادن‌آب بخانه‌های مورد نظر می‌شدند وگاهی هم یك‌کوچه و یا



آبرسانی بوسیله مشك درطهران‌عهد ناصری



تصویری از یك سقاخانه قدیمی در طهران

یك محله برسر حق تقدم و یا تأخر در استفاده از آب نزاع‌ها و منافشات خونینی راه می‌انداختند.

سقاخانه

درطهران قدیم سقاخانه‌ها را بیشتر بخاطر کارهای ثواب می‌ساختند وبنای آن چنین بود که در یك دکان نیم‌بابی‌ظروف بزرگ‌سنگی ویا دوستکامی‌بزرگی قرار می‌دادند و دراطراف آن جام‌ها و یا پیاله‌هائی کـه معمولا بسته به زنجیربود می‌نهادند و این اقدام بیشتر در ایام عزاداری و یا روضه‌خوانی سیدالشهداء و یاد شهیدان دشت کربلا بوجودآمد . در شب هنگام بـرای اینکه چشم تشنه‌لبان بهتر ببیند در محفظه‌هائی درکنار محل آب شمع‌هائی روشن می کردنـد و بعد این‌کار مقدمه‌ای شد برای کسانی که نذر و نیازی داشتند و هرشب جمعه شمع‌هائی را در سقاخانه‌های طهران‌قدیم‌نصب و روشن می‌ساختند. در بعضی سقاخانه‌هایی که‌کار



سقاباشی بامشك‌آب

و وضعشان مفصل‌تر بود تعداد شمایل مقدسین مثل حضرت عباس وحضرت علی اکبر را به دیوار می‌آویختند و معمولا هر سقاخانه‌ای بسرای خود یك متولی و کارگردان داشت.

بعضی سقاخانه‌ها را مردم خیراندیش وبمنظور کمك به تشنه‌لبان خاصه در فصل تابستان که قطعات یخ هم در آن می‌افکندند بنا می‌کردند ولی برخی افراد فرصت‌طلب واستفاده‌جو ساختن سقاخانه را برای خود نان‌دانی قرار داده بودند و ازشمع وپولهای نذرشده بهره می‌بردند .

درطهران، در آن روزگارها چندین سقاخانه معروف وجود داشت که از آن جمله سقاخانه نوروزخان، سقاخانه مرحوم آشیخ‌هادی نجم‌آبادی ، سقاخانه آئینه، سقاخانه نوروزخان معروف‌ترین و مفصل‌ترین سقاخانه‌های طهران قدیم بود ولی سقاخانه شیخ‌هادی‌معروفیتش بعلت کشته شدن (ماژورایمبری) مأمور کشور آمریکا بود که هنگام عکسبرداری از چگونگی استفاده مردم از سقاخانه و طریقه روشن کردن شمع وبعضی نذر ونیازها به تحریك جمعی از ماجراجویان مرموز که در ورای آن سیاست خاصی پنهان بود مورد ضرب وشتم قرار گرفته و هنگام فرار و پناه بردن به کمیسری بقتل رسید.

روشنائی طهران قدیم

پیه‌سوز ـ فانوس ـ چراغ گاز

قبل ازاینکه درخیابان‌های طهران چراغهای گازی وبعدها برقی بکار افتد، اکثر معابر و گذرگاهها ومخصوصاً محلات بازارشب‌ها بوسیله‌فانوس‌های‌فتیله‌ای وپیه‌سوز وغیره روشن می‌شد. پیه‌سوزها با روغن پیه‌افروخته‌می گشت وفانوس‌ها را بـا نفت پر و روشن می‌ساختند. ایـن چراغها چه فانوس‌ها چه پیه سوزها را در فاصله‌های معین برفراز دیوار نصب می کردند وهر محله‌ای برای این چراغها یك متصدی داشت که شبها آنها را روشن کرده وصبح‌ها خاموش می کردند .

فانوس‌ها تحت کنترات شخصی بنام حسین‌خـان چراغچی بود که سردسته حساب شده چراغچیان بود وآنها را استخدام می کرد، و اگرچه در ابتداء ایشان را با روزی چهارقران مزد استخدام کرده بود ولی در اواخر نه تنها چیزی بآنان پرداخت نمی کرد بلکه مبلغی روزانه دستی می گرفت که صورت‌باج را داشت و این جماعت ناگزیر از دزدی‌نفت وفتیله‌فروشی ولوله‌های آنها وتعویض لوله‌های ناقص جای خالی اجرت روزانه را پر می کردند ، تا اینکه کارخانه‌گاز تـأسیس گردید که ابتدا در خیابان چراغ‌برق (امیرکبیر) به راه افتاد. طرزکار این کارخانه چنین بود که دیگ‌های درداری که درهایشان با پیچ ومهره‌هائی باز وبسته می‌شد درآن‌کار گذاشته بودند و از آن لوله‌هائی به اطراف کشیده شده بود که لوله‌های

عمده‌اش به خیابان ناصریه و در اندرون می‌آمد هنگام غروب شیرهای دیگ‌ها باز می‌شد و گاز (کاربیت) درلوله‌ها جریان پیدا می‌کرد و در همین وقت عده‌ای چراغچی با میله‌های بلند مشتعل فانوس‌های مخصوص گازی را که به دیوار نصب شده بود روشن ویا خاموش می‌ساختند.

اولین کارخانه برق

اولین کارخانه برق توسط حاج امین‌الضرب اصفهانی (مهدوی) بکار افتاد. حاج امین‌الضرب که اصفهانی زیرك وتاجر حسابگری بود که قبلا ضرب مسکوکات را بعهده داشت وضمناً آدم سرمایه‌داری بود وقتی جزء ملتزمین مظفرالدینشاه بـه روسیه رفت روزی در هنگام قدم زدن درخیابان چشمش به کارخانه برق افتاد که شهررا روشن می‌کرد. وی چنان‌مجذوب روشنائی برق شد که تصمیم گرفت اونیز یك‌چنین کارخانه‌ای‌را در دارالخلافه دایرنماید و برای این منظور ابتدا امتیازش را از مظفرالدین شاه اخذ نموده و سپس کارخانـه را روبراه کرد. کارخانه حاج امین‌الضرب فقط چهارصد کیلووات نیروی برق داشت که می‌توانست قسمتی از خیابانهای دارالخلافه را روشن نماید.

روشنائی برق ازشیطان است

شب اول که کارخانه برق حاج امین‌الضرب بکارافتاد وخیابانهای لاله‌زارو لختی (سعدی) وشاه‌آباد وچـراغ برق روشن شد مردم طهران ازهمه‌جا بـرای تماشای واقعه‌ای شگفت‌انگیز وعجیب به‌این‌خیابانهاسرازیرشده وانگشت حیرت به دندان می‌گرفتند وحتی چند تن ازمردم قشری می‌گفتند، دنیا بـه‌آخررسیده و این روشنائی ازقدرت شیطان رجیم است!

بهرحال درابتدای‌کارشروع‌برق‌طهران، اکثررجال واعیان و وزراء به‌برق حاج امین‌الضرب روی خوش نشان ندادند و مدتهای مدید همچنان به چراغهای بادی تلمبه‌ای (زنبوری) دل‌خوش کـرده بودنـد وحتی یکـی‌ازآنها مـی‌گفت. چندان اعتباری بـه صنعت فرنگیها نیست، ممکن‌است ساخت دست آنها ناگهان

خراب شده وما درتاریکی بمانیم، آدم محتاط و مال اندیش که ریش خودرا بدست فرنگیها نمی‌دهد! حاج امین‌الضرب وقتی وضع‌را باین منوال دید دنبال فرصتی گشت که روحیه وطرزفکرسرشناسان قوم‌را تغییردهد تاآنگاه که شبی به مناسبت جشن ولادت امام زمان همه خیابانهای اصلی‌طهران را چراغانی کرده و مخصوصاًخیابان‌امیریه‌را بالامپ‌های چند رنگ آراست. همین ابتکار اوسبب شد که فردا صبح عده‌ای از وزراء و امراء که نمی‌خواستند ریش خود را بدست خارجی‌بسپارند ازشب چراغانی‌امیریه خانه‌هایشان‌را بدست نیروی برق (شیطان) سپردند تا شب‌هایشان روشن گردد...

حاج‌امین‌الضرب که متعهد شده بود روشنائی معابر وخیابانها وکویهارا با چراغ‌های برقی دایرنماید ازآن پس بیشترخیابانها وگذرگاههای‌طهران‌راسیم‌کشی کرده وچراغ‌برق روی‌آنها نصب کرد.

پول برق را مأموران امین‌الضرب بوسیله دو نفر مأمورکه هرکدام کیف چرمی بزرگی زیرکتشان‌آویزان‌کرده بودند وصول می‌نمودند، آنها از اول شب به در مغازه‌ها و خانه‌ها مراجعه می‌کردند و شعله‌شمار پول می‌گرفتند ،آنگاه با چورتکه مقدارمصرفی برق را حساب می‌کردند وبرای‌هرلامپ شصت واتی سی دینار وصول می‌نمودند.

انواع چراغ‌ها وفانوس‌ها

دردارالخلافه درخانه‌ها واماکن ازانواع چراغها استفاده می‌کردند مهمتر ازهمه‌که پرنورتر از دیگران بود (لنتر)های نمره سی بودکه با رکابی از سقف می‌آویختند و حبابی از چینی یا بلور رنگ‌دار داشت . دیگر چراغهای لامپا با سرپیچ‌های دوشعله وسه شعله‌که‌آنها نیز برپایه‌های (با رفتن) و بلور وچینی وفلز سوار می‌شد. بعد ازاینها جارهای پایه بلند باپایه‌هائی‌ازسنگ مرمردرسرپیچ‌های گردسوز نمره بیست وبیست وپنج با حباب‌های لب کنگره الوان‌که وسط‌مجلس قرار می‌گرفت وبعدازآن شمعدانها ویك پایه‌های شمع‌سوز مفرغی وبلوری که وسیله شمع‌روشن می‌شدند وهم‌چنین چلچراغهای‌پرنور که‌ازسقف می‌آویختند.

فانوس‌های شیشه‌دار ونفت‌سوز و پارچه‌ای شمع‌سوز کـه اولی را فانوس بغدادی و دومی را فانوس شمعی می گفتند از جمله وسایل روشنائی بود که برای عبور از کـوچه‌ها و کشیدن جلو اسب و الاغ روضه‌خوانها و پیشاپیش اعیان و رجال وعلما بکار می آمد

درحمام‌ها ازنوعی چراغ که پیه‌سوز بود استفاده می‌شد ونیزچراغ موشی که بدون سرپیچ ولوله بود و دود وبوی عفن به فضامی‌فرستاد. بعدها چراغهای تلمبه‌ای معروف زنبوری توری‌دار که تدریجاً وارد بازار و خانه‌ها گردید.

آداب چراغ روشن کردن

روشن کـردن چراغ در دارالخلافـه آداب و رسومی داشت، وقتی آنها را نفت‌گیری وتمیز می کردند با سلام وصلوات کبریت بر آنها می‌زدند و هنگام بالا کشیدن‌فتیله آنها باز صلوات فرستاده وبه‌شاه‌چراغ که‌مقصودشاه‌چراغ‌شیراز است درود می‌فرستادند .

وقتی در دکانها چراغ را روشن می کردنـد، همه مشتریان بـا صدای بلند صلوات می‌فرستادند واز جمله رسم ورسوم وآداب‌این بود که هر کس تا یکی‌دو ساعت ازشب گذشته وارد دکانی می‌شد می‌باید بگویـد چراغت روشن و صاحب دکان جواب می‌داد، چراغ عمرت روشن . وصاحب دکانها معمولااولین مشتری راکـه سر شب جنس می‌خرید و پول می‌دادآن را پول سرچراغ می گفتند...

انتظامات در دار الخلافه ناصری

کنت دومونت فرت نخستین رئیس نظمیه دوره ناصری

پیش از آنکه درطهران سازمان منظم پلیس بوجودآید و قانون و مقررات جدیدی بمنظور استقرار نظم وامنیت برقرار گردد، حفظ انتظامات وامنیت مردم پایتخت باواحدهائی بنام (محتسب) و(عسس) و(داروغه) بود، خصوصاً شب. هنگام، کشیك‌چیان گزمه (گزمه، لفظ ترکی‌است و معنی گردش کننده وشبگرد را میدهد، چون گزمه‌ها معمولا محلات و کویهای طهران را باگشت وگذار زیرنظر داشتند) شهررا نگهبانی می کردند.

اما محتسب‌ها گویا ازدوره‌های خیلی قدیم درایران‌کار مأموران انتظامی را بعهده داشتند وازخلافکاران ومجرمین حساب وکتاب میخواستند، بهمین‌جهت آنان را محتسب مینامیدند، چنانچه شاعر گوید:

محتسب راگذرای‌کاش به‌بازار اوفتد! ، اداره و سازمانی‌که درگذشته محتسب‌ها درآنجاکار می کردند معروف به‌اداره احتسابیه بود. باری کشیك‌چی‌ها پس ازنواخته شدن طبل ازبرج اداره داروغه ونقاره‌خانه‌که معمولا سه‌ساعت‌پس از غروب آفتاب بصدا در میآمد و در دروازه‌های پایتخت بسته میشد، مشغول نگهبانی میگردیدند، گزمه‌ها یا شبگردها زیرنظر (میرشب) انجام وظیفه‌میکردند و عده‌ای مشعلدار وچند نفر اسلحه‌دار اداره دیوان بیگی، جزء ابوابجمعی او بودند وزیرنظراوبه‌اجرای دستورات میپرداختند، زمانی‌نسبتاً کوتاه دردارالخلافه

و بعضی شهرهای ایران، پلیس را قاضی‌الحاجات می‌گفتند .

ناصرالدینشاه قاجار نخستین کسی بود که بفکر ایجاد پلیس بطرز جدید و ایجاد سازمانی مخصوص برای پلیس افتاد ، البته در ایجاد چنین فکری میرزا - حسینخان مشیرالدوله (سپهسالار) که در مسافرت شاه قاجار به‌فرنگستان همراه او بود نقش مهمی را بعهده داشته است. درسفر دوم ناصرالدینشاه که درسال ۱۲۹۵ هجری قمری شروع شد ومیرزا حسینخان نیز باوی بود شاه در کشور اطریش با (کنت‌دومونت فرت) آشنا شد واورا برای تأسیس پلیس دارالخلافه به‌استخدام دولت درآورد .

کنت‌دومونت‌فرت که اصلا فرانسوی بود درسال ۱۸۳۹ میلادی متولد شد، اجداد او قبلا ازفرانسه به‌سیسیل وناپل مهاجرت کردند . درسال ۱۸۶۰ کنت با پادشاه ناپل که کشور مستقلی در ایتالیای آن روز بود برعلیه ژوزف گاریبالدی آزادیخواه ووطن‌پرست معروف ایتالیائی جنگ کرد و دریکی ازجبهه‌ها مجروح گردید . وی پس از بهبود یافتن داخل قشون پاپ پل‌نهم شد و بعد در قشون اطریش وارد شد. ودرچندین نبرد بخاطر کشور اطریش شرکت جست و آنگاه درسال ۱۸۶۹ ازخدمت نظام استعفا کرد ودرهمین موقع و زمان بود که وقتی‌اورا به‌ناصرالدینشاه معرفی کردند، به‌توصیه مشیرالدوله شاه ترتیب استخدام اورا داد که این قضیه‌درسال ۱۲۹۵ هجری قمری اتفاق افتاد، کنت در این هنگام بیش از سی ونه‌سال نداشت .

کنت وقتی واردطهران گردید دونفرمعاون ویك‌مترجم‌برای کارهای ابتدائی خود انتخاب نمود مترجم وی عبدالحسین خان بود که زبان فرانسه را خوب میدانست وآنگاه مطالعات خودرا درخصوص وضع شهر آغاز کرد . معاون اصلی و بانفوذ وی همان ابوتراب خان نظم‌الدوله بود که مردی بسیار زیرك و هوشمند بشمار میرفت .

کنت پس ازبررسی‌های‌ضروری‌در گزارشی که به‌ناصرالدینشاه داد پیشنهاد نمود که میتوان ابتدائاً باچهارصد نفرپلیس پیاده‌وشصت نفرپلیس سواره امنیت

طهران را تأمین کرد.[۱]

پس ازتدارك وتمهید مقدمات کار درروزشانزدهم ذیقعده سال ۱۲۹۵هجری قمری نخستین تابلوی نظمیه طهران برسردر ساختمانی در ضلع غربی میدان توپخانه (ابتدای خیابان الماسیه ـ باب‌همایون) که امروزمحل اداره پلیس‌طهران میباشد نصب گردید . برتابلوی مزبوراین عبارت‌خوانده میشد «اداره جلیله‌پلیس دارالخلافه واحتسابیه» رسمیت یافت واز همان روز مردم دارالخلافه ناصری با پدیده جدیدی آشنا شدندکه پلیس نام داشت‌وطولی نکشیدکه کنت‌دومونت‌فرت به‌لقب نظم‌الملك ملقب گردید ومنصب امیرتومانی یافت که درواقع فرمانده هزار نفرباشد، شاه قاجار به‌اونشان مخصوص وحمایل نیزداد. بدنبال این‌کار اعضاء و اجزاء پلیس دارای مواجب وحقوق دیوانی شدند وضمناً درجاتی نیزپیداکردند چنانکه میرزا ابوتراب‌خان‌خواجه نوری که نایب ومعاون کنت شده بود به‌منصب سرتیپ اول اداره نظمیه یاپلیس ارتقاء پیداکرد .

در اینجا ذکر این نکته شایان توجه است که اداره پلیس از نظر سازمان اداری عملا زیرنظر کامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم طهران ووزیرجنگ قرار داشت.درسال ۱۲۹۶ هجری، کنت نظامنامه‌ای راکه به‌کتابچه قانون کنت‌معروف شد به‌ناصرالدینشاه پیشنهادکردکه مورد تصویب‌قرارگرفت ودیری نپائیدکه‌اداره جلیله پلیس به‌وزارت نظمیه مبدل‌گردید وچهره‌ای تازه ونوین یافت و سازمانی ثابت پیداکرد .

وزارت نظمیه ودرجات ومسئولیت‌های صاحب‌منصبان ومأموران طراز اول آن

اعتماد السلطنه در یاد داشتهای خود درباره تشکیلات ادارات پلیس

---

۱ ـ از کتاب نظم ونظمیه دردوره قاجاریه صفحه ۵۴

ومناصب ودرجات آن چنین مینگارد: نظم‌الملك، کنت‌دومونت‌فرت، امیرتومان. رئیس کل اداره پلیس. عباسقلی‌خـان اعتماد نظـام مأمورخدمت حضـرت والا (کامران میرزا) میرزا ابوتراب‌خان، سرتیپ اول، باسمت معاون رئیس کل اداره پلیس که در آن هنگام ، نایب کل گفته میشد . میرزا سیـد یوسف ، سرتیپ دوم مستشار اول اداره . میرزا محمدخان سرتیپ رئیس‌محله عودلاجان. عباسقلی‌خان سرتیپ ، رئیس محله دولت. میرزاآقاخان، رئیس سواره‌های اداره (پلیس‌سوار) میرزا عبدالرحیم‌خان، کلانتر ومستشار اداره، میرزا حسینخـان سرهنگ داروغه بازار، حاج میرزا محمد علیخان سرهنگ رئیس محله چاله میدان ، میرزا سید ـ



مؤتمن السلطان رئیس اداره جلیله نظمیه وامینه مسیو کنت‌دومونت فرت

احمد سرهنگ رئیس محله بازار، میرزا عبدالغنی رئیس محله سنگلـج ، میرزا محمدخان ، نایب سرهنگ ـ منشی باشی. میرزا علیخان نایب اول چهارسوقو تمام بازارهای شهر، میرزا علی منشی اطاق محاکمات یومیه، میرزا آقـا منشی اطاق جنایات ، میرزا اسمعیل ، منشی راپورتهای شهر، میرزا مهدی مأمـور نظم راه‌آهن تعداد کلیه اجزاء پلیس، چهارصد ودونفر بوده است .



گروه صاحبمنصبان اطریشی

پیشنهاد هیجده اصل برای انتظامات طهران[1]

کنت دومونت‌فرت برای انتظام وامنیت پایتخت هیجده اصل یا فصل که بصورت طرح جامعی تهیه شده بود تهیه کرد و آنرا برای ناصرالدینشاه فرستاد.

درذیل خلاصه‌این هیجده فصل قلمی میگردد:

فصل اول ـ سربازان قراولخانه شهر تحت ریاست اداره نظمیه ومسمی به فوج نظمیه گردند .

فصل دوم ـ روشنائی شهرعملش محول به‌اداره نظمیه شود .

فصل سوم ـ طبق قانونی جداگانه مستغلات این شهربزرگ‌درظرف‌مدت یك‌سال ازطرف وزارت جلیله نظمیه تغییرداده خواهدشد و برمال‌الاجاره آنها قدری افزوده میشود برای اینکه‌کم فروشی فروشنده وتعدی واجحاف به‌خریدار ومستأجران مستغلات از میان برود، بایدخودرا جزء حکومت اداره‌نظمیه‌بدانند.

فصل چهارم ـ قهوه‌خانه‌های حالیه شهرجزاتلاف مال واضرارصحت عامه نتیجه‌ای ندارند، در این صورت متروك بودن‌آنها اولی است .

فصل پنجم ـ کسبه هرمحل باید مرتب ومنظم وبرحسب جمعیت واستعداد آن محل دارای صنف باشند .

فصل ششم ـ اداره جلیله نظمیه ازعده نفوس وارده وقصد ورودآنها بدین شهرکاملا مستحضر ومطلع باشد .

فصل هفتم ـ کسانیکه دراین شهرشغلشان نوکری است باید بااطلاع اداره نظمیه مشغول نوکری شوند... تا بعضی‌از دزدیها ازقبیل‌گم شدن سرقلیان یابردن سرداری ازصندوق‌خانه وغیره موقوف‌گردند .

فصل هشتم ـ از مفاسد بزرگ اینکه عطارهای شهر حکیم باشی بوده و مشغول معالجه امراض هستند، شاگردها، معمارباشی وعمله مقنی باشی ، نعل بند بیطارباشی، مهترکحال باشی ، پالان دوز ، خیاط باشی میشوند ، از خیاط سئوال

۱ـ کتاب نظم ونظمیه دردوره قاجاریه صفحه ۵۸

میشود سرداری را چرا تنگ دوخته جواب می‌گوید ، فرنگی بـرش است ! ، چنانچه از اندازه خارج و گشاد دوخته باشد می‌گوید صرفه زمستان و پوشش‌زیر آن را کرده‌ام، پس برای اینکه هرصاحب صنعتی‌کارش صحیح ومنوط به‌علم و تجربه باشد باید هرطبقه استاد ورئیس داشته باشد. عطاران محلات، ادویه‌فرنگی نمی‌توانند بفروشند مگردرهرمحله یکی دونفرآنهم به‌تصدیق اطبای‌بزرگ‌وباعلم آن‌محله،آنرا زیرنظر داشته باشند .

فصل نهم ودهم ـ قابل ذکر بنظر نرسیدند .

فصل یازدهم ـ شعبده بازها ومعرکه‌گیر ومارگیربه‌ملاحظه اینکه‌جوانهای مردم را گمراه نکرده وازکسب وکار بازندارند باید نقالی نکنند،که حسین‌کـرد چه‌قسم قلاب انداخته وجعبه جواهر را برد. چه‌این حرفها اسباب تشویق جهـال به‌دزدی وشرارت است وباید ممنوع گردد.

فصول دوازده ، سیزده ، چهـارده ، پانزده نیز چندان مهم و جالب جلوه نکردند .

فصل شانزدهم درباره جلوگیـری ازقمار بازهائی است که در وسط ارگ دولتی ومیدان مشق وسبزه میدان روز روشن به‌قمار بازی ارتکاب میورزند .

فصل هفدهم ـ در خصوص چاره‌جوئی از ترك شرب مشروبات الکلیه و مسکرات .

در این فصل پس از مقدمه مفصـل مرتکبین شرب مسکـرات و مشروبات الکلیه به‌هشتصد تازیانه بجای هشتاد تازیانه محکوم میگردند. و تصریح میکند که ننگ شرارت وهرزگی وبی‌نظمی وخانه خرابی وفقروفاقه که درنتیجه ازمداومت این سم قتال حاصل می‌شود ، نیزاین مردم را ازارتکاب و عادت آن باز نداشته ، بلکه روز بروز براین عمل شنیع افزوده و سالی چند هزار نفس به‌امراض مهلکه گرفتار می‌شوند .

چون شرب مسکرات شرعاً وعرفاً نیزمذموم ومردود است وهمه‌کس به ـ صرافت طبع خود مایل به دفع این‌فعل قبیح است چنانچه درتمام دول‌فرنگستان برای توتون ومشروبات الکلیه ، مالیـات فوق‌العاده منظور نمـوده و بهیچ‌کس ضرری وارد نمی‌شود و نیز برای تریـاك‌کشان مالیات وگمرکی گزاف قرار داده

شود تااینکه کسی ازداخله مملکت قادر به‌کشیدن تریاك نباشد ومتدرجاً این بلای عظیم ازمیان خلق مرتفع گردد .

فصل هیجدهم ـ درتربیت مجرمین انبار (محبس) مبارکه است . چون غالباً مردمان بی‌علم و عاری ازهرگونه حرف‌وصنایع یدی‌که عمری به‌خودسری وشرارت وبطالت‌گذرانیده‌ورایحه‌ای ازتربیت وتمدن وشرافت انسانیت‌ازکسب صنایع واختراع وایجاد جزئیات امور احتیاجیه‌به‌مشامشان نرسیده مرتکب قتل و غارت وسرقت و قطع طرق وشوارع می‌شوند که بحکم شریعت مطهره و قواعد وقوانین مقننه اسلامیه سزا وجزای اعمال‌آنها از قتل وطرد و حبس لازم ومتحتم است وبرحسب‌گناه و معصیتی‌که ازشخص عاصی صادر می‌شود، زمان حبس‌از یکسال الی ده سال شاید به‌طول انجامد، بهتر این است‌که برحسب اراده و ارائه و امر اولیای دولت قاهره در انبار دولتی‌محلی بناشود ومشتمل برپنج باب‌حجره که محبوسین برحسب استعداد مشغول به‌تحصیل این پنج حرفه وکسب شوند . حجاری، نجاری، اره‌کشی، خیاطی، کفاشی...

نکته قابل ذکر این است‌که‌کنت‌که این هیجده فصل را به‌شاه ارائه‌کرده بود . شهرداری دارالخلافه و اداره حفظ الصحه را نیزجزء وظایف خود وپلیس قرارداد ودراین دومورد نیز دستورات اکیدی، هم‌برای نظافت شهرطهران وهم برای سلامت دارالخلافه نشینان صادر نمود .

یکی‌از طرح‌های قانونی‌کنت که قبلا به آن اشارت رفت طرح (بدایع نظمیه) اوست‌که به‌کتابچه قانون‌کنت معروف میباشد، طرح مذکور در سال ۱۲۹۶ قمری تنظیم‌گردید ودرهمان سال نیز به تصویب ناصرالدینشاه رسیده‌است واین است سواد دستخط شاه خطاب به‌کامران میرزاحاکم طهران: «نایب‌السلطنه این‌کتابچه قانونی‌کنت را خواندم، تماماً بسیار بقاعده و درست‌است، یك‌فقره‌را کم و زیادکردیم، ملاحظه‌کنید، همین‌کتابچه و همین دستخط را در مجلس اول دارالشورا که منعقد میشود، بدهید قرائت‌کنند، وزراهم این‌کتابچه‌را امضاءکرده بدهند به‌کنت بدهد چاپ‌کرده منتشرنمایند واز تاریخ‌امضاء، وزرا مسئول‌اجرای این‌قوانین بوده، ذره‌ای‌تخلف‌نشود، همه‌این قوانین صحیح و محل ایراد نیست و لزوماً انشاءالله بایدمجری شود، همین دستخط را بده کنت ملاحظه نماید، بداند

ماقواعد را پسندیدیم، سنه ۱۲۹۶».

کتابچه قانون کنت شامل یك‌مقدمه وپنجاه وهشت ماده میباشد، مقدمه، در باب شرح وظایف وتکالیف پلیس وپنجاه وهشت ماده مندرجه درآن، به‌کیفرهای پیش‌بینی شده برای جنایات، جنحه وخلاف راجع میباشد.

کنت دومونت‌فرت پس‌ازمدتی اقامت‌درطهران سعی‌وتلاش فوق‌العاده‌ای برای اجرای طرح‌های پیشنهادی خود واستقرار نظم بعمل‌آورد و درهمین موقع بازن اطریشی ودوپسر ویك دخترخودکه نامش‌را لیلاگذارده بود ومخالفان کنت برای اوشعرها و هجویه‌هائی ساخته بودند ، نـزدیك سرتخت بـربریها در پشت عمارت ظل‌السلطان (پارك مسعودیه‌که اکنون محـل‌وزارت آمـوزش و پرورش می‌باشد) سکونت گزید.

کنت پس‌از چندسال اقامت درسرتخت بربریها، مقـداری از اراضی باغ لالـه‌زار (خیابـان لاله‌زارنـو کنونی) راکـه مخصوص سکونت.اتباع خـارجی بود خریداری نمود، اراضی فوق‌جزء املاك ابراهیم‌خان ظهیرالدوله بود .کنت دراین محل‌کاخ وباغی احداث‌کرده و محل سکونتش را باین‌جا منتقل نمود و مدت ده سال‌که هنگام ازکاربرکنارشدنش بود درآنجا اقامت اختیارکـرد. این باغ وعمارت درجبهه غربی لاله‌زارنو قرارداشت وهمان جائی‌است‌که بعدها بـه چهارراه‌کنت معروف شد.

ازجمله اقداماتی‌که‌کنت برای‌امنیت شهرطهران‌کرد خراب‌کردن‌طاق‌های کوچه‌ها بود، چه‌کوچه‌های طهران تاآن زمان غالباً دارای طاق بـود ودزدان به خوبی میتوانستند هنگامیکه مورد تعقیب مأموران‌کنت قرار میگیرند ازروی این طاق‌ها ازخانه‌ای بخانه‌ای بگریزند وازچنگ پلیس‌کنت رهائی یابند.

علاوه براینها کارکنت بمنظور استقرارنظم، فوق‌العاده مشکل بـود ، زیرا برای اولین باربود که درایران‌نظمیه وپلیس بصورت امروزی‌آن تأسیس میگردید وصحبت مقررات ونظم وترتیب درمیان بود،کنت ازچند جهت بامخالفت‌عوامل متعددی‌مقابل بود ونیز باطبقه فاسد و نادرست‌وخطاکاربالفطره‌جامعه‌سرکارداشت که‌بهیچ‌قیمتی حاضربه تن‌دادن‌وتسلیم شدن دربرابرقانون نبودند، هم‌چنین‌باافراد خشن و افراط‌کاری روبرو بودکه درنتیجه‌محیط‌اجتماعی بی‌تربیت‌ولاابالی‌نسبت

بهمه چیزبار آمده بودند .

اوناگزیربود باقداره کش‌ها وعربده جوها و افـراد شروری که هنوز یك گیلاس مشروب نخورده قمه را از کمربرمیکشیدند وسرچهارراههارا قرق کرده‌و نفس کش‌میخواستند طرف گردد. دیگرازافرادی که کنت برای مبارزه باآنهااعلام آمادگی نموده بود دسته دزدان وسارقینی بودندکه شب هنگام درکوچه‌های‌تنگ وتاریك جولان میدادند وبه خانه‌های بی‌دروپیکر وخشت و گلی مردم داخل شده اسباب زحمت وناراحتی اهل منزل‌را فراهم میآوردند، یك طبقه دیگرهم‌بودندکه نسبت به‌اقدامات کنت نظر مخالفت داشتند وآنها زنان بدکاره‌طهران بودند، چون کنت دستورداده بوداین عده اززنان ولگرد وفاسدراکه درشهر پراکنده بوددر محل‌معینی‌جمع آورند تاازپراکندگی آنان وکثرت واشاعه فحشاوایجادمزاحمت برای مردم نجیب وخانه‌دارجلوگیری نمایدوبرای تمرکزآنان ناحیه‌ای درجنوب شهربنام (چال سیلابی) مهیا نمود. ولـی‌این‌کار مـوجب شکایت جمعی از زنان گردید چه‌کنت باضابطه‌ای‌که بکاربرده بودکار وکسب آنهارا محدود نموده بود. زنها هواخواهان وطرفداران دوآتشه‌ای درمیان عـرق خورها وعربـده‌کش‌ها و قداره‌بندها داشتند وطبعاً عکس‌العمل‌هائی‌هم ازخودشان نشان میدادندکه‌اجرای وظیفه‌کنت‌را بااشکال روبرومیساخت ولی‌کنت‌که ازاین بیدها نبودکه به‌کمترین نسیمی بلرزد درمقابل ایشان مقاومت ورزیده همه‌را سرجای خود نشاند.

دیگر ازاقدامات‌کنت جلوگیری ازحرکات زشت چاقوکشان بـود، ایـن جماعت همیشه اسباب زحمت مردم ورهگذران بودند مخصوصاً نسبت به بانوان تخطی‌کـرده واز گفتن‌کلمات مستهجن و زشت خودداری نمیکردنـد وکنت‌که تصمیم‌گرفته بود بااین جماعت هم مبارزه نماید بشدت‌آنهارا مورد تعقیب قرار داده بـه دستگیری ومجازات بعضی از پیش‌کسوتها وکملینشان پـرداخت. کار دستگیری ومبارزه بی‌امان‌کنت بجائی‌رسیده بودکه یکی‌ازشاعران معاصرشعری سروده درمیان مردم منتشرساخت:

زنهار حـذر کنیـد رنـدان ز پلیس
یك جـو نرود بـه خرج ایشان تدلیس

درکنده کنت‌دومونت‌فرت خواهد ماند

در چرخ اگـر خطا نمایـد برجیس

اماکوشش ومساعی این جماعت بی نتیجه ماند وکسی گوش نکرد وحتی یکی ازظرفا این رباعی‌را بی‌جواب نگذاشت و در رباعی دیگری بهمان سبك و قافیه باین مضمون پاسخ دادکه دهان به دهان میگشت.

همـدست اگـر شود بـه ابلیس پلیس

در چـرخ عطارد ار شود خفیه نویس

مـوئـی نشود ز . . . رنـدان کـم

ور نـوره شـود تمام شهـر پـاریس

بهرحال اجرای مقررات وطرح مخصوص کنت درعمل بامشکلاتی‌روبرو گردید وسخت‌گیریهای او اسباب نارضایتی عده‌ای‌را فراهم‌آورده وروز بروزبر تعداد مخالفان وی افزوده میشد.

کامران میرزاکه خودحاکم طهران بود باانتصاب کنت باطناً موافق نبود و اویکی‌ازسلسله جنبانهای مخالفان کنت درخفاوپنهانی‌محسوب میشداعتمادالسلطنه دراین خصوص مینویسد: «امروزشاه سلطنت‌آباد تشریف نبردند. صبح‌زودخانه امین‌لشکررفتم، ازآنجا دراندرونی کنت‌را دیدم، تفصیل یورش فوج مخصوص نایب‌السلطنه به پلیس‌را میگفت ووحشتی که زنش کرده بود، قریب چهارصد نفر سرباز والواط دورخانه کنت‌راگرفته بودند، آخرظل‌السلطان فرستاده بود آنهارا متفرق کرده بودند.»

سیل مخالفت باکنت هرروزشدیدترمیشد، وکاربجائی رسیدکـه اسماعیل بزاز دلقك معروف‌را وادارکرده بودندکـه درحضورشاه تقلیدکنت‌را دربیاورد، کنت جریان‌را شنیده ودرحال عصبانیت به‌افراد پلیس دستورداد وی‌را موردآزار واذیت قراردهند...

کنت دومونت فرت درسال۱۳۰۹ ازمقام خـودکنار گذاشته شد، اووقتی حکم عزل‌خودرا دید سخت متغیر وآشفته‌گردید، وکامران‌میرزا نایب‌السلطنـه‌را علت‌آن دانسته‌است. گفته میشدکه‌کنت پس‌ازعزل‌خود تاپایان عمردرایران ماند وبه‌اتفاق خانواده خود تابعیت دولت ایران‌را پذیرفته بود.



ابوتراب خان نظم‌الدوله (خواجه نوری)
معاونت کنت دومونت فرت

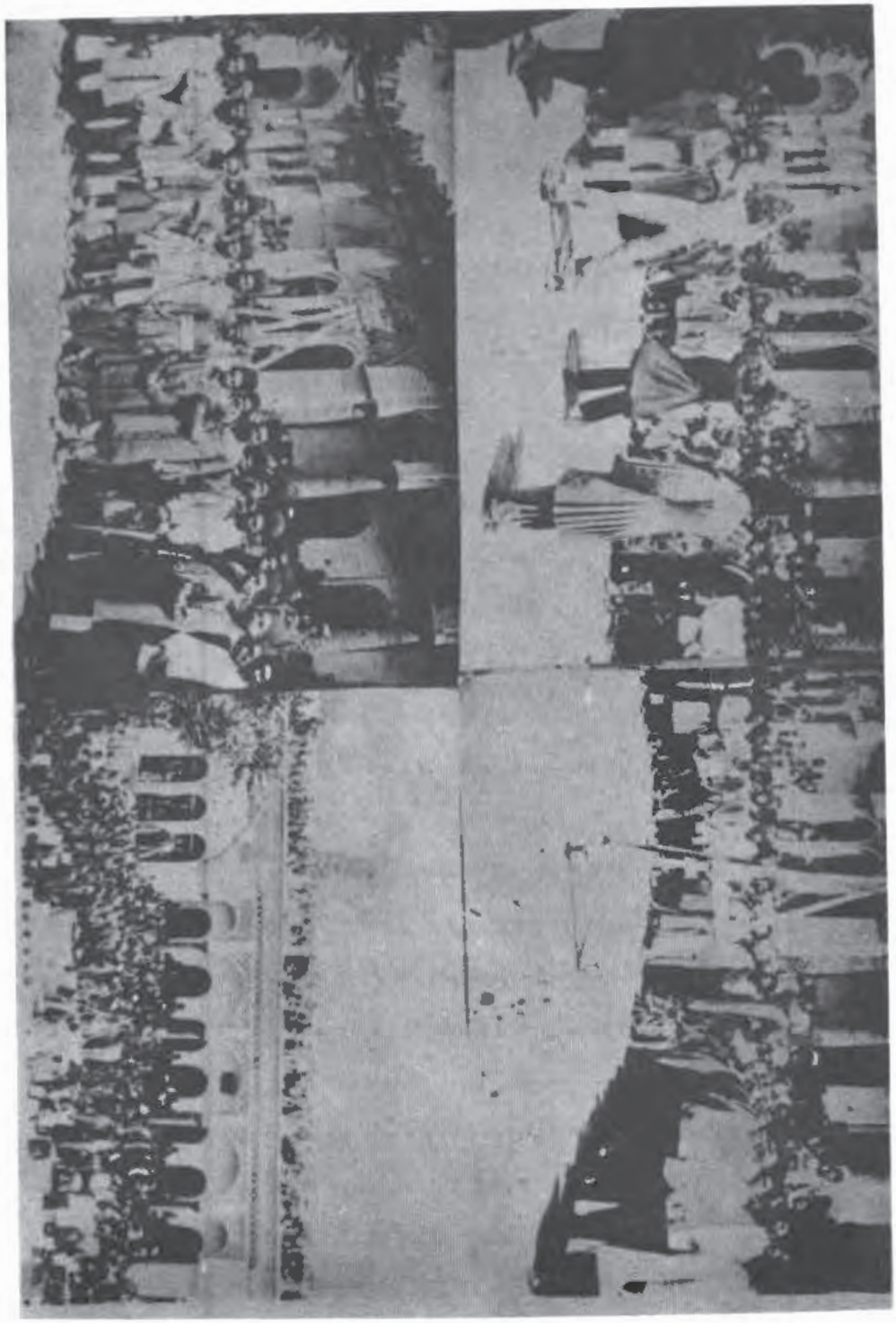
تنبیه ومجازات مجرمین درطهران عهد ناصری

تنبیه و مجازات مجرمین و خلافکاران در دارالخلافه ناصری بچند طریق صورت‌میگرفت، یك روش‌وطریقه که‌ازهمه‌جالب‌تربود،این‌بود که‌مجرم‌یاخلافکار راروی‌زمین می‌خوابانیدند وپاهایش‌را درفلك می‌گذاشتند ودو نفر فراش بامر حکومت دو سر فلك را می‌گرفتند وآنوقت یکنفر فراش یادژخیم با ترکه‌ای که قبلا آنرا درآب خیس کرده بودند مشغول زدن بپای مجرم می گردید و یك نفر هم تعدادی ترکه بطور ذخیره در دست نگاه می‌داشت تا هرگاه ترکه‌ای حین زدن خرد شود، ترکه دیگری را دراختیارش قراردهد .

نوع دیگرمجازات، بستن دست‌های مجرم ویا مجازات شونده بیك سه ـ پایه بود ومجازات کننده درحضور انبوه مردم بخاطر ایجاد رعب و گرفتن چشم زهر ازخلایق با تازیانه شروع بەزدن آن بەپشت متخلف ومحکوم می‌نمودکه البته تعداد ضربات وارده بستگی بەشدت و میزان بزه و یا جرم مجازات شونده داشت .

زندانی کردن وبەغل و زنجیرکشیدن هم یك قسم مجازات خلافکاران و محکومین بود و این نوع محکومین را پس ازاینکه دست و پاهایشان را در غل وزنجیر ویاپالهنگ می‌گذاشتند روانه زندان می‌کردند و زندان هم ، یك اطاق تاریك بودکه‌کف آنرا بازیلو پوشانده بودند .

یکی دیگر ازانواع مجازات، که خیلی وحشتناك و بیرحمانه بود به توپ



مناظری از سه پایه‌بستن محکومین و تازیانه زدن آنها در جلو چشم تماشاگران

بستن محکوم به‌اعدام بود، وآن چنان بود که محکوم را درمقابل لوله توپ قرار می‌دادند ودرمقابل چشم مردم توپ را می‌گشودند (!) که معلوم است بدن چنین محکومی مثله شده وازآن چیزی باقی نمی‌ماند !

نوع دیگر مجازات که گاه وبیگاه دربازار ومحلهای کسب وکارطهران اجراء می‌شد، میخکوب کردن گوش گران فروش به‌دیوار ویا به‌تیربود ، در این محل‌هابارهااتفاق‌افتاده‌بود که‌یکی‌از کسبه درترازوی‌خودازسنگ‌های تقلبی‌استفاده می‌کرده‌بلافاصله مجازات وحشتناك میخکوب کردن درباره مجرم بمرحله اجراء گذاشته شده ، باین کیفیت که وقتی برداروغه گناه و جرم مردکاسب ثابت شد بلافاصله بدستور اومجرم را بزندان تاریك بدبوئی افکنده وبعداً گوش اورا به‌میخ تیری که دربالای سکوئی درجلوزندان قرارداشت میخکوب می کردند .

داستان چوب وفلك شدن میرزا هاشم قندی

یکی ازحوادث تاریخی مربوط به‌چوب وفلك شدن افرادی که منجربه جنبش بازاریان طهران وعکس‌العمل‌شدید آنان‌گردید . چوب وفلك شدن میرزا هاشم قندی (تاجرقند) دربازار بوسیله علاءالدوله حاکم طهران بود .

ماجرا چنین بود که بعلت‌گران شدن وکمیابی قند علاءالدوله حاکم‌طهران دستور می‌دهد که فراشان حکومت میرزا هاشم قندی را دربازار در انظار مردم چوب وفلك کنند . داستان جالبی که دراینجا روی می‌دهد این بود که علاءالدوله پس ازاینکه میرزا هاشم چندین ضربه ترکه (چوب) نوش جان می کند چون موقع ظهربود علاءالدوله فرمان‌می‌دهد که تاجروارد کننده قند را ازفلك باز کرده باید غذا صرف نمایند! وپس ازخوردن غذا مجدداً فراشان حکومتی میرزاهاشم را به‌فلك می‌بندند که این‌بار بازاریان به‌اعتراض پرداخته عکس‌العمل شدید از خود نشان می‌دهند و همین عکس‌العمل یکی از مهمترین انگیزه‌های نهضت مشروطیت درایران می گردد .

نسقچی‌باشی

شغل نسچقی باشی‌دردوره وعهد ناصری وقبل‌ازآن وجود داشته است وهر حاکم ووالی برای خود یك‌نفررا به‌عنوان نسقچی باشی انتخاب می کرده است، اما وظیفه کارنسقچی‌باشی‌ها عبارت ازاین بودکه بدستورشاه ویاحاکم یا والی ، گوش ویا دماغ وزبان ودست مقصرین ومجرمین را میبرید ویاچشمشان راکور مینمود. میرغضب‌هاویا دژخیمان معمولا جزء دستیاران وکارمندان‌نسقچی باشی‌ها بوده‌اند. درعهد ناصری ومظفری این شغل درخانواده علاءالدوله دوام پیداکرد.



چوب وفلك‌کردن یك نفر خلافکار

میدان اعدام و محکوم‌گردانی

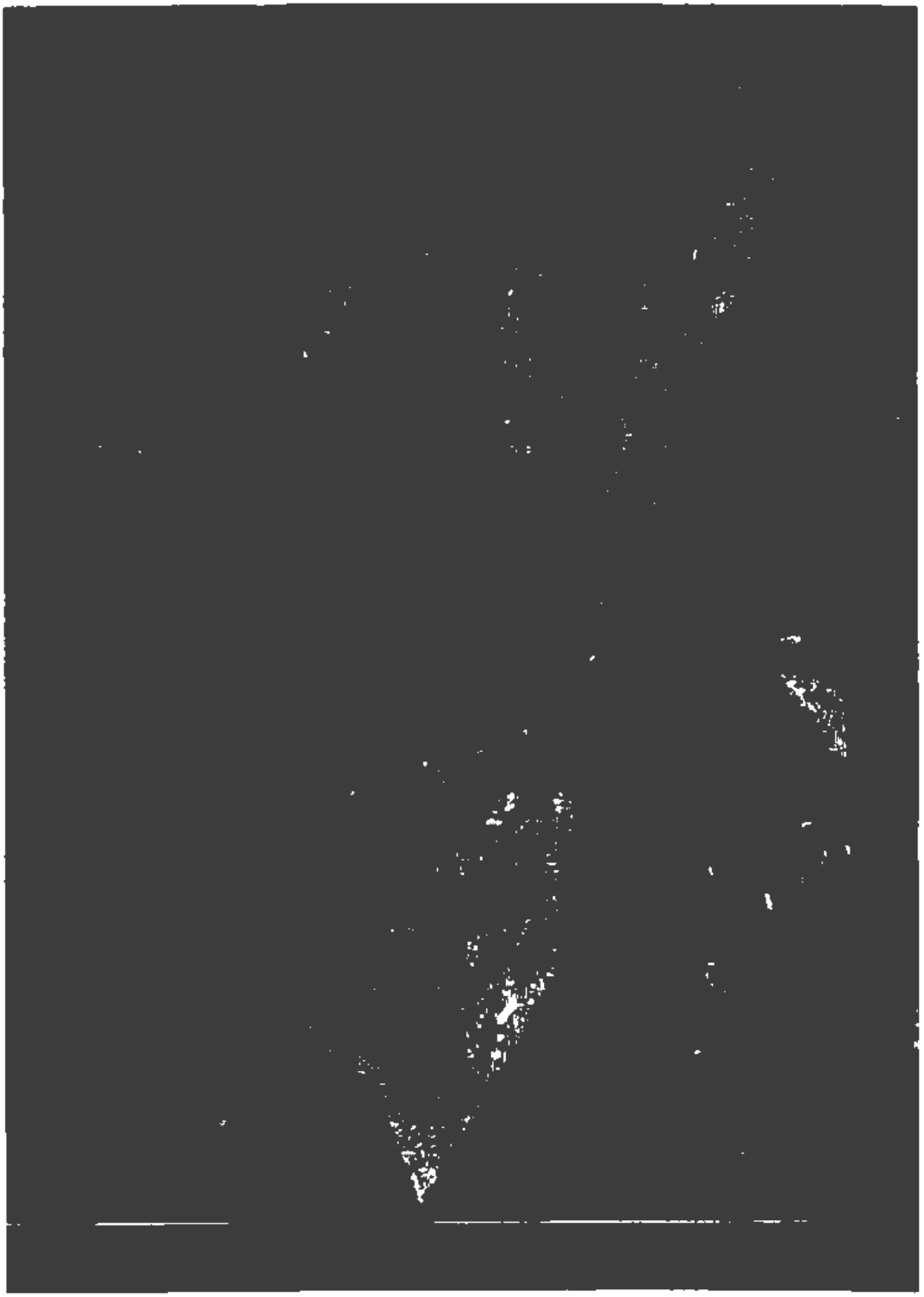
بریدن سرمحکومین باساطور و بعضی ماجراهای دلخراش دیگر

محکوم گردانی یا وسیله کلاشی جلادها

قبل از اینکه مجازات مجرمین و جنایتکاران به‌وسیله‌دار انجام گیرد ، یك نفر میرغضب یا جلاد سرمحکوم را باساطور از بدن جدا می کرد که البته این کار با ـ حضور جمع زیادی ازمردم و تماشاچیان صورت می گرفت .

درنزدیك پاقاپوق که بعدها میدان اعدام شد پس از اینکه میرغضب که معمولا لباس سرخ رنگی می‌پوشید انگشتان خود را بداخل دماغ محکوم فرو برده و سرش را روبالا نگاه می‌داشت و آنگاه باساطور و بعدها باکارد بزرگ سرش را ازبدن جدا می کرد ، درزیرمحلی که جلاد وظیفه‌اش را انجام می‌داد چاهی حفر کرده بودند که میرغضب پس از بریدن سرمحکوم، سررا بداخل چاه می‌افکند ، اما این رسم بعدها بکلی منسوخ گردیده وبجای بریدن سر، محکوم‌را بوسیله‌دار به‌دنیای دیگرمی‌فرستادند .

اما درباره شغل جلادی باید یادآور شد که این شغل افتخاری و بدون مواجب بود ومخارجشان ازمداخل ولفت ولیس وباصطلاح باتیغ زدن و کلاشی این و آن فراهم می‌گردید وترتیب‌کاروی نیزچنین بود که محکوم قبلا بایدروزها برای جلادگدائی ودریوزگی کند تاپس از این مقدمه سرازبدنش جدا شود !



اسفندیار نام از بچه‌های شرور سنگلج که گوشش را مأموران بریده‌اند

میرغضب ابتدای کار گدائی ومحکوم گردانی زنجیری به‌دست و پا و گـردن ومچ پاهای محکوم می‌بست وسینی به‌دستش می‌داد واورا جلو می‌انداخت و هر کجا که میخواست ومقابل هردکان وهرعابر که مناسب می‌دانست زنجیرش‌رامی کشید ووادار به‌گدائی می کرد .

البته این یك راه ساده و عادی بنظر می‌رسید ولی بعضی میرغضب‌ها برای استفاده بیشتر درکمال بی‌رحمی گوش و بینی محکوم‌را بریـده درهمان سینـی گدائی می‌نهادند ! و یا اینکه وی را مهار کرده و زنجیر از بینیش می گذرانیدند. مردم از دیدن این صحنه‌های دلخـراش به رقت آمده هرکدام پولی در سینـی می‌انداختند .

پس از آن نوبت به‌حق تیغ میرسید که در روز اعدام وصول می گردیـد ، باین کیفیت که میرغضب وقتی برروی سکوی اعدام محکوم را می‌بست خودکارد به‌دست گرفته ودربرابر حاضران می‌چرخید ودرحالیکه فریاد حق تیغ، حق تیغ را بلند می کرد پول‌هائی ازآنها می‌گرفت تاباکارد تیزبه‌یك ضـربت سر از بدن محکوم جداسازد ومنظورخلاصی محکوم اززجر کشیدن بوسیله تیغ کهنه‌وزنگ زده بود!! درمقابل اگر می آمد وپول کلانی گیرجلاد نمی‌آمد ، میرغضب کهنه‌کار شروع به‌لجبازی کرده ابتدا مقداری ازگلوی محکوم بیچاره را می‌بریدودر کمال بیرحمی کارش را به‌تأخیر می‌انداخت تا وقتیکه حق‌البوق کافـی دریافت نمـود آنوقت وظیفه‌اش را بطورکامل بانجام رساند .

مجازات اعدام بوسیله دار

اما تشریفات اعدام محکوم بوسیله دار که بعداً رسم گردیـد چنین بود که وقتی جرم وجنایت متهمی مسلم می‌شد و اورا محکوم به‌اعدام می کردند ، صبح روز بعد چند جارچی قاطر سوار پیرامون شهر می‌گشتند و باقریـاد و جنجال و گاهی بوسیله سرنا وطبل‌به‌مردم می‌فهماندند که‌صبح روز بعد قاتلی به‌دارمجازات آویخته می‌شود وآنگاه سپیده دم‌مردم درکنارپاقاپوق (میدان اعدام) گردمی‌آمدند وقاتل‌را که معمولا برروی الاغی نشاندەبطرف میدان می‌آوردند تماشامی کردند



یکی ازمجرمین را برای مجازات درمقابل توپ قرار میدهند وآنگاه توپرا
آتش میکردند (!)

تاآنوقت که محکوم به‌دارمجازات آویخته می‌شد .

ازجمله حوادثی که درمیدان پاقاپوق‌روی داد ، آویختن جسدجوانی بنام محمد علی پسر کاظم، سرایدار در بـاب همایون بود محمد علی که شغل جـارو کشی کاخها را داشت مقداری از طلاهـای تخت طاووس را می‌دزدد و چـون دزدی او کشف می‌شود بدستور ناصرالدین شاه سر او را در مقـابل عمـارت شمس العماره‌درحضور مردم از بدن جداکرده وجسدش را ازدارمعروف پاقاپوق می‌آویزند .

موضوع بست نشستن مجرمین

و شکسته شدن آن بوسیله امیرکبیر

درعهد ناصری رسم ناهنجار و بدی بود که هیچ مبناواساس منطقی‌نداشت ومطابق موازین قانونی و عقلی هم‌نبود ولی براثر تکرار بصورت رسم و آئین خاصی درآمده بود، این رسم مسئله بست نشستن گناهکاران و مجرمین وجنایت‌کاران وتبه‌کاران بشمار می‌رفت که دراماکن مقدسه وحتی محل‌هائی که اصولا بدین و مذهب بستگی نداشت و حتی در خانه ومحل سکونت تنی چند از سرشناسان انجام می‌یافت، وازجمله این خانه‌ها ومحل مسکونی منزل حاج‌آقاجمال بود ویکی هم بست نشستن درزیرچرخ توپ مروارید بود ولی ازاماکن مقدسه، حضرت عبدالعظیم و چند امامزاده دیگر را باید یادکرد. اماموضوع بست‌نشستن مجرمین و گناهکاران چنان‌بود که‌اینگونه افراد که تحت تعقیب‌ماموران وداروغه‌ها ومحتسب‌ها قرار داشتند ومی‌باید به‌کیفرخود برسند و به‌آن اماکن رفته‌برای‌فرار ازچنگ قانون بست می‌نشستند و وقتی این چنین افرادی که جنایت و جرمی مرتکب شده بودند به‌این محل‌ها می‌رفتند دیگرهیچ مأمور اجرائی دولت و حتی نمایندگان قانون را قدرت ویارای آن نبود که شخص بزهکار و یامجرم‌را از آن بیرون‌کشیده به‌مجازات برساند . این رسم که مغایر نظم اجتماع وقانون بشمار می‌رفت وموجب تشویق جنایتکاران می‌گردید خیلی زود توجه شخص امیرکبیر را جلب‌کرد، امیرکبیر بااینکه مردی مؤمن وپای‌بند اصول مذهبی بود به‌روشنی

دریافت که ادامه این وضع هم خلاف احکام مذهب وشریعت می‌باشد وهم مخل نظم اجتماع، پس همت وکوشش برآنداشت تابااین‌کار خاتمه دهد. اوخودابتدا شخصی راکه دریکی ازمحل‌ها بست نشسته بود بدون ملاحظه وبیم ازعواقب آن ازمحل خارج گردانیده تسلیم مأموران نمود وسپس زنجیری راکه مجرم‌بست‌نشین خودرا بآن‌بسته بود جمع‌آوری کرده به‌دیوانخانه فرستاد. این‌اقدام‌شجاعانه امیرکبیر موجب گردید که دیگر کسی جرأت بست نشستن پیدانکند وخلاصه‌ی بااین‌رسم وآئین ناهنجارخاتمه داده مسئله بست‌نشینی را ازمیان برد.



یکنفر زنبورکچی

وضع قشون در عهد ناصری

قشون ایران تا قبل ازعصر قاجاریه کم وبیش از لحاظ شکل وتجهیزات و عوامل جنگی ونظامی وسازمـان چندان منظم و مرتب نبود . اینکه می گوئیم تا قبل از قاجاریه این مفهوم را نداردکه در بعضی دوره‌ها و عصرها و خـاصه در زمان فرمانروائی بعضی سلسله‌های حکومتی نیزچنین بوده است ، چه بطوریکه تاریخ سیاسی ونظامی ایران درادوار گذشتـه نشان داده است در دوره‌هائی مانند دوره هخامنشیان ، ساسانیان ، عصر صفویه وضع قشون ایران‌ازیك نظم وسازمان قابل‌توجه‌بهره‌مند بودوازلحاظ روحی وکارائی‌جنگی‌درسطحی عالی قرارداشت، ولی بهرحال بعلت هجوم‌های بیگانگان و گاهی فقدان فرمانروایان قابل ولایق و از همه مهمترعدم مدیریت صحیح این وضع همیشه پایدار نبود . اما در عصـر قاجاریه خاصه درزمان سلطنت فتحعلی‌شاه که جنگهای یازده ساله میـان ایران و روسیه‌آغاز شد و هیئت‌های نظامی و سیاسی ازکشورهای فرانسه و انگلستان به ایران‌آمدند تا اوضاع سپاهیان ایران را طبق نمونـه قشون اروپائیان سروسامـان دهند، اوضاع قشون‌کشورما بکلی باگذشته فرق‌کرد واین تفاوت ازجهات‌عدیده مخصوصاً از لحاظ شکل ظاهری، لباس ، وسایل جنگی و وحدت کامـلا مشهود گردید، دراینجا یادآوری این‌نکته ضروری است که‌نقش عباس‌میرزانایب‌السلطنه در تحول اساس قشون ایران ومدرنیزه‌کردن وبالا بردن روحیه جنگی افـراد آن بسیار قابل توجه بود. ولی متأسفانه ضربه‌های مهلکی که جنگ برپیکر این‌قشون

نوین وارد آورد و آنگاه بعضی آشفتگی‌های داخلی ودگرگونیها وعدم مسئولان و مدیران آگاه ودلسوز، اساس آن نظم‌را بهم ریخت بطوریکه قشون دوره‌های بعد ازعباس میرزا وبگر تابع هیچگونه قاعده واصول صحیحی نبوده و وضع مشخص ودرستی نداشت، ولی درعصرناصری تااندازه‌ای اوضاع قشون‌با گذشته فرق کرده بدلیل ارتباط تقریباً دائمی میان ایران و اروپا و رفت آمدکارشناسان و مشاوران اروپائی‌به کشور ما درایران خاصه دردارالخلافه طهران‌قشون مخصوصی بوجود آمد که نظام آن مخلوطی ازسازمان‌های کهن ونوین بود .

برای نگاهداری یك قشون نیمه منظم که دارای‌افراد توپخانه وزنبورکچی باشد تقریباً دوسوم عایدات کشور اختصاص بآن یافت ، برای تأمین افراد چنین قشون سازمان یافته درهر منطقه به‌نوعی سربازگیری بعمل میآمد . وهر یك ازاین مناطق سهمیه معینی درفرستادن افراد داشتند، البته روحانیون ، اصناف،پیشه‌وران



یك دسته ازافراد قشون دارالخلافه بایك فروند توپ

و اعضای دیوانی از احضار وخدمت درقشون معاف بودند ونکته جالب در این مورد اینکه بعضاً اگر کسی مبلغ کافی به‌مأمور سربازگیری میدادازاعزام به‌خدمت معاف می‌گردید و باین ترتیب بارسنگین سربازگیری برروی دوش روستائیان و ایلات وقبایل بود .

مدت خدمت درقشون چه در دارالخلافه ناصری و چه در ولایات وشهرها ازدو تا دوازده سال تعیین شده بود ولی عملا هر کس که به‌سربازی میرفت بیشتر عمرخود را درخدمت قشون می‌گذرانید . درافواج نظام دارالخلافه مطابق‌مدارك موجود وتصاویری که از آن دوره‌ها موجود است، نوجوانان کم سن‌وسال در کنار سالمندان و حتی مردان سالخورده‌ای که همگی دارای محاسن انبوه حنا بسته و سرخ‌شده بودند یکجادیده میشدند (!) لباس متحدالشکل اهل قشون شبیه‌اونیفورم اطریشی‌ها بود وسربازان به‌تفنگ چخماقی و تفنگ‌های «شاسپو» کـه از آلمان خریداری شده، بود وهم‌چنین تفنگ‌های « ورندل » و تفنگ‌هـای معروف به ـ «ظل‌السلطانی» مجهز بودند .

قشون دارالخلافه دارای هفتاد وهفت گردان بودکه مجموعاً به چهل هزار نفربالغ می‌گردید ولی در واقع نصف این عده نیز درمواقع زیر پرچم حـاضر نمیشدند و بعضاً صاحب منصبان قشون مـواجب افراد غائب و حتی بـرخی از آنهائی‌راکه مشغول خدمت سربازی‌بودند به‌جیب میزدند بهمین جهت سربازانی که نه‌درسربازخانه‌ای جای داشتند ونه‌بطورمرتب بآنان غذا میرسید درغیرساعات خدمت هر کدام دنبال‌حرفه وپیشه خاصی میرفتند ولی درمواقع ضروری وحساس که شاه رژه میدید، تعداد نفرات‌را باسربازگیری برای‌چندساعت تکمیل‌میکردند ودربرابر یك اجرت ناچیزاین افراد قشون خلق‌الساعه لباس سربازی به‌تن کرده‌و درنمایش سان ورژه میدان مشق شرکت میکردند .

و اما درباره انضباط این افراد بایدگفته شودکه بااینکه چنین انضباطی در زیرضربات شلاق و تنبیهات جسمانی به‌سربازان تحمیل میشد ولی باز موضوع خیلی جدی وشدادوغلاظ نبود. سربازان‌گارد اکثراً ودربیشتر اوقات مشغول‌میوه فروشی، ورق‌بازی، جوراب بافی یاقلیان‌کشیدن بودند ، اما در موقع جنگ و یا اردوکشی، دولت بهردوسرباز یك الاغ و یا قاطر میداد ولی دراین امر نظارت

ومدیریتی درکار نبود، اما باوجود همه تضییقات ومحرومیت‌ها وعدم تغذیه‌کافی‌و مناسب درمواقع جنگ همین افراد قشون‌شهامت وتهور ودلیری وخاصه‌پایداری قابل توجهی ازخود نشان میدادند .

دردارالخلافه ناصری غیراز دوفوج قزاق که‌فرماندهانشان صاحب منصبان روسی بودند، سواره نظام نیزکه ازدسته‌های نامرئی مرکب ازافراد ایلات‌تشکیل شده بود وجود داشت، تعداد افراد این سوارنظام را حدود سی‌هزار نفرتخمین میزدند و برای تشکیل چند اسواران به‌سبك اروپائی مربیـانی ازکشور اطریش آورده بودند، واحد توپخانه ازدوقسمت قدیم وجدید تشکیل‌میشد، توپخانه‌جدید شامل سه‌آتشبار و هرکدام دارای شش فـروند توپ بودندکه تحت فـرماندهی مربیان اطریشی قرار داشتند، یك آتشبار توپخانه صحرائی وجـود داشت که در پشت قاطرها آنها را حمل می کردند، توپخانه قدیم متشکل ازبیست فوج بود که درمجموع دارای پنج هزار نفر و دویست فروند توپ باکالیبرهای متفاوت بود . توپچی‌های قدیمی را از روی لباس‌های خاکستری رنگ مخصوص‌که نوارهای سیاه داشتند شناخته میشدند و بعضاً از وجودآنها واسبهایشان برای بردن‌کالسکه ـ های‌اندرون استفاده میکردند . قشون ایران‌قبل ازدوره ناصری دارای‌زنبورکهائی بودکه برروی شترها حمل میشدند، این زنبورکها درسفرهای متعـدد شاه او را همراهی می کردند وصبح و شام بافتخار شاه شلیك مینمودند.

قورخانه طهران‌درزمان قاجاریه تأسیس‌گردید و دراین قورخانه چندفروند توپ‌ریخته‌شد وحتی درلوله‌آنها خط نیزانداخته بودندالبته بیشترمساعی و تلاش کارگـران قورخانه صرف تعمیر تفنگ‌های افراد قشون می‌گردید و از بقیه اوقات اضاقی آنها برای ساختن آویز، صندلی، میز باغچه و سایـرآلات مسی و آهنی استفاده می کردند .

تأسیس قزاق خانه در دارالخلافهٔ ناصری[1]

ناصرالدین‌شاه ضمن یکی‌ازمسافرتهای خود به اروپا، هنگامی که ازروسیه بازدید می کرد،مشاهده سواران قزاق با آن لباسهای مخصوص وجالب، توجه‌اش را بسوی خود جلب کـرد، اوهمینکـه بـه ایران بازگشت یکی‌ازجمله‌کارهایش تأسیس قزاق خانه وتشکیل‌سواران قزاق طبق الگو واسلوب روسی‌بود و بهمین ملاحظه درسال ۱۲۹۵ اجازه تأسیس قزاق‌خانه را به‌روس‌ها واگذارکرد وبدنبال این امتیازدرسال بعد هیئتی از افسران روسی‌بریاست سرهنگ دومانتوویچ وارد طهران‌گردیدند و آنگاه یك واحد سواره هشتصد و پنجاه نفری بـه سبك سواره نظام قزاق روسی درپایتخت ازمیـان مهاجـران قفقازی انتخاب‌کردند. لازم بـه یادآوری است‌که این مهاجران ازشهرهای قفقازکه پس ازعهدنامه‌های‌گلستان و ترکمانچای‌ازید تصرف ایران خارج شده و ضمیمه روسیه‌گردیده بود به طهران مهاجرت‌کرده بودند وعلت این مهاجرت هم یـا تعصب مذهبی بود (چون آنها اکثراً مسلمان بودند) ویا درهنگام جنگ خدماتی‌ارزنده بـه سپاهیان ایران‌کرده بودند. آنها پس‌ازمهاجرت امیدواری‌های زیادی ازدولت ایران داشتند ولی این بیچارگان‌با درماندگی‌بسیارپس‌ازمراجعه به ادارات دولتی‌سرگردان مانده بودند ودولت به‌آنان توجهی‌نمی‌کرد تا اینکه امتیازتأسیس قزاق خانه روزنه امیدی به قلبشان‌گشود و درسال ۱۲۹۶ هجری پس از ورود هیئت روسی ناصرالـدین‌شاه

۱ــ ازکتاب تاریخ رجال ایران صفحه ۲۸۶ و۲۸۷

دستورداد برای تشکیل قزاقخانه، گارد سوارمخصوص از میان مهاجران انتخاب نمایند وبه این ترتیب مهاجران بتدریج وارد قزاقخانه شدند.

محل قزاقخانه درزمان ریاست (دومانتوویچ) درداودیه بود وبعد درزمان فرماندهی سرهنگ (کاساکوفسکی) درسال ۱۲۹۹ هجری به قصرقاجار انتقال یافت. درسال ۱۳۱۱ قمری سرهنگ نامبرده وضع بریگاد قزاق بکلی متحول ودگرگون شد بدین صورت که بریگاد را از تبعیت وزارت جنگ ایران بیرون کشیده و آنرا مستقل نمود، بعد عمارتی برای قزاقخانه درطهران ساخت وپیرامون میدان مشق را دیوار کشیده وآنرا اختصاص به آموزش افراد قزاق داد. قصرقاجار را نیزبرای اقامت اردوی قزاق ازدولت گرفت.

مبنای قراردادبا دولت روس چنین بود که رئیس قزاقخانه نبایدبیش ازسه سال درایران بماند اماکاساکوفسکی مدت نه سال درایران ماندوهمچنان رئیس قزاقخانه بود.



دونفرازشاطران شاه که درجلوکالسکه واسب ناصرالدین شاه حرکت می‌کردند

چگونگی وضع مکتب خانه در دارالخلافهٔ ناصری

پیش ازاینکه مکتب خانه ویا مدرسه به شیوه امروزی ایجاد شود، مدرسه ومحل تحصیل علم عبارت بود از محوطه‌ای بازبا ساختمانهائی یك طبقه و دوطبقه کـه ضمیمه مسجد بود یا بطورمستقل تنها بخاطر مدرسه طلاب دین احداث می‌گردید، اطاقهای مخصوصی این محل را حجره می گفتند که هر حجره شامل ایوان و یك اطاق ویك پتویا صندوقخانه بود ودرهرحجره یك یاچند طبقه منزل میکردند. هزینه این طـلاب ازدرآمد موقوفات مدرسه یا ازطرف مجتهدین ومرجع تقلید تأمین می‌شد کـه از ماهی یك تومان ودوازده قران تجاوز نمی کرد . معلمین این جماعت را هم مدرس می گفتند که صبح وعصرایشان را درحجره یا شبستان جمع می کردند وتعلیم می‌دادند، دروس این طلاب، صرف ونحو وفارسی وعربی وفقه واصول وبیان ومعانی وحکمت الهی ومسائل شرعی بود. اما درباره مکتب‌خانه‌ها و معلمین سرخانه باید گفته شود که، مکتب‌خانه‌ها که بعداً درباره آن به تفصیل صحبت می کنیم دونوع بودند یکی خصوصی کـه درمنزل طبقات اعیان دایرمی گردید و مخصوص فرزندان یك یا چند خانواده بود و نوع دیگرمکتب خانه‌های عمومی که تمام طبقات و خانواده‌ها می‌توانستند کودکان خود را بآنجا بفرستند. شهریه مکتب‌خانه‌ها مبلـغ ده قران (ده ریال) برای مکتب خانه‌های اعیانی وپنج تـا ده قران هم برای مکتب خانه‌های عمومی بود.

مکتب‌خانه‌ها عموماً دریك اطاق کوچك یا بزرگ دایرمی‌شد و در زیراین اطاق گاهی زیر زمین یا سردابی هم بود که معلم یا ملای مکتب خانه برای تنبیه

ومجازات شاگردان از آنجا استفاده می کردند و کودکان بازیگوش ودرس‌نخوان تنبل را در آن محلها چندساعتی زندانی می کردند که این مکان‌ها در عرف مکتب‌دارها به سیاه چال معروف بود.

درمکتب‌خانه دونفر از کودکان مراقبت می کردند، یکی همان معلم یا ملابود که کارش تدریس وتعلیم بود و حقوقش هم ازبیست وپنج قران تجاوز نمی کرد و غالباً ناهار وشامش را ازخانواده بچه‌ها میدادند ویك نفرهم فراش که کارش علاوه برتمیز کردن ونظافت مکتب‌خانه، مأمور آوردن ویا جلب بعضی کودکانی بود که تخسی کرده واز رفتن به مکتب‌خانه طفره می‌رفتند.

امـا مبلمان و وسایل مکتب‌خانه عبارت بود از: یك دست نمد با یك میان فرش قالی و گاهی حصیر و بوریا، محل قرار گرفتن مـلا ویا معلم مکتب‌خانه، بالای مکتب‌خانه بود که یك پتوی کرمانی گلی رنگ می‌انداختند و یك پشتی هم بر روی دیوار تکیه داشت که رختخواب معلم بود و آن را در چادرشب قمی می‌پیچیدند.



منظرهٔ داخلی یك مکتب‌خانه وکودکی راکه چوب وفلك می‌کنند

مکتب‌خانه‌ها در زمستان با یك منقل‌پراز زغال‌گرم می‌شد وتابستانها هم هرگاه مکتب‌خانه تعطیل‌نبود در زیرزمین‌تشکیل‌می‌گردید. یکی‌از وسایل‌تنبیه و مجازات بچه‌های بازیگوش ومتمرد وتنبل، چوب وفلك بودکه بدستور معلم ، شاگرد تنبل‌را روی زمین می‌خوابانیدند وپاهایش‌را درتسمه فلك می‌گذاشتند ، آنگاه دونفرشاگرد مکتب‌خانه دوطرف فلك را می‌گرفتندوفراش‌هم باترکه‌هائی که بعضاً آنها را درآب خوابانیده بودند ومعمولا هم ازچوب‌آلبالو بود شروع به زدن‌چوبها برکف پای‌شاگرد می‌کردند.

پهلوی دست مکتب‌دار همیشه دوترکه چوب وجود داشت، یکی کوتاه برای بچه‌هائی که پای میزکوتاه معلم می‌نشستند ودردسترس بودند ودیگری چوب‌ترکه بلند، برای کسانی که مکانشان دورترقرارداشت،انواع دیگرتنبیه،نهادن ریگ زیر لاله‌های گوش و مداد برای لای انگشتان . همچنین از تکالیف هر شاگرد مکتبی‌این‌بود که چنانچه خانه‌اش دارای درخت‌انار وآلبالوست به نوبت ترکه‌هائی ازآن بکنند و برای مکتب‌دار بیاورد و چنانچه از وظایف جمله شاگردان بودکه ناهار وشام ودستخوش‌هائی امثال شیرینی‌عید وگز ومیوه و پشمك و زولبیای ماه رمضان و خاکه ذغال زمستان برای مکتبدار بیاورند و در موقع خود برای ملاباجی (مکتبدار زن) پارچه‌های پیراهنی، چارقدی ، چادر-نمازی وقواره‌های عبائی‌وقبائی وشال و ردا برای مکتبدارمرد هدیه‌کنند.

اما دروسی که درمکتب خانه‌ها تدریس می‌گردید عبارت بودند ازجامع-المقدمات که خود شامل‌چندین‌کتاب از صرف میرفارسی، نصاب صبیان، شرح تعریف وعوامل‌منظومه وغیره بود. بعد از جامع‌المقدمات این‌کتاب‌ها درمکتب-خانه‌ها تدریس می‌گردید: شرح سیوطی، الفیه ، شرح نظام، شرح جامی درنحو وصرف وحاشیه ملاعبدالله وشرح شمسیه درمنطق وبالاخره مغنی ومطول درمعانی بیان، گلستان سعدی‌وکتب تاریخی‌ازجمله ناسخ‌التواریخ ودیوان شعرمانندکلیات سعدی وغزلیات سعدی وخمسه نظامی.

در مکتب خانه‌های قدیم علاوه برتدریس و خواندن‌کتابهای‌گفته شده ، معلم مکلف بود شاگردهای خود را به معارف دینی و مذهبی نیز آشناکرده در امرنمازبچه‌ها نظارت نماید، او در این قسمت وظیفه خود می‌دانست همه روزه

مسائل دینی را از اصول و فروع دین گرفته تا طهارت ونجاست، وضو و نماز و مقدمات، از روی فتوای مقلد زمان برای شاگردان بگوید وهر روزعصر همینکه کارهای درسی باتمام می‌رسید آنان راوادارمی کرد وضو گرفته وبطوراجتماع نماز بخوانند سن بچه‌هائی که به مکتب‌خانه می‌رفتند شش‌سال بود که تا هجده سالگی به درس خواندن می‌پرداختند.

مدرسه‌های معروف دارالخلافه

مدرسهٔ صدر

مدرسه صدر که یکی ازجمله مهمترین مدارس دارالخلافه‌طهران محسوب می گردید درجلوخان مسجد شاه‌طهران بـه مساحت ۱۸۳۶ مترمربع قرارداشت. مدرسه صدربنام معتمدالدوله میرزا شفیع‌خان بند پی‌ئی‌صدراعظم عصرفتحعلیشاه است ومیرزا شفیع بعد ازعزل حاج ابراهیم کلانتردرسال ۱۲۱۴قمری به وزارت منصوب گردید ودرسال ۱۲۲۰صدراعظم‌شد ودرسال ۱۲۳۴ قمری درهشتادسالگی در قزوین درگذشت.

مدرسهٔ مروی

این مدرسه معروف که درخیابان ناصریه و در بازار مروی بناگردید صحن آن مربع مستطیل ودارای حجره‌ها وسه جایگاه تدریس ویك کتابخانه مشتمل بر کتب قدیمه وچند باغچه مشجر وحوض‌بزرگ بود ونیزاطاقهایش گنجایش اقامت وتحصیل‌دویست نفرطلبه بطورشبانه‌روزی را داشت.

درقسمت جنوبی‌صحن،ایوان وشبستان‌مسجدوسیعی‌است مشتمل‌برمحرابی بلندکه‌آب انباربزرگی‌برای استفاده عمومی درجلوخان وزیرآن بنا شده است.

مدرسه مروی درعداداولین‌دارالعلمهای قرن سیزده‌وچهارده معارف‌اسلامی

ایران بود. خان مروی بانی این مدرسه ازدانشمندان صاحب دل و روشن ضمیر بود ومدرسه را بخاطر آن تأسیس کرد که در آن علم وحکمت تدریس گردد.

مدرسهٔ رضاقلی‌خان

مدرسه رضاقلی‌خان به مساحت ششصدوهشتاد متر است که اکنون در بخش چهارطهران کوچه خانقاه قراردارد وبانی آن، رضاقلی‌خان بوده است.

مدرسهٔ پامنار

این مدرسه بزرگ درمحله پامنار واقع است. مدرسه پامنار در اوایل عصر قاجاریه تأسیس گردید ودرنقشه قدیم طهران وضع آن انعکاس دارد.

تأسیس مدرسه با اسلوب جدید

تأسیس مدرسه و آموزشگاهها بـه سبك و روش جدید درابتـدای سلطنت مظفرالدین‌شاه شروع شد ودر دوره طولانی سلطنت ناصرالـدین‌شاه بجز مدرسه دارالفنون که نوعی دانشکده بشکل امروزی بود، مدرسه ابتدائی وجود نداشت و افراد روشنفکر کمتر قدرت آن راداشتند که چنین مؤسسات فرهنگی بوجود آورند. مظفرالدین‌شاه که درخود تمایلی به انتشارعلم ودانش وتربیت جوانان احساس می‌کرد، امنای دولت را تشویق به این کارمی کرد، بهمین علت جمعی ازمردمان متنفذ وفهمیده که به‌دربار نزدیك بودند به‌تأسیس مدارس ابتدائی ومتوسطه مبادرت کردند و وزارت علوم که بتازگی تشکیل شده بود به این افراد کمك‌های مادی قابل توجهی نمود، دراینجاباید ازکسانی یاد نمود که درکار تأسیس مدارس جدید پیش‌قدم بودند ازجمله ارفع‌الدوله سفیرایران دردیارفرنگ که دبستانی بنام خود تأسیس کرد و عده‌ای شاگرد بطورمجانی شبانه‌روزی دراین‌مدرسه تربیت می‌شدند و حتی لباس وبعضی هزینه‌های دیگر آنها را شخصاً پرداخت می کرد.

میرزا حسن رشدیه با سرمایه شخصی یك مدرسه بهمین نام درطهران تأسیس

کرد . دولت هم یك باب مدرسه فلاحت افتتاح کـرد و وزارت امورخارجه نیز برای تربیت مأموران سیاسی خود به مساعی مشیرالدولـه وموتمن الملك مدرسه مخصوصی سیاسی ایجاد نمودکه جمعی از کسانیکه به مأموریت سیاسی خارج می‌رفتند دراین مدرسه تربیت می‌شدند.

تأسیس مدرسهٔ آلمانی درطهران

درعهد ناصری براثرایجاد مراوده وارتباط سیاسی میان ایران وآلمان، یك مدرسه آلمانی درطهران به سال ۱۳۲۶ هجری قمری در ساختمانی نوبنیاد تأسیس گردید. این مدرسه زیرنظرمعمار آلمانی بنام (اتوشولتس) ویکنفرمعمارایرانی باسم میرزا عبدالله خان قرارگرفت وچندنفرمعلمین آلمانی درآنجامشغول تعلیم شاگردان ایرانی شدندکه بقرارمعلوم سالانه هرکدام سه هزارتومان ازدولت آلمان ودوازده هزارتومان ازایران مواجب دریافت می کردند.

وسایل تحریر و نوشت‌افزار مکتب‌خانه‌ها

قلمدان ـ لوح ـ دوات ـ قلم‌نی ـ مرکب

وسایل تحریر ونوشتن درمکتب‌خانه‌ها وحتی بعدها درچند مدرسه عبارت بود از یك قلمدان که اکثراً جلدهای آن دارای نقش و نگارهای جالبی بود ، در داخل این قلمدان‌ها ، چند قلم ازچوب و نی وجود داشت که برای نوشتن بکار میرفت قسمت دیگر داخل قلمدان، یك دوات دردار کوچك‌بود که در آن مرکب می‌ریختند و این دوات‌ها لیقه‌ای داخل خود داشتند تا مرکب‌ها خشك نشوند . بچه‌های مکتب‌خانه مشق‌های خود را بـروی لوح کـه از سنگ ساخته شده بود می‌نوشتند ولوح‌سنگی را بدان‌جهت انتخاب می کردند که درمصرف کاغذ صرفه‌جوئی شده باشد، نوشتن بر روی لوح چنین بود دانش‌آموز مکتب‌خانه قلم نی را بداخل دوات مرکب فرومیبرد وبعد روی‌لوح مشق ویا درس‌خود رامینوشت، طبق رسم وقاعده هرجا که غلط و افتادگی پیدا میشد، دانش‌آموزآن قسمت را با زبان باصطلاح لیس می‌زد وپاك می‌نمود و وقتی هم که مشق ویا درس نوشته‌شده را به مکتب‌خانه‌دار نشان می‌دادآنرا باآب‌دهان ویاآب‌حوض پاك‌می‌نمود تا بار دیگر ازآن استفاده‌نماید.

مشق وخط نوشتن‌بر روی کاغذ بعد ازاینکه لوح ازمد افتادمعمول گردید. چنانکه در متون قدیمی و اشعار شعرای متقدم دیده می‌شودگویا اعیان وفرزندان بزرگان مملکت از لوح‌های ساخته وپرداخته شده ازنقره وفلزات کمیاب استفاده

میکردند بطوریکه شاعر میفرماید: پسری را پدر به مکتب داد ـ لوح سیمینش در کنار نهاد.

غیر از قلمدان، بعضی از شاگردها که توانائی تهیه قلم را نداشتند، دوات مرکب و قلم نی بطور جداگانه فراهم میکردند، معمولا دوات‌ها را از گل و این اواخر ازشیشه میساختند وطبق معمول وقتی مرکب مایع را درآن‌می‌ریختند در داخل آن لیقه‌ای از ابریشم ویا نخ قرارمی‌دادند که هم مایع مرکب‌برزمین‌نریزد وهم خشك نشود.

لله‌گی و لله‌ها

لله‌ها تربیت‌بزرگزاده‌گان را برعهده داشتند

در عهد و دوران ناصری گرفتن لله برای فرزندان بزرگان‌وبزرگ‌زاده‌گان ازلوازم حتمیه و اولیه بود، این‌لله‌ها رابرای تربیت ونگاهداری کودکان‌استخدام میکردند، البته در استخدام این افراد دقت‌کافی بعمل میآمد تا یك لله بدون داشتن شرایط کافی سرنوشت آینده بچه را بدست نگیرد، بعضی ازلله‌ها دارای مختصر سوادی هم بودند و میتوانستند ضمن تربیت بچه‌ها بـه‌آنها سواد نیز بیاموزند. بسیاری ازشاهزاده‌گان و رجال‌درباری عهد ناصری درخانه‌خود لله داشتند و آنها تربیت فرزندان خویش را باین‌گونه افراد میسپردنـد ازلله‌های مشهورعهد قاجار، میرزا رضا قلی‌خان هدایت معروف به (لله‌باشی) بودکـه در دربار ناصرالدینشاه نقش مؤثری داشت. وی ضمناً از نویسندگان ورزیده‌وباسواد عصر ناصری بود. رضاقلی‌خان‌هدایت کتاب روضة‌الصفا را تألیف‌نموده که یکی‌ازکتب‌معتبرتاریخی بشمار میرود.

در طهران عصر ناصری چگونه بیماران را درمان میکردند

حکیم‌باشی گری

مریضخانه دولتی

وضع طبابت و به‌اصطلاح امروز کار پزشکی در طهران وضعی خاص و ابتدائی داشت، در آن روزگاران جز تعدادی افراد که برای تحصیل علم طب و پزشکی به فرنگستان رفته و یا در مدرسه دارالفنون درس خوانده بودند ویا چند نفرمعدود از اطبای دیارفرنگ که‌به‌طهران آمده واینجا و آنجا ساکن‌بودند. طبیب تحصیل کرده وعالم و آگاه به رموزطب جدید ومدرن وجود نداشت وبیشتر اطبا و پزشکان سرشناس و معروف طهران در آن دوره همان حکیم‌باشی‌ها بودند که معلومات و آگاهی‌یشان از کتاب (تحفه حکیم مؤمن) و کتاب‌قانون وشفای بوعلی و (برابرالساعه) محمد زکریای رازی خارج نبود وهم‌چنین‌دواهائی‌هم که‌تجویز می‌کردند از روی مندرجات کتاب (مخزن‌الادویه) بود . مطلبی که ذکرش لازم می‌آید اعتقاد مردم به اطبای قدیم وحکیم‌باشی‌ها بود، چه ساکنان پایتخت بعضاً بعلت تبعیت از سنت‌ها و رسوم متداوله واعتقادات خاصه وپای‌بندبودن به‌برخی قیدها وقبول نداشتن‌اطبائی که‌از دیارفرنگ باز گشته‌بودند بیشتربه حکیم‌باشی‌ها مراجعه می‌کردند وآنها هم تجویزهائی می‌کردند ونسخه‌های مشتمل بریك‌رشته دواهای گیاهی نوشته بدست مریض‌ها می‌دادند.

در زمان فتحعلیشاه چند طبیب که مخصوص سفارت فرانسه وانگلیس بود درطهران کم وبیش برای ایرانیان تجویزهائی‌می کردند، یکی از این افراد (ماك نایل) پزشك‌معروف ومبرز انگلیسی‌بود که درنمایندگی‌سفارت انگلیس درطهران انجام وظیفه می کرد ولی همین شخص بعدها بعلت‌هوشیاری و زرنگی و آگاهی از احوالات مردم ایران بعنوان وزیرمختار دولت انگلیس در دربـار محمد شاه وبعداً ناصرالدینشاه فعالیت می‌نماید.

در دوران ناصری چندین طبیب‌خارجی درطهران‌بودند که کم‌وبیش طرف توجه طبقات ممتازه واعیان بودند و ازمیان‌این اطباء مشهورشان‌دکتر (طولوزان) و دیگری‌دکتر (فوریه) بود که هردونفر را ناصرالدینشاه‌باستخدام خود درآورده بـود و در واقع طبیب مخصوص دربـار بودند واتفاقاً دکتر فوریه‌کـه مـردی دقیق و کنجکاو و جستجوگـر بـود و در اوضاع و احوال زنـدگی مـردم کشور



معاینه حکیم‌باشی از یك‌بیمار

ما خصوصاً اخلاق و روحیات عمومی آنـان تحقیقات زیادی کرده که همه را در کتابی جمع آوری نموده وبعداً انتشار داده بود. پرداخت حق‌القدم (ویزیت) به طبیب کمتر مرسوم بود، وقتی یك طبیب یا حکیم‌باشی بـربالین مریض می آمد، اگرمریض می‌زد ومی‌مرد که خود شرمنده می‌شد و راهش‌را می گرفت و می‌رفت ولی اگرمعالجه سودمند واقع می گردید وحق‌المعالجه برایش می‌فرستادند واین حق‌العلاج‌ها غالباً جنسی وازقبیل‌یك قواره پارچه ازجنس‌برك وشال کرمانی بوده وهرگاه مریض خیلی اعیان وتوانگر بود برای اوشال کشمیری‌می‌فرستادند، البته بیشتر اعیان واشراف، طبیب مخصوصی برای‌خانواده خود داشتند که‌محل‌مراجعه تمام اهل خانه بود و آقای خانه هرچند یك‌بار پول و هدیه‌ای برای حکیم‌بـاشی ارسال می‌داشت.

اما در مطب‌ها، هیچ طبیبی حق‌المعاینه و یا ویزیت معینی‌نداشت و گاهی مریض‌ها پنجشاهی یا دهشاهی لای نسخه روزقبل می‌پیچیدند وبه طبیب می‌دادند ولی اصولا حکیم‌باشی‌ها نظری بـه پول نداشتند و از فقرا و مستمندان هم پولی مطالبه وقبول نمی کردند وبلکه‌گاهی وجه دستی هم بآنان داده و دواهـای مورد نیازشان را از کیسه فتوت واز داروخانه‌ای شخصی‌خود می‌دادند بعلاوه نشستن درمحکمه یا مطب برای‌گرفتن حق معاینه نبود بلکه منظورحلال کردن‌درآمدهای دیگر وخدمت‌به‌مردم ویا درحکم پرداخت‌زکات و وجوهی که‌ازاعیان وتوانگران می گرفتند بود.

حاج میرزا بابا افشار (حکیم باشی)

نخستین ایرانی که دراروپا تحصیل طب جدیدکرد

نخستین ایرانی که در خارج ازکشورایران به‌تحصیل طب جدید پرداخت میرزا بابای افشار (حکیم باشی) بود، اوکه فرزند یکی از افسران شاهزاده‌عباس میرزا نایب السلطنه بود باتفاق محصل دیگری بنام محمد کاظم پسر نقـاش باشی نایب‌السلطنه و ازطرف عباس میرزا درسال ۱۲۲۶ هجری قمری(۱۸۱۱ میلادی) به‌اروپا فرستاده میشوند .

عباس میرزاکه خود مرد روشنفکر وترقی خواهی بود برای ایجادتحولی در زمینه‌های مختلف قصـد آن داشت که عده‌ای‌را برای فراگـرفتن علوم جدید بهمراهی سفیری که به‌لندن فرستاده شد روانه انگلستان نماید ، چون انتخـاب و فرستادن سفیرایران‌به‌تأخیرافتاد، موقعیکه (سرهارفوردجونز) وزیر مختار انگلیس بسوی انگلستان بازمی‌گشت و درتبریز بنزد عباس میرزا رفت، چون دیدکه‌عباس میرزا شوق زیادی به‌فرستادن محصل به‌اروپا دارد متعهد شدکه دو نفرازجوانان ایرانی را باخود به‌لندن ببرد، این دونفرکه قبلا از طـرف عباس میرزا انتخـاب گردیده واز خانواده‌های محترم و سرشناس آذربایجان بودند بنابه‌سفارش نایب‌السلطنه همراه (سرهارفوردجونز) روانه لندن شدند .

حاجی میرزا بابا‌افشار مشغول فراگرفتن علم پزشکی گردید.اما اشکالی که درکار وی ومحصل دیگربوجودآمد این‌بودکه هیچیك ازآنها تحصیلی نکرده و

نوشتن وخواندن زبان‌فارسی را هم خوب نمیدانستند . محمدکاظم پس ازهیجده ماه تحصیل به‌بیماری سل مبتلا گردیده و فوت میشود ومیرزا بابا تاشش سال‌بعد هم درلندن‌بوده و به‌تحصیل خوددررشته پزشگی ادامه میدهد. میرزا بابا درخلال چندسال اقامت درلندن زبان انگلیسی را بخوبی فرا می‌گیرد .

حاجی میرزا بابا اولین طبیب ایرانی است که دراروپا به‌تکمیل تحصیلات خود توفیق یافته ودرسال ۱۲۳۵ قمری پس ازبازگشت به‌ایران حکیم باشی‌عباس میرزا نایب‌السلطنه ومحمد میرزا فرزند اومی‌شود .

او موقعیکه تدریجاً ترقی می‌کند وشهرتی بهم میزندکلمه حاجی را ازنام خویش حذف می‌کند ومعروف به‌میرزا بابای حکیم باشی می‌گردد .

(جیمزموریه)کاردارسفارت انگلیس درطهران که حاجی‌بابارا درلندن دیده و اورا شناخته بود درکتاب معروف خود بنام حاجی بابای اصفهانی ، نـام حاج بابای افشاررا موضوع این کتاب قرار داده ونسبت به‌ایرانیان اتهامات ناروا وارد کرده بود .

میرزابابای‌حکیم‌باشی پس ازمرگ عباس‌میرزا مدتی در طهران را طبابت می‌کندتااینکه درسال ۱۲۵۲ هجری قمری فوت می‌شود .

دکتر بگمز

بگمز ، یکی از پزشکان حاذقی بود از ارامنه اسلامبول که ازآنجا به‌ایران آمد و مسلمان شد ونام خود را محمدحسن گذاشت و در طهران شغل طبابت‌را پیشه خود ساخت .

در ذیقعده ۱۳۰۵ درسفرشاه به‌ییلاقات مازندران ازطرف ناصرالدینشاه به‌عمادالاطباء ملقب گردید . بگمز چندین سال جزء اطبای فرنگی دربار در سفرو حضر همراه شاه‌بود . وتخصص وی بیشترامراض زنانه بود .

بگمزضمناًباحاج‌میرزاعلیخان‌امین‌الدوله‌ارتباطزیاد داشته‌وطبیب‌خانوادگی او بوده است . بگمزهم‌چنین با اعتمادالسلطنه نیز مراوده و معاشرت داشت و با یکدیگر دوست وغالباً باهم بوده‌اند .

بگمز بااعتمادالسلطنه حضور شاه میرفته ولی درغیاب‌اوبرای‌ناصرالدینشاه

روزنامه میخوانده است .

اعتمادالسلطنه مدعی بود که بگمز ضمن کار پزشکی، پلیس مخفی نظمیه نیز بوده و راجع باین موضوع در یادداشتهای خود مینویسد : «۱۴ شعبان ۱۲۰۹ هجری: ازجمله ترقی‌کارهای پلیس‌های مخفی متعدد است که حالا اخبار مخفی میدهند، بهرحال غیراز انتظام‌السلطنه که رئیس پلیس است (کنت مونت‌فرت) هم همان پلیس‌های مخفی را دارد وبعلاوه جمعی ازاطباء را هم که بخانه‌هاجهت معالجه میروند مأمور کردند که اخبار بدهند از جمله یکی (بگمز) است که صبح اطاق‌امینه اقدس که به‌معالجه اومیرود آنچه شب‌رفقای اودستورالعمل‌میدهندبرضد مردم بیچاره می‌گوید . »

دوا ودوا فروشی

در روزگاران گذشته، داروخانه به‌مفهوم امروزی ابداً وجود نداشت و از داروهای اروپائی ابداً خبری نبود، بلکه بیشتر معالجات و درمان‌های پزشکی که توسط حکیم باشی‌ها صورت می گرفت بوسیله‌داروهای گیاهی انجام می گردید، مهمترین اینگونه گیاهان داروئی عبارت بودند از : گل گاوزبان ، گل بنفشه، گل ختمی، شیرخشت، پرسیاوش وغیره ، این گیاهان را پیرمردان از دهات و صحراها جمع آوری کرده و به‌طهران می آوردندو به‌دوافروش‌ها می‌فروختندودوا فروش‌های مخصوص‌در بازار و گذرگاهها با ترازووسنگ مثقالی به‌بیماران می‌فروختند. این دوا فروش‌ها یا خودشان شخصاً به‌مریض‌ها داروُها را تجویز کرده و می‌فروختند ویا اینکه از روی نسخه حکیم باشی‌ها دواهای مورد احتیاج را بانان می‌دادند.

اولین داروی خارجی که به‌ایران آمد «گنه‌گنه» بود که یك پزشك انگلیسی بنام کورمك برای عباس میرزا نایب‌السلطنه فرزند فتحعلیشاه وارد کرد که معالجه کننده تب نوبه‌بود. مرکز عمده واصلی دواهای ایرانی در سبزه‌میدان، سرچشمه وبازار پاقاپوق‌و چند محل دیگربود .

عطاری‌های سبزه میدان

عطاری‌های سبزه میدان که در آنها دوا می‌فروختند دو نوع بودند، عمده فروشی وخرده فروشی ، خرده فروشی‌ها بساط دوا فروشی را در کنار پیاده روها

پهن می کردند وعمده فروش‌ها مغازه‌ای بزرگ داشتند مثل حاج محمد جعفر که اورا استاد می گفتند . دراین اواخردوا فروش‌های سبزه میدان که قبلا دواها رادر کاغذ می‌پیچیدند برای دواها برچسب و اعلان تهیه کرده قوطی و جعبه وبسته و شیشه تهیه کردند و رویشان را باتصاویر ابتدائی مزین می‌نمودند، مثل حب دکتر راس، معجون جالینوس، معجون جلاجل، معجون ارسطو و غیره ...

ساخت دارو درایران

ساختن داروهای شیمیائی‌مدرن درایران‌ازمدرسه (دارالفنون) آغاز گردید.



دارو فروش دارالخلافه‌ناصری داروهای گیاهی را به‌مشتری میفروشد

غیرازعلوم مختلف که در این مدرسه بزرگ تدریس می‌شد، رشته‌های پزشکی و داروسازی هم در آن تدریس می‌کردند که استادان آنهارا پروفسورها و کارشناسان اروپائی تشکیل می‌دادند . برای رشته داروسازی دکتر(فوکتی) داروساز اطریشی استخدام شد، او یك بار برای خرید لوازم آزمایشگاهی درسال ۱۲۷۴ به‌اروپا رفت ودرسال ۱۲۷۵ بازگشت نمود و اولین لابراتور شیمی را در ایران تأسیس کرد. وی تاسال۱۲۷۸ درایران مشغول تدریس بود ودراین‌سال یکی‌ازشاگردانش در دارالفنون بنام میرزاکاظم محلاتی که در همین سال ازفرنگ مراجعت کرده بود بجای وی مشغول‌کار شد وتاسال ۱۳۱۳ هجری که فوت شد باین شغل اشتغال داشت .

پس از وی مسیو (روکه‌بون) بامعرفی دکتر تولوزان پزشك ناصرالدینشاه استخدام شد وبالاخره (شورین) آلمانی جهت تدریس درآموزشگاه داروسازی استخدام شده داروخانه‌ای بهمین نام درخیابان ناصریه دایر کرد.

داروخانه شورین

بهر تقدیر داروخانه شورین نخستین داروخانه‌ای بود که دواهای فرنگی می‌فروخت. مشتریان‌این داروخانه منحصربودند به‌اروپائیان مقیم طهران‌واعضای سفارتخانه‌ها وکمترکسی از مردم عادی بآن مراجعه می‌کردند . اما از ایرانیان خودمانی که به‌این داروخانه می‌رفتند بخاطر تعصب خاص فقط برای مسخره‌گی و لودگی ودست انداختن دکترشورین می‌رفتند وبرای تحقیر دواهای فرنگی کارهای عجیب وغریب وتوهین‌آمیز می‌کردند. بهرحال این تنهاکاسب فرنگی بودکه توانسته بود بااین احوال ومشکلات مقاومت‌کرده مغازه‌اش را برپا نگاه دارد، اما تدریجاًکار وباردارو‌خانه شورین بهترشده دراندك زمانی چنان معروف وشهرت یافت‌که از جمله سرشناس‌ترین مؤسسات درآمد. پس ازچندی(مولیون) فرانسوی جهت‌تدریس دردارالفنون استخدام‌گردید و داروخانه‌ای‌هم بنام‌خودش تأسیس‌کرد وبعد ازچند سال عده‌ای ازداروسازان تحصیل‌کرده خارجه ازجمله دکتر پاپازیان ازترکیه،گارنیك ازترکیه و پطروسیان ازکشور سوئیس بایران

آمدند وداروخانه‌هائی تأسیس نمودند . طولی نکشید که این داروسازان احترام وارزش فوق‌العاده‌ای درمیان مردم طهران بهم رسانیده وضمناً سود سرشاری هم عایدشان گردید . درهمین زمان داروهای‌مفرد ومرکب که‌معمول‌اطباءسایرکشورها بود بادستور تهیه وراه بکاربردن‌آنها درکتابی به‌قطع بـزرگ توسط میرزا علی اکبر خان حکیم باشی نـاظم‌الاطبا در سال ۱۳۱۷ هجـری در عهد مظفرالدینشاه بچاپ رسید .

شروع طب جدید

نخستین مریضخانه‌ای که‌درطهران‌قدیم دایرگردید وبیماران‌را بستری کرد، بیمارستان دولتی بودکه درسال ۱۲۹۰ هجری قمری درخیابان سپه امروز تأسیس گردید. حالیه این مریضخانه بیمارستان سینا خوانده می‌شود .

ناصرالدینشاه دریکی از سفرهای خود به‌فرنگستان ضمن بازدید توجه وی به‌چنین تأسیساتی جلـب شد او پس از بازگشت از این سفر دستـور ایجاد یك مریضخانه مجهزراصادر کردواین‌وظیفه مهم‌را به‌عهده ناظم‌الاطبا،طبیب‌مخصوص خود واگذار کرد .

ناظم‌الاطبا پس از جستجوی زیاد محلـی را نزدیك چهار راه حسن‌آبـاد انتخاب نموده و آن را به‌بیمـارستان اختصـاص داد و نامش را هم مریضخانه دولتی نهاد .

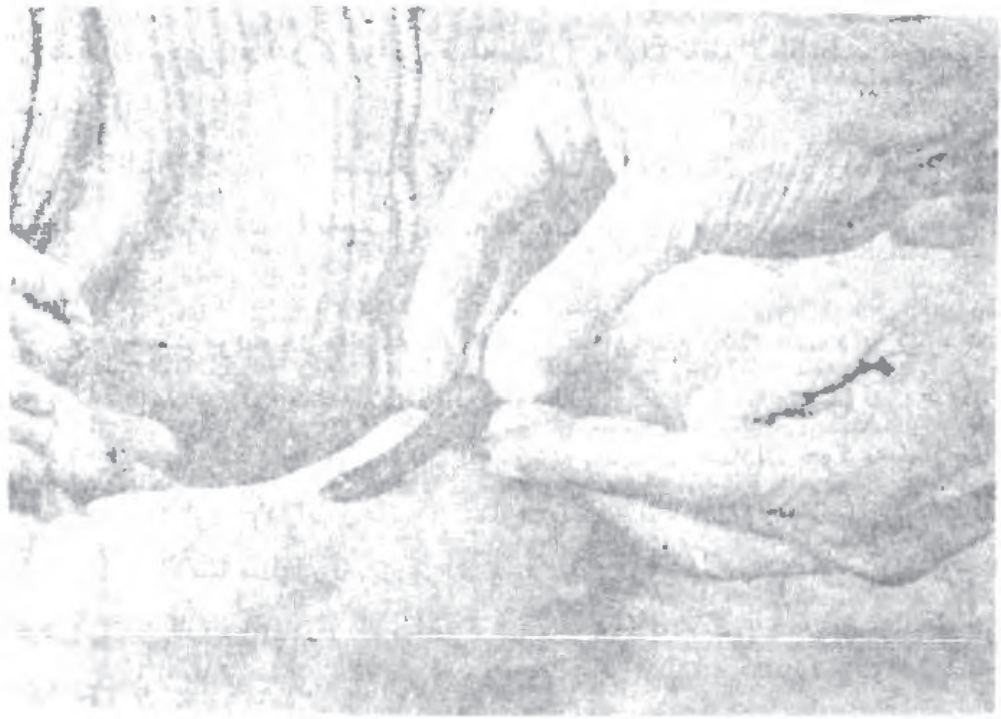
درهمین موقع در مدرسه دارالفنون شعبه‌ای بنام رشته طب دایرگـردید و مقررشد، دانشجویان رشته طب ازنظرآموزشی از مریضخانه دولتی بهره‌گیرند ، چنانکه هفته‌ای چند بار دانشجویان این رشته به‌همراه استادان خود به‌بیمارستان دولتی‌مراجعه‌کرده ودراطاق‌هائیکه بیماران‌بستری بودندآموزش عملی‌می‌دیدند.

ناظم الاطبا سالها ریاست مریضخانه دولتی را بعهده‌داشت وپس از اوچند نفردیگر این‌کاررا عهده‌دار گردیدند . درسال ۱۳۱۹ شمسی نام‌مریضخانه دولتی به‌بیمارستان سینا تغییر کرد .

زالواندازی

یکی دیگر ازکارهای طبی در طهران زالواندازی بود ، دوران بازار زالو فروشی‌بارونق گرفتن بازار کهنه‌فروش‌ها درطهران شروع گشت واین موقعی بود که دوره‌گردهای دارالخلافه‌کار و بارشان بهتر می‌شد و مثل هـر دست فروشی می‌خواستند برای خود صاحب موقع ووضع خوبی‌بشوند .

زالواندازی سالی یك‌بار نبود و بعضی افراد بودندکه بی‌جهت حتی پنج شش باردرسال زالومی‌انداختند وبرخی ازپدرومادرها هم بچه‌های خود را وادار می‌کردندکه زالو بیاندازند . اکثر مشتریهای زالواندازها دخترها و پسرهای نو رسیده بودند.مثلا آنهائی‌که صورتشان‌جوش می‌زد ویادرجاهای گوناگون‌بدنشان (کورك) در می‌آمد و چرك جمع می‌شد ، در چنین وضعی نزد زالـو فروشهـا می‌رفتند وزالو فروش هم تعدادی زالو روی قسمت‌های مورد نیـاز می‌انداخت



زالوانداز در حال انجام وظیفه

وزالوها هم خون را می‌مکیدند ووقتی ازخون اشباع می‌شدند ورم کرده وبروی زمین می‌افتادند .

قیمت زالو ارزان بود ومعمولا زالوفروش‌ها، یك عده‌دوره گردهایی‌بودند که درکیسه و یا پارچه‌ای که به‌کمرشان می‌آویختند تعدادی زالو باخود حمل می‌نمودند و درخیابان وکوچه فریاد می کردند آی، زالو، زالو،نرخ زالو از دو سه‌ریال تجاوز نمی کرد .

اما عقیده ونظراکثر مردم درشصت سال پیش براین بودکه زالو اندازی برای سلامت انسان ضروری است وامروز هم‌کم وبیش زالو اندازی طرفداران زیادی دارد واغلب این افراد دربازار مولوی که مرکز تعدادی زالو فروش است به‌این اشخاص مراجعه می‌نمایند .

کحالی و طبیب مرده زنده کن

شغل کحالی یا چشم‌پزشکی (باصطلاح امروز) یکی از شغل های بعضی از افراد دارالخلافه بود و این فن از کار حکیم باشی گری مجزی بود . کحال‌ها در کیسه‌های مخصوص چرمی دواهائی داشتند که باانگشت سبابه مقداری از آن را درچشم مبتلاومریض چشم درد گرفته می‌ریختند و میل زدن و آب گرفتن چشم را نیزبرعهده داشتند . در میل زدن چشم جماعت معروف به(قینری)ها خیلی زبردست بودند . اینها آب چشم را نمی‌گرفتند بلکه آن را از پشت بپائین می‌غلطانیدند و چشم را می‌بستند و بعد از بازکردن صدی نود عمل کامل بود کحال‌های طهران قدیم اکثراً اهل‌ساوه بودند وتراخم را هم‌بادواهای مخصوص معالجه می کردند واگرپلك چشم خیلی کلفت شده بود و حاجت به‌عمل داشت با حب‌قند آن‌را می‌تراشیدند ومرهم می گذاشتند .

حاج میرزا خلیل طبیب

داستان طبیب مرده زنده کن

حاج میرزا خلیل طبیب طهرانی (جد مدیر روزنامه اقدام) علاوه براینکه

طبیب معروفی درطهران‌قدیم بشمار میرفت مردخوش محضر وشوخ‌وخوشمزه‌ای بود. اویك (دارالشفاء) وباصطلاح امروز کلینیك داشت که مریض‌ها را در آنجا معالجه و مداوا می‌کرد. حاجی میرزا خلیل رفیقی داشت که یك روز تصمیم گرفته بود که باطبیب معروف طهرانی شوخی نماید، او به‌حاجی می‌گفت: شما اطباء هیچ‌کاری نمی‌کنید و بی جهت خلق‌الله را در اطاق انتظار عزرائیل نگاه می‌دارید. تشخیص شما به‌گرفتن نبض و دیدن زبان مریض است، اگر بیمار از درد احشاء ومعده بنالد، گاهی یك دستی برشکم او می‌گذارید، از این آزمایش‌ها که مسلماً چیزی نمی‌فهمید و بعد می‌روید سر وقت حرفهای مریض، آخر اخلاق بیماران که یك جور نیست، یکی به‌تصور اینکه اگر درد را یك ذره قلمداد کند و دیگری برعکس تصور نماید که اگر مرض و درد خود راآنطور که هست برای شما بگوید شما او را مریض کهنه تصور می‌کنید ... پس این تشخیص‌ها و دواهای شما یك پول سیاه ارزش‌ندارد، مریض اگر مزاجش قوی باشد مرض را دفع می‌کند و اگر ضعیف باشد مرض مستولی می‌گردد و او را می‌کشد. اما آنها که شفا یافته‌اند وزبان دارند باعث‌شهرت شمامی‌شوند. امامرده‌ها که‌دیگردستشان ازدامن خاك کوتاه استوبرنیاید زکشتگان آواز...

صحبت که اینجا رسید دو نفر حمال یك تابوت راکه در آن جنازه‌ای گذاشته بودند ازخارج آوردند و درمقابل دارالشفاء گذاشتند که وقتی نماز گزار می‌آید برآن نماز گذارد و بعد ببرند تا دفنش کنند. ورود این جنازه که خود از کرامات طبیب طهرانی بود! موضوع تازه‌ای بدست رفیق حکیم باشی‌داد وگفت اگرراست می‌گوئید ودواهای شما اثردارد باید مرده را هم بتوانید زنده کنید. از سایرین می‌گذرم شما خودت اگر توانستی این مرده را زنده کنی من به‌مراتب طبابت و دانش تو ایمان می‌آورم. آنقدر با شوخی و مزاح اصرارکرد تاحاجی میرزا خلیل را سرتابوت مرده بردودست مرده را از تابوت بیرون‌آورده بدست حکیم‌باشی‌داد حکیم‌باشی نبض مرده را امتحان کردمثل‌اینکه ضربان خیلی‌خفیفی درآن احساس نمود وبیشترتوجه‌کرد. رفیق هم رفت وازحجره حکیم باشی آینه‌ای آورد وروی بینی مرده گذاشت وپس ازچند لحظه زنگار مختصری روی آینه گرفته بود. موضوع قابل توجه شد، حاج میرزا خلیل تنقیه‌ای نوشت،عطار

دارالشفاء نسخه پیچید وتنقیه‌چی آمد ومشغول کار شد . دراین هنگام شوخی‌رفیق جدی شد ده پانزده دقیقه‌ای گذشت نبض مرده دقیقه به‌دقیقه قوت گرفت‌وبالاخره برخاست ونشست و کفن را بخود پیچید وبه‌پای آبریزگاه شتافت وقتی بازگشت حکیم‌زاده ازاو تحقیق کرده معلوم گردید عمله غریبی بوده وشب گذشته غذای بسیار سنگینی‌خورده وخوابیده است دیگر ازجائی خبری ندارد که چه بسرش آمده است. یکی‌را فرستادند ازبازاربرای عمله لباس‌خریده‌آوردند وبپوشیده و دنبال‌کار خودرفت براثراین شوخی ونتیجه‌ای که ازآن حاصل شده بود از فردا صبح میرزاخلیل به‌طبیب مرده‌زنده‌کن معروف گردید ومراجعه مردم‌وبیماران‌به‌او بقدری زیاد شدکه اسباب زحمتش گردید .

ماجرای عیادت یك حکیم‌باشی در دارالخلافه ناصری

از یك بیمار و حوادث شنیدنی و خواندنی جالب

از کلاشی ابن‌الوقت‌های مرده ریگ خوار (!)

در این فصل از کتاب داستان جالب و شیرین و در عین حال فوق العاده غم انگیزی میآوریم از وضع یك بیمار نگون بخت سرشناس و آمدن یك حکیم‌باشی بر بالین وی و اظهار نظر بستگان بیمار و چگونگی اعتقادات و خرافات معموله آن زمان و بالاخره سوق دادن بیمار بسوی مرگ و ماجراهائی که پس از مرگ او اتفاق میافتد که هر کدام روشنگر روحیه افراد یك خانواده و وابستگان میت و ابن‌الوقتی کسانی که از این پیش آمد تأسف انگیز سود و نفعی میجویند. قسمت‌هائی از این فصل از «حالت» نوشته ملك‌الکتاب فراهانی پدر دانشمند فقید خان ملك ساسانی اقتباس شده است.»

***

اگر در این روز و روزگار شخصی رنجور و بیمارشد برای درمان خودبه مقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش، از هر گروه، جمعی به‌گرد خود جمع آورد وناخوشی خویش با آنان درمیان میگذارد.

اول حکیم‌باشی ایرانی حاضر گردد و در چهره مریض نگاه میکند وبعداز

آن نبض او گیرد و زبانش ببیند و آنگاه سری تکان دهد و بعد به کسان بیمار تغیر کند که: ـ چرا دیر مرا خبردار کردید؟ زودتر از این کاش مرا میاوردید! آنوقت یك اسم من در آوردی برروی بیماری مریض گذارد ویك صفحه مطول کاغذ کـه امروز نسخه‌اش گویند بردارد، و ازسفیدی ماست تا سیاهی ذغال برروی آن قلمی گرداند و آنگاه مؤکداً توصیه می کند که :

ـ همه عطاری‌ها دوای خوب ندارند ، در محله پامنار حاجی کلبعلی عطار دواشناس خداشناس است واز قول من باو بگوئید که حکیم‌باشی این‌دوا را تجویز فرموده وما را ایشان نزد شما فرستاده است.(!)

باری‌دوا را می‌آورند ومیجوشانند وقدحی بزرگ پرمیشود، کسان مریض با اینکه بعقل ناقص خود میبینند اینقدر در مزاج سالم وصحیح تحلیل نمیرود چه رسد به مزاج ناخوش علیل ، معهذا اینکه حکیم فرموده و مبادا دوا حـرام شود جماعتی پهلوی مریض نگون‌بخت ازدحام کنند و هرکـدام به زبـانی اصرار و ابرام‌به خوردن تمام آن دوانمایند. واگرفرضاً کسان بیمار فرنگی‌مآب وباصطلاح غرب‌زده‌بودند و رجوع به‌طبیب فرنگی‌نمودند، دکترصاحب وارد میشد، عینکی برچشم وسیگاری‌به دهان و تعلیمی در دست و کلاهی به دست دیگردارد. برسر صندلی نشسته نیچه ازکیف در میآورد و به پهلوی بیمار میگذارد و قدری‌گوش فرا میدهد که یعنی مثلا همه امعاء و احشاء او را ازاین نیچه دیدم. آنوقت‌با ژست مخصوص کتابچه‌کوچك خود را میگشاید و به چیزهای حار و مسکرات معالجه مینماید وچشم ازمرض بیمار میشوید، و درتقویت معده او میکوشد.

در این میان پیغامهاست کـه ازاطراف میآید و هر ساعت بروحشت بیمار بیچاره افزوده میشود.

زالوفروش می گوید:

ـ این پیر جهاندیده بسی سرد وگـرم روزگار چشیده‌ام و البته صد هزار بیمار دیده وشنیده‌ام، این ناخوشی از احتراق خون است و بـاید حداقل سیصد زالو انداخت وکارش را ساخت .(!)

شکسته‌بند همسایه به‌گیس سفید و دایه پیغام میدهد!

ـ خدمت سرکار خان ازقول ما عرض کنید که خاطرت هست وقتی‌به زمین

خوردی اعتنائی نکردی، ازآنوقت‌آن صدمه به زیرجلد ماند وقانقاریا ترا بـاین روزنشاند والان دنده ازجا درآمده را بایـد جا انداخت ومومیائی و زفت بایـد ساخت و بعدازآن به معالجه پرداخت.

سلیمان عزیمه خوان خبردار می‌شودکه فلانی بیمار است بیك‌بهانه درخانه میآید وپیغام میدهدکه :

ـ اگرچه نطلبیده درخانه‌خدا هم نمی‌رود، خاصه امثال ماکه‌اگرهم‌بطلبند، هم همه جا نمیرویم ولی چون از قدیم پدرانمان به‌این سلسله اخلاص داشته‌انـد بدین واسطه لازم است عرض کنم که ناخوشی حضرت‌آقا محتاج به حکیم و دوا نیست، صدمه‌ای‌به جن وپری رسانیده وهمان صدمه‌او را به‌این رنجوری کشانیده باید او را درطاس‌نشاند وعزیمه خواند وحرزعه وتعویذ نمود ویکباره ازاین‌رنج وبلاآسوده نمود ...

همینکه بیمار بدحال شد ولحظه به لحظه روحیه‌اش خراب‌تر گردید لشکر ملك‌الموت از اطراف به خیال افتند ومانند پروانه به دور شمع جمع‌آیند، اولا جمعی‌ببهانه‌ثلث با ده دوازده نفرآدم‌کوتاه وبلندبرای عیادت بیمارتشریف‌میآورند خبر به بیمار میدهندکه حضرات برای احوال‌پرسی آمده‌اند.

بیمار بیچاره یکباره دست ازجان میشوید و به یکی ازپسرها میگوید:

ـ خدمت‌آقایان عرض کن، بفرمائید، بسم‌الله.

این پسر همینکه دم در خدمت حضرات رسید و پیغام پدر بازگفت، آنها همه یك‌زبان میگویند:

ـ ما نفهمیدیم ایشان وصیت‌کرده یا نکرده است ، ازآن میترسیم غریبه‌ها همه را یکجا ببرند وحق ما راکه از یاران قدیم‌آقا هستیم بخورند. شما در جزو ازروی سنت و کتاب قدری با اوسئوال وجواب‌فرمائید و راه را به او نشان دهید بلکه‌وصیت‌معنی ومفهوم پیدا کند.

آنگاه میفرمایند: ـ چشم اطاعت میشود و بعد عصازنان با هزار طمطراق وارد اطاق بیمار میگردنـد و بعد از ادای تعارفات معمولـه عنوان مطلب‌کنند و آنکسی که درجلو نشسته است‌گوید:

ـ اگـرچه بحمدالله حال سرکار خوب است و سالها زندگی خواهید کرد

ولذتها خواهیدبرد ولی درعمل وصیت همه‌جا تأکید شده‌که به تقریر وگفتار در نمی‌آید ونوع انس را وصیت باید و وصیت از شرایط زندگی است (!) دراین بین یکی از واردین بصدای بلند میگوید: بله وصیت مبارك است وخاصه اسباب طول عمر میباشد، مکرر تجربه‌کرده‌ایم.

بیچاره بیمار مادر مرده بهت‌زده نگـاه میکند وگاه‌گاه‌آهی از دل سوزان بیرون میکشد، بالاخره به هزار اصرار میگوید:

ـ من وصیت‌کرده‌ام، همه‌آسوده باشند و هرساعت دلم را نخراشند.

بعدآنکه جلودار واردین‌است میگوید‌که: درفقره‌آن جوان‌دم درمیخواهم به بیمار یك‌گوشه بزنم و محرمانه سئوالی بکنم، شما هم ملتفت اوضاع باشید، بعد سربه‌گوش بیمار پریشان وآشفته‌حال میگذارد وآهسته میگوید:

ـ انار میل داری؟

بیمار میگوید:

ـ آری

بعد میگوید

ـ ناخوشی سرکارگویا ازغلبه صفرا ست.

ـ بلی همینطور است، جواب میشنوند.

قدری انار خوب برای بنده از (کن) فرستاده‌اند و من بـه جهت شما نزد میرزا کلبعلی‌خان داده‌ام.

بیمار میگوید: ـ اختیار با سرکار است ...

در این هنگام حضرات از اطاق بیرون میروند وناگهان سروکله‌صیغه بیمار پیدا میشود و خود را بشتاب به یکی ازبیرون روندگان میرساند ومی‌گوید:

ـ به‌آقا عرض کنید، من یك لچك به‌سر بیشتر نیستم ونمیدانم در این‌خانه چطور بایستم ویك‌گوشت ولنجه (طفل‌نوزاد) دارم، امروزاینجافردا بازارقیامت دامنت را میگیرم، این گردن کلفت‌ها چیزی برای من نمی‌گذارند (!)

در این وقت آشنای دیگراز در و همسایه‌میآید و می‌گوید! ـ درفقره میرزا کلبعلی‌خان‌صحبت‌می‌داشتند گفتند «برای‌اوهم حقی‌گذاشته‌اید یا خیر؟»بیمار گفت «بالسویه» می‌گوید ، مشارالیه آدم امین و درستکاری است و اگـر او وصی شما

باشد بهتر از سایرین است. گفت : بلی «چنین است» می‌فرماید . پس اذن دهید صیغه و صایت به اسم او خوانده شود و او را وصی کنم ، بیمار گفت : «اختیار با سرکار است . این یکی از همان عساکر ملك‌الموت بود که آمد و گفت و شنید و رفت!

در همین گیرودار رقعه‌ای ازجانب مرده‌شور باشی می‌رسد که نوشته بود :

«بقراریکه‌می گویند، اولا شما خیال‌دارید آقا را درخانه‌بشوئید، مرده‌شوی‌خانه اداره من است واین کار ازجانب‌دیوان‌خانه قدغن‌است. ثانیاً شنیده‌ام برای شستن آقا، کربلائی حمدالله را خبر کردید وحال آنکه این محله بـه آن مرد دور است و این محله سپرده به مشهدی عبدالغفور مرده‌شوی است، ما هم هریك رسم وقانونی داریم، البته خودتان اهل دیوانخانه‌اید و همه رسومات رامیدانید».

کاغذ به این تفصیل را خانه‌شاگرد به عجله نفهمیده میآورد و بدست بیمار نگون‌بخت می‌دهد ! بیمار هم می گیرد ومی‌خواند آب در دیده می‌گرداند و یك باره دل به‌مرگ می‌بندد و بیچاره ازشدت کج‌خلقی می‌خندد ، همه از این خنده رنجورخوشوقت ومسرور می‌شوند ومی گویند که :

ـ بحمدالله، آقا بهترشده که می‌خندد...

بعد ازساعتی چندکه می‌ماند، اشك حسرت از دیده میچکاند ومی گوید:

ـ دیدی چطور بیرحم‌ها به هیچ‌وپوچ ما را کشتند ویك آدم منصف بـه داد ما نرسیدومرض‌ما را نفهمید،همه‌فکر کلاشی وبردن سود ونفع هستند لعنتی‌ها...

***

بالاخره بیمار دستی‌دستی باصطلاح زهره‌ترك‌می‌شود ومیمیرد وبعدازفوت پدر، پسر کوچکتر فوراً میفرستد دنبال کلانتر و رئیس دیوانخانه که:

ـ آقا داداشم بخیال اینکه هرچه مال‌صغیر و کبیر است‌بخورد وهمه اثاث‌البیت را ببرد در اطاق‌ها را مهر کرده و دور نیست تا بحال هم چیزی برده‌باشد، شما هم زود تشریف بیاورید وبالای مهر اومهری گذارید وتمام اموال رابسپارید، کلانتر و رئیس دیوانخانه با هزار فیس و افاده و طمطراق تشریف می‌آورنـد و

اطاق‌ها را مهرمی‌گذارند، و از یك طرف چند طلبکار میآیند و درگوشه‌می‌نشینند وهرکس را می‌بینند زمزمه می‌نمایند :

ـ اینها گویـا انسان نیستند، مال چـه‌کسی را درش مهر می‌گذارند ، خدا نیامرزد مال‌ما راگرفت وبرای خود اسباب ساخت وحال مارابه زحمت ومرارت انداخت، هزاربار گفتند با درآجری معامله مکن، نشنیدیم ودیدیم آنچه دیدیم.

و ازطرف دیگرچون پسرها هریك معتمدی خاص به یك‌آدم امین‌اخلاص دارند وخود را جزء مریدان او میشمارند. یکی از متعه‌ها که در زمان حیات میت ذلت داشت بآن دیگری که عزت داشت بنای غرولند را می‌گذارد که :

ـ خدا خواست ما را از زنـدان بیرون بیاورد، مـا در اینجا مثل جذامی بودیم الحمدالله ازفیس وفروس مردم خلاص شدیم، حالا هم باز افاده رابرزمین نگذاشته‌اند به خیالشان من زبان ندارم، خیر، سهو کردید، چهل و چهارگـز زبان دارم، پدرآدم‌را درمی‌آورم جدش راکف‌دستش می گذارم، شکر خدا که‌اجاقت کوراست اگر نه چه‌آتش‌ها می‌سوزاندی وچه‌اسب‌ها میدواندی، حالاکه مرده، پشت‌سر مرده حرف بد نمی‌شود زد، ولی گوربه‌گور بیفتدکـه رذل‌پرست بود و هرکس و ناکس را برما مسلط می کـرد ...

اما زن خانم خانه، اگر فی‌الجمله جوان باشد ، رندان از اطراف‌گوشه و کنایه زنند و در همان چند روز خواستگاری کنند و او هم خواهدگفت :

ـ من بعد ازآقا مرد در دنیا نمی‌بینم. ولی واسطه‌ها اصرار مینمایندکـه : خانم‌جان، موضوع منحصر به شما نیست ، مرحوم‌آقـا هرگز راضی نیست شما خانه بنشینید ومردم دنبالتان حرف‌بزنند ومالتان را زیرپاکنند و زیردست عروس و داماد بسربرید. بعد خانم قدری اشك میریزدکه:

ـ خاله‌گلنار، چرا دست ازسرم برنمیدارید، چرا مرابحال‌خودنمی‌گذاری میدانم بیشتر این حرف‌ها را راست می‌گوئی وخیریت مرا میجوئی ، اما شوهر دوباره برای‌آدم شوهر نمی‌شود، جفت وصلهٔ ناهمرنگ است . جز فکر خوردن مال‌آدم خیال دیگری ندارند .

بالاخره خاله‌گلنار بعد ازسئوال وجواب بسیار خانم‌را راضی می‌کند وبه شوهر مناسبی میدهد و اما احوال پسرها، اگرصاحب جمال نباشند با اندك‌زمانی

تمام اسباب و اموال را تلف خواهند کرد، واگر پسرصاحب جمال باشد به خیال مناصب جلیل افتد و ازمتروکات خانه میفروشد و درپی تحصیل ملزومات نوکری می کوشد و به اندك اشاره‌ای ازطرف او، رئیس هـر اداره، نوکری او را قبول وبه نوکری مخصوص مشغول می‌شود و به قلیل‌زمان از دادن سیم سفید به‌مراتب بزرگ خواهد رسید و دارای مناصب و مواجب خواهدگردید.

گورستانهای دارالخلافه ناصری

درطهران‌قدیم، یعنی محدوده پایتخت چندین گورستان وجود داشت که مردم، مرده‌های خودرا برای کفن ودفن بآنجا می‌بردند واین گورستانها که داخل شهر بودند عبارت بودند از گورستان میدان حسن آباد که درمحل اداره آتش‌نشانی کنونی قرارداشت وشاید درآن وقت‌ها نزدیکترین گورستان پایتخت به محلات مرکزی بود، گورستان حسن آباد علاوه براینکه‌اختصاص به دفن مردگان‌داشت، تقریباً گردشگاهی‌هم برای بعضی از مردم وخانواده‌هائی که حول وحوش این محل می‌زیستند بود. وشب‌های جمعه بسیاری ازافراد خانواده‌ها برای فاتحه اهل قبور واجرای یك دستور شرعی که رفتن به قبرستانهارا برای مسلمانان بمنظور توجه به‌آخرت وروزحساب وکتاب تأکید می‌نمود باین محل می‌رفتند ومدتهابه دعا خوانی وفاتحه خوانی واحتمالاگردش وتفریح می‌پرداختند.

یکی دیگر ازقبرستانهای‌طهران درآن زمان قبرستان آب‌انبار قاسم‌خان‌در بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم وقبرستان (سرقبرآقا) بود، قبرستان اخیر که در جنوب‌طهران‌ونزدیك میدان محمدیه‌قرارداشت مخصوص دفن‌میت‌های آن‌اطراف یعنی جنوب طهران بود. علاوه براین قبرستانها چند قبرستان خصوصی، چون قبرستان ظهیرالدوله در شمیران قبرستانهای حضرت عبدالعظیم (امامزاده عبدالله وابن‌بابویه) وچند قبرستان دیگر درشرق وغرب طهران وجود داشتند.

اما وسیله حمل جنازه‌ها از محلات‌طهران به وسیله‌کالسکه‌های مخصوصی صورت می‌گرفت واین‌کالسکه‌ها که سیاه رنگ بودند پس‌ازآنکه مدتی جنازه به



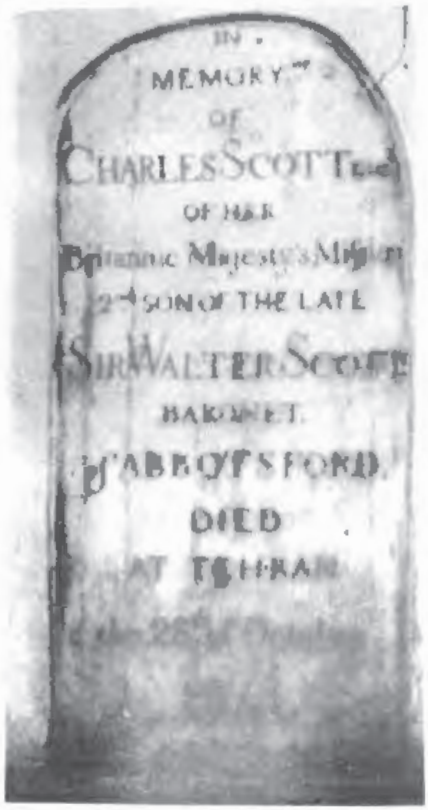
قبرستان ارامنه نزدیك طهران

وسیله اهل محل بر روی تابوت باجماعت تشییع کنندگان بـرروی دوش مـردم گردانده می‌شد. به‌کالسکه انتقال پیدا می‌کـرد ومعمولا درداخل کالسکه ونـزد میت قاری سرگرم قرائت وتلقین می‌شد تاموقعیکه‌کالسکه بـه قبرستان می‌رسید و آن وقت مراسم کفن ودفن آن انجام می‌گردید.

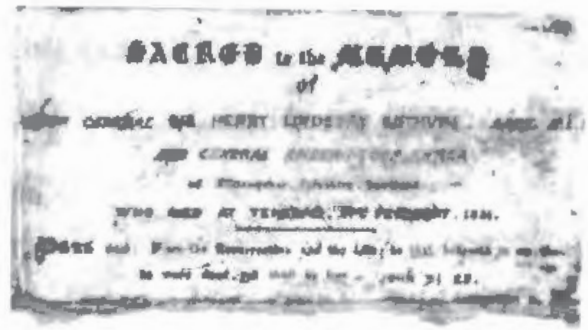
هادی مرده شور

از مرده شوی‌های معروف‌طهـران، مرحوم ملاهادی مرده شوی بود، آن مرحوم مردی شوخ‌طبع وزنـده دل واهل طنزبود وسالهابود که باین کار اشتغال داشت. هادی ریشی بلند داشت وعـرق‌چینی بسرمی‌گذاشت وبقراریکه معمرین نقل می‌کنند چون درآن هنگام‌جمعیت‌طهران کم بود وکاروبار مرده‌شوی‌هابعلت کمی مرده رونقی‌نـداشت غالباً این حضرات بیکاربودند وجلودر مرده‌شویخانـه می‌نشستند وگل می‌گفتند وگل می‌شنیدند. می‌گویند یك روز که بیکاری خیلی‌ملا

هادی‌را ناراحت کرده بـود درحالیکه اشاره بـه مردمی می کرد که ازبرابر مرده شویخانه می گذشتند بهمکارش می گوید، ببین رفیق ، اینهارا می‌بینی؟ اینها همه مشتریهای ماهستند که دارند راست راست راه می‌روند وما اینجا بیکار نشسته‌ایم وآنهارا نگاه می کنیم!







گوشه‌ای از گورستان ارامنه طهران

وضع حمام در دارالخلافه عهد ناصری

سربینه‌حمام ـ خزینه ـ کیسه‌کشی ومشت مال

بوق حمام

حمام‌های‌طهران قدیم درعصری که ماازآن سخن می گوئیم، فاقد دوش‌بود وعموماً خزینه‌دار بودند وکیفیت ساختمان‌آنها به سه قسمت تقسیم می‌شدند: اول قسمت راهرو ورودی بود که حتماًپانزده تابیست پله داشت که به سربینه‌می‌رسید.

دوم، سربینه ورخت کن سرپوشیده که محوطه‌ای وسیع بـود و این محلی بود برای کندن یاپوشیدن لباس وبستن وافکندن لنگ حمام وآماده شدن بـرای داخل شدن ویاخارج گردیدن ازحمام وگرمخانه...

سوم، گرمخانه که محل استحمام وشستشو بشمار می‌رفت. هرحمام سردر وکتیبه جالبی داشت که تصاویرمختلفی برروی‌آن منقوش بود، مثل عکس‌شیر و خورشید باانوارآن ویاصحنه جنگ رستم وسهراب نبرد رستم واسفندیار روئین تن ویا مناظردیگری ازستیزپهلوانان نامی شاهنامه بااکوان دیو.

سربینه حمام‌ها حوض نسبتاً متوسطی داشت که شخصی که استحمام‌میکرد ابتدا پاهای خودرا در آن می‌شست وتطهیرمی کرد وبعد به روی صفه سربینه کـه پوشش آن لنگ یاقطیفه سوزنـی بود می‌نشست وآنگاه سربینه‌دارلنگـی‌را کـه اصطلاحاً خشك می گفتند بـرروی دوش او مـی‌افکنـد ویك لنگ هـم بسرش



داخل یك حمام

می‌بست. البته این هنگامی بود که شخص استحمام کرده وقصد خروج ازحمام‌را داشت. سقف سربینه معمولا طاق‌های ضربی گنبدی شکل مانند طاق‌های مساجد وتیمچه‌ها بود که روی آن‌را خط کشی کرده بودند وازبالای آن چلچراغ وچراغ می‌آویختند. وهم‌چنین برروی دیواره‌ها، کاشی‌های بزرگ با تصاویر برجسته خیالی از پهلوانان شاهنامه چون کیومرث، طهمورث، جمشید، گیو، گودرز، افراسیاب، کیکاوس، کیخسرو، فریدون و اسفندیار نقش شده بود. دیگر از وسایل سربینه، قفسه‌های بلندی بود که درآنها لنگ ولباس می‌نهادند. دروسط حوض سربینه قلیان، وشیشه‌های لیموناد چیده بودند.

داخل حمام (گرمخانه) علاوه بریك خزینه آب گرم، یکی دوخزینه آب سرد هم‌وجود داشت، دراطراف محوطه‌ای که مردم کیسه کشی می کردند چندین محل خاص ودوخلوت وجودداشت که احتمالا حوض‌های کوچکی هم میان آنها درست شده بود، این خلوت‌ها مخصوص اشخاص متعین بود، کارگران حمام‌ها که درزمستان وتابستان پوششان را دوعدد لنگ تشکیل می‌داد که یکی‌را بعنوان

بالاپوش از آن استفاده می کردنـد، آنها غالباً در مواقـع بیکاری در مقابل حمام نشسته یاچپق می کشیدند ویامشغول کشتی گیری وزورآزمائی بودند.

درباره خزینه‌های حمام گفتنی است که آب این خزینه‌ها بوسیله بوتـه و خار ویا مدفوع حیوانات بوسیله فردی بنام (تون تاب) گرم می‌شد.

آب خزینه‌ها درسال یك یا دوبار تعویض می گردیدند. برای کثافت گیری آب حمام کـوزه‌اندازی می کردند وآن هنگامی بود کـه براثر رفت وآمد زیاد مشتری یك ورقه چربی‌برروی آب بسته می‌شد ویالجنی ته‌خزینه تلمبارمی گردید. کوزه‌ها ازمس بودند که سوراخ ریـزی درعمق آن داشتند وهرصبح پیش‌از باز شدن حمام یك کارگر زورمند آنرا به ته خزینه رسانیده وآنرا به‌اطراف خزینه و آنگاه درعمق خزینه می گردانید که بابیرون آمدن هوای آن‌ازسوراخ کوچك‌تمام کثافات ولجن‌ها ازدهانه کوزه بداخل آن می‌رفت وکوزه پرشده‌را مرتباً خالـی می کردند.

درحمام‌های قدیم‌استحمام کنندگان مدتها وقت صرف می کردند وعلاوه‌بر اختلاط وصحبت کردن بایکدیگر پیرامون مسائل گوناگون غالباً نوشیدنیهای‌سرد مثل لیموناد وبعضاً میوه‌هائی چون هندانه وانارصرف می کردند. البته زنها مدت ماندنشان در حمام از مـردها بیشتربود وآنها وقتی بحمام می آمدنـدکاملا مجهز برای بسربردن وقت زیادی از روز ویاشب بودند، خانم‌ها نسبت به قدرت مالی برای‌تفنن‌وتجمل وبه رخ کشیدن اهمیت وشخصیت خودنسبت به سایرین‌مستخدمه وکلفت‌های خودراهم به داخل حمام می آوردند و نیز بامقادیر زیادی خوراك و میوه و نوشیدنی سرد از خانـم‌هایشان پذیرائی می کردند، آش سماق و انار و هندوانه ازمأکولات رایج درحمام بود.

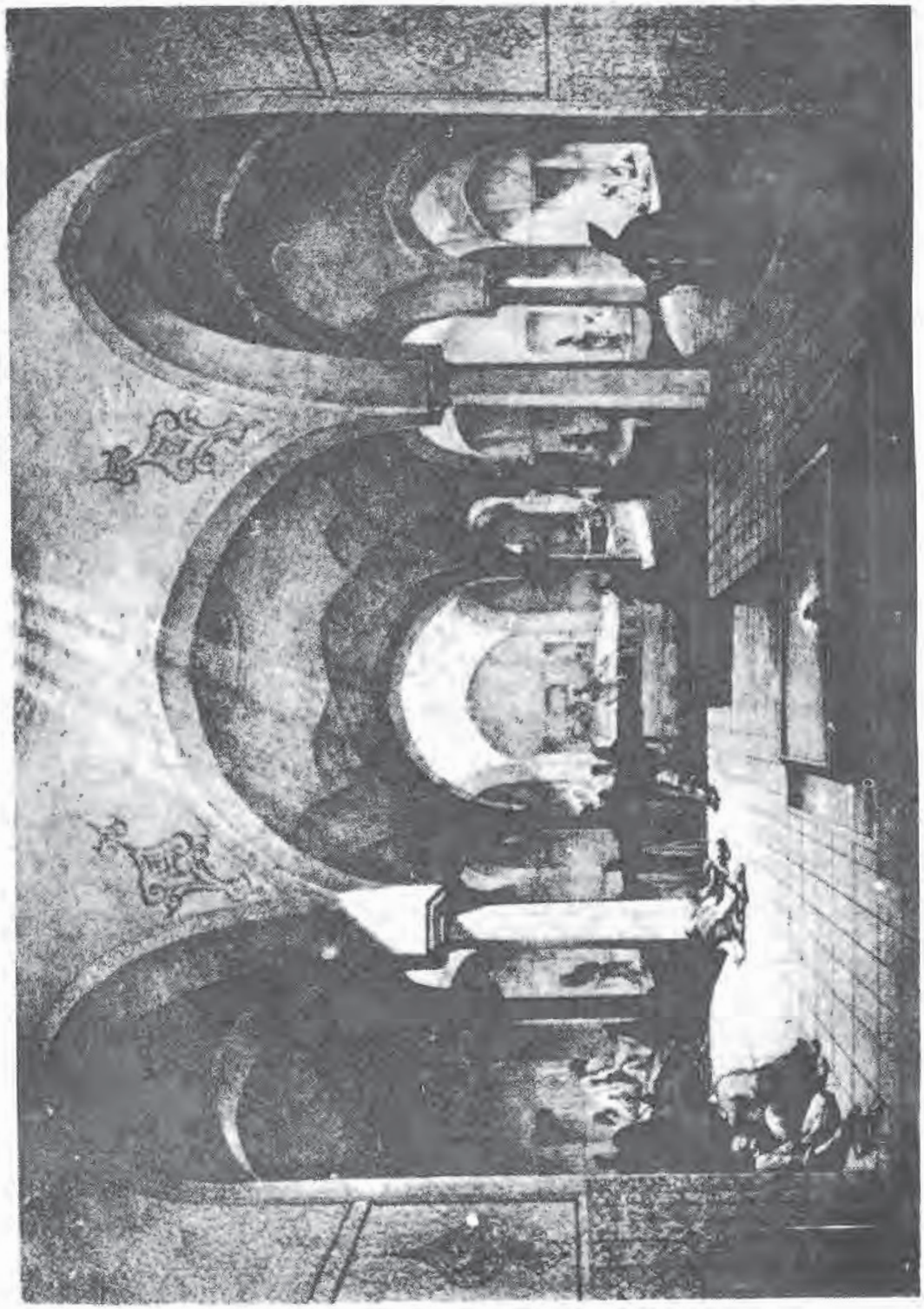
درحمام‌های قدیم سحرگاه بوق‌هائی راکه از شاخ درست شده بود بصدا درمی آوردندکه بمنظور اعلام باز شدن حمام بـود بوق‌هارا در دو نوبت بصدا درمی آوردند یکی برای بازشدن حمام و دومی برای اطلاع مردم باینکه حمام از مردانه به زنانه تبدیل شده است، چـون حمام‌ها ازساعت سه بعد از نیمه شب تا ساعت هشت صبح مردانه بود وازساعت ۹ صبح زنانـه می‌شد. در محل‌هائی که دوحمام درجواریکدیگر وجود داشت یکی زنانه ودیگری مردانه بود.

دراین شهر یابایدمن حکومت کنم یابوق حمام!

درباره بوق حمام قصه‌ها وداستانهای جالب نقل می کنند، از جمله اینکه وقتی (کنت‌دومونت‌فرت) ازطرف ناصرالدین‌شاه به ریاست نظمیه‌طهران‌برگزیده شده بود وبرای برقراری نظم وامنیت حکومت نظامی اعلام کرده ومقرر داشته بود که دارالخلافه‌نشینان حق ندارند از ساعت ۱۲شب (نیمه شب) تاپنج صبح‌از خانه‌های خود خارج شوند تا دزدان نتوانند بخانه‌های مردم دستبرد بزنند. اتفاقاً شبی که کنت‌مشغول سر کشی‌محلات‌طهران بود درساعت ممنوعه می‌بیند شخصی درحالیکه عبائی به دوش افکنده وبقچه‌ئی‌زیربغل دارد بسوی حمام می‌رود. کنت که ازاین امر متعجب شده بود پیش می‌رود می گوید، مگر نمی‌دانی که در این ساعت بموجب اعلام رئیس نظمیهٔ و حکومت نظامی کسی حق رفت و آمد در خیابانهارا ندارد؟ مرد که‌گوئی‌ازگفتهٔ کنت چیزی نمی‌فهمد اظهار می‌دارد، من‌از نظمیه وحکومت نظامی واین جورچیزها سردرنمی آورم ومطیع بوق حمام‌هستم که الان بصدا درآمده و اعلام داشته که حمام باز است ومنهم بآنجا می‌روم! می گویند وقتی کنت این سخن را می‌شنود نزد ناصرالدین‌شاه رفته و استعفای خودرا عرضه می‌دارد ومی گوید،دراین شهر یامن باید دستوربدهم یابوق‌حمام!!

کیسه‌کشی ومشتمال دادن

مشتری وقتی از خزینه خارج شد وارد محوطه‌کیسه‌کشی می‌شد، ابتداء دلاك لنگ خشکی‌را برای‌اوپهن می کردولنگ خشك دیگری‌را چنبر کرده وزیر سرش قرارمی‌داد وشروع می کرد به‌کیسه‌کشی بعداز کیسه‌کشیدن مشتمال دادن شروع می گردید. این مشت مال‌کردن شامل تمام اعضای بدن می‌شد. بعداز این کار دلاك چند (دلوچه) آب برسرو روی مشتری می‌ریخت، ونکته قابل توجه اینکه دلاك برای‌گرفتن انعام وخوش خدمتی‌گاهی باکیسه محکم براعضای بدن مشتری می کوفت وصدائی ازآن بیرون می آورد وزمانی‌هم چرکهای لوله شده را دربرابرچشم وی قرار می‌داد آنگاه دلاك مشتری‌را در روی پله نزدیك خزینه نشانده وسروتنش‌را لیف وصابون می‌زد. بعدازاین‌کارمشتری باردیگروواردخزینه



داخل یک حمام قدیمی

میشد و وقتی بدن خودرا خوب شست بـه دلاك اشاره میکند ودلاك هـم با فریاد خشك، خشك بیار، سربینه‌دار را خبرمینماید وسربینه‌دارهم لنگ وقطیفه خشکی وا آورده وبدن شخص از خزینه به درآمده‌را خشك میکرد وبعد لنگی‌هم‌برروی سرش می‌بست.

خضاب کردن وحنابستن، سرتراشی

یکی ازکارهائی که در حمام انجام می‌شد خضاب کـردن ریش وحنا بستن دست وپابـود،این کاررا دلاك بعداز کیسه کشی انجام مـی‌داد ومعمولا رنگ وحنا وخضاب‌را خود دلاك درکاسه‌ای خیس کرده و به سروریش مشتری می‌مالید . در حمام‌های قدیم ریش‌تراشی‌وسرتراشی نیز معمول بود که بازهم این کاررا دلاکها می کردند. بهرتقدیردرساختن حمام‌های‌قدیم‌طهران نظر، عواید ودرآمد شخصی نبود. واجاره این حمام‌هاطوری بود که برای تعمیردیگ واصلاح وسربستن‌میخ ثون‌تابی وپاك کردن زیرکاروخالی کردن چاههای حمام کفایت کند، تکلیف‌شرعی به تطهیر انگیزه اصلی مردم به رفتن حمام بود... هزینه رفتن بحمام برای هرنفر غالباً پنج یا شش شاهی بـود ولـی اعیان ورجال عمـده معمولا یـك قـران پـول می‌پرداختند.

سوخت حمام‌هارا کـه برگ خشك درختان و یا پهن بـود بـوسیله ظـرف بزرگی بنام جانخانـی از کاروانسراها ویا اصطبل‌های مهـم‌طهران باقاطر حمل می کردند ووقتی باصطلاح درمحوطه بزرگی درخارج حمام سوخت‌هارا تلمبار می کردند معمولا مترسك یا آدمکی هم برای جلوگیـری از خرابکاری کـلاغ و پرندگان دیگربرفراز این طایه‌ها نصب می‌نمودند.

تیغ زدن یاحجامت کردن درحمام

یکی از رسم‌هائی که درحمام‌ها معمول بود، حجامت کردن بود. هرمرد و زن ازپانزده سال به بالا سالی یکی دوبار آنهم درفصل بهار می‌بایست حجامت کند، زیرا در آن روزگار اعتقاد عمومی بر این بوده که حجامت برای سلامتی

بدن و تندرستی مفید است، چون بوسیله حجامت کردن، خون کثیف واضافی از بدن بیرون می‌رود.

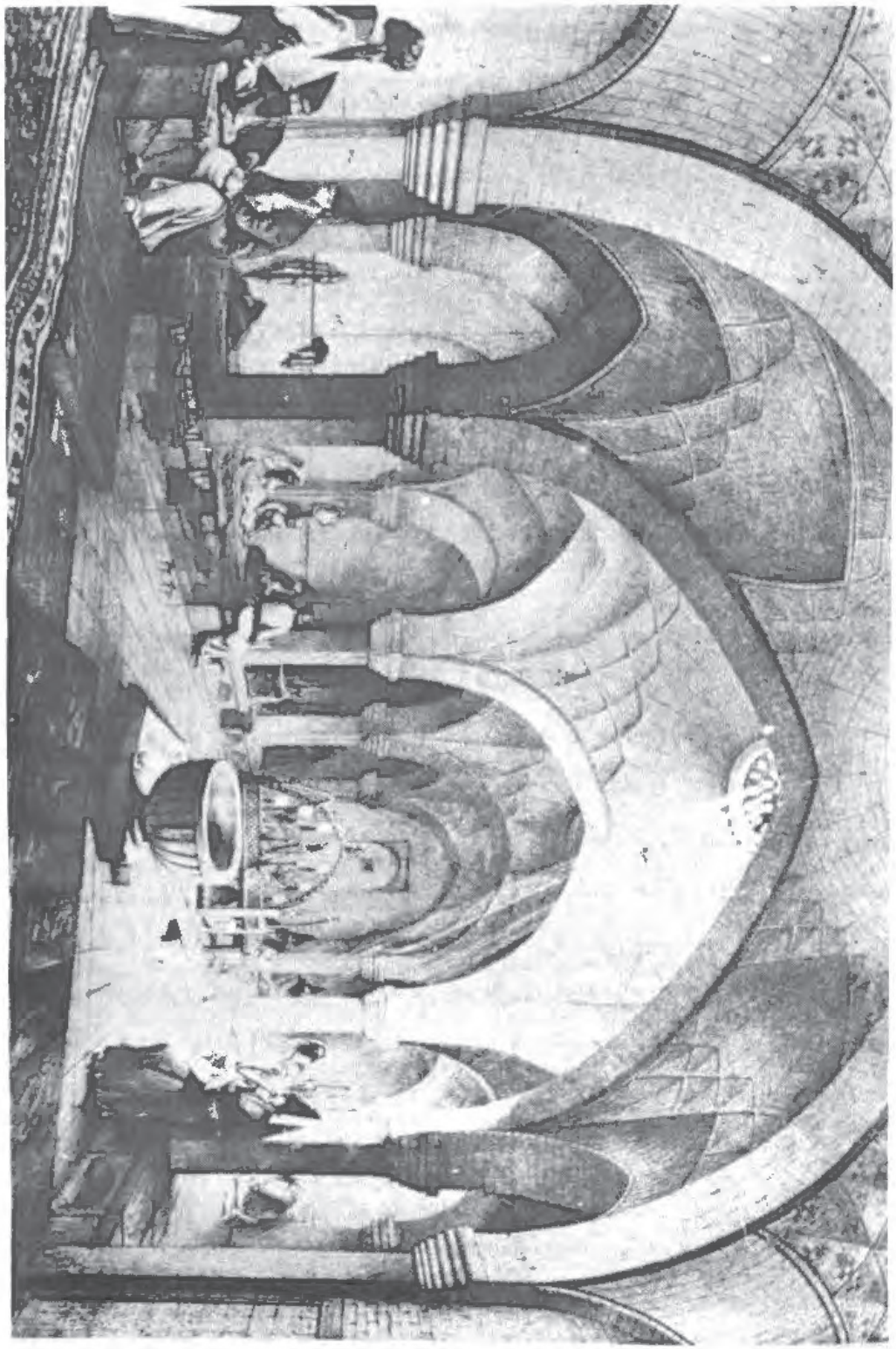
کار حجامت با (فصّاد) یکی از دلاك‌های حمام بود که ضمن کیسه کشی یا دلاکی کار حجامت کردن را نیز بعهده داشتند. کسی که میخواست حجامت کند اول خودش‌را درحزینه حمام تمیزمی کرد وبعد عمل کیسه کشی‌را انجام می‌داد و سپس نزد دلاك مخصوص می‌رفت تااورا حجامت نماید. دلال حجامت‌گربایك شاخ که سرش سوراخ بوده درقسمت بالای پشت یعنی زیر گردن راکه میان دو استخوان قرارداردبه شاخ می‌چسباند تاهوای داخل آنرا باصطلاح بمکد. چگونگی عمل شاخ‌این بود که آن قسمت از پوست بدن که داخل شاخ بوده باد می کرد و پس‌از چند دقیقه که خونی درآن نقطه جمع می‌شد دلاك شاخ‌را برمی‌داشت وآن محل‌را تیغ می‌زد تاخون بیرون‌آید. گاهی‌این عمل تیغ زدن بیشترازیك بار انجام نمی گرفت.

ازمناظر زننده داخل حمام‌ها وقتی‌بود که چند مرد یازن حجامت شده در حالیکه برپشتشان شاخ چسبیده بود، درصحن حمام راه می‌رفتند و یا درقسمت پاشویه به ردیف زیر دست دلاك قرار می گرفتند درحالیکه خون از زیرتیغ دلاك جریان داشت.

بعضی اوقات حجامت درسینه کش آفتاب انجام می گرفت واین وقتی‌بوده که مشتری زیاد می‌شد ویاخود دلاك مایل بود که پشت حمام ودربرابر آفتاب‌عمل حجامت‌را انجام دهد. کسی که حجامت می کرد. می‌باید یك هفته از خوردن ترشی خودداری نماید، زیرا درمقابل خونی که ازبدن اورفته بود باید خون تازه وسالم وارد رگهایش شود. خوردن تخم‌مرغ وشیروغذاهای مقوی برای شخص حجامت شده تایك هفته ضروری بود.

هرکه دارد امانتی موجود...

از آنجائیکه گاه وبیگاه درحمام‌های‌طهران دزدیهائی بوقوع می‌پیوست و کارنظارت وکنترل براموال واشیاء مردم مشکل بنظرمی‌رسید لذا اکثرصاحبان



داخل یك حمام درعهد ناصری

حمام‌ها وسربینه‌دارها به مشتریهای خود یادآور می‌شدند که اشیاء و لوازم قیمتی خودرا ازقبیل ساعت وانگشتری وپول واقسام آنرا به سربینه‌دار بسپارند در غیر این صورت اگرچیزی مفقود گردید مسئولیتی متوجه حمامی نخواهد بودوبهمین ملاحظه شعری ساخته وبربالای کتیبه سربینه نصب کرده بودند :

هر که دارد امانتی موجود
بسپارد به من به وقت ورود .
نسپارد به من اگر گم شد
بنده مسئول آن نخواهم بود!

رفت و آمد جن در حمام

درطهران قدیم عده‌ای ازساکنان راعقیده براین بود که‌گاه وبیگاه‌و درمواقع معین درحمام‌ها جن‌ها رفت و آمد می کنند، بهمین دلیل عقیده خرافاتی وتحت تأثیراینگونه موهومات وعقاید بی‌اساس، با احتیاط قدم به حمام می گذاشتند، مخصوصاًشب‌هاخیلی‌باترس ووهم درحمام وارد شده وخودرا شستشومی کردند. می گویند مظفرالدینشاه ازهمین گونه افراد بود وهروقت می‌خواست وارد حمام وخزینه شود قبلا امیر بهادر جنگ وزیر دربار خود راکه او هم مردی خرافاتی بود بحمام می‌فرستاد تا باذکر و ورد مخصوص، جن‌هارا ازآنجا دور نماید ونیز جمعی‌را عقیده براین بودکه جن‌ها گاهی برای اغفال وفریب مردم وکشانیدن آنها بحمام زودتر ازموعد مقرر در بوق‌های حمام می‌دمند. بهرحال عده‌ای از مردم برای رفع ودور کردن اجنه به بعضی عوامل متوسل می‌شدند وازجمله (جام‌چهل کلید) واین‌جام‌ازبرنج ساخته شده‌بود ودسته‌ای داشت که‌آنرا سوراخ‌می کردند وبرچهل پاره برنج یامس بعضی کلمات را حك می کردند، ضمناً بعضی دعاهارا به خط خوش بروی جام می کندند.

دراینجا داستانی‌را می آوریم که‌در سالهای گذشته درطهران دهان بدهان می گشت ومربوط به همین عقیده‌خرافاتی بود. شخصی درطهران زندگی‌می کرد بنام‌حاجی‌صدتومانی که معروف بودهمیشه مبلغ‌صدتومان درصندوق خود داشت

این حاجی یك روز باجام چهل کلیدش بحمام رفت واتفاقاً چـون دیر وقت بود حمام کمی تاریك وخیال‌انگیزبود حاجی که شخصی متدین بود جام بدست‌یکسر رفت توی خزینه که درآن نورضعیف چراغ موشی، چهره‌هائی‌را دید که بنظرش اشباح وجن‌می‌نمودند. مشتریان که متوجه وحشت حاجی‌شده بودند برآن‌شدند که اورا بیشتر بترسانند وبا ناراحتی ونگرانـی وی تفریح کنند وبخنده درآیند، آنها باین قصد ناگهان به رقصیدن پرداختند وازحاجی وحشت زده خواستند که جام‌را بانان بدهد، حاجی صدتومانی دودستی جام‌را چسبیده بود که مبادا جن‌ها آن‌را ازدستش بربایند، از اطراف سم‌داران خیالی بایکدیگر همصدائی کرده و فریاد می‌زدند جاموبده برقصیم، حاجی که سخت ترسیده بود هم‌آهنگ با اجنه می‌رقصید ومی‌خواند! واین شوخی آنقدرادامه یافت که بیچاره حاجی‌صدتومانی ازحال رفت وهرچه از جن‌ها برای استاد حمامی گفت، باورنکـرد، پس‌ازحمام خارج شده وتصمیم گرفت دیگر باین حمام نرود.



تعدادی باربر سوخت حمام‌را حمل می‌کنند

اسلوب ساختمانها در طهران

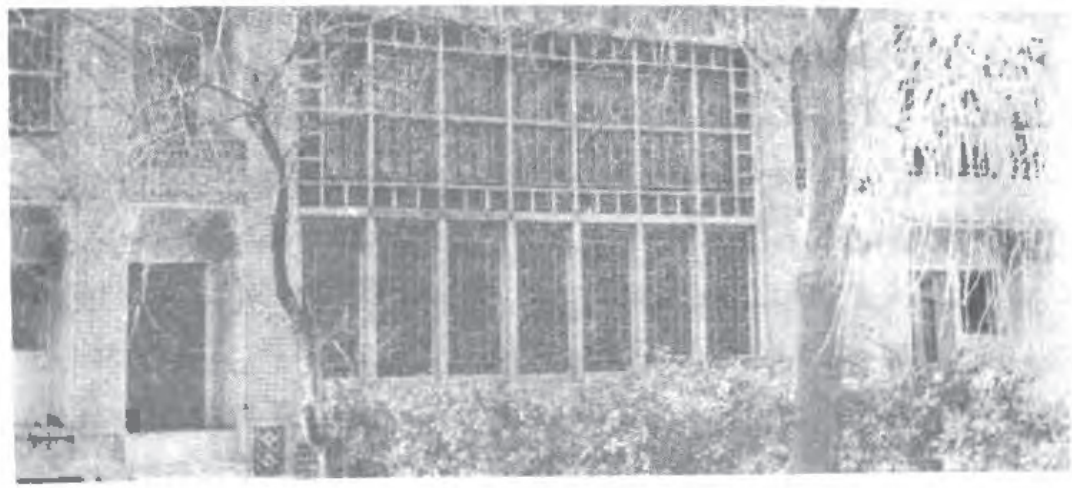
چگونگی خانه‌های طهران، وسایل زندگی

مساکن وخانه‌های مردم طهـران تا قبل از عصر صفویه که ساکنان طهران درزیرزمین‌ها وسردابها زندگی می کردند کاملا معلوم ومشخص بود و اصولا بآنها نمی‌توان اطلاق ساختمان وبناکرد و در عصر صفویه هم که چندیـن کاخ و قصر بوسیله بعضی ازسلاطین این سلسله در طهران ایجاد گردید ، خانه‌هـا ومساکـن مردم خیلی‌ابتدائی بود ولی ازهنگامیکه طهران درزمان آقا محمد خان بپایتختی بر گزیده شد تقریباً تحول وتغییری در وضع خانه‌سازی پیدا کرد وخانه‌هـای یك طبقه واحتمالا دوطبقه بانضمام سرداب، معمول گردید ولی درعصر ناصرالدینشاه تقریباً یك دگرگونیهائی که البته قهری وطبیعی و بحکم زمان‌بود پدیدار گردید و ازآنجائیکه مدتی پیش ازسلطنت این پادشاه‌عده‌ای اززبده رجال ومردان‌پایتخت چه درمعیت والتزام پادشاه وچه‌درحین مأموریتها باروپا مسافرت نموده‌وآشنائی کامل به‌تمدن خارجی پیدا کرده بودند وقتی به‌طهران آمدند کم وبیش ودرحدود امکان وتوانائی خویش اسلوب و استیل ساختمانهای فرنگستان را در خانه‌سازی بکاربردند و درنتیجه اسلوب بنائی‌ها تدریجاً عوض‌شده وهرکس دستش‌بدهانش میرسید وقدرت‌مالی‌داشت ومیخواست ساختمان جدیدی‌بکند ازاسلوب‌ساختمان‌های مد خارج الهام می گرفت بااین تفاوت که بعضی خصوصیات و مشخصـات ساختمانهای قدیمی ایران‌را نیزدرآنها بکارمیبرد .

ساختمانهای جدید عموماً دوطبقه گردید وسرسرائی نیز درآنها تعبیه شد. درطبقه زیرساختمان، گلخانه ودرطبقه دوم یك تالارنسبتاً عریض وسفره‌خانه‌متناسب باتالار جزء لوازم حتمی گردید. اماکسانی که نمی‌توانستند از خانه‌های قدیمی خود صرف‌نظر کنند ودراراضی بیاض، خانه‌ای بااین کیفیات‌تدارك نمایندرهمان خانه‌های قدیمی، درراهرو وسط، دواطاق بزرگ که یکی تالار و دیگری سفره‌خانه باشد احداث میکردند واگر این‌حدهم بنیه مالی نداشته باشندشاه نشین ودو راهروی طرفین بناهای سه قسمتی قدیم را به‌ایوان تبدیل وسقف‌اطاق‌ها را با چوب‌های مخصوص قاب‌بندی مینمودند. بعدهاگچ‌بری-بخاری وگلوئی‌درسقف خیلی متداول‌شده ودرداخل اطاقهاهم طاقچه‌ورف‌ها رامی‌گرفتند ودیوار اطاق‌را یك‌سره ازکاغذهای مصور که ازفرنگستان میآوردند میپوشاندند، داشتن یك‌اطاق کرسی‌دربیرونی ازلوازم اولیه بشمارمیرفت.

چگونگی خانه‌های طهران

برای دیدن چهره واقعی‌دارالخلافه طهران غیرازمحلات، دروازه‌هامیدانها تکیه‌ها وسایرمظاهرقدیمی این‌شهرباید به‌شکل وکیفیت ظاهری وداخلی خانه‌ها توجه‌داشت که‌ازهرجهت وضع‌خاصی‌داشته وباساختمانها وبناهای امروزپایتخت



خانهٔ قوام‌السلطنه درکوچهٔ میرزا محمودوزیر، درخیابان امیرکبیر،

اصولاقابل مقایسه نبودند. درمحلات دارالخلافه، کوچه‌ها بقدری بهم‌شبیه بودند که بسادگی‌میشد یکی‌را بجای‌دیگری گرفت، دیوارهای بلندگلی بطوریکنواخت چنان‌خانه‌ها راپشت سرخود مخفی‌میداشتند که جزنوك بعضی درختـان حیاط که عموماً هم‌ازنوع درختان بلندقامت چون‌چناروسروبید بودند، چیزدیگری‌بچشم نمیخورد، این‌درخت‌ها ازباغچه خانه‌ها سربدر آورده بود، مگرمال اشخاص‌خیلی فقیروندار که خانه‌هایشان حیاط وباغچه‌ای نداشت، درهای کوتاه و کلفتی که بندو بست آهنی‌داشت دردل دیوارقرار گرفته بود ومستقیماً به‌حیاط‌بازمیشد،اگرصاحب خانه به‌زیارت مکه توفیق یافته بود ، تصویر کعبه و درختان سرو را بالای سردر خانهٔ‌گچ‌بری می کردند و مردم از دیدن این تصاویر میدانستند که اینجا خانه یك «حاجی» است .

درطهران قدیم چندین قسم خانه ساخته میشد ، خانه‌های کوچك و محدود که‌گرچه دارای خصوصیات‌ومشخصات خاص‌بود ولی ازموضوع بحث‌ماخارج است ومادرباره‌خانه‌هائی گفتگو می کنیم که‌ازنظراستیل‌ساختمانی و کیفیات‌داخای وطرزبنا وجاها وتقسیمات‌مختلف واوضاع واحوال آن قابل‌ملاحظه ونمودارسبك معینی‌ازساختمانهای دوره مخصوص‌میباشد، بناهائی که موردنظراست تقریباًخانه‌های مردم متوسط واعیانی است که هر کدام وجوه مشترك ومشابهی داشتند یعنی عموماً دارای حیاط بیرونی واندرونی، دالان ویاهشتی، طویله واطاق‌های‌مربوطه بود. درمدخل این‌خانه‌ها دری‌بود که به‌اطاق «قاپوچی» یادربان منتهی میشد وبعد دردیگری که به‌طویله میرفت وازسمت چپ نخستین راه پله‌بـام ودومی در حیاط بیرونی وبالاخره درمدخل راهروئی بود که واردِدالانی می گردید کـه بوسیله یك پیچ ودالان دیگری به‌قسمت دوم یعنی‌اندرون می‌رفت .

معمولا درجلو اطاقهای اندرونی وبیرونی یك‌ایوان به‌نسبت طول وعرض اطاقها تعبیه میشد که باچند پله‌به‌حیاط بیرونی اطاقها راه پیـدا می کرد، قسمتی از ایوانها اختصاص به‌محل کفش کن داشت، در طرفین‌ایوان چند دهنه (ارسی) بود که درحاشیه‌های بالاروهـا شیشه‌خورده الوان‌کارکرده وروی آن پرده‌ای که‌تاحد بالارو تاخورده وبطورمنظم بالارفته بود در وسط داشت بعضی اطاق‌ها که دارای ارسی بودند دارای محوطه مربع‌شکلی‌بودند که آنهارا اصطلاحاًشاه نشین‌میگفتند

ودربعضی دیگریك صندوق‌خانه وجودداشت، دیگراز محل‌های قابل ذکر، یکی آبدارخانه بود که محل‌قراردادن‌سماوورولوازم مربوط بآن‌وقلیان بود. اما درحیاط‌ها یك‌یادوانبار وآب‌انبار ویاشیر وجود داشت‌که آب آنها به‌مصرف شرب اهل منزل می‌رسید. برروی دالان وهشت خانه‌ها وروبروی‌آن بطرف‌شمال یك‌مهتابی میساختند، اماخانه‌های اعیانی واشراف دارای یك‌طویله و اصطبل بود که ازمحل هشت بآنجا میرفتند، این طویله‌ها به‌نسبت اسبهائی‌که برای سواری یا کشیدن کالسکه نگاهداری می‌گردید دارای چندین‌آخوربود ویك محل‌هم برای انبار و یونجه میساختند روبروی محل طویله یاطرفین‌آن یك اطاق برای‌زین خانه وساز‌وبرگ ومجاورش اطاق قاپوچی یامهتر بود. روبروی‌محل طویله همانطوریکه امروزه گاراژ جزو لوازم خانه است‌آن روزها طویله‌ای که‌دارای تمام وسائل و تجهیزات‌حتی‌انباراشدازضروریات خانه‌های اعیان وتوانگران و حتی متوسطین بشمار می‌رفت .

یکی ازمشخصات اطاقها در خانه‌های دارالخلافه طاقچه، بخاری و (رف) بود که محل قرار دادن بعضی لوازم زندگی بود، طاقچه‌ها و بخاریها و رف‌ها را نقاشی روغنی می‌کردند و سقف اطاق‌ها و کتیبه‌ها دارای گچ‌بریهای زیبائی‌بود، بعضی از سقفها را بایك نوع‌قاب ازچوب میپوشانیدند که این قابها احتمالانقش‌های جالبی داشتند .

اما داخل حیاط‌ها که معمولا فضای آنها را زیاد می‌گرفتند ، در مقابل ایوان و اطاقها حوض مربع می‌ساختند ، این حوض‌ها کم و بیش چهار و نیم در سه ذرع بوده‌اند ، فاصله این حوض‌ها تا بنای سه طرف را باآجر نظامی فرش می‌کردند که عصرها و صبح‌ها وشبهای بهار وتابستان درسمت سایه‌درختان تخت‌زده میشد .

وسائل زندگی مردم دارالخلافه ناصری

وسائل زندگی ومبلمان خانه‌های دارالخلافه همه یك نواخت، ویك دست نبودند . برای مفروش کردن اطاق‌ها کمتراز فروشهای باندازه تمام اطاق استفاده میشد بلکه کناره قالی وسرانداز ومیان فرش خیلی معمول بود، کناره و سرانـداز اعم ازقالی یانمد باید هم آهنگ ویك دست بامیان فرشهای قالی باشد . اینگونه فرشها دارای چندحسن بود ـ یکی ازجهت حمل ونقل برای جابجا کردن وهمچنین برای نظافت وتکان دادن ونیزازنظرتطهیر که در بیشترخانه‌ها که کـودکان متعدد در آنجا زندگی کرده وگاه وبیگاه فرش وقالیها راآلوده میساختند. موضوع دیگر، قضیه استفاده از کرسی برای گرم شدن در زمستان بود وکرسیها هـم همیشه چاله ساخته‌ای ازمصالح بنائی داشت که باتاکردن میان فرش چاله کرسی ظاهرمیگردید وبابردن خاك آن بخارج کرسی رامستقرمیساختند ودرموقع جمع کردن بساط کرسی، جزخاك ریزی وهمسطح ساختن چاله باسطح اطاق وپهن کردن تاخورده میان فرش زحمتی وارد نمیکرد .

گاهی بجای قالیچه که معمولا درصدر اطاق یا شاه‌نشین‌ها میافکندند تشك‌های قطور که یك روی آن مخمل یاماهوت باگلدوزی وروی دیگر آن کتان وپشتی‌هائی بهمین کیفیت داشت میگستردند .

درآن روزها گذاشتن میزدر اطاق معمول نبود و طاقچه‌ها بجای میز بکار میرفتند . مقابل این طاقچه‌ها پوشهائی متناسب باثروت صاحب خانه ازچلوار گرفته

تا مخمل و اطلسی وتافته و ترمه کشمیری وگاهی مرواریددوز میافکندند و روی این تاقچه‌ها، لاله‌های پایه‌بلند بلور وشمعدانها بامردنگی ولاله‌هـای فنری باکاسه لاله وحقه‌های سرپوش‌دار، آجیل‌خوری وتنگ وگیلاسهای مرصع وشربت‌خوری و تنگهای آب‌لیموخوری وظرفهای پایه‌دارمیوه خوری وفنجان‌ونعلبکی‌های‌چای‌خوری و آئینه قاب‌برنجی ونقره وطلا چیده‌شده‌بود.

البته اینها تزئینات داخلی اطاقهای اندرون بود واطاقهای بیرونی ازحیث دورطاقچه جزیك تنگ‌روئی ویك‌کاسه بشقاب آبخوری وچند لاله فنری وگاهی چهلچراغ ودیوارکوب بلوراثاث دیگری نداشت.

اما وسائل مورد استفاده برای غذاخوری وغیره عبارت بودند از ظروف عادی مسی وظروف چینی برای مهمانها، مسهـای کنده کاری کعب‌دار، قدح‌های افشره‌خوری وکاسه‌های بزرگ وکوچك مخصوص خوردن آش و آبگوشت و ماست وپیاله‌های ترشی‌خوری ـ قابهای‌پهن ودوریهای توگرد مانندبشقابهای‌سوپ خوری امروز، قابها رابرای پلو ودوریهارا برای خورش بکارمیبردند. لب‌تخت‌هائی هم‌برای خربزه وسبزی وپنیروحلوا وکوکو وجود داشت.

درآشپزخانه وسائلی ازقبیل دیگهای‌بزرگ وکوچك‌چیده میشده‌وهمچنین سینی‌ها ومجموعه‌های بزرگ مسی بدیوار تکیه داده میشد.

وسیله روشن نگاهداشتن خانه‌هادرآنوقت‌ها ابتدا چراغهای روغن‌کرچك سوز وشمعهای پیهی وگچی بودکه تبدیل به‌لامپاهای نفتی شد ولی‌بعدها که‌حاج‌امین‌الضرب‌کارخانه برق واردکرد، تدریجاً بعضی ازخانه‌هـا بالامپ برق روشن گردید. دراین وقت کوچه‌ها چراغ عمومی نداشت وفقط اعیان، دم در خانه‌های خود چراغی به‌دیوار و یادرخانه نصب میکردندکه تاشعاع محـدودی را روشن میساخت. اما بعضی ازخانواده‌های اعیان، فانوس‌کش داشتند و معمولا موقعی‌که شب هنگام ازخانه خارج میشدند بوسیله همین فانوس‌کش‌هاحرکت میکردند.

اشاره‌ای به‌اوضاع زندگی مردم

هزینه زندگی

زمانی راکه ما اشاره به‌وضع زندگی عمومی مردم دارالخلافه ناصری مینمائیم اواخر سلطنت ناصرالدینشاه است ودراین وقت زندگی چه ازنظر هزینه وچه ازنظر لوازم، سنگین شده، بهای نان دوبرابر و به‌یك من پانزده شاهی ترقی کرده است، بااینکه مواجب نوکرها را به‌بیست وپنج‌قران بالا برده‌اند ولی آنها از این‌بابت خودرا دررفاه نمیدانند و بهمین جهت نوکرهای متعدد نگاه داشتن منسوخ میشود، آقایان عمدةالرجال دیگر قلیان ووسائل تدخین همراه نمیبرند و همچنین جلو انداختن فراش وجلودارکم کم محدود ومنحصر می‌گردد. جوانهای اعیان‌زاده و شیك‌پوش دواسبه سوار میشوند (آقا درجلو و مهتر درعقب سر) کالسکه ودرشکه شخصی‌هم زیاد شده وده پانزده درشکه‌کرایه‌ای در طهران‌کار میکنند که‌ازقرارکورسی یك‌قران،مردم‌را ازاین طرف به‌آن‌طرف میبرند. مسافران این وسایل نقلیه بیشتر واکثراً زنهای اعیان بی‌کالسکه میباشند. الاغ‌سواری زنها ازمدافتاده وخانم‌های خرسوارکه‌نوکری بابقچه جلوالاغ‌آنان راه میافتادند کمتر درکوچه وبازار دیده میشود. بهرحال وضع زندگی عمومی مردم تا اندازه‌ای دستخوش تغییراتی شده وبراثر بالا رفتن بعضی نرخ‌ها، مردم عمده و سرشناس دارالخلافه‌نشین کمی دست وپای خودرا جمع‌کرده وحد واندازه نگاه‌میدارندتا مبادا رشته‌کار ازدستشان بدررفته وتعادل زندگیشان بهم‌بخورد. این اولین‌تغییری است که درزندگی مردم پدیدآمد واهالی طهران برای‌اینکه معیشتشان دستخوش آشفتگی نشود ناگزیر تدابیری بکار میبرند تا خود را هم آهنگ با اوضاع جدید کنند.

گداها

غالباً دیده شده که مابین آدم دارا و توانگر و فقیر چندان فاصله بزرگی



تصویر درویشی ازدراویش طهران عهد ناصری باکشکول و تبرزین ومدالهایش!

نیست. زیرا اغلب اتفاق می‌افتد که مردم در خلال چند ساعت ناگهان بکلی از هستی ساقط می‌شوند وبروز سیاه می‌افتند ، برعکس هم ممکن است طی مدت کوتاهی به‌عالیترین مقام برسند،یك‌چنین گدا وضع موقری پیدامی کند وهمه کس تا می‌تواند باویاری میدهد .

اما عده کسانی که شغلشان گدائی حرفه‌ایست زیاد است و عده‌ای از آنها کارشان‌را چنان ماهرانه انجام‌می‌دهند که‌زود وسریع متمول می‌شوند بی‌حیاترین گداها برخی ازدراویش هستند که بانواع مختلف هم‌تهدید می کنند ووقتی‌دیدند چیزی نصیبشان نمی‌شود راه خود پیش می گیرند و به‌خانه وخانواده صدقه‌دهنده نفرین می‌نمایند .

بعضی از این دراویش بوق‌هائی همراه دارند که مردم عوام را تهدید می کنند که هرگاه پولی بآنها پرداخت نکنند بوق را بصدا در آورده و دنیا را خراب می‌نمایند !!

لباس و پوشاک مردم دارالخلافه ناصری

شال کلاه ـ جبه ـ ردا ـ الجه ـ کلاه تخم مرغی ـ ارخالق

لباس رسمی ومعمول و متداول در عصر قاجار برای تمام طبقات جبه و شال کلاه بود. شال کلاه نوعی عمامه بود که ریشه قدیمی و تازی دارد . بعد از اشغال ایران بوسیله اعراب، ایرانیان به‌دلایل مختلف ازاشغالگران وفاتحین تقلید کردند، کلاه باستانی آنان مبدل به‌عمامه شد وقتی ترکها درایران روی‌کار آمدند، مختصر تغییراتی دراینگونه کلاهها دادند، اما درزمان صفویه چون سلاطین این سلسله تاحدی خودرا روحانی و مذهبی جلوه می‌دادند، عمامه سبزراکه نشانه سیادت آنها بود بعنوان کلاه یاسرپوش برای خویش انتخاب نمودند وبرای‌اینکه امتیازی به‌سایرین داشته باشند تاج یاجقه جواهر برروی آن نصب می کردند،اهل علم ورجال عمامه عادی بسرمی گذاشتند و کلاههای بقیه‌مردم بهمان حال سابق ماند . نادر شاه و کریم خان چون جنبه روحانی نداشتند شال ترمه دوزی حاشیه داری به کلاه عادی پیچیده آنها را بسر می گذاشتند تا میان ایشان و دیگران امتیاری باشد .

آقا محمدخان، تاجی ازجواهر بسر گذاشت وشال کلاه نادری و کریمخانی را به‌رجال مملکت داد. فتحعلیشاه وناصرالدینشاه هم همین روش‌را معمول داشته وشال کلاه جزء لباس رسمی گردید. جبه‌هم‌ریشه‌عربی وترکمنی دارد، زیرا لباس بلند وگشاد درپیش اعراب وترکمانها مرسوم بوده و آنها ازقدیم لباس بلند





عده‌ای ازرجال دوره قاجار بالباس‌های مخصوص

می‌پوشیده‌اند ولی می‌توان حدس زد که طـرزبـرش ودوخت جبه‌از افغانستان و خراسان به‌سایرنقاط ایران‌آمده باشد و چون تن‌پوشی بادوام بوده تمـام ایرانیها آنهارا گرفته ودرموارد رسمی ونیمه رسمی می‌پوشیده‌اند .

اززمان‌آقا محمدخان به‌بعد شال‌کلاه و جبه وترمه و چاقچوری ازماهوت گلی و کفش ساقری، لباس رسمی بحساب می‌آمد ورنگ شال‌وجبه هم اختیاری بوده است. درعهد ناصری چاقچوری به‌جوراب ماهوت گلی و کفش ساقری به‌کفش دستك‌دار تبدیل‌شد ولی شال‌کلاه وجبه تغییری نکرد .

لباس عادی مردم درتابستان پارچه‌ای پنبه‌ای مانند قدك بوشهری واصفهانی وکاشی و قلمکار اصفهانی و چیت بـروجردی و ابـریشمینه‌های یـزدی وکاشی وخراسانی والجه‌های یزدی وترکمنی وآقری‌کرمانی و عبای اصفهانی و یزدی وبالاخره‌کتان وشیرپنیرمازندرانی‌بود ودرزمستان، پشمینه‌های‌کرمانی وخراسانی وگیلانی ومازندرانی واسترآبادی..

بعضی ازمردم پاره‌ای ازاشیاء تجملی مانند خزوسنجاب و شال‌کشمیری‌را ازخارج می‌آوردند، ولی‌کلاه معمولی مردم‌که قبلا نیم‌ذرعی وسه چارکی بود بعدها کوتاه وکوتاهترشد. باید دانست‌که اززمان‌آقا محمدخان تاسالیان درازطبق عادات ورسوم‌کلاههای بسیار بلندی‌که ازپوست‌های بخارا و سمرقند ، به‌بهـای گزاف تهیه می‌شد مدروز بود ولی اززمان محمدّ شاه، هم‌بمنظورجلـوگیری از اسراف وهم بخاطراین‌که چنین‌کلاههائی از تناسب خارج بود بحکم شاه قاجار طول‌کلاهها کوتاهتر گردید و بهمین جهت بود که میرزا عباس فروغی شعری در همین‌باب گفته بود که مطلعش این‌است: کلاه سروقدان بسکه سربلندی‌کرد-بحکم شاه جهان‌کرده‌اند کوتاهش .

کلاه نمدی - نمدمالی

صحبت درباره‌کلاه مردم ایران بود، درآن زمان‌ها، کلاه برای مرد بمنزله چادر وپوششی برای زن بود وهیچ‌کس بدون‌کلاه درانظار ظاهر نمی‌گردید ، و اگرکسی استطاعت خریدن‌کلاه نداشت سرخود را بادستمال و شال و مانندآنها



گنی از رجال عهد ناصری با لباس‌های مخصوص

می‌پوشانید. خلاصه بسرنگذاشتن کلاه یك‌نوع توهین وبی‌حرمتی بود چنانچه یکی از سوگندهای متداول به کلاه بود که می‌گفتند به کلاه مردانه‌ات قسم واز دشنامها هم این بود که اگرچنان و چنین نکنم کلاه را برمی‌دارم ولچك زنها را بسرمی‌گذارم. لزوم کلاه بسر داشتن بحدی بود که شبها مردها عرق‌چین بسر می‌گذاشتند و می‌خوابیدند و روزها درداخل کلاه عرق چینی داشتند.

چون اکثر کلاه‌ها قبل ازمدشدن کلاه مقوائی، ازنمد ساخته میشدلذا نمد مالی یکی ازپیشه‌های مهم بود.

برای ساختن ومالیدن نمد در مغازه‌های مربوط بـاین کار در وسط مغازه‌ها محل برآمده‌ای بود که سینی بزرگ توگودی روی اجاق جا سازی شده بود که همواره مقداری آب صابون ازوسط آن بخار می‌کرد وکارگران درحال نشسته در دوطرف نمدهارا می‌مالیدند وتبدیل به کلاه می‌کردند.

انواع کلاه نمدیها عبارت بودند از کلاه بختیاری، کلاه حسن بیگی‌بالبه‌ای بلند که لعاب می‌خورد وبصورت هندوانه ساخته شده بود. کلاه فینه که از رنگ‌های قرمز وسیاه درست میشد ومنگوله‌ای ازبالایش می‌آویختند.



عده‌ای از رجال عهد ناصرالدینشاه باکلاههای مختلف

لباس زنان عهدناصری

مسافرت شاه به‌اروپا ومشاهده بالرین‌های پطرزبورگ در روسیه که‌شلوار بافته‌ای چسبان نازکی به‌تن میکردند و زیرجامه بسیارکوتاهی باندازه یك وجب روی‌آن پوشیده و روی انگشت پا میرقصیدند شاه رابرآن داشت تازنهای حرم‌را باین لباس درآورد، ازآنجائیکه مدلباس خانم‌های دارالخلافه همواره ازاندرون شاه صادرمیشد ابتداء به‌شاهزاده خانم‌هاوزنان اعیان وبعدبسایرین سرایت‌میکرد بهمین جهت زنها هم‌شروع به‌کوتاه‌کردن زیرجامه‌هاکردند، بعدتدریجاً زیرجامه خانم‌های‌شیك ومدرن‌آن روزگاران ازپشت قدمها تاسرکاسه زانوها بالارفت،ولی زنان مسن‌تروجا افتاده زیرجامه‌را قدری بلندتر نمودند وهرچه جلومیرفت زیر ـ جامه‌ها کوتاهترمیشد تابالاخره هوس ناصرالدینشاه باتمام رسیده و زیـرجامه‌های کوتاه منسوخ‌گشت ونیم‌تنه وچادرنمازجای این‌لباس جلف را گرفت. نیم‌تنه‌ای که بجای ارخالق سابق بود باآستین شمشیری ساده ویقه برگردان یاعربـی بسته برای پوشاندن بالاتنه بکار میرفت وگاهی چادرنمازکوتاهی ازهمان پارچه نیم‌تنه که اگر به‌کمر می‌بستند تا پشت قدمرا میپوشانید جای زیر جامه قدیمی و تنبـان کوتاه را گرفت، چادرنمازها را باتکمه و مادگی طوری به‌کمراستوار مینمودند که مثل دامن‌های امروز میشد، زیرجامه‌ها را از ارخالق‌های ترمه قدیمی بوسیله رفوگرها وصنعت خیاطی تبدیل به‌نیم تنه و چادر نمازکردند وزیر جامه‌کوتـاه ناصرالدینشاه ازبین رفت وبالاخره نیم‌تنه وچادرنماز را بایدحد فاصل بین لباس قدیم ولباس امروزخانم‌ها بشمارآورد .

لباس زنان تا قبل از مسافرت ناصرالـدینشاه به‌فرنگستان عبـارت بود از پیراهن کوتاه وارخالقی ازآن کوتاهترکه برای پوشاندن بالا تنه بکار میرفت و نیز زیرجامه‌ای که تاپشت قدمها را میپوشاند . درزمستان کلجـه‌ای هم برای حفظ از سرما برآن اضافه میشد. سرپوش زنها چارقدی بود که سروموهای بافته بلندآنها راازنظرها پوشیده میداشت. آنهاوقتی‌میخواستند. ازخانه بیرون‌بروند چاقچوری

که زیرجامه درآن بگنجد بپاوچادرسیاهی برسر وروبنده‌ای ازپارچه‌سفید باقلابه جواهر که ازپشت سرآنها میدرخشید بصورت میزدند .

چاقچور، شلواری بودکه لیفه وبندداشت ودر قسمت مچ. پاچین داشت. دراین اواخرروبنده زدن زنها مد شده بود و روبنده تشکیل شده بود از یك متر پارچه سفید (مل‌مل) که بالای آنرا سوراخ میکردندو درجلوی چشم ابریشم‌دوزی میکردند، بعد ازمدتی که خانمها کمی متجددترشده‌بودند نقاب بررخسار میزدند،



تصویر یك زن وشوهرش در خانه

این نقاب‌ها که ازموساخته شده‌بود فقط درقسمت بالای شهرمدبود ودرپائین شهر ممنوع بود، چنانچه اگرخانمی میآمد ودست از پاخطا میکرد و از این نقاب‌ها بررخسار میزد مردم اورا مسخره کرده و برایش چنین میخواندند :

سگ آبی اومده ـ خانم نقابی اومده!

جنس چادر خانم‌ها از دبیت و پارچه پشمی بود ، زنهای فقیر پارچه دبیت و خانم‌های اشراف پارچه پشمی بکار میبردند ، معمولا شش متر پارچه برای دوختن یك چادر لازم بود ، خانمهای شیك پوش آن روزگار ، چادر راکلوش و زنهای عادی آنرا راسته میبریدند ، پیر زنها دور کمر چادر را نوار میگذاشتند و این نوار را بگردن خود می‌انداختند و زنهای جوان بآن کمر میدوختند .



یك خانم دارالخلافه ناصری با روبند، چادر و چاقچور

پیشه‌ها و کسب و کار دردارالخلافه ناصری

عصارخانه ـ قهوه‌خانه ـ سفیدگری ـ کاسب‌های دوره‌گرد

یهودیهای دوره‌گرد ـ «مشتری» ـ ماما جیم‌جیم ـ حلواجوزی

خروس قندی

داستان شغل و پیشه‌ها و کسب و کارمردم پایتخت، داستانی است مفصل و جالب به‌گونه‌ها وشکل‌های متنوع، که جادارد درباره وضع و کیفیت هریك از آنها مطالب مشروح نوشت وبه تشریح وتجسم تمام جنبه‌های آن پرداخت ولی چون‌این کتاب‌را حوصله‌آن نیست که همه‌آن‌مطالب‌در آن بیاید به اختصاربر گزار می‌گردد ونمونه‌هائی از انواع پیشه‌ها و کسب وکارهای آن روزگاران‌آورده می‌شود که این نمونه‌ها می‌توانند شمارا تا حدی درجریان پیشه‌ها و کسب‌های گذشته قراردهند.

درطهران‌یك‌قرن‌پیش که هنوز وسائل‌ماشینی‌وکارخانجات جدید واردنشده بود وفقط چندکارخانه برق، پارچه بافی، نخ‌ریسی‌وجود داشت تمام ضروریات ونیازمندیهای اولیه مردم راکارگاههای دستی‌یاکارگاه‌هائی که بجای برق وماشین از حیوانات و چارپایان استفاده می‌شد تأمین می کردند از قبیل شیشه‌گرخانه آسیاب خردکردن نمك و زردچوبه، و یا عصارخانه‌ها که انواع روغن‌های نباتی را با حرکت دادن سنگهای قطور وسنگین‌انجام میدادند.





درعهد ناصری عده‌ای برای خرید به‌بازار آمده‌اند

عصارخانه‌ها و آسیابهای مخصوص خرد کردن سنگ نمك و زردچوبه و فلفل وامثالهم عبارت بودند ازیك محوطه‌ای که در وسط آن دوقطعه سنگ گرد برروی هم قرارداشت واین دوقطعه سنگ ازیك طرف با اهرمی بـه یك رأس چهارپا مثل الاغ یا شتر وقاطر واسب متصل بود که با حرکت دورانی، سنگ روئی آسیاب را بحرکت درمی آورد وباگردش این سنگ آنچـه مواد ازقبیل نمك ودانه‌های زرد



تصویر یك عصارخانه درداراالخلافه

چوبه وفلفل بوسط سنگ مزبور ریخته می‌شد نرم می گردید ولی دوقسمت بالای سنگ متحرك جایگاهی بود کـه مواد خرد شونده را داخل آن می‌ریختند تا از داخل سوراخ بزیرسنگ رفته وبعد خرد گردد.

امانوعی دیگر ازهمین آسیابها بود که بنام عصارخانه معروف بود واین عصار-

خانه‌ها بهمان شکل و کیفیتی که گفته شد کار می‌کردند با این تفاوت که بجای نمك وغیره مواد نباتی و روغنی مثل کرچك وغوره وغیره را بداخل آن می‌ریختند تا روغن ویا آب آنها گرفته شود. قضیه جالب اینکه حیواناتی را که برای بحرکت درآوردن، به سنگ روئی متصل میکردند معمولا چشمانش را می‌بستند تا گردش دورانی حیوان را دچار سرگیجه وناراحتی نگرداند وازاین جالب‌تر آنکه متصدی عصارخانه، زنگی هم به گردن حیوان می‌بست واز آسیاب خارج می‌شد تا باخیال راحت در اطاق ومحل مجاور رفته تغییر ذائقه بدهد یا استراحت کند وبصدا در آمدن



منظره دکان سفیدگری که با حرکت دادن پا قبلا داخل ظروف مسی را صیقل می‌دادند

زنگ هم نشانه آن بود که حیوان درحال حرکت کردن می‌باشد ودرغیراینصورت ازحرکت بازایستاده ومتصدی می‌باید حیوان را باردیگر بحرکت وادار کند.

سفیدگری

یکی ازپیشه‌های دارالخلافه کـه امروزهم کم وبیش درطهران وجود دارد روی گری یا سفیدگری بود، کارسفیدگری بوسیله (دمه) برای مشتعل نگاهداشتن آتش ویك هاویه برای رقیق کردن قلع و بکاربردن آن بمنظور سفید کردن پشت و روی ظروف مسی انجام می گرفت. درسفیدگریها ابتـدا یکنفرکارگر درمحل گود شده‌ای که انباشته ازماسه بود ظرفهای زنگارگرفته یاکثیف را قرارمیداد وبعد بـا حرکت پاها آنهارا پاك وتمیز کرده وآنگاه تحویل استادکارمیداد تا با قلع سفیدش نماید درسفیدگریها یکنفرشاگرد وپسربچه هم مأمور روشن نگاهداشتن آتش بود که این کار را با (دمه) صورت میداد.

باید این نکته را هم تذکرداد که سفیدکاری ظروف مسی از روی وزن بود وبا ترازو قبلاظرف های تحویل شده را توزین میکردند.

مغازه‌های لحیم گـری یکی دیگرازپیشه‌ها وکارهائی بود کـه شیوه وکارش تقریباً همانند سفیدگری بود، یعنی همان وسائل (هاویه) و(دمه) را برای لحیم کاری بکارمی بردند ولحیم گری بخاطرجوش دادن ظروف و وصله کردن وتعمیر کردن وسائل شکسته شده یـا سوراخ شده ویا زه‌واردررفته ازنوع مسی وحلبی صورت می گرفت.

مغازه‌های جاجیم وکپنك وگلیم فروشی یکی از جمله پیشه‌ها درطهران بود مشتری اینگونه مغازه‌ها بیشتر روستائیان و دهقانان و چهارپادارهائی بودند که از خارج طهران برای خرید می آمدند واجناس موردنیاز را تهیه میکردند ومیرفتند.

ازجمله کسب‌های بعضی ازصاحبان مشاغل آزاد، قهوه ویا چای فروشی سیار بود، این چای فروشیها که علاوه برچای، چای دارچین هم به مشتریهای خود می‌دادند وسائل چای فروشی خود راکه یك عدد سماورحلبی ویك منقل بود در بیشتر خیابانها وتکیه‌ها وسرکوچه‌ها وگذرگاهها ومیدانها برقرارکرده به مردم عادی و مخصوصاً کارگران وباربران ودهقانانی که به‌طهران واردمیشدند چای وچای دارچین میفروختند ومشتریهای این چای فروشیهای سیارهم بلافاصله پس ازصرف چای با کشیدن چند چپق کیف خود را مضاعف میساختند.



دکان احیم‌گری



شکستن هیزم شغل مخصوص عده‌ای از مردم بود

کاسب‌های دوره‌گرد

در طهران عده‌ای کاسبهای دوره‌گرد بودند که درتمام مدت‌روز درخیابانها وکوچه وبازارها رفت وآمد می‌کردند وبا فریادکردن ، متاع وکالای مستعمل از قبیل کت وشلوار وکلاه و ارسی وکفش وخرده‌شیشه وآهن‌پاره وغیره‌خریداری می‌کردند (البته‌این‌جماعت دوره‌گردها دوگونه یادو دسته‌بودند، یك‌دسته‌آنهائی که فقط خریدارجنسهای بنجل وکهنه نیمدار بودند و بابت خریداری کردن‌آنها پس‌ازگفتگوهای فراوان وسماجت وچك وچانه زدن زیاد،پولی‌می‌دادند واجناس مورد معامله رامی‌خریدند ومی‌رفتند ولی دسته دیگرکه زرنگتر و موقع‌شناس‌تر وپرحوصله‌تر بودند و می‌خواستند از یك معامله حین دوره‌گردی دونفع وسود

حاصل نمایند، متاعهائی نیز درچنته داشتند ازقبیل حلواجوزی وکاسه وبشقاب و وسائل دیگر زندگی که آنها را باگیوه و ارسی و رخت کهنه و شیشه‌خرده و نعل و آهن‌پاره وحلبی شکسته معاوضه می کردند و اینها هنگام عبوراز کوچه‌ها فریاد می کردند، آهای آهن ونعل‌پاره بیار تا حلوات بدهم، یاآی «شیشه خرده ،گیوه، ارسی کهنه حلبی شکسته یاکاسه بشقاب بدل‌چینی» ، در میان این جماعت عده‌ای بودندکه سوزن و سنجاق می‌فروختند و آنها را مردم کوچه و بازار « سوزن سنجاقی» می گفتند.

یهودیهای دوره گرد

یك دسته دیگر از دورگردها یهودیها بودندکه زری و یراق کهنه را برای سوزاندن وبیرون‌آوردن نقره کمی که درآنها یافت می‌شد وهمچنین نمد وگلیم و لباس ولحاف و تشك و از این قبیل لوازم خانگی می‌خریدند . این افراد را اصطلاحاً «مشتری» میگفتند. دسته‌دیگرازهمین دوره‌گردهای یهودی خیلی‌بی‌سر- وصدا درخانه‌ها می‌نشستند و زنهایشان با بقچه‌های خود بداخل‌خانه‌هامی‌رفتند، سروکار این دسته برعکس افراد سابق‌الذکر منازل اعیان بود زیرا طاقه شال و جواهر و اسباب زرگری می‌خریدند و یامی‌فروختند.

معجون‌افلاطون- ماما جیم جیم- حلواجوزی

وغ‌وغ‌صاحاب

دیگر ازکاسب‌ها وپیشه‌وران دوره گرد، جماعتی بودندکه حلوا جوزی و معجون افلاطون وماماجیم‌جیم می‌فروختند، این‌جماعت هم‌متاع خود را برروی طبقی گذاشته وبرروی سرمی‌نهادند و در حالیکه یك چارپایه هم در دست داشتند تا بامراجعه مشتری‌طبق رابرروی‌آن قراردهند درخیابانها وکوچه وگذرگاههای طهران براه میافتادند وبصدای بلندآنها را معرفی می کردند. حلواجوزی وماما-



سه نفر کتابفروش دوره‌گرد کتابهارا برروبهم قرار داده و منتظر رسیدن مشتری هستند.

جیم‌جیم را از شیره سفید و آرد وبعضی دانه‌های نباتی ریز مثل خشخاش وسیاه‌دانه و غیره درست می کردند وفروشندگان اینگونه‌تنقلات گاهی آنها را با وسائل قراضه وبنجل، خانه نیزمبادله‌می‌نمودند. اما معجون‌افلاطون را ازشکر ونشاسته وبعضی مواد رنگی دیگر می‌ساختند، درخانه وسط ظرف فلزی چندین میله نوك پهن بود که وقتی مشتری می‌خواست درمقابل یك یـا دو شاهی پول، معجون را بخورد می‌باید به نسبت پولی که می‌دهد میله را درمحل معینی فروبرده و تا آخر خانه پیشروی کند و همینکه بآنجا می‌رسید میله را از داخل معجون بیرون کشیده بدهان گذارد .

وغ‌وغ صاحاب

وغ‌وغ صاحاب که اکنون هم در بعضی محلات فـروخته می‌شود اسباب‌بازی کوچکی بود که براثرحرکت دادن صفحه‌روئی صدا ازآن‌خارج می گردید کسی که بنام وغ‌وغ‌صاحابی بود در داخل طبق پایه‌دارخود بعضی تنقلات‌شیرین مثل خروس‌قندی وکامفت (یك‌نوع آب‌نبات) ونقل‌های‌دیگرعرضه می کرد، غالباً مشتری این تنقلات وغ‌وغ‌صاحاب ومعجون افلاطون و حلوا جوزی را بچه‌های کوچه و گذر تشکیل می‌دادند که با علاقه وشوق‌فراوانی از اینگونه فروشندگان دوره گرد استقبال می کردند.

آش شله قلمکار ـ فرنی فروشی

رویخی

درطهران قدیم چندین مغازه آش‌پزی بود، که بعضی‌ها یاآش‌رشته و یاآش شله قلمکار می‌پختند وبخورد مردم می‌دادند.

یکی‌از این‌آش شله قلمکارپزیها درمیدان‌کاه‌فروشها بود که هم‌آش و پلو و

همه‌چیز خلاصه می‌پخت. او وقتی پای پاتیلش می‌نشست داد می کشید، بخورید که مال خودتان است وچون همه آش بفروش نمی‌رفت، فردا آن راکوفته‌می کرد ومی گفت بخورید که مال خودتان است و چون باز چیزی از آن میماند، بـرگ مو یا کلم وبادمجان دورش می‌پیچید وبصورت دلمه‌اش درمی آورد..

غیرازمغازه آشی چند مغازه، فرنی‌فـروشی و رویخی هم درطهران وجود داشت که معروف‌ترین آنها یکی دربازار گلوبندك و دیگری در نـزدیك سرچشمه بود فرنی را با نشاسته وآرد برنج شیر وشکر می‌پختند و رویخی هم بهمین‌نحو ساخته میشد.



توزیع نان سنگك بوسیله ارابه

قهوه‌خانه و نقش آن در طهران عهد ناصری

قهوه خانه یوزباشی - قهوه‌خانه قنبر - قهوه خانه تنبل

قهوه خانه‌ها همواره در اوضاع و احوال اجتماعی ایران نقش مؤثری داشتند و اجتماع کوچکی که دراین مراکز به بهانه صرف چای و قهوه تشکیل می‌شد و خاصه گفتگوها و بحث‌های داغی که در آنجاها جریان داشت اثری تعیین کننده در بعضی حوادث سیاسی و گاهی مسیر ادبی ایران بعهده می گرفتند.

در دوره صفویه درایران قهوه‌خانه ومحلی که بتوان در آنجا صرف چای و قهوه وقلیان نمود رواج یافت ولی بعدازاین دوره زمان فترت آن آغاز گردید تا اینکه سلطنت قاجاریه شروع شد. دوران حکومت قاجاریه، عصر رونق قهوه‌خانه ورواج نوشیدنی چای وقهوه و خاصه کشیدن قلیان و چپق می‌باشد. دراین دوره شاهنامه خوانی، اسکندرنامه خوانی و شرح جنگ‌های مولای متقیان و بعضاً مداحی ونقالی درقهوه‌خانه‌ها رواج یافت ومرشدهای فراوانی دراین کارهاشهرت پیدا کردند که باید گفت مرشدترینشان مرشد (برزو) بود.

قهوه خانه‌ها درطهران شکل ووضع خاصی داشتند، هرقهوه‌خانه‌ای فضائی نسبتاً وسیع داشت که دورادور آن‌را باسنگ و آجر بصورت سکو درمی آوردند ومردم روی این سکوها می‌نشستند وبه نوشیدن چای وقهوه و کشیدن قلیان و حتی تریاك مشغول می‌شدند و ضمن صرف، آنها به گفتگو وجروبحث درباره مسایل

مختلف روز می‌پرداختند.

قلیان که در زمان ناصرالدینشاه کاملا مد روز شده بود به طبقه اعیان ورجال سرشناس اختصاص داشت وچپق به طبقه پائین و کلاه نمدیها متعلق بود. داستان تحریم تنباکو ولغوشرکت معروف تالبوت انگلیسی، که‌قبلا درباره‌آن بحث‌شد.

قهوه خانه یوزباشی

هرقهوه‌خانه‌ای پاتوق‌گروهی از اصناف بود چنانچه امروزهم درطهران قهوه‌خانه‌هائی وجود دارد که به صنف مخصوص تعلق دارد. زیباترین ومعروف‌ترین قهوه‌خانه‌های‌طهران در پشت شمس‌العماره واقع بودکه آن‌را قهوه خانه



دم و دستگاه جگرکی

یوزباشی می‌گفتند. دراین قهوه‌خانه شاهزادگان، اعیان، افسران وسرداران‌قشون جمع می‌شدند وبه شنیدن شاهنامه و اسکندرنامه ورستم‌نامه می‌نشستند، هرگاه یکی از شاعران شعر نغزی می‌سرود بآنجا می‌رفت و برای مقربان شاه قاجار می‌خواند، درصورتیکه مناسب وخوب بنظر می‌رسید، شاعررا بحضور می‌بردند وآنوقت مفتخر به دریافت صله وجایزه وحتی لقب ملك‌الشعرائی هم می‌گردید.

قهوه خانه قنبر ـ قهوه خانه تنبل

یکی دیگرازقهوه‌خانه‌های معتبرومعروف، قهوه‌خانه قنبر درخیابان‌ناصریه بودکه درآن، روزنامه خواندن‌را منع می‌کردند ولی (درویش مرحب) هرشب‌و وهمه روز درآنجا نقالی می‌کرد. مرحوم لوطی عظیم و لوطی غلامحسین هم غالباً پشت این قهوه‌خانه معرکه می‌گرفتند وتآتر پهلوان کچل و (گل بدن خانم)



بلال فروش دوره‌گرد

را باتردستی شرینی نمایش می‌دادند. قهوه خانه تنبل درچهار راه سوسکی مرکز تجمع باباشمل‌ها و کلاه‌نمدیها ولوطی‌ها بسود. هم‌چنین قهوه‌خانه باغ اناری و قهوه خانه سرگذرنیز ازقهوه‌خانه‌های مشهور زمان قاجاریسه درطهران بود. در اینجا باید گفته شود که درآن روزگاران برای صاحبان قهوه‌خانه‌ها حرمت‌وعزت زیادی قائل‌بودند بطوریکه چهارراه سیدعلی‌رابنام آقاسیدعلی قهوه‌چی‌نامگذاری کردند.

قیمت یك جفت‌چای درآن هنگام در قهوه‌خانه‌ها سه‌شاهی وقیمت قلیان و کشیدن سه مثقال تریاك هفت شاهی بسود، که بسر رویهم دهشاهی می‌شد. درآن دوره‌ها ازقهوه خانه‌ها بعنوان محلی برای داوری اهل محل استفاده می کردند و ریش سفیدهای محل‌های‌طهران برای رفع‌اختلاف مردم درقهوه‌خانه‌هامی‌نشستند وبه رتق وفتق امور مشغول می‌شدند وگاهی بعضی از قهوه‌خانه‌ها مرکز اجتماع وپایگاه اشرار وافراد ناراحت ومحل فسق وفجورهم بشمارمی آمد.

یکی‌ازاین قهوه‌خانه‌ها که محل فسق وفجور بود قهوه خانه (عرش) نامیده می‌شد، این قهوه‌خانه که در خیابان چراغ برق قرارداشت مرکسز شبانه روزی تریاکیها و شیره‌ای‌ها بود باین‌کیفیت که جماعت تریاکیهای بد سابقه ازصبح تا شب در آنجاجمع می‌شدند وازآخرشب به‌بعد شروع‌به عرق خوردن می کردند.

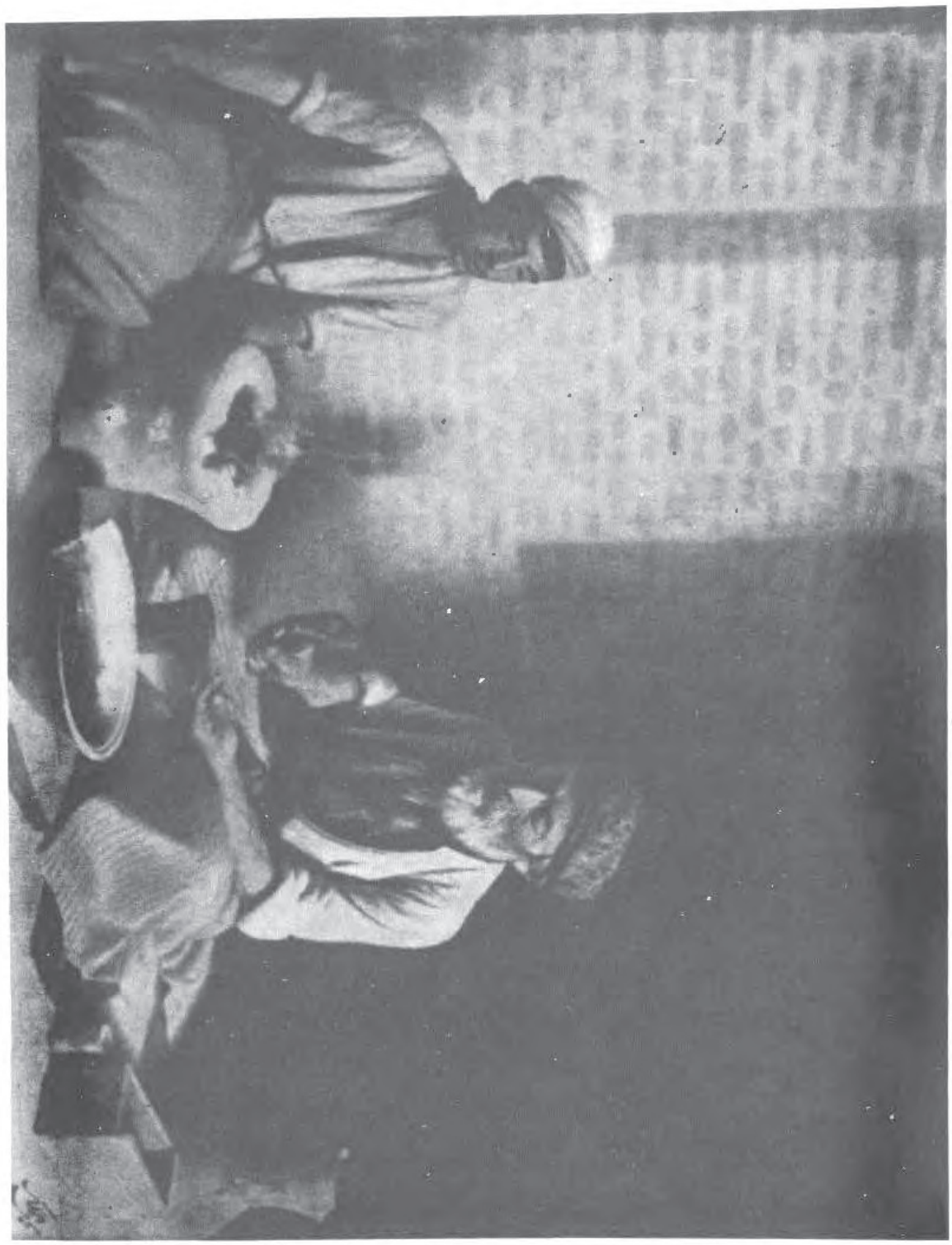
از نیمه شب به بعد تشکچه‌های شیره‌ای‌ها گسترده می‌شد ونگاری‌ها و چراغهای شیره همراه ساقی‌ها که جام‌های عرق به دست داشتند به میان می آمد.



قهوه خانه سیار درطهران‌عهد ناصری



مرغ فروشهای دوره گرد با سر و صدا مرغ و جوجه‌های خود را که در سبد جای داده‌اند بفروش میرسانند.



دکان زرگری دردارالخلافه ناصری

کارخانه ریسمان ریسی

اولین کارخانه ریسمان‌ریسی درزمان ناصرالدینشاه تأسیس شد وچگونگی تأسیس آن هم‌چنین بود که شخصی بنام حاج محمدتقی شاهرودی خواب دیده بود که دارالخلافه‌طهران‌را چراغان وتزیین کرده است، وقتی اوخواب خودرا برای دوستانش تعریف کرد، آنها گفتند که تو یك کار مهم عام‌المنفعه درطهران خواهی کرد ونامت مشهور خواهد شد، حاج محمدتقی که ازاین تعبیرها سخت بهیجان‌آمده بودنزد صنیع‌الدوله رفته‌وبرای‌آوردن ونصب یك کارخانه‌کاغذسازی باوی مشورت میکند، صنیع‌الدوله باوخاطرنشان میکند که‌آوردن‌کارخانه ریسمان ریسی وچلواربافی برکارخانه کاغذ سازی مقدم و اولی‌است وحاجی تسلیم این پیشنهاد شده قراربراین گذارده میشود که مبلغ پانزده هزار تومان حاجی سرمایه این کارخانه را گذاشته وپانزده هزارتومان دیگررا صنیع الدوله کارسازی دارد. بالاخره پس‌از مدتی مطالعه وتأمل یك کارخانه متوسط بادوهزار وسیصد دوك (تمام تاب) به فرنگستان سفارش داده میشود، اما ده هزارتومان‌را صنیع‌الدوله از خود حاجی قرض کرده وخود درابتدای امرپنجهزارتومان داد و آن ده‌هزارتومان را به حاجی مقروض‌گردید. اسباب وتجهیزات کارخانه مدتی بعد بایران رسیده وبوسیله چندتن ازمتخصصین خارجی‌وداخلی‌نصب شد، ووقتی کارنصب‌باتمام رسید در روزسیزده نوروز کارخانه مزبور درحضور ناصرالدینشاه بکارافتاد.

تأسیس تلگرافخانه

تأسیس تلگرافخانـه در زمان ناصرالدینشاه انجام شد، محل تلگرافخانـه درجنوب خیابان جلیل آباد (خیام) درپشت ارگ روبروی دهانـه بازار گلوبندك بود، این محل بعدها به کنار میدان توپخانه (میدان سپه) انتقال داده شد.



منظره‌ای از یك کاروانسرا در طهران عهد ناصری

عزاداری وسوگواری دردارالخلافه

شبیه‌خوانی- سینه‌زنی- دسته‌گردانی - قمه‌زنی

عزاداری وسوگواری در دارالخلافه چند صورت داشت، درآن وقتها در تمام ماههای محرم وصفر دراغلب محلات و درتکیه‌های بزرگ وکوچك با برپا کردن چادر و گسترش فرش ونصب علم وکتل و وسائل تعزیه و شبیه‌خوانی ، مردم به عزاداری می‌پرداختند وهرکس ویا صنف و دسته طبق نذر و قراری که داشت بطور نسبی که آنرا نوعی فریضه مذهبی می‌دانستند باین کار دست‌می‌زدند، مراسم عزاداری البته درجاها ومکانها وضعش فرق می کرد و تشریفات وآئین آن مفصل و باشکوه یا محدود و مختصر میبود، مثلا عده‌ای ازاعیان‌ورجال وبزرگان سرشناس طهران گاهی بمنظور اظهارعقیده نمودن ریاکارانه ارادت خود نسبت به خاندان رسالت و امامها احتمالا بخاطر تظاهر و نمایاندن شخصیت و اهمیت خود بساط مفصلی درخانه‌های بزرگ و یا تکیه‌های‌عمده شهربرپا کرده عزاداری مفصلی را اقامه مینمودند و این حضرات برای اینکه بر شکوه و اهمیت مجالس خود بیافزایند درجلب مردم وکشاندن‌آنان به مراکزی که درآنجاها مجلس عزا برقرار می گردید مقدماتی بکاربرده مزایائی قائل می گردیدند وازجمله شاهی‌سفید وپنجشاهی و دهشاهی بین مردم توزیع می‌نمودند.

غیراز مجالس روضه‌خوانی که‌عمومیت بیشتری داشت یکی‌ازعزاداریهای

معمول درطهران، که جالب توجه بود قمه‌زنی (شاخ حسینی) بود که البته این کار عده‌ای سلسله‌جنبان وبزرگترداشت که درمحلات ومیدانها وتکیه‌هاازمیان‌داشهای محله انتخاب می گردیدند. درمراسم سینه‌زنی دسته گردانی علامت‌هائی در جلو حرکت‌می‌دادند که البته‌بعضی‌ازاین‌علامتهاباندازه‌ای‌سنگین‌بود که کسی‌قادربحمل وحرکت دادن آنها نبود وشخص ورزیده قوی‌هیکل زورمندی می‌بایست آنرا بر- روی سینه وشکم خودکه بطورعمودی قرار می گرفت و با شال مخصوصی بسته میشد حمل نماید، این علامتها را ضمناً با پارچه‌های فاخر و شال‌های گران‌قیمت زینت می کردند، درپشت این علامت‌ها توده عزاداران وسینه‌زنها راه میافتادند و به نوای شخص نوحه‌خوان سینه میزدند و یا باصطلاح دم‌می گرفتند وبا نوحه- خوان هم آهنگی‌می کردند.

اکثر دسته‌های سینه‌زن محلات دارای علامت مخصوصی بودند و در آخر دسته‌ها، مشعل وفانوس وطبقهای چراغ حرکت داده می‌شد ومعمول این بود که وقتی یك دسته عزادار وسینه‌زن از محله خود بـه محله دیگر وارد مـی‌شد دسته عزاداراین محل‌باچراغ وفانوس ودسته‌های گل وطبقه‌های گلاب‌باستقبال میآمدند و برسر و روی واردین گلاب می‌پاشیدند وعلامت را گلریزان می‌نمودند و آنگاه بطورجمعی‌شروع‌به‌فرستادن‌صلوات کرده و واردان‌را درحالیکه‌مشایعت‌می کردند به تکیه محله برده و درطاق‌نماهای فرش شده آن جای می‌دادند و وقتی جماعت درمحلهای خود می‌نشستند نوحه‌خوانی وسینه‌زنی بار دیگر شروع میشد وپس‌از پایان‌کار، میزبانها، مهمانهای‌عزادار وسینه‌زن را راه میانداختند.

تعزیه و شبیه‌خوانی

تعزیه یا شبیه‌خوانی درایران سابقه ممتد وطولانی دارد واین کار که همان تجسم وقایع و حوادث کربلا وصحنه‌های حزن‌انگیز پیکار حضرت امام‌حسین و یاران اوبا دارودسته یزید میباشدگویا از زمان سلسله دیلمیان درایران رواج یافته وتاامروز هم که چندین قرن از ابداع آن میگذرد همچنان باقی وبرقرار میباشد، البته تعزیه خوانی امروز که بوضع بسیار محدود وباختصار در بعضی ازمحلات

جنوبی طهران وبعضی شهرها و روستاها برگزار میشود بهیچوجه قابل مقایسه با سابق وتعزیه خوانیهائی که دردارالخلافه‌طهران ودرمحلات وتکیه‌های آن باشکوه وجلال انجام میگردید نیست، تشریفات وکیفیت وترتیب برگزاری شبیه خوانی درسابق واقعاً جالب وازهرحیث دیدنی بود. برای شبیه‌خوانی قبلا نسخه‌هائی به شعر ویا نثر تهیه میگردید وکارگردانان که‌آن روزها تعزیه گردانشان میگفتند با کسانیکه میباید نقش یکی‌از شخصیت‌های تعزیه را ایفا نمایند تمرینهای لازم را میکردند، باید دانست که همانطوریکه قبلا گفته شد تعزیه وشبیه خوانی هم دو نوع بود، یك نوع مفصل و با شکوه وپر تجمل که معمولا در تکیه‌های بزرگ دارالخلافه از جمله تکیه دولت ودر حضور شاهان قاجار و امنای دولت ورجال برگزار میگردید ویك نوع مختصر وکمی محدودتر که اکثراً بطورخصوصی و جداگانه در خانه‌ها و تکیه‌های مخصوص انجام میشد. بهرحال وقتی بازیگران نسخه‌هارا از حفظ میکردند هرکدام بترتیب وارد جایگاه مخصوص نمایش میگردیدند ونقش محوله‌را اجرا میکردند، برای هریك ازاشخاصیکه در صحنه ظاهرمیشدند یك نوع لباس و وسائل مربوط درنظرگرفته شده بود، مثلا لباس حضرت سیدالشهداء قبای راسته سفید، شال وعمامه سبز، عبای ابریشمی شانه زری سبز یاسرخ بود، درموقع پیکار، حضرت ازچکمه استفاده میکرد ودرموقع عادی نعلین زرد بپا مینمود، شبیه پیغمبران وسایر امامها بیش وکم همین قسم لباس میپوشیدند، شبیه زنها پیراهن سیاه داشتند که تاپشت‌پا میرسید وپارچه سیاه دیگری نیزبسر میافکندند، فراخی این روسریها باندازه‌ای بود که دستهاراهم تا سرانگشتها میگرفت. یك پارچه سیاه دیگری هم بود که چهره‌آنان‌را تازیرچشم مستور میداشت بطوریکه جزسیاهی چشم وسرانگشتان، تمام بدن بوسیله این سه قطعه پارچه پوشیده میشد، لباس دختربچه وپسربچه‌ها پیراهن عربی بلند ومشکی با سربند بود که فقط قرص صورت آنهارا ظاهرمیساخت، سرداران مخالفین مثل یزید وابن‌زیاد وابن‌سعد یاخلفای معاند چون معاویه وهارون ومأمون‌را باجبه‌ترمه وعمامه شال‌رضائی یاشال‌کشمیری مجسم میکردند، جنگجویان دو طرف اعم از موافق یا مخالف عموماً زره میپوشیدند وکلاه‌خود پر دار بسر مینهادند، البته مخالفین زیر زره قبای سرخ وموافقین قبای سفید میپوشیدند، لباس فرشتگان،

جبه وترمه وتاج بوده وبرای اینکه جنبه ملکوتی ونامرئی بودن آنها آشکار گردد پارچه تورسفید یا آبی روشن بچهره خود میافکندند.

اما درخصوص لحن وآهنگ مخالف خوانها یعنی شمروابن زیاد وحارث وابن سعد ودیگران لازم میآمد که آهنگ صدایشان تهدیدآمیز وخشن وپرخاش‌گرانه باشد وبعبارت دیگرمیباید صورت رجزخوانی بخودگیرد.

درغالب تعزیه‌هائی که کمی‌مفصلتر ومجهزترانجام میگردید ازوسائلی‌چون اسب واشترهم استفاده میشد، باین معنی که جنگجویان سواربراسبها میشدند و کاروانیان با اشتران جهازدار وارد صحنه میگردیدند، در بعضی ازشبیه خوانیها پوست شیرهم بکار رفته کسی بجلد آن میرفت تا نقش شیر معروف تعزیه را اجراء نماید.

تعزیه وشبیه خوانیها معمولا روزعاشورا شروع، ومقارن ظهرخاتمه پیدا می کرد وآنوقت شب همان روز شبیه خوانی، بصورت شام غریبان تجدید می گردید.

آئین‌ها ـ رسوم ـ آداب ـ سنت‌های عید نوروز

آئین برگزاری بزرگترین اعیاد ملی

مردم طهران نشین بمراسم و آداب وسنت‌های خود خاصه عید نوروز و برگزاری تمام مراسم و آئین‌های آن علاقه ودلبستگی فراوانی ازخود نشان‌میدادند و درواقع وقتی‌نسیم‌نوروزی وزیدن می‌گرفت اوضاع واحوال‌دارالخلافه طهران بعلت جنب وجوش وحرکات شادی‌آمیزمردم رنگ دیگری بخود میبافت وهمه چیزتغییر میکرد .

از اوائل اسفند دربازارها خصوصاً مغازه‌های پارچه فروشی و کفش و کلاه دوزی، رفت و آمد زیادی بچشم میخورد، هر کس باندازه وسع وبنیه مالی خود بفکر تهیه لباس برای افراد خانواده و نونوا کردن خود برمیآمد ، تقریباً اغلب صاحبان دکاکین مغازه‌های خودرا تزئین‌وچراغانی‌میکردند وعلاوه برروشن کردن انواع شمع‌هائی که باجوهرسبزوقرمز رنگین شده بودکاغذهای الوان برسرتاسر پیشانی دکان‌های خود میآویختند ، ازقالبهای صابون زرورق زده هرم کوچکی ساخته وروی آن دسته‌گل مصنوعی‌کاغذی نصب مینمودند، آجیل فروشها طبقهای بزرگ و کوچك که ازانواع‌بادام وتخمه هندوانه‌وتخمه‌کدوومخروطهای بزرگ و کوچك که ازاقسام آجیل بهم چسبیده درست شده بود ترتیب داده و در جلوی دکانها قرارمیدادند.میوه فروشیها علاوه برآرایش‌مغازه‌ها، بامیوه‌های رنگارنگ، پیازنرگس وسنبل درگلدانهای شیشه‌ای سبزمیکردند . خراطها جبهه دکان‌را بایك

ردیف میانه قلیان تزیین مینمودند . مفصل‌تروجالب‌تراز همه آئین‌بندی دکانهای قنادی‌بودزیرا سروکار وتماس این‌گونه دکانهاباعید نوروز بیش‌ازدیگردکانهاست. درمقابل دکان دو اصله تیرسروته یکی که روی‌آنهارا باکاغذهای الوان نقش‌ونگار انداخته بودند بدو جرز طرفین دکان تکیه داده و سر آنها را بهم نزدیك و جناقی درجبهه دکان بوجود میآورد، بعد، ازکله قندکه در انتهای‌آن نارنج و بعد ازآن شیشه‌آب لیمو وآخر همه شیشه‌گلاب‌که بآنها زرورق چسبانده بودند رشته‌هائی ترتیب میدادند وآنها را باین جناقی میآویختند، سپر و شمشیری ازنبات‌میریختند ودو طرف جناقی بجبهه دکان نصب میکردند، در جلودکان ازگچ ـ مخروط‌های سرزده میساختند وپیرامون‌آنها اقسام شیرینی میچیدند وروی سر زده مخروط جارهای چند شاخه گذاشته، پرده‌های نقاشی جنگ رستم و اسفندیار و رستم و دیو سفید دربالای جبهه نصب میکردند و بالای این پرده‌های نقاشی به‌چوب ـ بندی نزدیك سقف ، چهلچراغ‌هائی هم‌آویخته می‌گردید و بعضاً کاسه نباتی‌که قطر دایره آن یك ذرع یا بیشتر میشد ساخته و از طاق بازارها بطور معلق می‌آویختند .

حمامها را نیز زینت‌کرده ، دربالای صفه‌های رختکن‌های حمام، تیرهائی وجود داشت‌که‌آنها را باکاغذهای الوان میپوشانیدند وروی این‌تیرها، شیشه‌های قلیان بلورچیده ودرون‌آنها را جوهرقرمزآب زده میریختند، دهانه این‌شیشه‌های قلیان مقداری پنبه می‌گذاشتند وروی پنبه چند دانه گندم میافشاندند، گندم‌ها سبز میشد وبه‌رنگهای سبز وسفید وسرخ درمیآمدکه رنگ پرچم ایران‌است .

درهفته‌آخرهرسال دسته‌هائی درشهرطهران راه میافتادکه یکی ازآنها آتش افروز بود، باین‌کیفیت‌که چهارپنج نفردست و صورت و گردن خودرا سیاه‌کرده مقداری خمیربسر گرفته وروی‌آن پنبه و کهنه آغشته به‌نفت گذاشته و بآن آتش میزدند وهرکدام مشعلی‌هم بدست داشتند وباضرب و تنبك ودایره‌زنگی شروع به‌خواندن تصنیف‌هائی میکردندکه مطلعشان این بود :

آتش افروز حقیرم　　سالی یك روز فقیرم .

دسته دیگری هم باسم غول بیابانی‌بودکه یك مرد بلند قد قوی هیکل با ـ قواره‌ای ازپوست‌گوسفند سیاه، لباس چسبانی ازسرتا پای خود درست‌کرده

جماعتی تنبك‌زن و تصنیف‌خوان پیرامون وی‌را گرفته به‌مقابل هردکانی که‌میرسیدند مدتی ترنم وزمزمه میکردند وپس از گرفتن چند شاهی پول از آنجا میگذشتند تا بدکان دیگری بپردازند، ذکرغول بیابانی این‌شعربود :

من غول بیابانم سوگشته و حیرانم .

اماشب‌چهارشنبه‌آخرسال‌درخانه‌ها بابوته‌های‌آتش، آتش‌افروزی‌میکردند. واهل خانه ازروی آن میپریدند واین‌جست وخیز، سه‌بارتکرار می‌گردیـد که این ذکررا هم ضمن پریدن می‌گفتند .

غم بروشادی بیا محنت بروروزی بیا

و دردفعه بعد، این ذکررا که شعله‌های سرکش آتش مخاطب آن بود باید بگویند :

زردی من‌ازتو سرخی توازمن سرخی توازمن زردی من ازتو

وازجمله‌کارهائی که شب عید حتماً میباید انجام شود علاوه برخانه‌تکانی و گاهی رنگ‌آمیزی اطاقها و نوکردن وسائل خانه ، سفیدکردن ظروف مسی‌خانه وتعویض‌آب حوض وآب انبارخانه بود .

سفره عید

درسفره عیدکه شب عیدگسترده میشد علاوه برشیرینی وشربت و آجیل، میبایدهفت سین‌هم موجود باشد،هفت سین عبارت‌بود ازهفت خوراکی که‌حرف اول‌آنها باید سین‌باشد ، معمولا این خوراکها سنجد وسبزی‌ـ سمنو ـ سپستان ـ سماق،سیب‌وسرکه‌بودند. برسرسفره‌عیدبهنگام‌تحویل‌سال، بزرگترخانه‌می‌نشست وافراد خانواده پیرامونش جمع میشدند وهمینکه توپ تحویل‌سال‌غرش میکرد، بین‌اهل خانه روبوسی و گفتن‌تبریك‌عید شروع میگردید وآنگاه شربت وشیرینی میخوردند، آقا به‌خانم وآقاکوچك‌ها به‌خدمتکاران خانه عیدی میدادند وبعدسفره مخصوص عید جمع میشد وجای‌آن بساط پذیرائی دید وبازدیدکنندگان گسترده می‌گشت ومعمولا درتالار یااطاق بزرگ وآبرومند خانه مجموعه‌های خوراکی که هرکدام دارای شش رنگ شیرینی بود دربشقابهای‌لب تخت بلوریاچینی مثل

هرم میچیدند ودرگوشه وکنار اطاق گلدانهای نرگس وسنبل وجامهای پرازبنفشه وظرفهای سبزی برروی طاقچه‌ها و رفها خودنمائی میکرد .

در شب روزعید، خانم خانواده بهترین ومطبوع‌ترین غذاها را برای اهل خانه تدارك میدید وکمترخانه‌ای بودکه درشب عید وروز عید دیگ پلوومامی‌و



سفره عید نوروز

مرغ و رشته پلویش روی بار نباشد، رشته پلورا درروز اول سال میخوردند که سررشته کارها بدستشان بیاید .

درایام نوروز تمام مردم بلااستثنا بدید وبازدید هم میرفتند البته دراین کار موقع ومقام اجتماعی اشخاص تکلیف را معین مینمود ، محترمین و بزرگان تاسه روز درخانه می‌نشستند وبعد ازسه روزببازدید میرفتند ، برعکس اشخاص بالنسبه

متوسط یاپائین که درسه روزاول دیدن میکردند و بعداز آن برای بازدید در خانه می‌نشستند. باید گفته شود که هرگاه‌شخص برحسب تصادف بخانه‌ای وارد میشد و صاحب‌خانه حضورنداشت دراینگونه موارد یکنفرازطرف اودر خانه نشسته بود و از واردین پذیرائی مینمود. مراسم دید وبازدید عید نوروز تا سیزده عید ادامه مییافت.

سیزده بدر

پهلوان‌کچل و خیمه شب بازی

سیزده‌بدر که درسیزدهم عید نوروز مراسمش انجام میشد یکی از مراسم جالب وپرتشریفات ویکی ازسنتها ویادگارهای مطلوب گذشته بود.

درشب سیزدهم نوروزهرخانواده وفردی که البته دلبستگی و عشق‌فراوانی به‌برگزارکردن این مراسم داشت روزیا شب پیش مشغول تدارك می‌گردید ووقتی تهیه لازم دیده میشد ازصبح روزسیزده خانواده‌های طهرانی باسماورهای کوچك وبقچه وبسته‌هائی که درون آن انباشته ازخوراکیها بود به‌خیابانهائی میریختند که به‌بیرون پایتخت میرفت. آنها همینکه ازشهرخارج میشدند دسته دسته کنارنهرآب وسبزه‌زار و جویباری می‌نشستند و ناهار را در فضای پر سبزه و درخت صرف میکردند. درروز سیزده بدر علاوه برناهار تنقلاتی مثل آجیل و شیرینی بساخود می‌آوردند وموقع‌عصرنیز کاهوباسرکه یاسرکه‌انگبین یاسرکه شیره میخوردند، بعضی ازخانواده‌های نسبتاً توانگر رشته بریده ونخودولوبیای پخته واسفناج‌خرد کرده وکشك‌دریك کوزه ومقداری پیاز وروغن‌همراه برده‌آش رشته راهم‌ضمیمه سایرخوراکها می‌کردند.

خانواده‌های اعیان اکثراً به‌باغهای خصوصی داخل یا خارج شهرمیرفتند وسیزده را بدرمینمودند. اما بازیها وسرگرمی‌های معمولی در روز سیزده بدر، تاب خوردن، الك دولك بازی، توپ‌بازی، گرگم بهوا و قایم باشك بازی وغیره بودکه ازکوچك وبزرگ وخردوکلان بآن میپرداختند. لوطی عنتری‌ها وخرس بازها وبزبازها و دوره‌گردها باتنبك وتصنیف خواندن خود نیز یك نوع اسباب

سرگرمی بودند .

بساط حقه‌بازی و پهلوان‌کچل و خیمه‌شب‌بازی‌هم این سروآن‌سر گسترده بود که وقتی‌مردم ازورزش وبازیهای دیگرخسته میشدند بساط این آقایان گسترده شده رفع خستگی می کردند .

موضوع جالب‌تراز همه فعالیتهای دختران دم‌بخت برای پیداکردن شوهر بود، آنها به‌سبزه‌ها گره‌میزدند ومعتقدبودند که تاسیزده‌سال آینده البته‌حاجت آنها برآورده خواهدگشت بشرط اینکه این ذکر را حین انجام دادن گره‌زنی باخود زمزمه کرده باشند :

سیزده‌بدر سال دگر خانه شوهر بچه به‌بغل

ولی گره زدن سبزه اختصاص باین حاجت نداشت وزنها برای نیت‌های دیگر ولورفتن بکربلا ومشهد هم‌این کار را میکردند .

هنگام عصروقت مراجعت مردم از زن ومرد وبچه، سواره، پیاده مخصوصاً در خیابان‌های نزدیك بدروازه‌ها بودکه پر از جمعیت میشد و مناظرتماشائی را تشکیل میدادند .



استفاده از کرسی در طهران

مراسم سلام نوروزی درعهد ناصری

مراسم سلام نوروزی درعهد ناصری را دکتر فوریه پزشك مخصوص ناصرالدینشاه چنین نقل می‌کند: «تالار بزرگ موزه که مراسم سلام در آنجابعمل خواهد آمد خیلی زودتر ازساعت شش ازجمعیت پرشده بود. تمام اعیان مملکتی در آنجا جمع بودند و وزراء وصاحبان مناصب عالی درجاهای خودقرارداشتند. حتی من در میان ایشان چند تن ازصاحب‌منصبان نظامی خارجی‌را هم دیدم.

این صاحب‌منصبان که کم وبیش لباس صاحب‌منصب ایرانی را با دادن تعارف‌خریداری کرده‌اند درحقیقت خوش‌نشینانی هستند که‌خواسته‌اندبا استخدام این لباس‌هایا ترکیب کردن آن با اجزاء دیگری‌ازلباس‌های گوناگون‌نظامی لباسی داشته باشندکه برای مجلس تقلید مناسب‌تر مینماید تا برای مجلس جدی.

ناصرالدینشاه ساعت شش به تالار وارد شد و برروی قالی زربفت کهنه‌ای که درپایتخت فتحعلیشاه انداخته بودند به رسم معمولی ایرانیها نشست وبربالش مروارید دوزتکیه داد.

شاه مثل روزهای سلام یا مهمانی‌های بزرگ در جواهر غرقه بود و نور فراوان چهل‌چراغهای بزرگ وشمعدان‌ها وچراغهای دیواری تلالؤ عجیبی بآنها میداد، بعلاوه منظره این تالار که سراپاآئینه‌کاری است‌بسیار خیره‌کننده بود.

درهریك از دوطرف تخت، عده‌ای از روحانیون‌ایستاده‌اند وروبروی شاه درچهارقدمی صدراعظم برپا ایستاده وچند قدم عقب‌تر درطرف‌چپ ظهیرالدوله رئیس تشریفات وداماد شاه قرارگرفته.

در سردقیقه‌معین اخترشناس‌باشی‌باوقارتمام‌وقدم‌های آهسته‌بجلوی شاه‌میآید وپس ازتعظیم ساعت به دست شروع سال نو را اعلام مـی کند سپس عقب‌عقب خارج می‌شود و دوتن ازسادات به شاه تبریك وسلامت‌باد می گویند. درحینی که این دوتن سید مشغول عرض تبریك‌اند شمایل حضرت علی‌ابن‌ابی‌طالب رادست بدست می گردانند وهمه‌آن را می‌بوسند بعد هر کس چند دانه گندم بـه این امید که سال‌آیند سال ارزانی وفراوانی باشد میخورد.

امام جمعه یا یکی دیگر از مجتهدین در داخل ظرفی‌آیاتی از قرآن‌مجید را می‌نویسد وپس‌ازحل کردن‌آن درآب قسمتی ازآن را به شاه میدهدتابنوشد و بقیه را نزدیکان او می‌نوشند. بعد ازتمام شدن این‌مراسم، مجدالدوله سبدبزرگی راکه پرازسکه‌های تازه ضرب شده بود وبـه‌آنها شاهی سفید میگویند پیش شاه گذاشت و شاه ازآن، ابتداء به علما بعد به شاهزادگان درجه اول مقداری داد، سپس دوجیب‌لباس روی مرا پر کرد ودیگران‌هم یکی‌یکی ازجلوی شاه‌گذشتند وعیدی خود راگرفتند وبا این رسم‌که تمنا برای زیاد شدن ثروت عیدی‌گیرنـده درسال نوست مراسم نوروزی پایان یافت.

نقاره‌خانه

درایران قدیم رسم چنین‌بود که بهنگام طلوع و غروب آفتاب نوازندگان مخصوص‌بوق‌وکوس‌وکرنا رادرمحل‌های‌خاصی که‌بیشترایوان‌عمارت‌ها وارگ‌ها بود بصدا درمیآوردند و با این نوازندگی‌شادی‌بخش،ظاهراً خورشید و روشنائی آنرا استقبال ویا بدرقه‌می کردند و درصحنه‌های پیکار و رزم نیزبا نواهای‌هیجان‌انگیز این‌آلات موسیقی، سلحشوران وجنگ‌آوران را تشویق بابراز شجاعت و پایداری مینمودند، در دارالخلافه‌طهران‌بدستور شاهان‌قاجارتأسیس یك‌نقاره‌خانه مورد توجه قرارگرفت وهرصبح وعصر جماعتی از نوازندگان موظف شدند در استقبال وبدرقه خورشید در ایوان ارگ‌کوس وکرنا بصدا درآورند.

بهرحال وقتی این‌کار ادامه پیداکرد تدریجاً نقاره‌خانه مخصوصی تأسیس گردیدکـه بعدها یکی از بیوتات سلطنتی و نقاره‌چیها دارای حقوق و وظیفه و

مواجبی گردیدند و افراد این جمع هم‌کار نقاره‌چی‌گری را موروثی کردند ، ولی در دوره مشروطه بعضی ازمشروطه‌چیها که در تظاهر بـه تجددطلبی تندرویهائی می کردند و تصور می‌نمودند که آنچه قدیمی است باید منسوخ گردد نقاره‌خانه را یك‌چند تعطیل کرده به نقاره‌چیها حقوق ندادند ولی نقاره‌چیها که هیچگاه حاضر به ترك شغل خود نبودند کارشان را همچنان‌دنبال نمودند وهرعصر وصبح وحتی در شبهای رمضان بـدون حقوق، وسائل کار خود را بصدا در میآوردند که همین پافشاری باعث شد مجدداً حقوق آنها را مسئولان امر بپردازند .

بعدها یعنی چندین سال پس از گذشت زمان ، نقاره‌خانه از سردر ارگ به سردر تازه‌سازمیدان مشق‌منتقل گردید وسالیان‌متمادی این رسم و آئین، یعنی بصدا درآوردن کوس و کرنا وبوق درمحل سردر میدان مشق باقی وبرقراربود.

شتر قربانی

یکی ازسنت‌ها و آئین‌هائی که‌در دارالخلافه طهران معمول و متداول بود، مراسم شترقربانی بود که در روزعیدقربان وبمناسبت این‌عید بزرگ باتشریفات خاص جالبی برگزار می گردید . قبل از شروع برنامه ، ابتداء شتری کـه میباید باصطلاح نحرویاقربانی گردد زینت‌می گردید وبآن انواع وسایل زینتی که‌معمولا ازپـارچه‌های رنگ جل وپلاس رنگارنگ بود می‌پوشاندند، خاصه زنگ‌های بزرگ و کوچك که هریك طنین وصداهای باشکوهی داشت به‌گردن وتن‌پوشها وجهاز حیوان میآویختند وبدنبال آن‌گاهی چنداشتر زینت شده دیگر بسته می‌شد که محض تکمیل تشریفات وکبکبه این مراسم بود. بـدنبال شترقربانی واشتران اسکورت، چندین طبال وشیپورچی وسرنا زن، حرکت می کردکه ازسروصدا و طنینی که زنگها بوجود میآوردند مردم باخبرشده وعموماً ازخانه‌ها بیرون‌میشدند تا آئین این رسم مذهبی وعبورشترقربانی را با چشم‌های‌خود ببینند. معمولامحل نحرکردن شتر در وسط میدان توپخانه بود و قبلا عده‌ای از کسانیکه میخواستند ازگوشت شترقربانی استفاده کنند در توپخانه‌گرد میآمدند و بـانتظار ورود شتر میماندند. وقتی شترقربانی به محل معهود میرسید یکنفرکه لباس سرخ دژخیمی

پوشیده ومعمولا سوار بر اسب تزئین‌شده‌ای بود بانیزه‌ای که دردست داشت بطرف شترقربانی حرکت می‌کرد وهمینکه نزدیك آن میرسید نیزه راباشدت وقوت بزیر گلوی حیوان فرو میبرد وعمل نحر کردن را انجام می‌داد، آنگاه شخص دیگری که شاید دستیار دژخیم بود باکارد بلندی سرحیوان را ازبدن جدا کرده وبلافاصله عده‌ای دیگر شروع به قطعه‌قطعه کردن پیکر شتر می‌نمودند. بعد نوبت به حاضران وتماشاچیان ومردم می‌رسید و آنها هریك تکه‌ای از گوشت قربانی شده رامحض شگون ویا بخاطر سدجوع می‌بردند وطولی نمی کشید که از لاشه شتر ذبح‌شده با آن عظمت جثه، چیزی برجای نمی‌ماند.

«دراینجا مراسم شترقربانی را از زبان (اورسل) فرانسوی نقل می کنیم که با چشم خود این مراسم را در میدان نگارستان دیده و در کتاب خود آورده‌است»[۱].

مراسم عید قربان بیادبود از خودگذشتگی حضرت ابراهیم همه‌ساله بانحر شتری در میدان نگارستان برگزار میشود. قبلا میدان نگارستان را سقاها با مشك آب، آب‌پاشی می کردند، بعد جمعیت رنگارنگی در میدان جمع میآمدند، آنها که چابك‌تر بودندتا روی شاخه درختان بالا رفته‌بودند ولی ضربات‌شلاق فراشان همه آنها رابه‌پائین می کشید. همه‌جا شعبده‌بازان با چشمه‌هائی ازهنرنمائی خود تماشاگران را غرق درحیرت مینمودند، پشت‌بام خانه‌های مجاوراین‌میدان نیزازانبوه مردم پربود. دربالاخانه کاخ نظام‌الملك میرزا کاظم خان، آنقدر زن جمع شده‌بود که جای‌سوزن انداختن نبود. صدای شدید ضربات چوبدستی‌ها که متعاقب آن جمعیت بهم‌فشار می آوردندنزدیك‌شدن سیاهی لشگرانبوهی راکه‌مأمور اجرای مراسم بودخبرمیداد. موزیك‌نظامی درپیشاپیش آنهاحرکت کرده‌وبمحض رسیدن به‌میدان عده‌ای سرباز که ازسرتاپالباس متحدالشکل پروسی پوشیده‌بودند باقدم‌های موزون راه میرفتند، شتری که پارچه‌های گرانقیمتی برسر و گردنش آویزان کرده بودند درمیان دودسته سرباز باخونسردی وطمأنینه خاصی قدم برمیداشت. پشت‌سرشتر شاهزاده‌ای که جامه‌ای زرین پوشیده و روی آن شالی‌از ابریشم سرخ رنگ، به صورت حمایل برسینه بسته بود با نیزه درازی که دردست

۱ــ ازکتاب سفرنامه اورسل، ترجمه علی* اصغر سعیدی.

داشت سواره وارد میدان شده آثار کسالت وملال درچهره هوشیار و صادقانه‌اش هویدا بود که گواهی ازاین‌داشت که افتخارچنین‌نمایش ومراسم مذهبی‌درحضور شاه در نظر او مسخره‌ای بیش نیست، بالاخره همه بازیکنان این نمایش جالب وارد میدان شده‌و درقسمتی توقف کردند ، در یك چشم بهمزدن همه ساز و وبرگ پرزرق وبرق را ازپشت شتر برداشته وشاهزاده‌نیزه خود را در ورید زیر گلوی حیوان بدبخت که بزانو افتاده بود فرو برد، بعد دوازده مرد که در رأس آنها سردسته صنف قصاب قرار داشت از هرطرف بسوی شتر نیمه جان حمله کردند وبا تبرهائی او را تکه‌تکه نمودند وشاهزاده برای حفظ ظاهر نگاهی به سمت جایگاه مخصوص نگارستان انداخت و بعد با عجله تمام تکه‌ای از این گوشت مقدس را درنوك نیزه به شاه تقدیم نمود، فراشان قادرنبودند جمعیت را از سر راه دسته‌های نظامی‌دور کنند تا اینکه‌سربازان مجبورشدند با قنداق تفنگ بجان خلق‌اله بیافتند. وقتیکه شاهزاده میدان را ترك‌نمود ازهرطرف، مردم خود را برروی نعش شتر انداخته وبرای یك تکه گوشت از سروکول هم بالامیرفتند، از ابتداء تا انتهای میدان، مردم بهمدیگر فشار میآوردند ، داد وفریاد می کردند وبالاخره فحش و کتك‌کاری وهنگامه عجیبی برپا شده بود...

نذری پزان

آش ابودردا

یکی ازمراسم و آداب مردم‌طهران‌قدیم‌پختن وتوزیع کردن‌انواع نذری‌ها میان اهل محل بود. این نذری‌ها عبارت بودند ازپلوخورش، شله‌زرد، آش شله‌قلمکار، حلوا، باضافه شربت وسایر مخلفات.

بیشتر این نذرها در روزهای خاص مذهبی، خاصه روزهای قتل و شهادت بعضی امامان انجام می‌یافت. مثلا بعضی‌ها در روزهای تاسوعا وعاشورا آش ویا شله‌زرد و حلوا پخته به خانه‌های همسایه برده و یا میان فقرا و بی‌چیزها تقسیم می کردند. هم‌چنین‌درروزهای۲۸ صفرروز شهادت‌حضرت‌امام‌حسن‌علیه‌السلام و اربعین. بعضی دیگر در چهارشنبه آخرصفر آش رشته می‌پختند و گویا این روز مصادف بود با روز خروج و قیام مختار بن‌ابی‌عبیده ثقفی بخونخواهی خاندان رسالت .

نذری‌ها را معمولا یکی دو روز قبل در دیگ‌های بزرگ‌بوسیله خدمتکارها و آشپزهای مخصوص که قبلا آماده این‌کار بودند می‌پختند . نذری پلو عبارت بود ازپلوی ساده که‌گوشت و ادویه خورش‌آن می‌گردید و وقتی آماده می‌شد تقسیم آن بوسیله قابلمه یا بادیه‌های مسی شروع میشد و یا اینکه وقتی فقرا به درخانه نذری‌پز می آمدند پلو را در یك نان‌سنگك ریخته بدست‌طرف می‌دادند. عده‌ای هم بودند که علاوه براینها آش شله قلمکار و یا آش رشته و همانطوریکه

قبلا گفتیم شله‌زرد نذرمی کردندوبعضی‌هم‌بودند که فقط‌نان وماست‌نذری آنان‌بود.

بعضی ازخانواده‌هاسمنو نذرمی کردند که ترکیب آن‌عبارت‌بود ازمقداری گندم سبزشده که مقداری آرد بآن اضافه‌کرده وبعد فندق وبادام وگردوی‌پوست‌دار درآن می‌ریختند.

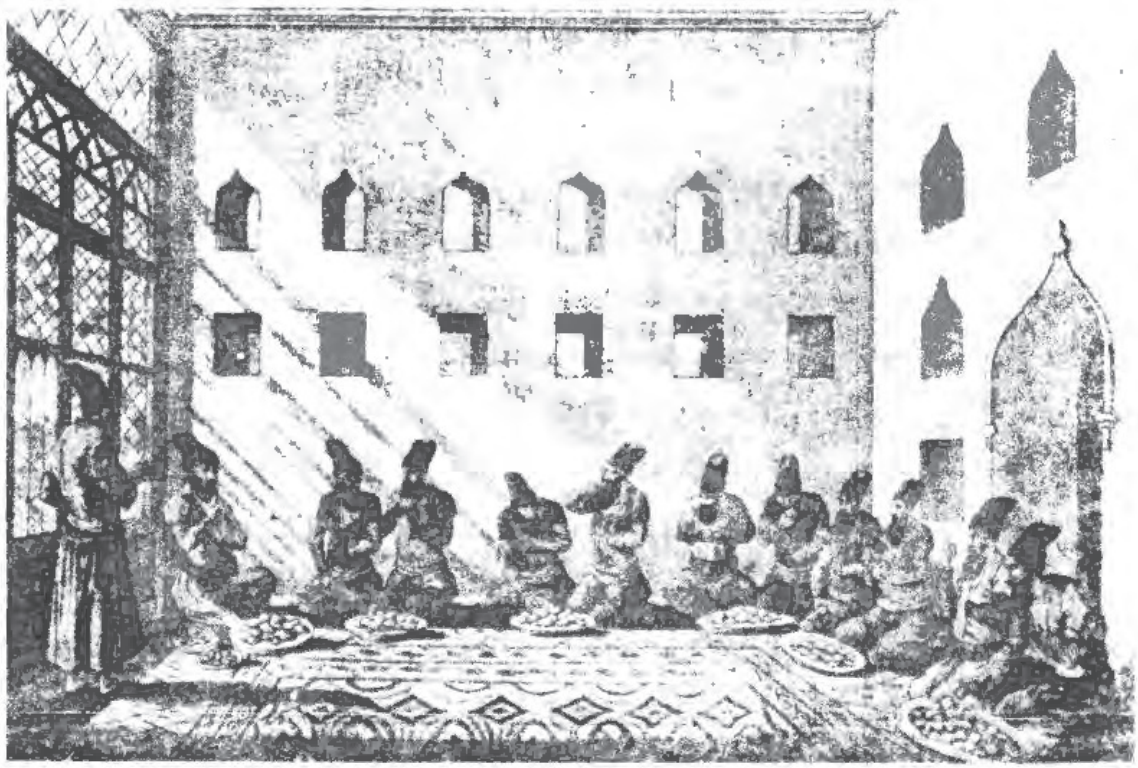
نکته قابل ذکر دراینجا این است که جماعتی از مردم طهران قدیم بودند که برای پختن نذری قبلا یك دیگ بزرگ درحالیکه سینی بزرگی بسرروی آن قرار داده بودند درجلوخانه خود می‌گذاشتند تا هرکسی که‌میل دارد برای کمك به پختن آش نذری معروف به‌آش ابودردا پولی بـه روی سینی بیاندازد. اما در کنار اینگونه مردم معدودی هم یافت میشدندکه بمنظورکلاشی وسرکیسه‌کردن افراد خالی الذهن و بـا سوءاستفاده از احساسات خیرخواهانه‌آنها گـاه و بیگاه چنین دیگ‌هائی را درمقابل خانه خود قرار می‌دادند و پولهای جمع‌آوری شده را بی‌آنکه قصد پختن نذری داشته باشندبجیب خود سرازیر می‌کردند.

مراسم شب یلدا

در شب‌های زمستان، مـردم طهران بـه تفریحـات وسرگرمیهای مختلفی میپرداختندکه بعضیها بسیار جالب وشنیدنی بود، آن روزها کـه از تماشاخانه و سینما وکافه‌های امروزی وبعضی دیگر از وسایل تفریحی خبری نبود. مردم بـه قهوه‌خانه‌ها میرفتند وباگفته‌های نقالان و تردستی شعبده‌بازها و تـردستها خود را سرگرم‌میساختند ویا اینکه‌بخانه‌ها ومنازل یکدیگرمیرفتند وباصطلاح شب‌نشینی میکردند. قهوه‌خانه‌ها درشب‌های زمستانی وخاصه درشب یلدا تـا دیرگاه و حتی تا صبح بازبودند و از مشتریان‌خود پذیرائی‌میکردند، مردم‌همانجا شام میخوردند وبتماشای برآمدن آفتاب می‌نشستند وقصه‌ها میگفتند، ازشاهنامه ویا دیوان حافظ وسعدی ومولوی شعرها میخواندند وبعد به حمام‌ها روی میآوردند تـا مدتی در آنجا بودند وبعد ازکیسه‌کشی و استحمام ومشت ومال بدنبال‌کار خود میرفتند. جمعی‌نیز درخانه‌های‌دوستان وخویشان و آشنایان‌گرد میآمدند ودرآنجاهامجالس مشاعره ومعماگوئی وشرط‌بندی تشکیل میدادند، گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند.

طبقات اشراف و اعیان طهران نیز برای خود مجالسی‌داشتند. آنها چراغ لاله میافروختند وبخانه‌های یکدیگر میرفتند و باز، معماگوئی‌ها و شعبده‌بـازیها وشرط‌بندیهای خصوصی و گاه مجلس قماربازی ترتیب میدادند.

در این شب‌یعنی درشب یلدا مردم بابر آمدن آفتاب وبا طنین افکندن اذان صبح در هر محله‌ای مردان مذهبی و روحانیون برفراز بام‌ها میشدند و تا دمیدن سپیده‌دم اشعار مذهبی میخواندندو دعا می کردند و دست به‌مناجات‌برمی‌داشتند. دربسیاری‌ازمحلات برروی‌بام‌ها وچارطاقی‌مخصوص، شب‌خوانها وجود داشتند آنگاه همه‌نماز میگزاردند وفارغ از آب وجاروی‌جلوی خانه‌گه‌می گفتندهر کس چهل روزپیش ازطلوع آفتاب این‌کاررابکند خدمت حضرت خضر می‌رسد و هر حاجتی‌ازاوبخواهد جامه‌عمل‌خواهدپوشید، بخانه میشدند وبعد به صرف‌صبحانه که عبارت بود ازچای- چای دارچین- شیرچای- کله‌پاچه - عدس پخته- حلیم، آب‌لبو ولبو میپرداختند.



مجلس نذری خوران در دربار قاجار

مراسم عقد وعروسی درطهران‌عهد ناصری

چگونگی خواستگاری ازعروس

بله‌بران ـ مراسم حمام رفتن وحنابندان

جهیزبران ـ مراسم عقد وازدواج

مراسم‌عقد وازدواج درطهران‌عهدناصری تشریفات و مراسم خاصی داشت که‌اکنون قسمت بیشتر آنها متروك شده‌است، دامادپیش‌ازعقد، عروس را نمی‌دید وانتخاب همسربدست خواستگاران‌بود، خواستگارهم دونوع بود زنانه، مردانه، باین ترتیب‌که اول یك یا دوزن جا افتاده، دنیا دیده باچادر وچاقچور و چارقد و نیم‌تنه عالی سرزده بخانه دختردارها میرفتند، خانواده‌های دختردارکه بااشتیاق تمام انتظارآمدن خواستگاررا داشتند همیشه یك اطاق مرتب برای‌پذیرائی‌حاضر می‌کردند، خواستگارها گاه بادختردارها آشنا بودندو گاه هم‌اصلا آشنائی‌نداشتند وهمینکه واردخانه می‌شدند خودشان‌را معرفی می‌کردند، اگر دریك خانه چند دختردم بخت‌بود، حتماً دختربزرگتر را نشان می‌دادند وکوچکترها را پنهان می‌کردند، دخترمورد نظر باچادرنماز توی اطاق می‌آمد و یك کاسه‌آب برای خواستگارها می‌آورد چون می‌گفتندکه آب نطلبیده مراد است و آب علامت روشنائی‌است. دخترسلام میکرد وگوشه‌ای می‌نشست، البته مادر یایکی ازقوم و

خویش‌های زنانه دخترهم حضور داشت، خواستگار بادقت تمام دختر را نگاه میکرد وبعد دست میبرد وچارقد دختررا ازسرش برمیداشت وزلفهایش را پس و پیش میکرد که مبادا سرش طاس و گیسوانش عاریه باشد و همینکه از سر وزلف عروس مطمئن میشد دهان اورا بومیکرد که بوی بدندهد همینطور زیر بغل وتن‌و بدن عروس را بومیکشید که مبادا بدبو باشد .

داماد و کسان داماد دلشان مثل سیروسرکه میجوشید که کی خواستگارها می آیند و دیدنی‌های خود را بازگو کنند . معمولا خواستگارهای مردانه شب میرفتند وقبلا خبرمیدادند وباپدر و یااقوام مردانه عروس وارد مذاکره میشدند و اگر پدر ویا بزرگترعروس موافقت میکرد در همان مجلس شیرینی مختصری صرف می کردند وقرارمیشد که خانواده داماد برای «بله‌بران» بخانه عروس بیایند وفردای آنروز مادرو کسان داماد بخانه عروس میآمدند و بله‌بران شروع میشد که مثلا چقدرمهربدهیم وچند دست لباس بیاوریم، مخارج عقد باکی‌باشد وخلاصه شرایط نقدی وجنسی معامله‌را تمام میکردند .

مراسم نامزدی خیلی طول وتفصیل نداشت فقط دریك روز معین چند نفر ازخانه عروس می آمدند ویك انگشتری الماس یازمرد ویك کاسه نبات، یك طاق شال بخانه عروس می آوردند.

گل درآمد ازحموم ، سنبل درآمد ازحموم

پس ازانجام بله‌بران نوبت عقدکنان می‌رسید وقبل ازهرچیز سراغ تقویم می‌رفتند که ساعت خوب تعیین کنند وپس ازتعیین ساعت ، خانواده عروس و داماد یکنفر عاقد برای خواندن صیغه عقد دعوت می کردند و عاقدی که طرف عروس بود معمولا جا سنگین‌تر ومحترم‌تر بود . پس ازآن باید میهمان‌ها را دعوت کنند، آنروزها کارت دعوت معمول نبود ، بیشترمهمانهای زنانه و مردانه‌را توسط نوکر و کلفت آنهم‌باپیغام می‌خواندند. برای بعضی محترمین‌هم کاغذفدایت شوم می‌نوشتند، یك روز پیش ازعقد، عروس را توی خانه بندمی‌انداختند یعنی کرك‌صورتش‌را بانخ‌تابیده می گرفتند، بعدمیان‌دوشانه عروس‌راهم بندمیانداختند،

چون می‌گفتند موی نحسی میان دوشانه دخترها میروید. حنابستن کف دست وپا وسرانگشتان اومعمول بود. درهرصورت اگرعروس وداماد پولدار بودند حمام را قرق می‌کردند . حمام عروس اقلا پنج ساعت طول می‌کشید ومرتب شیرینی ومیوه وشربت وچای و گاه هم ناهارمفصل در حمام صرف میشد، همینکه عروس ازحمام بیرون می‌شد ومشغول رخت پوشیدن می‌گردید زنها سرحمام دایره‌وتنبك وسازمی‌زدند واین اشعاررا می‌خواندند:

گل دراومـد ازحموم　　سنبل در اومد ازحموم
شاه دوماد را بگین　　عروس‌دراومد ازحموم

بعد عروس بخانه‌می آمد ومشاطه می آوردند وعروس‌را آرایش کرده،سفید آب وسرخاب ووسمه میمالیدند.

خطبه عقد درخانه داماد

خوانچه‌های‌عقد ـ زیرلفظی

یك روز پیش ازعقدکنان لوازم عقد وشیربها باین ترتیب ازخانه داماد به‌منزل عروس میرسید: ۱ـ شیربها یعنی پول نقدکـه غالباً طـلا ونقره بود و توی کیسه‌های تافته سرخ میریختند ۲ـ هفت دست رخت نبریده ۳ ـ چادر فاق(اطلس مشکی)، روبنده شیرازی باقلاب گل‌الماس وجواهر دیگر که دو طرف روبنده را بآن وصل میکردند ـ چاقچـور مخمل یا پارچه ابریشمی ۴ ـ چنـد جفت کفش مخصوصاً کفش اطلس سفید برای روزعقد ۵ ـ مقداری حنا وصابون ۶ـمقداری قند وچای وآب لیمو ۷ـ چندین خوانچه شیرینی ومیوه وآجیل ۸ ـ خـوانچه اسفند پای عقد ۹ـ یك نان سنگك بقدآدم که روی‌آن با سیاه‌دانه رنگین مبارکباد نوشته بودند ۱۰ـ یك آئینه قدی، یك جفت لاله ویك جفت جار . غالباً بامطـرب خوانچه‌هارا حرکت میدادند وبخانه عروس میبردند ورسید میگرفتند.

مراسم عقد معمولا دراطاق مخصوصی که سفره عقد گسترده شده‌بود انجام می‌گرفت درآنجا سوزنی ترمه‌ای میانداختند و مجلس را طوری ترتیب میدادند که موقعیکه در اطاق مجاور عاقد مشغول خواندن خطبه عقد میشد عروس خانم



تصویری ازمراسم عروسی، دراین مراسم عده‌ای اززنان با چادر سیاه و روبنده شرکت دارند و نوازندگان مشغول نوازندگی‌هستند

بطرف قبله بوده و آئینه قدی و یك جفت جار دوسه الی پنج شاخه‌ای که ازخانه داماد باخوانچه اسفند و رنگ‌حنا آورده بودند در آن اطاق حاضرباشد، ازوقتی که عروس به‌اطاق عقد قدم میگذاشت تاخاتمه تشریفات شمع‌های خوانچه‌ها و جارهامیباید همچنان بسوزد، خوانچه‌اسفند که عطار بدستورخانواده ترتیب‌میداد باقلمه‌های رورق زده خانه‌بندی شده ودرهریك ازخانه‌ها مقداری اسفند ودانه‌های دیگر ورنگ نسائیده و وسمه وحنا پهن شده نزدیك عروس خانم قرار میگرفت ومنقل آتشی‌هم برای سوزاندن اسفند سیاه روی دانه‌ها در گوشه دیگر آماده بود. ذوق وسلیقه عطار در رنگ‌آمیزی خانه‌های خوانچه ومبارکبادی که بااسفند سیاه روی دانه‌های سفیدی که درخانه اصلی وسطی نوشته شده بودو همچنین نقش ونگاری که بادانه‌های رنگ‌کرده در خانه‌های اطراف‌انداخته بود مایه تحسین حضارمیگردید.

جلوعروس جانمازترمه یامخمل مروارید زیبائی که عروسها جزء جهیزیه خود داشتند پهن کرده وقرآنی که جزء مهرمیکردند در روپوش اطلس یاترمه یا مخمل کنار آن میگذاشتند، برای اینکه عروس نزد داماد باصطلاح شیرین و خوشبخت شود یکی ازخانم‌های سفید بخت خانواده دوپارچه قندرا که اگردوتا سرقند باشد بهترمیبود باید دردست بگیرد وخانم‌سفیدبخت دیگری پارچه‌سفیدی را ازدوخانم‌بسرعروس بیاندازدوخانم‌اولی‌سرقندهای خودرا برسرعروس‌بساید.

پس‌از صرف چای و شیرینی و شربت محرر عاقدکه پیرمردی باریش انبوه بود وعمامه بسرداشت بایك‌نفر ازمحارم عروس جلو محرر میایستاد ومحرر اینطور توی اندرون میرفت وپشت دراطاق عروس می‌نشست.

مردی که محرر بود شروع میکرد بگفتن این کلمات: سرکار خانم اجازه میدهید شمارا بعقد دائمی قائمی وهمیشگی جناب مستطاب آقای ... دربیاورم صداق (مهریه) شما برذمه داماداست. وبعد عروس بله‌را نمیگفت تامادر ویا یکی ازنزدیکان داماد یك یاچند لیره واشرفی طلا زیرلفظی میداد وپدر ومادر وظیفه خودرا انجام میدادند وازخانه خارج میشدند ناگهان مطرب‌ها که در فضای حیاط وپیرامون حوض ویاتالار موضع گرفته و گوش بزنك بودند شروع به نواختن آهنگ‌های‌مخصوص میکردند وحاضران هم باکف زدن وهلهله کشیدن باآنها

هم آهنگی میکردند.

یك روز پیش ازاینکه عروس‌را بخانه داماد ببرند بخانه داماد خبرمیدادند که امروز جهاز میآید، آنهاهم اطاق‌هارا خالی‌میکردند وبعد جهازمیرسید که معمولا بر روی چندین طبقه وخوانچه بود.

دعای مهر ومحبت وزبان بندی داماد

درآن روزها که اتومبیل نبود درشکه ویاکالسکه‌را گل میزدند وعده‌ای از کسان داماد دنبال عروس میرفتند وپیش‌ازاینکه کالسکه پیدا شوداسب سفیدی در خانه عروس‌میبردند وعروس‌راسوار بر آن میکردند وکسان عروس پیش‌ازحرکت دادن عروس هفت قلم آرایش میکردند وهمینکه کسان داماد وارد میشدند عروس را درچادر وچاقچورمیکردند ودوسه زن سالخورده ازخانه عروس بعنوان ینگه همراه عروس میآمدند. درقدیم رسم بود وقتی عروس میرسید داماد یك سیب یا نارنج به سینه عروس پرتاب میکرد. هنگام اجرای صیغه عقد کارهای دیگری هم میکردند از آنجمله اینکه ابریشم هفت رنگ‌را تنه‌تنه بهم میبافتند و گره میزدند که عقد وازدواج محکم بماند بعضی ازخانواده‌ها برای باصطلاح احمق کردن داماد مغزخررا توی شیرینی میگذاردند وهمینکه داماد بعداز اجرای صیغه عقد برای دیدن عروس میآمد ورونما بعروس میداد، عروس خانم آن شیرینی آلوده‌را بدست خود توی دهان داماد میگذاشت!. بعضی خانواده‌هاهم‌موقع ورودعروس بخانه داماد یك گردو زیرپای عروس میگذاردند که آنرا بشکند وعقیده داشتند که بااین کار کلك مادرشوهر کنده میشود وعروس خانم ازشرش آسوده میشود. دعای مهرومحبت وزبان‌بندی ومهرگیاه همچنین رواج داشت.

جهیز بران

یکی‌ازجالبترین تشریفات ومراسم‌متداوله درعقد وعروسی‌موضوع حرکت دادن جهیزیه دختر ازخانه عروس بخانه داماد بود که میباید روزپیش انجام گیرد، برای این‌کار چند رأس قاطر ودر صورت نبودن قاطر عده‌ای طبق کش ازطرف

خانواده داماد درنظر گرفته میشد وضمناً یك دسته مطرب یا نقاره‌چی‌هم میباید پیشاپیش قافله جهیزیه‌بر حرکت کرده شروع بنوازندگی نماید تا بخانه عروس برسند. اما درخصوص کیفیت جهیزیه عروس از قبیل فرش و رختخواب‌را در مفرش‌های قالیچه‌ای ولباس دوخته ونبریده‌را در یخدانها بایخدان پوش ماهوتی یامخملی ولوازم مسی مثل دیگ‌بر ومجموعه و بادیه وظروف دیگررا درتورهای کاه‌کشی وسایراثاثه ازجمله، بلور آلات واسباب چراغ، متکاها وپشتی‌های‌زری وترمه‌ای مفتول ومروارید دوزی و تزئینات رودیوار، مانند، پرده طاقچه پوش و سماور و اسباب چای و ظروف چینی وخلاصه یك دستگاه لوازم آرایش واثاثه کامل زندگی درخوانچه‌هائی که‌کف آنهارا با پارچه سفید انداخته ومقداری نقل روی‌آنهاریخته بودندمیگذاشتندو آنگاه قافله براه‌میافتاد، دسته مطرب ونقاره‌چی‌ها از جلو و خوانچه‌ها ازدنبال قاطرهای حامل جهیزیه و یا طبق‌کشها حرکت میکردند. همراه جهیزیه، شخصی ازخانواده عروس میآمد و صورت جهیزیه را بهمان ترتیبی که در خوانچه‌ها چیده شده بود تحویل‌کسان داماد داده ورسید میگرفت. درخانه داماد علاوه برشربت وشیرینی ومیوه، خلعتی‌هم به تحویل دهنده وانعامی به خوانچه‌کشها وقاطرچیها ویاطبق‌کشها داده میشد. بعلاوه‌نقل‌ها وپارچه سفیدکف هرخوانچه متعلق به حامل آن بود.

نکته قابل ذکر وجالب‌تراینکه مرتب بودن جهیزیه وآراستن آنها موکول به سلیقه وهنرخاص بود وعلیا مخدراتی که دخترهای دم بخت داشتند معمولا در موقع حرکت جهیزیه بتماشا میایستادند تاضمن تماشا تجربه وممارستی هم برای جهاز گیری بدست آورده باشند.

پاتختی

یکی ازمراسم معموله بعداز برگزار شدن عقد وعروسی. پاتختی بود که مجلس آن، روزبعدازعروسی برپا میگردید. دراین روز یك دسته مطرب درخانه داماد شروع بنوازندگی میکرد وبعدازصرف ناهار عروس وداماد. چندساعتی‌در مجلس روی صندلی قرارمیگرفتندو آنگاه همراه بانوازندگی عملجات طرب پدر

ومادر داماد وخواهر وبرادر ونسوانی‌که به داماد وپدر اومحرم بودند هریك به اندازه استعداد وتوانائی خود پایکوبی ودست‌افشانی میکردند.

عروس وداماد معمولا میباید تاسه‌روز جائی نروند وباکسی ملاقات نکنند وخلاصه ازحجله خارج نشوند وفلسفه این‌کار این بودکه دراین چند روزکاملا با اخلاق وخصوصیات روحی‌یکدیگر آشناگردند. یکی‌از رسم‌های مربوط به‌بعداز عقد وعروسی وپاتختی، مادرزن سلام بود وداماد باید صبح بعدازعروسی بامادر زن خود ملاقاتی بنماید، این ملاقات برای اظهار رضایت ازعروس بود ومعمول این بودکه مادرزن هدیه‌ای مثل ساعت و انجیرطلا یاانگشتر وازاین قبیل هدایابه داماد خود بدهد.

پاگشا

پاگشاهم از مراسم متداولـه بعدازعروسی بـود واین رسم چنان بودکـه عروس چون میباید برای قطع علاقـه از خانه پدری وانس‌گرفتن باخانه شوهرتا چهل روزبخانه پدرش نرود، بهمین جهت بعداز گذشتن چهل روز مادرعـروس رسماً دخترخودرا پاگشا میکرد ودرایـن ضیافت مادرشوهر و خواهرشوهرها و بستگان داماد واقوام عروس وداماد میباید شرکت کنند وحکمت این کار این بود که افراد دوخانواده وصلت کرده بیشترباهم آشنا ومأنوس گردند.

ختنه سوران

یکی‌از مراسم و آئین‌هائی‌که در دارالخلافه مرسوم ومعمول بود و تقریباً بیشترخانواده‌ها وطبقات وبخصوص طبقه اعیان وافـراد سرشناس دربرگـزاری رسوم وجشن آن، سخت پای‌بند ومقید بودند مراسم‌ختنه سوران برای بچه‌هابود واین جشن برای‌کودکان‌که ختنه میشدند تقریباًیك نیمه عروسی بود، ختنه‌کردن بچه‌ها معمولا پس‌ازگذشتن یکی‌دوسال از روزتولدآنهاصورت میگرفت، قبل‌از اینکه طفل ختنه شود برای‌اومقداری اسباب‌بازی ازقبیل خروس‌قندی، و وغ وغ صاحاب وفرفره ومیمونك‌های چوبی ووسائل دیگر میخریدند وبااین وسیله سر

اورا گرم میکردند و آنگاه کودکرا دراطاق مخصوص میخواباندند وعمل ختنه‌را بوسیله استاد سلمانی انجام میدادند وبلافاصله وقتی‌این کارباتمام میرسید یك‌دسته مطرب که قبلا آنهارا دعوت کرده بودند شروع به رامشگری میکردنـد ومتعاقب آن یکنفر رقاصه باموهای افشان مشغول رقص میگردیـد، وقتی یك روز از ختنه طفل می‌گذشت از فردای روز ختنه افراد فامیل وقوم خویشها و دوستانی که بـه جشن ختنه سوران دعوت شده بودند بخانه طفل‌میآمدندوهر کدام باخود هدایائی ازقبیل‌قواره‌های پارچه‌و کاسه‌های‌نبات همراه میآوردند تابرشگون جشن‌بیافزایند، البته‌کار بهمین جاخاتمه نمی‌پذیرفت واز روز دیگر تازه سرمطربهای سیارو دوره گردکه‌گوئی مویشان‌را دراین مواقع آتش میزدند ودستگاههای خبریشان قبلا به آنها اطلاع داده بودکه درفلان‌کوچه یاخیابان در خانواده فلان شخص مـراسم ختنه سوران بـرپا میباشد باین خانـه میآمدند وهر کدام چندلحظـه نوازندگـی میکردند وانعامی میگرفتند ومیرفتند، بدنبال دسته‌های مطرب دسته‌های میمون‌باز وعنترباز وباصطلاح لوطی عنتری شروع به‌آمدن میکردندکـه هریك حیوانات خودرا درآن خانه به رقص وامیداشتند، غیراز این دسته‌ها دسته‌های دیگری هـم بودندکه باسازونقاره ودهل‌وکمانچه میآمدندوسروصدا براه میانداختندومیرفتند وباین‌ترتیب مراسم‌ختنه‌سوران باشادی ونوازندگی‌شروع میگردید وبانوازندگی و رامشگری خاتمه مییافت. طفل ختنه شده معمولا دد پانزده روز بجای شلوار با لنگ راه می‌رفت، البته اولیاء طفل باو اجازه حرکت‌کردن زیاد نمیدادند وپس ازگذشتن یکی دوهفته اورا بحمام میبردند ومراسم ختنه طفل بپایان می‌رسید.

چگونگی تشریفات و گستردن خوان

و خوردن غذا

طرز غذا خوردن پدران ما در دارالخلافه‌طهران باامروز فرق بسیار داشت ومعمولا این کار که میباید روزی دویا سه‌بار انجام شود همراه باتشریفات ومراسم مخصوص بود، البته این مراسم بستگی به وضع مالی وطبقاتی خانواده‌ها داشت مثلا تشریفات غذاخوری ازهمان هنگامیکه سفره طعام گسترده میشد تاآن‌لحظه‌ای که پس‌ازتناول‌اهل خانه یامهمانها برچیده میشد متفاوت بود، درخانه‌های اشراف سفره‌ها رنگین‌تر وتزیینات آن بیشتر وباکمك چندین نوکر وفراش وخوانسالار چیده میشد ودر دیگرخانه‌ها که وضع وبنیه مالیشان متوسط بود سفره وآنچه بر روی آن قرارمیگرفت ساده‌تربود تامیرسید به خانواده‌های معمولی وبی‌چیز که خوردن غذا بسیارساده صورت میگرفت، اما درخانه‌های اشراف واعیان وحتی خانه‌های متوسط ابتداء متصدی یانوکر ویاآشپز سفره بزرگی در وسط اطاق میگسترد، در وسط آن قاب ویا قاب‌های پلورا قرارمیداد ودر دویا چهار طرف آن ظرف‌های خورش چیده میشد، درکنارسفره پاره‌های نان سنگگ یانان لواش و تافتان قرار میگرفت وفاصله میان قاب‌های پلو وظرف‌های خورش بشقابهائی که میانشان کوکو، برانی، سبزی خوردن باپنیر وسایرمخلفات قرارمیگرفت درچهار طرف سفره علاوه براین خوردنیها بجای نوشیدنیهای امروزکه انواع کولاها

هستند، قدح‌های بزرگ سکنجبین ـ شربت ـ سرکه شیره ـ که درمیانشان افشره خوری‌های چوبی بود جایگزین میگردید، ظرف‌های دوغ در میان تنگ‌های پر نقش ونگار ریخته میشدوبرای اینکه این نوشیدنیهارا صرف کنند کاسه‌های کوچکی ازچینی وبلور درگوشه وکنارسفره قرار میدادند که هرکس ازهرکدام‌را که میل داشت درکاسه ویا ظرف میریخت وسرمیکشید. وقتی سفره حاضرمیشد حاضران که اهل خانه وگاهی مهمانهایشان نیزبودندبسرسفره خوانده میشدند، قبل‌ازاینکه خوردن غذا شروع شود یکنفر پیشخدمت آفتابه لگنی‌را میگرداند که در درون آن آب نیم‌گرم ریخته بودند ومعمولا یك حوله نیز برروی دست ویا روی دوش پیشخدمت مخصوص‌قرارداشت، پیشخدمت بمقابل هریك ازحاضران برسرسفره میرسید لگن‌را مقابل دست‌اوقرار میداد وبعدازآفتابه مقداری‌آب بر روی دست اومیریخت تاآنهارا بشوید وسپس حوله‌را باوتعارف میکرد تادستهایش‌را خشك کند، وقتی حاضران ازاین‌کارفراغت پیدا میکردند خوردن غذا باگفتن«بسم‌الله» آغازمیشد وحین‌تناول غذا یکنفرپیشخدمت‌مخصوص‌قدح‌های‌بزرگ نوشابه‌راکه دردست داشت پیرامون سفره میگرداند آنگاه یکنفرپیشخدمت دیگر در حالیکه مقداری تراشه‌های چوب به شال‌کمربسته بود به حضار تعارف میکرد تاازآنها بعنوان خلال دندان استفاده‌کنند ، چون خوردن غذا باکمك دست انجام میشد بعدازاینکه صرف‌غذا باتمام میرسید باردیگرهمان پیشخدمت مأمورگرداندن‌آفتابه لگن میشد، وباهمین وسیله دستهای صرف‌کنندگان غذا شستشو وسپس با حوله خشك میگردید وباین ترتیب بامراسم مخصوص صرف غذا بپایان میرسید.

روابط اجتماعی و انسانی مردم طهران عهد ناصری

روابط انسانی واجتماعی مردم دارالخلافه درعصری که ما از آن یادمیکنیم روابطی اصیل، سنتی وبرمبنای اخلاق وعواطف وتعاون مشترك استوار بود. در آن روزگاران روح مردم سرشار ازمهر ومحبت بود وهنوز عوامل مادی‌وزندگی ماشینی برچنین روحیه‌ای سایه نیافکنده بود ویا حداقل روابط انسانی واجتماعی تحت‌الشعاع زندگی مادی واحتیاجات شخصی قرارنمی‌گرفت ویك نوع‌سادگی وصفا وبی‌پیرایگی وعدم‌تصنع وظاهرسازی براین روابط حکومت داشت. رشته‌هائی که معمولا مردم محلات وکویها وگذرها وکوچه‌ها را بهم مربوط میساخت خیلی محکم ومتین واستوار بود ونوعی عواطف وهمبستگی مشترك و همدلی و غمخواری درمیانشان دیده میشد. مردم نسبت به‌سرنوشت یکدیگر وحوادثی که برآنها می‌گذشت بیگانه وبی‌تفاوت نبودند وهرکس این احساس را می‌کرد که غم ودرد وگرفتاری که یکنفر ویایك خانواده ازاهل محل دارد ، بمنزله گرفتاری ودرد وغم خود اوست واین موضوع تنها درعالم فکر واندیشه وخیال‌نبودوعملا اهل محل برای کمك ومعاضدت وگرفتن زیربازوی کسی که دچار ناراحتی و بد-بیاری وپریشانی شده‌بودصمیمانه بپامیخاستند. ازمحلات وکوچه‌ها سخن‌بگوئیم، هرگاه بدبختی وآشفتگی وگرفتاری دامنگیر یك نفرازاهل محل و یا خانواده‌ای میشد، سرجنبانان وسرشناسان کوچه ویا محل دیگر مردم را از این ماجرا آگاه می‌کردند وبعد هرکس بنابه‌وسع وامکاناتی که داشت دررفع گرفتاری وناراحتی

آن‌شخص همت می گماشت،وهم‌چنین‌بود درمواردی‌که مصیبت ویاضایعه‌ومرگ ومیری درمحل اتفاق میافتادکه دراین صورت تقریباً تمام اهل محل برای شرکت درهمدردی وغمخواری مصیبت‌زدگان می کوشیدند وعموماً دست ازکار وکاسبی کشیده و در حرکت دادن جنازه‌وتشریفات‌جمعی ودفن و کفن آن شرکت‌میجستند وبعد هرکس بنوعی درکار بحال عادی برگرداندن زندگی خانواده مصیبت‌دیده کمك ویاری مینمود .

روح اعتماد واطمینان متقابل که اساس تفاهم و همبستگی اجتماعی و تشریك مساعی است درمردم وجود داشته و برهمین مبنا معاملات و داد و ستدها کمترمتکی به‌دفتر ودستك وضبط و ربط در مراجع رسمی بوده و با یك مبادله حرف وقول عملی میشده است، پیمان‌داری، وامانت وخوش حسابی وخوش‌قولی بنحو بارزی جلوه‌گری داشت ومردم واقعاً امین وامانت‌دار یکدیگر بودند .

رعایت احترام بزرگترها و افراد مسن ازطرف کوچکترها واجب‌الرعایه بود، وبزرگترها وریش سفیدها وافرادمسن وباتجربه ازنفوذکلمه واحترام‌خاصی برخوردار بودند و هرگاه اختلاف و یاکدورت و نقاری میان افراد خانواده و یا همسایگان و اهل یك محل و کوچه بروز می کرد پا در میانی یك نفر ریش سفید و پیر مرد مجل کافی برای رفع آن اختلاف و بهم پیوستن رشته‌های ازهم گسیخته دوستی بود .

رفت وآمد ومعاشرت و مناسبات میان افراد فامیل ، دوستان ، اهل محل صمیمانه وبسیارگرم و باعتبار خویشاوندی و بخاطر نفس دوستی ومحبت بود و انگیزه‌دیگری‌ازقبیل توقعات مادی ومصالح شخصی وباصطلاح (طمع روستائی) این‌ملاقاتها ورفت وآمدهاراموجب نمی‌گشت،خاصه همسایگان بایکدیگرروابط بسیارحسنه ودوستی صمیمانه وارتباط بسیار نزدیك داشتند و در واقع همسایگان نزدیك درحکم یك خانواده بودند .

بهر تقدیر روابط اجتماعی مردم صادقانه و فارغ از هر نوع آلودگیهای مادی و اعتباری بود ، و از این لحاظ هرکس خود را در آرامش و اطمینان خاطری‌که متکی به‌پشت گرمی دیگران بود حس می کردکه از هر جهت قابل توجه بود .

ظرف های غذاخوری

وسایل و اثاثه سرسفره

ظروف غذا خوری درسرسفره‌ها چه اعیانی وچه سفره‌هائی که در خانه‌های مردم متوسط وعادی گسترده میشد اکثراً مسی‌بود وظروف چینی اختصاص به‌مهمانیها داشت. مس‌های کنده‌کاری کعب‌دار که درلابلای نقش و نگار آن مملو از کثافت وسیاهی میشد تدریجاً منسوخ و کنارگذاشته شده بود وبجای آنها ظروف مسی بی کعب وبدون کنده‌کاری معمول گشته بود .

این ظرف‌ها عبارت بودند ازقدح‌های افشره خوری وکاسه‌های اول ودوم وسوم برای آش و آبگوشت وماست وپیاله‌های کوچك برای‌ترشی خوری. ظرف‌های پهن، قاب‌ها و دوریهای اول ودوم وسوم وتوگودهائی مانند بشقابهای امروز سوپخوری که قاب‌ها را برای پلو وچلو ودوریهای اول ودوم وسوم هم باز برای همین منظور بکارگرفته می‌شود و توگودها را برای خورش خوری مورد استفاده قرار می‌دادند .

لب تخت‌هائی هم برای خربزه و پنیر سبزی وحلوا وکوکو واز این‌قبیل غذاها و بالاختصاص برای تقسیم‌غذا اختصاص می‌دادند وظروف تهیه غذا ازبادیه برنج خیس کنی تامجموعه برای‌آوردن ظروف تاپای سفره همه از مس بود.

غیر از این وسایل وظروف، در گوشه وکنار آشپزخانه و انبارها و حتی

اطاق‌ها دیگ‌ها وسینی‌ها ومجموعه‌های بزرگ مسی به‌دیوار تکیه داده شده‌بود. اینهاغیراز مجموعه‌هائی‌بود که درتغارها وتاپوها وخمره‌های‌محتوی بنشن‌وآرد و روغن وبرنج وسایرمواد خواربار گذاشته شده بود .

علاوه براینها دراکثر خانه‌ها دربالای رف‌ها و بعضی طاقچه‌های صندوق‌خانه، ظرف‌های چینی زیادی ازقاب وقدح گرفته تالب تخت و ترشی خوری‌از چینی معروف مرغی وحاجی طرخانی قرار داشتند .

چینی‌های مرغی برای مهمانی‌های بزرگتر و حاجی طرخانیها برای میهمانیهای متوسط بکار میرفت خورش‌ها عبارت بود ازگوجه وسبزی وکدو و بادمجان وسیب وقورمه‌سبزی دربهار و تابستان ودرزمستان‌کدوی حلوائی و به و آلو وفسنجان وقیمه‌که درزمستان وتابستان هردو رایج بودند. دربهارسبزی‌وباقلا پلو باافشره دوغ وکمك خورش بورانی اسفناج و ماست خیلی معمول بود .

داستان جالب قلیان درخانه‌های طهران

در طهران قدیم یعنی در عصری که ما از آن یاد می‌نمائیم ، تقریباً خانه‌ای درایران نیست که در آن قلیان نباشد و اگر کسی قلیان نداشته باشد متمدن بحساب نمی‌آید. دست بالا به‌یك چنین آدمی باتعجب نگاه می کنند و یا اینکـه تأسف ـ خوران و تحقیر کنان ازاوروی برمی‌گردانند. بدون قلیان که جزء ضروریات‌است هیچ کاری‌صورت نمی‌گیرد، نه‌مهمان‌نوازی‌ونه‌مذاکره‌ونه‌معامله‌ای‌انجام‌می‌پذیرد، بالاخره نه‌عروسی ونه‌عیشی، نه‌ناهاری ونه‌هدیه‌ای ونه‌شعرخوبی.

قلیان ایرانی‌عیناً مانند قلیان ترکیه ساخته شده منتها اینجا لوله‌بلند ودهانك آن به‌ندرت بکار گرفته‌می‌شود بجای آن یك لوله چوبی‌قرمز رنگ ازجنس‌چوب وجوددارد که پس‌ازمدتی استعمال بالوله دیگری تعویض می گردد. لوله‌های‌بلند را به‌دشواری می‌توان تمیزنگاه داشت، بعلاوه مزه‌دود قلیان‌را خراب می کند در حالیکه ترکها بالوله قلیان جلوه می‌فروشند، ایرانیان بیشتربه‌کوزه قلیان ازجنس طلاویانقره اهمیت می‌دهندکه هنرمندانه آرایش یافته ، صیقلی و لعابدار است . زنجیرهائی نیزازسرقلیان آویزان می‌باشد .

هنگام تعارف قلیان و یا موقعی که قلیان‌کش‌آن را به‌دیگری می‌دهد بـاید رسوم وآدابی را رعایت‌کرد، لازم است مراقب حیثیت و مقام مهمانی که مـورد احترام می‌باشد بود .

اگرازکسی به‌منظور احترام نهادن و یا انجام معامله‌ای دیدن‌کنند و اولین قلیان به‌مهمان تعارف شود این‌خود دلیل خوش‌آمدگوئی صاحب‌خـانه است و

آنگاه می‌توان به‌موضوع اصلی پرداخت. قلیان دوم و یـا سوم علامت این است که حالا می‌توان خداحافظی کرد ورفت. اگرپس ازیك قلیان پیاله چای وپس از آن‌پیاله‌ای قهوه تعارف شود دلیل لطف‌واحترام ودوستی است. اگرقلیانی‌تعارف نشود و یامعذرت خواسته شودکه قلیانی وجود ندارد دلیل این است‌که از دیدن شما راضی نیستم دمتان‌را بگذارید روی‌کولتان وبروید. وضع معاملات‌بداست وباید صبر کرد تافرصت بهتری‌پیش‌آید.

درخانه‌های‌اعیان یك‌نوکر، مخصوص‌آماده کردن‌قلیان است که‌درمسافرت‌ها پشت سرآقاحرکت می کند ودرکوله‌باری تمام وسایل‌را درهرآن آماده‌دارد. منقل‌باآتش ذغال زیرشکم اسب‌آویزان است وهرلحظه می‌توان‌آن را بالاکشید.

سرگرمیهای مردم طهران عهد ناصری

خربازی ـ الك دولك ـ بادبادك بازی

مسئله‌گوئی ـ تأسیس سینما

درطهران قدیم مردم سرگرمیهای مختلفی داشتند، البته این سرگرمیها با ـ سرگرمیهای امروزی که رفتن بـه‌سینما و تأثر ـ نشستن پای تلویزیون و غیـره بود تفاوت زیادی داشت .

یکی ازتفریحات مردم در آن روزگاران گردش در باغات بود که در روزه‌های تعطیل صورت می‌گرفت وازمیان باغات طهران واطراف ، دولاب‌های شرق وغرب ـ باغ مستوفی درونك ـ باغ بهجت‌آباد ـ باغ ملی درمحل میدان مشق ازهمه معروف‌تر بود.

یکی ازسرگرمیهای جمعی از مردم (خربازی) (خرسواری) (یابوسواری) بود واین بازی وتفریح منحصراً مخصوص داش مشدیها وجوجه مشدیهای خوش پوش بود که برای سوار شدن برخرهای معروف به‌خربندری و یاخرهای دولابی به‌خیابان علاءالدوله (فردوسی امروزی) می‌رفتند ودراین خیابان نیزقبلا دهها خر کوچك وبزرگ همراه پالان‌های دیدنی وافسارهای مزین به‌برنج و نقـره و گل میخ نقره کوبی شده و زنگوله‌های ریسه‌ای و روپالانهای مخمل و شال و ترمه و اطلس پرزرق وبرق ودست وپا ودم‌های حنا بسته وسم‌های سیاه‌شده ومنگوله‌های

زیباآماده شده بود. خربازها ویا یابوسوارها نیزلباس‌های جالبی می‌پوشیدندمثلا لباده‌های بلند ازماهوت و مخمل ورداهای رالی و کپنک‌هـای نمدی و شال‌هـای ابریشمی و گیوه‌های آجیده وملکی وغیره واین خرسوارها دربرابرچشمان صدها تماشاچی ازحاشیه خیابان علاءالدوله و گاهی لاله‌زاررا بالا وپائین می‌رفتند .

تماشای لوطی عنتری هم ازجمله سرگرمیهای مردم طهران قدیم بودو این لوطی‌ها بکمك یك کمانچه، عنتریامیمون تربیت شده‌ای‌را درحضور مردم‌به‌رقص وعملیات شگفت‌آور وامی‌داشتند، گاهی‌هم بجای یك عنتر ، خرس‌های کوچك دست‌آموزی را به‌نمایش‌می‌گذاشتند. لوطی عنتری‌ها بطورسیارنمایش می‌دادند ودرکوچه وخیابان‌ها بانواختن ضرب، اهل محل‌را خبرمی کردند .

پرده قیامت که یکی ازجمله سرگرمیهای مردم بود یك پرده نقـاشی شده بزرگ بود که معمولا اوضاع واحوال وخصوصیات دوزخ را بزعم تصویرپرداز مجسم می‌گردانید. برروی چنین پرده‌ای تصویر جهنم باشعلـه‌های آتش تجسم مییافت وازگوشه وکنارآن چند مار وافعی وعقرب و حتی اژدها دیده می‌شدکه گناهکاران و دوزخیان علاوه براینکـه مکافات عمل خود را بوسیلـه لهیب آتش می‌دیدند گرفتار جانوران وحشتناك هم می‌گردیدند. دربرابر جهنم چند سگ با چشمان وغزده‌هم‌دیده می‌شدکه گویااز گماشتگان دوزخ بشمار می‌رفتند.متصدی پرده قیامت باچوبی بلند وصدائی زنگ‌دار وگرفته‌یکایك خصوصیات وگوشه‌های پرده‌را که برروی دیوارآویخته بودیادآور می گردید .

بندبازی وعملیات آکروباسی نیزیکی‌ازنمایش‌های جالب توجه‌روزگاران قدیم طهران بود واین بازیها دونوع بودند یك نوع مختصر ومحدود وسیار بود ویك دسته بندبازکه مرکب ازیك آدم نسبتاً گردن کلفت زورمند ویك کودك خرد سال آن را اجرا می کردند . کودك خردسال برروی نوك چوب کلفتـی می‌رفت و سردیگرچوب که کودك عملیات خودرا برفرازآن انجام می‌داد در میان کمـر بند محکمی که برروی شکم شخص زورمند بسته بودقرار داشت و در همین احوال که عملیات بندبازی شروع می گردید شخص سومی که ضربی بزیر بغل داشت آهنگ‌هائی‌را زمزمه می کرد وبرروی ضرب می‌نواخت .



عکس‌برداری در طهران قدیم

الک دولک بازی

الک‌دولک بازی که تااین اواخرهم بوسیله کودکان محلات‌طهران بازی می‌شد، بازی جالبی بود که بچه‌های محل‌وحتی بزرگسالان خودرا به‌آن مشغول می‌داشتند، واین بازی چنین بود که طبق قرعه انداختن شخص چوب کلفتی را بدست می‌گرفت وچندین چوب کوتاه‌را بر روی دو آجریا دوسنگ قرارمی‌دادو بوسیله چوب ضخیم وبلند، چوب کوچک‌را به فضاپرتاب کرده وضربه شدیدی بر آن وارد می‌آورد وبازیکنانی که به فاصله قرار داشتند اگر چوب کوتاه را می‌گرفتند برنده شده وبجای بازیکن نخست می‌رفتند واین دور تسلسل همچنان ادامه می‌یافت...

بادبادک

اختراع بادبادک بدنبال مشاهده‌اولین هواپیما که درفضای طهران‌به‌پرواز درآمد قدم به عرصه وجودگذاشت. وبقرارمعلوم بعضی ازبچه‌های صاحب‌ذوق‌و بااستعداد طهرانی‌که ازدیدن طیاره‌بهیجان‌آمده بودند بمنظور برابری ورقابت بادبادک‌را که عبارت ازیک زرورق نازک باچوبهای نی‌بود ومیانش‌را به نخ بلندی بسته بودند به هوا می‌فرستادندکه وقتی درجریان باد قرارمی‌گرفت شروع به اوج‌گرفتن می‌کرد. گاهی به دم این بادبادکها فانوس نورانی می‌بستند که وقتی شب به فضا فرستاده می‌شد بانورخود منظره جالبی‌را تشکیل می‌داد. درچهار گوشه بادبادکها گوشواره‌هائی‌هم ازکاغذ متصل می‌کردند که برزیبائی آنهاافزوده می‌شد.

مسئله‌گوها، داستان مرشد مرحب

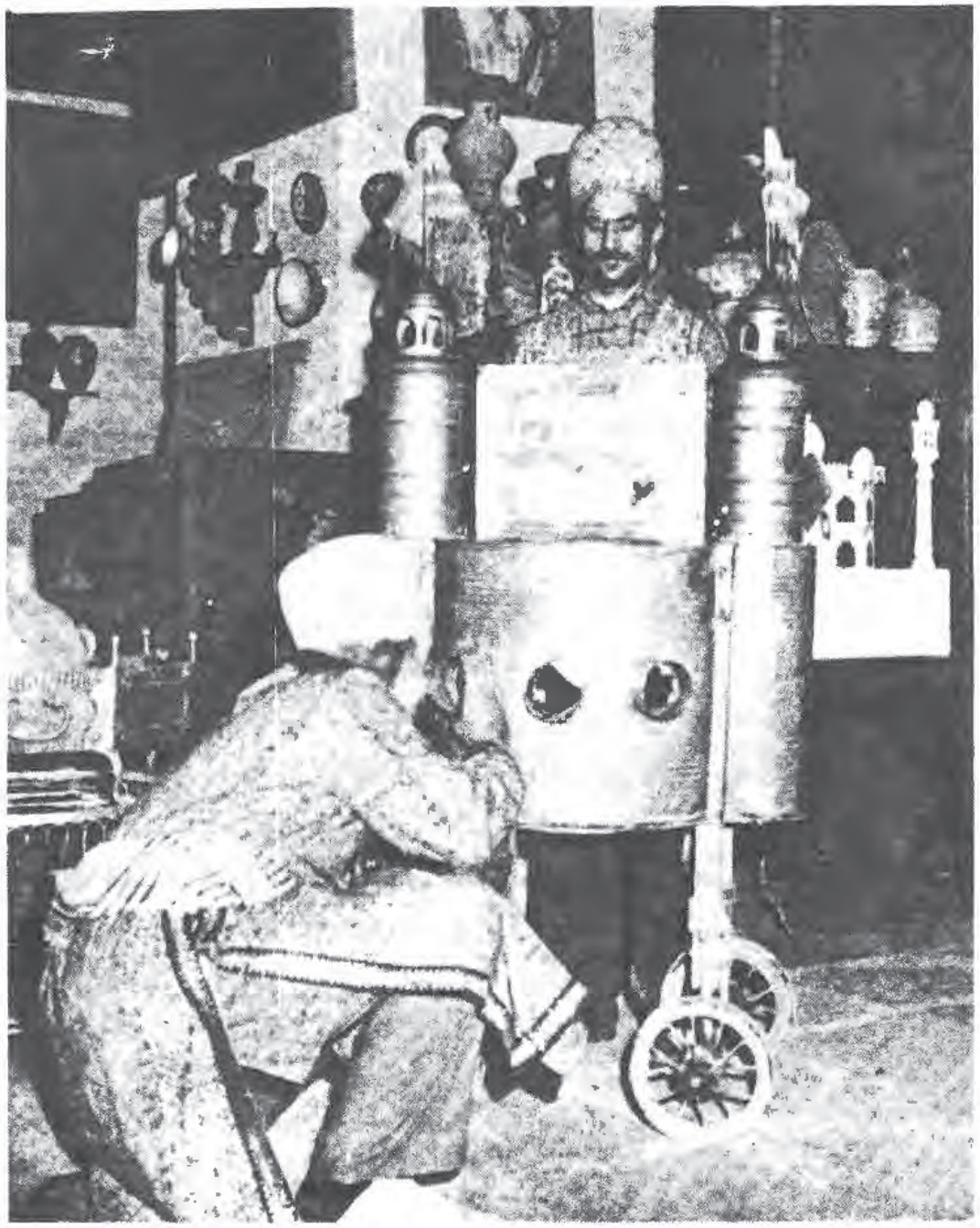
یکی ازسرگرمیهای‌طهرانیها مسئله‌گوها یامرشدها بودندکه باصدای رگه‌دار و زنگ‌دار درمیدان‌ها وخیابانهای دارالخلافه معرکه به راه می‌انداختند. آنها معمولا دونفربودند یکی خود مرشد (مسئله‌گو) ودیگری (بچه مرشد) باین‌ترتیب

که مرشد مسئله‌ای را دربرابر جمعیت حاضر مطرح می کرد وبچه مرشد بآن پاسخ می گفت. این مرشدها معمولا تاپولی ازمردم جمع آوری نمی کردند شروع به مسئله‌گوئی نمی کردند وگاهی این حضرات مرشدها حرف‌های خود را دریك جای حساس قطع می کردند والباقی‌را بروز دیگر حواله می‌دادند تاخلایق‌را تشنه‌تر ومشتاق‌تر گردانند. یکی‌ازچهره‌های سرشناس این مرشدها، مرشد مرحب بود که قامتی بلند داشت وچوبی گره‌داربدست می گرفت وباحرکات جالب وقتی شروع به مسئله‌گوئی می کرد بایك ژست خاصی چوب معروف خودرا بر روی زمین می‌افکند ودستهای خودرا برروی‌هم می کوفت وباز چوب‌را از روی زمین برمی‌داشت وحرفهای خود را خطاب به حاضران بازگو می کرد. گفته می‌شد که مرشد مرحب وابسته به خانواده قاجارهابود. العهدة علی‌الراوی.

تأسیس سینما

سینما درچهل پنجاه سال پیش وارد ایران شد همانطوریکه می‌دانید فیلم‌هائی که در آن نمایش داده می‌شد همگی صامت وغیر ناطق بودند. اولین سینما درخیابان سپه بنام سینما سپه تأسیس گردید که چندین سال مشغول کاربود.

اما اولین فیلمی که به ایران وارد و درطهران به نمایش گذاشته شد، فیلم مسافرت مظفرالدینشاه به‌اروپابود که بوسیله میرزا ابراهیم‌خان عکاس‌باشی‌نمایش داده شد. عکاس‌باشی که پیش‌ازتأسیس سینما درطهران ازدیار فرنگ‌هم فیلم و هم‌آپارات‌را آورده بود شروع به نمایش‌این فیلم وفیلم‌های دیگربطورخصوصی نمود که مورد توجه فراوان قرارگرفت.



شهر فرنگی وتماشاچی آن



شکارگاه عهد ناصری - شکار از وسایل سرگرمی روزهای تعطیل مردم بود

دلقک‌های طهران عهد ناصری

کریم شیره‌ای - شیخ شیپور - اسمعیل بزاز - شیخ کرنا - شغال‌الملک

میرزا زکیخان

حاجی کربلائی[1]

باید خر کریم را نعل کرد!!

کریم شیره‌ای که جزء سرشناس‌ترین دلقک‌های دربـاری عهد ناصری بود، از مردم اصفهان بود او مردی بود بلند قد و لاغراندام که غالباً لباس‌های عجیب و غریب و رنگارنگ به‌تن میکرد وبرخری کوچک سوارمیشد وهمواره به‌این و آن خاصه به رجال درباری بدون ملاحظه موقع ومقام آنها وبا شجاعت کامل متلک‌های آبدار میگفت:

ابتدای امر کریم شیره‌ای نایب نقاره‌خانه بود و ازطرفی بیوتاتی که این قسمت را اداره می کردنـد نایب رئیس بوده و نقاره‌چی‌هـا را تحت اداره داشت. اواز مطرب‌های درجه دوم وسوم غیر دولتی هم حق‌حسابی می گرفت وبه دعاوی آنان رسیدگی می کرد.

بعدها به دربـار و خلوت شاه نیز راه پیدا کرده در حضور نـاصرالدینشاه مسخره‌گیها مینمود.

۱ــ از کتاب تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد

اعتمادالسلطنه در ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۲۹۹ هجری درباره کریم شیره‌ای مینویسد: «بعد از ناهار شاه ما را خواست وارد باغ شدیم عمله طرب، بعد کریم‌شیره‌ای و دارودسته‌اش یعنی مقلدین، تقلیدها درآوردند، کشتی گرفتند، من‌جمله مشق اطریشی کردند، من بشاه عرض کردم نتیجه یك کرور خرج است، این شده که مقلدین تقلید، مشق طرز اطریشی میکنند، شاه خندیدند، اما خوششان نیامد. عصر عشرت‌آباد آمدند، گله عرض صبح را محرمانه‌نمودند که درحضور وزراء چرا این سخن را در مجلس نمودی که شهرت پیدا کند؟».

کریم‌شیره‌ای درمسافرتها خر خود را همراه میبرد و اعیان و رجال برای اینکه ازشر زبان‌گزنده ومتلك‌های او درامان باشند، مبلغی بعنوان نعل بهای خر کریم به او میدادند و بعدها خر کریم را نعل کردی و یا باید نعل کرد از امثال سائره شد.

کریم در اعیاد هم بخانه‌های اعیان میرفت واغلب گلدان‌های نرگس برایشان میبرد و هریك‌از رجال مبلغی به‌فراخورشأن خود به‌او میپرداختند و در واقع این پول‌ها نوعی حق‌السکوت بـه کریم شیره‌ای محسوب میشد بهرحال کـریم جزء دلقك‌های بذله وخوشمزه ناصرالدینشاه بود و وجه تسمیه کریم‌شیره‌ای باین‌جهت بود که چون بذله‌گوئی و خوش‌مزه گیهائی داشته، کلماتی شیرین و مـانند شیره چسبندگی داشته است.

گفته‌میشد که‌رنگ رخسار کریم بمانندرنگ‌روی‌شیره‌ایها بود ولی‌خودش هرگز شیره نمی‌کشید، مدتی او به عسل فروشی اشتغال داشته و به کریم عسلی مشهوربود.

امایکی‌ازکارهای‌جالب کریم‌شیره‌ای، تشکیل انجمن‌فراموش‌خانه‌مسخره‌آمیز دربرابر انجمن فراماسونری (فراموش‌خانه) میرزاملکم‌خان‌ناظم‌الدوله. پسرمیرزا یعقوب ارمنی جلفائی است انجمن فراماسونی ملکم‌خان درسال‌های میان ۱۲۷۰ و ۱۲۷۸ هجری قمری، انجمن فراماسونـری در طهران دایر کرد و جمعی از شاهزادگان و رجال‌درباری‌درجه‌اول آن‌عصر راعضواین‌انجمن کرد. ناصرالدین‌شاه امریه‌دایر به انحلال انجمن فراموش‌خانه صادر کرد.

بعدها برای اینکه به مردم فهمانده شود که فراموش‌خانه از چه قراربوده،



دسته کریم‌شیره‌ای

رندان و درباریان برای تخطئه و سخریه فراماسونری میرزاملکم‌خان و یا برای خوش‌آمد شاه ، کریم‌شیره‌ای دربار را وادار ساختند که او هم انجمنی بنام فراموش‌خانه تشکیل دهد و اشخاص مخصوصی را به انجمن خود دعوت‌نماید. انجمن کریم‌شیره‌ای‌عبارت‌بود ازچند اطاق تودرتو که در هریك چراغ کم‌نوری روشن کرده بودند کسی که میخواست‌دراین‌فراموش‌خانه‌پذیرفته‌شود، شبانه به‌این اطاق‌ها میبردند که بردر و دیوار آن کلمات وتصاویر مستهجن‌ترسیم کرده‌بودند (!)

شیخ شیپور

یکی دیگر از دلقك‌های دوره ناصری ومظفری، شیخ شیپوربود که سخت موردتوجه علی‌اصغرخان امین‌سلطان اتابك قرار داشت.

شیخ‌شیپور، مردی بلند قامت‌بود که با گردنی‌ستبر وشکم‌گنده واقعاً هیبت تماشائی و دیدنی داشت وعلت اینکه به او شیخ‌شیپور میگفتنداین بود که صدای رعدآسائی نظیرصدای‌گاو ازحلقومش خارج میساخت. میگویند شکمش بشکل حلزون طبقه‌طبقه ویا حلقه‌حلقه وبسیاربدریخت بود.

شیخ‌شیپوراز دلقك‌هائی بود که ملاحظه‌کاری وعفت‌کلام‌نداشت وچنانچه نقل میکنند یك‌روز ناصرالدین شاه به‌مجلسی وارد شد وشیپورهم درآن‌مجلس مشغول شیرین‌کاری وشیرین‌زبانی بود شیخ‌شیپور بمحض اینکه چشمش به‌شاه افتادگفت حضرت‌گاو تشریف آوردند، تعظیم‌کنید، ناصرالدینشاه امرکرد فوراً او را به ریسمان بیاویزند یعنی‌خفه‌اش‌کنند، دراین میان‌امین‌السلطان‌که درمجلس حضور داشت وساطت‌کرده استدعا نمود او را مورد عفو قرار دهد و شیپور از مرگ حتمی رهائی یافت.

ازچشمه‌کارهای‌دیگرشیخ‌شیپوراین‌بود که‌روزی‌شیپوردرحضورناصرالدینشاه بازی‌درمیآوردولودگی مینمود، ناصرالدینشاه که‌خیلی گویاخوشش آمده‌بوددستور دادبعنوان‌خلعت‌پالان‌الاغی آورده‌روی‌او بگذارند، پالان‌راطبق‌امریه‌روی‌او گذاشتند. شیپور مدتی بمانند خران صدای عرعر ازخود درمیآورد وبعد باکمال خونسردی شروع کرد به پاك‌کردن پالان و درضمن تمیزنمودن‌آن و درهمین وقت بطوریکه

همه بشنوند گفت، تن‌پوش مبارك است، آنرا بمن مرحمت فرمودند.

شیخ شیپور اصولا آدم خیرخواهی بود و از مساعدت و کمك و یاری به اشخاص مفلوك و بینوا و مساکین دریغ نداشت. در ایام ماه مبارك رمضان مجلس قرائت قرآن دایر میکرد و در حیاط اندرونی خود موزه تماشائی و جالبی داشت، او با هر یك از وسائل موزه نوای مخصوصی در میآورد و حاضران را میخنداند. او در اواخر عمر به مکه معظمه رفت و در طهران فوت شد.

اما درباره وجه تسمیه شیخ شیپور باید یادآوری کرد که وی با دهان خود بدون وسیله‌ای، مانند شیپورزنها شیپور میزد.

اسمعیل بزاز

اسمعیل بزاز که اکنون یکی از خیابان‌های مهم طهران بنام اوست از سردسته‌های عملجات طرب عهد ناصری بود. او نیز مثل کریم شیره‌ای از اهالی اصفهان بود با خوشمزگیهایش، هنرپیشه روحوضی محسوب می‌شد اسمعیل روزی گذارش به باغ ایلچی افتاد، در آنجا قهوه‌خانه بزرگی بود که محل تجمع دسته‌های عملجات طرب طهران بود، در آن روز مردم احساس می کردند که باید هنر را مزه و چاشنی زندگی نمود و بهمین جهت در قهوه‌خانه‌ها گرد آمده، تمرین و گاهی نمایش دلقك‌ها را تماشا می کردند. در یکی از این روزها اسمعیل بزاز سررسیده او اول هنرپیشه سیاه‌بازی شده و چنان دلقك‌بازی در آورد که همه فراموش کردند، او یك دلقك غیر طهرانی است. ازفردا اسمعیل جزء دسته حسینعلی شد که استاد صنف دلقك‌ها بود.

اما اسمعیل بزاز در زمان کودکی از غلام‌بچگان خانه ملك‌زاد عزت‌الدوله خواهر تنی ناصرالدین‌شاه بود روزی اسمعیل بزاز در ضمن عملیات، شرحی از آغاز زندگی خویش برای حاضران نقل میکرد و می گفت، من درخانه عزت‌الدوله (همسر امیر کبیر) خانه شاگرد بودم، یك روز پدرم آمد درخانه و مرا صدازد و بمن گفت پسرجان، آنوقت که من ترا اینجا گذاشتم بچه بودی و حالا هزار ماشاءالله بزرگ شده‌ای و برای اینکه چشم و گوشت بیش ازاین بازنشود و بعضی چیزها را نبینی دیگر اینجا نمان، خوب نیست، بیاتو را ببرم دوباره بخانه خودم، پدرم مرا

ازآنجابرد که چشم و گوشم بازنشود وبچه سربراهی باشم، حال‌آن پدر کجاست که وضع حاضرمرا ببیند که‌آیا چشم و گوشم بازشده است یاخیر .

اعتماد السلطنه دریادداشتهای خود می‌نویسد: «جمعه ۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۲ : امروز شتر قربانی را حضور شاه آورده بودند، اسمعیل بزاز درحضور شاه‌بازی درآورده بود. »

در ۲۱ ذی‌حجه ۱۳۰۵، هنگام مراجعت شاه از شهرستانك به‌طهران ، به ـ اغلب همراهان شال و خلعت داده شد،اسمعیل‌بزازهم که مقلدمعروفی‌است عرضی کرد، حالا که بهرسگ و گربه خلعت دادید، مارا هم ازاین نمدکلاهی، شالی هم به‌اومرحمت گردید .

می گویند درتکیه دولت که سفرای انگلیس وایتالیا بااتباعشان آمده‌بودند، اسمعیل بزاز مقلد معروف باقریب دویست نفرازمقلدین وعملـه طرب که بودنـد ریش‌های سفید عاریه ولباس‌های‌مختلف غربی (اروپائی) رومی وایرانی‌پوشیدند وبه‌تکیه دولت آمدند وحرکات تماشائی‌جالب ازخودنشان‌دادند بطوریکه‌خارجیها را سخت بخنده انداختند . بعدها اسمعیل رئیس نقاره خانه شد وسپس شترخانه و قاطرخانه‌را به‌اوسپردند .

اسمعیل بزاز دراواخرعمر ازکارهای‌مقلدی‌توبه کرد وبجای او (اکبرغوره) نامی مقلد شد. او که ازکار دلقکی دست‌کشیده بود به‌مکه رفت وشد حاج‌اسمعیل بزاز وازپولهائی که دراین مدت جمع‌آورده بود مسجدی نزدیك خانه خـود در خیابان اسمعیل بزازساخت وموقوفاتی برای‌آن تعیین نمود . اسمعیل کتاب‌حافظ وسعدی را ازحفظ می‌خواند .

شیخ کرنا ـ شغال‌الملك ـ حاجی کربلائی

در دارالخلافه ناصری، دلقك‌های دیگری نیزبودند که کارهای خوشمزه و شیرین می کردند، ازقبیل شیخ کرنا، وشغال‌الملك و حاجی کربلائی . شیخ کرنا که مردی بااستعداد بود وبرای لودگی هنرهای متعدد داشت چون بادهانش کرنا میزد(این نام‌را دربرابر شیخ شیپوربرای خود انتخاب کرده بود) .



اسمعیل بزار یکی از پیش‌کسوتها و کارگردانهای مطربان طهران بود

اما شغال‌الملک که بخلاف کریم شیره‌ای و شیخ شیپور، مردی تنومند بود کلاه بزرگ برسرمی‌گذاشت و شال خلیل‌خانی به‌کمرمی‌بست. یگانه هنروی‌این بود که موقع ناهار و شام درخانه اعیان و اشراف و شاهزادگان که معمولا بیشتردر بیرونی نهار می‌خوردند، اومانند شغال زوزه می‌کشید و اگر احیاناً هم بعضی اوقات به‌او اعتنائی نمی‌کردند آنقدر زوزه می‌کشید که تافاصله‌ای زیاد صدایش شنیده میشد، تااینکه مجبور می‌شدند اورا درسرسفره خود دعوت می‌کردند و بمحض اینکه برسرسفره طعام می‌نشست اول‌کارش این بود که جوجه‌های سفره‌را پیش خویش جمع کرده ومرتباً آنهارا مانند شغال می‌خورد واعیان هم‌از این‌کار اوبخنده میافتادند.

غیرازاین چندنفر حاج کربلائی دزفولی‌هم جزء دلقک‌هائی بود که به‌دربار شاه می‌رفت و ناصرالدینشاه باوی سربسر میگذاشت.

میرزا زکیخان

زکیخان نیزازدلقک‌های عصرناصری ومظفری بود. ولی شهرتش باندازه دلقک‌هائی که درپیش ذکر آنها رفت معروف نبود، وی‌تااوایل سلطنت احمد شاه نیزجزء دلقک‌های معروف طهران‌بود.

مهدی حمال

مهدی حمال که سبب شهرتش پرخوری بود یکی از آدم‌های سرشناس واز حمال‌های معروف طهران بود. مهدی حمال که امروز هم گاهی اشخاص پرخور را به‌او تشبیه می‌کنند مظهرپرخوری وشکم چرانی‌بود. اومردی چهل وچندساله بود. قدی متوسط، ابروهائی کم پشت وپهن، چشمانی کوچک، لب‌های کلفت و شکمی گنده وبرآمده‌وگردنی کوتاه وچاق داشت. مهدی حمال ظاهراً نامش حمال بود، ولی کسی ازاو حمل بار وباربری ندیده بود وفقط کارش این بود که درچهار راهها ومیدانهاو کوچه‌هامعرکه‌می‌گرفت واز آرزوهایش‌برای خوردنی‌ها صحبت

می‌کرد و گاهگاهی هم جارچی می‌شد. او وقتی وارد کوچه‌ای می‌گردید فریاد راه میانداخت ومردم را گردخود جمع می‌آورد وبعد برایش غذا می‌آوردند که معمولا یك عدد نان سنگك بزرگ ویك قالب پنیر بود. مهدی تمام پنیرها را در وسط نان سنگک باصطلاح امروز، ساندویچ می‌کرد وبعد آن را دوپاره کرده‌هر پاره را دریك لحظه دردهان می‌گذاشت وبافشار دودست بدهان فرومیبرد که در ظرف دوسه دقیقه، همه‌را جویده وبلع می‌کرد.

پهلوان کچل

پهلوان کچل یکی ازجمله‌دلقکهای طهران بود که عملیات خودرا روزهای سیزده نوروز که مردم پایتخت ازشهر خارج میشدند وبساط سماور وغذا به‌دامان صحرا می‌کشیدند شروع میکرد. دراین روز که سرگرمیهای مردم (الك دولك) بازی (قایم باشك) و(گرگم بهوا) و(حمومك مورچه داره) وغیره بود ولوطی عنتریها و خرس‌بازها و دوره‌گردها، اسباب سرگرمی و شادی مردم بودند، پهلوان کچل نیز بساط حقه بازی می‌گسترد و خلایق را مدتی مشعوف و مشغول می‌داشت.

هردم بیل

هردم بیل که بعضی اورا هردم‌کلنگ هم مینامیدند جزء دلقك‌های سیار طهران بود که چون مردی خوش ذوق بود و کلمات‌ومطالب جالبی برزبان‌میآورد. هرکجا ظاهر می‌گردید مردم پیرامونش جمع میشدند وازسخنان اوکه‌گاهی‌توأم باطنز وشوخی ومتلك و حرف‌های نیشدار بود بهره‌مند می‌گردیدند.

دسته معیروسیاه بازی

دسته معیرنیز ازدسته‌های معروف ومورد توجه، دستجات تآتر روحوضی

طهران بحساب می‌آمد. برای وسایل کار ومخصوصاً لباس‌هائی که میبایدبازیگران به‌تن کنند دوازده صندوق داشت که درهر کجاکه تآتربرقرارمیشد آنها را باگاری وحیوانات بارکش ودرشکه حمل‌می‌کردند. درمیان لباس‌هائی که داخل صندوق‌ها بود لباس‌های عربی، رومی، مازندرانی، کردی وشیرازی‌بود وازخواننده‌های خوش صدا (حسن کماجی) ازدیگران معروف‌تربودکه ضمن شغل کلاهدوزی‌بکار خوانندگی هم میپرداخت.

معیراولین کسی بودکه گریم کردن و ریش وسبیل گذاشتن بازیگـران را معمول‌کرد و او برای نخستین بار درایران هنرمندان را باقیافه‌های گوناگون روی صحنه میآورد. برنامه‌های معیرغالباً درماه رمضان وشب‌ها درسرپل امیر بهادر و درکنار قزاق‌خانه دولتی اجراء می‌گردید. برای دکور نیز اطـاق‌های کـوچك کاهگلی میساختند وآنگاه پرده‌هائی که رویشان‌را نقاشی کرده‌بودند روی‌دیوارها میکشیدندکه منظره‌های مختلفی را نشان می‌داد.

دسته معیربیشتراتکایش به‌قزاق‌های قزاق‌خانه بودکه دربرنامه‌هایش‌شرکت میکردند.

چاپلوسی وقیحانه

این ماجرا را نگارنده از شخص مطلع و قابل اطمینانی شنیدم که نقل آن دراین کتاب خالی ازلطف نیست: ناصرالدینشاه درخود ذوق نقاشی سراغ‌داشت ومثل بیشترسلاطین که خویشتن را هنرمند ویا هنردوست می‌دانستند تظاهر به‌این کارمی کرد، او گاه وبیگاه چنانچه می‌دانیم اشعاری هم می‌سروده که درجائی در همین کتاب صحبت آن به‌میان آمده است . بـاری یك روز که شاه با جمعی از رجال وامنای دولت وازجمله اعتمادالسلطنـه به‌لارطهران مسافرت می کـرده از منظره یك باغ خوشش می آید و فوراً دستور می‌دهد وسایل نقاشی او را آماده سازند آنگاه شروع به‌نقاشی ازمنظره باغ فوق‌الذکرمی‌نماید ، تصادفاًحین نقاشی بلبلی برروی یکی ازدرختان جاخوش کرده‌وبه‌نغمه‌سرایی می‌پردازد.ناصرالدینشاه تصویراین بلبل راهم می کشد. وقتی باصطلاح کارنقاشی منظره‌باغ باتمام‌می‌رسد وی آن‌را درجائی قرارداده وازرجال‌وآدم‌هایی که همراهش بودند می‌پرسد تابلو را چگونه می‌بینید؟ یکی ازرجال که گویا امین‌السلطان بود قبل از اینکه بگذارد کسی اظهار نظر و یا خوش‌آمـدگوئی و تملق و چاپلوسی نماید تعظیمی نموده می‌گوید، قربان تصویراز این بهتر وزنده‌تر نمی‌شود. من‌الآن دارم صدای چهچه بلبل راکه برروی شاخهٔ درخت قراردارد باگوشهای‌خود می‌شنوم(!) شاه دستور می‌دهد بساط را جمع نموده از آنجا حرکت نمایند ، و هنگامیکـه مسافتی راه می‌پیمایند باردیگر ناصرالدین‌شاه گل شقایقی را می‌بیند که درکنار راه سبز شده است، ذوقش تحریك شده امرمی‌دهد که تابلوئی حاضر کنند وبعد شروع‌بکشیدن

آن گل می‌نمایدووقتی ازاین کارفارغ می گردد خطاب به‌حاضران می گوید،خوب تصویراین گل را چگونه می‌بینید؟ این بار اعتمادالسلطنه که بتازگی برای امین-السلطان رقیبی شده بود برای اینکه ازرقیب عقب نماند پیش رفته و پس از ادای احترام می گوید، قربان، من‌هم اکنون دارم بوی خوش و رایحـه سرمست کننده این گل را استشمام می کنم (!) این چاپلوسی عجیب ناصرالدین‌شاه راکه با همه علاقه ودلبستگی که به‌مداهنه وتملق داشت عصبانی می کند و فریاد برمی‌آورد ، اگر این متملقین کم سواد چنین مزخرفاتی بگویند جای شگفتی نیست، اما توکه مرد باسواد وظاهراً دانشمند هستی چرا چنین چاپلوسی احمقانه‌ای می کنی آخر مرد حسابی که تا حالا چندین کتاب تألیف و ترجمه کرده‌ای ، مگرگل شقایق هم بو دارد (!)

نمونه‌ای ازذوق ناصرالدین‌شاه (!)

می گویند وقتی ناصرالـدین‌شاه در سفر اروپـا وارد برلن شده و به‌اپرای معروف پـایتخت آلمان می‌رود از او سؤال‌می کنند که از کـدام قسمت موسیقی اپرا خوشش آمده ومطابق ذوق و سلیقه‌اش بوده است اوگفته بودکه قسمت اول آن مورد توجه وی قرارگرفته‌است وآنگاه کاشف بعمل‌میآید که قسمتی که شاه را خوش آمده بود هنگام کوك کردن‌سازها وآلات موسیقی‌بود (!) که البته‌بی‌شباهت به‌درآمد ماهورایرانی خودمانی نبوده است (!)

فخرالدوله دختر ادیب ناصرالدینشاه

ومبنای نگارش کتاب امیرارسلان نامدار

دوستعلی‌خان معیرالممالك درکتـاب معروف خود بنام (یادداشتهـائی از زندگی خصوصی‌ناصرالدینشاه) مینویسد: «فخرالدوله دخترشاه وزن‌مجدالدوله

خانمی لایق وشایسته واهل ذوق‌بود، اوچهره‌ای دلپسند وچشمانی جذاب داشت، ادیب وشاعروخوش‌خط ونقاشی دوست تمام عیار بود، شاه اورا بی‌نهایت‌دوست میداشت . مشارالیها هرشب هنگامیکه نقیب الممالك برای شاه نقل می‌گفت ، فخرالدوله اسباب نوشتن حاضرنموده پشت در می‌نشست و گفته‌های او را روی کاغذ میآورد، ازآنجمله داستان امیرارسلان است که بعدها بچاپ رسید...



ناصرالدینشاه درقریه (امامه)

مراسم آش‌پزان

از زمان فتحعلیشاه یك رسم سنتی برقرارشدکه سالیان دراز خاصه در عهد ناصری برقرار وجریان داشت و آن هم آش شله قلمکار درسرخه حصار بودکه تشریفات فوق‌العاده جالبی داشت، این آش را درگردش ایام عید می‌پختندوگویا جزء تشریفات تحویل سال بوده است. ودرهنگام آش پزان بقرار معلوم ظروف می‌باید شکسته شود ومیوه وشیرینی‌ها به‌تاراج برود. وباز در این روز بعضی کنیزان را درحوض آب می‌انداختندکه باهم آنجا کشتی بگیرند و بعدکه بیرون می‌آمدند پولهای نقره وطلا را به‌هوا می‌انداختند وکلفت وخواجه‌ها وغلام‌بچه بهم می‌ریختند تاسکه‌های زیادی به‌چنگ آورند و در این گیر و دار جامه‌هاپاره ودریده می‌شد.

قیمت بعضی اجناس در دارالخلافه ناصری هنگام آش‌پزان وغیره ...

گوسفند ۱۲ رأس ۲۵۰ ریال ـ بره ۹ رأس ۳۰ ریال ـ مرغ ۶۰ قطعه ۷۰ ریال ـ قند ۲۴ کله ۱۱۰ ریال ـ روغن بیست من صد ریال ـ آلوبخارا ۱۲ من۷۲ ریال ـ گوجه برقانی ۱۲ من ۹۸ ریال ـ نخود قزوینی ۶ من ۱۲ ریال ـ لپه باقلا ۶ من ۱۲ ریال ـ سیب‌شانزده من ۸ ریال ـ بادمجان ۱۵۰۰ عدد ۷ریال ـ پیاز ۲۰ من ۱ ریال (!) لپه ۶ من۱۲ ریال لوبیای سفید ۶ من ۶ ریال ـ متقال جهت دوختن کیسه ۱۵ ذرع ۱۵ ریال ...



چهره ناصرالدین شاه ــ نقاشی‌آبرنگ‌ــکار اسماعیل جلایر

مهدعلیا، ملک‌جهان‌خانم مادرناصرالدینشاه

نقش مهدعلیا درحوادث ابتدای عهد ناصری

ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا مادرناصرالدینشاه قاجار، زن دسیسه‌گر، قدرت‌طلب وخودخواهی که دراوایل سلطنت ناصرالدینشاه درحوادث واتفاقات سیاسی ودرباری دستی داشته است، چهره این زن عجیب در هالـه‌ای از رمز و اسرار فرو رفته ولی آنچه مسلم وبدیهی مینماید نقش مؤثری بود که وی در ایجاد بعضی صحنه سازی‌ها و رخدادهای سیاسی ودرباری بازی میکرده‌است.

ملک جهان خانم درسال ۱۲۲۰ هجری قمری متولد شد، اودختر محمد ـ قاسم‌خان پسرسلیمان‌خان اعتضادالدوله قاجار قوانلو ونوه دختری فتحعلیشاه‌بود، که بعدها به عقد محمدشاه در آمد وناصرالدینشاه ازبطن وی بدنیاآمد.

مهدعلیا بااینکه دخترش عزت‌الدوله زوجه امیرکبیربود ولی یکی‌ازایادی مؤثر درعزل، تبعید وقتل میرزاتقی‌خان فراهانی‌داماد خودبشمارمیرفت. میگویند مهدعلیا دوچارقد یکی برنگ سیاه ودیگری الوان روی‌هـم بسرمیکرد ومیگفت، یکی بـرای عزاداری شوهـرم (محمد شاه) است و دیگری بـرای سلطنت پسرم ناصرالدین میرزا!

بعدازکناره‌گیری حاج میرزاآقاسی، بـه امر مهدعلیا، جمعی‌از رجال و شاهزادگان، مجلسی ترتیب دادندکه درآن بکارها رسیدگی ومشورت میکردند و

سپس رأی‌آن مجلس‌را بنظرمهدعلیا میرسانیدند واو امربـه اجرای‌آن میداد ودر حقیقت مادرشاه تاورود فرزندش ناصرالدینشاه به طهران که یکصدروزطول کشید فرمانروای مطلق‌العنان کشور بـود، حتی قبلا درزمان حیات شوهرش محمدشاه نیز بعلت بی‌حالـی وبیماری اودر کارهای دولتی دخالت میکرد، این دخالت تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بطور جسته و گریخته ادامه داشت .

مهدعلیا چندین مهر اسم‌برای زدن به زیرفرامین واحکام، کنده بود، سجع یکی ازاین مهرها این بود:(مهین، مادر ناصرالدین شهم) (شه جم نگین‌را مهین مادرم) واوهرروز بااین مهرهابه دوستان خود مواجب وتیول خالصه میداد، لکن پس‌از انتصاب‌امیرکبیر به صدارت، اوتمام این‌احکام وفرامین صادره‌را لغو کرده دست مهدعلیارا ازدخالت درامموردولت کوتاه نمود. معروف است کـه مهدعلیا درابتدای امرکوشش زیادی بکاربرد تاامیرکبیررا دلداده خود نماید ولی‌امیر زیر بارنرفت ومهدعلیاکـه چنین دید راه دیگری بـرگزیـد وآنهم بـه ازدواج امیر درآوردن دختر شانزده‌ساله خود (عزت‌الدوله) بود ولی بازهـم تیرش بسنگ خورد (!)

مهدعلیا درایجاد شورش افواج قشون بـرضد میرزا تقی‌خان ودرخواست کردن عزل او ازشاه که درسال ۱۲۶۵اتفاق افتاد دست داشت وناصرالدینشاه‌اگر چه دراین‌سال خیلی جوان بود ولی به پیشنهاد مادرش‌ترتیب‌اثرنداد وازامیرکبیر پشتیبانی نمود.

مهدعلیا چهل‌روزپس‌از تبعید امیرکبیربـه کاشان درشبی که جشن عروسی علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه باسلطان‌خانم بود، شاه پس‌ازنـوشیدن شراب مفصل مست لایعقل شد وسپس مهدعلیا موقع‌را مغتنم شمرده فرمان‌کشتن میرزاتقی‌خان را خطاب به حاج علیخان حاجب‌الدوله‌را ازفرزندش گرفت، مهدعلیا چند اولاد از محمدشاه آوردکـه غیراز ناصرالدینشاه وعزت‌الدولـه زن امیرکبیر دیگران قبلا درگذشته بودند.

زنان مشهور حرم ناصرالدینشاه

ناصرالدینشاه بیش‌ازچهار زن عقدی وبالغ برشصت وچند زن صیغه‌ای در حرمسرای خود داشته است وبااینکه هریك ازاین زنان نسبت به اهمیت ومقام و موقعی که نزد شاه داشته‌اند، دم ودستگاه وکبکبه چشمگیری رادارا بودند، بسر رویهم هرکدام ازاین بانوان حرم چندنفر خدمه از قبیل، خدمتکار خصوصی و آشپز وغیره داشتندکه بقرار معلوم رویهمرفته نزدیك به هزاروپانصد نفرزن در حرمسرای ناصرالدینشاه زندگی میکردندکه با توجه به روحیات نسوان وحس حسادت و برتری‌جوئی وچشم وهم‌چشمی که معمولا میان زنان وجود دارد، حرمسرای شاه همیشه تقریباًساکت وآرام بودکه هم جذبه شخص ناصرالدینشاه ولیاقت وتجارب شخصی خواجه سرایان در ایجاد چنین وضعی نقش مؤثری داشته‌اند.

درمیان زنان ناصرالدینشاه چند چهره ازهمه بیشتردیدرخشیدند وشاه بآنها توجه وعنایت ومحبت مخصوصی داشته‌است. این زنان عبارت بودنداز:

فروغ‌السلطنه (جیران خانم)

جیران‌خانم ملقب به فروغ‌السلطنه، محبوبترین زن ناصرالدینشاه بود. او دخترمحمدعلی تجریشی است که چون چشمانش بسان چشمان آهو بود ازاین جهت به جیران معروف گردیده بودکه جیران خود لفظ ترکی‌وبه معنای آهوست

وناصرالدینشاه همیشه اورا بـه‌این نام صدا میکرد. قبرجیران درجـوار حضرت عبدالعظیم ودرمحل معروف به باغ جیران میباشد. شاه قاجار بـه قدری جیران‌را دوست میداشت که حتی پس‌ازمرگش‌هم راضی نشد لقب‌اورا به زنان دیگر خود بدهد، باوجـود اینکه پس‌ازمرگ جیران، ناصرالدینشاه زنان دیگری گـرفت، معذالك همیشه بیاداو بود ومحبتش ازقلب او زایل نمیشده است. مطابق وصیت شاه، مقبره ناصرالدینشاه بدلیل همین دلبستگی درباغ جیران قرار گرفت.

امینه‌اقدس

امینه اقدس نیز از زنان مورد توجه ناصرالدینشاه بود و همانطوریکه قبلا نگاشتیم او از زنان کردستان (گروس) بود وبنام زبیده‌گـروسی شهرت داشت‌و ملیجك برادر زاده همین زن بود.

امینه اقدس کـه درمـزاج شاه نفوذ فوق‌العاده داشت در تحکیـم موقعیت امین‌السلطان رل مهمی داشت ومیگویند بـوسیله همین زن، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان ازتصمیمات وافکار قبلی‌شاه آگاه میگردید.

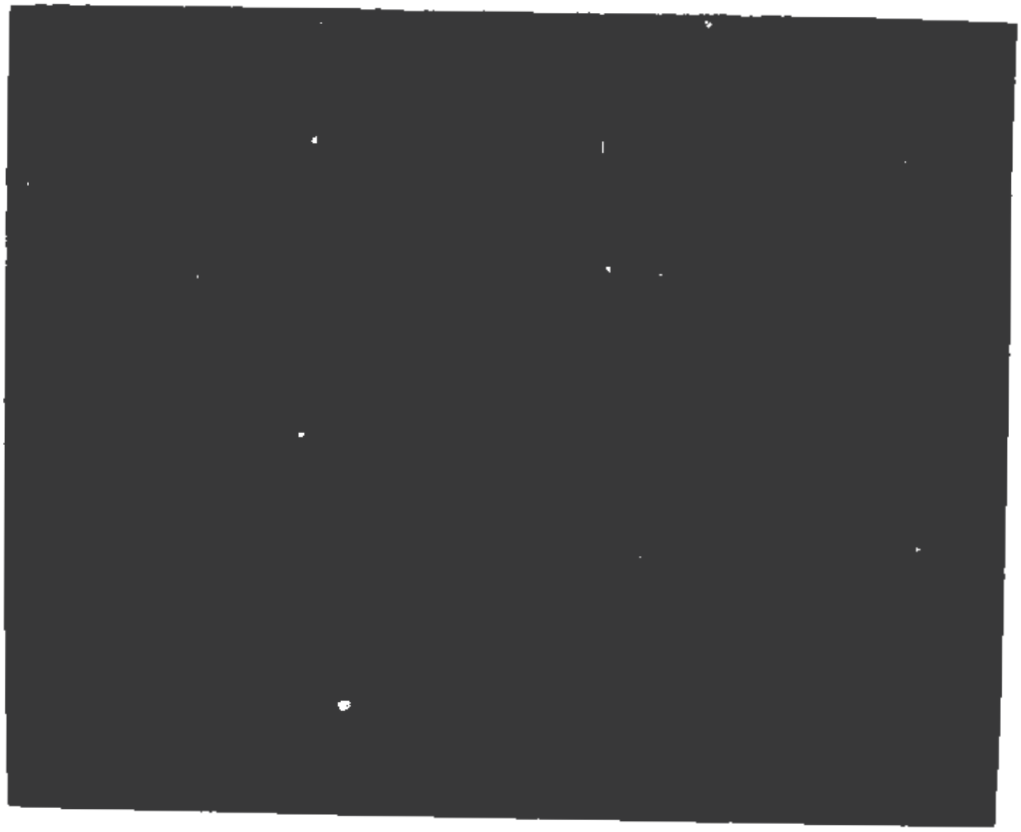
امینه‌اقدس در اواخر عمر به دردچشم مبتلا گردید. وبالاخـره نابینا شد. اعتمادالسلطنه درباره چشم درد وکورشدن امینه اقدس مینویسد: این ضعیفه‌را به حالت ناخوشی دارند که خودشان راهی به حـرم داشته باشند، حکیم‌الممالك و دیکسون بـه تحریك انگیس‌ها ایـن زن‌را بچنین روزی انداختند تادائماً بـرای نیرنگ وتزویر به حرم رفت وآمد کنند. شاه وقتی شنید امینه‌اقدس کورشده‌است فوق‌العاده متأثر وغمگین گردید.

انیس‌الدوله

انیس‌الدوله که نام اصلیش فاطمه بود دخترنورمحمد نامی ازطایفه‌گرجی وازاهالی قریه (امامه) لـواسان بـود. انیس‌الدوله از زنان ضیغه‌ای ناصرالدینشاه محسوب میشد که ابتداء بوسیله فروغ‌السلطنه (جیران) به حرم شاه واردگـردید. چند بارناصرالدینشاه خواست اورا در اعـداد زنهای عقدی خود درآورد ولـی

انیس‌الدوله حاضر باین‌کار نشد چون‌عقیده داشت آن ساعتی که من درشمار زنان صیغه‌ای شاه درآمدم ساعت سعد ونیکی‌بود، ازاین جهت راضی نگردید که به عقد دائمی‌ناصرالدینشاه درآید، وی چون زن عاقله ، مدبر وزیرك وموقع‌شناسی بود بادم و دستگاه پرطمطراق خود سرآمد تمام زنان شاه گردید وعنوان بانوی بانوان حرمسرای ناصرالدینشاه‌را یافت. اودر بعضی اوقات مشاورشاه بود واورا راهنمائی ونصیحت وارشاد میکرد.

دریکی ازمسافرت‌های ناصرالدینشاه به اروپا، شاه قاجار انیس‌الدوله را نیزباخود بهمراه برد وچون مشارالیها باحجاب در اروپا مسافرت میکرد و این موضوع درکشورهای فرنگ صورت خوشی نداشت ازاین جهت اورا ازمسکو به طهران بازگردانید.



انیس‌الدوله و دونفر دیگر از زنان ناصرالدینشاه

خواجه‌های حرمسرای ناصرالدینشاه

درحرمسرای ناصرالدینشاه برای اداره ونظارت بر شصت وچندزن عقدی وصیغه‌ای و تعدادی خدمتکار زن، جمعی خواجه و خواجه سرا مشغول خدمت بودند، بعضی ازاین خواجه‌ها بعلت ارتباط مداوم و دائمی بااین زنان از نفوذ و موقعیت خاصی نیزبرخوردار بودند.

از معروف‌ترین این خواجه‌ها وخواجه‌باشی‌ها و خواجه‌سراها : عزیزخان خواجه‌بودکه‌مردی خوش صورت وزیبا بود، دیگر، آغامحمدخان قصیرخواجه و آغاعبدالله‌خواجه، حاجی مبارك وچندین خواجه نسبتاً سرشناس دیگرازجمله حاجی آغاجوهر بودند.

حاجی مبارك خواجه سرا بطوریکه قبلا نوشته شد در اردوی شاه در نزدیکی حوض سلطان درحال مستی یحیی‌خان، یکی ازملتزمین ناصرالدینشاه را باقمه بقتل برسانید وبدستور شاه سرش‌را ازبدن جدا کردند.

یکی‌از مهمترین خواجه‌های حرمسرای ناصرالدینشاه، حاجی سرورخان اعتمادالحرم‌بود، این‌خواجه درابتدای‌امرخواجه سیاه دوستعلی‌خان‌معیرالممالك بود، بعد معیر، اورا به شاه پیشکش کرد وچون نسبت به سایرخواجگان حرم با عرضه‌تر وباکفایت‌تر مینمود، از این جهت به تدریج ترقی کرد تاجائیکه پس‌از مرگ حاجی آغاجوهر معتمدالحرم درسال ۱۳۰۵ هجری قمری خواجه باشی شاه شد.

خاتون سواری

درطهران‌خانم‌های حرم ودربار واعیان اگرکالسکه ودرشکه‌ای داشتندبرای سواری و گردش درآن می‌نشستند ودرشهر گردش می کردند. برای اینکه چشم نامحرم به‌این خاتون‌ها نیافتد جلو شیشه‌کالسکه‌را پرده سیاه می آویختند وهریك ازایـن خواتین را درمقابل عمارتشان درحالی کـه چندیـن غلام و دده سیاه هم همراهشان بود وکالسکه‌چی باید تاموقع سوارشدن آنها سربه پائین و دیده برهم

وپشت بدیشان داشته باشند ودسته‌ای فراش وشاطر سواره وپیاده درمعیت‌اشان حرکت کنند واین افراد وظیفه‌اشان‌این بود که درمسیرراه مردم‌را پشت به‌خیابانها نگاه دارند وعبارت: کورشو، دورشو، را تکرارکنند تا باصطلاح خانم‌ها را از دیدگاه مرد نامحرم‌دور بدارند.

دراینجا این نکته‌را باید یادآورشدکه اصولا درحرم واندرون غلام‌سیاهها وکنیزهائی بودندکه مأمورخدمت به‌خواتین حرم بودند و وظیفه داشتند خواتین حرم‌را ازبرخورد بااجنبی و نامحرم جلوگیری نمایند.

این دسته زن ومردهائی‌بودندکه بصورت برده ازحبشه وزنگبارخریداری می‌شدند ومردمان ساده دل ومحل اعتماد و وفادار بودنـد. دده باشی نام‌افتخاری کنیزها بود وخواجه‌باشی وظیفه دیگری هم داشت وآن این بودکه حرکات بی رویـه زنان را بآنان گوشزدکنند وزشتی‌های ناهنجارشان را بـه سرپرست زنان اندرون که‌از مسن‌ترین زنان انتخاب می‌گردید اطلاع دهد تادرصورت لزوم بـه گوش شاه برسانند.

باری وبهرتقدیر خاتون سواری وطنین‌افکنده شدن صدای فراشان‌کـه در جلو وعقب کالسکه واسب وقاطری‌که خانم‌ها سواربرآن ودرحـرکت بودند و دائماً دورشو، کورشو، می‌گفتند ازمناظردیدنـی وتاحدی ناهنجار دارالخلافـه طهران بود.

اندرون ناصرالدینشاه

دکتـر فوریه پزشك مخصوص ناصرالدین‌شاه درکتاب سه سال در دربار ایران درباره اندرون شاه چنین می‌نویسد:

«اندرون درقسمت شمالی قصراست ومن‌تاکنون چندبار داخل آن شده‌ام، گاهی ازدرنارنجستان که مخصوص رفت وآمد شاه است گاهی‌نیزازدرمعمولی که از راه خیابان دراندرون به در الماسیه منتهی‌می‌شود و اینکه‌آن را بـه این اسم موسوم ساخته‌اند به علت آئینه‌های کوچکی‌است کـه روی‌آن‌کار گذاشته‌اند و از دورمثل‌الماس می‌درخشد.

هروقت‌که ازدرنارنجستان داخل‌شوم به دستورشاه است ودراین صورت خواجه‌سرایی به امر او تا اندرون هدایت می‌کند ولـی‌اگراز اندرون مرا برای عیادت مریضی‌بخواهندازدرخارج می‌روم تابه حیاطی که خواجه‌سرایان درآنجا منزل دارند می‌رسم‌وپیش‌آغاباشی که سیاهی‌بلند ولاغراندامی‌حبشی‌است می‌روم جناب اعتمادالحرم اگرهم همیشه همراه من همه جا نیاید اقلا مرا تا دری‌که در آخردالانی‌است هدایت می‌کند و آنجا بخواجه‌سرایان مخصوص خانمی که باید به عیادت اوبـروم تحویلم می‌دهد ومن ازدری‌کـه فوراً ازعقب به روی ما بسته می‌شود داخل‌حیاط بزرگی‌می‌شوم ومی‌بینم‌که یك عده زنانی‌که خودرا درچادر سفیدی مثل‌کفن پیچیده‌اندبه فریاد خواجه‌سراها هرکدام به‌گوشه‌ای متواری می‌شوند. در وسط این‌حیاط بزرگ‌کـه باغچه‌هائی‌مربع شکل‌دارد ودرخت چنارهای بلند وپربرگ درآنهاکاشته شده عمارت دوطبقه‌ای است بنـام خوابگاه‌کـه

شاه معمولا شبها در آنجا استراحت می کند.

عمارت خوابگاه که مربع شکل است برروی زمین کم ارتفاعی ساخته شده ودور آن غلام گردشی است با ستون‌های عدیده وبتوسط پلکانی به‌مرتبه‌اول راه‌دارد ودر جلوی آن سردری است کـه بشکل طاق برروی آن قرار گرفته و در وسط این سردریك پلکان مرمری است با پانزده پله.

چهارطرف عمارت بامجاری وسرستون‌های گچی ونقوش گچ‌بری تزیین شده وبرسردرپنجره‌های بیضوی شکل آن از گل‌وبوته گچ‌بری‌های بسیار زیباساخته‌اند واین ترتیب درتمام طبقات عمارت رعایت شده است. البته کسی که درچنین قصر آرام ومجللی کـه هزار زن به پاسداری آن مشغولند می‌خوابد بهترین خوابها را می‌بیند بلی هزار زن بلکه اگر بتوان به گفته کسی که بی‌اطلاع نبوده، اطمینان حاصل کرد ازاین مقدارهم بیشتر.

این عده زن کـه دراندرون زندگی می کنند مثل گله‌ای که به چوپان سپرده باشند تحت نظر چهل تن خواجه‌سرای سفید وسیاه‌اند.

ناصرالدینشاه به‌امپراطور آلمان گفت، امپراطور فقط یك زن‌دارند آنهم به این پیری!

شاه ایران با چنین جاه‌وجلال شاید حق داشته باشد که پادشاهان دیگری را که ساده وبدون این‌قیود و دستگاه‌ها زندگی‌می کنند به‌دیده تحقیر بنگرد چنانکه ناصرالدین‌شاه درسفراول خود به فرنگستان وقتی کـه ملنفت شد کـه ویلهلم اول امپراطور آلمان یك زن بیشتر ندارد وملکـه اگوستا را به اومعرفی کردند گفت، عجب، امپراطور آلمان یك زن بیشتر ندارد وآن هم به این پیری؟!

درمیان سوگلی‌های اندرون ناصرالدین‌شاه دونفر نظربه مشاغلی که درعهدهٔ ایشان گذاشته اهمیت خاصی دارند، یکی انیس‌الدوله که مأمور پذیرفتن خانم‌های فرنگی محترم است ودیگری امینه‌اقدس که کلیددار خزانه پادشاهی است. خانم‌های اندرون بـه چند طبقه تقسیم شده‌اند: طبقـهٔ اول زنانی کـه شاهزاده خانم‌اند و پسرانشان می‌توانند بسلطنت برسند، طبقهٔ دیگرزنان سوگلی که بعضی از ایشان

به ملاحظاتی برشاهزاده خانم‌ها برتری دارند.

زنان طبقه اول هریك عمارتی مخصوص به خود دارند، درصورتی که زنان طبقهٔ دیگر اکثراً با هم دریکجا منزل می کنند، یا اینکه هریك به عنوانی به خدمت یکی از زنان سوگلی منتسب‌اند.

لباس زنان اندرون نسبتاً ساده‌است وتفصیل زیادی ندارد، (یلی) برتن دارند که جلوی آنها ازسینه به پائین باد کمه می‌بندند و تا پائین کمرمی آید و از زیر آن پیراهن کوتاهی پیداست وزیرجامه‌ای می‌پوشند که از زانو پائین‌ترنمی آید و روی آن شلیتهٔ پربادی است. این زنها غالباً چهارقدی بر سرمی‌اندازند وآن را در زیر جامه‌گره می‌زنند برای آنکه گیسوان زیـاد وبافته ایشان راکه روی دوش و پشت سرشان آویزان است مستور دارد.

زنی که می‌خواهد دراندرون حرکت کند، چادرنمازی برسرمی‌اندازد ودم درکفش خود را می‌پوشد وحرکت می کند... درکوچه لباس همهٔ زنها یکی‌است تاآنجا که‌شناختن ایشان حتی‌برشوهرانشان نیزممکن‌نیست.

زن بعد ازآنکه شلواربلندی راکـه‌آبی تیره وگاهی‌هم بنفش واگرسیـده باشد سبزاست وتا بند پا را می‌گیرد پوشیده چادری سیاه یا نیلی‌رنگ که آستین ندارد وتا مچ پائین می آید وهمهٔ اندام را می‌پوشاند برسرمی‌اندازد وصورت را در زیر روبندی مخفی‌می کند و ازسوراخهای آن که بی‌شباهت به غربال کوچکی نیست (منظور روبنده ویا پیچه‌های سیاه است) می‌بیند ونفس‌می کشد.

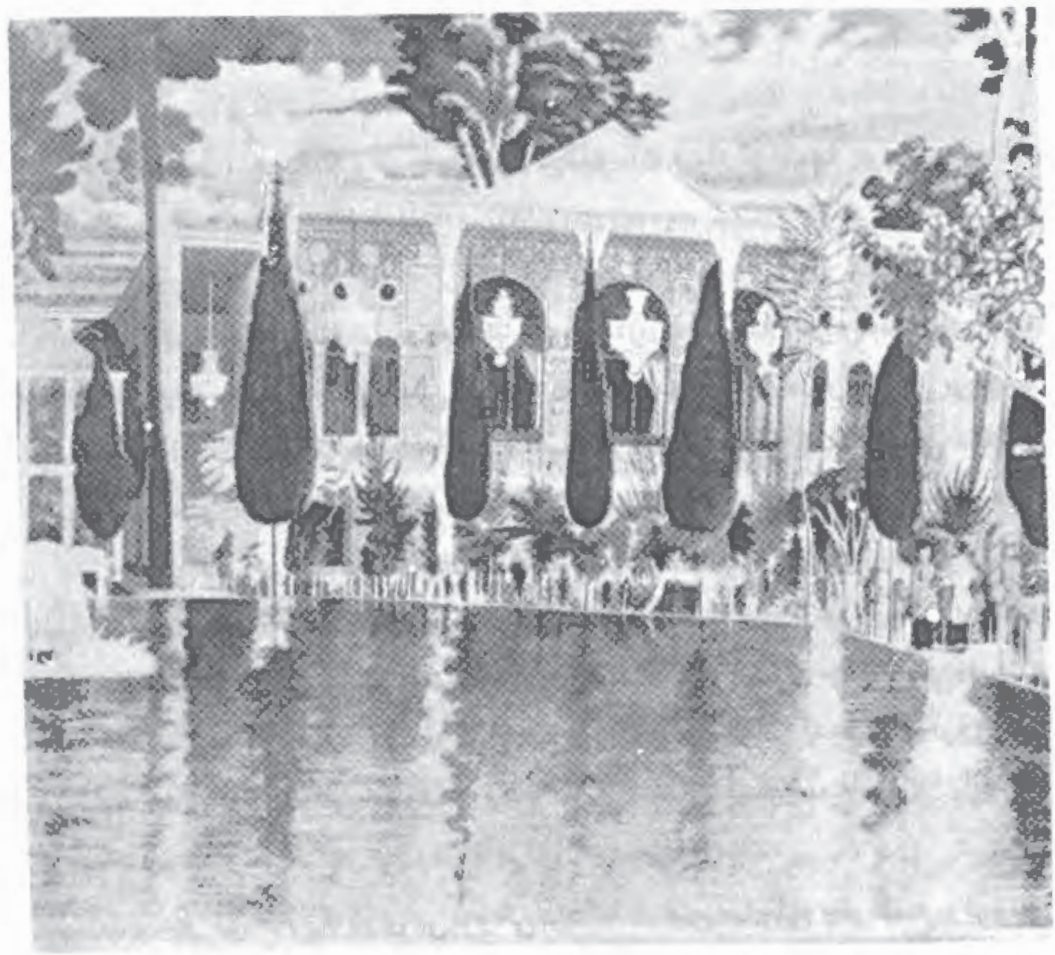
اندرون شاهی‌مرکزتفنن‌بازی‌وآرایشگری زنهاست‌وازهرجا بیشتردرآنجا بازارآن رواج دارد و جائی‌است که نمایشگاه مخصوص جواهرات گران قیمت وپارچه‌های نفیس والبسه زربفت محسوب می‌شود وهرزنی‌دربند این است که با چه‌آرایش ونمایش، رقبای خود را سرافکنده ودوستان خود را شاد نماید.

اما جواهرات که درآرایش جـای دارد بخصوص درمملکتی‌مثل‌ایران کـه معدن مروارید وفیروزه است و هرکسی‌یك قسمت مهم از ثروت خود را صرف خرید جواهرات می کند...

جای این سئوال دراینجا باقی‌است که آیا با وجود دیوارهای بلند اندرون و زندگانی صومعه نشینی‌زنان حرم و چادر و روبند و خواجه‌سرایانی کـه دائماً

مواظب ایشانند، این زنان دست از پا خطا نمی‌کنند ومرتکب امری‌که اینهمه از آن وحشت دارند نمی‌شوند؟ من که دراین‌باب شك دارم.

حکایت یکی ازدختران شاه که فقط نسبت نزدیك اوبه شاه او را از غضب ملوکانه نجات داد وهمدستش‌جابجا بقتل‌رسید.



تابلوآبرنگ ازنمای بیرونی تالارعاج درسال ۱۲۸۶ هـ. ق. اثر محمودخان ملك‌الشعرا

لوطیهای طهران عهدناصری

مروت، مردانگی و حمایت‌از مظلومان شعارلوطیها بود

درطهران یك دسته از مردم زندگی می‌کردند که بـا اینکه اکثرشان جزء طبقه پائین وغیرمتمکن و کم‌وبیش ازسواد ومعلومات وخواندن و نوشتن بی‌بهره بودند ولی اغلب به‌ارزش‌های‌اخلاقی واصول‌مروت وانسانی‌کاملا آشنائی داشتند وخود را وقف دیگران می‌کردند.

لوطی‌ها، جوانمردان‌ازجان‌گذشته‌وعیاران‌پاك‌باخته، بسیاری‌ازخصوصیات انسان‌های شریف وصفات بارز مردان روزگاران‌گذشته را در خود جمع داشتند و در واقع‌آئین مروت وسنت‌های‌آزادگی ومردانگی را شعار خویش می‌دانستند آنها مردان بی‌آلایش وساده وپاکدلی بودندکه با اینکه ازکدیمین وعرق‌جبین و زوربازوی خود نان می‌خوردند، ولی صادقانه به حمایت ضعیفان و درماندگان برمی‌خاستند، واین را نوعی وظیفه برای خود می‌دانستند.

یك‌لوطی آدم رك‌گوی بی‌پروائی‌بودکه درعین سادگی وتواضع وفروتنی حاضرنبود حرف توهین‌آمیزازکسی بشنود و بخاطر جیفهٔ دنیائی پیش این وآن سرخم‌کند ویا تملق ومجیزبگوید، وقتی یکنفرلوطی خونش بجوش می‌آمـد و رگ غیرتش به اصطلاح تحریك می‌شد ، دیگر برروی پـایش بند نبود وآماده برای هرنوع حادثه وماجرائی می‌شد.

گرچه هرلوطی بیك محله و کوی وتکیه و خیابان مخصوصی تعلق داشت ولی اکثراً شعاع و دایره‌کارش به‌آن محله و کوی وبرزن وخیابانی که وی جزء ساکنان آن بود محدود نمی‌شد ویك‌لوطی با لوطیان دیگر حمایت ازمظلومان و نوامیس کسانی راکه درسایرمحلات هم بودند وجهه همت وسعی وکوشش خود قرار می‌دادند.

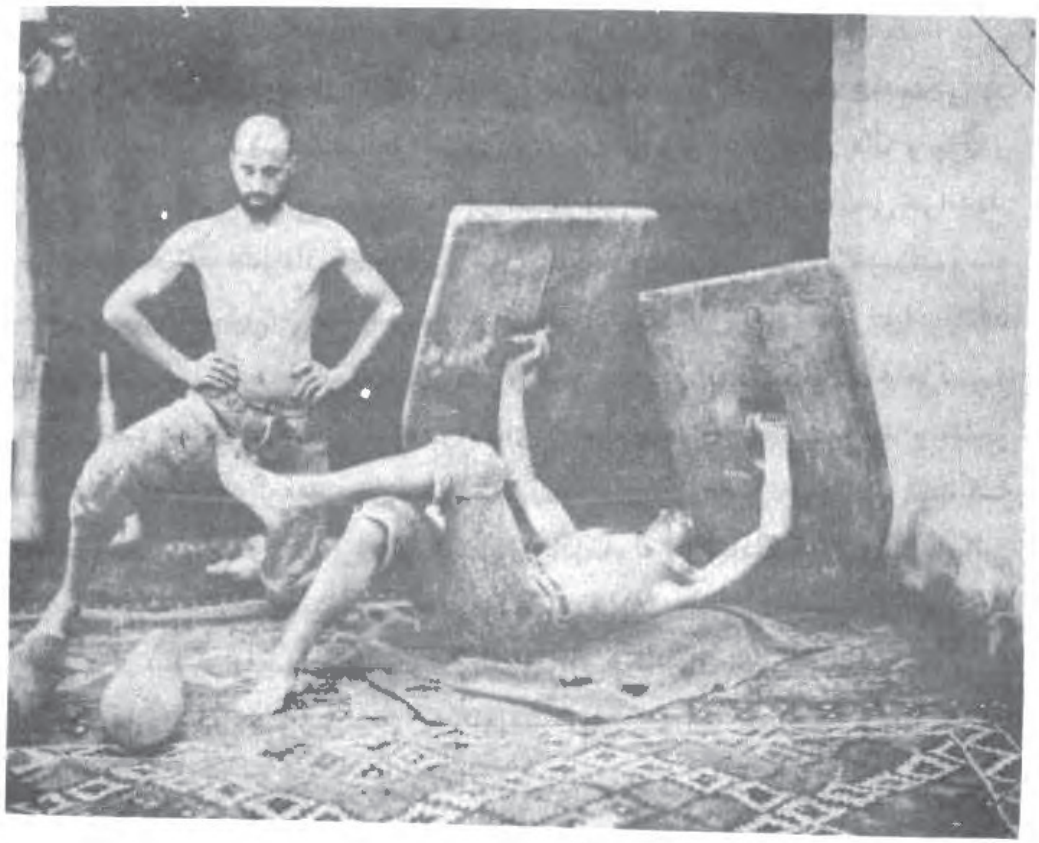
اما درباره سابقه وگذشته لوطیگری باید گفته شود که این کار درکشورما سابقه و ریشه طولانی داشته و در سرزمین ما چه بسیار کسانی بوده‌اند که‌کار و کسب و زندگی خود را وقف دیگران می‌کردند.

یك عده ازاین افراد جوانمرد را در روزگاران بعد ازاسلام «فتیان»، یعنی جوانمردان می‌گفتند وشعارآنها همبستگی بمفهوم وسیع کلمه بود، همبستگی در دوستی- انسانیت- شرافت- جوانمردی وقدرت بازو و اشتراك در مال و پول و درآمدهای شخصی. یکی دوقرن بعد از اسلام این جماعت راعیاران‌می‌خواندند وعیاران همان جوانمردان ازجان‌گذشته‌ای بودند که در زابلستان و سیستان دسته مخصوصی را تشکیل می‌دادند وبعدها که یعقوب‌لیث‌دعوی خود رابرای‌استقلال- طلبی ایران‌زمین شروع کرد ومبارزات اومنجر به قطع نفوذ بیگانگان وحاکمیت اجانب شد، همین‌عیاران‌بودند که درابتدای‌کارهمه‌جاهمراه یعقوب‌بودند وبخاطر هدف‌ها و آرزوهای مقدس او شمشیر می‌زدند ، و بعد همین عیاران بودند که نهضت (سربداریه) را درخراسان عهدایلخانان مغول پایه‌نهادند که‌بانی آن‌پهلوانی زورمند بنام عبدالرزاق بود که افرادش عقیده داشتند حاضرند سرهای خود را برفراز دار ببینند اما به‌ذلت وخواری درمقابل بیگانگان تن درندهند ...

لوطیها امین مردم محل وخانواده‌های آنان بودند و یك‌لوطی واقعی کسی بود که حتی وقتی سرپرست وپدر خانواده می‌خواست به مسافرتی برود، زن و فرزندان خود را باو می‌سپرد و با اطمینان خاطر به سفرمی‌رفت و هم‌چنین از آنجائی که لوطی‌ها امانت‌دارمردم بودند وهرگز باین امانت خیانت نمی‌کردند بهمین جهت اغلب اهل محل‌پول‌نقد وهرنوع نقدینه ویا اجناس‌گران‌قیمت خود را نزدآنها می‌گذاشتند ولوطیها هم بهرقیمتی بود، ولو بقیمت‌بخطرافکندن جان خود سپرده‌های مردم را حفظ و حراست می‌کردند وآنگاه سالم آنرا تحویل

صاحبش می‌دادند، بدون آن که کوچکترین چشم‌داشت و توقعی داشته باشند.

لوطی‌ها همانطوریکه خود چهره مشخصی داشتند و بـا دیگران متفاوت بودند ازجهت لباس وپوشاك و وسائلی که با خود حمل‌می کردند وضع‌متمایزی داشتند بعضی از آنها سرداری مخمل می‌پوشیدند و یك جقه طلائی‌در زیرلبه‌چپ این لباس می‌دوختند که وقتی حرکت می کردند براثرتکان، جقه از زیر سرداری نمایان می‌شد، یك‌عبای بسیارلطیف ونازك‌گردی نیز برروی شانه میانداختند که



دونفر لوطی درگود زورخانه

ظاهرشان را تاحدی باشکوه می‌نمود. این عبا طوری لطیف و نازك بودکـه گفته می‌شد از داخل یك حلقه انگشتری خارج می‌شد. وقتی ماهوت انگلیسی‌درایران

زیاد شد لوطی‌ها سرداریهای خودشان را از این گونه ماهوتها می‌دوختند ، یك عرق‌چین وشب کلاه مخصوصی داشتند که برروی آنها خامه‌دوزی‌شده‌بود. هفت علامت ویا لوازم مخصوص از وسایل وعلائم مشخصه لوطی‌ها بود:

یك زنجیریزدی که بسه سوراخهای جلیقه و یـا ارخالق می آویختند ، یك جام برنجی کـه برشال کمرمی‌بستند ، یك دستمال بزرگ ابـریشمی کاشانی، یك چاقوی اصفهانی وگاهی قمه کوچك، چپق چوب عناب یاآلوبـالو، شال وگیوه تخت نازك که چهارتای اولی حتمی وسه‌تای آخری درجه دوم بود.

اما لوطی‌ها شغل‌ها وکسب وکارهـائی داشتند کـه مهمترینشان اینها بود : طبق کشی، توت‌فروشی، چغاله‌فروشی، فالوده‌ریزی ، دوغ فروشی، میوه‌فروشی آجیل‌فروشی.

لوطیها درهرکوچه وگذر محلات شهرطهران فراوان بودند، این‌جمعیت روزها پی کسب وکار می‌رفتند وشب‌ها درقهوه‌خانه‌های سرگذرجمع می‌شدنـد، یکی دوساعتی می‌نشستند و ازحال هم باخبر میشدند و باصطلاح گزارش‌کارهای خودشان را بیکدیگر می‌دادند وبعد متفرق شده به منزل‌های خود می‌رفتند. یکی ازکارهای لوطی‌ها چاله‌حوض‌بازی بود چون هرلوطی علاوه برفن‌وهنرهای‌زیاد که می‌باید بداند باید شناوری هم بداند، ورزشکار خوب بودن و در زورخانه‌گل کسردن یکی‌از آرزوهای لوطی بود و لوطی‌های پیش‌کسوت غالباً در زورخـانه پشت ضرب می‌نشستند واشعارشاهنامه می‌خواندند.

کرك‌بازی، بلبل‌بازی ، کبوتربازی و قناری بازی از تفریحات سالم بعضی لوطی‌ها بود و از همه مهمتر تربیب قوچ‌های قوی‌هیکل وخروس‌جنگی وجنگ انداختن آن‌هادرسرچهارراهها ومیدان‌های عمومی منحصر به‌آنان بود.

در میان امامزاده‌های پیرامون طهران، امـامزاده داود طرف توجه لوطیها بود وکمتر لوطی بودکه سالی یك‌بار باین زیارت نرفته باشد . به حضرت عباس و حر بسیار قسم می‌خوردند و بزرگترین قسم آنها به «حضرت عباس و کمربند حر» بود.

خدمت لوطی‌ها به مشروطیت

در زمان مشروطیت و در روزهائی که مبارزه و کشمکش میان مستبدین و آزادیخواهان بشدت ادامه داشت، سیلاخورها که از یاران و مزدوران هواخواه مستبدین بودند و مرکزشان‌هم‌میدان‌اعدام (پاقاپوق) بود ضمن‌عملیات ماجراجویانه ومخالفت‌های آشکارا وعلنی که با مشروطه‌طلبان می کردند در این محل وپیرامون آن مدتها بودکه دست به شرارت وهتاکی و زورگوئی زده وامان مردم رابریده بودند، آنهادرحالیکه سیاه‌مست شده وعربده‌های جگرخراش‌ازسینه‌برمی کشیدند با تفنگ‌ها و قداره‌های خود شروع به تهدید خلایق کرده باج وخراج ازآنها میطلبیدند، جماعتی از افراد شرور همه شب در پشت دروازه پاقاپوق گردآمده ضمن جیب‌بری وباج‌خواهی دست به‌آدم‌کشی وهتك‌ناموس و اعمال منافی‌عفت هم می‌زدند، در همین موقع بودکه لوطیان محلات پائین شهر خاصه گذرها و محله‌های پیرامون پاقاپوق‌گرد هم‌آمده و تشکیل دسته‌های بزرگ را دادندکه شعارشان مثل همیشه گرفتن داد مظلومان وحمایت ازضعیفان و مبارزه باآدم‌کشان و زورگویان بود، رهبری این لوطیان با لوطی‌سرشناس و زورمندی بنام «لوطی تقی سردم‌دار» بود، او که هیکلی تنومند و قدرتی زیاده ازحد داشت بـا حمایت لوطیان به حفظ خانه‌های مردم وحمایت از زنان ومردان‌پرداخته وپس ازجدالها ومبارزاتی‌سخت جماعت سیلاخور راتارومار کردند، ازکارهای‌جالب‌این‌لوطیها این‌بود، که دو نفردونفر ازخانه‌های مردم پاسداری کرده وبرای اینکه سیلاخورها نتوانند به دکانها وبساط فروشندگانی که در میدان تخته پل (کنار میدان پاقاپوق) بساط‌گسترده بودند دستبرد بزنند بـا سلاح‌های سرد مثل شمشیر و قمه همچون مأموران وسربازان موظف درمقابل این محل‌ها قرار می‌گرفتند و در موقع لزوم به متجاوزین درس‌های فراموش نشدنی می‌دادند.

لوطی‌های سرشناس طهران

در میان لوطی‌های قدیم طهران چند چهره‌دوست‌داشتنی و سرشناس بود که معاصرینشان،خاطرات غرور آمیزی‌ازعملیات آزادمنشانه آنهاداشتند، معروف‌ترین این‌لوطی‌ها،لوطی‌صالح،لوطی‌عظیم،لوطی اکبرخان ، لوطی نایب ولی‌ولوطی تقی‌سردم‌داربودند.

لوطی صالح که پهلوان نامدار ومعروفی بود درگذری‌بنام‌گذرلوطی‌صالح که بنام خود او بود زندگی می‌کرد، وی مـردی شریف، ناموس‌دوست و امین مردم بود. عملیات درخشان وغرورانگیز این لوطی‌معروف‌طوری بود وحمایتی که ازضعیفان و درماندگان می‌کرد به قسمی توجه را جلب کرده بودکه هر وقت نام او برزبان‌میآمدبی‌اختیارسایه‌غرور وافتخاربرچهره‌هامیافتادوشوق‌وشعفی‌زاید. الوصف مردم را فرامی‌گرفت... لوطی‌اکبرخان‌پامناری، لوطی‌بزرگوار ونوع‌دوستی بودکه در پامنار زندگی می‌کرد او هم مثل لوطی صالح ، هم پهلوان و کشتی‌گیر وهم زورمندی بزرگوار بودکه حاضربود خویشتن رافدای‌خوشبختی وسعادت دیگران کند، می‌گویند یك‌روزمردی سپیدموی وخمیده‌به درخانه‌لوطی اکبرآمد وگفت ، لوطی ، سوگندت می‌دهم بـه حضرت عباس که خواهشی که از تـومی‌کنم قبول‌کنی،.و وقتی آمـادگی لـوطی را دیـدچنین‌گفت ، تصمیم دارم به عتبات بروم و چون‌کسی را نـدارم می‌خواهم چشمت روی اهل و عیال من باشد، لوطی اکبرقبول‌کرد ولی یك روز سرگذر ناگهان چشمش به دختری افتادکه بقچه زیربغل داشت وبسوئی می‌رفت، دختر وقتی لوطی را دید بروی‌او خندید وقدمهایش را تندکرد، لوطی‌اکبر مدتی‌با نفس خود مبارزه کرده‌پایداری بخرج داده ولی توفیق نیافت ، پس سایه بسایه دختر رفت ولی بـاکمال تعجب دیدکه دختر به خانه همان پیرمردی رفت‌که پاسداریش راباوسپرده بود، ناگهان زانوهایش سست شد، برروی زمین نشست وسرش را میان دستهایش‌گرفت و در کمال شرمندگی مدتی بهمان حال باقی ماند. مدتی‌گذشت تا اینکه یك روز خبر رسیدکه پیرمرد درکربلا ماندنی شده رنگ از رخسارش پریـد و در حالیکه از

محبت دختر در دلش غوغائی برپا شده‌برد بشدت‌استقامت‌نموده‌لامحاله روی به مشروب‌آورده شروع به شرب مسکرات کرد. یك روزلوطی‌اکبر نزد ریش‌سفید محله رفت وگفت که این دختر عاشق مرد فقیری شده وچون نمی‌تواند باندانشتن پول با او ازدواج کند سخت ناراحت ونگران است، ریش سفید ازاویاری‌طلبید ولوطی‌اکبر پولی تهیه کرده بـا سرمایه خودهزینه عروسی دختری راکـه‌مورد علاقه‌وعشقش‌بودپرداخت، مردفقیرازاکبردعوت کردتادر آن‌عروسی‌شرکت‌نماید ولی لوطی جوانمرد درخانه نشست وشروع به‌مشروب‌خواری کرده پیاله‌ای پس از پیاله سرمی‌کشید و اشك می‌ریخت... لوطی اکبر سالیان دراز بـه خانه‌های فقرا وبینوایان می‌رفت وبرایشان‌پول وغذامی‌برد و وقتی هم که مرد گفتند، حامی بینوایان مرد !.



جمعی ازلوطی‌های‌طهران‌دریکی‌از زورخانه‌هامشغول‌عملیات ورزشی وکشتی‌گیری‌هستند

حاج ملك‌التجار لوطی سرشناس طهران

دراین اواخرعملیات وکارهای لوطی‌های طهران چنان شهرت و معروفیت بدست‌آورده بودکه ازشهرستانهایی مثل اصفهان وکرمان بـرای هم‌آواز شدن با لوطی‌ها به طهران روی می‌آوردند و درجرگه‌لوطیان طهران درس‌جوانمردی و ایثار ومردانگی وازجان گذشتگی می‌گرفتند وسردم‌داران همین لوطی‌هابعدها که ازطهران بازمی‌گشتند اقدام به تشکیل جمعیت لوطیها در شهر و دیسار خود می‌کردند. یکی ازهمین لوطی‌هاکه درشهرهای ایران کسب‌نام‌کرد، لوطی‌حسن بودکه ساکن اصفهان بود و دراین شهر کارهای نمایانی کرد. علاوه‌براین عده‌ای از رجال وتاجرزاده‌ها واعیان‌زاده‌ها بودندکه درطهران موقع ومقام خود را رها کرده، وارد جمعیت لوطیها می‌شدند. حاجی‌کاظم ملك‌التجار یکی از اینها بود که در محله بازار ازچهره‌های سرشناس‌لوطی‌هامحسوب می‌گردید، وقتی حاجی محمد مهدی پدر حاجی‌کاظم فوت شد و اوملقب به ملك‌التجار گردید و جانشین پدر شد، شبی تمام‌لوطیهای محله‌بازار را بخانه خود دعوت کرده ضیافت‌بزرگی داد ، بعد ازشام با لحنی‌تأثرآلود به لوطی‌های‌حاضر درمجلس‌گفت: من باکمال تأسف باید همکاری خود را با شما قطع‌کنم چون حالا شغلی بـه من رجوع شده که دیگر وقت‌آن را ندارم درکنارشما باشم، ولی روح من همیشه‌نزدشماست و از اقدامات جوانمردانه و تلاشهای شما جداً ومسالا پشتیبانی می‌کنم، اگرشما با این‌کیفیت باز هم مرا جزء خودتان می‌دانید این مایع افتخار من‌است.

ولی عموم لوطی‌ها ضمن تقدیر وستایش او متفق‌القول‌گفتند ، تو از مائی وما ازتو، منبعد ما بیشتر ازسایرین باید احترام مقام ترا محفوظداریم، ما دیگراز ازتو متوقع همکاری نیستیم وهمان اتحاد معنوی تو برای ماکافیست.

مبارزه لوطی‌ها باگران فروشها

یکی‌ازکارهای لوطی‌ها مبارزه باگران‌فروشی واجحاف وتعدی‌فروشندگان

بود . در دارالخلافه طهران عده‌ای از نانواها سخت گران‌فروشی میکردنـد ولی سروصدا و دادخواهی مردم بجائی‌نمی‌رسید یك روز در حالیکه مردم دل‌پرخونی از نانواهای متعدی داشتند بـه لوطیهای بازارچه مراجعه‌کردنـد . وقتی لوطیها دادخواهی اهل‌محله را شنیدند بطرف نانواهای‌اجحاف کننده روی‌آوردند ویکی ازلوطی‌ها، نانوائی ازنانواهای‌بازارچه را از دکان‌بیرون‌کشیده وگوشش را روی دیوار گذاشت وبا یك میخ آن را به دیوار دوخت وفریاد برآورد، بخدا سوگند اگر ازفردا نرخ نان را ارزان نکنید هرچه‌گوش نانوا دراین محله هست سوراخ میکنم ونتیجه‌آن شدکه دیگر هیچ‌کس جرئت‌گران فروشی رانکرد؟

لوطی که در راه هدف انسانیش خودکشی کرد

لوطی‌ها وداش‌ها درطهران‌عهد ناصری

در طهران قدیم یك دسته‌ای از مردم بودند کـه جزء طبقه پائین محسوب می‌شدند واگرچه ازسواد و معلومات بی‌بهره بودند ولی به‌ارزش‌های اخلاقی و اصول مروت و انسانیت پای‌بند بودند .

این دسته جماعتی ازلوطیها وداشهای محلات طهران بودند که آئین‌مروت ومردانگی و جوانمردی را نصب‌العین خود قرار داده و ازضعیفان و درماندگان حمایت می کردند .

لوطی‌ها وداش‌ها مورد اعتماد و امین مردم محلات طهران قدیم بودند و گاهی اتفاق می‌افتادکه وقتی سرپرست وپدریك خانواده می‌خواست به‌مسافرتی برود زن وفرزند واهل بیت خودرا به‌اومی‌سپرد . در اینجا داستان هیجان‌انگیزی درطهران نقل‌می کنند که معرف‌بزرگواری وفداکاری یك نفرلوطی بود.می گویند مردی زن وبچه‌خودرا بدست یکنفرلوطی سپرد وبه‌مسافرت رفت، زن‌مردبه‌لوطی دل بست ولی هرچه خودرا به‌مرد لوطی نزدیك می کرد لوطی اورا متوجه‌وظیفه امانت‌داری‌خود می کرد تااینکه یك شب زن به‌اطاق لوطی‌رفت وداستان‌دلدادگی خودرا تکرارنمود ولی‌لوطی که نگران عاقبت کاربود به‌او گفت که خاتون‌عزیز، به‌من نزدیك نشو چون دچار مرض جذام هستم وباین ترتیب اورا از خود راند، فردا صبح زن درمحله شهرت دادکه لوطی... به‌مرض جذام مبتلا شده ودرنتیجه

همه دوروبراورا خالی کرده ازاودوری می‌جستند. لوطی واژگون بخت که‌وضع را چنان دید دست به‌خودکشی زد ولی وقتی که شوهرزن از مسافرت بازگشت و سراغ لوطی راگرفت، زن‌گفت که‌چون اومبتلابه‌جذام بودخودکشی‌نمود،شوهر که می‌دانست رفیق‌لوطی اوهرگزچنین بیماری نداشته ودرراه امانت‌وجوانمردی دوست دست به‌چنین فداکاری بی‌نظیری زده‌است زنش را طلاق‌گفت واز لوطی مرحوم رفع اتهام بعمل‌آورد .

لوطی‌ها وداش‌هـا (البته عده‌ای ازآنها) امین مردم بودند بهمیـن جهت اهل محل پول نقد و هر نوع نقدینه و یا اجناس گران قیمت خـود را نزد آنها می‌گذاشتند .

همانطوریکه قبلا گفته شدکار اصلی لوطی‌ها و داش‌های سرشناس محلات حمایت از مظلومان وستمدیدگان بودکه به‌بهای ازدست دادن جان خوداین‌وظیفه خطیررا انجام می‌دادند .

بابا شمل چه‌کسی بود .

درطهران قدیم علاوه برداش‌ها ولوطی‌ها، عده‌ای بودند که‌پس‌ازگذارندن مراحلی چند به‌منصب (باباشملی) نایل می‌شدند . معمولا باباشمل‌ها که از داشها ولوطیها بالاتر بودند از میان این دوطبقه برگزیده می‌گـردیدند و برای ترقی از داشی به‌مقام باباشملی میبایست مراحلی‌را طی نماید که ازآن جمله‌بودند: کشیدن علم ، مرشد شدن درزورخانه و ازهمه اینها گذشته یك نفر باباشمل می‌بایست از لحاظ اخلاق داش مآبی ولیاقت وکفایت پیش‌کسوت سایـران باشد. باید توجه داشت که باباشمل شدن ومطاع گشتن درنزد رؤسای یك محله البته‌کار مشکلی‌بود وچقدر اخلاق لازم داشت تا درمیان اینهمه مردمان ساده و متعصب و سخت‌گیـر بتوان به‌مقامی رسید که هیچکس برخلاف امر واراده او نتواند رفتاری را عرضه بنماید وبااینکه هیچگونه قول وقراری وعهد وپیمان انتخابی و قبلی درکار نبود، همگی افراد مطیع ومنقاد باباشمل بودند واگر حادثه‌ای برای بابای حاضر پیش می‌آمد برای‌تعیین جانشین اوحاجتی به‌انتخاب نداشتند، زیراقبلا همه می‌دانستند که بعدازاین باباشمل‌کدام یك ازرؤسا وسردسته‌ها لایق این مقام می‌باشند وبدون دسته‌بندی وهو وجنجال وتبلیغ، حق به‌مستحق طبیعی خود می‌رسید .

زورخانه درطهران‌عهد ناصری

پهلوانان نامی

تاریخ پیدایش زورخانه وزورآزمائی پهلوانان چه درایران قدیم و چه در طهران به‌روشنی ووضوح معلوم نیست . همینقدر باید متذکر این نکته بود که از قرن‌ها پیش درایران پهلوانان زورمند وزورمندان غول پیکری قدم به‌صحنه هستی گذاشته‌اند که کم وبیش نامشان در تاریخ کشورما مانده است.

پیش ازاینکه به‌شرح حال چندتن ازپهلوانان ایران قدیم و پایتخت‌بپردازم لازم می‌داند که چگونگی وکیفیت زورخانه را درایران شرح دهیم وخوانندگان را در جریان کار و آئین و رسوم و آداب و تشریفات مخصوص زورخانه‌ها قرار دهیم .

زورخانه‌ها را درایران ازروی نقشه واسلوب وقاعده مخصوصی‌می‌ساختند و چگونگی ساختمان آنها طوری بود که رعایت همه نکات و ریزه‌کاریها در آن بعمل می‌آمد .

ابتدا درباره در ورودی این اماکن بگوئیم که اینگونه درها کوتاه بود که نماینده آن بود که ورزشکار درهرصنف‌وهرطبقه‌دربرابر زورخانه تواضع‌وفروتنی کند وبه‌این محل باادب واحترام قدم نهد. ازطرف دیگراین‌کاریك آموزش‌دیگر هم‌میداد وآن این بود که پیش کسوتان وبزرگترها مورد احترام قرارگیرند و هر

ورزشکار وزورمندی بادنخوت وغروررا ازسرخود بیرون کند .

دیگر ازمشخصات زورخانه‌ها سقف گنبدی شکل آن بود که گود زورخانه وحرکات ورزشکاران درزیرآن جریان پیدا می کرد و درپیرامـون آن نیزجهـت رخت کن وقرارگرفتن تماشاچی وهمچنین محلی برای آبدارخانه تعبیه می گردید. علاوه براینها جائی‌هم برای قراردادن میل وتخته وپهلوی در وروی سردم مرشد که دربعضی زورخانه‌هاطاق آن بربالای‌چهارستون سنگی یاچهارپایه آجری‌ساخته می‌شد ایجاد می گردید .

سردم مرشد عبارت بود ازجایگاهی مرتفع که برگود مسلط و مشرف بود که اطراف آن راکاشی‌های عکس‌دار نصب کرده‌بودند ونیزبربالای‌آن پرطاووس وشمایل‌حضرت‌علی‌بچشم می‌خورد،مرشدزورخانه‌باضرب‌بزرگ خودچهارزانو بربالای سردم قرار می‌گرفت . ساعات‌کار زورخانه‌ها بعد از اذان صبح یعنی‌پس ازنماز پیشین تادوساعت بەظهرمانده وشب بعدازنماز مغرب تاسه چهارساعت از غروب‌گذشته بود مگردر موارد استثنائی مانندگلریزان ومراسم دیگر.

آئین ورود بەزورخانه

و شروع عملیات پهلوانی

در زورخانه‌ها ابتدای امرمی‌باید نوچه‌ها وتازه‌کارها و مبتدیان واردشوند وبتدریج ورزشکاران باسابقه و بعد پیش‌کسوتها وپهلوانان قدم بەداخل زورخانه بنهند وباورود پیش‌کسوتها عملیات ورزش شروع می‌شد. یکی‌ازآداب‌زورخانه این بود که‌جواب نوچه‌ها وکوچك‌ابدالها راباسلام وگفتن خوش‌آمدین‌ازطرف مرشد می‌دادند ولی برای باسابقه‌ها و پیش‌کسونها تك زنگ می‌زدند وپهلوانان نامی‌را باگفتن (صفای قدم پهلوان)وبرجمال علی صلوات وارد می کردندعملیات ورزشی چند نوع‌بود، شنا برروی تخته، میل‌گرفتن، چـرخ زدن، کباده‌گیری ، کشتی‌گیری، که عموم این حرکات وعملیات باضرب مرشد تنظیم می گردید.

ونیزیکی دیگرازآداب زورخانه رفتن، طهارت ونظافت و سلامت وایمان

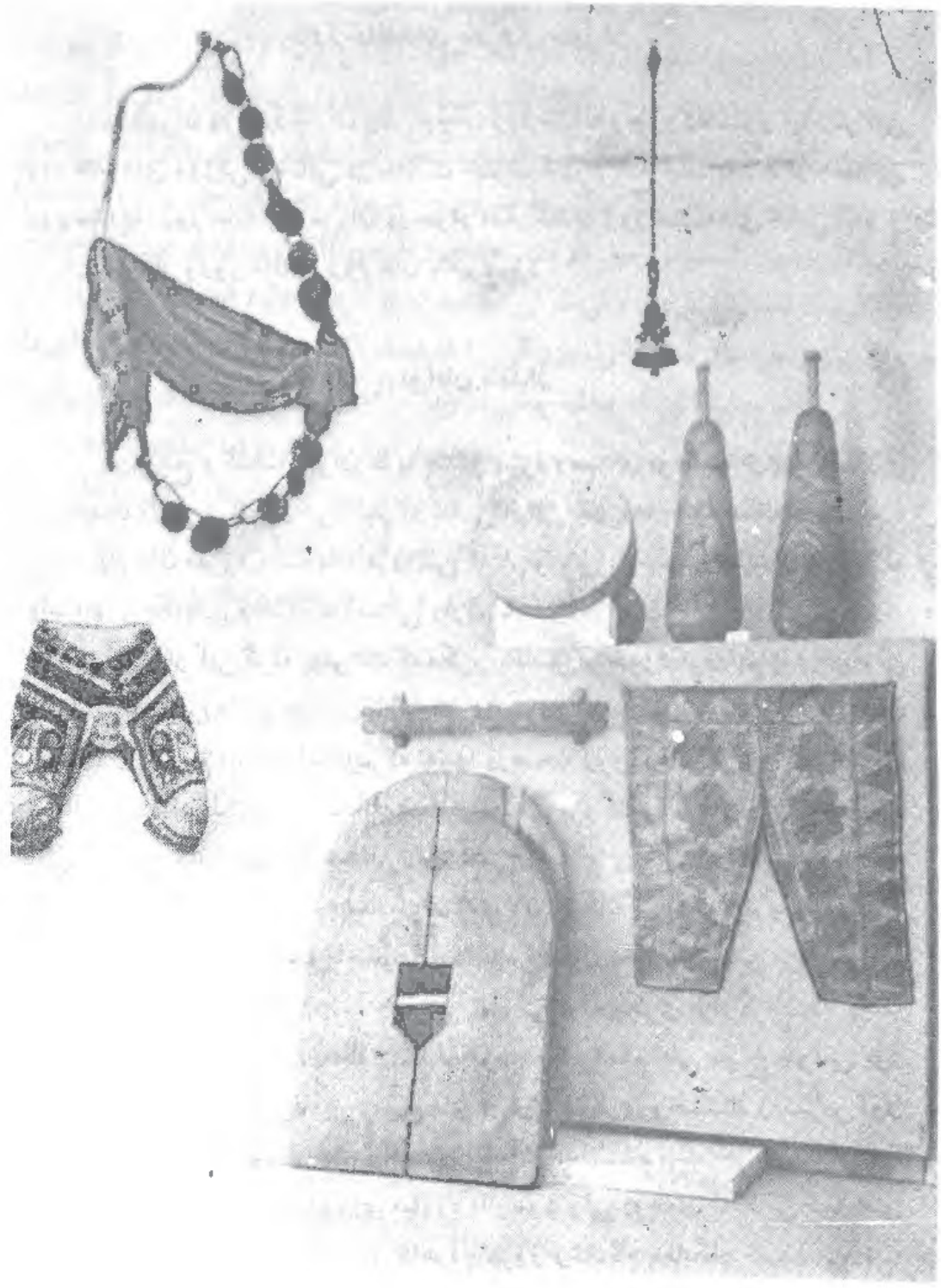
وتقوی بود ورزشکار هیچگاه نمی‌بایست بحکم احترام بی‌وضو به‌زورخانه قدم نهد وهرورزشکاری می‌باید خلاصه حلال وحرام رعایت نماید و از همه مهمتر نوامیس مردم را محترم شمرده و دست بکارهای ناپسند و منافی عفت و ناموس آلوده نسازد .

ابتدای ورزش‌شنا برروی تخته‌های مخصوص بود که باشمارش مرشد آغاز می‌گردید بعد میل‌گیری شروع می‌شد ودر خلال آن عملیات چرخیدن جریان می‌یافت. اما ورزش‌مهم برای‌پیش‌کسوتها و پهلوانان سرشناس ونیرومند گرفتن سنگ بود که درمحل مخصوص آن ،که محلی نزدیك سردم مرشد بود انجام می‌گرفت .

ورزشکار سنگ‌گیر ابتدا محل سنگ‌را می‌بوسیدوسپس به‌پشت‌میخوابید ودرحالیکه بابالا بردن هردست بدنه تمایل بطرف دیگرمی‌شد ودر همین احوال صدای خوش مرشد باشمارش تعداد بالا و پائین رفتن سنگها بگوش می‌رسید اما عددکامل سنگ غالباً ازسی وچهل تجاوزنمی‌کرد لیکن عددکامل آن یکصد و چهارده بود یعنی به‌عدد سوره‌های قرآن‌کریم.ونام‌الله ـ محمد ـ علی برشمارش،هم دائماً شنیده می‌شد .

جشن گلریزان درزورخانه

در زورخانه‌ها گاه وبیگاه جشن‌گلریزان برپا می‌کردند وهدف از برپائی این جشن جمع‌آوری پول که می‌بایست به‌مستمندان ، وبدهکاران ، بیچارگان آبرودار ویاهزینه عروسی، خرج سفرزیارت وامثال‌آن برسد . اشخاصی که به‌جشن‌گلریزان دعوت می‌شدند می‌باید هرکدام کمك خود را بصورت پول و یا طلا ویانقره در میان دسته‌گلی گذاشته وتقدیم‌کنند و این عمل باین منظور انجام می‌گرفت که‌کمك ویاری احسان‌کننده معلوم نباشد و در اختفا صورت‌گیرد تا گیرنده دچار شرمساری و خجلت و تحقیر نگردد و دیگر اینکه این کار چشم همچشمی بوجود نیاوردوزیاد وکم‌آن اسباب فخر یاخفت برای احسان‌کنندگان نشود .



تصویری ازانواع وسایل ورزش باستانی

زورخانه‌های معروف طهران

درطهران در روزگاران پیش‌هیجده زورخـانه وجود داشت و بیشتـر این زورخانه‌های ورزش باستانی درمحلات جنوب شهر واقع شده بودند ازجمله‌این زورخانه‌ها: زورخانه شاه مردان درجوار انبارگندم، زورخانـه‌های خانی‌آباد و پامنار وپاچنار وزورخانه نوروزخان وغیره بود .

پهلوانان نامدار

درتاریخ وگذشته ایران ما به‌چند چهـره وسیمای برجسته از پهلوانـان و زورمندان دلاور برخورد می‌کنیم که بعضی ازاین چهره‌ها جنبه افسانه‌ای دارند ، چون پهلوانان معروف شاهنامه فردوسی که‌کم وبیش بانام و کارهایشان در خلال داستانها وحکایات وافسانه‌ها آشنائی داریم .

یکی از این‌گونه پهلوانان که مکرر بانامش برخورد کرده‌ایم پوریای ولی است که عصر وزمان وجزئیات کارهایش در پـرده ابهام مانده است ولی پهلوانان دیگری در تاریخ ایران داشته‌ایم که نه‌تنها درصحنه زورآزمائی و مبارزه کارهای نمایانی کرده‌اند بلکه خود منشأ نهضت و جنبش بزرگ وقیام تاریخی گشته‌اند ، یکی ازاین مردان ، پهلوان عبدالرزاق باشتی است و وی همان شخصـی بود که نهضت سربداریه راکه علیه اشغالگران (مغولان) بیگانه‌آغاز گردید بنیان نهاد.

عبدالرزاق در حضور سلطان خدابنده ایلخان مغول که جشن بزرگـی در میدان شهرسلطانیه برپاکرده بود دربرابر پهلوان غول پیکری قرارگرفت که پشت همه پهلوانان وبهادران را بخاك رسانیده بود. او ابومسلم علی سرخ خوانی بود که با بازوانی سطبر وفولادین وسبیل‌های آویخته ظاهری وحشتناك و تـرس‌آور داشت که وقتی‌چند پهلوان را درحضور سلطان خدابنـده بیك حرکت نقش بر-زمین ساخت دیگرکسی را یارای مبارزه بااونبود ولی درهمان لحظاتی کـه علی سرخ خوانی باغرور و نخوت و ظاهراً پیـروز وشادکام بجایگاه خـود می‌رفت عبدالرزاق باآن جثه لاغروتکیده سرراهش راگرفت واورا دعوت به‌مبارزه کرد،

پهلوان مغرور که هرگز انتظارچنین پیش‌آمدی‌رانداشت درحالیکه لبخندتمسخر-آمیزی برلب داشت بازوان نیرومند خودرا پیش بردتاکمر عبدالرزاق جوان را درچنگال قدرتمند خود بگیرد ولی همه تلاش‌ها وتکاپوهایش برای از جاکندن حریف بی‌ثمرماند درمقابل عبدالرزاق‌دست خودرا بدورکمر پهلوان‌سرخ‌خوانی پیچیده و بایك حرکت پهلـوان مغرور را دربرابر چشمان حیرت‌زده تماشاچیان بالابرده وازآنسو برزمین کوفت. عبدالرزاق‌پس ازاین پیروزی بزرگ‌بحکومت کرمان منصوب‌گردید ولی‌طولی نکشیدکه ازکرمان عازم شهر و دیارخودباشتین (بیهق) خراسان شده کانون بزرگی را علیه مغولان خونخواروستمگر تشکیل‌داد.

اما پهلوانانی‌که سالها پیش درطهران ماکم وبیش کارهـای نمایانی کردند وشهرت و معروفیت مهمی‌کسب نمودنـد عبارت بودند از : آسیـدحسن رزاز پهلوان یزدی- محمد صادق معروف به‌بلور فروش‌که هریك برای مملکت خود افتخاراتی‌کسب نمودند ودرباره صادق بلورفروش بایدگفت‌که وی بایك پهلوان روسی‌که پشت اکثر پهلوانان‌کشورهای دیگر را بخاك رسانده بود زورآزمائـی کرده واورا مغلوب‌گردانید .



جماعتی ازپهلوانان درحین عملیات ورزشی درزورخانه

ساعت‌های بزرگ طهران عهدناصری

ساعت شمس‌العماره

قدیمی‌ترین ومعروف‌ترین ساعت‌هائی که درطهران‌عهدناصری‌نصب گردید تادرمعرض استفاده عموم مردم‌قرارگیرد، اول‌ساعت (کوشك شمس‌العماره) بود که صدوشش سال ازعمر آن میگذرد.

ساعت مسجد سپهسالار

دومین ساعت بزرگ ومعروف‌طهران‌عهدناصری، ساعت مسجد سپهسالار میباشدکه صدسال ازعمر آن میگذرد ودر ضلع شمالی مسجد سپهسار نصب شده واین‌بعداز دومین سفر ناصرالدینشاه به فرنگ و درزمانی بودکه میرزا حسنخان سپهسالار وزیرامورخارجه بود. حمل این ساعت ازاروپا به تهران مدت چند ماه طول کشید.

ساعت مشیرالدوله

ساعت مشیرالدوله هفتاد و پنج سال عمر دارد ودرمسجد مشیرالدوله در خیابان مولوی‌قراردارد. این ساعت درزمان‌سلطنت مظفرالدینشاه ساخته وپرداخته

شد و بر روی‌آن نوشته شده: «در عهد دولت سلطان عادل کامکار مظفرالدینشاه قاجار خلدالله ملکه، حسب‌الفرمایش جناب مستطاب اشرف افخم مشیرالسلطنه وزیرخزانه وبیوتات دام‌ظله‌العالی اتمام پذیرفت».

نخستین نمایش در دارالخلافه مظفری

اولین فیلمی که به‌ایران‌آمد ودر دارالخلافه طهران به نمایش گذاشته شد ـ فیلم مسافرت مظفرالدینشاه به‌اروپا بود که بوسیله میرزا ابراهیم‌خان عکاس باشی نمایش داده شد. عکاس باشی که ازدیار فرنگ هم فیلم وهم آپارت راآورده بود شروع به نمایش این فیلم وفیلم‌های دیگرنمودکه مورد استقبال هم قرار گرفت.

تأسیس صندوق عدالت بدستور ناصرالدینشاه

در طهران عهدناصری بخاطر دادخواهی ورفع ظلم وستم ازکسانیکه به امنای دولت وکارگزاران امور دسترسی نداشتند، بدستورناصرالدینشاه قاجار صندوقی بنام (صندوق عدالت) تشکیل شده بودکه متظلمین ودادخواهان مراتب وچگونگی تظلم خودشان‌را نوشته درآن بیاندازند تامأموران مربوط آنهارا به شخص پادشاه‌قاجار رسانیده‌رفع‌ظلم بنمایند. این صندوق‌ها مدتها درطهران‌عهد-ناصری‌نصب وبرقراربود ولی چون‌بعدها اراذل واوباش محض‌تفریح ومسخرگی و تخطئه، اراجیفی روی‌کاغذ نوشته و درصندوق‌ها انداختند بهمین جهت بحکم ناصرالدینشاه آنهارا پائین‌آورده و جمع‌آوری نمودند

صنعت چاپ وانتشار روزنامه

در عهد ناصری

خدمت امیرکبیر به مطبوعات

درسال ۱۲۲۵ هجری قمری برای نخستین بار گروهی ازمحصلین ایرانی که ازطرف عباس‌میرزا به‌کشورانگلستان رهسپار شده بودند پس‌از تحصیل در رشته‌های مختلف علوم، به ایران بازگشتند، درمیان این جمع شخصی بود بنام میرزا صالح شیرازی فرزند حاج باقرخان‌کازرونی که درصنعت چاپ ومطبوعات مدت چندین سال به تحصیل پرداخته بود.

صالح شیرازی‌را باید اولین ایرانی‌بشمارآورد که درلندن ازشیوه روزنامه نگاری‌آگاهی میبابد ونیزکارچاپخانه، وصنعت چاپ وساختن مرکب مخصوص وحکاکی را میآموزد.

وقتی در انگلستان به میرزا صالح اطلاع میدهندکه میباید هرچه زودتر به ایران بازگردد، اوباین اندیشه برمیآید تا باخود چیزی به وطنش بیاوردکه مفید بحال دولت باشد، ازاین‌رو تصمیم میگیردکه (چاپ فن باسمه) را نیز فراگیرد باین ترتیب صالح وقتی عازم ایران میشود مستر (واتسن) برای اومبالغی لوازم و مواد مخصوص چاپ سازی را باپرس کوچکی میخرد وصالح این وسایل‌را به کشورش میآورد.

بعدها میرزا صالح شخصی بنام میرزا اسدالله را به پطرزبورگ روسیه برای آموختن فن چاپ اعزام میدارد تا دستیاراو دراین کار باشد. پس‌ازآنکه میرزا اسدالله بدنبال مدتی توقف در پایتخت روسیه ویادگرفتن صنعت چاپ به ایران بازمیگردد، میرزاصالح بکمك وی نخستین روزنامه فارسی‌راکه خودآن را ترجمه تحت‌اللفظی (نیوزپی‌پر) انگلیسی (کاغذ اخبار) مینامید بطور ماهانه به قطع یك ورق‌بزرگ بر روی‌کاغذ خانبالغ (چین) وبه خط نستعلیق چاپ میکند. چاپ این روزنامه بطریق چاپ سنگی بود ودرصفحه‌آخرآن (آرم) نشان دولتی نقش بسته بود.

نخستین شماره این روزنامه‌که بعداً در موزه بریتانیا (لندن) جای میگیرد تاریخ دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ هجری قمری‌را داردکه برابربا اول ماه مه سال ۱۸۳۸ میلادی ومقارن سلطنت محمدشاه قاجار میباشد.

میرزاصالح در سفرنامه خود درباره‌کیفیت این‌کار تازه چنین مینویسد: «... مدتهابودکه خیال بردن چاپ وصنعت باسمه درسرمن جای‌گرفته بود وچند روزی بعدازآن به لندن رفته وعالیجاه (قولونل) خان‌را دیده وکیفیت‌را به او حالی کردم، این مطلب را پسندید وازآن پس مستر واتسن نامی‌که استاد چاپ سازاست، یعنی مختص بآن است‌که انجیل‌را در زبان فارسی وهندی وسریانی و عربی وسایرزبانهای غریبه چاپ میزند دیده‌که روزی دوساعت بنده درکارخانه‌او رفته من البدایةالی‌النهایه چاپ‌را آزموده... ومشارالیه از راه خیرخواهی ونیك ذاتی وصداقت وراستی ودرستی‌کار خودرا بمن نموده ومرکب سازی‌را باوجود اینکه خلاف قاعده‌کسبه‌آن ولایت‌است‌که مرکب چاپ مخفی‌داشته وبه‌هیچکس نشان نمیدهند معهذا به بنده نشان داده وخود وزن او نوع رفتاری بامن کرده مبالغی اجناس چاپ سازی‌آنرا باپرس کوچکی ازبرای من خریده...»

دومین مرحله فعالیت چاپ و انتشار روزنامه در طهران‌عهد ناصری در سومین سال سلطنت ناصرالدینشاه آغاز شد، درسال ۱۲۶۷ هجری قمری‌که چهارده سال تمام از انتشار روزنامه میرزاصالح شیرازی میگذشت ومصادف بود با دوران صدراعظمی میرزا تقی‌خان امیرکبیر روزنامه مخصوص بنام روزنامه (وقایع اتفاقیه) انتشاریافت. این روزنامه‌که با سبك کاملا نوین وبا استفاده از

تمام امکانات روزنامه‌نویسی ناشی‌ازپیشرفت زمان منتشرمیشد به همت وراهنمائی شخص امیر کبیر چاپ میگردید. دراین روزنامه‌که بایدگفت نام دیگرش ابتداء «روزنامچه اخباردارالخلافه ناصری» بود تمام مندرجات آن مربوط میگردید به حوادث ووقایع‌طهران، که نمی‌توانست بطورمطلق یك روزنامه همه جانبه‌باشد.

روزنامه وقایع اتفاقیه هفته‌ای یك بار وابتداء در روزهای جمعه و بعداً پنجشنبه‌ها منتشرمیشد. توزیع این روزنامه‌که درهفته‌های اول توسط مأموران حکومت صورت میگرفت، بعداً در محل‌هائی درپایتخت برای فروش به مردم عرضه میشد. اعلان زیرکه ازیکی ازشماره‌های آن نقل شده نشان میدهدکه‌برای عرضه به مردم حداقل یك نقطه در شهر روزنامه‌های وقایع اتفاقیه متمرکز میگردیده است:

«دکان میرسیدکاظم بلورفروش که از این روزنامه‌ها آنجا فروخته میشود، پیش‌ازاین دربازارکهنه نزدیك چهارسوق بود وحال دربازارجدید جنب‌امامزاده زید دکان دارد، هرکس ازاین روزنامه‌ها خریداریاشد درآن‌جا موجود است شماره ۴۸ پنجشنبه ۹ ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۸ هجری قمری»

از روزنامه وقایع اتفاقیه چهارصدو هشتاد شماره انتشاریافت وآنگاه به فرمان ناصرالدینشاه دهسال پس‌ازگذشت عمرروزنامه «وقایع اتفاقیه» این‌روزنامه بانام جدید (روزنامه دولت علیه ایران) وگاهی‌نیز بانام روزنامه دولتی قدم به عرصه وجودگذاشت.

ازوقتی‌که روزنامه وقایع اتفاقیه نام تازه یافت به تصاویر ونقاشی‌آراسته گردید، نقاشی‌های‌آن به قلم‌ابوالحسن خان غفاری (صنیع‌الملك) ترسیم‌میگردید وباین ترتیب نخستین روزنامه مصور فارسی بوجود آمد. اخبار خارجی این روزنامه‌که از روزنامه‌های اروپائی ترجمه میگردید بیشتر ازانواع اخباری‌جالب وسرگرم‌کننده بود شاید علت آن بوده‌که زمامداران نمی‌خواستند مردم ایران‌با اوضاع واحوال واقعی کشورها وامورسیاسی آنهاآشنائی پیداکنند واین ترجمه‌ها به زبان ساده وبه قالب انشای فارسی درآمده‌است‌که چون ترجمه بوده مفهوم نمیگردید.

این روزنامه چنان شالوده محکمی داشت‌که تا بیست سال بعدنیز انتشار

آن ادامه یافت ومدیر آن مدتها میرزا جبار خوئـی وپس‌از آن میرزا ابوالحسن غفاری بود.

درهمین زمان روزنامه دیگری بنام اطلاع درطهران انتشاریافت. اینگونه روزنامه‌هارا ازآنجاکه مخصوص اخبار واطلاعات کوتاه وسحطی بود روزنامـه دولتی میگفتند ونویسندگان آنرا وقایع نگار مینامیدند.

اماهیئت تحریریه واداری و فنی روزنامه ایران کـه درسال ۱۲۸۷ بفرمان ناصرالدینشاه بوجودآمد باین شرح میباشد:

منشی: میرزا محمدحسین ادیب ملقب به فروغی
مصحح: میرزا علیمحمد ناظم‌الدوله ومیرزا ابوالقاسم
محرر: میرزا عبدالرحیم
نقاش و استاد باسمه خانه: میرزاعباس
عمله طبع : ده نفر
فراشان : هشت نفر
مترجمین : میرزا محمدرضا (فرانسه)
مترجمین : میرزا علیخان (فرانسه وانگلیس)
مترجمین : میرزاعیسی‌خان سرهنگ (فرانسه)
مترجمین : ماوروس‌خان مسیحی (فرانسه وروسی)

روزنامه‌های دیگر دارالخلافه

روزنامه دولتی مصور که در واقع ادامه دهنده نقش سلف خود روزنامـه دولت علیه ایرانرا بود، بااین تفاوت که جنبه‌های بسیار خشك ورسمی‌وهم‌چنین مباحث دشوارعلمی آن حذف میشود تاشاید بیشتر مقبول طبع مردم قرارگیرد.

روزنامه دولتی بدون تصویر

این روزنامه نقش زبان رسمی دولت‌را عهده دارمیشود وازاین‌رو مطالب آن بیشتر جنبه‌های سیاسی ودیپلماسی دارد و بویـژه منعکس کننده تصمیمات و

دستورات وفرامین حکومتی واخبار دوایر دولتی‌است.

روزنامه ملتی

روزنامه ملتی که شماره‌های اول ودوم آن تحت عنوان «ملت ایران» انتشار یافت، نشان دهنده این معنی است که حکومت وقت با مشاهده تحولات فکری سریع دراروپا میخواسته است وانمود کند که ملت نیز نقشی در اوضاع واحوال عمومی مملکت دارد.

روزنامه علمی

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات عهد ناصری روزنامه‌ای بنام روزنامه علمی‌منتشرمیکرده که محتوی مطالب علمی نسبتاً سودمندی بوده واگرچه وضع انتشار آن مرتب نبوده ولی شصت وچهارشماره ازآن منتشر گردیده بود.

روزنامه علمی درطول هفت سال فعالیت خود جمعاً ۵۳ شماره و روزنامه ملتی نیز درخلال چهارسال برروبهم ۳۲ شماره بیرون میدهد، سرانجام درسال ۱۲۷۷ هجری بفرمان ناصرالدینشاه بساط تنوع و تعدد مطبوعات برچیده میشود بموجب این فرمان هر چهار روزنامه تعطیل و تبدیل بیك روزنامه بنام «ایران» میگردد.



نمونه‌ای از صفحه اول یکی از روزنامه‌های طهران عهد ناصری

قتل ناصرالدینشاه قاجار

سوء قصد چندتن از پیروان باب به‌ناصرالدینشاه

در روز ۲۸ شوال سال ۱۲۶۸ هجری قمری که مقارن بود باصدارت میرزا آقا خان نوری (اعتمادالدوله)ناصرالدینشاه هنگام عبور ازیکی کوچه‌های‌نیاوران شمیران مورد سوء قصد چندتن از پیروان متعصب شیرازی میرزا علیمحمد باب قرار می‌گیرد. آنها چندنفربودندکه معروف‌ترینشان: ملامحمـد تبریزی و صادق زنجانی بودندکه گویـا قبلا توطئه قتل ناصرالدینشاه را باتفاق چندنفردیگـر از بابی‌های شیرازی ترتیب داده بودند .

این دونفرکه بقرار معلوم در تیراندازی و هدف‌گیری چندان آزمودگـی نداشتند ، شاه را هدف قرار میدهند ، لکن گلوله‌ها همگی بخطـا میرود و تنها مختصرخراشی‌دربدن شاه‌تولید مینماید . پس ازاین سوء قصد شاه قاجارکه‌سخت عصبانی و آشفته‌حال گردیده بود، حکم قتل‌جمعی ازبابیان را صادرمیکندوبدنبال این فرمان عده زیادی از بابیان ایران بخارج ازکشور مهاجرت مینمایند .

امادوارد براون درکتاب انقلاب‌ایران درباره این سوءقصد چنین‌مینویسد: « تنها سوء قصدی‌که نسبت به‌جان ناصرالدینشاه از طرف بابیـان سرزده در ۱۵ اگوست سال۱۸۵۴ میلادی مسیحی‌بود. که سه نفربظاهردرعمل‌وکاملا به‌مسئولیت خود اعتراف‌کردند، این‌سه نفر عبارت بودند از: ملافتح‌الله قمی، میـرزا محمد

نی‌ریزی وصادق زنجانی نوکر ملاشیخ علی. این‌سوء قصد درآن موقع منجربه شکنجه و آزارهولناکی برای بابی‌ها گردید. »

ترور ناصرالدینشاه

قتل ناصرالدینشاه درسال ۱۳۱۳ هجری قمری که چهل ونـه‌سال از شروع سلطنتش میگذشت(شاه‌درروز۲۲ ذیقعده‌سال ۱۲۶۴ هجری قمری‌بسلطنت‌نشست)



ناصرالدینشاه وبرادرش عبدالصمد میرزا درآخرین سالهای عمر

بوسیله میرزا رضاکرمانی بقتل رسید .

سال ۱۳۱۳ هجری قمری سالی بود که شاه میخواست شروع پنجاهمین سال سلطنت وفرمانروائی خودرا جشن بگیرد. میرزا علی‌اصغرخان اتابك امین‌السلطان برای این جشن تدارك فوق‌العاده دیده بود. جمعی ازنمایندگان دولتهای بیگانه برای شرکت دراین جشن به‌ایران آمدند. پیشه‌وران و کسبه، اسباب تزیین وآذین‌بندی وچراغانی‌را ازخانه‌ها به‌مغازه‌ها میبردند. تا ببهترین وجهی که‌دولت مقررداشته بود دکانهای خودرا زینت بدهند . ولی قبل از شروع چنین جشنی که گویا خیلی مفصل میخواست برگزار شود ، میرزا رضاکرمانی که قبلا در زاویه حضرت عبدالعظیم درکمین‌بود باپنج لول روسی که‌آنرا به‌زیرنامه ظاهرأشکوائیه خود پنهان ساخته ونامه رابطرف سلطان‌درازکرده بود چندتیر به‌قلب ناصرالدین‌شاه شلیك کرده واو را بقتل میرساند .

دراینجا چندنکته قابل ذکراست که‌اولا هنگام زیارت شاه قاجارازحضرت عبدالعظیم بدستور ناصرالدینشاه ازقرق‌کردن زاویه و اطراف ضریح حضرت خودداری کرده بودند وشاه درمیان ومردم ودرحالیکه جمعی از رجال درباری و امین‌السلطان همراهش بودند میخواست مزارحضرت‌را زیارت نماید. نکته‌دیگر اینکه گویا اتابك (امین‌السلطان) قبلا ازنقشه این سوء قصد اطلاع داشت چه‌پس از اطلاع ازاصرارناصرالدینشاه درحرکت بسوی حضرت عبدالعظیم علیرغم مخالفت ونگرانی جمعی ازرجال، درسالن پارك مخصوص خود قدم میزد وفریاد میکرد؛ «شما بروید، من‌فردا پادرد دارم ودرخانه میخوابم(!)»

درخاطرات حاج سیاح که بامیرزا رضاکرمانی درزندان هم‌زنجیر و هم‌اطاق بوده وبایکدیگر دوست وهمدل‌شده بودند آمده که‌وی نامه‌ای‌به‌امین‌السلطان مینویسد و در آن نامه متذکر میشود که میرزا نسبت به‌شاه خوش خیال نیست... این‌نامه را پس ازقتل ناصرالدینشاه ازکیفش بدست‌آوردند .

اعتمادالسلطنه دریادداشتهای روزانه خود در۲۸ محرم ۱۳۰۰ هجری قمری یعنی درست سیزده سال قبل از ترور ناصرالدینشاه (اعتمادالسلطنه قبل از قتل ناصرالدینشاه فوت شده بود)درباره خواب وحشتناکی که دیده بود وبااین‌حادثه ارتباط پیدامیکرد نوشته بود: «امروز شاه تفصیل‌خوابی‌راکه چند شب قبل دیده

بودند میفرمودند : «خواب دیده بودند ، حیوان بزرگی که ازفیل بزرگتر بودبشاه حمله برده بود، شاه، بازی دردست داشته بطرف آن حیوان رها کرده بود. بازبزیر گلوی حیوان چسبیده بود وپوست زیر گلوی اورا دریده خون زیادی جاری‌شده، حیوان بزمین خورده ومرده بود. شاه ازشدت عفونت خون حیـوان » دور شده بود . حیوان سربلندکرد و بشاه گفته بود تاچهارده سال دیگرزنده می‌شوم وبتو تلافی خواهم کرد . »

میرزا رضا قاتل ناصرالدینشاه چه‌کسی بود: میرزا رضا فرزند غلامحسین اغدائی وازطلاب علوم دینیه بود. او ازپیروان متعصب وهواخواهان دلباخته سید جمال‌الدین اسدآبادی بود واین هواخواهی و شیفتگی هم از طهران بهنگامیکه سید درمنزل حاج محمدحسنخان امین‌الضرب مهمان بود و میرزا رضا مأموریت پذیرائی ومیزبانی اورا داشت آغازشد .

او پس از تبعید سید ازایران واقامتش در استانبول چندبـار بدیدن سید ـ جمال‌الدین رفته وازمظالم وستمگریهای حاکمان طهران واز جمله کامران میرزا نایب‌السلطنه شکوه‌ها کرده‌بود وسیدهم بوی پیشنهاد کرده بود که برای کندن‌ریشه ظلم وستم باید درخت‌راکه همان ناصرالدینشاه باشد قطع کنی. روایت دیگراین است که سیدجمال‌الدین که مبلغ و طرفدار اتحـاد اسلام بوده وطبق نوشته‌هـای کتابهائی ازجمله انقلاب ایران ادوارد براون درصدد برآمده بود که برای‌خلافت سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی فعالیت نماید ناصرالدینشاه را مانع این وحدت اسلامی میدانست آتش کینـه و بغض ودشمنی میـرزا رضا را علیه شاه قـاجار تیزتر میکرد .

اما چنانچه میرزا دربازپرسی‌های خود بوسیله ابوترابخان نظم‌الدوله‌انجام گرفت اظهار نموده‌بود، درطهران که شغل سمساری و دست فروشی را داشته از طرف کامران میرزا مورد ظلم وتجاوز قرارگرفته بود ووی طبق ارائه طریق سید جمال‌الدین تصمیم میگیرد که ریشه درخت فساد را باقتل ناصرالدینشاه ازبیخ‌وبن برکند وچنانکه گفتیم این نیت خودرا بهنگام زیارت شاه ازحضـرت عبدالعظیم عملی گردانیده بود .

انیس الدوله (جیران) مرگ ناصرالدینشاه را پیش‌بینی کرده بود.

تاج‌السلطنه دختر ناصرالدینشاه درخاطرات خود درباره قتل پدرش چنین مینویسد: «درهمان روزی که پدرم مقتول شد ، صبح کـه ازحمام بیرون میآمـد ، انیس‌الدوله درسرحمام منتظرمیشود تا لباس پوشیده بعد اجازه میخواهد کـه در خلوت عرض بکند، به‌اطاق میروند ، اوخودش را بپای پدرم افکنده و میگـوید «غیب‌گوئی به‌من گفته است که تاسه روز شما خطردارید‌بیائید به‌خود وبه‌این‌مشت مردم رحم کرده امروز را موقوف کنید و به‌حضرت عبدالعظیم نروید.»

پدرم متفکرشده، پس ازساعتی سربلند کرده میگوید: «اگر رعایای من به‌نظر دقت وانصاف نظر کنند، من بدسلطانی نبوده‌ام، در تمام مدت سلطنتم ، یك نزاع کوچکی بادولت‌های همجوار نداشته‌ام و یك نفر را بکشتن نداده و همیشه آسودگی ملت را بررفاه و آسودگی خـود ترجیح داده پول ملـت را به‌مصارف بیهوده صرف نکرده‌ام. امروز درخزانه میلیون‌ها و درصندوق‌خـانه ، صندوق‌ها جواهرموجود، تمام سعی‌من درمدت سلطنتم، ثروت ایران بوده است وحال هم بااین نقشه که کشیده واین تهیه که برای رعایا نموده‌ام که پس ازقرن به‌آنهـا حق بدهم، مالیات را موقوف کنم مجلس شورا را برای ایشان افتتاح کنم. از ولایات دیگر ازطرف رعایا در آن مجلس پذیرم گمان نمی‌کنم صلاح رعیت در قتل من باشد . فرضاً تمام خدمات من به‌ملت ایران مجهول باشد وواقع درصدد قتل من باشند ، سه‌روز بیرون نروم، روز چهارم که رفتم مرا خواهند کشت ، پس بگذار تاپس ازمرگ من زحمت‌ها دیده ورنجها ببرند تاقدر مرا بدانند و گفته بود به‌انیس‌الدوله « ابداً خائف نیستم ولی برای ملت ایران متأسفم، زیراکه پسرمن‌قابل سلطنت نیست وآنچه را من درپنجاه سال سلطنت به‌خـون دل برای روز بد ایران گردآوری کرده‌ام اودرعرض چندسال تلف خواهد کرد.» اشك چشمهای پدرم‌را گرفته دستمال‌را بچشم میکشد. انیس‌الدوله فریاد میزند «آه، شماسلطان هستید؟، گریه میکنید؟، شما اقتداردارید عجز ولابه میکنید؟» گفت: « نه، انیس‌الدوله، من



تصویر میرزا رضاکرمانی

برای خودم متأسف نیستم ، من برای این آب و خاك متأسفم . »

انیس الدوله عرض میکند: «قربان، رعیت را متهم نکنید، تمام‌رعایا شمارا دوست میدارند‌این کسی که بشما خیانت میکند پرورده احسان‌شماست، این کس، آن شخص بی قابلیتی است که شما اورا به‌این درجه رسانیده‌اید که امروز به‌روی شما ایستاده است، این شخص خائن را جزو ملت نجیب ایران نمی‌شود محسوب کرد. این یك نفر است، گناه یك نفر، یك ملتی رالکه‌دار نمیکند . (منظور امین‌السلطان است) .

پس ازفکر عمیقی پدرم میگوید : «اگر مقصود، صدراعظم است، به‌جزای اعمال خودمیرسد، من تهیه مجازات اورا پس ازقرن درنظرداشتم، حال که‌اصرار دارید، فردا اورا دستگیر میکنم.» هرچه زن پدر بیچاره‌ام اصرار میکند که امروز سواری‌را موقوف کنید ، این کار را انجام داده و هفته‌ی بعد زیارت بروید ، قبول نمیکند، میرود و به‌دست این مرد مقتول میشود .»

دوستعلی خان معیرالممالك درباره‌این روز چنین مینویسد: چون شاه‌برابر اطاق تاج‌الدوله رسید گفت ، «تاجی، بحمدالله امروز دماغی داریم آنگاه کلاه را ازسربرداشته بهوا پرتاب کرد، حاضران درشگفت شدند، زیرا آنجاکه شاه را تارموئی برفرق نبود غیر ازهنگام خواب هرگز کلاه از سر برنمیداشت و این نخستین باربود که چنین میکرد، ناصرالدینشاه دربرابر تعجب آنان گفت: «آری بسیار مسرورم، زیرا درنخستین سال سلطنتم. محمد ولی میرزا که مردی جفردان بود زایجه طالعی بنام من استخراج کرد و آنچه‌را که پیش‌بینی کرد از قبیل سوء قصد نسبت به‌من درآغاز سلطنت و سه بار مسافرت به‌اروپا پیش‌آمد . و از آن جمله گفت که روزپنجشنبه شانزدهم ذیقعده ۱۳۱۳ خطری بزرگ‌ترا تهدیدمیکند وهرگاه روز مزبوررا به‌شب رساندی چند سال دیگربا کمال اقتدارسلطنت‌خواهی کرد، اینك آن روز، دیروز بود که به‌خوشی سپری‌گشت وبپاس‌این موهبت‌امروز به‌حضرت عبدالعظیم مشرف شده نمازشکرانه را درحرم‌مطهر بجای خواهم‌آورد وسه روزدیگر مراسم جشن قرن‌آغاز خواهد شد.» شاه این بگفت وخنده سرداد غافل ازاینکه قضا چون زگردون فروهشت پر... جفردان ما نیز بخطا رود و بـا روزی اختلاف، قرنی‌را برهم زند وصاحب‌قران‌را از فرازتخت دردل‌خاك کشد.»

اتابك و دکتر شیخ بربالین شاه مقتول

اما تفصیل قضیه قتل شاه به‌قراریکه دکترشیخ محمدخان احیاءالملك‌حکیم‌باشی و دکتر ناصرالدین‌شاه نقل کرده است چنین‌است. «خواستم از اطاق‌خارج شوم‌که دیدم شاه در میان موج جمعیت بطرف حرم میرود ، همینکه وارد ایوان شد، ازاطاق خارج‌شدیم وخود را درمیان دالان میان صحن که بطرف‌باغ جیران منتهی‌میشود داخل کردیم وبا حرکت جمعیت رفتیم وسط دالان، ناگهان صدائی مثل اینکه صندوق آهنی خالی را پرتاب کنند شنیدم . بباغ جیران وارد شدیم مجدالدوله را میان‌ایوان جلوقبرجیران دیدم‌که مرا بنام صدا می‌زد وسخت‌دشنام می‌داد. بطرف ایوان رفتم دستم را مجدالدوله گرفت ازنرده چوبی بداخل‌ایوان شتافتم چنان سیلی محکمی بصورتم نواخت‌که چشمم سیاهی رفت، بداخل‌اطاق هدایت شدم، فریاداتابك راشنیدم‌که می‌گفت بارك‌الله، دکتر روز روزهنر ولیافت است شاه‌راحال بیار، چندلحظه‌چشم خود رابستم ومالیدم وبعد چشم‌گشوده‌دیدم جلوی دری که‌ازمقبره جیران براه‌رو میان‌حرم شاه‌زاده‌عبدالعظیم وامامزاده‌حمزه است شاه روی زمین درازکشیده است، کنارشاه نشستم اول نظرم بجوراب نخی سفید ساق‌کوتاه‌کار جلفای اصفهان معروف به‌امیری که معمولاشاه بپا می‌کردافتاد دیدم خون روی جوراب پای چپ‌است، بناچاراز زیرشلوارشاه‌بساق پای‌اودست بردم تا جائیکه مقدور بود و دست من بالامی‌رفت. جریان‌خون را ازقسمت‌بالای پا احساس کردم، بواسطه تنگی شلوار، بناچار بند شلوارشاه راگشودم، تا جریان خون را تعقیب کنم ، سیلی محکم دیگری صورتم را نوازش داد ، مجدالدوله دشنامم می‌داد که‌کارت بجائی رسیده‌که بند شلوار را بازمی‌کنی! اتابك ازطرف دیگر با عصائی که در دست داشت به مجدالدوله بسختی کوفت وفوری اطاق را بکلی خلوت وخالی کرد.

دکتر، روز لیاقت توست

وباز بمن فرمود که دکترجان امروز روزترقی‌توورروز لیاقت‌است کاری کن،

شاه بحال بیاید، من با نهایت‌اطمینان خاطربندهارا گشودم واز کنارپهلوی‌چپ‌شاه خون را تعقیب کرده وبین دنده‌های‌چپ همانجائی که‌در کلاس‌مدرسه‌طب، قسمت تشریح مکان حقیقی، قلب را نشان داده بودند، انگشتم فرو رفت وباکمال تأمل با انگشت خود چندین بار داخل وخارج و میان قلب را امتحان‌کردم ومطمئن شدم که قلب بکلی ازکار افتاده وشاه مدتی است‌که مرده‌است. ازجیب‌شاه دو دستمال سفید بیرون‌آوردم یکی را داخل قلب نموده بیرون‌کشیدم و دومی را واردآنجا کردم تا خون بیرون نیاید (همان دستمال رامرحوم دکتربابودن بنده وباجماعتی، چند سال قبل به موزه معارف هدیه‌کرد).



گراور خط ناصرالدین

دکتر شیخ گفت، شاه حتماً مرده است

در این وقت اتابك (امین‌السلطان) میان راهرو بین حرمین قدم میزد با اشاره، ایشان را بطرف خود آوردم، بطوری که خم شدند، در گوش ایشان با اینکه اطاق خلوت بود آهسته گفتم «قربان قلب بکلی از کار افتاده است و شاه قطعاً و حتماً مرده است، نظر باینکه چاکر نمك‌خوار شما هستم در عالم دولتخواهی عرض میکنم..

اتابك سیلی بسیار محکمی بگوشم نواخت و بدون تغییر گفت «معراج نرو» و باز فریاد کرد: «دکتر جان روز، روز لیاقت و هنر است، تمام ترقیات تو امروز است شاه را حال بیار، تیر بپای شاه خورده، زود کاری کن که شاه حال بیاید.»



تخت بزرگ حامل جنازه ناصرالدینشاه تمام شاهزادگان وزرای دربار ومستوفیان و لشگرنویسان و سایرطبقات برای مشایعت حاضرند

پس از خوردن سیلی اتابك درحقیقت بیدار وهوشیار شدم ومشغول مالش پهلووپای شاه گشتم ولباس‌های اورا مرتب نمودم وفریادزدم، قربان، الحمدالله، حال قبله عالم بجاآمد. اتابك هم فریاد کرد: ناصرالملك قلیان بیار، حال شاه بجاآمده، فوری ناصرالملك که بعدنایب‌السلطنه شد، قلیانی برای اتابك در همان راه میان حرمین آورد، اتابك ایستاده در حالیکه قلیان دست ناصرالملك بود کشید و دائم شکرمیکرد، ناصرالملك وقلیان‌را مرخص کرد، بعدازچند دقیقه پسرهای کریم‌خان که‌فدائی اتابك بودند وارد اطاق شده یك‌صندلی آوردند ویك چوب پهن بلند حاضر کرده زیرصندلی عبوردادند.

جسد ناصرالدینشاه در آغوش پدر ملیجك

پدر عزیزالسلطان‌ملیجك که مردی کوتاه‌قد وباریك اندام‌بود، وروی‌صندلی نشست باکاردلباس‌های شاه‌را ازپشت سرازیقه‌تادامن پاره کردند وشاه‌را جلوی آن صندلی نشانیدند.

دودست پدرملیجك را اززیرپیراهن داخل کرده وارد آستین‌شاه نمودند و به‌او تعلیم دادند که دست شاه‌را حرکت‌دهد وگاهی به‌سبیل شاه‌کشیده شود وآن تخته زیرصندلی‌را چهارنفر هرسه‌تخته‌را دونفربلند کردند، دونفرهم پشت صندلی راگرفته به‌ایوان مقابل مقبره آوردند، کالسکه شاه بدون اسب جلو ایوانی حاضر بود، اول پدرملیجك را واردکالسکه کرده بعد شاه را بهمان ترتیب جلونشانیدند.

دست‌های شاه را بهمان کیفیت به‌او گفتند، گاهی‌حرکت بدهد و سبیل‌هارا دستمالی کند، عینك‌یاقوت کبود شاه‌رابهمان کیفیت به‌او گفتند، گاهی‌حرکت‌بدهد و بچشمش گزارد. اتابك بمن گفت در راه مراقب باش به‌کسی حرفی نزنی، جز اینکه خدارا شکر کنی که شاه بدست توحالش بجاآمده وتیر بپایش خورده‌است و دست‌های خودرا هم خوب ازخون پاك کن» بعداتابك هم‌میان‌کالسکه مقابل‌شاه رفت ونشست وبادست کالسکه را ازباغ جیران که فعلا باغ مقبره شاه است از در جنوب غربی بخارج آوردند. اسب‌های آن را بستند وطرف شهرحرکت کردیم.

میان راه چندمرتبه‌اتابك از آبدار برای‌شاه آب خواست وفوری آب‌خوردن

را بلب شاه‌شاه میگزارد وبعد آب آنرا میان‌کالسکه میریخت وظرفش‌راپس میداد.

حال شاه جاآمده است!

در وسط راه عبدالله میرزای دارائی (سردار حشمت)کالسکه‌چی باشی شاه که به‌امراتابك ازشاهزاده عبدالعظیم برای آوردن حکیم باشی (**طولوزان**) طبیب فرانسوی مخصوص‌شاه بشهررفته‌بود ، باتفاق حکیم باشی سوار براسب به‌موکب شاه رسیدند .

دراین موقع اتابك سرازکالسکه بیرون‌کرد به‌حکیم باشی گفت الحمدلله، حال شاه بجاآمده است. دنبال موکب همایون بشهربیاید و بشهرآمدیم ، پس از ورود بشهراز داخل تکیه دولت ، کالسکه را دیگـر بار وارد حیاط گلستان حالیه نمودند .

جلوی اطاق برلیان، شاه را ازمیان کالسکه به‌اطاق برلیان برده خوابانیدند واتابك چهل‌وچند شبانه‌روز درآن عمارت‌مشغول مملکت‌داری‌بود وحاج‌علیخان سرداراسعد باپنجاه سوار بختیاری واولادکرم‌خان مراقب حفظ اتابك‌بودند.



میرزا محمدرضاکرمانی (که فرزندانش بعدها نام خانوادگی‌را «شاه شکار» برگزیدند)
بالای دار «پنجشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ قمری»

طرز حکومت وچگونگی اوضاع اداری ایران

درعهد ناصری

حکومت در عهدناصری، تقریباً حکومتی ازنوع‌حکومت‌استبدادی مطلق بود، شاه ایران (ناصرالدین‌شاه) هم قوه مقننه و هم قوه مجریه و هم قوه قضائیه را تشکیل میداد چون در ایران مجلس وقوانین موضوعه وجود خارجی نداشت و دستور و اراده وی درحکم قانون تلقی میگردید، وی قادر بود هرکس راکه کارخلاف وجرمی مرتکب‌گردید مجازات نماید و یا اینکه ببخشد، بیشتر اموال عمومی و دولتی در اختیارشاه قرارداشت، امتیازاستخراج‌معادن، کشیدن‌راه‌آهن احداث تلگراف وپستخانه وهرنوع عملیات وکارهای عمومی با امر وصلاحدید وتصویب شاه انجام‌پذیر میبود ولی بسا این وجود غیر از شخص ناصرالدینشاه، کسان دیگری هم بودندکه نسبتاً قدرت و اختیاراتی در دست داشتند چون شاهزادگان- حکام، امیران، مقربان دربارشاه وبعضی صدراعظم‌ها.

طرزانتخاب حکام و والی‌ها

معمولا فرمانروایان و والی‌ها وحکامی‌که از طرف شاه و یا صدراعظم‌ها تعیین میشدند همان برادران و عموها و فرزندان پادشاه و یا نزدیکان وی بودند. هنگام انتخاب ومعرفی این مردان، چه فرزند شاه وچه بیگانه تابع یك قانون کلی

یا سنت و روش معموله قرار داشتند . وآن هم دادن پیشکش وتقدیمی بود واین اشخاص هم پس از دریافت حکم مأموریت در منطقه و یا ولایت و ایالت‌مالیاتها وعوارضی وضع میکردندکه بوسیله فراشان و مأموران شداد و غلاظ بهرکیفیتی دریـافت مینمودنـد ، مـأموران وصول مـالیاتها ضابطین و تحصیلدارهـا و یـا بعضاً عزب‌دفترها بودندکه هر یك کتابچه مخصوصی بـا خود داشتندکـه درآنها طومارهای زمین مزورعی،گله‌ها، حشم‌ها، باغها، چشمه‌ها، قنات‌ها، و غیره ثبت وضبط میگردید وبراساس آن مالیاتها به حیطه وصول درمیآید.

مسئله مداخل

یکی از سرچشمه‌های درآمد و جمع‌آوری پول و یا نقره‌داغ‌کردن رعایا ومردم، موضوع مداخل بودکه بایدگفت سرآمدبدبختی‌ها وفساد دستگاه دیوان سالاری و اداری وجامعه را تشکیل میداد .

مداخل که‌همان‌دزدی، رشوه، استفاده‌نامشروع، حق‌العمل‌ازهراقدام‌خلاف شرع وعرف، وبالاخره تقلب و تزویر و فریب وخلاصه بدست‌آوردن پول از هر طریق و راه بود ... مأمور دولتی عصرناصری و شاید هم چند عصر بعد بقدری شیفته و دلداده اصل مداخل بودکه اگر به او حقوق بسیارگزاف میدادند و بـاو میگفتنداز‌مداخل خبری‌نیست، فوری از آن‌کارصرف‌نظرمیکرد، زیرا دامنه‌مداخل بسیار وسیع و گسترده بود و حد ومرزی نمی‌شناخت.

مداخل درتمام مراحل زندگی‌اداری وحکومتی راه یافته‌بود باین‌ترتیب‌که شاه از والی، والی از حاکم، حاکم از ضابط،ضابط از تحصیلدار مداخل طلب میکرد . همینطور سرتیپ از سرهنگ وسرهنگ مثلا از داروغه وکلانتر. نوکر ازآقا. آقا ازنوکر بانواع مختلف مداخل میبرد.

اما درباره مداخل باید یك تعریضی هم‌کرد، مداخل بردونوع بود. یکی پیشکش بود ویکی هم رشوه. پیشکش‌ها معمولا یا منظم‌بودند ومستمر و یابطور سالانه وهنگام برگزاری عید نوروز.

درعهد ناصری هر والی ویا هر وزیر ویا ایلخانی باید مبلغ‌معینی بحضور

شاه تقدیم نماید.

یکی دیگر از موارد تقدیم پیشکشی‌های منظم، موضوع خلعت‌هاست که در کلیه شهرهای ایران در خارج شهرمحلی بنام خلعت‌پوشان‌ساخته بودند. پادشاه درشب عید نوروز یا در مواقع مخصوصی دیگر جبه ویا پالتو ویا لباده فاخری جهت بزرگان تهیه‌کرده و بوسیله مأموران عالیرتبه ارسال میداشت. کسانی که معمولاً حامل خلعت بودند از میان شاهزادگان و یا رجال نامی درباری انتخاب میشدند صاحب خلعت همینکه از مرحمتی شاه اطلاع پیدا میکرد به بیرون شهر میآمد و در محل مخصوص خلعت‌پوشان به استقبال میشتافت. مردمان سرشناس و اعیان‌شهرنیزهمراه‌اومیآمدند وضمناً تماشاچیان‌زیادی‌بدنبال‌آنها روان میگردیدند وتقریبا قسمت اعظم شهر خالی میشد.

حامل خلعت جبه را درحضور حاضران ازبقچه‌بیرون‌کشیده‌بدوش شخص مورد نظرمیافکندومردم ناگهان‌شروع‌به‌ابرازاحساسات‌ومبارك‌باد میکردنددرهمین وقت‌شعراء چندین قصیده میخواندند وطبل وشیپوروسرنا ودهل‌به‌نوازش‌درمیآمد و خلعت‌پوش با جلال وجبروت به شهر باز میگشت.

پیشکش‌های اتفاقی

داستان جالب دیگر اینکه شاه ایران (ناصرالدین شاه) که علاقه و عشق سرشاری به شکارحیوانات داشت اگرجانور یا حیوانی را (البته ازنوع وحشی) چون پلنگ‌یاگرگ یاگرازصیدنمایدکه‌آنرا قبلا بنظربزرگان واعیان‌میرسانیدند برای شاه نوعی پیشکش یا نازشست میگرفتند زیرا شر چنین حیوان موذی و وحشی را از سر مردم ایران کوتاه‌گردانیده بود!

بهرحال اینگونه پیشکش دادن و یا پیشکش گرفتن‌ها جزء لوازم زندگی مأموران دولت بود چه هرمأمور عالیرتبه تعداد زیادی نوکر داشت و بهیچ کدام آنان حقوق مرتب ماهانه و سالانه پرداخت نمی‌کرد و همینکه میزان بدبختی و فلاکت و استیصال نوکربحد اعلا میرسیدآنوقت ارباب برسرلطف میآمد و ویرا مأمور میکرد تا هدیه‌ای برای شخص بزرگی‌ببرد وبا این اقدام عاقلانه یا زیرکانه

چندکار مهم انجام داده بود، یکی اینکه بوسیله دادن هدیه، آن شخص مهم را از خود راضی می کرد ویا مقام خویش را محکم مینمود، دیگر اینکه عادات ورسوم قدیمی را تجدید کرده و از خطر فراموشی رهائی‌مییافت و ازهمه مهمتر مستخدم بی‌جیره ومواجب را به نوائی میرساند تا مدت دیگری بدون حقوق بخدمت‌ادامه دهد .

یکنفر اطریشی

حاکم ساوه گردید

با اینکه درعهد ناصری‌بیشتر مستخدمین ومأموران دولتی‌همه‌ایرانی‌بودند وگاهی مشاوران ومستخدمین‌مطلع ومجرب‌وآزموده‌ای را ناصرالدینشاه و امنای دولت‌از کشورهای‌اروپاباستخدام دولت درمیآوردندولی کمتر اتفاق افتاده‌بود که یك‌نفرخارجی بحکومت شهری برقرار گردد. درعهد ناصری‌یکنفراطریشی رابنام (بارون توفن‌استاین) مدتی مستخدم دولت ایران شد ومعلوم نبود بچه مناسبت او راحاکم‌شهرساوه کردند. بارون‌اطریشی‌به عقیده‌و رأی ونظر خود مشغول‌اصلاح ادارات ساوه گردید ولی در این‌گیرودار کامران‌میرزا نایب‌السلطنه مبلغ چهارصد لیره از وی بعنوان‌پیشکش‌طلب کردبارون‌که دربودجه‌خود چنین اعتباری‌نداشت از پرداخت آن سرباز زده از ایـران رفت و در نتیجه اصلاحاتش نیز بصورت نیم‌بند باقی ماند .

امور قضائی در عهد ناصری

اوضاع قضا و رسیدگی به تخلفات مردم درآن روزگار تابع دو اصل کلی بود که‌آنرا قوانین شرعی و عرفی میگفتند . قوانین شرعی برمبنای احکام قرآن و احادیث وسنت پیغمبر اسلام وامامان‌قرار داشت که کم وبیش‌مدون گردیده‌بود. اما قوانین‌عرفی‌مدون‌نبودومطابق‌میل‌وهوس‌وقدرت‌ونفوذحاکم یاقدرتمندان‌ومتنفذان

حل وفصل میگردید، بهرحال چه قوانین عرفی وشرعی باید بدست مأموران دولتی اجراء میشد و آنها هم خواسته‌ها ونظریات خود را در این امر دخالت میدادند و کلیه احکام که دارای اهمیت بود اصولا قبل ازاجراء بعرض ناصرالدینشاه میرسید وبعد به مرحله اجراء گذارده میشد ...

ازجمله مجازات‌های سخت و فاجعه‌آمیز که بهیچ‌وجه مطابق قوانین شرع نبود، قراردادن مجرم دربرابر لوله توپ، و آتش کردن توپ بود! دیگرشقه کردن مقصر با درخت‌بود، باین‌ترتیب که شاخه‌های کلفت دو درخت‌بزرگ را خم کرده و دوپای گناهکار را بآن می‌بستند سپس شاخه‌ها را رها کرده و در نتیجه با شدت وحشتناکی مقصر بدبخت دوپاره میگردید[1].

ضمناً سربریدن ، خفه‌کردن و دست بریدن و چشم کندن جزء مجازاتهای روزمره ومعمولی بود اما شایع‌ترین وسیله تنبیه همان چوب و فلك کردن میباشد که قبلا شرح آن به تفصیل گذشته است.

یکی دیگر از قوانین جزائی، قانون معارضه به مثل بود بدین‌معنی که قاتل را به ورثه ویا کسان مقتول میسپردند تا اگر میخواهد او رابکشد و یا ببخشد و یا خون‌بها بگیرند ولی گوش در مقابل گوش و چشم در برابر چشم هم از جمله مجازاتهای معمولی بود بدین‌معنی شخصی که گوش کسی را بریده و یا چشم کسی راکور کرده میباید متقابلا چشم ویاگوش خود را از دست بدهد .

۱ــ اینگونه مجازات‌ها درکتاب ایران ومسئله ایران لرد کرزن انگلیسی آمده است وصحت وسقم آن معلوم نیست.

تشکیلات قشون ایران درعهد ناصری

استخدام صاحب‌منصبان خارجی در ارتش

قشون ایران درعهد قاجاریه وضع وسازمان منظمی نداشت، دراین قشون دونوع سرباز وجود داشتند یا چریك واز افراد قبایل وایلات بودندکه هرگزاز آموزش نظامی صحیح وقابل‌توجهی برخوردارنبودند بهمین جهت ازکارآیی و وتاکتیك‌های‌نظامی‌بهنگام‌جنگ بی‌بهره بودند، اما نوع دوم که تقریباً ارتش‌منظم وآموزش دیده‌ای بودندکه تحت‌نظر افسران با تجربه یك یا چند دوره تعلیمات بآنان داده شده‌بود وجزء قشون منظم وحساب شده بشمارمیرفتند. از این‌نظامیان درجنگ‌ها وحوادث اتفاقی وامنیت راهها استفاده میشد .

در زمان ولایتعهدی‌عباس‌میرزا فرزندرشید واصلاح‌طلب‌فتحعلیشاه، قشون ایران چندگام مؤثر بسوی اصلاحات برداشت و ازآنجائیکه شخص عباس‌میرزا خود عشق وعلاقه وصف‌ناپذیری به اصلاح ارتش داشت و ناگزیر بود با دولت روسیه تزاری جنگ کند فعالیت چشمگیری در رفع نواقص این قشون بکاربردتا جائیکه حتی مواجب ومستمری افراد این ارتش نوین راکه بعضاً تحت تعلیمات کارشناسان و صاحب‌منصبان فرانسوی و اطریشی و انگلیسی بودند از جیب خود میپرداخت .

بعضی از این صاحب‌منصبان تـا زمان سلطنت نـاصرالدین‌شاه و پـدرش

محمدشاه درایران خدمت میکردند ولی تدریجاًموردبی‌اعتنائی قرارگرفته ناگزیر از ارتش کنارگذاشته شدند .

در سال ۱۸۵۲ ناصرالدینشاه برای اصلاح ارتش دست‌بدامان امپراطور اطریش شده چند نفر افسر پزشگ و داروساز از آن کشور استخدام نمود ولی متأسفانه از وجود این مأموران آنطور که باید و شاید بهره‌گیری نشد . بطوریکه بعضی از این افسران در ایران مردند و بعضی هم که زنده بودند پس از مدتها سرگردانی وبی‌پولی وبلاتکلیفی به‌اطریش بازگشتند. درسال ۱۸۵۴ باردیگرچند نفر افسر وکارشناس نظامی اهل ناپل و ونیز که بطور فراری به ایران آمده بودند برای تنظیم قشون ایران مأموریت یافتند. دوره خدمتگزاری آنها بیش از سه‌سال طول نکشید . بعدها این افسران آواره و سرگردان درخیابانهای دارالخلافه طهران دیده شدند که بیچاره‌ها بجای تفنگ عصای کلفتی در دست دارند و در عوض نیم‌تنه و شلوارمغزی‌دار سرداری سیاه اطریشی پوشیده بودند، آنها عینك سیاهی درجلوی‌چشمان خود داشتند وشاید برای‌اولین‌باربود که‌اشك‌های‌حسرت بار خود را از نظر تماشاچیان و عابران مخفی نگاه میداشتند[1]. در سال ۱۸۵۹ ناصرالدینشاه این‌بار متوجه پاریس گردید وچند افسرفرانسوی برای‌تنظیم‌سپاهیان خود استخدام کرد. رئیس هیئت افسران فرانسوی ماژور (برونارد) بود که کمتر ازتمام همکاران پیشین خود در طهران ماند .

ناصرالدینشاه که همچنان درفکر اصلاح قشون بود در سال ۱۸۷۸ به وین پایتخت اطریش رفت وهنگام رژه قشون اطریش‌ازلباس آنهاخوشش آمده‌عده‌ای از افسران شهربانی و جنگ اطریش را باستخدام دولت ایران درآورد .

این هیئت در ژانویه سال ۱۸۷۹ میلادی وارد طهران شدند. نقشه آنها این بود که ستاد ارتش خود را در شهراراك قراردهند وابتداء هفت‌لشکر وهرلشکری هشتصد نفربعنوان نمونه‌آماده سازند ولی متأسفانه مطابق روش معمول کارشکنی و دسته‌بندی علیه‌آنها آغاز گردید ومخالفت افسران ایرانی وعمال درباری وازهمه

۱ــ ازکتاب ایران ومسئله ایران نوشته لردکرزن صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹

بدتر تلون مزاج ناصرالدینشاه مانع کار آنـان شد و افسران اطریشی بتدریج راه کشورخود را درپیش گرفتند وبعضی از آنهاهم که درایرانماندند بعنوان آموزگار در مدرسه دارالفنون به تدریس ریاضیات پرداختند .

درباره شماره قشون ایران در عهد ناصری بطوریکه در آن زمان نوشته‌اند یکصدهزار تا یکصد وپنجاه هزار نفر تخمین زده‌اند .

ناصرالدینشاه پس‌از آخرین مسافرت‌خود به‌اروپا، درطهران یك‌بیمارستان نظامی تأسیس کردکه دارای بیست تخت‌خواب بود میگویند دریکی از روزهاکه شاه قاجار برای بازدید این بیمارستان رفته بود یك ساعت قبل از رسیدن وی ، افسر مربوطه که‌گویا رئیس بیمارستان بود برای حفظ ظاهر چند نفر سرباز راکه در همان خیابان انگور میفروختند بر روی تخت خوابانید و بمحض ورود شاه بیماران دروغی شروع به ناله وشیون کردند، ناصرالدین شاه‌آنها را نوازش کرد و گفت‌آسوده باشید خوب خواهید شد ! ولی همینکه شاه سوارکالسکه خودشد، سربازان از روی تخت‌خواب بیرون پریده به‌دنبال انگور فروشی‌خود رفتند!

اما ارتش ایران در زمان‌صدارت امیرکبیر نظم و ترتیبی یافت‌ومیرزاتقی‌خان و بدنبال وی میرزا حسین‌خان سپهسالار جدیت‌وکوشش فوق‌العاده‌ای‌برای اصلاح قشون ابراز داشتند. در زمان این دو صدراعظم ترقیخواه در تمام ایران یك ارتش منظم بوجودآمدکه مهمترین قسمت آنها قزاقهای ایرانی‌بودند،قزاق‌ها که از یك رشته تعلیمات وآموزش‌های‌صحیح برخوردار بودنددارای‌لباس‌وشکل ظاهری جالبی بودندکه از روی الگوی لباس و پوشاك قزاقان روسی‌دوخته شده بود. قزاق‌ها تا زمان فرمانروائی محمد علیشاه نیز وجود داشتندکه درآن زمان تحت فرماندهی صاحب‌منصبان روسی بر علیه مشروطه خواهان واردعرصه پیکار گردیدنـد و چنانچه میدانیم در بمباران مجلس شورایملی نیز فجایعی مرتکب گردیدند .

درخاتمه این‌بخش‌از کتاب یادآوری این‌نکته را ضروری میداندکه‌علیرغم همه نواقص ونقاط ضعفی که در قشون ایران عهد ناصری چه از لحاظ آموزش و تعلیمات نظامی وچه از جهت انضباط وکارائی جنگی دیده میشدهمین‌قشون‌وقتی زیر نظر وتحت فرمان،فرماندهی باکفایت ودلیر ولایق قرارمیگرفت‌به‌پیروزیهای

درخشانی نایل میگردید چنانچه در چند پیکار وسیع و بااهمیت کسه فرمانسدهی سپاهیان ایران را سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بعهده داشت هرات و چند شهر دیگر افغانستان فتح گردید وفتنه سالار که دست‌های خارجی‌ازوی‌حمایت‌میکردند بوسیله همین فرمانده رشید وکاردان بکلی دفع شد و ایسن فتوحات وپیروزیهای بزرگ ، دولت استعماری انگلیس را دستخوش وحشت وهراس کرد وباید گفت که اگر خیانت میرزاآقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه نبود لشگریان‌ایران حتی شمال هندوستان را نیز فتح کرده بودند.

وضع درآمدها درعهد ناصری

مالیات وچگونگی وصول آنها

اساس مالیاتها در عهد ناصری همان پولی بود که از مزارع و اراضی مزروعی، تاکستانها، نخلستانها وچراگاهها وامثال آنها دریافت میشد. چگونگی وصول مالیات از مزارع چنین بود که تقریباً یك‌پنجم آن از محصول بدست‌آمده و الباقی نقداً گرفته میشد. اکثر این مزارع و دهات مربوط به‌آن درکتابچه‌های مخصوصی ثبت شده بود ولی گاه‌اتفاق میافتاد که‌مأموران‌مالیات از رعایای‌مجاور وحتی غیرمجاور دهاتی که درکتابچه‌ها وجود نداشت وصول مینمودند.

وصول مالیات ارضی درهرنقطه ومنطقه ایران بوضع خاصی انجام‌میپافت در بعضی نقاط ملاك پرداخت عین محصول بدست‌آمده بود و در پاره‌ای جاها به‌گاوبندی مراجعه میکردند و در برخی دهات مالیات‌ارضی از روی‌تعدادنفرات اهالی ده‌گرفته میشد.

دیگر از انواع مالیاتهای مستقیم ثابت، پولی است که بابت چارپاداران‌از دهقانان وعشایر دریافت میکردند و ایل‌بیگی و ایل خانی‌ها موظف بودند، همه ساله مالیات دام‌های خود را بنرخ‌مرسوم جمع‌آوری‌نموده وبه نزدیکترین‌حاکم توسط کدخداها‌و ریش‌سفیدها پرداخت نمایند.

یك نوع دیگرمالیاتی بود که ازبازرگانان وپیشه‌وران میگرفتند و حداکثر آن بیست‌درصد عایدات آنها بود.

درآمد املاك خالصه

از زمان صدارت حاج‌میرزا آقاسی تعدادی ده و مزرعه به تصرف دولت درآمد وچگونگی تصرف آن هم، چنین بود که شاه وقت آن املاك را از رعایای باصطلاح گناهکار خود میگرفت وبعد مال‌دولت میشد، واین‌امرازابتکارات‌مرحوم حاجی بشمارمیرفت. اما اینگونـه املاك و دهات و مزارع در واقع ویران‌ترین وکم‌درآمدترین املاك بود، چون مالك دلسوز معینی نداشت تا از آنهاسرپرستی نماید، فقط گاه وبیگاه در ازای مال‌الاجاره ناچیزی آنها را برای مدت معینی بـه اشخاص صاحب‌نفوذ واگذار میکردند .

درآمد گمرك

درآمدگمرکات ایران را درآن عهد و روزگار حکام و والی‌ها بـه مزایده میگذاشتند. در این مزایـده یك مبلغ علنی وآشکار برای شاه منظور میگردید و یك مبلغ غیر رسمی و نـامرئی هم بـرای خـود والی و یـا حـاکم و همینکه آن عمل رسمی و باصطلاح قانونی انجام میپذیـرفت مستأجرگمرك وارد صحنه فعالیت میگردید وآنچه راکه‌میخواست‌برای‌جبران‌خسارت و رشوه‌های‌پرداختی انجام میداد.

گاهی گمرکات ایران زیرنظرمستشاران خارجی قرارمیگرفت و امتیازهائی ازطرف صدراعظم ناصرالدینشاه به بیگانگان‌داده میشد که‌مهمترینشان انگلیس‌ها و این اواخر بلژیکی‌ها بودند .

و بهرتقدیر درآمدگمرك از سایر درآمدها چرب‌تر وسهل‌الوصول‌تر بود که قسمت اعظم آنها به خزانه شاه وبعضی صدراعظم‌ها وشاهزادگان ریخته‌میشد. قسمتی از هزینه حرمسرای شاه قاجار و مستمری فرزندان وی از این محل تأمین میگردید.

درسال ۱۸۹۰ میلادی درآمدگمرك بوشهر اسماً ۹۱ هزارتومان میشد ولی

علاوه بر آن، مستأجر گمرك سالی پنج‌هزارتومان به حاکم بوشهر میداد و مبالغی نیز بسایر متصدیان و مأموران دولت پرداخت مینمود[۱]. اما آخرین انواع مالیات ثابت و مستقیم ایران درآمد حق‌الامتیاز و مال‌الاجاره پستخانه و ضرابخانه و تلگرافخانه وغیره بود که ازطرف شاه به اشخاص مختلف واگذار میگردید ومبالغ کلیه آن درسال قدری کمتر ازصد و ده‌هزار تومان میشد.

پایان

۱ــ ازکتاب ایران ومسئله ایران نوشته لرد کرزن

مراجع و مآخذ کتاب

مرآت البلدان تألیف محمد حسنخان اعتمادالسلطنه
جام‌جم تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله
روضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت (اله‌باشی)
زندگی خصوصی ناصرالدینشاه تألیف دوستعلی‌خان معیرالممالك
اوضاع اداری واجتماعی دوره‌قاجاریه‌یازندگی من،نوشته مرحوم‌عبدالله مستوفی
منتظم ناصری
ناسخ التواریخ تالیف لسان الملك سپهر
المآثر والآثار تألیف محمد حسنخان اعتماد السلطنه
تاریخ رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴ هجری نگارش مهدی بامداد
انقلاب ایران تألیف ادوارد براون، ترجمه احمدپژوه
سفرنامه ژاك موریه
مسافرت به‌ایران ازآلکسیس سولتی‌کف نقاش و نویسنده روسی
سیاستگران دوره قاجار تألیف خان ملك ساسانی
نظم ونظمیه دردوره قاجاریه، تألیف مرتضی سیفی فمی تفرشی
دارالخلافه طهران، نوشته : ناصرنجمی
ایران قدیم وطهران قدیم، نوشته : ناصرنجمی
سفرنامه ارنست اورسل فرانسوی، ترجمه: علی‌اصغر سعیدی
تاریخ طهران قدیم، تألیف : حجت بلاغی

تاریخ طهران، تألیف دکترحسین کریمان استاد دانشگاه ملی
طهران قدیم نوشته جعفرشهری
تاریخ گزیده حمدالله مستوفی
خاطرات وخطرات ازحاج مخبرالسلطنه
شهرری باستان تألیف : دکتر حسین کریمان
تاریخچه ساختمان‌های ارگ طهران، نوشته یحیی ذکاء
روزنامه شرف، محمدحسنخان اعتمادالسلطنه
مجله اطلاعات ماهانه
ویژگی‌های ایرانی مطبوعات، تألیف غلامحسین صالحیار
سفرنامه مادام کارلاسرنا ترجمه : علی‌اصغرسعیدی
سه‌سال دردربار ایران، خاطرات دکترفوریه طبیب ناصرالدینشاه
خاطرات حاج سیاح
ویو طهران از امینه پاکروان

فهرست انتشارات عطار

حیات یحیی (در۴جلد)	تألیف یحیی دولت آبادی
گنج و گنجینه	تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا
سفرنامه عتبات ناصرالدین‌شاه	بکوشش ایرج افشار
فرمانروای الموت	تألیف ناصر نجمی
اصول‌مقدماتی الکتریسیته	تألیف کاظم انصاری
الکتریسیته و انسان	نوشته مانویلف ترجمه دکتر حویزی
طلای خدایان	نوشته اریك فون دنیکن ترجمه مجید روح نیا
قمار باز	نوشته داستایوسکی ترجمه جلال آل‌احمد
سفربه‌بینهایت	نوشته یوهانس بوتلار ترجمه دکتر بهارمست
دستور زبان فارسی	تألیف عبدالحسین سعیدیان

کتابهائی که پخش آن باانتشارات عطاراست

عجایب المخلوقات	تصنیف محمود المکمونی القزوینی
جریانهای بزرگ تاریخ	نوشته ژاك پیرن ترجمه رضا مشایخی
تاریخ عمومی عالم	نوشته آلبرماله
شجرهٔ خبیثه	تألیف مهدی فرخ
شبح خورشید	نوشته ایزاك اسیموف ترجمه شهریار بهترین
سرگرمیهای جبر	نوشته پرلمان ترجمه محمد یاسین
قبل ازماجرا	نوشته تورگنیف ترجمه عباس خلیلی
ایران باستان	تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله)
تاریخ نهضتهای ایران	تألیف حسین کی‌استوان

